

عاشورا

به کوشش حجج اسلام سعید داوودی و مهدی رستم نژاد

زیر نظر

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

فهرست مطالب :

عاشورا

عاشورا حماسه بزرگ تاریخ (مقدمه ای از آیت الله العظمی مکارم شیرازی)

بهترین روش برای مطالعه تاریخ

سخن آغازین

1 – اهداف و انگیزه های خالص الهی

2 – کشته شدن حجّت خدا توسط مردمی به ظاهر مسلمان

3 – یاران همراه امام (علیه السلام)

4 – ذلت ناپذیری عاشوراییان

5 – مظلومیت، در ابعاد مختلف

6 – قدرت تأثیرگذاری

کتاب حاضر

بخش اول : شخصیت امام حسین (علیه السلام) و فلسفه عزاداری

اشاره:

اول: ولادت امام حسین (علیه السلام)

دوم: شخصیت ممتاز آن حضرت

امام حسین (علیه السلام) در زمان خلفای سه گانه

امام حسین (علیه السلام) در زمان خلافت امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) در دوران امام حسن (علیه السلام)

تکریم و تعظیم فوق العاده مردم

جمع بندی

سوم: نقش ائمه اطهار (علیهم السلام) در احیای یاد و نام امام حسین (علیه السلام)

روشهای ائمه (علیهم السلام) در زنده نگهداشتن عاشورا و عاشوراییان

1 – برپایی مجالس سوگواری

2 – یادآوری مصایب آن حضرت (علیه السلام) در مناسبت های مختلف

3 – گریستن و گریاندن

4 – تشویق شاعران به مرثیه سرایی

5 – اهمّیت به تربت امام حسین(علیه السلام)

6 – اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین(علیه السلام)

چهارم: تاریخچه سوگواری بر مظلومیّت امام حسین(علیه السلام)

1 – گریه بر امام حسین(علیه السلام) پیش از تولّد آن حضرت

2 – گریه بر امام حسین(علیه السلام) پس از ولادت

گریه رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

گریه علی(علیه السلام) بر مظلومیّت امام حسین(علیه السلام)

سوگواری فاطمه زهرا(علیها السلام)

3 – گریه و سوگواری بر امام حسین(علیه السلام) پس از شهادت

حتّی دشمن بر او گریست

سوگ و ماتم در بارگاه یزید

برنامه سوگواری همسر امام حسین(علیه السلام)

مراسم سوگواری در محضر امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام)

مراسم سوگواری در محضر امام رضا(علیه السلام)

سوگواری در کنار مزار شهدای کربل

پنجم: فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین (علیه السلام)

1 – حسن ذاتی گریه

2 – درك ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت (علیهم السلام)

3 – تشکر از امام حسین (علیه السلام)

تحلیل صحیح در فلسفه عزاداری

1 – حفظ مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

حتی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند

2 – بسیج توده ه

3 – خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)

4 – تجلیل از مجاهدت امام (علیه السلام) و تعظیم شعائر

ششم: شیوه های عزاداری

1 – گریه کردن

2 – تباکی

3 – لباس مشکی بر تن کردن

4 – تشکیل مجالس سوگواری

5 – نوحه سرایی

6 – به سر و سینه زدن

7 – تعطیلی کسب و کار

تذکرات لازم

توصیه های چهارده گانه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه)

پناهگاه ستمدیدگان

بخش دوم : ریشه های قیام عاشورا

اشاره

فصل اوّل : دشمنی دیرینه بنی امیّه با بنی هاشم

الف) ریشه های تاریخی

ب) امتیازات ویژه بنی هاشم

1 – آراستگی به علم و فضیلت

2 – پاکی و تقوا و اصالت خانوادگی

3 – شایستگی های فردی

شعله ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام

فصل دوم : انتقام دشمنان اسلام از شکستهای زمان رسول خدا (صلی الله علیه

وآله)

نقش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در شکست مشرکان قریش

نگرانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

علی (علیه السلام) نیز نگران حسن و حسین (علیهما السلام) بود

از سخنان معاویه آثار کینه و انتقام آشکار است

یزید و انتقام کشته های بدر

سخنانی از دیگر امویان

فصل سوم : توطئه در سقیفه (نقش سقیفه در پایه ریزی حکومت امویان)

الف) شکسته شدن حرمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام)

ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری

ج) به قدرت رسیدن بنی امیه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی)

رمز و راز مماشات عمر با معاویه!

فصل چهارم : شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان

پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی امیّه

1 – مناصب کلیدی در اختیار امویان

مروان بن حکم مشاور عالی عثمان

2 – روان شدن سیل اموال به سوی بنی امیّه

فصل پنجم : توطئه ها در عصر امیرمؤمنان(علیه السلام)

1 – ترك حمایت از عثمان

2 – جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام(علیه السلام)

3 – جنگ صفین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام(علیه السلام)

4 – ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی

فصل ششم : شکلگیری توطئه ها در عصر امام مجتبی(علیه السلام)

1 – فریب خوردن برخی از فرماندهان لشکر امام حسن(علیه السلام) توسط

معاویه

2 – تضعیف موقعیت امام(علیه السلام) توسط منافقان و عوامل معاویه

3 – صلح تحمیلی

فصل هفتم : دوران خلافت معاویه

1 – نقض صلحنامه امام مجتبی(علیه السلام)

2 – نصب منافقان در پستهای حسّاس

عمرو بن عاص (والی مصر)

زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)

مغیره بن شعبه (والی کوفه)

سمرة بن جندب (جانشین زیاد در بصره)

3 – بستر سازی های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش

الف : جلوگیری از تفسیر قرآن

ب : ترویج مذهب جبر

ج : تحریم ذکر فضایل علی(علیه السلام) و جعل حدیث درباره دیگران

د : ترویج ناسزاگویی به علی(علیه السلام)

4 – به شهادت رساندن امام حسن مجتبی(علیه السلام)

5 – کشتن شیعیان به بهانه های گوناگون

شهادت حُجر بن عدی

شهادت عمرو بن حَمِق

6 – تنگنای اقتصادی مخالفان

7 – بدعت ها

8 – تحمیل بیعت یزید بر مردم

فصل هشتم : حکومت جنایتبار یزید

ولادت و تربیت یزید

افکار، اندیشه ها و رفتارهای ضدّ دینی یزید

جنایات یزید

1 – فاجعه خونین کربل

2 – کشتار وسیع مردم مدینه

3 – آتش زدن کعبه

بخش سوّم : انگیزه های قیام عاشورا

اشاره

فصل اوّل : احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت ها

فصل دوّم : اصلاح امّت، امر به معروف و نهی از منکر

فصل سوّم : تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران

نگاهی به گذشته

سخن امام حسین (علیه السلام) در برابر معاویه

تلاش امام حسین (علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید

الف : ترك بیعت با یزید (و اعلام عدم شایستگی او برای خلافت)

ب : تصریح به شایستگی خود برای خلافت

ج : پاسخ به دعوت کوفیان

نامه سران کوفه به محضر امام (علیه السلام)

پاسخ امام (علیه السلام) و اعزام مسلم به کوفه

قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت

بخش چهارم : رویدادهای قیام عاشورا

اشاره

1 – خواستگاری امّ کلثوم

2 – وحشت از نام علی(علیه السلام)

3 – افتخار شما فقط فاطمه است!

4 – مصادره اموال معاویه

5 – ملاقات با حسین ممنوع!

6 – برخورد شدید امام حسین(علیه السلام) با معاویه

7 – نامه شدید اللحن امام حسین(علیه السلام) به معاویه

8 – همان نامه به روایت دیگر

9 – حکومت معاویه بزرگترین فتنه!

10 – نكوهش معاویه بر انتخاب یزید

11 – پاسخ كوبنده امام(علیه السلام) به معاویه

12 – من کسی را صالحتر از یزید نمی دانم!!

13 – خطبه های بسیار مهم و سرنوشت ساز

14 – من فقط برای اقامه حق قیام کردم

15 – توطئه شبانه برای گرفتن بیعت

16 – چگونه توطئه خنثی شد؟

17 – همان مطلب به روایت دیگر

18 – پاسخ کوبنده امام(علیه السلام)

19 – ادامه همان سخن

20 – پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است!

21 – امام حسین(علیه السلام) کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

22 – خدایا! من نیکی ها را دوست دارم

23 – وداع امام حسین(علیه السلام) با قبر جدّش پیامبر(صلی الله علیه وآله)

24 – اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد!

25 – وصیتنامه تاریخی امام حسین(علیه السلام)

26 – من هرگز تن به ذلت نخواهم داد!

27 – مادرم! می دانم که شهید می شوم!

28 – پایان این راه شهادت است!

29 – امام حسین(علیه السلام) از مدینه خارج می شود

30 – ورود امام حسین(علیه السلام) به مکه

31 – تلاش ابن عباس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام(علیه

السلام)

32 – نامه امام حسین(علیه السلام) به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت

مسلم(علیه السلام)

33 – برنامه ریزی برای بیعت و قیام

34 – نامه امام حسین(علیه السلام) به مردم بصره و برنامه ریزی برای قیام

35 – من مأموریت دارم!

36 – پیمان کوفیان حجّت را بر امام تمام کرد

37 – فقط جان بر کفان با ما همراه شوند!

38 – احترام حرم الهی

39 – امام(علیه السلام) از شهادت خویش خبر می دهد

40 – امام حسین(علیه السلام) امان دشمن را نمی پذیرد

41 – قیام برای اعلای کلمه حق

42 – نامه دیگر از امام(علیه السلام) در پاسخ مردم کوفه

43 – قیام برای احیای حق

44 – گفتگوی پر معنی امام(علیه السلام) با فرزندش علی اکبر(علیه السلام)

45 – بنی امیه در تعقیب امام(علیه السلام)

46 – امام حسین(علیه السلام) مردم را برای بازگشت آزاد می گذارد

47 – امام(علیه السلام) حقایق را برای یارانش بازگو می کند!

48 – اهداف امام در قالب اشعاری پر معن

49 – خطبه امام(علیه السلام) در نخستین برخورد با دشمن

50 – خطبه دیگر امام(علیه السلام) در برابر لشکر حرّ

51 – گفتگوی پرمعنای امام(علیه السلام) با حر

52 – تعبیر دیگری از امام(علیه السلام) درباره ذلت ناپذیری

53 – خطبه دیگری از امام(علیه السلام) در جمع یاران حرّ

54 – عبیدالله بن حرّ جعفی و از دست دادن فرصت

55 – در پستی دنیا همین بس

56 – ورود به سر منزل مقصود

57 – برخورد عزّتمدانه امام(علیه السلام) با فرستاده عبیدالله

58 – خاموش نشستن گناه است

59 – خوشا چنین مرگی!

60 – می خواهم با تو سخن بگویم

61 – من راز و نیاز با محبوب را دوست دارم

62 – خطبه تاریخی امام(علیه السلام) در شب عاشور

63 – هرگز دست از دامنّت بر نمی داریم!

64 – شیرینتر از عسل

65 – آماده سازی برای حادثه ای بزرگ

66 – جالبترین صحنه های ایثار

67 – خونهای شهیدان را به آسمان هدیه می برند!

68 – آخرین توشه!

69 – مناجات صبح عاشور

70 – خطبه صبح عاشور

71 – توجّه به حقوق مردم حتّی در روز عاشور

72 – سازندگی در صبح عاشور

73 – خطابه شورانگیز امام(علیه السلام) به هنگام صف آرایی دشمن

74 – خطبه حماسی امام(علیه السلام) در برابر سپاه دشمن

75 – اعتراف کوفیان در مقابل منطق گویای امام(علیه السلام)

76 – سخنان امام(علیه السلام) به اصحاب بزرگوارش

77 – بشتابید ای دلیرمردان!

78 – آخرین نماز!

79 – درهای بهشت به رویتان گشوده شد!

80 – خدایا شاهد باش

81 – بخدا سوگند بر عمویت دشوار است!

82 – برادرم! برای لب تشنگان، آبی تهیّه کن

83 – او طفلی شش ماهه است پس جرعه ای آب به وی برسانید!

84 – ای یارانم! چه شد پاسخ مرا نمی دهید؟!

85 – پسر! عمویت را نیز کشتند.

86 – لباس کهنه چرا؟

87 – گفتگو با زنان حرم...

88 – سخنان و اشعار امام (علیه السلام) در برابر دشمن

89 – شوق دیدار

90 – پیمان شکنان رسوا!

91 – مرا بشناسید

92 – اشعاری دیگر

93 – مرگ بهتر از زندگی ننگین است!

94 – اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

95 – مناجات با خدا و نفرین به دشمن

96 – می خواهم با چهره خونین به ملاقات جدّم بروم

97 – آنجا که دشمن هم گریست!

98 – آخرین مناجات

بخش پنجم : آثار و پیامدهای قیام عاشورا

اشاره

فصل اوّل : احیای اسلام و آیین حق

فصل دوّم : الگوسازی برای آزادگان

فصل سوّم : قیامهای خونین پس از حادثه عاشورا

الف) اعتراضات و مقاومت‌های شخصی

ب) قیام توّابین

هلاکت یزید

آغاز عملیّات توّابین

تحلیل و بررسی

ج) قیام مختار

آخرین نبرد

تحلیل و جمع بندی

د) انقراض بنی امیّه

قیام عبّاسیان و انتقام از بنی امیّه

شگفتی های تاریخ!

جمع بندی پایانی

بخش ششم : اشعار برگزیده

اشاره

اشعار فارسی

جلوه گاه حق

نور خدا

1- مهر آزادگی

2- حماسه آفرین

3- همّت بلند

دانشگاه ایمان

عشق بازی

جان جهان

قربانی اسلام

اشك شفق

خاك شهيدان

عزّت و آزادگی

دوازده بند محتشم کاشانی

1- عقبه بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا

2- گزیده ای از قصیده سیّد حمیری

3- گزیده ای از قصیده دعل خزاعی

4- گزیده ای از قصیده ابن حمّاد عبدی

5- گزیده ای از قصیده دیگر ابن حمّاد

6- شاعری دیگر گفته است

7- منتخبی از قصیده ابن عرندس

8- منتخبی دیگر از قصیده ابن عرندس

9- گزیده ای از قصیده میمیه سیّد جعفر حلّی (ره)

10 – قصیده ای از یکی از بزرگان

11– شعری از سید محمد حسین قزوینی (ره)

12– گزیده ای از قصیده شیخ خلیعی

فهرست آیات

فهرست روایات

فهرست اشخاص و لقب ها

فهرست قبایل و گروه ها

فهرست اماکن

فهرست منابع

مراسم عزاداری عاشورای حسینی که هر سال باشکوه تر و فراگیرتر از سال قبل، در میان «اشک و آه» عاشقان مکتب سالار شهیدان برگزار می شود، نباید ما را از روح حماسی آن غافل سازد.

اگر يك نگاه اجمالی — ولی با دقت — به تاریخ کربلا از روز نخست تا امروز بیفکنیم، شاهد تغییر فاحشی در برداشت های پیرامون این مکتب از این تاریخ خواهیم بود.

در آغاز، عاشورا به صورت يك حماسه ظهور کرد؛ سپس فقط به صورت يك حادثه غم انگیز توأم با اشک و آه درآمد، و در قرن اخیر بار دیگر چهره آغازین خود را بازیافت، یعنی در میان سیل اشک و آه عاشقان مکتب حسینی، روح حماسی خود را نیز آشکار ساخت و توده های مسلمین را به حرکت درآورد.

شعارهای انقلابی «هیهات منا الذلة» و «إنّ الحیاة عقیده و جهاد» که برگرفته از تاریخ کربلا بود، در کنار اشعار پر اشک و آه محتشم:

در بارگاه قدس که جای ملال نیست *** سرهای قدسیان همه بر زانوی غم
است

جنّ و ملك بر آدمیان نوحه می کنند *** گویا عزای اشرف اولاد آدم است

[18]

چرخشی را در افکار خطبا و شعرا و مدّاحان پدید آورد و ضمن عزاداری با
ارزش سنتی — که هرگز نباید فراموش شود — ابعاد حماسه کربلا نیز تشریح
گردید. این حماسه مخصوصاً در انقلاب اسلامی و برنامه های حزب الله جنوب
لبنان و اخیراً در عاشوراها و اربعین های عراق نقش بسیار مؤثری ایفا کرد،
و ندای «كلّ أرض، أرض كربلا» و «كلّ يوم عاشورا» در فضای کشورهای
اسلامی طنین انداز شد.

آری! به حق عاشورا يك حماسه بود، زیرا آن روز که امام حسین(علیه السلام)
می خواست مکه را به قصد عراق ترك گوید، فرمود:

«مَنْ كَانَ فِينَا بِاذِلَّةٍ مُهْجَتُهُ وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ هر کس آماده

جانبازی و شهادت و لقاءالله است، با من حرکت کند». (1)

در نزدیکی کربلا تأکید دیگری بر آن نهاد و فرمود:

«الَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ، هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ؛ ناپاک

زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان شمشیر و دلت مخیر ساخته، به استقبال

شمشیرها می روم و هرگز تن به دلت نمی دهم». (2)

و یاران حسین(علیه السلام) در شب عاشورا این سند را امضا کرده و گفتند:

اگر يك بار نه، هفتاد بار، بلکه هزار بار کشته شویم و زنده شویم، باز هم دست

از یاری تو بر نمی داریم. (3)

فرزند شجاع آن حضرت(علیه السلام)، علی اکبر(علیه السلام) در مسیر کربلا

با جمله «إِذَنْ لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ؛ چون برحق هستیم از شهادت باک نداریم» (4)،

بر این حماسه صحّه نهاد.

1. بحارالانوار، ج 44، ص 367 .

2 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 24 .

3 . رجوع کنید به: ناسخ التواریخ، ج 2، ص 180 .

4 . بحارالانوار، ج 44، ص 367 .

[19]

یاران آن حضرت هر کدام در رجزهایشان در صحنه قتال عاشورا، روح تسلیم ناپذیری خود را در برابر دشمن، در قالب الفاظ ریختند و دشمن را در شگفتی فرو بردند.

خواهرش زینب کبری(علیها السلام) در کنار پیکر خونین برادر زانو زد و پیکر خونین را با دو دست خود از زمین بلند کرد و گفت: «**خداوندا این قربانی را از ما، (خاندان پیامبرت) قبول فرما!**». (1)

در خطبه آتشین شیر زن میدان کربلا در کوفه، با صراحت آمده است: «گریه می کنید و ناله سر می دهید، بخدا بسیار بگریید و کمتر بخندید، لگه ننگی بر

دامان شما نشست که با هیچ آبی پاک نمی شود. شما چگونه اجازه دادید سلاله پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و پناهگاه شما در مشکلات کشته شود و چراغ فروزان جامعه شما را خاموش کنند؟!» (2)

و در پاسخ ابن زیاد، آن مرد سقاك بی رحم و خطرناك، با يك دنیا شجاعت فرمود: «ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا ; جز خوبی (و شجاعت و عظمت) در کربلا ندیدم». «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ...; آنها گروهی بودند که شهادت در سرنوشت شان رقم زده شده بود و به آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی در دادگاه عدل الهی در برابر آنها ظاهر خواهی شد». (3)

و در خطبه آتشین دیگرش در شام در برابر یزید گفت: «اگر حوادث سخت روزگار، مرا در شرایطی قرار داد که مجبور شوم با تو صحبت کنم، من تو را موجودی كوچك و بی مقدار می دانم و در خور هر گونه توبیخ و سرزنش... . آنچه در توان داری انجام ده ; ولی هرگز نمی توانی نور ما را خاموش کنی و آثار ما را محو نمایی!». (4)

1 . مقتل الحسين مقرر، ص 307 .

2 . رجوع كنيد به: بحار الانوار، ج 45، ص 109 و 165 .

3 . همان مدرک، ص 116 .

4 . رجوع كنيد به: همان مدرک، ص 133-135 .

[20]

و سخنان فراموش نشدنی که در خطبه های امام سجّاد (علیه السلام) در شام و در نزدیکی مدینه آمده است، هر کدام بیانگر روح حماسی این واقعه بزرگ تاریخ است.

در طول تاریخ نیز، بسیاری از شعرای اهل البيت (علیهم السلام) کوشیدند تا روح حماسی عاشورا را در اشعار خود زنده نگه دارند.

دعبل، شاعر شجاع و با صفا، قصیده معروف خود را با این بیت آغاز کرد:

مدارسُ آیاتِ خَلَّتْ مِنْ تَلَاوَةٍ * وَ مَنْزِلُ وَحْيِ مُفْقِرِ الْعَرَصَاتِ**

«خانه های شما ای آل محمد(صلی الله علیه وآله) مدارس آیات خدا بود که دشمنان نور تلاوت قرآن را در آن خاموش کردند و محلّ نزول وحی الهی بود که اکنون از همه چیز تهی گشته است».(1)

شعرای معاصر ما نیز رنگ و آب تازه ای به آن بخشیدند و با اشعاری از این دست:

إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمْ *** إِلَّا بِقَتْلِي يَا سَيُوفُ خُذْنِي

«اگر دین محمد جز با شهادت من (و رسوایی دشمن) استوار نمی شود، ای شمشیرها به سراغ من آیید».(2)

یا به گفته شاعری دیگر، به عنوان زبان حال سالار شهیدان کربلا:

قِفْ دُونَ رَأْيِكَ فِي الْحَيَاةِ مُجَاهِدًا *** إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ

«برای حفظ مکتب و عقیده خود در زندگی بایست و جهاد کن که زندگی حقیقی چیزی جز عقیده و جهاد نیست».(البته مخاطب مسلمانان و پیروان مکتب اهل بیت(علیهم السلام) هستند).

امروز دشمنان اسلام برای محو و نابودی این آیین پاك كه مزاحم منافع
نامشروع آنهاست، می کوشند مراسم عزای حسینی را از محتوا خالی کنند و
روح حماسی آن را

1 . بحار الانوار، ج 49، ص 147 .

2 . اعیان الشیعة، ج 1، ص 581. این بیت، از يك قصیده طولانی است كه
شاعر و خطیب كربلا، مرحوم شیخ محسن ابوالحبّ (متوفای 1305 ق) سروده
است (تراث كربلا، سلمان هادی الطعّمة، ص 86).

[21]

بگیرند و درس هایی كه در جای جای این حماسه بزرگ تاریخی نهفته است، به
فراموشی بسپارند.

بر خطبای آگاه، مدّاحان با هدف، نویسندگان شجاع و بیدار لازم است که در حفظ محتوای این حماسه بزرگ تاریخ بکوشند و از آن برای نجات ملت های مظلوم جهان عموماً و مسلمین ستمدیده خصوصاً بهترین درس ها را بگیرند.

* * *

بهترین روش برای مطالعه تاریخ

بسیاری از مردم — و حتّی دانش آموختگان — عادت دارند حوادث تاریخی را جدای از یکدیگر مطالعه کنند که در این صورت ممکن است بسیاری از پرسش ها برای آنها بدون پاسخ بماند.

در حالی که تاریخ، سلسله حوادثی است که مانند حلقه های زنجیر به هم پیوسته است؛ هر حادثه بزرگ یا كوچك امروز، ریشه ای در گذشته و آثاری در آینده دارد، و هر قدر حادثه بزرگ تر باشد، ریشه ها پیچیده تر، و آثار فزون تر خواهد بود.

کتابهایی که حوادث خونبار عاشورای حسینی را شرح می دهد، غالباً به صورت يك حادثه غم انگیز و جدا از دیگر حوادث تاریخی از آن یاد کرده اند، هر چند در همان محدوده داد سخن داده باشند.

ولی اگر ریشه این حادثه عظیم را در گذشته تاریخ اسلام و حتی در عصر جاهلیت بررسی کنیم و آثار و ثمرات آن را در قرون بعد و حتی امروز مورد توجه دقیق قرار دهیم، عاشورا عظمت و مفهوم دیگری پیدا می کند و جزء جزء این حادثه معنی می شود و پاسخ بسیاری از پرسش های مربوط به آن آشکارتر می گردد.

به دنبال پیشنهاد و آمادگی دو تن از فضای دانشمند، جوان و با ذوق حوزه علمیّه، حجج اسلام آقایان سعید داودی و مهدی رستم نژاد، جهت تدوین کتابی در

ارتباط با قیام امام حسین(علیه السلام)، فکر کردم خوب است این کتاب، بر اساس همین تفکر درباره قیام سالار شهیدان نوشته شود که از ریشه ها و

انگیزه ها شروع شود، سپس به بیان اصل وقایع از منابع معروف و معتبر

بپردازد و سرانجام به بیان آثار گسترده و ثمرات مهم آن ختم گردد، تا همه

قشرها — به ویژه نسل جوان فرهیخته — با عمق این حادثه بزرگ تاریخ اسلام

آشنا تر شده، و عظمت آن را با تمام وجود خود درک کنند.

توفیق الهی شامل حال شد و با آمادگی این عزیزان برای انجام این کار بزرگ،

راهکارها به آنها ارائه گردید و در مسیر راه پیوسته بر کار آنها نظارت شد و

آنان نیز، بحمدالله به خوبی از عهده این مهم برآمدند و کتاب حاضر که در

موضوع خود کم نظیر است، به رشته تحریر درآمد.

کتابی است کاملاً مستند و شامل تحلیل های منطقی و کاربردی که مطالعه آن

برای همه قشرها — این شاء الله — مفید و سودمند است.

و این می تواند سرآغازی باشد برای تلاش بیش تر در این زمینه؛ چرا که

عاشورا تعلق به همه اعصار و قرون دارد.

امیدوارم خوانندگان عزیز بتوانند با مطالعه آن، بیش از پیش عارف به حق

شهیدان کربلا و مخصوصاً سالار شهیدان، شوند و از آن در زندگی خود الگو

بگیرند و حماسه های عاشورا در وجودشان نقش بندد و بر عزّت و سربلندی و
شهامتشان بیفزاید.

قم — حوزه علمیّه

ناصر مکارم شیرازی

خرداد ماه 1384 — ربیع الثانی 1426

[23]

سخن آغازین

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق *** ثبت است بر جریده عالم دوام ما
تاریخ بشر حوادث تلخ و شیرین بی شماری را به یاد دارد و تاریخ سازان
فراوانی را در دل خویش پرورش داده است، ولی کمتر حادثه ای را همانند

حادثه عاشورای سال 61 هجری با پی آمدهای گسترده اش به خود دیده و کمتر تاریخ سازانی همچون تاریخ سازان کربلا را به یاد می آورد.

این حادثه همچون سگه ای دارای دو روی کاملاً متفاوت و متمایز از یکدیگر است؛ يك روی آن، خیانت، بیوفایی، ناجوانمردی، ستمگری، پلیدی، قساوت، بیوفایی، بی رحمی و مهمان کشی؛ و روی دیگر آن، وفاداری، جانبازی، جوانمردی، شهامت، ستم ناپذیری، صبر، تسلیم در برابر قضای الهی و عبودیت حق در عالی ترین درجه آن است.

هر چند تاریخ، حوادثی دردناك تر از این حادثه را به خود دیده و كشته های به مراتب بیش تری را شاهد بوده و قیام های خونین و حق طلبانه فراوانی را در حافظه خود به یاد دارد ؛ ولی آنچه که سبب امتیاز نهضت عاشورا شده، نکاتی چند است که در دیگر حوادث مشابه تاریخ یا وجود نداشته، و یا به این اندازه پر رنگ نبوده و یا همه این امتیازات را يك جا در خود جای نداده است.

[24]

مهم ترین نکته های برجسته این قیام از این قرار است :

1 - اهداف و انگیزه های خالص الهی

عنصر نیت و انگیزه الهی در قیام امام حسین(علیه السلام) بسیار ممتاز است. آن حضرت فقط و فقط برای رضای خدا و احیای دین حق دست به قیام زد و هرگز هیچ عنصر دنیوی و جاه طلبانه در قیام او دخالت نداشت؛ جای جای تاریخ کربلا گواه این مدّعاست. از این رو، امام(علیه السلام) در این نهضت همواره به وظیفه الهی خویش می اندیشید و نتیجه را به خدا واگذار کرد. این حقیقت بارها در کلمات، سیره و رفتار امام حسین(علیه السلام) جلوه گر شده است (در این کتاب بارها به شواهد این مطلب اشاره شده است).

2 - کشته شدن حجّت خدا توسط مردمی به ظاهر مسلمان

ویژگی دیگر این حادثه آن است که در این ماجرا، نه فقط يك انسان مؤمن و حق طلب، بلکه امامی معصوم، پنجمین فرد از اصحاب کساء و فرزند فاطمه

زهرا(علیها السلام)دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، به دست مردمی که خود را از امت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)می دانستند به گونه ای دردناک و بی سابقه به شهادت رسید.

کشتن امام حسین(علیه السلام) با آن همه عظمت معنوی و اصل و نسب خانوادگی، در روز روشن و در آن صحنه، کار ساده ای نبود که تاریخ بتواند آن را فراموش کند.

هر چند کشتن هر انسان مؤمن و هر نفس محترمی جرم بزرگی است، ولی به یقین کشتن مردی که حجّت خدا بر روی زمین و امام عصر خویش است و برای مبارزه با ظلم و ستم به پا خاسته، آن هم به آن شیوه بسیار ناجوانمردانه، گناه سنگینی است که نمی توان از کنار آن به سادگی گذشت.

[25]

چه زیبا سروده است محتشم کاشانی؛ آنجا که می سراید:

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند *** يك باره بر جریده رحمت قلم زنند

ترسم کزین گناه، شفیعان روز حشر *** دارند شرم، کز گنه خلق دم زنند

اخبار و روایاتی که درباره تحولات آسمان و زمین و گریه آسمانیان و فرشتگان پس از شهادت جانسوز آن حضرت در منابع شیعه و سنی نقل شده است به این

حقیقت گواهی می دهد.(1)

دردآورتر آن است که مردمی که ادّعی مسلمانان داشتند و به ظاهر نماز می خواندند و قرآن تلاوت می کردند، تکبیر گویان به جنگ با جگرگوشه پیغمبرشان برخاستند(2) و با بی رحمی تمام اسوه تقوا و ایمان را شهید کرده و حریمش را مورد هتک و غارت قرار دادند.

3 – یاران همراه امام(علیه السلام)

هر چند گروهی که همراه امام حسین(علیه السلام) در حادثه کربلا به شهادت رسیدند، جمعیت اندکی بودند؛ ولی نگاهی گذرا به زندگی آنان و کلمات و رفتارهایی که از آن گروه به یادگار مانده است، نشان می دهد که افرادی مؤمن،

وفادار، فداکار و پاکبخته بوده اند. گواه روشن این حقیقت، سخن امام(علیه

السلام) در شب عاشورا در وصف یاران خویش است که فرمود:

«فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْلَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي، وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أُبَرٍّ وَ لَا

أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ؛ من یارانی بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و

1. رجوع شود به : بحار الانوار، ج 45، ص 201-219 و سیر اعلام النبلاء،

ج 4، ص 425-428.

2. به گفته شاعر:

وَ يُكَبِّرُونَ بِأَن قُتِلْتَ، وَ إِنَّمَا *** قَتَلُوا بِكَ الْكَبِيرَ وَ التَّهْلِيلَ

«هنگامی که تو را کشتند، تکبیر گفتند، ولی در حقیقت با کشتن تو تکبیر و تهلیل

(لا إله إلا الله) را کشتند». (بحار الانوار، ج 45، ص 244).

اهل بیٹی نیکوکارتر و به وظیفه خویشاوندی پای بندتر از اهل بیت
نمی شناسم». (1)

4 – ذلت ناپذیری عاشوراییان

امام حسین (علیه السلام) و یاران همراه او، در اوصاف گوناگونی ممتاز بودند، ولی یکی از عالی ترین خصیصه هایی که در آنان وجود داشت، ذلت ناپذیری و نستوهی آنان بود.

دشمن هر چه تلاش کرد که آنان را به تسلیم وادار کند و یا حتی سخنی از آنان در تأیید خلافت یزید بشنود، موفق نشد. حسرت شنیدن يك کلمه حاکی از پشیمانی یا ضعف را بر دل دشمن باقی گذاشتند!

شعار «هَيْهَاتَ مَيَّا الدَّلَّةُ» (2) و همچنین کلام ماندگار «وَاللّٰهُ لَا أُعْطِيْكُمْ بِيَدِي

إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَ لَا أُفْرِ قَرَارَ الْعَبِيدِ ; به خدا سوگند نه به شما دست ذلت می دهم

و نه همچون بردگان فرار خواهم کرد»(3) برای همیشه بر تارك تاريخ

می درخشد!

ابن ابی الحديد معتزلی در كتاب خود — به مناسبت شرح خطبه 51 نهج البلاغه

— بحثی را با عنوان «أَبَاءُ الضَّيِّمِ وَ أَحْبَارُهُمْ» (سرگذشت ستم ناپذیران) مطرح

می کند و جمعی از ستم ناپذیران را در تاريخ اسلام نام می برد. وی در ابتدای

این بحث می نویسد:

«سَيِّدُ أَهْلِ الْأَبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ، إِبْتِغَاءً لَهُ

عَلَى الدَّيَّةِ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛ عُرِضَ عَلَيْهِ

الْأَمَانُ وَ أَصْحَابُهُ فَأَنْفَ مِنَ الدُّلِّ؛ بزرگ و پیشوای

1. تاريخ طبرى، ج 4، ص 317 و بحار الانوار، ج 44، ص 392.

2. احتجاج طبرسى، ج 2، ص 99.

3. ارشاد شيخ مفيد، ص 450.

ستم ناپذیران جهان که درس غیرت و برگزیدن مرگ در سایه شمشیرها را بر
ذلت و خواری به مردم جهان داد، حسین بن علی — علیهما السلام — بود. بر او
و یارانش امان عرضه کردند، ولی آنان تن به ذلت ندادند». (1)

نه تنها امام حسین (علیه السلام) بلکه تمام یارانی که با او در عاشورای 61
هجری کشته شدند، در اوجی از عزّت نفس و نستوهی شربت شهادت را
نوشیدند. ردّ امان نامه «شمر» توسط حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) (2)
نمونه ای از این حقیقت است.

دشمن بدن های آنان را مثله و قطعه قطعه کرد، ولی نتوانست از عزّت و
سربلندی و عظمت روحی آنان چیزی بکاهد. آن شاعر عرب چه زیبا این حقیقت
را ترسیم کرده است:

قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ *** إِلَّا الْمَكَارِمَ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ

«ضربه ها (ی نیزه و شمشیر) تمام بدن آنان را دگرگون ساخت؛ ولی عظمت روحی و بزرگواری آنان را هرگز دستخوش تغییر نکرد».

5 – مظلومیت، در ابعاد مختلف

مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و یارانش در يك بُعد نبوده است؛ بلکه ابعاد گوناگونی از مظلومیت در حادثه کربلا دیده می شود: دعوت کردن امام و بیوفایی نسبت به آن حضرت، کشتن مهمان، بستن آب به روی آن حضرت و یاران و زنان و کودکان اهل بیت او، جنگ نا برابر سی هزار نیروی مجهّز در برابر 72 تن، کشتن کودک شیرخوار، حمله به کودکان و زنان، آتش زدن خیمه ها، تاختن اسب بر پیکر شهدا،

1. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 249.

2. ارشاد شیخ مفید، ص 440.

سرها را بالای نیزه بردن، جلوگیری از دفن پیکر شهیدان، اسارت زنان و کودکان آل پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و گرداندن آنها در شهرهای مختلف و جهات دیگر مظلومیت، همه از ویژگی های این حادثه است که آن را از حوادث مشابه دیگر جدا می سازد.

ابعاد مظلومیت اهل بیت(علیهم السلام) در آن روز چنان بود که گاه دشمن بی رحم نیز می گریست؛ از جمله در آنجا که زینب کبری(علیها السلام) خطاب به «عمر بن سعد» فرمود:

«يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ! أَيْقَتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ ; ای عمر سعد! ابو عبدالله را می کشند و تو نظاره می کنی؟!»

در آن حال، اشك عمر سعد سرازیر شد و بر چهره زشت و ناپاک او فرو غلتید به گونه ای که از شرم، صورت از زینب(علیها السلام) برگرداند.(1)

به گفته موسیوماربین آلمانی: «مصائبی که حسین(علیه السلام) در راه احیای دین جدش برخورد وارد ساخت، بر شهیدان پیش از او برتری اش داد و بر هیچ

يك از گذشتگان چنین مصائبی وارد نشده است ... در تاریخ دنیا، هجوم این

گونه مصائب مخصوص حسین (علیه السلام) است».(2)

6 – قدرت تأثیرگذاری

از دیگر امتیازات این حماسه بزرگ، قدرت تأثیرگذاری آن در افکار عمومی

مسلمانان، بلکه آزادمردان جهان در طول تاریخ است.

به جرأت می توان گفت که این بُعد از قیام عاشورا در طول تاریخ بی نظیر

است. یعنی نمی توان قیام و نهضتی را در عالم پیدا کرد که تا این اندازه الگو و

اسوه آزادمردان و سبب حرکت و جوشش مبارزان در برابر ظالمان و

ستمگران، آن هم از

1. بحارالانوار، ج 45، ص 55.

2. مطابق نقل: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص 287.

زمان وقوع حادثه تا عصر حاضر باشد.

به تعبیر دیگر: این نهضت يك نهضت فرا زمانی و فرامکانی است. نفوذ نهضت

عاشورا در طول و عرض و عمق شگفت آور است. (: طول زمان، عرض و

گستره جغرافیایی زمین، عمق و نفوذ ژرف در جان آزادگان جهان).

به یقین، کمتر نهضتی را — همانند نهضت حسینی — می توان یافت که از همان

روز شکست، فاتح و پیروز باشد و از همان روز مغلوب شدن غالب گردد و از

همان ساعت که دشمن، کار مخالف خود را تمام شده می دید، کار خودش به

پایان رسیده باشد.

توماس کارلایل(1) می نویسد: «بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم،

این است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود

روشن کردند که تفوق عدد در جایی که حق با باطل روبه رو می شود، اهمیّت

ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است». (2)

کشتن این پاک مردان نه تنها کمکی به تثبیت حکومت فرزندان ابوسفیان نکرد،

بلکه در سقوط آنان تسریع نمود و سرنگونی آنان را شتاب فزاینده ای بخشید.

اعتراضات فردی و گروهی مردم و قیام های خونین پس از عاشورا، همگی از قدرت تأثیرگذاری این انقلاب خونین و پیروزی واقعی عاشوراییان حکایت دارد (در بخش پنجم این کتاب، بیش تر در این باره سخن خواهیم گفت).

عبّاس محمود عقّاد(3) نویسنده معاصر مصری می نویسد:

«یزید را در داستان کربلا برنده مطلق و کامیاب و پیروزمند بر حریف خویش می بینیم و حسین را در آن روز — بر عکس — مغلوب و شکسته خورده می نگریم؛ ولی

1. توماس کارلایل، مقاله نویس، مورّخ و خاورشناس انگلیسی (و از دانشمندان قرن نوزدهم میلادی) که عربی را در بغداد آموخت و در کمبریج استاد زبان مزبور گردید (فرهنگ معین).

2. درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص 290.

3. برای آگاهی از شرح حال وی رجوع شود به : الاعلام زرکلی، ج 3، ص

پس از مدّت کوتاهی علائم و نشانه ها با وضع شگفت آمیزی جابجا می شود و در کفه های سنجش، دگرگونی حیرت آوری پدیدار می گردد؛ تا آنجا که کفه زیرین، بر فراز آسمان می رود و کفه فرازمند، به زمین فرود می آید و شگفتا که این حقیقت به قدری روشن و آشکار است که جای هیچ سخنی را در تشخیص کفه های سود و زیان، برای هیچ نظاره گری باقی نمی گذارد». (1)

از جلوه های دیگر نفوذ و تأثیر این حادثه غم انگیز آن است که پس از قرن ها، میلیون ها علاقمند به آن حضرت، هر سال در ایّام محرّم و به خصوص در تاسوعا و عاشورای حسینی، به عزاداری برای آن حضرت و یارانش، و تجلیل و تکریم از آنان می پردازند و در این راه هزینه های سنگینی می کنند و زحمات و رنج ها را به جان می خرند و کودک و جوان و پیر، زن و مرد مشتاقانه به راه اقامه هر چه باشکوه تر عزای حسینی بر می خیزند.

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نگشت *** آری آن جلوه که فانی نشود،

کتاب حاضر

هر چند درباره نهضت حسینی و قیام خونین عاشورا، کتاب های فراوانی در طول تاریخ نوشته شد، ولی از آنجا که عمق این حادثه فراتر از آن است که فکر می کنیم و بررسی ابعاد این قیام هر زمان درس های تازه ای به ما می آموزد و نویسندگان معاصر را به تدوین کتاب های تازه ای واداشته که بسیار ارزشمند است؛ ولی احساس می شود همچنان جای بحث و بررسی و تحلیل پیرامون این انقلاب بزرگ حسینی باقی است و می توان با نگاهی تازه، از آن درس های تازه ای گرفت.

1. ابوالشهداء، عباس محمود عقاد، ترجمه محمد کاظم معزّی، ص 212. (با

اندکی تصرّف)

به همین منظور، از محضر مرجع عالیقدر و نویسنده بزرگ اسلامی حضرت

آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی) — که اندیشه و قلم وی آثار

پربرکتی را برای جهان اسلام به همراه داشته — خواسته شد که اگر مصلحت

بداند کتابی در این باره تدوین شود. معظم له ضمن استقبال از این پیشنهاد،

فرمودند: درباره عاشورا و قیام امام حسین (علیه السلام) کتاب های فراوانی

نوشته شده است، بنابراین نیاز است کتابی با ابتکارات تازه و مطالبی نوین به

رشته تحریر درآید، لذا در این باره باید بیش تر اندیشیده شود.

پس از مدّتی معظم له ما را دعوت کرد و فرمود: طرح تازه ای برای بررسی

قیام امام حسین (علیه السلام) به خاطر رسیدگی که چهارچوب های آن تدوین شده

و اگر مطابق آن به تدوین مطالب بپردازید، کتاب پرمحتوا و نوینی خواهد شد.

پس از بیان سرفصل های طرح توسط مرجع عالیقدر، ملاحظه شد —

همان طور که از معظم له انتظار می رفت — طرحی نو و ابتکاری در این باره

اندیشیده شده است که حقیقتاً می تواند خلأی را در این رابطه پر کند.

برابر رهنمود ایشان، شروع به تحقیق و تدوین کتاب با استفاده از منابع مهم و معتبر شیعه و اهل سنت کردیم و هر قسمتی که آماده می شد، نخست برای یکدیگر بازخوانی کرده و پس از اصلاحات، آن را به محضر معظم له تحویل می دادیم. ایشان نیز با دقت آنها را می خواند و اصلاحاتی ارزنده را در نوشته های ما انجام می داد؛ نکاتی را بر آن می افزود و تذکراتی برای تکمیل مطالب ارائه می فرمود. بدین سان کتاب حاضر نوشته شده است.

جالب آن که شروع برنامه و ارائه طرح اولیه کتاب، در روز اربعین 1423 هجری قمری بود و تدوین کتاب نیز — بدون هیچ برنامه ریزی قبلی — در اربعین سال 1426 (1384/1/11) به پایان رسید.

این کتاب از شش بخش تشکیل شده است:

[32]

بخش اوّل: شخصیت امام حسین و فلسفه عزاداری

بخش دوّم: ریشه های قیام عاشورا

بخش سوّم: انگیزه های قیام عاشورا

بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا

بخش پنجم: آثار و پی آمدهای قیام عاشورا

بخش ششم: بخشی از اشعار برگزیده

امیدواریم این «بضاعت مزجاة» مورد قبول حضرت حق و پذیرش مولای ما
حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) قرار گرفته و ذخیره ای برای روز
قیامت ما گردد.

اللّهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَتَبَّتْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ
وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِينَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

آمین یا ربّ العالمین

سعید داودی — مهدی رستم نژاد

اربعین سال 1426 برابر با 1384/1/11

[33]

بخش اوّل : شخصیت امام حسین (علیه السلام) و فلسفه عزاداری

[34]

[35]

اشاره:

در این بخش نکاتی در ارتباط با ولادت امام حسین(علیه السلام)، عظمت و شخصیت آن حضرت و عزاداری و شیوه های آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

اول: ولادت امام حسین(علیه السلام)

مطابق نقل برخی از مورخان آن حضرت در سه شنبه، یا پنج شنبه پنجم شعبان سال چهارم هجری بدنيا آمده است.(1) ولی مطابق برخی دیگر از نقل ها ولادت امام حسین(علیه السلام) در سال سوم هجری روز سوم شعبان بوده است.(2)

مرحوم علامه مجلسی پس از نقل این اختلافات معتقد است که: «مشهورتر آن است که ولادت آن حضرت سوم شعبان است».(3)

به دستور رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نام آن حضرت را حسین(علیه السلام) نامیدند، که به گفته برخی از مورخان: «مردم آن محیط پیش از آن با نام حسن

و حسین آشنا نبودند تا فرزندان خود را به این دو اسم نامگذاری کنند و این دو نام از جانب خداوند بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)وحی شد،

1 . ارشاد شیخ مفید، ص 368، و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 84.

2 . اقبال سید بن طاووس، ج 3، ص 303. مرحوم کلینی نیز در کافی (ج 1،

ص 201) بدون اشاره به ماه تولد، روز میلاد آن حضرت را سوّم شعبان

دانسته است.

3 . بحار الانوار، ج 44، ص 201.

[36]

تا آن حضرت بر فرزندان علی(علیه السلام) و فاطمه(علیها السلام)این نام ها را

بنهد». (1)

جلال الدّین سیوطی (از علمای معروف اهل سنّت در قرن دهم) نقل کرده است

که: «حسن و حسین دو نام از نام های اهل بهشت است و مردم عرب پیش از

این، این دو نام را بر فرزندان خویش نمی نهادند». (2)

دوّم: شخصیت ممتاز آن حضرت

امام حسین(علیه السلام) در میان جامعه اسلامی و مسلمانان در همان زمان،

دارای شخصیت خاصی بود ؛ چرا که فرزند فاطمه زهرا(علیها السلام) بود و از

این رو فرزند رسول خدا نیز نامیده می شد. این دو بزرگوار (حسن و حسین)

به سبب محبّت ویژه رسول خدا و کلمات ارزشمندی که حضرت درباره آنان

فرموده بود، مورد توجّه ویژه همه مسلمین قرار داشتند. در اینجا به نمونه هایی

از کلمات و برخوردهای محبّت آمیز رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با آن

حضرت توجّه می کنیم:

1. رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) درباره امام حسن و امام

حسین(علیهما السلام) این جمله معروف را فرمود:

«الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ حسن و حسین سرور جوانان

بهشتند». (3)

2. در حدیث دیگری آمده است که: گروهی با رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

به مهمانی می رفتند، آن حضرت پیشاپیش آن جمع حرکت می کرد. در اثنای

راه، حسین (علیه السلام) را دید. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خواست او را

در آغوش بگیرد، ولی حسین (علیه السلام) به این سو و آن سو می دوید؛

پیامبر (صلی الله علیه وآله) از مشاهده این حالت تبسم کرد، تا آن که او را در

آغوش گرفته، يك دست

1 . اسد الغابة، ج 2، ص 9.

2 . تاریخ الخلفاء، ص 209.

3 . این حدیث با تعبیرات مختلف در منابع سنی و شیعه نقل شده است از جمله:

مسند احمد، ج 3، ص 3، 62، 64 و 82 ؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 321 ؛

مستدرک حاکم، ج 3، ص 167؛ بحارالانوار، ج 43، ص 21، 25، 124،

191 - 192.

[37]

خود را به پشت سر او و دست دیگر را به زیر چانه او نهاد و لب های

مبارکش را بر لب های حسین قرار داد، بوسه زد و فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا؛ حسین از من است و من

از حسینم. هر کس حسین را دوست دارد، خداوند وی را دوست می دارد». (1)

3. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حسن و حسین(علیهما السلام) را بر روی

شانه خود سوار می کرد و با خواندن اشعاری به آنان محبت می نمود. (2)

و گاه رسول خدا بر منبر خطبه می خواند و با دیدن حسن و حسین(علیهما

السلام) از منبر فرود می آمد و در برابر چشم همگان آنها را در آغوش

می گرفت و به آنان محبت می کرد (تا جایگاه آن دو را به همگان بفهماند)؛ (3)

و گاه در پاسخ این سؤال که کدام يك از افراد خانواده، نزد شما محبوبتر است؟

می فرمود: «حسن و حسین» و همواره آن دو را می بویید و به (سینه) خویش

می چسبانید. (4)

* * *

امام حسین (علیه السلام) در زمان خلفای سه گانه

امام حسین (علیه السلام) به سبب شخصیت ممتاز و نسب برجسته اش، در زمان

خلفای سه گانه مورد احترام دستگاه خلافت بود، تا آنجا که انتقادات سخت آن

حضرت را با بردباری تحمل می کردند و سعی در حفظ حرمت وی داشتند.

1 . مسند احمد، ج 4، ص 172؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 51 و مناقب ابن

شهر آشوب، ج 3، ص 226.

2 . كنز العمال، ج 13، ص 664، 666 و 667 و بحار الانوار، ج 43، ص

285 – 286.

3 . بحار الانوار، ج 43، ص 284.

4 . سئل رَسُولُ اللَّهِ أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ. وَكَانَ

يَسْمُهُمَا وَيَضُمُّهُمَا إِلَيْهِ (سير اعلام النبلاء، ذهبی، ج 4، ص 382).

[38]

در برخی از کتب اهل سنت آمده است که: روزی خلیفه دوم بر منبر، خطابه می خواند که حسین(علیه السلام) خطاب به وی فرمود: «از منبر پدرم فرود آی و بر منبر پدر خویش بنشین!». عمر با خونسردی پاسخ داد: «پدرم که منبری ندارد!». آنگاه حسین(علیه السلام) را در کنار خویش نشاند (و به او اظهار محبت کرد). (1)

همین ماجرا با تفاوت هایی در کتب شیعه نیز نقل شده است. (2)

در زمان عثمان نیز، در چند ماجرا حضور امام حسین(علیه السلام) ثبت شده است که هر کدام به گونه ای نشان احترام و عظمت آن حضرت میان عموم مسلمانان و مراعات حریم آن حضرت از سوی دستگاه حاکمیت بود.

امام حسین(علیه السلام) همراه پدر بزرگوارش امیرمؤمنان(علیه السلام) و برادر
ارجمندش امام حسن(علیه السلام) در مسیر هدایت مسلمین و دفاع از مظلومان
حضور سازنده ای داشت و گاه خشم خلیفه سوّم را بر می انگیخت، ولی به
هرحال، از روی ناچاری حرمتش را مراعات می کردند.

در ماجرای بدرقه ابوذر — آن هنگام که عثمان وی را به سرزمین ربذه تبعید
کرد و همگان را از بدرقه و همراهی ابوذر ممنوع ساخت — امام حسین(علیه
السلام) همراه پدر و برادرش در مراسم بدرقه حاضر شدند و سخنانی با این
مضمون برای تقویت ابوذر و تسلای خاطر وی بیان کرد؛ فرمود: «عموجان!
خداوند تواناست که این اوضاع را دگرگون سازد و هر روز در کار تازه ای
است. این گروه دنیای خویش را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از
(دستبرد) آنان بازداشتی! پس چقدر تو از دنیای آنان بی نیازی؛ ولی آنان به دین
تو سخت نیازمندند، صبر پیشه کن! چرا که خیر در صبر و شکیبایی است و
شکیبایی نشانه شخصیت است». (3)

1 . كنز العمال، ج 13، ص 654، حدیث شماره 37662. شبیه همین

اعتراض از امام حسین(علیه السلام) نسبت به ابوبکر و تأثر ابوبکر از سخنان

وی نیز نقل شده است. (مستدرک الوسائل، ج 15، ص 165، ح 3).

2 . احتجاج طبرسی، ج 1، ص 292 و امالی طوسی، ج 2، ص 313.

3 . يا عَمَّاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَادِرٌ أَنْ يُغَيِّرَ مَا تَرَى وَ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ.

إِنَّ الْقَوْمَ مَنَعُوكَ دُنْيَاهُمْ وَ مَنَعَتْهُمْ دِينَكَ. فَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَ مَا أَحْجَاهُمْ إِلَى

مَا مَنَعَتْهُمْ. فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي الصَّبْرِ وَ الصَّبْرُ مِنَ الْكَرَمِ (کافی، ج 8،

ص 207 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 8، ص 131).

[39]

امام حسین(علیه السلام) به وظیفه خویش — بدون توجه به تهدیدات مخالفان —

عمل می کرد و در عین حال مورد تعرض دستگاه خلافت قرار نمی گرفت،

آنگونه که ابودر و عمار و عبدالله بن مسعود، مورد تعرض و ضرب و شتم

عثمان و عمال وی قرار گرفتند، زیرا افکار عمومی سخت با این کار مخالف

بود.

* * *

امام حسین در زمان خلافت امیر مؤمنان علی(علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) در زمان خلافت پدر بزرگوارش، همراه آن حضرت در جنگ هایش علیه ناکثین و قاسطین و مارقین شرکت مؤثر داشت(1)؛ در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه امیرمؤمنان(علیه السلام) به عهده وی بود(2)، و در جنگ صفین، چه از راه سخنرانی های پرشور و تشویق یاران علی(علیه السلام) برای شرکت در جنگ و چه در مسیر پیکار با قاسطین حضور فعال داشت.(3) در ماجرای حکمیت نیز یکی از شاهدان این ماجرا از طرف علی(علیه السلام) بود.(4)

* * *

امام حسین (علیه السلام) در دوران امام حسن(علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) پس از شهادت پدرش امیرمؤمنان(علیه السلام) در کنار

برادرش امام

1 . الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 1، ص 333.

2 . تاریخ دمشق ابن عساکر، شرح حال امام حسین(علیه السلام).

3 . صقین نصر بن مزاحم، ص 114، 249 و 530.

4 . همان مدرک، ص 507.

[40]

حسن(علیه السلام) که امام و پیشوای زمان خود بود، قرار گرفت و به هنگام

حرکت نیروهای امام مجتبی(علیه السلام) به سمت شام، همراه آن حضرت بود و

هنگامی که امام حسن(علیه السلام) با پیشنهاد صلح از سوی معاویه مواجه شد،

در این باره، با امام حسین(علیه السلام) و عبدالله بن جعفر به گفتگو پرداخت(1)

و پس از انعقاد پیمان صلح، همراه برادرش به مدینه بازگشت و در همانجا

اقامت گزید.(2)

تکریم و تعظیم فوق العاده مردم

امام حسین (علیه السلام) به سبب آنچه که از اصالت خانوادگی، عظمت روحی و محبوبیتش نزد رسول خدا، برخوردار بود، مورد محبت و احترام خاص همه اقشار مسلمین قرار داشت؛ به عنوان نمونه:

1 – روزی ابن عباس (صحابی جلیل القدر) زمام مرکب حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفته و با آنان همراه شده بود. شخصی معترضانه به وی گفت: آیا تو – با آن که سنت از این دو جوان بیشتر است (3) – زمام مرکب آنان را می گیری؟

ابن عباس در پاسخ گفت: این دو تن، فرزندان رسول خدا هستند؛ و این کار مایه افتخار و سعادت من است! «إِنَّ هَذَيْنِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ مِنْ سَعَادَتِي أَنْ أَخْذَ

برکابیهما». (4)

2 – ماجرای دوّم از ابوهریره است که روزی مشاهده کرد، حسین(علیه السلام)

به سبب خستگی در راهی نشسته، نزدیک آمد و با گوشه لباسش خاك از قدم های

مبارك آن

1 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 405.

2 . الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 1، ص 333.

3 . ابن عبّاس سه سال قبل از هجرت متولّد شده است (اسد الغابة، ج 3، ص

193). ولی امام حسین(علیه السلام)در سال سوّم، یا چهارم هجری متولّد شد.

4 . مختصر تاریخ دمشق، ج 7، ص 128.

[41]

حضرت پاك كرد. وقتی كه امام(علیه السلام)پرسید: چرا چنین می کنی؟ پاسخ

داد:

«دَعْنِي! فَإِنَّهُ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْكَ مَا أُعْلِمُ لِحَمَلُوكَ عَلَى رِقَابِهِمْ؛ بِأَمْنٍ كَارِي

نداشته باش! به خدا سوگند! اگر آنچه که من از (عظمت و منزلت) تو می دانم،

مردم آگاه بودند، تو را بر شانه های خویش سوار می کردند!». (1)

3 — هنگامی که مسلمانان امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را در مسیر

حج پیاده می دیدند، همگی به احترام، از مرکب های خود پیاده می شدند و پیاده

راه می پیمودند، تا آنجا که آن بزرگواران برای این که مسلمانان به زحمت

نیفتند، مسیر خویش را از جمعیت جدا می کردند، تا مسلمین بتوانند سوار بر

مرکب های خویش شوند. (2)

هنگامی که به طواف خانه خدا می رفتند، به سبب ازدحام مردم جهت زیارت و

تبرک جستن به آن دو وجود مقدس، تحت فشار شدید قرار می گرفتند. (3)

جمع بندی

امام حسین(علیه السلام) چه در عصر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و چه پس از آن حضرت، تا زمان خلافت معاویه همواره مورد احترام مسلمانان و خلفا قرار داشت، چرا که وی علاوه بر امتیازات انسانی و عظمت روحی و معنوی و کرامت و بزرگواری، فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و مورد محبت فوق العاده او بود، ولی در زمان معاویه و سپس یزید وضع دگرگون شد. هرچند ما معتقدیم ریشه های جریان خونین کربلا را باید از «سقیفه» پی جویی کرد (که در جای خود بازگو خواهد شد)، اما تردیدی نیست که عصر معاویه و پس از آن، زمان حکومت یزید، با دوران پیش از آنان تفاوت بسیار داشت و اگر تا

1 . مختصر تاریخ دمشق، ج 7، ص 128 .

2 . بحار الانوار، ج 43، ص 276.

3 . البداية و النهایة، ج 8، ص 38.

قبل از زمامداری معاویه، ماجرای شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام) و اسارت خاندانش برای مردم بازگو می شد، کسی آن را باور نمی کرد.

آری؛ کسی باور نمی کرد که محبوب قلب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و جگرگوشه صدیقه کبرا (علیها السلام) توسط گروهی که خود را مسلمان و از امت محمد (صلی الله علیه وآله) می خواندند، مورد تعرض و بی حرمتی قرار گیرد، چه رسد به این که غریبانه، مظلومانه و لب تشنه در سرزمین نینوا به شهادت برسد و فرزندان و بانوان حرمش به اسارت روند.

با شروع حکومت اموی، بی حرمتی ها از سوی معاویه و عمّالش نسبت به ساحت مقدّس امیرمؤمنان (علیه السلام) و فرزندانش حسن و حسین (علیهما السلام) و ترویج سبّ و لعن آنان به صورت علنی آغاز شد و زمینه های فاجعه خونین کربلا به گونه ای شتابان فراهم گردید و آن حسین عزیزی که این همه مورد محبّت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و مسلمین بود، حتّی مأوایی در تمام آن سرزمین پهناور اسلامی نداشت. (در بخش های آینده به طور مشروح بحث آن خواهد آمد).

سوّم: نقش ائمّه اطهار (عليهم السلام) در احیای یاد و نام امام حسین (علیه

السلام)

در آیات متعدّدی از قرآن مجید بر لزوم زنده نگه داشتن یاد پیامبران الهی و شخصیت های برجسته تاریخ و بازگویی سرگذشت عبرت انگیز و درس آموز آنان تأکید شده است. مطالعه این دسته از آیات که معمولاً با جملاتی نظیر: **(وَأَثُلُ عَلَيْهِمْ، وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ)** آغاز می شود به خوبی می رساند که غرض از یادآوری و احیای یاد و خاطره برگزیدگان الهی، بیان بیوگرافی و شرح نام و مسائل شخصی آنان نیست، بلکه همواره در این گونه از آیات اشاره شده است که دلیل زنده نگه داشتن یاد آنان وجود صفات نیکو و خصلت های پسندیده و روش های الهی و انسانی در آنان است.

در آیات ذیل می خوانیم:

(وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا); در این کتاب ابراهیم را یاد کن،

که او بسیار راستگو و پیامبر (خدا) بود. (1)

(وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا); و در این کتاب از

موسی یاد کن، که او مخلص و رسول و پیامبری والا مقام بود. (2)

(وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ); و در این کتاب از اسماعیل

یاد کن، که او در وعده هایش صادق بود. (3)

(وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ); و به خاطر

بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را، که دارای دستها (ی نیرومند) و

چشم ها (ی بینا) بودند. (4)

همان گونه که ملاحظه می شود در این آیات به جنبه های شخصی و خانوادگی

و امور معمول زندگی آنان اشاره ای نشده است، بلکه از صلاحیت ها و فضایل

اخلاقی و برنامه های سازنده آنان سخن به میان آمده است، و این به خوبی نشان

می دهد لزوم زنده نگهداشتن یاد و خاطره اینان، به جهت وجود این صفات و

ملکات پسندیده است و ذکر نام و نشان آنان هیچ موضوعیت و خصوصیتی ندارد، بلکه هر کس دارای چنین برجستگی های انسانی و الهی باشد، زنده نگهداشتن یاد و خاطره او از وظایف انسانی و دینی است.

از این رو می بینیم امامان معصوم(علیهم السلام) در زنده نگهداشتن یاد و نام شهیدان کربلا، به

1 . مریم، آیه 41.

2 . مریم، آیه 51.

3 . مریم، آیه 54.

4 . ص، آیه 45.

[44]

عنوان کامل ترین الگوهای فداکاری و ایثار در راه نجات امت، به خصوص سالار شهیدان اباعبدالله الحسین(علیه السلام) در مناسبت های مختلف سعی و

تلاش فراوانی نمودند و هیچ فرصتی را در زنده نگهداشتن یادشان فروگذار نکردند.

بی تردید، احیای نام و یاد این مردان بزرگ، الهام بخش بوده و به زندگی انسان ها جهت می دهد و روح فداکاری و ایثار را زنده کرده و آدمی را در برابر مشکلات و حوادث سخت، مقاوم و استوار می سازد. ذکر این صالحان و طرح فضایل اخلاقی و روح حماسی شان باعث می شود که هر قوم و ملتی — به خصوص مسلمین — از آنها الگو گرفته و به آنان تأسی و اقتدا کنند.

* * *

روش های ائمه (علیهم السلام) در زنده نگهداشتن عاشورا و عاشوراییان

امامان اهل بیت (علیهم السلام) در تلاش برای زنده نگهداشتن یاد امام حسین (علیه السلام) از شیوه های گوناگونی استفاده می کردند، از جمله:

1 – برپایی مجالس سوگواری

علقمه حضرمی نقل می کند که امام باقر(علیه السلام) در روز عاشورا برای امام حسین(علیه السلام) در خانه اش اقامه عزا می کرد.

«...ثُمَّ لِيَنْدِبُ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا يَتَّقِيهِ

بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ ... وَلِيَعَزَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِمُصَابِهِمْ بِالْحُسَيْنِ (عليه السلام); امام

باقر(علیه السلام) بر امام حسین می گریست و به افرادی که در خانه بودند و از

آنان تقیه نمی کرد، می فرمود: بر آن حضرت سوگواری کنند... و به آنان

[45]

می فرمود در مصیبت حسین(علیه السلام) به یکدیگر تسلیت بگویند». (1)

برکاتی که امروز از مجالس سوگواری آن حضرت نصیب امت اسلام شده و

می شود بر کسی پوشیده نیست. آثار فرهنگی و تربیتی و آموزشی این سنت

ماندگار ائمه اطهار(علیهم السلام) آنقدر زیاد است که قسمت اعظم فرهنگ شیعی

به طور مستقیم یا غیر مستقیم از آن متأثر است.

2 – یادآوری مصایب آن حضرت (علیه السلام) در مناسبت های مختلف

در حدیثی می خوانیم امام صادق(علیه السلام) به داود رقی فرمود:

«إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِداً إِلَّا وَ ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ(علیه السلام)؛ من هرگز آب سرد

ننوشیدم مگر این که به یاد امام حسین(علیه السلام) افتادم». (2)

در روایتی دیگر می خوانیم وقتی که منصور دوانیقی در خانه امام صادق(علیه

السلام) را آتش زد، آن حضرت در منزل حضور داشت و آتش را خاموش کرده

و دختران و بانوان وحشت زده اش را آرام نمود. فردای آن روز تعدادی از

شیعیان برای احوالپرسی خدمت امام(علیه السلام) شرفیاب شدند. امام(علیه

السلام) را گریان و اندوهگین یافتند، پرسیدند: این همه اندوه و گریه از چیست؟

آیا به دلیل گستاخی و بی حرمتی آنان نسبت به شما است؟ امام(علیه السلام)

پاسخ داد:

«لَا، وَ لَكِنْ لَمَّا أَخَذَتِ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيزِ نَظَرْتُ إِلَى نِسَائِي وَ بَنَاتِي يَتَرَاكُضْنَ فِي

صَحْنِ الدَّارِ مِنْ حُجْرَةٍ إِلَى حُجْرَةٍ وَ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ هَذَا وَ أَنَا مَعَهُنَّ فِي الدَّارِ

فَتَذَكَّرْتُ فِرَارَ عِيَالِ جَدِّي الْحُسَيْنِ (عليه السلام) يَوْمَ عَاشُورَا مِنْ خَيْمَةِ إِلَى خَيْمَةِ

1 . وسائل الشيعة، ج 10، ص 398. ابواب المزار، باب 66، ح 20.

2 . امالي صدوق، ص 142.

[46]

وَ مِنْ خَبَاءٍ إِلَى خَبَاءٍ؛ امام فرمود: هرگز برای این گریه

نمی کنم، بلکه گریه من برای این است که وقتی آتش زبانه کشید، دیدم بانوان و

دختران من از این اطاق به آن اطاق و از این جا به آن جا پناه می برند با

این که (تنها نبودند و) من نزدشان حضور داشتم، با دیدن این صحنه به یاد

بانوان جدّم حسین(علیه السلام) در روز عاشورا افتادم که از خیمه ای به خیمه

دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند (و مردان آنها همه شهید

شده بودند)». (1)

3 – گریستن و گریاندن

از مؤثرترین تدابیر ائمه اطهار (علیهم السلام) برای احیای نهضت عاشورا گریه بر امام حسین (علیه السلام) است. امام سجّاد (علیه السلام) در طول دوران امامتش پیوسته سوگوار قصّه عاشورا بود و در این مصیبت آن قدر گریست که از «بگائین عالم» (بسیار گریه کنندگان) لقب داده شد. (2)

آن حضرت می فرمود: «إِنِّي لَمْ أَذْكُرْ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقْتَنِي الْعَبْرَةُ ; هر زمان که به یاد قتلگاه فرزندان فاطمه (کربلا) می افتم، اشک گلوگیرم می شود». (3)

گریه های امام (علیه السلام) که در هر مناسبتی به آن اقدام می کردند باعث بیداری عمومی و مانع از فراموش شدن نام و یاد شهیدان عاشورا شد.

امامان بزرگوار شیعه نه تنها خود در عزای سالار شهیدان می گریستند، بلکه همواره مردم را به گریستن بر امام حسین(علیه السلام) تشویق و ترغیب می کردند.

در روایتی از امام رضا(علیه السلام) آمده است:

1 . مأساة الحسين، ص 117 و مجمع مصائب اهل البيت، خطیب هندوبی، ج

1، ص 24 (مطابق نقل ره توشه راهیان نور، ویژه محرم 1421، ص 4).

2 . وسائل الشيعة، ج 2، ص 922، باب 87، ح 7.

3 . بحار الانوار، ج 46، ص 108 .

[47]

«فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الدُّنُوبَ الْعِظَامَ؛ پس بر

همانند حسین(علیه السلام) باید گریه کنندگان گریه کنند، چرا که گریه بر آن

حضرت گناهان بزرگ را می ریزد». (1)

به موازات ثوابهای عظیمی که برای گریستن در روایات آمده است، برای گریاندن و حتی «تباکی» (حالت گریه به خود گرفتن) ثوابهای زیادی ذکر شده است.

در روایتی در ارتباط با گریه بر مظلومیّت اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم:

«... مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ هر کس بگرید و

(حتّی) یك تن را بگریاند، پاداشش بهشت است و هر کس حالت اندوه و گریه به

خود بگیرد پاداش او بهشت است». (2)

* * *

4 – تشویق شاعران به مرثیه سرایی

شاعرانی که مصایب امام حسین (علیه السلام) را به شعر درآورده و در مجالس و محافل می خواندند، همواره مورد لطف خاصّ و عنایت ویژه ائمّه معصومین (علیهم السلام) قرار داشتند. شعرای بنامی چون «کُمیت اسدی»،

«دِعْبِلْ خُزَاعِي»، «سَيِّدِ حَمِيرِي» و... به عنوان (شاعران اهل بیت) با تشویق

ائمه اطهار(عليهم السلام) از موقعيت های اجتماعی بلندی در بين مردم برخوردار بودند.

هارون مکفوف (یکی از یاران امام صادق(عليه السلام)) می گوید: به محضر آن حضرت شرفیاب شدم، فرمود: «برایم مرثیه بخوان. برایش خواندم. فرمود:

«لا، کَمَا تَنْشِدُونَ وَ

کَمَا تَرْتِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ؛ این گونه نمی خواهم، آن گونه که در کنار قبر آن حضرت(عليه السلام) مرثیه می خوانید، بخوان» و من خواندم:

1 . بحار الانوار، ج 44، ص 284 و وسائل الشیعة، ج 10، ص 394، ح 8 .

2 . بحار الانوار، ج 44، ص 288، ح 27.

«از کنار قبر حسین(علیه السلام) گذر کن و به آن استخوان های پاک او بگو...»

دیدم آن حضرت به گریه افتاد، سکوت کردم، ولی فرمود: ادامه بده، ادامه دادم.

فرمود: «باز هم بخوان» خواندم تا به این بیت رسیدم:

يا مَرِيْمُ قُومِي وَاَنْدُبِي مَوْلَاكَ *** وَ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاَسْعَدِي بِبُكَائِكَ

ای مریم! برخیز و بر مولای خود ندبه کن و با گریه ات بر حسین(علیه

السلام) رستگاری طلب کن.

دیدم امام صادق(علیه

السلام) گریه کرد و بانوان، شیون سردادند. وقتی آرام شدند، حضرت فرمود:

«يا ابا هارونَ مَنْ اَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَاَبْكِيَ عَشْرَةَ فُلَهُ الْجَنَّةُ; ای ابوهارون! هرکس

بر امام حسین(علیه السلام) مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند، پاداش او بهشت

است». (1)

* * *

5 - اهميّت به تربت امام حسين (عليه السلام)

دشمنان اسلام از بنی امیّه و بنی عبّاس با تمام توان، تلاش می کردند تا قیام امام(علیه السلام)و یاران پاکبخته اش به دست فراموشی سپرده شود و مردم از آن سخنی نگویند و حتّی اثری از قبر آن امام همام به جای نماند.

از این رو، برخی از خلفای عبّاسی بارها به ویران کردن قبر آن حضرت اقدام کردند.(2) ولی از آن سو ائمّه اطهار(علیهم السلام) در هر فرصتی برای مقابله با این جریان بپا خواستند و تربت آن حضرت را قطعه ای از خاک بهشت، مایه شفای دردها، و موجب

1 . بحارالانوار، ج 44، ص 287، ح 25.

2 . در بحارالانوار، ج 45، ص 390 بابی تحت عنوان «جور الخلفاء علی قبره الشریف» درباره تلاش خلفای جور برای تخریب قبر آن حضرت آمده است.

برکت زندگی دانسته اند.

در روایتی از امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) می خوانیم:

«لَا تَأْخُذُوا مِنْ ثُرْبَتِي شَيْئًا لِتَبَرَّكُوا بِهِ، فَإِنَّ كُلَّ ثُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا ثُرْبَةُ

جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهَا شِفَاءً لِشِيعَتِنَا وَ

أَوْلِيَائِنَا؛ از تربت من چیزی برای تبرّك بر ندارید، زیرا همه تربت ها جز تربت

جدّم امام حسین (علیه السلام) (خوردنش) حرام است. خداوند — عزّ و جلّ — آن

را برای شیعیان و دوستان ما شفا قرار داده است!». (1)

در حالات امام سجّاد (علیه السلام) آمده است که در پارچه ای تربت امام

حسین (علیه السلام) را نگه می داشت.

«فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّهُ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ؛ هرگاه وقت نماز

می رسید، آن (تربت) را روی سجّاده اش می ریخت و بر آن سجده

می کرد». (2)

مجموع روایاتی که در مورد تربت امام حسین(علیه السلام) وارد شده است، می‌رساند که استفاده از برکت آن تربت پاک، از نخستین روز ولادت، با بازکردن کام نوزاد با آن آغاز شده و تا واپسین لحظات حیات و قراردادن تربت در قبر، به پایان می‌رسد.(3) همچنین ساختن مهر و تسبیح با تربت کربلا و همراه داشتن آن و خوردن مقدار بسیار کمی (مثلا به اندازه يك عدس در آب حل کند و بخورد) از آن به قصد شفا و باز کردن افطار در روز عید فطر با آن مورد ترغیب و توصیه ائمه اطهار(علیهم السلام) بوده است.(4)

-
- 1 . وسائل الشیعة، ج 10، ص 414، ح 2 و بحارالانوار، ج 98، ص 118.
 - 2 . بحارالانوار، ج 98، ص 135، ح 74. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به وسائل الشیعة، ج 10، ص 420، باب 75، (باب استحباب اتخاذ سبحة من تربة الحسين(علیه السلام)).

3 . از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است: «حَتَّوْا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ

الْحُسَيْنِ(علیه السلام); کام نوزادانتان را با تربت ر

امام حسین(علیه السلام) باز کنید». (وسائل الشيعة، ج 10، ص 410، ح 8).

4 . مراجعه شود به: وسائل الشيعة، ج 10، ص 414، باب 72 و ص 408،

باب 70.

[50]

6 – اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین (علیه السلام)

ائمّه اطهار(علیهم السلام) گذشته از آن که خودشان به زیارت قبر امام

حسین(علیه السلام) می رفتند، با بیان پاداش های عظیم برای زیارت آن

حضرت، شیعیان را برای رفتن به کربلا تشویق و بسیج می کردند و خاطره آن

شهیدان پرافتخار را زنده نگه داشته، ضربات سنگینی را برپیکر کفر و عناد و

دشمنان اهل بیت(علیهم السلام) وارد می کردند.

از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليهما السلام)

لَمَّا يَرَى لَمَّا يُصْنَعُ بِزُورِ الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ (عليهما السلام) مِنْ كَرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ؛

هر کسی در روز قیامت، آرزو می کند که از زائران قبر امام حسین (علیه

السلام) باشد، از فزونی آنچه از کرامت آنان (زائران قبر آن حضرت) نزد

خداوند مشاهده می کند». (1)

و نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَائِدِ نُورِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيَكُنْ مِنْ زُورِ الْحُسَيْنِ بْنَ

عَلِيٍّ (عليهما السلام)؛ هر کس دوست دارد روز قیامت در کنار سفره های نور

الهی بنشیند، باید از زائران امام حسین (علیه السلام) باشد». (2)

حتی در برخی از روایات زیارت مکرر آن حضرت توصیه شده است.

امام ششم (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَيْهِ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، وَ هَوُلُ

1 . بحار الانوار، ج 98، ص 72، ح 17. وسائل الشيعة، ج 10، ص 330، ح

37.

2 . بحار الانوار، ج 98، ص 72، ح 19; وسائل الشيعة، ج 10، ص 330، ح

38.

[51]

المُطَّلَع، فَلْيَكْثُرْ زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام); هر کس دوست دارد در قیامت

نظر به رحمت های الهی کند و سختی جان کندن بر او آسان شود و هول و

هراس قیامت از او برطرف گردد، مرقد امام حسین (عليه السلام) را بسیار

زیارت کند». (1)

* * *

چهارم: تاریخچه سوگواری بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام)

عظمت مصیبت و مظلومیت خامس آل عبا به گونه ای بود که گریه و سوگواری همواره قرین نام آن حضرت بوده و هست؛ همان گونه که آزادگی و شجاعت و دفاع از دین و ارزش های اسلامی با نام حسین (علیه السلام) عجین شده است. سنگینی این حادثه همه اهل اسلام را متأثر ساخت، و حتی برعرشیان و ساکنان آسمان و زمین نیز سنگین آمد. (2)

تاریخچه سوگواری و اشک ریختن بر مظلومیت سید الشهداء (علیه السلام) را در سه قسمت — به طور گذرا — پی گیری می کنیم.

1 — گریه بر امام حسین (علیه السلام) پیش از تولد آن حضرت

در روایات می خوانیم، برخی از انبیای الهی — هزاران سال قبل از تولد امام حسین (علیه السلام) — هنگامی که از ماجرای کربلا با خبر می شدند، بر مظلومیت آن حضرت اشک می ریختند.

1 . بحار الانوار، ج 98، ص 77، ح 34؛ وسائل الشيعة، ج 10، ص 331، ح

40.

2 . وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ جَلَّتْ وَ

عَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ (زیارت عاشورا)

و همچنین در اولین زیارت مطلقه امام حسین (علیه السلام) (در مفاتیح الجنان)

چنین آمده است: وَاقْشَعَرَتْ لَهُ أَظْلَةُ الْعَرْشِ وَبَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ

السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ.

[52]

در روایتی آمده است: هنگامی که جبرئیل کلماتی را به حضرت آدم (علیه

السلام) برای توبه تعلیم می داد، و او خدا را به پنج تن مقدس می خواند، وقتی

که به نام حسین (علیه السلام) رسید قلبش شکست و اشکش جاری شد، به جبرئیل

گفت: نمی دانم چرا وقتی که نام پنجمی (حسین (علیه السلام)) را می برم قلبم

می شکند و اشکم جاری می شود؟

جبرئیل گفت: «بر او مصیبتی خواهد گذشت که همه مصایب در برابر آن كوچك خواهد بود. او تشنه كام، غریبانه، تنها و بدون یار و یاور به شهادت خواهد رسید».

جبرئیل برخی دیگر از مصایب آن حضرت و خاندانش را برای آدم(علیه السلام) بیان کرد، تا آنجا که هر دو تن همچون مادر فرزند مرده ای بر حسین(علیه السلام) گریستند، (فَبَكَیْ آدَمُ وَ جَبْرَئِیلُ بُكَاءَ النَّكْلِ). (1)

هنگامی که خداوند برای موسی(علیه السلام) از مظلومیّت امام حسین(علیه السلام) سخن گفت و ماجرای شهادت مظلومانه آن حضرت و اسارت بانوان حرمش و گرداندن سرهای شهدا در شهرها را بازگو نمود، موسی(علیه السلام) نیز گریست. (2)

زکریای پیامبر(علیه السلام) نیز، وقتی که نام های پنج تن مقدّس را از جبرئیل آموخت، هنگامی که نام حسین(علیه السلام) را بر زبان جاری می ساخت، بغض گلویش را می گرفت و اشکش جاری می شد. به خداوند عرضه داشت:

خدایا! چرا وقتی نام آن چهار تن (محمّد، علی، فاطمه و حسن(علیهم السلام)) را

می برم غم و اندوهم زایل می شود، ولی هنگامی که نام حسین(علیه السلام) را

بر زبان می آورم، اشکم جاری می گردد و اندوه و غم مرا فرا می گیرد؟

خداوند بخشی از مصایب امام حسین(علیه السلام) را برای زکریا شرح داد، و

زکریّا پس از شنیدن آن، به مدّت سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را نیز

اجازه نداد به

1 . بحارالانوار، ج 44، ص 245.

2 . معالی السبطين، ج 1، ص 186.

[53]

محضرش برسند و در تمام این مدّت بر مصیبت امام حسین(علیه السلام) گریه

می کرد و بر او مرثیه می سرود.(1)

در روایتی نقل شده است که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «حضرت عیسی

بن مریم (علیه السلام) همراه با حواریّون از کربلا می گذشتند که آن حضرت

شروع به گریستن کرد و

حواریّون نیز با او گریستند. وقتی که حواریّون سبب گریه را پرسیدند، حضرت عی

سی (علیه السلام) فرمود: در این مکان فرزند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و

فاطمه زهرا (علیها السلام) کشته خواهد شد». (2)

* * *

2 – گریه بر امام حسین (علیه السلام) پس از ولادت

پس از ولادت امام حسین (علیه السلام) نیز از همان شروع ولادت و پس از آن،

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها

السلام) هنگامی که از رنج ها و مظلومیّت آینده حسین (علیه السلام) آگاه می شدند،

بر او می گریستند.

گریه رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

در روایتی می خوانیم: پس از ولادت امام حسین (علیه السلام) رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به منزل فاطمه (علیها السلام) آمد و به اسماء فرمود: فرزندم را بیاور! اسماء نیز حسین (علیه السلام) را در پارچه ای سفید قرار داد و به نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آورد. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در گوش راست حسین (علیه السلام) اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و سپس وی را در آغوش گرفت و

1 . فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ زَكَرِيَّا (علیه السلام) لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهِنَّ

النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحْيِ وَ كَانَ يُرْتَبِّهِ: «إِلَهِي أَتَقَجَعُ

خَيْرَ جَمِيعِ خَلْقِكَ بَوْلَدِهِ...» (احتجاج، ج 2، ص 529).

2 . بحار الانوار، ج 44، ص 253.

گریست.

اسماء می گوید: به حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، چرا گریه

می کنی؟

فرمود: به خاطر این فرزندم گریانم.

عرض کردم: او که هم اکنون متولد شده است (و جای شادی و خوشحالی است،

نه اندوه).

فرمود:

«تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي؛ وَى رَا پَس از من گروهی

ستمکار به شهادت می رسانند که هرگز خداوند شفاعتم را نصیب آنان نخواهد

ساخت».

آنگاه فرمود:

«يَا أَسْمَاءُ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ عَهْدٌ بَوْلَدَتِي؛ اى اسماء! فاطمه را از

این ماجرا آگاه مساز؛ چرا که او تازه صاحب این فرزند شده است».(1)

گریه علی (علیه السلام) بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام)

ابن عباس می گوید: من با امیرمؤمنان (علیه السلام) در مسیر رفتن به صقین

همراه بودم؛ هنگامی که به نینوا رسیدیم، با صدای بلند به من فرمود: ای ابن

عبّاس! آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم: نه، نمی شناسم.

فرمود: اگر آن گونه که من این سرزمین را می شناسم، تو نیز می شناختی، از

آن نمی گذشتی جز آن که همانند من گریه کنی.

1 . بحارالانوار، ج 43، ص 239. مرحوم طبرسی نیز این حدیث را در

«إعلام الوری بأعلام الهدی»، ج 1، ص 427 و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در

کتاب «ینابیع المودّة»، ج 2، ص 300 نقل کرده اند.

آنگاه امام(علیه السلام) مدّتی طولانی اشك ریخت، تا آنجا که اشك ها از محاسن مبارکش بر سینه اش سرازیر شد و من نیز همراه او گریستم. امام(علیه السلام) در همان حال فرمود: وای! وای! آل ابوسفیان را با من چه کار؟ مرا با آل حرب (از اجداد یزید) چه کار؟ همان ها که حزب شیطان و اولیای کفرند. ای اباعبدالله! صبر پیشه کن! چرا که به پدرت نیز از این گروه همان (ستم ها) می رسد که به تو می رسد. (أَوَّهْ أَوَّهْ مَالِي وَ لَالِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَالِي وَ لَالِ حَرْبِ حِزْبِ الشَّيْطَانِ؟ وَ أَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ؟ صَبْرًا يَا أَبَاعَبْدَ اللَّهِ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ). (1)

سوگواری فاطمه زهرا (علیها السلام)

هنگامی که رسول خدا(علیه السلام) خبر شهادت امام حسین(علیه السلام) و مصایب آن حضرت را به دخترش حضرت فاطمه(علیها السلام) داد، زهرا(علیها السلام) به شدّت گریست و آنگاه پرسید: این ماجرا چه زمانی اتفاق خواهد افتاد؟

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: زمانی که نه من باشم، نه تو و نه علی.

فاطمه(علیها السلام) با شنیدن این سخن گریه اش شدیدتر شد. آنگاه رسول خدا

وی را از برپایی عزا و سوگواری توسط مردان و زنان امت، بر شهدای کربلا

و رنج های زنان اهل بیت(علیهم السلام) آگاه ساخت و پاداش این گریه ها را

بیان فرمود.(2)

3 – گریه و سوگواری بر امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت

سرانجام، آن حادثه ای که از ابتدای خلقت ماجرایش برای اولیای الهی گفته شده

بود، اتفاق افتاد. به یقین، ماجرای که پیش از وقوعش دل ها را به درد آورده و

اشك ها را جاری ساخته بود، هنگامی که در روز عاشورای سال 61 هجری

روی داد، شعله ای بر جان ها زد و سوگ و ماتم را قرین خویش ساخت. همراه

با درس های بزرگ

1 . بحار الانوار، ج 44، ص 252 (با تلخیص).

2 . همان مدرک، ص 292 (با تلخیص).

آزادگی و آرمان خواهی و دفاع از شرف و اعتقاد تا پای جان، عمق فاجعه به اندازه ای بود که از روز عاشورا مراسم سوگواری و اشک و ماتم بر آن حضرت و یاران پاکبازش آغاز شد و همچنان ادامه دارد و تا واپسین لحظات عمر دنیا ادامه خواهد داشت. چرا که به فرموده رسول خدا (صلی الله علیه وآله):

«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا؛ به یقین شهادت حسین،

حرارتی در دل مؤمنان ایجاد خواهد کرد، که هرگز خاموش نخواهد شد». (1)

در این قسمت نمونه هایی از گریه و سوگواری بر آن حضرت را پس از شهادت، از نظر خواننده عزیز می گذرانیم:

حتی دشمن بر او گریست

هنگامی که زنان حرم نبوی(صلی الله علیه وآله) چشم شان بر شهدا افتاد، فریاد و ضجه سردادند و آنگاه زینب شروع به ندبه و ناله کرد و با صدای محزونی صدا زد:

«وَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِكُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ، مُقَطَّعًا لَأَعْضَاءٍ وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا؛ اِی محمد! درود خداوند بر تو باد. این حسین (توست که) به خون آغشته است و پیکرش قطعه قطعه شده و (این هم) دخترانت هستند که اسیر شده اند».

زینب کبری(علیها السلام) همچنان در مصیبت برادرش و دیگر شهدا، سخن گفت و ندبه سر داد تا آنجا که نقل شده است:

«فَأَبْكَتْ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ؛ به خدا سوگند! دوست و دشمن را به

1 . مستدرک الوسائل، ج 10، ص 318، ح 13.

گریه آورد». (1)

سوگ و ماتم در بارگاه یزید

پس از آن که کاروان اسیران را به کوفه و شام بردند، با خطبه های افشاگرانه امام زین العابدین (علیه السلام) و زینب کبری (علیها السلام)، اوضاع شهر شام برگشت و با جوّ ایجاد شده بر ضدّ دستگاه خلافت اموی، یزید چاره ای جز اظهار ندامت و فرافکنی نداشت. در چنان شرایطی، زنان حرم حسینی در «شام» مراسم عزّا و ماتم برپا کردند، تا آنجا که حتّی زنان خاندان اموی نیز در آن شرکت نمودند و این برنامه تا سه روز ادامه داشت. (2)

برنامه سوگواری همسر امام حسین (علیه السلام)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، همسر او (به نام رباب) (3) برای آن

حضرت مجلس ماتمی برپا کرد، خود گریه می کرد و زنان و خادمانش نیز با

او همصدا می شدند». (4)

مراسم سوگواری در محضر امام باقر و امام صادق (علیهما السلام)

برپایی مراسم سوگواری امام حسین (علیه السلام) در حضور امام باقر (علیه

السلام) پیش از این گذشت، (5) اما در مورد حضرت امام صادق (علیه السلام)

گاه برخی از شعرای اهل بیت که به محضر امام (علیه السلام) می رسیدند، آن

حضرت از آنان می خواست در رثای حسین بن

1. بحارالانوار، ج 45، ص 58 - 59. (با تلخیص). در کامل ابن اثیر، ج

4، ص 81 نیز همین تعبیرات با تفاوت هایی آمده است.

2. ... فَخَرَجْنَ حَتَّى دَخَلْنَ دَارَ يَزِيدَ فَلَمْ تَبْقَ مِنْ آلِ مُعَاوِيَةَ امْرَأَةٌ إِلَّا اسْتَقْبَلَهُنَّ

تَبَكِّي وَ تَتَوَحُّ عَلَى الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَأَقَامُوا عَلَيْهِ الْمَنَاحَةَ ثَلَاثًا. (تاریخ طبری،

ج 4، ص 353) همین مطلب در بحارالانوار، ج 45، ص 142 نیز به

گونه ای مشروحتر آمده است.

3 . مرحوم شیخ مفید می نویسد: یکی از همسران امام حسین(علیه السلام) رباب

دختر «امرء القیس کلبی» است که مادر حضرت سکینه(علیها السلام) می باشد.

(ارشاد، تاریخ زندگانی امام حسین(علیه السلام)، باب 5، ص 491).

4 . لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَأْتَمًا و... (الكافی، ج 1، ص

466).

5 . نمونه دیگر از عزاداری در محضر امام باقر(علیه السلام)، سرودن

اشعاری توسط کمیت اسدی در محضر آن حضرت در رثای شهیدان کربلاست

که امام با شنیدن آن، اشکش جاری شد و صدای گریه کنیزکی نیز از پشت پرده

شنیده شد. امام(علیه السلام)پس از آن در حق کمیت دعا کردند. (بحار الانوار، ج

36، ص 390-391).

[58]

علی(علیه السلام)اشعاری بخوانند و گاه خود آن شاعران از امام(علیه السلام)

اجازه می گرفتند تا اشعاری در رثای سید الشهداء(علیه السلام) بخوانند. در

پاره ای از موارد امام(علیه السلام) به خانواده خویش می فرمود: پشت پرده

بنشینند و آن اشعار را بشنوند و در واقع، محفلی از دوستان خالص اهل بیت(علیهم السلام) برای عزای سالار شهیدان بر پا می شد.

داستان ابوهارون مکفوف را پیش از این آورده ایم و اینك نمونه ای دیگر را نقل می کنیم.

عبدالله بن غالب می گوید: به محضر امام صادق(علیه السلام) شرفیاب شدم و در حضور آن حضرت مرثیه ای در باره امام حسین(علیه السلام) خواندم. هنگامی که به يك بیت حسّاس از آن مرثیه رسیدم، صدای زنی را از پشت پرده شنیدم که با گریه فریاد زد: «یا ابتاه؛ پدرجان!». (1)

مراسم سوگواری در محضر امام رضا (علیه السلام)

از دِعبِل خُزاعی (شاعر معروف اهل بیت(علیهم السلام)) نقل شده است که من در ایّام شهادت امام حسین(علیه السلام) به محضر امام رضا(علیه السلام) شرفیاب شدم. دیدم آن حضرت محزون و اندوهگین نشسته و یارانش نیز گرد آن

حضرت نشسته اند. هنگامی که مرا دید فرمود: «خوش آمدی ای دعبل! آفرین

بر کسی که با دست و زبانش ما را یاری می کند!».

سپس در کنار خویش برای من جا باز کرد و مرا کنارش نشاند. آنگاه به من

فرمود: ای دعبل! دوست دارم امروز برای ما مرثیه بخوانی؛ چراکه این ایّام

روزهای اندوه ما اهل بیت(علیهم السلام) و ایّام شادمانی دشمنان ما — به ویژه

بنی امیّه — است. (سپس امام(علیه السلام) مطالبی را در پاداش گریه کردن و

گریاندن در مصیبت اهل بیت(علیهم السلام) به خصوص

1 . بحار الانوار، ج 44، ص 286؛ ماجرای مرثیه سرایی ابوعماره در محضر

امام صادق(علیه السلام) و گریه آن حضرت و اهل خانه نیز نمونه دیگری

است. (همان، ص 282).

آنگاه امام رضا(علیه السلام) برخاست و پرده ای میان ما و حرمسرای خویش
زد و خانواده اش را پشت پرده نشاند، تا آنان نیز برای مصیبت جدّشان امام
حسین(علیه السلام) گریه کنند.(1) سپس به دعبل فرمود اشعار خود را بخوان و
وی نیز مرثیه ای را در ماتم امام حسین(علیه السلام) و اهل بیتش خواند که
قسمتی از آن چنین است:

أَفَاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا *** وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ

إِذَا لِلطَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمُ عِنْدَهُ *** وَ أَجْرَيْتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ

أَفَاطِمُ قُومِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَ انْذَبِي *** نُجُومَ سَمَاوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاتٍ

بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ *** وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ مُنْهَكَاتُ

وَ آلُ زِيَادٍ فِي الْحُصُونِ مَنِيعةٌ *** وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفُلُوتِ

سَابُكِيهِمْ مَا ذَرَّ فِي الْأَرْضِ شَارِقُ *** وَ نَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ لِلصَّلَوَاتِ

وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا *** وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْغَدَوَاتِ

«ای فاطمه! اگر پیکر به خاک و خون غلطیده حسین را که تشنه کام کنار شط
فرات به شهادت رسیده به خاطر آوری در آن هنگام ای فاطمه کنار آن پیکر، به
چهره ات طپانچه می زنی و اشک چشمانت را بر رخسارت سرازیر می سازی
ای فاطمه ای دختر بهترین مردم، برخیز! و بر ستارگان آسمان ها در آن
صحرای خشک ناله بزن (چرا گریان نباشم وقتی که به خاطر آورم) دختران
زیاد در قصرهای خویش درامانند؛ ولی حریم خاندان رسول خدا دریده شده
است. در حالی که

1 . ثُمَّ إِنَّهُ نَهَضَ، وَ ضَرَبَ سِتْرًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ حَرَمِهِ، وَ أَجْلَسَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ وَرَاءِ
السَّيْرِ لِيَبْكُوا عَلَى مُصَابِ جَدِّهِمُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام)... (بحار الانوار، ج 45،
ص 257).

آل زیاد در دژهای محکمی آسوده اند فرزندان رسول خدا در صحراهای خشک و سوزان سرگردانند. آری! تا آن زمان که خورشید در عالم پرتو افشانی می کند و ندای مؤذنی برای نماز بلند است و مادامی که خورشید طلوع و غروب می کند و به هنگام شبانگاهان و صبح گاهان بر آنان می گریم». (1)

سوگواری در کنار مزار شهدای کربلا

از برخی از فرازهای تاریخ بر می آید که شیعیان گاه و بیگاه در مناسبت ها (تا آنجا که شرایط را مساعد می دیدند) کنار مزار آن حضرت در کربلا مراسم سوگ و ماتم برپا می داشتند و ائمه (علیهم السلام) نیز از این عمل شادمان می شدند و آنان را تشویق می کردند. به عنوان نمونه:

عبدالله بن حمّاد بصری می گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «به من خبر رسیده که در نیمه شعبان گروهی از ساکنین اطراف کوفه و دیگر نقاط، بر مزار امام حسین (علیه السلام) در کربلا گردهم می آیند و زنانی نیز برای آن حضرت نوحه گری می کنند، و از این جمعیت گروهی قرآن می خواند و

گروهی دیگر حوادث کربلا را بازگو می کنند و جمعی نوحی گری کرده و برخی نیز مرثیه می خوانند».

گفتم: فدایت شوم، من نیز بخشی از آنچه را می فرمایید، دیده ام.

امام(علیه السلام) فرمود: سپاس خداوندی را که در میان مردم گروهی را قرار داد که به سوی ما می آیند و برای شهدای ما مرثیه می خوانند و دشمنان ما را کسانی قرار داد که گروهی از خویشاوندان (و دوستان ما) و دیگر مردم، آنان را بی اعتبار کرده و کار آنان

1 . بحارالانوار، ج 45، ص 257 (با اختصار).

[61]

را زشت و ناپسند می شمردند.(1)

کوتاه سخن این که: مراسم سوگواری برای امام حسین(علیه السلام) و یاران باوفایش به ویژه در ایام محرم و عاشورای حسینی از گذشته، تاکنون ادامه

داشته و شیعیان و علاقمندان به سالار شهیدان، در همه جای عالم، به شیوه های گوناگون همه ساله در مصیبت آن حضرت به ماتم می نشینند و ضمن یادآوری فداکاری و جانبازی حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش در مظلومیت آنان نیز اشک می ریزند.

* * *

پنجم: فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین (علیه السلام)

به یقین، تأکید و توصیه ای که در روایات نسبت به برپا نمودن مجالس عزا و گریه بر مصائب امام حسین (علیه السلام) وارد شده است، نسبت به هیچ يك از امامان معصوم (علیهم السلام) حتی وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وارد نشده است. گویا در این مسئله سرّی نهفته است که ائمّه اطهار (علیهم السلام) این همه آن را مورد تأکید و سفارش قرار داده اند.

بیان روایات در وعده ثواب های عظیم این مجالس به گونه ای است که عده ای آن را اغراق آمیز دانسته و منکر آن شده اند و منشأ آن را «غلات» دانسته و

گفته اند: «ثواب باید با عمل تناسب داشته باشد، چگونه ممکن است عمل کوچکی

مانند گریه بر امام حسین(علیه السلام) اینقدر پاداش عظیم داشته باشد؟!».

عده ای هم در نقطه مقابل آن، جنبه افراط را پیموده و معتقد شده اند، همین که

1 . بَلَّغْنِي أَنْ قَوْمًا يَأْتُونَهُ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَ نَاسًا مِنْ غَيْرِهِمْ وَ نِسَاءً يَدُوبْنَهُ وَ

ذَلِكَ فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَمَنْ بَيْنَ قَارِيءٍ يَقْرَأُ وَقَاصٍ يَقْصُ وَ نَادِبٍ يَدُوبُ وَ

قَائِلٍ يَقُولُ الْمَرَاثِي؟ فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ مَا تَصِفُ. فَقَالَ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُ إِلَيْنَا وَ يَمْدَحُنَا وَ يَرِثُنِي لَنَا، وَ جَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ

يُطْعِنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا أَوْ غَيْرِهِمْ يَهْدِرُونَهُمْ وَ يُقَبِّحُونَ مَا يَصْنَعُونَ (بحار الانوار،

ج 98، ص 74 به نقل از کامل الزیارات، ص 325، باب 108، ح 1).

[62]

انسان بر امام حسین(علیه السلام) بگرید، هر چند به قدر بال مگسی باشد اهل

نجات است، حتی اگر در باتلاق گناه و فساد فرو رفته باشد. در نگاه اینان همه

دروغ گویی ها، خیانت ها، ظلم ها و حق کشی ها با قطره اشکی شسته می شود!

مطمئنأً هیچ يك از این دو دیدگاه که در دو طرف افراط و تفریط واقع شده اند، نمی تواند صحیح باشد. این گونه اظهار نظرها از کسانی عنوان می شود که نتوانستند برای این روایات و وعده ثواب های فوق العاده سوگواری، تحلیل صحیح و جامعی ارائه دهند و در واقع از درك فلسفه عزاداری عاجز ماندند.

نخست تحلیل های نادرست و نقد آنها را به صورت گذرا بیان می کنیم، سپس به سراغ تحلیل منطقی مسأله می رویم.

1 – حسن ذاتی گریه

عدّه ای با توجه به آثار مثبت جسمانی و روانی گریه و تأثیر آن در پالایش روح و روان انسان مدّعی شدند سرّ تأکید ائمّه (علیهم السلام) نسبت به برپایی مجالس عزا به خاطر حسن ذاتی گریه است، زیرا «اظهار تأثر» به وسیله گریه از

نشانه های طبیعی و تعادل عاطفی آدمی است. اشخاصی که کمتر گریه می کنند و نمی توانند بدین وسیله غم ها، و افسردگی های خویش را تخلیه کنند و عقده های درونی خویش را بگشایند، از روان متعادل و سلامت جسمی و روحی خوبی برخوردار نیستند. به همین جهت روانشناسان معتقدند: «زن ها از مردها عقده کمتری دارند، زیرا آنان زودتر مشکلات روحی خویش را به وسیله «گریه» بیرون می ریزند و کمتر آن را در درون خویش پنهان می دارند و این امر یکی از رموز سلامت آنان می باشد».(1) و نیز معتقدند گریه فشارهای ناشی از عقده های انباشته در درون انسان را می کاهد و درمان بسیاری از

1. صد و پنجاه سال جوان بمانید، ص 134.

[63]

آلام و رنج های درونی انسان است. در حقیقت اشك چشم به منزله سوپاپ اطمینانی است که در شرایط بحرانی موجب تعادل روح آدمی می گردد.

به عقیده اینان به خاطر همین حُسن ذاتی گریه بود که یعقوب (علیه السلام) برای

دوری فرزندش سالها اشك از دیدگان جاری ساخت و رسول خدا (صلی الله علیه

وآله) در مرگ فرزندش – ابراهیم (1) – و صحابی جلیل القدرش عثمان بن

مظعون به سختی گریست. (2) همچنین

به هنگام مرگ جمعی از صحابه و یارانش و در شهادت عمویش حضرت حمزه

گریان شد و بانوان مدینه را جهت گریستن بر حمزه دعوت کرد. (3) و به همین

دلیل

بود که حضرت زهرا (علیها السلام) در رحلت جانگداز رسول خدا (صلی الله

علیه وآله) شبانه روز

می گریست (4) و حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) در شهادت پدر

بزرگوارش سالیان دراز گریان بود. (5)

و لکن هر چند آثار مثبت گریه در پالایش روح انسان و حتّی تکامل آن و دیگر

فواید طبّی آن، قابل انکار نیست، ولی چنین تحلیلی هرگز نمی تواند سرّ این همه

تأکید و سفارش ائمّه اطهار (علیهم السلام) برای گریستن بر امام حسین (علیه

السلام) و وعده ثواب های فراوان آن باشد. این تحلیل يك اشتباه بزرگ است، هر کس روایات اسلامی را در این زمینه بخواند، می داند هدف مهم دیگری در کار بوده است.

* * *

2 – درك ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت (علیهم السلام)

-
- 1 . صحیح بخاری، کتاب الجنائر، ح 1277 و کافی، ج 3، ص 262.
 - 2 . کافی، ج 5، ص 495 ; بحار الانوار، ج 79، ص 91 و مسند احمد، ج 6، ص 43.
 - 3 . وسائل الشیعة، ج 2، ص 70 و تاریخ طبری، ج 2، ص 210.
 - 4 . بحار الانوار، ج 43، ص 155 و 175.
 - 5 . همان مدرک، ج 44، ص 284.

در این تحلیل مردم برای استفاده از ثواب و رسیدن به شفاعت ائمه اطهار(علیهم السلام) مجالس عزا به پا کرده و بر آنان می گریند.

ضعف و سستی این تحلیل نیز به خوبی روشن است ؛ زیرا فرض ثواب برای عملی، فرع وجود حکمت و مصلحت در نفس آن عمل است. تا عملی دارای مصلحت و حکمتی معقول نباشد ثوابی در بر نخواهد داشت. در این مبحث ما به دنبال فلسفه عزاداری یعنی مصلحت و حکمت این عمل هستیم. طبعاً سخن از ثواب که در ردیف معلومات حکم است نه علل آن، در این مرحله جایی ندارد.

به علاوه، آیا ممکن است در طول تاریخ احساسات میلیون ها انسان را فقط به خاطر تحصیل ثواب تحریک کرد و آنان را گریاند؟ راستی اگر عشقی در کار نباشد و کانون دل، مالا مال از محبت و شور نباشد، آیا این وعده می تواند عواطف و احساسات را برانگیزد؟! (1)

3 - تشکر از امام حسین (علیه السلام)

در این تحلیل امام حسین (علیه السلام) خود را فدا کرد تا گناهان امت بخشوده شود و امام کفاره گناهان امت باشد. نظیر اعتقاد باطلی که مسیحیان نسبت به حضرت مسیح (علیه السلام) دارند و می گویند مسیح (علیه السلام) با تن دادن به صلیب باعث پاک شدن گناهان پیروان خود شد و آنان را رستگار کرد.

معتقدان این تحلیل با تمسک به تعبیری چون «**یا بَابَ نِجَاةِ الْأُمَّةِ**» چنین برداشت کردند که امام حسین (علیه السلام) نیز با استقبال از شهادت موجب بخشوده شدن گناهان فاسقان و فاجران امت و در نتیجه سبب نجات آنان شده است. در عوض امت با

1 . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به «حماسه حسینی» استاد شهید مرتضی

مطهری (ره)، ج 1، فصل دوم، بحث عوامل تحریف.

برپایی مجالس عزا از امام تشکر و سپاسگزاری کرده و مستحق رستگاری می شود.

این تحلیل نیز با هیچ يك از اصول و مبانی مسلم دینی سازگار نیست و موجب شده است عده ای گمان کنند که امام حسین(علیه السلام) با شهادت خود و فرزندان، گناهکاران را در برابر عذاب الهی بیمه کرده است. به تعبیر دیگر :

امام(علیه السلام) و یارانش کشته شدند تا دیگران در انجام هر گناه و جنایتی آزاد باشند و در واقع تکلیف الهی از آنان ساقط گردد.

همین پندار سبب شده است که عده ای گمان کنند هر کس بر امام حسین(علیه السلام) گریه کند، هر قدر در فساد و تباهی غوطه‌ور باشد و حتی نسبت به ضروریات دین پایبند نباشد، مورد عفو و بخشش قرار گرفته و اهل نجات خواهد بود.

نفوذ این پندار غلط تا جایی بوده است که حتی سلاطین جبار و ستمگری که حکومتشان بر پایه های ظلم و بی عدالتی استوار بود و دستشان به خون بی

گناهان آلوده بوده، در ایام عزاداری آن حضرت مجالس عزرا به پا کنند و یا خود
پابرهنه در دستجات عزاداری به سر و سینه بزنند، و آن را مایه نجات خود
بدانند!

هیچ کس نمی تواند شفاعت را انکار کند، ولی شفاعت حساب و کتاب و
شرایطی دارد.

تحلیل صحیح در فلسفه عزاداری

در این قسمت به تحلیل های صحیح و منطقی در موضوع فلسفه عزاداری در
چهار عنوان اشاره می شود:

1 – حفظ مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

به اعتراف دوست و دشمن، مجالس عزای امام حسین(علیه السلام) عامل فوق

العاده

[66]

نیرومندی برای بیداری مردم است و راه و رسمی است که آن حضرت آن را به پیروان خود آموخته تا ضامن تداوم و بقای اسلام باشد.

اهمیت برپایی این مجالس و رمز تأکید ائمه اطهار(علیهم السلام) بر حفظ آن، آنگاه روشن تر می شود که ملاحظه کنیم شیعیان در عصر صدور این روایات به شدت در انزوا به سر می بردند و تحت فشارهای گوناگون حکومت امویان و عباسیان چنان گرفتار بودند که قدرت بر انجام کوچکترین فعالیت و حرکت سیاسی واجتماعی نداشتند و چیزی نمانده بود که به کلی منقرض شوند ولی مجالس عزای امام حسین(علیه السلام) آنان را نجات داد و در پناه آن، تشکل و انسجام تازه ای یافتند و به صورت قدرتی چشمگیر در صحنه جامعه اسلامی ظاهر شده و باقی ماندند.

به همین دلیل، برپایی این مجالس در روایات به عنوان «احیای امر اهل بیت(علیهم السلام)» تعبیر شده است. امام صادق(علیه السلام) در مورد این گونه مجالس فرمودند:

«إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحِبُّهَا فَأَحْيُوا أَمْرَنَا؛ این گونه مجالس (شما) را دوست دارم، از این طریق مکتب ما را زنده بدارید!». (1)

امام خمینی(قدس سره) بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی در تعبیر جامعی می فرماید:

«همه ما باید بدانیم که آنچه موجب وحدت بین مسلمین است، این مراسم سیاسی، مراسم عزاداری ائمه اطهار(علیهم السلام) به ویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) است که حافظ ملیت مسلمین به ویژه شیعیان ائمه اثنی عشر — علیهم صلوات الله و سلم — می باشد». (2)

حتی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند

1 . وسائل الشيعة، ج 10، ص 391-392، ح 2.

2 . وصيّت نامه الهی — سیاسی امام خمینی(قدس سره) — صحیفه نور، ج 21،

ص 173.

[67]

«ژوزف فرانسوی» در کتاب «اسلام و مسلمانان» ضمن اشاره به اندك بودن

شمار شیعیان در قرون اولیّه اسلام، به خاطر عدم دست رسی آنان به حکومت،

و ظلم و ستم حاکمان بر آنان و قتل و غارت اموالشان در تحلیل جالبی

می نویسد:

«یکی از امامان شیعه، آنان را دستور تقیّه داد تا جانیشان از گزند بیگانگان

محفوظ باشد و همین امر باعث شد که شیعیان کم کم قدرت پیدا کنند و این بار

دشمن بهانه ای نیافت تا به واسطه آن شیعیان را بکشد و اموالشان را غارت

نماید. شیعیان مجالس و محافل مخفیانه ای را تشکیل دادند و بر مصائب

حسین(علیه السلام)گریه می کردند. این عاطفه و توجّه قلبی در دلهای شیعیان

استحکام یافت و کم کم زیاد شد و پیشرفت کردند... بزرگترین عامل این پیشرفت برپا کردن عزاداری حسین(علیه السلام) می باشد که دیگران را به سوی مذهب شیعه دعوت می کند... هر يك از شیعیان در حقیقت مردم را به سوی مذهب خود می خوانند بی آن که مسلمانان دیگر متوجه بشوند. بلکه خود شیعیان هم (شاید) به فایده ای که در این کارهایشان وجود دارد متوجه نیستند و گمان می کنند تنها ثواب اخروی کسب می کنند». (1)

«ماربین» مورخ آلمانی نیز در کتاب «سیاست اسلامی» می گوید:

«من معتقدم رمز بقا و پیشرفت اسلام و تکامل مسلمانان به سبب شهید شدن حسین(علیه السلام) و آن رویدادهای غم انگیز می باشد و یقین دارم که سیاست عاقلانه مسلمانان و اجرای برنامه های زندگی ساز آنان به واسطه عزاداری حسین(علیه السلام) بوده است». (2)

* * *

1 . به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی (علیه السلام)، علامه سید

عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت، ص 92.

2 . فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی (علیه السلام)، ص 109.

[68]

2 – بسیج توده ها

ائمّه اطهار (علیهم السلام) با تأکید بر برگزاری مراسم عزاداری حسینی (علیه السلام)، برنامه آن حضرت را «محوری» برای وحدت مردم قرار دادند. به گونه ای که امروزه در ایام شهادتش میلیونها انسان با اختلاف طبقات و نژاد و مذهب در هر کوی و برزن به عزاداری آن حضرت بپاخاسته و گرد بیرق حسینی اجتماع می کنند.

هر ملّتی برای بقا و موقّعیّت خویش محتاج به عامل وحدت و اجتماع است. بدون شك بهترین عامل وحدت پیروان اهل بیت (علیهم السلام) که با کمترین

زحمت و کمترین هزینه می تواند توده های میلیونی را حول يك محور جمع کند، همین مراسم عزاداری حسینی است. به یقین اگر ملّتی از چنین قدرتی برخوردار باشد که بتواند در کوتاهترین فرصت و با کمترین تبلیغات، نیروهای متفرّق خویش را گردآوری کرده و سازماندهی کند، می تواند هر مانعی را از سر راه پیشرفت خود بردارد.

در واقع ائمّه اطهار(علیهم السلام) با ترغیب مردم به اقامه مجالس حسینی از پراکندگی نیروها جلوگیری به عمل آوردند و توده های متفرّق را بسیج کردند و با ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان آنها قدرت عظیمی را به وجود آوردند.

حرکت خودجوش میلیونی مردم مسلمان ایران در نهضت شکوهمند انقلاب اسلامی در ماه محرّم و صفر به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا که لرزه بر اندام طاغوتیان می انداخت سرّ تأکید ائمّه اطهار(علیهم السلام) بر محور قراردادن امام حسین(علیه السلام) را روشن تر می کند.

چه بسا اگر ما شاهد آزادسازی چنین انرژی های ذخیره شده در این مجالس در انقلاب نبودیم، شاید ما هم راز تأکید ائمه اطهار (علیهم السلام) بر اقامه این مجالس را کمتر درك می کردیم.

«ماربین آلمانی» در اثر خود می نویسد:

«بی اطلاعی بعضی از تاریخ نویسان ما موجب شد که عزاداری شیعه را به جنون و

[69]

دیوانگی نسبت دهند ؛ ولی اینان گزافه گفته و به شیعه تهمت زده اند. ما در میان ملل و اقوام، مردمی مانند شیعه پرشور و زنده ندیده ایم، زیرا شیعیان به واسطه بپا کردن عزاداری حسینی سیاست های عاقلانه ای را انجام داده و نهضت های مذهبی ثمر بخشی را بوجود آورده اند». (1)

همین نویسنده آلمانی می گوید:

«هیچ چیز مانند عزاداری حسینی نتوانست بیداری سیاسی در مسلمانان ایجاد

کند». (2)

مخالفت دشمنان اسلام با اقامه این مجالس و تلاش آنها در جهت به تعطیلی

کشاندن آن، حتی اقدام آنان بر انهدام قبر امام حسین (علیه السلام) و مانع شدن از

زیارت قبر آن حضرت (3)، خود شاهد دیگری است که حکومت ها تا چه اندازه

از این نیروی عظیم وحشت داشته و دارند.

امروزه وحشتی که در دل دشمنان دین از برپایی این مجالس افتاده است بر

کسی پوشیده نیست، تا جایی که گاه با وارد کردن اتهامات ناروا بر شیعیان از

طریق وابستگان داخلی خویش و گاه با برانگیختن دیکتاتورهای دست نشانده

خویش، امثال رضاخان، و گاه با بی محتوا ساختن چنین مجالسی، برای

ریشه کن کردن شعائر حسینی تلاش کرده و می کنند.

با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام بعد از حادثه کربلا می بینیم این مجالس و

پیام های عاشورایی تا چه اندازه سرمشق قیام های مجاهدان راه خداوند در

مقابل گردنکشان و طاغوتیان بوده است.

1. به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی(علیه السلام) — سید

عبدالحسین شرف الدین، ص 109.

2. به نقل از سياسة الحسينية، ص 44. جالب است بدانیم که اخیراً کتابی در

آمریکا با نام «نقشه ای برای جدایی مکاتب الهی» منتشر شده است که در آن

گفتگوی مفصلی با دکتر «مایکل برانت» یکی از معاونان سابق سازمان

اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) انجام شده است؛ وی در این گفتگو به طرح هایی

اشاره می کند که علیه شیعیان و مذهب شیعه تدارك دیده شده است. در این

گفتگو با اشاره به جلسات سری مقامات سازمان سیا و نماینده سرویس اطلاعاتی

انگلیس آمده است: «ما به این نتیجه رسیدیم که پیروزی انقلاب اسلامی ایران

فقط نتیجه سیاست های اشتباه شاه در مقابله با این انقلاب نبوده است، بلکه

عوامل دیگری مانند... استفاده از فرهنگ شهادت دخیل بوده؛ که این فرهنگ از

هزار و چهار صد سال پیش توسط نوه پیامبر اسلام (امام حسین(علیه السلام))

بوجود آمده و هر ساله با عزاداری در ایام محرم این فرهنگ ترویج و گسترش

می یابد».

سپس برای مقابله با این فرهنگ می گوید: «ما تصمیم گرفتیم با حمایت های مالی از برخی سخنرانان و مدّاحان و برگزار کنندگان اصلی این گونه مراسم، عقاید و بنیان های شیعه و فرهنگ شهادت را سست و متزلزل کنیم». (روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 7203 – 83/3/5 – ص 16، با تلخیص).

3. رجوع شود به: تنمّة المنتهى، ص 324-237.

[70]

براستی اگر از این مجالس همه مسلمین به نحو شایسته ای بهره برداری می کردند و با این عامل قوی، پلیدی ها و آلودگی های اجتماعی محیط خویش را پاکسازی می نمودند، آیا ستمگران می توانستند بر سرزمین های اسلامی سلطه پیدا کنند؟ و آیا اگر با احیای این مجالس، پیام و حماسه عاشورا همواره زنده می ماند، دست چپاولگران برای غارت ثروت های کشورهای اسلامی به سوی آنان دراز می شد؟

* * *

3 – خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)

مجالس عزای امام حسین(علیه السلام) مجالس تحوّل روحی و مرکز تربیت و تزکیه نفس است. در این مجالس مردمی که با گریه بر مظلومیت امام حسین(علیه السلام) آن حضرت را الگو قرار می دهند، در واقع زمینه تطبیق اعمال و کردار خویش و همرنگی و سنخیت خود را با سیره عملی آن حضرت فراهم می سازند.

تأثیر عمیق این مجالس به قدری است که افراد زیادی در این مجالس، دگرگونی عمیقی یافته و تصمیم بر ترك گناه و معصیت می گیرند، و چه بسا اشخاص گمراهی که با شرکت در این مجالس تنبّه حاصل کرده و راه نجات را پیدا می کنند.

این مجالس به آدمی درس عزّت، آزادگی، ایثار، فداکاری و درس تقوی و اخلاق می آموزد. این مجالس مهد پرورش انسان های حق طلب و عدالت گستر و شجاع است.

اضافه بر این، در طول تاریخ این جلسات به مثابه کلاس های درس برای توده های مردم بوده است و آنان را با معارف و حقایق دینی، تاریخ، رجال،

احکام و موضوعات گوناگون دیگر آشنا می کرده است، و یکی از مؤثرترین

پایگاه های خودسازی و تهذیب نفوس و تربیت اخلاق بوده است.

ماربین آلمانی در این زمینه می گوید:

«مادامی که این روش و خصلت (برپایی مجالس سوگواری) در میان مسلمانان

[71]

وجود دارد هرگز تن به خواری نمی دهند و تحت اسارت کسی نمی روند...

شیعیان در حقیقت از این راه به همدیگر درس جوانمردی و شجاعت تعلیم

می دهند».(1)

ائمّه اطهار(علیهم السلام) با گشودن این باب، و تشویق مردم به شرکت در این

محافل در واقع همه را به تحصیل و تربیت در این دانشگاه حسینی دعوت

کردند.

شور و هیجان جوانان بسیجی در جبهه های نبرد در جنگ تحمیلی هشت ساله به ویژه در شبهای عملیات و لحظه شماری آنان برای فداکاری و ایثار و نیل به شهادت، گواه روشنی بر تأثیر عمیق مجالس حسینی است.

این است که اگر این مجالس را «مجالس تأسی و الگوپذیری» بنامیم بیراهه نرفته ایم.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «محجة البیضاء» در توضیح حدیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) «عَنْ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ؛ به هنگام یاد صالحان رحمت الهی نازل می شود». با اشاره به مسئله تأثیرپذیری انسان از محیط اجتماعی و الگوهای شایسته، در بیان علت نزول رحمت به هنگام یاد صالحان، می نویسد:

«چون ذکر صالحان و طرح صلاحیت های اخلاقی آنان باعث می شود که انسان از آنها الگو بگیرد و با تحت تأثیر واقع شدن، به آنها تأسی و اقتدا کند و زمینه صلاحیت و برخورداری از رحمت پروردگار را برای خود فراهم سازد». (2)

ثقة الاسلام کلینی(رحمه الله) و شیخ الطایفه طوسی(رحمه الله) در حدیث

معتبر از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده اند:

«قال: قال لي أبي: يا جعفر أوقف من مالي كذا وكذا التَّوَادِبَ يَنْدُبَنِي عَشْرَ سِنِينَ

بِمَنِي أَيَّامٍ مَنِي؛ پدرم به من فرمود: ای جعفر! مقداری از مالم را (پس

1 . به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری، ص 109.

2 . محجة البيضاء، ج 4، ص 17.

[72]

از وفاتم) برای برپایی مجلس سوگواری برایم در ایام حج در منی اختصاص

بده». (1)

صاحب جواهر در «**کتاب طهارت**» در بیان حکمت و فلسفه این وصیت امام

باقر(علیه السلام)بیانی دارد که مفادش چنین است:

«چون برپایی مجالس عزاداری و سوگواری ائمه(علیهم السلام) باعث شناخت فضایل اخلاقی آنان و در نتیجه «اقتداء و تأسی» مردم به آن بزرگان است». (2) لذا احیای نام و بزرگداشت خاطره آنان حرکتی پسندیده و عملی مطلوب است.

* * *

4 – تجلیل از مجاهدت امام (علیه السلام) و تعظیم شعائر

اساساً سوگواری در مرگ اشخاص يك نوع تعظیم و احترام به آنان و رعایت موقعیت و شخصیت شان محسوب می شود؛ پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«مَيِّتٌ لَا بَوَاكِيَ عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ؛ مرده ای که گریه کننده ای نداشته باشد عزّتی

ندارد!». (3)

مخصوصاً سوگواری در مرگ مردان الهی، از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی بوده و تجلیل از عقیده و راه و رسم و مجاهدت و تلاش آنان محسوب می شود. از این رو، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هنگام بازگشت از جنگ احد وقتی که مشاهده کرد خانواده های شهدای قبیله «بنی اشهل» و «بنی ظفر» برای شهیدان خود گریه می کنند، ولی عموی بزرگوارش حضرت حمزه گریه کننده ای ندارد، فرمود:

1 . کافی، ج 5، ص 117 و تهذیب الاحکام، ج 6، ص 358.

2 . جواهر الکلام، ج 4، ص 366: «وَ قَدْ يُسْتَفَادُ مِنْهُ اسْتِحْبَابُ ذَلِكَ إِذَا كَانَ

الْمَذْنُوبُ ذَا صِفَاتٍ تَسْتَحِقُّ النَّشْرَ لِيُقْتَدَى بِهَا».

3 . المأساة الحسین، ص 118.

[73]

«لَكِنَّ حَمْزَةَ لَابَوَاكِي لَهُ الْيَوْمَ؛ امّا امروز حمزه، گریه کننده ای ندارد!». (1)

زنان مدینه با شنیدن این سخن در خانه حضرت حمزه اجتماع کرده و به سوگواری پرداختند و بدین وسیله شخصیت عظیم حضرت حمزه مورد تجلیل و تکریم قرار گرفت.

و نیز آنگاه که خبر شهادت جعفر طیار در جنگ موته به مدینه می‌رسد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای گفتن تسلیت نخست به خانه جعفر رفت، سپس به خانه فاطمه زهرا(علیها السلام) آمد، و آن بانوی بزرگ را در حال گریه و سوگواری دید، فرمود:

«**عَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبْكِي الْبَوَاكِي**؛ به راستی برای شخصیتی چون جعفر باید گریه کنندگان گریه کنند!». (2)

قرآن کریم در مورد گروهی از قوم موسی که راه تباهی و فساد را در پیش گرفتند و سرانجام در اثر نفرین آن حضرت به هلاکت رسیدند، آنان را لایق تجلیل و گریه ندانسته و می‌فرماید:

(**فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ**)؛ نه (اهل) آسمان بر آنان گریستند و نه (اهل) زمین! (3)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که لیاقت گریه دیگران را نداشتن نوعی حقارت و بی ارزشی است.

از این رو، در سفارش های ائمه اطهار (علیهم السلام) می بینیم که می فرمودند: چنان در میان مردم منشأ آثار خیر و برکت باشید که بر مرگتان بگریند و از شما تجلیل کنند!.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود:

1 . استیعاب، ج 1، ص 275.

2 . بحارالانوار، ج 22، ص 276.

3 . دخان، آیه 29.

«خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِثُّكُمْ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَ إِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ؛ با مردم

آنچنان معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک بریزند و اگر زنده بمانید

به شما عشق بورزند».(1)

بنابراین، اقامه عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) آن شخصیت ممتاز و بی

نظیری که خود از خاندان عصمت و طهارت بود و از اولیای الهی و امامان

معصوم است، علاوه بر تجلیل از مقام شامخ آن امام همام، از مصادیق روشن

تعظیم شعائر الهی است که:

(وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)؛ هر کس شعائر الهی را بزرگ

دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست.(2)

چگونه چنین نباشد و حال آن که صفا و مروه با این که مکانی بیش نیستند، تنها

چون یاد و ذکر الهی در آنجا زنده می شود، از شعائر الهی شمرده است؟

(إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ)؛ صفا و مروه از شعائر (و نشانه های)

خداست.(3)

به یقین، امام حسین(علیه السلام) که تمام هستی خویش را یکجا با خداوند معامله کرد و با تمام اهل بیت(علیهم السلام) و فرزندان در قربانگاه عشق قدم نهاد و مخلصانه از همه چیزش در راه خدا گذشت، از عظیم ترین شعائر الهی است و برپایی مجالس عزا برای آن حضرت، تعظیم یکی از بزرگترین شعائر الهی محسوب می شود.

* * *

ششم: شیوه های عزاداری

1 . نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 10.

2 . حج، آیه 32.

3 . بقره، آیه 158.

همان گونه که در فصل های گذشته از نظر خوانندگان محترم گذشت، اصل عزاداری و سوگواری بر امام حسین(علیه السلام) و یاران باوفایش مورد سفارش و تأکید اولیای دین بوده است. شیعیان و علاقمندان به سرور آزادگان حسین بن علی(علیه السلام) نیز در طول تاریخ، از سوگواری و عزاداری برای آن حضرت غافل نبوده اند.

امروز نیز در هر نقطه ای از جهان که مسلمانان آگاه به ماجرای کربلا حضور دارند، حداقل در دهه نخست محرم و به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا به خیل عزاداران حسینی می پیوندند و به اندازه توان خود، ابراز ارادت می کنند. در این قسمت شیوه های مطلوب عزاداری را به طور فشرده یادآور می شویم.

1 – گریه کردن

از شیوه های معمول در عزاداری و سوگواری، اشک ریختن است که به طور طبیعی هر انسانی در غم فراق عزیزی اندوهگین می شود و اشک می ریزد.

در روایات می خوانیم هنگامی که ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، آن حضرت در مرگ او گریست و هنگامی که برخی از اصحاب معترضانه از آن حضرت سبب گریه را پرسیدند، فرمود:

«تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَ يُوجَعُ الْقَلْبُ، وَ لَا نَقُولُ مَا يُسَخِّطُ الرَّبَّ؛ چشم می گرید و قلب به درد می آید، ولی بر زبان سخنی که موجب خشم خدا شود، جاری نمی سازیم». (1)

همچنین نقل شده است وقتی که صحابی جلیل القدر «عثمان بن مظعون» از دنیا رفت، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مدتی طولانی بر او گریه کرد. (2) و در شهادت جعفر بن ابی

1 . بحار الانوار، ج 79، ص 91.

2 . همان مدرک.

طالب و زید بن حارثه نیز بسیار گریست.(1)

همچنین در تاریخ می خوانیم پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) مسلمانان به شدت گریه و ندبه کردند و نقل شده است: «هنگامی که پیامبر رحلت کرد، کوچک و بزرگ، در مرگ آن حضرت داغدار شدند و بسیار بر او گریستند؛ ولی در میان همه مردم و خویشاوندان، هیچ کس حزن و اندوهش از حضرت زهرا(علیها السلام) بیشتر نبود. حزن او پیوسته افزایش و گریه او شدت می یافت».(2)

گریه کردن بر مصائب امام حسین(علیه السلام) نیز از شیوه های معمول عزاداری است و مورد سفارش نیز قرار گرفته است.

امام رضا(علیه السلام) فرمود:

«فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ؛ بر همانند حسین باید گریه کنندگان، گریه

کنند».(3)

روایاتی که ترغیب به گریه بر ابی عبدالله (علیه السلام) دارد، فراوان است که برخی از آنها در فصل های گذشته آمده است.

البته نباید فراموش کرد که این گریه ها جنبه شخصی ندارد، و در واقع اعلام جنگ و ستیز با ظالمان و ستمگران می باشد.

* * *

2 - تباهی

1 . همان مدرک، ص 104.

2 . لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ افْتَجَعَ لَهُ الصَّغِيرُ وَالْكَبِيرُ وَكَثُرَ عَلَيْهِ الْبُكَاءُ... وَ لَمْ

يَكُنْ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَالْأَصْحَابِ وَالْأَقْرَبَاءِ وَالْأَحْبَابِ، أَشَدُّ حُزْنًا وَ أَعْظَمُ بُكَاءً

وَ انْتِحَابًا مِنْ مَوَلَاتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَا (عليها السلام) وَ كَانَ حُزْنُهَا يَتَجَدَّدُ وَ يَزِيدُ وَ

بُكَاءُهَا يَسْتَدُّ (بحار الانوار، ج 43، ص 175).

[77]

«تباکی» به معنای آن است که انسان به خود حالت گریه بگیرد، چرا که گاه ممکن است برخی از علاقمندان به سبب پاره ای از شرایط، اشک از چشمانشان جاری نشود، ولی این نباید سبب عدم شرکت در محافل و مجالس حسینی گردد، چرا که در این صورت می توان با «تباکی» و حالت غم و اندوه و گریه به خود گرفتن، به خیل عزاداران پیوست و از پاداش معنوی آن نیز برخوردار شد، در این کار نیز نشانه ظلم ستیزی و مبارزه با ظالمان است، چرا که هدف امام حسین (علیه السلام) چیزی جز این نبود.

روایت فضیلت «تباکی» نیز پیش از این گذشت.

* * *

مرسوم و معمول میان مردم آن است که در غم مرگ عزیزان، لباس سیاه بر تن می کنند و این رنگ لباس را، علامت ماتم و عزا می دانند. بنابراین، یکی از راه ها و شیوه های مطلوب عزاداری برای خامس آل عبا، پوشیدن لباس سیاه در سالروز شهادت آن حضرت یا ایام محرم است.

در تاریخ می خوانیم: هنگامی که حسین بن علی (علیه السلام) به شهادت رسید، زنان بنی هاشمی لباس های سیاه و خشن پوشیدند. (1)

در برخی از روایات نیز آمده است: هنگامی که (بر اثر خطابه ها و افشاگری های امام سجّاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیها السلام)) یزید به خاندان هاشمی اجازه داد در دمشق عزاداری کنند، زنان هاشمی و قرشی لباس سیاه بر تن پوشیدند و به مدّت هفت روز برای امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا عزاداری کردند. (2)

1 . لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَبِسَ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ وَ

2 . فَلَمْ تَبْقَ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا فَرَشِيَّةٌ إِلَّا وَ لَيْسَتْ السَّوَادُ عَلَى الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ

نَدْبُوهُ عَلَى مَا نُقِلَ سَبْعَةُ أَيَّامٍ (مستدرک الوسائل، ج 3، ص 327).

لازم به یادآوری است که هر چند فقها بر اساس روایات به کراهت لباس سیاه به

خصوص در نماز فتوا داده اند، ولی پوشیدن آن برای عزای امام حسین (علیه

السلام) کراهتی ندارد و شاید رجحان نیز داشته باشد، زیرا جنبه تعظیم شعائر

بر آن غلبه دارد.

[78]

* * *

4 – تشکیل مجالس سوگواری

تشکیل مجالس سوگواری و محافل عزاداری برای ابی عبدالله الحسین (علیه

السلام) از شیوه های معمول اقامه عزاست؛ علاقمندان به مکتب حسینی با برپایی

چنین مجالسی، از اهداف عالی و ارزشمند قیام امام حسین (علیه السلام) آگاه

می شوند و بر مصائب آن حضرت و یارانش اشک می ریزند و این مجالس همواره وسیله مهمی برای بیداری و آگاهی توده های مردم بوده است.

امام صادق(علیه السلام) به یکی از یارانش به نام «فضیل» فرمود: آیا تشکیل مجلس می دهید و با یکدیگر (پیرامون معارف دینی و فضایل اهل بیت(علیهم السلام)) گفتگو می کنید؟

فضیل پاسخ داد: آری.

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحِبُّهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا؛ چنین مجالسی را دوست می دارم. مکتب ما را زنده نگه دارید؛ خداوند رحمت کند کسی را که مکتب ما را احیا کند».

سپس امام(علیه السلام) ادامه داد: «هر کس که (مصائب) ما را یادآورد و یا نزد او از ما یادی شود و اشک از دیدگانش سرازیر گردد، هر چند اندک باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد».(1)

1 . وسائل الشيعة، ج 10، ص 392. (پیرامون تشکیل عزای حسینی از سوی

برخی از امامان، پیش از این سخن گفته شد).

[79]

5 – نوحه سرایی

نوحه سرایی به صورت خواندن اشعار سوزناك و پرمعنی در مصائب امام حسین(علیه السلام) و یارانش می باشد و سبب تحريك احساسات و عواطف مسلمین و تبیین حوادث و خاطرات عاشورا است، شیوه ای معمول و مرسوم در عزاداری است. این شیوه، ریشه در عصر ائمه(علیهم السلام) دارد.

امامان اهل بیت(علیهم السلام) با تشویق نوحه سرایان و مرثیه خوانان، آنان را به سرودن اشعار و نوحه سرایی و بیان حوادث کربلا و فجایع بنی امیه ترغیب کرده و پاداش فراوانی را برای چنین اعمالی ذکر می کردند.(1)

امیرمؤمنان(علیه السلام) و حضرت زهرا(علیها السلام) نیز پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) اشعاری را در رثای آن حضرت سرودند.(2)

برخی از دانشمندان اهل سنت نیز اشعاری را از زهراى مرضیه(علیها السلام) در فراق پدر بزرگوارش نقل کرده اند.

«حاکم نیشابوری» می نویسد: هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به خاک سپردند، فاطمه(علیها السلام) خطاب به «انس» فرمود:

«يَا أَنَسُ أَطَابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَحْنُوا الثَّرَابَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؛ ای انس آیا قلبتان رضایت داد که بر بدن رسول خدا خاک بریزید؟».

سپس ادامه داد:

يَا أَبَتَاهُ أَجَابَ رَبًّا دَعَاهُ *** يَا أَبَتَاهُ مِنْ رَبِّهِ مَا أَدْنَاهُ

يا اَبْتَاهُ جَنَّةُ الْفِرْدَوْسِ مَأْوَاهُ *** يا اَبْتَاهُ اِلَى حَبْرَيْلَ اَنْعَاهُ

1 . در فصل های گذشته به برخی از احادیث در این زمینه اشاره شده است.

2 . رجوع کنید به: بحارالانوار، ج 22، ص 523 و 547 و ج 79، ص

106.

[80]

«پدر جان ای آن که دعوت پروردگارش را اجابت کردی؛ پدر جان ای آن که به

پروردگار خویش نزدیک (و ملحق) شدی.

پدرجان! بهشت برین جایب باد؛ پدرجان! رحلت تو را به جبرئیل خبر می دهم»

(1).

همچنین «امّ سلمه» در محضر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مرگ

پسر عمویش، نوحه سرایی کرد و با حزن و اندوه اشعاری را خواند.(2)

امام باقر(علیه السلام) به فرزندش امام صادق(علیه السلام) سفارش کرد که مقداری از مال را وقف کن برای آن که به مدت ده سال جمعی از نوحه سرایان در «منا» برایم نوحه سرایی کنند.(3)

* * *

6 - به سر و سینه زدن

به سر و سینه زدن در عزا و مصیبت بزرگی همچون مصائب امام حسین(علیه السلام) امری عادی و طبیعی است. همان گونه که متعارف است مردم در مرگ عزیزترین عزیزان خویش به سر و سینه می زنند. هر چند لازم است از کارهای موهن و نادرست پرهیز شود.

متأسفانه بعضی از عوام دست به کارهای زننده ای می زنند که اثر منفی در شکوه و عظمت مراسم حسینی دارد و باید عقلای قوم آنها را با زبان خوب از این گونه اعمال زننده باز دارند.

نقل شده است هنگامی که زنان و فرزندان خاندان هاشمی را از شام به سمت

1 . مستدرک حاکم، ج 1، ص 382. همین ماجرا، جملات و اشعار، با اندکی

تفاوت در صحیح ر

بخاری، کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته، حدیث 30 آمده است.

2 . وسائل الشیعة، ج 12، ص 89، ح 2.

3 . همان مدرک، ص 88.

[81]

مدینه حرکت دادند؛ در میان راه از راهنمای قافله خواستند آنها را به کربلا

ببرد، تا تجدید دیداری با شهیدان کربلا شود. هنگامی که به آن سرزمین رسیدند،

مشاهده کردند که جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی هاشم برای زیارت

قبر حسین(علیه السلام) به کربلا آمده اند. این دو قافله وقتی با یکدیگر ملاقات

کردند، دیدارشان همراه با اندوه، گریه و بر سر و صورت زدن بود و به این

ترتیب ماتمی جانسوز در آن سرزمین برپا کردند.(1)

هر چند در روایات — تا آنجا که ما جستجو کردیم — درباره سینه زدن بر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) مطلبی یافت نشده است ؛ ولی تعبیر به «لطم» ظاهراً شامل سینه زنی نیز می شود.

7 — تعطیلی کسب و کار

از نمودهای روشن ماتم زدگی و عزادار بودن، دست کشیدن از کسب و کار و تعطیل کردن بازارهاست. در ارتباط با ترك تلاش و کوشش دنیوی در روز عاشورا روایتی نیز وارد شده است.

امام رضا (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ

مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَا يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ، جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

يَوْمَ فَرَحِهِ وَ سُرُورِهِ؛ هر کس در روز عاشورا تلاش و کوشش دنیوی را رها

سازد، خداوند حوائج دنیا و آخرت او را

1 . . . فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرَجُلًا مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ ; قَدْ وَرَدُوا لِمَازِنَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَوَاقُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَتَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ وَاللَّطَمِ، وَأَقَامُوا الْمَائَتَ الْمُفْرَحَةَ لِلْكَبَادِ (بحار الانوار، ج 45، ص 146).

[82]

برآورده کند و هر کس که روز عاشورا را روز مصیبت و اندوه و گریه قرار دهد، خداوند روز قیامت را برای وی روز شادی و سرور قرار خواهد داد». (1)

تذکرات لازم

هر چند عزاداری خامس آل عبا (علیه السلام) از افضل قربات است و سبب احیای مکتب حسینی و بقای شریعت می شود، ولی بر مؤمنین لازم است این عمل ارزشمند را با امور موهن و زننده و ناپسند آلوده نسازند.

از سرودن اشعار نامناسب و سبك و دور از شأن اهل بیت(علیهم السلام) یا کفرآمیز و غلوگونه اجتناب ورزند و از اختلاط زن و مرد در تشکیل محافل و مجالس و دسته ها پرهیز نمایند و از قمه زدن و حرکاتی که موجب وهن شیعه در جهان است و بهانه به دست دشمن می دهد و ضرر و زیان بر بدن وارد می کند، دوری کنند و سخنرانان محترم آداب عزاداری صحیح را به مؤمنین و مدّاحان گوشزد نمایند و خود نیز در جهت تبیین اهداف قیام ابی عبدالله الحسین(علیه السلام) و ترویج عقاید ناب محمدی و تقویت اعتقادات اصیل اسلامی و اخلاق حسنه و ایثار و فداکاری تلاش کنند و در ذکر مصائب اهل بیت(علیهم السلام) فقط از منابع معتبر استفاده کنند و از بیان اموری که با عزّت و سربلندی امام حسین(علیه السلام) سازگار نیست، خودداری ورزند و صحنه گردانی مجالس آن حضرت را به دست افراد بدنام، یا نادان نسپارند و صالحان و آگاهان زمام مجالس را به دست گیرند.

بانوان محترم نیز ضمن شرکت در مجالس امام حسین(علیه السلام) شأن و وقار و متانت خویش را حفظ نمایند و با شیوه ای که مناسب يك زن مسلمان و

علاقمند به مکتب حسینی است، در مجالس و محافل عزاداری شرکت کنند

و خدای ناکرده این امر مهمّ

1 . بحار الانوار، ج 44، ص 284.

[83]

دینی را با پوشش نادرست و حرکات ناپسند، به گناه آلوده نسازند که مسئولیت بسیار سنگینی دارد.

جوانان عزیز — که سرمایه های اصلی چنین مجالسی هستند — مجالس امام حسین(علیه السلام)مخصوصاً ایام محرم و تاسوعا و عاشورای حسینی را غنیمت بشمارند و با حضور گسترده تر و آگاهانه، بر آگاهی های معنوی و دینی خویش بیفزایند و در جهت ترویج مکتب حسینی و آشناساختن دیگران با این حماسه جاویدان الهی کوشش نمایند.

* * *

توصیه های چهارده گانه آیه الله العظمی مکارم شیرازی – مدّ ظلّه – به

هیئت های مذهبی و مدّاحان محترم

در آستانه حلول ماه محرم الحرام 1426 قمری و برپایی ایّام سوگواری سیّد و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام)، همایشی تحت عنوان «همایش عظیم عاشوراییان» در شهر مقدّس قم برگزار شد که در این همایش حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی(مدّ ظلّه) ضمن روشن ساختن ابعاد عظیم حادثه عاشورا، برنامه چهارده ماده ای را برای مدّاحان عزیز و هیئت های مذهبی ارائه کردند که در محافل مذهبی و رسانه ها انعکاس گسترده ای داشت و مورد توجّه عالمان و اندیشمندان، مدّاحان مخلص و هیئت های مذهبی قرار گرفت. به سبب اهمیّت این تذکّرات، همه آن موارد را به طور فشرده نقل می کنیم:

1- سخنان این عزیزان باید برگرفته از مدارك معتبر (کتاب و سنت) باشد و

شان و مقام امام حسین(علیه السلام) و شهدای والا مقام کربلا در محتوای اشعار

به طور کامل حفظ شده و اهداف این قیام عظیم برای عموم مردم تبیین گردد.

2- از مطرح ساختن مسائلی که بوی غلوّ درباره ائمه دین(علیهم السلام) و

سایر بزرگان

[84]

می دهد، اجتناب گردد.

3- از آنجا که مدّاحی ترکیبی از علم و هنر است، باید آموزش های لازم به

مدّاحان محترم از سوی پیش کسوتان آگاه، ارائه شود.

4- از چراغ سبز نشان دادن نسبت به گناه به سبب عزاداری، در مجالس وعظ

و مدّاحی اجتناب شود و به تقوا و دینداری توصیه گردد.

5_

به عزاداران محترم توصیه شود که از درآوردن پیراهنولخت شدن خودداری نمایند.
د.

6_ سینه زنی و زنجیرزنی از شعائر حسینی است، ولی از آسیب رساندن و مجروح ساختن بدن خودداری شود.

7_ وعّاظ و مدّاحان محترم مراعات وقت نماز را نموده و در وقت نماز برنامه ای جز اقامه نماز نداشته باشند.

8_ آهنگ مدّاحان محترم نباید به آهنگ های مجالس لهو و فساد شباهت داشته باشد.

9_ هیأت های محترم عزاداری توجّه کنند که بازیچه دست سیاست های مرموز قرار نگیرند.

10_ از بیان مصائب سخت اهل البیت(علیهم السلام)، حتّی الامکان پرهیز شود و به اشاره و اجمال از آن بگذرند.

11- مجالس به گونه ای طولانی نشود که موجب خستگی و دلزدگی مردم -

به ویژه جوانان - گردد.

12- احترام به پیشکسوتان در این مجالس حفظ شود.

13- تقویت نظام جمهوری اسلامی، رهبری و مراجع باید مدّ نظر قرار گیرد و

عشق به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در همه مجالس به عنوان

اساسی ترین مطلب، زنده نگه داشته شود.

14- وعّاظ و مدّاحان محترم باید متخلّق به اخلاق حضرت امام حسین(علیه

السلام) و

[85]

یارانش باشند، تا سخنان آنها بر دل نشیند و به مصداق «كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ

السِّنِّتِكُمْ» همه شنوندگان از آنها الگو بگیرند.

به یقین، این مراسم عظیم (با شرایط فوق) خاری در چشم دشمنان اسلام و سبب

تقویت اسلام و مسلمین است.

پناهگاه ستمدیدگان

جالب این که مجالس حسینی در طول تاریخ پناهگاه خوبی برای جوامعی که تحت ستم قرار گرفته بودند، محسوب می شد؛ نه تنها در انقلاب اسلامی ایران، مردم حداکثر بهره برداری را از مجالس حسینی کرده و با شور و هیجان این مجالس، پاسخ دندان شکنی به نیروهای اهریمنی دادند، بلکه در استقلال عراق و پاکستان و... نیز همین مسأله مطرح بود.

در کلام معروفی از گاندی، رهبر استقلال هندوستان، می خوانیم: من زندگی امام حسین(علیه السلام) آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد يك کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین(علیه السلام) پیروی کند.(1)

ولی این در صورتی است که نیت ها خالص باشد و رقابت های مخرب جای خود را به همکاری سازنده دهد و این مجالس کانون وحدت گردد و نشانه های ایثار و فداکاری در آن ظاهر شود.

از آنجا که مسأله اجرای عدالت و ظلم ستیزی منحصر به جهان اسلام نیست، تعلیماتی را که امام حسین(علیه السلام) در کربلا به نسل بشر داد، می تواند راهگشای تمام امت ها گردد.

1 . به نقل از: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص 289.

[86]

برای حفظ جاذبه و اصالت این مراسم باید آن را از هر گونه خرافه پیراست و اجازه نداد افراد ناآگاه با افکار کوچک خود، چهره نادرستی از این مراسم ترسیم کنند و از عظمت آن بکاهند و اهداف مقدس آن را زیر سؤال برند.

* * *

[87]

[88]

بخش دوّم : ریشه های قیام عاشورا

[89]

اشاره:

حوادث تاریخی را نمی توان جدای از یکدیگر مورد مطالعه قرار داد؛ چرا که در این صورت نمی توان برای همه پرسش های آن حوادث، پاسخی در خور یافت.

در حقیقت، يك حادثه تاریخی از پیوند سلسله حوادثی — همچون حلقه های به هم پیوسته زنجیر — پدید می آید. هر حادثه، چه كوچك و چه بزرگ، ریشه ای در گذشته دارد، همان گونه که آثار و پی آمدهایی در آینده خواهد داشت.

طبیعی است که حادثه هر چه پیچیده تر و بزرگ تر باشد، ریشه یابی آن نیاز به دقت و پی جویی بیشتری دارد.

حادثه بزرگی همچون حادثه عاشورا نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ نمی توان آن را فقط در ظرف تحقیقش، یعنی سال 61 هجری، مورد تحلیل و بررسی قرار داد؛ چرا که در این صورت پرسش های بی پاسخ فراوانی برای يك تحلیل گر باقی می ماند. پرسشی از این دست که چگونه می توان باور کرد، امت اسلامی، فرزند پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، تنها بازمانده خمسه طیبه و جگرگوشه فاطمه زهرا(علیها السلام) را به آن صورت فجیع به شهادت

برسانند؛ به كودك و پير و جوان و زن و مرد اين خانواده رحم نكند؛ جمعی را از دم تیغ بگذراند و جمعی دیگر را به اسارت برد و از هیچ ستمی در حق آنان دریغ نورزد.

[90]

از این رو لازم است، برای شناسایی ریشه های حادثه محرم سال 61 هجری و علل و عوامل اصلی تشکیل دهنده آن، سال ها به عقب برگردیم. بلکه حوادث سال ها پیش از ظهور اسلام و تولد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را — هر چند به صورت فشرده — مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

چرا که در سال های نسبتاً طولانی، حوادثی دست به دست هم داده است که هر يك در پیدایش آن حادثه بزرگ سهمی بسزا داشته اند.

حادثه هایی که چون حلقه های زنجیر به یکدیگر متصل شده و نمی توان آنها را نادیده گرفت، یا از هم جدا کرد.

ریشه های این حادثه عظیم را در هشت فصل مورد بررسی قرار می دهیم.

1

دشمنی دیرینه بنی امیّه با بنی هاشم

با این که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خود از قبیله قریش بود ولی واقعیت های تاریخی نشان می دهد که سر سخت ترین دشمنان اسلام نیز از همین قبیله برخاسته اند و از هیچ کوشش و تلاشی در کارشکنی و عداوت علیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و فرزندانش فروگذار نکردند. خصوصاً پس از رحلت پیامبر عظیم الشأن اسلام(صلی الله علیه وآله) چنان حوادث تلخ و دردناکی به بار آوردند که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.

دو تیره بنی هاشم و بنی امیه که خونین ترین برخوردها بین آنان رخ داده است، از همین قبیله بودند. مطالعه و بررسی جنگ های صدر اسلام گویای این واقعیت است که بنی هاشم هیچ گاه مورد تعرض قرار نگرفتند، مگر آن که سردمدار متعرضین از طایفه بنی امیه بوده است و در هیچ جنگی دست به قبضه شمشیر نبردند جز آن که دودمان بنی امیه در طرف مقابل آن قرار داشتند.

مهمترین اختلافات این دو طایفه به چند امر بر می گردد:

الف) ریشه های تاریخی

«عبد مناف» جدّ سوّم پیامبر اسلام، با این که به خاطر خصلت های نیکو و اخلاق پسندیده از موقعیت خاصی در دلها برخوردار بود، ولی هرگز در صدد رقابت با برادر

خود «عبدالدار» در به چنگ آوردن مناصب عالی کعبه نبود. حکومت و ریاست طبق وصیت پدرش «قُصی» با برادر وی «عبدالدار» بود. ولی پس از فوت این دو برادر فرزندان آنان در تصدی مناصب با یکدیگر به نزاع پرداختند.

دو تن از فرزندان عبد مناف به نام های هاشم و عبدشمس دو برادر دو قلو به هم چسبیده بودند که هنگام تولد، انگشت هاشم به پیشانی برادرش عبدشمس چسبیده بود. موقع جدا کردن خون زیادی جاری شد و مردم آن را به فال بد گرفتند. (1)

در تاریخ فرزندان هاشم به «بنی هاشم» و فرزندان عبد شمس به «بنی امیه» شناخته می شوند.

جوانمردی و کرم هاشم و بذل و بخشش های وی در بهبود وضع زندگی مردم و گام های برجسته او در بالا بردن بازرگانی مکیان و پیمانی که در این رابطه با امیر غسان بست، و همچنین پی ریزی مسافرت قریش در تابستان به سوی شام و در زمستان به سوی یمن، محبوبیت فوق العاده ای را برایش به ارمغان آورده بود.

«امیه» فرزند عبدشمس — برادرزاده هاشم — از این همه موقعیت و عظمت و نفوذ کلمه عمویش در میان قبایل مختلف رشك می برد و از این که نمی توانست خود را در دل مردم جای کند، به بدگویی از عمویش رو آورد؛ ولی این بدگویی ها بیشتر بر عظمت و بزرگی هاشم افزود.

سرانجام «امیه» که در آتش حسادت می سوخت، عموی خود را وادار کرد تا به اتفاق یکدیگر نزد کاهنی (از دانایان عرب) بروند تا هر کدام مورد تمجید او قرار گرفت، زمام امور را به دست گیرد. اصرار «امیه» موجب شد تا هاشم با دو شرط پیشنهاد برادرزاده اش را بپذیرد.

1. تاریخ طبری، ج 2، ص 13 و کامل ابن اثیر، ج 2، ص 16.

[93]

اول آن که: هر کدام که محکوم شدند صد شتر در ایّام حج قربانی کنند.

دوم: شخص محکوم تا ده سال مگه را ترك گفته و جلای وطن نماید.

پس از این توافق به نزد کاهن «عُسفان» (محلّی در نزدیکی مگه) رفتند، ولی برخلاف انتظار امیّه، تا چشم کاهن به هاشم افتاد زبان به مدح و ثنای وی گشود. این بود که «امیّه» طبق قرار قبلی مجبور شد تا ده سال مگه را ترك کند و در شام اقامت گزیند. (1)

این قضیه علاوه بر آن که ریشه دشمنی های این دو طایفه را به خوبی روشن می کند، علل نفوذ امویان را در منطقه شام نیز مشخص می سازد که چگونه روابط دیرینه امویان با شام مقدّمات حکومت آنها را در دوره های بعد فراهم ساخت.

«ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه داستان دیگری را نقل می کند که از فاصله و اختلاف این دو تیره در زمان جاهلیّت بیشتر پرده بر می دارد.

اختلافاتی که ناشی از بزرگی و عظمت چشم گیر بنی هاشم از يك سو، و تحمل حقارت و بدنامی بنی امیّه از طرف دیگر است.

مطابق این نقل، یزید فرزند معاویه در حضور پدرش، از آباء و اجداد خویش به نیکی یاد کرد و بر عبدالله بنجعفر فخر می فروخت. (لازم به ذکر است، معاویه

فرزند ابوسفیان فرزند حرب فرزند امیّه فرزند عبد شمس فرزند عبد مناف
است).

عبدالله در پاسخ یزید گفت: «به کدامیک از نیاکانت بر من مباحثات می کنی، آیا
به حرب، همو که بر ما پناه آورد و در پناه خاندان ما زیست، یا به امیّه، آن
کسی که غلام خانگی ما بود و یا به عبد شمس آن که تحت تکفل و حمایت ما
زندگی می کرد؟»

معاویه که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، با زیرکی خاصی این منازعه لفظی را

1 . برگرفته از کامل ابن اثیر، ج 2، ص 17.

[94]

پایان داد ولی چون با پسرش یزید تنها شد سخنان عبدالله بن جعفر را مورد تأیید
قرار داد و در توضیح آن سخنان گفت: «امیّه به مدّت ده سال به خاطر
قراردادی که با عبدالمطلب بسته بود در خانه وی به بندگی و غلامی پرداخت و

عبد شمس نیز به علّت فقر و تهی دستی، همواره چشم به دست برادرش هاشم

دوخته بود». (1)

ابن ابی الحدید در جای دیگر از استادش «ابوعثمان» نقل می کند که در دوران

جاهلیّت سران بنی امیّه — با وجود همه حرص و ولعی که برای به چنگ

آوردن مناصب عالی و جایگاه ممتاز اجتماعی از خود نشان می دادند — همواره

از این مناصب دور بودند و مناصبی چون پرده داری کعبه، ریاست دارالندوه و

سقايت و پذیرایی حجّاج عمدتاً در اختیار بنی هاشم و دیگر تیره های قریش

بود. (2)

به یقین این وضع در روحیّه آنها اثر می گذاشت، و آتش حسد را در دل های

آنها شعلهور می ساخت.

* * *

ب) امتیازات ویژه بنی هاشم

1 - آراستگی به علم و فضیلت

فاصله و اختلاف بنی امیه با بنی هاشم تنها ریشه در این مسائل ظاهری و بیرونی نداشت، بلکه برخورداری خاندان بنی هاشم از معنویت آشکار، آنان را در چنان سطحی قرار داد که همواره مورد حسادت و بغض رقیبان خود از بنی امیه قرار داشتند؛ سرانجام آنان به جایگاهی رسیدند که درخت «نبوت» و «امامت» در خاندان آنان غرس شد و خانه هایشان محل آمد و شد فرشتگان الهی گردید و علوم و معارف از

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 229-230، ذیل نامه 28

(با تلخیص).

2 . همان مدرک، ص 198. (با اختصار) و رجوع شود به کامل ابن اثیر، ج

2، ص 22-23.

آنان سرچشمه گرفت.

حضرت علی(علیه السلام) در سخنان جامعی می فرماید:

«أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعَنَا اللَّهُ وَ

وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلَنَا وَ أَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسْتَعْطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجَلَى

الْعَمَى، إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَى

سِوَاهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ؛ كَجَائِدِ كَسَانِي كَه ادّعا می کردند آن ها

راسخان در علمند نه ما، و این ادّعا را از طریق دروغ و ستم نسبت به ما

مطرح می نمودند. (آنها کجا هستند تا ببیند که) خداوند ما را برتری داد و آنها

را پایین آورد؛ به ما عطاکرد و آنها را محروم ساخت؛ ما را (در کانون نعمت

خویش) داخل نمود و آنها را خارج ساخت. مردم به وسیله ما هدایت می یابند و

از نور ما نابینایان روشنی می جویند. به یقین امامان از قریش هستند و درخت

وجودشان در سرزمین این نسل از هاشم غرس شده است، این مقام در خور

دیگران نیست و زمامداران غیر از آنها شایستگی ولایت و امامت را

ندارند». (1)

2 – پاکی و تقوا و اصالت خانوادگی

اصالت خانوادگی و طهارت حَسَب و نَسَب طایفه ای که آیه تطهیر در شأن سران و بزرگان آنان نازل می شود، نیازی به شرح و بیان ندارد ؛ ولی در مقابل آن، زندگی ننگین زنان و مردان بنی امیه به قدری زبانه زد خاصّ و عام شده بود که با وجود این که آنان بعدها ده ها سال با اختناق و سرکوب زمام امور مسلمین را در دست داشتند، نتوانستند آن رسوایی ها را از خاطره ها محو سازند. زنانی که رسماً دارای پرچم خاص! بوده، و در خانه هایشان به روی هر مرد بیگانه ای باز بوده است. انسان هایی که

1 . نهج البلاغه، خطبه 144.

چند نفر در تعیین نسبشان با هم درگیر می شدند و هر کدام خود را پدر آنها

می دانستند. (1)

امیرمؤمنان (علیه السلام) در اشاره ای پر معنی در يك جمله کوتاه به همین نکته

اشاره کرده، در جواب نامه معاویه می فرماید:

«وَأَمَّا قَوْلُكَ: «إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ» فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةً كَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبُ

كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ وَ لَا الصَّرِيْحُ

كَاللَّصِيْقِ؛ و اما سخن تو به این که ما همه فرزندان عبدمناف هستیم. آری (به

حسب ظاهر) چنین است؛ ولی هرگز اُمیّه مانند هاشم، و حرب چون عبدالمطلب

و ابوسفیان مانند ابوطالب نیست و هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده و

فرزندان صحیح النسب چون منسوب شده به پدر نیستند!». (2)

ابن ابی الحدید در توضیح جمله «و لَا الصَّرِيْحُ كَاللَّصِيْقِ» برای پرده پوشی

می نویسد: «منظور امام این است که آن کسی که از روی اعتقاد و اخلاص

اسلام آورده است مانند کسی که از روی ترس یا برای به دست آوردن دنیا و

غنایم، اسلام آورده است، نیست». (3)

ولی علامه مجلسی ضمن مردود دانستن این سخن می نویسد: کلمه «لصیق» به حسب ظاهر اشاره به نسب بنی امیه دارد و ابن ابی الحدید برای حفظ آبروی معاویه خود را به نادانی زده است، حتّی برخی از دانشمندان تصریح کرده اند که «امیه» از نسل عبد شمس نبوده، بلکه وی غلام رومی بوده است که عبد شمس او را فرزندخوانده خود قرار داد، و در زمان جاهلیّت هرگاه کسی می خواست غلامی را به خود نسبت دهد وی را آزاد کرده و دختری از عرب را به همسری وی درآورده و بدین ترتیب آن

1 . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به ربیع الابرار زمخشری، ج 3، باب

القربات و الانساب و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 336 و ج

2، ص 125 .

2 . نهج البلاغه، نامه 17.

3 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 119.

غلام به نسب وی ملحق می گشت.

آنگاه علامه مجلسی نتیجه می گیرد و می گوید:

بنابراین، بنی امیه اساساً از قریش نیستند، بلکه منسوب به قریش می باشند. (1)

3 - شایستگی های فردی

بنی هاشم علاوه بر فضایل معنوی و اخلاقی که در رفتار و کردارشان آشکار بود، همچون جوانمردی، سخاوت، ایثار، از خودگذشتگی و زهد و وارستگی؛ از زیبایی های ظاهری چون حسن صورت و فصاحت و بلاغت فوق العاده نیز برخوردار بودند و این جمال و کمال در مقابل زندگی آلوده بنی امیه به سختی آرامش درونی آنان را بر هم می زد، و آتش حسد را در درونشان شعلهور می ساخت.

حضرت علی(علیه السلام) در پاسخ به سؤالی پیرامون ویژگی های هر يك از طوایف قریش، در بیان فرق بین فرزندان عبد شمس — که بنی امیه از آنها هستند — و بنی هاشم چنین می فرماید:

«وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا، وَ هُمْ أَكْثَرُ وَ أَمَكْرُ وَ أَنْكَرُ وَ نَحْنُ أَفْصَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبَحُ؛ أَمَّا مَا «طَايفَهُ بَنِي هَاشِمٍ» از همه طوایف قریش نسبت به آنچه در دست داریم بخشنده تریم و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتریم، آن ها (بنی امیه) پر جمعیت و مگار و زشت اند و ما فصیح تر و دلسوزتر و زیباتریم!». (2)

شعله ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام

1 . بحار الانوار، ج 33، ص 107.

2 . نهج البلاغه، کلمه قصار، 116.

هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دعوت خود را در مکه آغاز کرد اتفاقاً قدرت سیاسی و اقتصادی شهر بیشتر در اختیار دودمان بنی امیه بود.

سران این تیره از راه تجارت و رباخواری، مال های فراوانی اندوخته بودند و علاوه بر آن با نگاهبانی خانه کعبه و پذیرایی زائران، برای خویش نوعی سلطه دینی نیز به دست آورده بودند. به همین جهت هنگام حج وقتی که حاجیان از عرفات حرکت می کردند قریش از مزدلفه بار می بست. چرا که اعتقاد داشتند باید کعبه را با جامه پاك طواف کرد و جامه وقتی پاك است که آن را از یکی از طوایف قریش بگیرند! و اگر آنان به کسی جامه نمی دادند طواف کننده ناچار بود، برهنه طواف کند! (1)

در واقع قریش در سایه همین ریاست و سلطه دینی، قوانینی را از سوی خود وضع می کردند و دیگر قبایل عرب نیز به آن تن می دادند.

ولی با ظهور اسلام حشمت ظاهری قریش در هر دو جبهه — اشرافیت مادی و ریاست دینی — مورد تهدید جدی قرار گرفت.

نخستین دعوت پیامبر اسلام در یکتاپرستی و ادای شهادتین خلاصه می شد. ولی آرام آرام در کنار این دعوت به ظاهر ساده، درخواست های دیگری در زمینه عدالت اجتماعی و مساوات مردم در پیشگاه خدا و سپردن ولایت کعبه به پرهیزگاران عنوان شد. درخواستی که با منافع و موقعیت اجتماعی سران قریش — به ویژه رؤسای بنی امیه چون ابوسفیان و ابوجهل — سخت ناسازگار بود.

دقت در نخستین آیات سوره «همزه» که در اوایل بعثت نازل شده است، می رساند اسلام تا چه میزان برای مال اندوزان و زورمندان ظالم، تهدید جدی به شمار می آید.

(وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا

لِيُثْبِتَنَّ فِي الْحُطْمَةِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ ...) ; وای بر هر عیب

1 . رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج 1، ص 125 به بعد.

جوی هرزه زبان! همان کسی که مال فراوان جمع کرده و شماره کرده است.

می پندارد که مال دنیا عمر ابدیش خواهد بخشید. چنین نیست! بلکه به یقین، به

آتشی پرتاب می شود و چه می دانی چیست آتش سوزان!

این زنگ های خطر چیزی نبود که در گوش سران استثمارگر قریش خوشایند باشد.

از سوی دیگر نفوذ روزافزون پیامبر(صلی الله علیه وآله) در میان قشر ضعیف

یا متوسط جامعه که تا پای جان در راه ایمان خود ایستادگی می کردند، قریش

را متوجه این خطر ساخت که سلطه دینی آنان نیز به موازات سلطه اقتصادی

آنها در برابر قوانین اسلام مورد تهدید قرار گرفته است.

این بود که به يك باره بغض و کینه های دیرینه آنان ترکید، به خصوص این که

منافع نامشروع و موقعیت اجتماعی خویش را در معرض نابودی می دیدند. لذا

با تمام قدرت به مبارزه با این آیین تازه برخاستند. آنان بی آن که بدانند چه

می کنند به تلاش وسیع و گسترده ای دست زدند: تحریک قبایل مختلف بر ضدّ

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، پیمان با قبیله های یهودی ساکن مدینه و

برانگیختن آنان بر ضدّ پیامبر و بالاخره راه اندازی جنگ های خونین و توطئه های گوناگون دیگر، ولی هیچ يك از این تلاش ها نتیجه ای نبخشید.

آنان با امضای پیمان صلح حدیبیّه — در سال ششم — می پنداشتند با جلوگیری پیامبر(صلی الله علیه وآله) از ورود به مکه وی را خوار کردند و سلطه خودشان را بر مکه بیمه کردند؛ غافل از این که در واقع با امضای این پیمان به حکومت رسمی خویش بر حجاز پایان دادند و به صورت ضمنی به حکومت رسمی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در یثرب اعتراف کردند، و طبیعی بود با این اعتراف، پیمان هایی که با قبایل دیگر بسته بودند، متزلزل شود.

از آن سال، تا سال هشتم هجری، سران قبایل دیگر حجاز در انتظار پایان این نزاع و کشمکش به سود اسلام و پیامبر(صلی الله علیه وآله) بودند که سرانجام با تسلیم شدن مکه، حشمت قریش به یکباره فرو ریخت.

در واقع قریش، با پذیرش این شکست، هم ریاست و سلطه دینی خویش را از دست دادند و هم موقعیت اجتماعی و قدرت اقتصادی خود را.

ولی فراموش نکنیم در تمام طول این مبارزه سخت و دامنه دار، سرپرستی جنگ ها و دیگر توطئه ها بر ضدّ پیامبر و مسلمین با ابوسفیان — رئیس طایفه بنی امیه — بود.

وی و دودمانش که بیش از هر گروهی اشرافیت مادی و معنوی خویش را از کف داده بودند، هنگامی به اسلام گرویدند که جز آن چاره ای دیگر نداشتند.

به علاوه تصوّر کردند در تازه ای برای برخورداری از مطامع دنیا به روی آنان گشوده شده است که اگر بتوانند بر این موج سوار شوند به مقصود خود نایل می شوند، لذا سودجویانه و منفعت طلبانه به اسلام تن دادند. (1) ولی از آنجا که تمام امتیازات دوره جاهلی خود را از دست داده بودند و با قبول عنوان «طُلَقَا» (آزادشدگان از بند اسارت در روز فتح مکه) شکست و خواری سختی را متحمل شده بودند به شدّت کینه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و بنی هاشم را علاوه

بر کینه های موروثی سابق در دل گرفتند. این بود که پس از تسلیم شدن نیز،

لحظه ای از توطئه های پنهان و آشکار خود دست برنداشتند.

بنابراین، تعجب نمی کنیم اگر ببینیم حادثه خونین کربلا به دست همین طایفه رقم

خورده است و یزید پس از داستان کربلا با صراحت از انتقام گرفتن از

بنی هاشم سخن گفت (که در فصل بعد می آید).

* * *

1 . حضرت علی(علیه السلام) در ارتباط با اسلام آوردن این طایفه فرمود: «وَ

مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ اینان

اسلام را نپذیرفته بودند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در سینه پنهان

داشتند؛ اما هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند،

آشکار ساختند». (نهج البلاغه، نامه 16).

انتقام دشمنان اسلام از شکست های زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

یکی دیگر از ریشه های ماجرای خونین کربلا، انتقامی بود که بنی امیه از شکست های خود در زمان رسول خدا (علیه السلام) می گرفتند.

با ظهور اسلام، مشرکان قریش به مخالفت برخاستند و انواع کارشکنی ها، فشارها و آزارها را نسبت به رسول خدا (علیه السلام) روا داشتند. در این میان بنی امیه به ویژه بزرگ آنان ابوسفیان — نیز از هیچ گونه مخالفتی با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دریغ نورزیدند.

پس از هجرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز آزار آنان بر ضد رسول خدا ادامه داشت، تا آن که در سال دوم هجری، شکست سختی را از مسلمانان

در جنگ معروف بدر متحمل شدند. در این نبرد، هفتاد تن از قریش به هلاکت رسیدند.(1) در میان کشته شدگان چند تن از خویشان معاویه نیز دیده می شدند که از جمله آنان «عتبه» جدّ مادری معاویه (پدر هند) و «ولید بن عتبه»، دایی معاویه و «حنظله» برادر معاویه بودند.(2)

هر چند در سال سوّم هجری در جریان جنگ «أحد» حمزه و جمعی دیگر از

1 . رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج 2، ص 372 و تاریخ طبری، ج 1، ص 169.

2 . امیرمؤمنان در نامه 28 و 64 نهج البلاغه که به معاویه نوشته است، اشاره ای به این ماجرا دارد، از جمله در بخشی از نامه 64 فرمود: «وَ عِندِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَ خَالِكَ وَ أَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ؛ نزد من همان شمشیری است که بر پیکر جد و دایی و برادرت کوبیدم».

در جنگ بدر سه تن از فرزندان ابوسفیان شرکت داشتند، حنظله که کشته شد. عمرو که اسیر گشت و معاویه که از مهلکه گریخت. وی چنان فرار کرد که

وقتی به مکه رسید، پاهایش ورم کرده بود و تا دو ماه خود را معالجه می کرد.

(سیره ابن هشام، ج 2، ص 294).

[102]

مسلمانان به شهادت رسیدند و رهبری مشرکان در این نبرد به عهده ابوسفیان بود، ولی بنی امیه همچنان کینه «بدر» را در دل داشته و در پی انتقام از اسلام بودند.

ابوسفیان که پس از آن، جنگ های دیگری را بر ضدّ رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رهبری می کرد و تا زمان فتح مکه ایمان نیاورده بود، در برابر لشکر عظیم اسلام که برای فتح مکه (سال هشتم هجری) اطراف مکه را گرفته بودند، تاب مقاومت نیاورد و تسلیم شد و به ظاهر اسلام آورد و به همراه او، پسرش معاویه نیز — به ظاهر — مسلمان شد. اما به شهادت قرائن واضح، هرگز اسلام آنان واقعی و از روی رغبت نبود.

امام علی(علیه السلام) در چند جای نهج البلاغه به این نکته اشاره دارد که ابوسفیان و معاویه و فرزندان آنان هرگز از روی رغبت اسلام را نپذیرفتند. از جمله در نامه 17 خطاب به معاویه می فرماید:

«وَكُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً؛ شما از کسانی بودید که داخل این دین شدید؛ اِمّا این کار، یا برای دنیا بود و یا از ترس».

همچنین در نامه 16 می فرماید:

«فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنان (معاویه و عمرو عاص و هم دستان آنان) اسلام را نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسلیم شده بودند و کفر را در سینه پنهان داشتند؛ اِمّا هنگامی که یاورانی بر ضدّ اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند، آشکار ساختند».

* * *

نقش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در شکست مشرکان قریش

[103]

بی تردید نقش علی (علیه السلام) در شکست مشرکان قریش، نقشی اساسی و انکارناپذیر بود و در جنگ های دیگر سهم بسزایی در شکست جبهه کفر داشت و همین سبب شد که مشرکان قریش کینه ای عظیم از آن حضرت در دل بگیرند.

در این میان بنی امیه که تلاش های گسترده آنان بر ضدّ اسلام، با پایمردی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و شجاعت علی (علیه السلام) و سایر مسلمانان نافرجام ماند و جمعی از خویشان آنان در جنگ های گوناگون به دست آن حضرت به هلاکت رسیدند، منتظر فرصتی جهت انتقام گیری از بنی هاشم بودند.

با پیروزی اسلام و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جرأت درگیری و انتقام گرفتن را نداشتند، اما هنگامی که بر امور مسلط شدند، کینه های خویش را آشکار ساختند.

نگرانی رسول خدا (علیه السلام)

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) با توجّه به همه شرایط و با آن که بارها مقام و موقعیت علی (علیه السلام) را برای مسلمانان بیان فرمود و در روز غدیر خم در میان هزاران نفر آن حضرت را به امامت منصوب کرد و بارها نیکی به اهل بیت خود را به مسلمانان توصیه فرمود؛ ولی همواره نگران کینه های قریش در حقّ علی (علیه السلام) و خاندان او بود.

عالم بزرگ اهل سنّت «طبرانی» در «معجم الکبیر» نقل می کند که: روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) نظر افکند و اشک ریخت. وقتی از او پرسیده شد چرا گریه می کنی؟ آن حضرت خطاب به علی (علیه السلام) فرمود:

«ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي» (گریه من) برای کینه هایی

است که در درون گروهی (نسبت به تو) وجود دارد، که آن را پس از من

آشکار خواهند ساخت». (1)

1 . معجم الكبير، طبرانی، ج 11، ص 61 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 4، ص 107. همین معنا با تعبیر دیگری نیز آمده است که آن حضرت فرمود: «إِحْنٌ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يَبْدُونَهَا لَكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِي» (میزان الاعتدال ذهبی، ج 3، ص 355).

[104]

علی (علیه السلام) نیز نگران حسن و حسین (علیهما السلام) بود

امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز به خوبی می دانست، قریش که جمعی از آنان به ظاهر اسلام آورده بودند، همواره منتظر فرصتی برای انتقام بودند؛ اما با وجود شخص علی (علیه السلام) زمینه کافی برای اجرای همه مقاصد خویش نمی یافتند؛ ولی در کمین نشسته بودند که با تسلط کامل بر اوضاع، انتقام شکست های زمان اسلام را از آنان بگیرند.

در سخنی که «ابن ابی الحدید» از آن حضرت نقل می کند، این نگرانی به خوبی نمایان است. او می نویسد: امیرمؤمنان (علیه السلام) به خداوند عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ؛ فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضُرُوبًا مِنَ الشَّرِّ وَالْغَدْرِ، فَعَجَزُوا عَنْهَا؛ وَحُلَّتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا؛ فَكَانَتْ الْوَجْبَةُ بِي، وَالدَّائِرَةُ عَلَيَّ. اللَّهُمَّ احْفَظْ حَسَنًا وَحُسَيْنًا، وَ لَا تُمَكِّنْ فَجْرَةَ قُرَيْشٍ مِنْهُمَا مَا دُمْتُ حَيًّا، فَإِذَا تَوَقَّيْتَنِي فَأَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ خُداوندا! من از تو برای پیروزی بر قریش کمک می جویم؛ چرا که آنان کسانی بودند که انواع توطئه ها و نیرنگ ها را درباره پیامبرت در نظر داشتند، ولی از اجرای آن ناتوان ماندند و تو مانع اجرای مقاصد آنها شدی؛ سپس همه هیاهوها متوجه من شد و توطئه ها بر ضد من بسیج گردید. پروردگارا! حسن و حسین را حفظ فرما و تا زمانی که من زنده ام امکان دستیابی و توطئه فاجران قریش را نسبت به آنان فراهم مساز و هنگامی که مرا از میان آنان برگرفتی، تو خود مراقب آنانی و تو بر هر چیز گواهی». (1)

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 20، ص 298، نکته 413. در خود

نهج البلاغه، خطبه 172 نیز بخشی از این جملات آمده است.

[105]

از سخنان معاویه آثار کینه و انتقام آشکار است

هر چند از اعمال و رفتار معاویه در زمان سلطه بر کشور اسلامی می توان به خوبی دشمنی او را با اسلام، قرآن و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) استنباط کرد؛(1) ولی تاریخ گاه سخنانی از وی را ثبت کرده است، که به صراحت از دشمنی او با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و تلاش او برای محو نام آن حضرت حکایت دارد.

مورّخ معروف «مسعودی» می نویسد: از «مطرف بن مغیره» فرزند «مغیره بن شعبه» (یار مورد اعتماد معاویه) نقل شده است که من با پدرم «مغیره» به شام

آمدیم و پدرم هر روز نزد معاویه می رفت و با او سخن می گفت و بر می گشت و از عقل و هوش او تعریف می کرد. شبی از نزد معاویه برگشت، ولی بسیار اندوهگین بود، به گونه ای که از خوردن شام خودداری کرد. من تصوّر کردم مشکلی درباره خانواده ما پیدا شده است. پرسیدم: چرا امشب این همه ناراحتی؟ گفت: من امشب از نزد خبیث ترین مردم بر می گردم. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که با معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم: مقام تو بالا گرفته، اگر عدالت را پیشه سازی و دست به کار خیر بزنی بسیار بجاست. مخصوصاً به خویشاوندانت از بنی هاشم نیکی کن و صله رحم بجا آور، آنان امروز خطری برای تو ندارند.

ناگهان (او منقلب و عصبانی شد و) گفت: ابوبکر به خلافت رسید و آنچه باید انجام بدهد، انجام داد؛ اما هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم فراموش شد؛ فقط گاهی می گویند: ابوبکر! سپس عمر به خلافت رسید و ده سال زحمت کشید! او نیز هنگامی که از دنیا رفت، نامش هم از میان رفت؛ فقط گاهی می گویند: عمر! بعد از آنها برادرمان عثمان به خلافت رسید و کارهای زیادی انجام داد!

ولی هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم از میان رفت؛ ولی اخوهاشم (اشاره به رسول اکرم است) هر روز پنج

1. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) (شرح نهج البلاغه)، ج 3، ص 250 - 253 و ج 4، ص 238 - 240.

[106]

مرتبه، نام او را (بر مأذنه ها) فریاد می زنند و می گویند: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» با این حال، چه عمل و نامی از ما باقی می ماند، ای بی مادر! سپس گفت: «وَاللَّهِ إِلَّا دَفَنًا دَفَنًا؛ به خدا سوگند! چاره ای نیست جز این که این نام را برای همیشه دفن کنم!!» (1)

این ماجرا به خوبی از برنامه های معاویه و کینه او از اسلام و رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) حکایت دارد. از این رو، وی هرگز از دشمنی با خاندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و یاران اهل بیت (علیهم السلام) دست نکشید و جنایات بی شماری را در حق آنان مرتکب شده که نمونه های روشن

آن رواج سبّ و لعن علی و فرزندانش، به شهادت رساندن امام حسن(علیه السلام) و حجر بن عدی و یاران حجر و بسیاری دیگر است.

یزید و انتقام کشته های بدر

یزید بن معاویه که در فساد و بی دینی شهره آفاق بود و جنایت عظیم کربلا به دستور او صورت گرفت و ننگ کشتن فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و پاره تن فاطمه زهرا(علیها السلام) را برای خود خرید و صفحه جنایت بار حکومت اموی را با این ماجرا سیاهتر و تاریکتر ساخت، بارها از انتقام از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و کشته های بدر سخن به میان آورده است، که چند نمونه از آن را ذیلا ملاحظه می کنید:

1 - مورد نخست، مربوط به آنجایی است که یزید در قصر خود در محلی

مُشرف بر «جیرون»(2) نشسته بود و از آنجا ورود سرهای مقدّس و کاروان

اسیران اهل بیت(علیهم السلام) را مشاهده می کرد. در همان حال شنیدند که این

اشعار را زمزمه می کند:

«لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَ أَشْرَقَتْ *** تِلْكَ الشَّمُوسُ عَلَى رَبَى جِيْرُونِ

نَعِبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ صِيْحٌ أَوْ لَا تَصِيْحُ *** فَلَقَدْ قَضَيْتُ مِنْ الْغَرِيْمِ دُيُونِي»

1 . مروج الذهب، ج 3، ص 454 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 5،

ص 129.

2 . جیرون در دمشق واقع شده است. این مکان نخست مصلاّی صابئین بوده

است و سپس یونانی ها در آن مکان به تعظیم دین خود می پرداختند؛ بعد از آن

مدّتی به دست یهود افتاد و زمانی در اختیار بت پرستان بود. درب این بنا را که

از بناهای بسیار زیبا بود «باب جیرون» می گفتند. سر بریده حضرت یحیی را

بر سر در همین باب جیرون آویختند و پس از آن سر مقدّس امام حسین(علیه

السلام) نیز در همین مکان آویخته شد. (مقتل الحسین مقرّم، ص 348)

«هنگامی که آن قافله پدیدار شد، و آن خورشیدها (سرهای شهدا) بر بلندیهایی
جیرون تابید، در آن زمان کلاغی فریاد کشید. من گفتم: فریاد بزنی یا نزنی، من
که طلب خود را از بدهکارانم گرفتم!». (1)

در این اشعار به صورت کنایه روشن تر از تصریح از انتقام خونهای اجداد و
اقوام خود در جنگ های اسلامی سخن می گوید ؛ مقصودش این است که طلب
خود یعنی خون های جاهلیت را از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گرفتم!

2 – مورد دیگر آنجاست که سرهای مقدس شهیدان کربلا را وارد مجلس یزید
ساختند، یزید در حالی که باچوبدستی خود بر لب و دندان امام حسین (علیه
السلام) می زد، این اشعار را می خواند:

لَعِبْتَ هَاشِمُ بِالْمَلِكِ فَلَا *** خَيْرُ جَاءَ وَلَا وَحْيُ نَزَلَ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَبْدَرٍ شَهْدُوا *** جَزَعَ الْخَزْرَجُ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلُ

لَاهُلُوا وَاسْتَهْلُوا قَرَحًا *** وَ لَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ

فَجَزَيْنَاهُ بِبَدْرٍ مَثَلًا *** وَ أَقْمَنَا مِثْلَ بَدْرٍ فَأَعْتَدَلْ

لَسْتُ مِنْ خَنِيفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمَ *** مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلٌ (2)

«فرزندان هاشم (رسول خدا) با سلطنت بازی کردند، و در واقع نه خبری (از

سوی خدا) آمده بود و نه وحیی نازل شده!

کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شده بودند، امروز می دیدند که قبیله

خزرج چگونه از ضربات نیزه به زاری آمده است!

در آن حال، از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت درد نکند!

1 . نفس المهموم، ص 435.

2 . بیت دوم این ابیات از «عبدالله بن زبیری» از دشمنان سرسخت رسول

خداست. وی اشعاری را پس از جنگ احد و کشته شدن یاران رسول خدا(صلی

الله علیه وآله) سرود و در آن آرزو کرد که کاش کشتگان ما در جنگ بدر

امروز بودند و می دیدند که قبیله خزرج (از قبایل مسلمان مدینه) چگونه زاری

می کنند. یزید از این بیت استفاده کرد و بقیّه را خود سروده است. (قصّه

کربلا، ص 495)

[108]

امروز کیفر ماجرای بدر را به آنان دادیم و همانند بدر با آنان معامله کردیم و

در نتیجه برابر شدیم!

من از فرزندان «خُنْدِف» (1) نیستم اگر از فرزندان احمد (رسول اکرم) انتقام

نگیرم». (2)

همچنین نقل شده است که یزید در همان جلسه در حالی که بر لب و دندان

ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) می نواخت، می گفت: «يَوْمٌ بِيَوْمٍ بَدْرٍ؛ امروز

روزی است در برابر روز بدر». (3)

از این عبارات به خوبی کفر یزید و عدم ایمان او به مبانی اسلام آشکار

می شود. وی در پی انتقام از خاندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود و

می خواست انتقام کشته شدگان از طایفه خویش را که در برابر اسلام و قرآن قد

علم کردند و شمشیر کشیدند و با دفاع مسلمانان به هلاکت رسیدند، از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بگیرد. او و پدر و جدّش هیچگاه به قرآن و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) ایمان نیاورده بودند. بلکه در برابر انقلاب عظیم اسلامی و لشکر اسلام و پیروزی های پی در پی مسلمانان تاب مقاومت نداشتند. از این رو، به ظاهر مسلمان شدند و منافقانه به تلاش خویش ادامه دادند و آن روز که بر اریکه قدرت تکیه زدند و رقیبی برای خویش نمی دیدند، در پی احیای سنت جاهلی برآمدند و به خونخواهی خویشان خویش برخاستند.

سخنانی از دیگر امویان

ماجرای انتقام از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان(علیه السلام) به عنوان اهداف نبرد خونین

1 . «خُنْدِف» لقب همسر الیاس بن مُضَر بن نِزار است که نامش لیلا بنت

حلوان است. فرزندان الیاس را به نام همسرش فرزندان خندف نامیدند (لسان

العرب) بنابراین، خندف از جدّه های اعلای قریش و از جمله یزید محسوب می شود. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 1، ص 24 - 25).

2 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 122. این اشعار با تعبیرات مختلف، در کتاب های متعدّد شیعه و سنی از یزید نقل شده است. از جمله: امالی شیخ صدوق، ص 231; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 123; بحارالانوار، ج 45، ص 133; تاریخ طبری، ج 8، ص 188; البداية و النهاية ابن کثیر، ج 8، ص 208; مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، ص 80; اخبار الطوال دینوری، ص 267; تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 423 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 72.

3 . مناقب شهر آشوب، ج 4، ص 123.

[109]

عاشورا علاوه بر آن که توسط یزید بیان شد، از سوی افراد دیگر از بنی امیه نیز بر زبان جاری شد.

1 – وقتی که امام حسین(علیه السلام)، روز عاشورا در برابر سپاه یزید قرار گرفت و فرمود: برای چه مرا می کشید؟ آیا حقّی را ترك کرده ام؟ یا سنّتی را تغییر داده ام؟ جمعی پاسخ دادند: جنگ ما با تو به علّت بغض و کینه ای است که از پدرت علی داریم؛ چرا که او در جنگ بدر و حنین اجداد ما را کشته است.(1)

2 – همچنین پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) سعید بن عاص اموی که آن روز حاکم مدینه بود، بر منبر رفت و با اشاره به قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت: «يَوْمٌ بِيَوْمٍ بَدْرٌ؛ امروز در برابر روز بدر!». انصار از این سخن ناراحت شدند و به وی اعتراض کردند.(2)

در يك جمع بندی به روشنی می توان دریافت که یکی از ریشه های ماجرای خونین کربلا، کینه های متراکم شده در دل امویان و انتقام آنان از شکست های خویش در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بود. در واقع، آنان می خواستند از اسلام و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)انتقام بگیرند و آن شکست ها را جبران کنند.

این قسمت را با سخنی از یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت به پایان می بریم.

عبدالکریم خطیب در کتاب خود به نام «**علی بن ابی طالب**» پس از نقل شجاعت و رشادت های علی(علیه السلام) در جنگ های زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نقش انکارناپذیر آن حضرت در نابودی سران شرک و کفر می نویسد:

«علی(علیه السلام) در میان همه مسلمانان نسبت به مشرکان شدیدتر و سخت گیرتر بود و جمعی از فرزندان، پدران و خویشاوندان آنان را به هلاکت رساند و همین سبب کینه آنان نسبت به وی شد. این کینه در جان مشرکان قریش، پس از آن که مسلمان شدند

1 . فقالوا: بَلْ نُقَاتِلُكَ بُغْضًا مِّنَّا لَأَبِيكَ وَ مَا فَعَلَ بِأَشْيَاخِنَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ...

(موسوعة كلمات الامام الحسين، ص 492; معالى السبطین، ج 2، ص 11).

2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 4، ص 72.

نیز وجود داشت... تا آن که پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، قریش، پیر و جوان و کودکان بنی هاشم را از دم شمشیر خود گذراندند و زنان آنان را به اسارت برده و آواره ساختند».

سپس می افزاید:

«وَكَأَنَّمَا تَنَارُ بَهَذَا لِقْتَالِهَا فِي بَدْرٍ وَ أَحَدٌ، وَ حَسْبُنَا أَنْ نَذْكُرَ مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ وَ آلِ بَيْتِهِ فِي كَرْبَلَاءَ، وَ مَا تَلَا ذَلِكَ مِنْ وَقَائِعٍ؛ گویا آنان با این کار خویش می خواستند انتقام کشته های خود را در بدر و احد بگیرند و برای نمونه کافی است که به خاک و خون افتادن حسین و خاندانش در کربلا و حوادث (اسارت زنان اهل بیت) پس از آن را ذکر کنیم».(1)

* * *

1 . مطابق نقل فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، ج 3، ص 154 -

[111]

[112]

3

توطئه در سقیفه

(نقش سقیفه در پایه ریزی حکومت امویان)

«بنی امیه» که سالها، بزرگترین جنگ ها و توطئه ها را در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بر ضد اسلام به راه انداخته بودند، سرانجام با پذیرش شکستی تلخ به عنوان «طلقاء» (آزادشدگان پیامبر) در میان مسلمانان با خواری و بدنامی روزگار می گذراندند. آنان هنگام رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

از هیچ اعتبار و وجهه ای برخوردار نبودند تا بتوانند چون دو دهه گذشته در مقابل موج جدید اسلام بپا خیزند.

ولی با حادثه ای که پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در جریان سقیفه اتفاق افتاد و در نتیجه دست «بنی هاشم» از حکومت اسلامی و مدیریت جامعه نوبنیاد و پرتلاطم آن روز کوتاه شد، شرایطی فراهم گشت که در نهایت به سلطه قطعی بنی امیه بر جامعه اسلامی انجامید.

بگذارید این سخن را از معتبرترین منابع اهل سنت یعنی «صحیح بخاری» بشنویم:

آن روز گروهی از انصار در سقیفه گردهم آمده بودند تا برای مسلمانان امیری انتخاب کنند. آنان درصدد بودند سعد بن عبادہ انصاری — رئیس قبیله خزرج — را به عنوان امیر برگزینند؛ ولی «ابوبکر» با برافراشتن پرچم فضیلت قریش گروه انصار را

شکست داد. وی با این سخن که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «پیشوای

مسلمانان باید از قریش باشد»(1) با تکیه بر اصل امتیاز قریش بر سایر اقوام

عرب بر آنان غلبه کرد. اصلی که اسلام با آن مبارزه کرد ؛ و پیامبر تنها

زعامت و پیشوایی امت را در اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام)قرار

داده بود.

اخبار و روایاتی که پیرامون گفتگوهای آن روز در سقیفه، امروز در دست ما

است گویای این واقعیت است که معیار انتخاب خلیفه در آن جمع عمدتاً حول

محور «قرشی» بودن می چرخید.

ابن ابی الحدید در ذیل خطبه 26 نهج البلاغه می گوید:

«عمر به انصار گفت: «به خدا سوگند! عرب هرگز به امارت و حکومت شما

راضی نمی شود، زیرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) از قبیله شما نیست. ولی

عرب قطعاً از این که مردی از طایفه پیغمبر حکومت کند امتناع نخواهد کرد.

کیست که بتواند با ما در حکومت و میراث محمدی معارضه کند، حال آن که ما

نزدیکان و خویشاوند او هستیم؟».(2)

در روایت ابن اسحاق چنین آمده است:

«شما به خوبی می دانید که این جماعت از قریش دارای چنین منزلت و مقامی است که دیگر اقوام عرب آن را ندارند و اقوام عرب جز بر مردی از قریش متفق القول نخواهند شد».

و در بیان ابوبکر نیز آمده است: «قوم عرب جز قریش را به خلافت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نخواهد شناخت».(3)

1 . صحیح بخاری، کتاب المحاربین، ج 8، ص 208 (با تصرف و تلخیص).

و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 24 .

2 . «قالَ عُمَرُ: وَاللّٰهِ لَا تَرْضَى الْعَرَبُ أَنْ تُؤَمِّرَكُمْ وَ نَبِيُّهَا مِنْ غَيْرِكُمْ وَ لَا تَمْتَنِعُ

الْعَرَبُ أَنْ تُؤَلَّى أَمْرُهَا مَنْ كَانَتْ النَّبُوَّةُ مِنْهُمْ مَنْ يُنَازِعُنَا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ وَ نَحْنُ

أَوْلِيَانُهُ وَ عَشِيرَتُهُ؟» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 38.

3 . «... وَ إِنَّ الْعَرَبَ لَا تَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا لِقَرِيشَ» همان مدرک، ص 24.

مفهوم این سخن آن است که آنچه شرط لازم برای زمامداری مسلمانان است، شایستگی و تقوی و فضیلت نیست، بلکه آنچه که باید جانب آن را رعایت کرد و محترم شمرد «شرافت قبیله ای» است که آن هم تنها در قریش خلاصه می شود؛ چون این قریش بود که در زمان جاهلیت از اشرافیت دینی و مالی برخوردار بوده است، به گونه ای که سایر اقوام تنها زیربار فرمانی می رفتند که قریش آن را وضع کند، و این قریش بود که سرنوشت حجاز را در آن زمان در دست داشت. بنابراین، پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز این قریش است که حق دارد زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و بر همگان حکمرانی کند.

این مهمترین برگ برنده ای بود که ابوبکر و دستیارانش در آن روز توانستند با طرح آن بر جمع کثیر انصار غلبه کنند.

جمع بندی حوادث نیم قرن اول اسلام نشان می دهد آنچه در «سقیفه» اتفاق افتاد تنها شکست انصار در مقابل امتیازطلبی قریش نبود، بلکه اصلی در آنجا بنا نهاده شد که زنجیروار باب مسائل و مشکلات دیگر را بر جهان اسلام گشود.

مهمترین پیامدهای سقیفه را می توان در سه مطلب خلاصه کرد:

الف) شکسته شدن حرمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت(علیهم السلام)

یکی از مهمترین پیامدهای سقیفه، شکسته شدن حرمت پیامبر(صلی الله علیه

وآله) بود. در سقیفه سخنان صریح پیامبر(صلی الله علیه وآله) در نصب

علی(علیه السلام) برای خلافت و رهبری امت به فراموشی سپرده شد و ابّهت

حضرت در میان امت شکسته شد.

طبیعی بود که اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان راستین زیر بار

این خواسته ناروا نروند و در نتیجه با مقاومت دستگاه خلافت مواجه شوند که

این خود به شکسته شدن بیشتر حرمت خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) دامن

می زد و آن را در میان امت رسمیّت می بخشید.

دستگاه خلافت که جایگاه خویش را با برافروختن آتش تعصّب قبیله ای به چنگ آورده بود، برای حفظ آن جایگاه تا بدانجا پیش رفت که به خانه وحی و رسالت یورش برد. چیزی که تا چند صباح قبل از آن، حتّی به مخیّله هیچ مسلمانی خطور نمی کرد.

می دانیم که پس از داستان سقیفه تعدادی از بزرگان اسلام از بیعت با ابوبکر امتناع کرده بودند. آنان که افرادی چون زبیر، عبّاس بن عبدالمطلب، عتبه بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمّار بن یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب و ابیّ بن کعب در جمع آنان دیده می شدند همگی در منزل حضرت فاطمه(علیها السلام) جمع شده بودند.

«ابن عبد ربّه» دانشمند معروف اهل سنّت نقل می کند:

«ابوبکر، عمر را فرستاد و به او گفت: اگر آنان از بیعت امتناع کردند با آنان بجنگ! وی با مشعلی از آتش به خانه حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) آمد تا آن را بسوزاند. فاطمه(علیها السلام) جلو آمد و گفت: ای زاده خطّاب! آیا آمدی تا

خانه ما را بسوزانی؟ گفت: آری. مگر آن که چون بقیّه امت با ابوبکر بیعت

کنید!». (1)

همچنین در تاریخ طبری آمده است:

«عمر بن خطاب به منزل علی(علیه السلام) آمد، در حالی که طلحه و زبیر و

مردانی از مهاجرین در آنجا گردآمده بودند. آنگاه به آنان گفت: به خدا سوگند!

خانه را بر سرتان بسوزانم یا این که برای بیعت کردن از آن خارج شوید». (2)

1. إِنَّ أَبَا بَكْرٍ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ (عليها السلام) وَ

قَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَوَا فَقَاتِلَهُمْ! فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يَضْرَمَ عَلَيْهِمْ فَلَقِيَتْهُ

فَاطِمَةُ (عليها السلام) فَقَالَتْ: يَا بَنَ الْخَطَّابِ أَجِئْتَ لَتُحْرَقَ دَارُنَا؟ قَالَ: نَعَمْ أَوْ تَدْخُلُوا

فِيمَا دَخَلَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ (عقد الفريد، ج 4، ص 259 - 260) همچنین رجوع کنید

به: الإمامة و السياسة، ج 1، ص 30؛ انساب الاشراف، باب امر السقيفة، با

تحقیق دکتر زگار و دکتر زرکلی، ج 2، ص 268.

2 . «أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَ فِيهِ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ رَجُلٌ مِنْ

المُهَاجِرِينَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ ر

لأَحْرَقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ». (تاریخ طبری، ج 2، ص 443). ذهبی

در میزان الاعتدال (ج 3، ص 108) و ابن حجر در لسان المیزان (ج 4، ص

189) در شرح حال علوان بن داود روایت کردند که ابوبکر در آن بیماری که

به مرگش منتهی شد، گفت: دوست داشتم که خانه فاطمه را به زور باز

نمی کردم، گرچه برای جنگ بر ضدّ ما بسته شده بود: «وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ

بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكَتُهُ وَ إِنِّ أَغْلَقَ عَلَى الْحَرْبِ».

طبری در تاریخش (ج 2، ص 619) نیز آن را روایت کرده است و نیز در

الامامة و السياسة، ج 1، ص 36 و مروج الذهب، ج 2، ص 301 آمده است.

[116]

«بلادری» نیز در «انساب الاشراف» نقل می کند: حضرت زهرا(علیها السلام)

رو به عمر بن خطاب کرد و فرمود:

«يَا بَنَ الْخَطَّابِ! أَتُرَاكَ مُحْرَقًا عَلَى بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ»

ای فرزند خطّاب! آیا می خواهی در خانه مرا آتش بزنی؟ پاسخ داد: آری.

(مصلحت) این کار برای آنچه پدرت آورده مهم تر است». (1)

دامنه این هتک حرمت ها که ریشه در سقیفه داشت تا بدانجا کشیده شد، که وقتی

امیرمؤمنان (علیه السلام) را برای بیعت نزد ابوبکر آورده بودند، آن حضرت

فرمود: اگر بیعت نکنم شما چه می کنید؟ گفتند: به آن خدایی که جز او معبودی

نیست، سرت را از بدنت جدا خواهیم کرد! (2)

پرواضح بود که این حرمت شکنی ها، آن هم از سوی کسانی که سال ها محضر

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را مستقیماً درک کرده، و از این جهت برای

خویش وجهه و اعتباری کسب نموده بودند، می توانست تا چه میزان مورد سوء

استفاده فرصت طلبانی چون «بنی امیه» قرار گیرد، و آینده اسلام را در کابوس

حوادث دردناکی فرو برد و نتایج شومی را برای آیندگان به بار آورد.

ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری

دومین نتیجه روشنی که از سقیفه به دست آمد تبدیل شدن خلافت الهی، که

1 . انساب الأشراف، ج 2، ص 268، باب امر السقيفه.

2 . «فَاخْرَجُوا عَلِيًّا وَ مَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ: إِنَّ لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ قَالُوا: إِذَا

وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ» الامامة و السياسة، ج 1، ص 30-31،

باب كيف كانت بيعة على ابن ابى طالب(عليه السلام).

[117]

اعتبارش از نصّ و تعیین مستقیم خداوند و رسولش نشأت می گرفت، به يك امر عادی بشری بود، آن هم به گونه ای که می توان سرنوشت مسئله ای با این اهمّیت را در يك مشاجره کوتاه میان انصار و تنی چند از قریش، بدون حضور بزرگان اسلام، با تکیه بر عصبیّت قومی و قبيله ای تعیین کرد.

در نظام اجتماعی، اگر اصلی شکسته شود، یا قانونی به نفع طایفه خاصی رقم خورد، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که اصل های دیگر شکسته نشود.

درست به همین دلیل، پس از سقیفه، انتخاب زمامدار و خلیفه از هیچ قانون معینی پیروی نکرد. تکلیف مسأله ای با این اهمّیت روزی در میان مشاجره بین

انصار و تعداد انگشت شماری از قریش رقم خورد، و روز دیگر به وصیت

خلیفه اوّل و انتخاب شخصی او و دیگر بار به شورای شش نفره سپرده شد.

جالب است بدانیم همین هرج و مرج و بی ثباتی در انتخاب خلیفه، بهانه ای شد

که آن را معاویه برای نامزدی یزید برای خلافت مطرح سازد.

وی خطاب به مردم چنین گفت:

«ای مردم! شما می دانید که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت و کسی را

جانشین خود قرار نداد، مسلمانان خود به سراغ ابوبکر رفته و وی را انتخاب

کردند. ولی ابوبکر در وقت وفاتش طبق وصیت خلافت را به عمر واگذار

نمود. عمر هم در زمان مرگش آن را به شورای شش نفری محوّل کرد.

پس چنان که می بینید ابوبکر در تعیین خلیفه کاری کرد که پیامبر(صلی الله علیه

وآله) آن کار را انجام نداده بود. عمر هم کاری کرد که ابوبکر نکرده بود. هر

يك مصلحت مسلمانان را دیدند و عمل کردند. امروز هم من مصلحت می بینم

که برای یزید بیعت بگیرم و از اختلافات در میان امت جلوگیری نمایم!». (1)

آری، این محصول نهال شومی بود که در سقیفه غرس شده بود. به نظر عجیب

و

1 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 211-212.

[118]

طنزآلود می رسد که ردای خلافت بر اندام فردی چون یزید قرار گیرد!!

(ج) به قدرت رسیدن بنی امیه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی)

شاید حاضران در سقیفه از ابتدا فکر نمی کردند چیزی که آنها تصویب

می کنند، پس از یکی دو دهه دیگر، تبدیل به يك حکومت سلطنتی موروثی

خواهد شد.

حکومت بنی امیه پدیده ای نبود که يك روزه در دنیای اسلام سر برآورده باشد،

بلکه این حکومت طیّ سالیانی با حمایت های پیدا و پنهان خلفا پا به عرصه

وجود گذاشت.

خلافت که عهدی الهی بود، در سقیفه به زمامداری فردی از قریش تنزل یافت و در ادامه راه، به حکومت سلطنتی بنی امیه در شام انجامید. حکومتی که عشرت طلبی و زراندوزی، برترین آمال او بود و حاکمیت اسلامی را به امپراطوری و پادشاهی موروئی تبدیل کرده بود.

آن روز که بذر برتری جویی قبیله ای در سقیفه پاشیده می شد، ابوسفیان و دودمانش با این که به حسب ظاهر از مسلمانان محسوب می شدند، ولی به علت سابقه بسیار ننگینشان در به راه انداختن جنگ ها و دشمنی ها علیه اسلام و مسلمین در وضعیتی نبودند که بتوانند از فرصت استفاده کنند و چون دوران گذشته، دیگر قبایل را به زیر فرمان آورده و آنان را علیه دین نوبنیاد بسیج کنند.

ولی از این که می دیدند تیره های بی نام و نشان قریش چون «نَیم» و «عدی» توانسته بودند با تکیه بر اصل امتیازطلبی قریش، در قدم نخست انصار را کنار زده و در مرتبه بعد سخنان صریح پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) را در ارتباط با خلافت و وصایت امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نادیده گرفته و راه دیگری

بپمایند؛ در دل شادمان بودند. چه این که این امتیاز می توانست مقدمه

امتیازهای دیگری باشد و همین هم شد که بالاخره

[119]

دیگ طمع سران بنی امیه نیز برای به چنگ آوردن حکومت به جوش آمد!

ابوسفیان خود به این نکته اعتراف کرده، می گوید:

«إِنَّ الْخِلَافَةَ صَارَتْ فِي تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ حَتَّى طَمَعْتُ فِيهَا؛ خلافت از آن هنگام که

به دست دو طایفه تیم و عدی (قبیله ابوبکر و عمر) افتاد من نیز در آن طمع

کردم!».(1)

پر واضح بود که شخصی چون ابوسفیان که تا آخرین نفس در مقابل پیامبر

خدا(صلی الله علیه وآله) کوتاه نیامده بود، در برابر انسانهایی چون ابوبکر و

عمر که آنان را از رده های پایین قوم قریش می دانست(2)، هرگز کوتاه

نخواهد آمد.

ولی هنگامی که ماجرای سقیفه اتفاق افتاد ابوسفیان در مدینه حضور نداشت. پس از مراجعت، چون از قضایا باخبر شد، ابتدا به منظور فتنه جویی به نزد امیرمؤمنان (علیه السلام) رفت ولی چون جوابی نشنید به سوی ابوبکر و عمر شتافت.

عمر به ابوبکر گفت: ابوسفیان نزد ما می آید، وی مرد خطرناکی است بهتر است زکات اموالی را که جمع آوری کرده است، به خود او ببخشی تا سکوت کند! (3)

با این نقشه عمر، دوره همزیستی مسالمت آمیز ابوسفیان با دستگاه خلافت اسلامی فرا رسید ولی اسناد تاریخی نشان می دهد که واقعیت بسیار فراتر از يك حق سکوت معمولی و بی ارزش بوده است. (4) هر چه بود در سال سیزدهم هجری بنی امیه

2 . «جاء أَبُو سُهَيْبَانَ إِلَى عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقَالَ: وَلَيْتُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ أَذْلَ بَيْتٍ فِي

قُرَيْشٍ» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 2، ص 45.

3 . همان مدرک، ص 44.

4 . حضرت علی (علیه السلام) در پیوند منافقان با مدعیان خلافت پس از رحلت

پیامبر می فرماید:

«وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ، وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ، ثُمَّ بَقُوا

بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ، وَالدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ، قَوْلَهُمْ

الْأَعْمَالِ وَ جَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا؛ خَدَّوْنَهُ شِمَا رَا از

وضع منافقان آنچنان که باید آگاه ساخته و چنان که لازم بوده اوصاف آنان را

برای شما بر شمرده است. (این منافقان) پس از پیامبر نیز به زندگی خود ادامه

دادند و خود را با دروغ و بهتان (و نیرنگ) به پیشوایان گمراه و دعوت

کنندگان به آتش دوزخ نزدیک ساختند. آنان نیز کارها را به دست اینها سپردند و

آنها را برگردان مردم سوار کردند و به وسیله اینان به خوردن دنیا مشغول

شدند». (نهج البلاغه، خطبه 210).

پاداش این سکوت و تسلیم را این گونه از خلیفه وقت دریافت می کنند.

در آن سال، ابوبکر لشکری را به سرکردگی یزید — فرزند ابوسفیان و برادر معاویه — برای جنگ با رومیان به سوی شام گسیل می دارد. پرچمدار این سپاه کسی جز معاویه — فرزند دیگر ابوسفیان — نیست. وی که پس از مرگ برادرش به عنوان فرمانده لشکر برگزیده می شود در دوره خلافت عمر به ولایت آن دیار نیز منصوب می گردد.

جالب آن که معاویه برای تصدی این جایگاه حتی منتظر حکم خلیفه نمی ماند بلکه خود رأساً اقدام می کند و پس از مدتی حکم رسمی خلیفه هم به وی ابلاغ می گردد.

ظاهر شدن دودمان بنی امیه و فرزندان ابوسفیان در دستگاه خلافت و ولایت، آن هم با آن سرعت پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در منطقه ای بسیار دورتر از مرکز خلافت اسلامی، از اتفاقات پرمز و راز تاریخ اسلام است.

اتفاقی که به وسیله آن شالوده حکومت استبدادی و موروئی بنی امیه در شام و

سپس در سراسر دنیای اسلام آن روز، ریخته شد.

* * *

رمز و راز مماشات عمر با معاویه!

شگفت آورتر آن که بررسی های تاریخی نشان می دهد خلیفه دوم با وجود همه

سخت گیری هایی که نسبت به عمال و فرمانداران خود داشت، از فاحش ترین

اشتباهات معاویه چشم پوشی می کرد و با این که می دید معاویه بساط پادشاهی

و سلطنت پهن کرده و بر ضد حکومت اسلامی در منطقه پهناور شام آشیانه

فساد بنا نموده است، هرگز درصدد اصلاح آن، حتی به صورت يك تذکر خشك

و خالی هم

[121]

برنیامد! و این راستی عجیب است.

«عمر» در حساب رسی و سخت گیری از عمّال و فرماندارانش تا بدانجا جدّی

بود که «خالد بن ولید» را که «شمشیر خدا» لقب گرفته بود، به جرم

دست اندازی به بیت المال مسلمین از فرماندهی عزل کرد.(1)

«محمّد بن مسلمه انصاری» را به جانب «عمرو بن عاص» که فرمانداری مصر

را به عهده داشت روانه ساخت تا به حساب و کتاب وی رسیدگی کند و در

صورت تخلف، اموالش را مصادره نماید. نماینده خلیفه در مصر بدون آن که به

طعام آماده «عمرو» دست بزند نصف دارایی او را مصادره کرد و با خود به

مدینه آورد.(2)

و آنگاه که «ابوهریره» از طریق نامشروع به بیت المال مسلمین خیانت کرد،

اندوخته اش را به بیت المال بازگرداند و با شلاق بر پشت و بدن وی نواخت و

با خشونت به وی خطاب کرد و گفت: «مادرت «امیمه» تو را جز برای

خرچرانی نزاییده است!». (3)

سیره و رفتار عمر چنان بود که همه ساله دارایی و اموال فرمانداران و عمّالش را با دقت تمام رسیدگی می کرد و در صورت عزل هر يك، دارایی های آنان را مصادره می کرد.(4)

ولی با این همه سخت گیری ها چه رازی در طرز رفتار وی با معاویه نهفته بود که در مقابل خیانت ها و بدعت های زشت او هرگز واکنش جدّی از خود نشان نداد؟

در حالی که عزل معاویه و قراردادن فرد شایسته ای به جای وی، برای عمر در آن

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 1، ص 180.

2 . همان مدرک، ص 175. عمرو عاص چنان از این برخورد برآشفته که گفت: «لَعَنَ اللَّهُ زَمَانًا صِرْتُ فِيهِ عَامِلًا لِعُمَرَ؛ نفرین بر این زمانه که من کارگزار عمر هستم».

3 . «قَالَ: مَا رَجَعْتُكَ أُمِيمَةً إِلَّا لِرَعِيَةِ الْحُمْرِ» عقد الفريد، ج 2، ص 14.

4 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 174 به بعد.

[122]

زمان بسیار آسان بود، اما چنان با وی مماشات می کرد که سبب حیرت و اعجاب همه محققان بی طرف امت است.

کارهای ضدّ دینی پیدا و پنهان معاویه هیچگاه از دیدگاه عمر پنهان نبود. او خود به هنگام دیدن معاویه می گفت: «وی کسرای عرب است!» (1) ولی در عمل وی را برای طرد حاکمیت اسلامی و استقرار نظام پادشاهی، آزاد و مطلق العنان گذاشته بود، و قلمرو وسیعی از سرزمین کشورهای سوریه، فلسطین، اردن و لبنان امروزی را به وی ارزانی داشت و او را بر مال و جان و ناموس مسلمانان مسلط کرد.

روزی که عمر به دمشق پا نهاد، موکب عظیم و پرطمطراق معاویه را در میان صدها محافظ و نگهبان مشاهده کرد، ولی تنها به يك پرسش ساده و اجمالی بسنده کرد و دیگر هیچ مخالفت جدی از خلیفه دیده نشد. (2)

حتی آن وقت که شنید معاویه خود را نخستین پادشاه عرب نامیده است، چندان حساسیتی از خود بروز نداد، و آنگاه که خورجین پر از پول را از ابوسفیان گرفت، با آن که می دانست آن پول ها را فرزندش معاویه از بیت المال مسلمین به پدرش داده است، از این خیانت آشکار بر نیاشفت!.(3)

حیرت انگیزتر آن که به نقل «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه، عمر هنگام مرگ که از شدت درد به خود می پیچید به اهل شوری چنین گفت:

«پس از من اختلاف نکنید و از تفرقه بپرهیزید، چه این که اگر با یکدیگر اختلاف کنید معاویه وارد عمل می شود و حکومت را از چنگ شما خواهد ربود!». (4)

راستی چرا خلیفه تا آنجا دست معاویه را در تثبیت موقعیت دودمان بنی امیه در

1 . تاریخ ابن عساکر، ج 59، ص 114 و 115، و اسد الغابة، ج 4، ص

2 . مراجعه شود به: الاستيعاب، ج 1، ص 253 و الاصابة، ج 3، ص 413.

3 . مراجعه شود به: الغدير، ج 6، ص 164.

4 . «... وَ إِنَّ تَحَاسَدْتُمْ وَ تَقَاعَدْتُمْ وَ تَدَابَرْتُمْ وَ تَبَاغَضْتُمْ غَلَبَكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ

مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ وَ كَانَ مُعَاوِيَةَ حِينَئِذٍ أَمِيرَ الشَّامِ» شرح نهج البلاغه ابن ابی

الحديد، ج 1، ص 187.

[123]

شام باز گذاشت که حال قدرت وی را به رخ اهل شوری می کشد؟!

آیا منظور خلیفه از تقویت بنی امیه در شام این بود که قدرت بنی هاشم را مهار

کند؟ و در صورت بروز هر گونه تحرّک و قیامی از سوی بنی هاشم، آنان را با

قدرت دشمنان دیرینه اسلام، یعنی بنی امیه سرکوب نماید؟!

آری! ممکن است راز اصلی این همه مدارا و مماشات در همین نکته نهفته باشد!

در واقع، خلیفه با به حکومت رساندن بنی امیه در شام، ضریب امنیّت خویش را

بالا برده و خود را در مقابل قیام های احتمالی فرزندان پیامبر(صلی الله علیه

وآله) از بنی هاشم بیمه کرده بود و از دودمان بنی امیّه به عنوان سپر حفاظتی خویش در مقابل طوفان خشم بنی هاشم استفاده کرده بود و به همین جهت، به آنان مجال می داد تا با خاطری آسوده پایه های حکومت استبدادی خویش را در آن منطقه پهناور و ثروتمند، محکم و استوار سازند. حکومتی که خون فرزندان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین(علیه السلام) را به ناحق به زمین ریخت و فجایعی را در اسلام مرتکب شد که هرگز از خاطره ها محو نخواهد شد.

این جریان در زمان عثمان که خود نیز از بنی امیّه بوده است، شتاب بیشتری یافت (که در فصل بعد به آن پرداخته می شود).

این جاست که عمق این کلام که «**قُتِلَ الْحُسَيْنُ يَوْمَ السَّقِيفَةِ**; امام حسین(علیه السلام) در همان روز سقیفه به شهادت رسید» بیشتر آشکار می شود.

مرحوم محقق اصفهانی در دو بیت بسیار جامع و پر معنی به همین نکته اشاره کرده، می گوید:

وَمَا رَمَاهُ إِذْ رَمَاهُ حَرَمَلُهُ *** وَإِنَّمَا رَمَاهُ مَنْ مَهَّدَ لَهُ

سَهْمٌ أَتَى مِنْ جَانِبِ السَّقِيفَةِ *** وَ قَوْسُهُ عَلَى يَدَي خَلِيفَةٍ

«آن هنگام که حرمه تیر می انداخت (و حلقوم علی اصغر را نشانه می گرفت)

این حرمه نبود که تیر می انداخت، بلکه این تیر را کسی رها

[124]

کرده است که چنین بستری را برای حرمه آماده ساخته بود! این تیری است که

از سوی سقیفه رها شده و کمانش در دستان خلیفه بود!». (1)

* * *

1 . دیوان اشعار مرحوم محقق اصفهانی (رضوان الله علیه).

[125]

4

شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان

چهارمین نکته ای را که می توان از ریشه های ماجرای کربلا شمرد، ماجرای تشکیل شورای انتصابی از سوی عمر بود که زمینه ساز به قدرت رسیدن عثمان و در نتیجه تقویت جبهه اموی شد.

فشرده ماجرای تشکیل این شورا و به قدرت رسیدن عثمان چنین است:

زمانی که عمر به وسیله مردی به نام «فیروز» که کنیه اش «ابولؤلؤ» بود، به سختی مجروح شد و خود را در آستانه مرگ دید، چنین گفت: پیامبر(صلی الله علیه وآله) تا هنگام مرگ از این شش نفر راضی بود: علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف. لذا امر خلافت باید به

مشورت این شش نفر انجام شود، تا یکی را از میان خود انتخاب کنند. آن گاه دستور داد تا هر شش نفر را حاضر سازند، سپس نگاهی به آنها کرد و گفت: همه شما مایل هستید بعد از من به خلافت برسید؛ آنها سکوت کردند. دوباره جمله را تکرار کرد. زیر پاسخ داد: ما کمتر از تو نیستیم، چرا به خلافت نرسیم!

عمر در ادامه برای هر يك از شش تن عیبی شمرد. از جمله به طلحه گفت: پیامبر(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، در حالی که به خاطر جمله ای که بعد از نزول «آیه حجاب» گفته ای از تو ناراضی بود(1) و به علی(علیه السلام) گفت: تو مردم را به راه روشن و طریق صحیح

1 . منظور از آیه حجاب آیه (فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ) است که درباره

زنان پیامبر آمده ر

است. طلحه گفت: پیامبر می خواهد امروز آنها را از ما بپوشاند، ولی فردا که

از دنیا رفت، ما با آنان ازدواج می کنیم. پس از این سخن آیه 53 سوره احزاب

نازل شد و ازدواج با همسر رسول خدا را پس از رحلت آن حضرت ممنوع کرد. نکته قابل توجه آن است که این سخن عمر، درباره طلحه در تناقض آشکاری است با آنچه در آغاز گفت که پیامبر از دنیا رفت و از این شش نفر راضی بود.

[127]

به خوبی هدایت می کنی؛ تنها عیب تو این است که بسیار مزاح می کنی!

عمر در بر شمردن عیب عثمان چنین گفت:

«كَأَنِّي بَكَ قَدْ قَلَدْتُكَ قَرِيشُ هَذَا الْأَمْرَ لِحُبِّهَا إِلَيْكَ، فَحَمَلْتَ بَنِي أُمَيَّةَ وَ بَنِي أَبِي

مُعِيطَ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، وَ أَثَرْتَهُمْ بِالْفَقَىءِ، فَسَارَتْ إِلَيْكَ عِصَابَةٌ مِنْ دُؤْبَانِ الْعَرَبِ،

فَدَبَحُوكَ عَلَى فِرَاشِكَ ذَبْحًا؛ گویا می بینم که خلافت را قریش به دست تو داده اند

و بنی امیه و بنی ابی معیط را بر گردن مردم سوار می کنی و بیت المال را در

اختیار آنان می گذاری و (بر اثر شورش مسلمین) گروهی از گرگان عرب تو

را در بستر ت سر می برند!» (1)

سرانجام ابوطلحه انصاری را خواست و فرمان داد که پس از دفن او با پنجاه تن از انصار، این شش نفر را در خانه ای جمع کنند، تا برای تعیین جانشین او به مشورت بپردازند؛ هرگاه پنج نفر به کسی رأی دهند و يك نفر در مخالفت پافشاری کند، گردن او را بزنند و همچنین در صورت توافق چهار نفر، دو نفر مخالف را به قتل برسانند، و اگر سه نفر يك طرف و سه نفر طرف دیگر بودند، آن گروهی را که عبدالرحمان بن عوف در میان آنهاست، مقدّم دارند و بقیّه را اگر در مخالفت پافشاری کنند، گردن بزنند و اگر سه روز از شورا گذشت و توافقی حاصل نشد، همه را گردن بزنند، تا مسلمانان خود شخصی را انتخاب کنند!

سرانجام طلحه که می دانست با وجود علی(علیه السلام) و عثمان خلافت به او نخواهد رسید، و از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) دل خوشی نداشت، جانب عثمان را گرفت، در حالی که زبیر حقّ خود را به علی(علیه السلام) واگذار کرد. سعد بن ابی وقاص حقّ خویش را به پسر عمویش عبدالرحمان بن عوف داد. بنابراین، شش نفر در سه نفر خلاصه شدند:

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 1، ص 186.

[128]

علی(علیه السلام)، عبدالرحمان و عثمان.

عبدالرحمان نخست رو به علی کرد و گفت: با توییعت می کنم که طبق کتاب خدا و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و روش ابوبکر و عمر رفتاری کنی. علی(علیه السلام) در پاسخ گفت: می پذیرم، ولی طبق کتاب خدا و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نظر خودم عمل می کنم. عبدالرحمان رو به عثمان کرد و همان جمله را تکرار نمود. عثمان آن را پذیرفت. عبدالرحمان سه بار این جمله را تکرار کرد و همان جواب را شنید. لذا دست عثمان را به خلافت فشرد. این جا بود که علی(علیه السلام) به عبدالرحمان فرمود: «به خدا سوگند! تو این کار را نکردی، مگر این که از او انتظار داری؛ همان انتظاری که خلیفه اول و دوم از یکدیگر داشتند؛ ولی هرگز به مقصود خود نخواهی رسید!». (1)

در اینجا چند نکته قابل توجه است:

اوّل: نحوه تشکیل شورای شش نفره به گونه ای بود که پیش بینی شده بود،

خلافت به علی(علیه السلام)نرسد؛ چرا که طلحه از قبیله «تیم» و پسر عموی عایشه بود. یعنی از همان قبیله ای که ابوبکر به آن تعلق داشت و آنان تمایلی به علی(علیه السلام)نداشتند.

سعد بن ابی وقاص نیز مادرش از بنی امیه بود و دایی ها و نزدیکانش در جنگ های اسلام در برابر کفر و شرک، به دست علی(علیه السلام) کشته شده بودند و به همین سبب، او حتی در زمان خلافت علی(علیه السلام) نیز با آن حضرت بیعت نکرد و عمر بن سعد، جنایتکار بزرگ حادثه کربلا و عاشورا فرزند اوست. بنابراین، کینه توزی او نسبت به علی(علیه السلام)مسلم بود و به همین دلیل، وی نیز به علی(علیه السلام) متمایل نبود. شخص دیگر عبدالرحمان بن عوف است که وی نیز داماد عثمان بود؛ چرا که شوهر «امّ کلثوم» خواهر عثمان بود.

در نتیجه، فقط زبیر که به علی(علیه السلام) علاقه داشت، جانب آن حضرت را می گرفت و بقیّه آراء به نفع عثمان ریخته می شد.

1. رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 185 - 188;

تاریخ طبری، ج 3، ص 292-297; الامامة و السياسة، ج 1، ص 42

(باتفاوت در تعبیرات) و پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 1، ص 368-

370.

[129]

علی(علیه السلام) در خطبه شقشقیّه (خطبه سوّم نهج البلاغه) همین ماجرا را به

گونه ای فشرده بیان کرده است. فرمود:

«فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ وَ مَالِ الْآخَرِ لِصِهْرِهِ، مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ؛ سرانجام یکی از

آنها (اعضای شورا) به خاطر کینه اش از من روی برتافت و دیگری

خویشاوندی را بر حقیقت مقدّم داشت و به خاطر دامادیش به دیگری (عثمان)

تمایل پیدا کرد، علاوه بر جهات دیگر که ذکر آن خوشایند نیست». (1)

علاوه بر آن، عمر به صراحت معایبی برای طلحه و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف برشمرد، که در واقع عدم شایستگی آنان را به خلافت می‌رساند.

درباره طلحه گفت: رسول خدا در ماجرای آیه حجاب به خاطر سخنی که گفته بودی از تو ناراضی بود. (2)

به سعد بن ابی وقاص گفت: تو مرد جنگ هستی که به درد خلافت و رسیدگی به امور مردم نمی‌خوری. (3)

به عبدالرحمان بن عوف نیز گفت: تو مردی ضعیف هستی و مرد ضعیفی همانند تو، شایسته این جایگاه نیست. (4)

او با این سخنان گویا به این افراد فقط حقّ رأی می‌داد، که از میان علی(علیه السلام) و عثمان یکی را برگزینند؛ امّا با يك چیش حساب شده، کفه ترازو را به نفع عثمان سنگین‌تر کرد.

1 . برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج

1، ص 358-366.

2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 184.

3 . همان مدرک.

4 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 186 .

[130]

شاید بر همین اساس بود که صاحب نظران سیاسی از قبل پیش بینی می کردند که حکومت به علی (علیه السلام) نخواهد رسید و آن حضرت را از شرکت در جلسه شورا منع می کردند.

بنابر نقل طبری، ابن عباس به علی (علیه السلام) گفت: وارد این شورا مشو! امیرمؤمنان (علیه السلام) پاسخ داد: نمی خواهم از جانب من مخالفتی صورت پذیرد.

ابن عبّاس گفت: «إِذَا تَرَى مَا تَكْرَهُ؛ در این صورت آنچه را که خوشایند تو

نیست، خواهی دید». (1)

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) برای آن که خود را شایسته خلافت و امامت

می دانست، لازم دید در آن جلسه شرکت کند و با استدلال، حقانیت خویش را به

اثبات رساند و همین اقدام را نیز کرد؛ امّا بار دیگر آن نقشه مرموزانه کار خود

را کرد و مردم از رهبری علی(علیه السلام) بی بهره شدند.

علاوه بر آن، علی(علیه السلام) نمی خواست به ایجاد شکاف و مخالفت متهم

شود، و تا نگویند اگر حضرت در آن مجلس شرکت می کرد، حقش را به وی

می دادند، از این رو مولا(علیه السلام) مصلحت را به حضور در آن شورا دید.

دوّم: جای تعجّب نیست که عمر شورایی آن چنانی تنظیم کند که محصول آن به

هر حال خلافت عثمان باشد؛ چرا که عثمان نیز برای رسیدن عمر به خلافت —

پس از ابوبکر — خدمتی بزرگ به وی کرد.

«ابن اثیر» مورّخ معروف می گوید: ابوبکر در حال احتضار، عثمان را احضار

کرد تا وصیّتی در امر خلافت بنویسد. به او گفت: بنویس : «بسم الله الرحمن

الرحیم این وصیّتی است که ابوبکر به مسلمانان نموده است امّا بعد...».

ابوبکر در همین حال بیهوش شد، ولی عثمان خودش این جمله ها را نوشت:

1 . تاریخ طبری، ج 3، ص 293. در تاریخ ابن اثیر آمده است: عبّاس نیز

علی(علیه السلام) را از شرکت در آن شورا نهی کرده بود. (کامل، ج 3، ص

68).

[131]

«امّا بعدُ فَإِنِّي قَدْ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَلَمْ أَلْكُمْ خَيْرًا؛ من عمر بن

خطّاب را خلیفه بر شما قرار دادم و از هیچ خیر و خوبی برای شما فروگذار

نکردم!».

هنگامی که عثمان این جمله را نوشت، ابوبکر به هوش آمد و گفت: بخوان و او خواند. ابوبکر تکبیر گفت! و سپس افزود: من تصوّر می کنم (این که عجله کردی و خلافت را به نام عمر نوشتی برای این بود که) ترسیدی اگر من به هوش نیایم و بمیرم مردم اختلاف کنند. عثمان گفت: آری! چنین بود. ابوبکر در حقّ او دعا کرد! (1)

راستی چه خدمتی از این بالاتر؟!

* * *

پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی امیّه

با انتخاب عثمان (2) به خلافت، بنی امیّه که دشمنی آنان با اسلام و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از همان آغاز آشکار بود، قدرت یافتند و زمینه های انتقام از آل رسول الله (صلی الله علیه وآله) فراهم شد.

قدرت در خاندانی قرار گرفت که در تمامی جنگ ها بر ضدّ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به طور مستقیم یا غیر مستقیم مشارکت داشتند و قدرت و نفوذ رسول خدا را امری دنیوی و چیزی همانند سلطنت و حکومت می دانستند، نه ناشی از رسالت و نبوّت. به همین خاطر، پس از قدرت یافتن عثمان، ابوسفیان روزی خطاب به عثمان گفت:

«صَارَتْ إِلَيْكَ بَعْدَ تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ فَأَدِرُّهَا كَالْكَرَةِ، وَاجْعَلْ أَوْتَادَهَا بَنِي أُمَيَّةَ، فَإِنَّمَا هُوَ الْمَلِكُ وَ لَا أَدْرِي مَا جَنَّةٌ وَ لَا نَارٌ؛ این خلافت پس از قبیله تیم (ابوبکر) و عدی (عمر) به تو رسیده است. اکنون آن را همچون توپ (میان قبیله

1 . کامل ابن اثیر، ج 2، ص 425 و کنز العمال، ج 5، ص 676 و 678.

2 . عثمان بن عفان بن ابی العاص بن أمیّة بن عبد شمس.

خودت) بگردان و پایه های آن را بنی امیه قرار ده! (این نکته را بدان که) فقط
مسأله، فرمانروایی است (نه خلافت اسلامی) من که بهشت و دوزخی را
نمی شناسم!».

این سخن به اندازه ای زشت و ناپسند بود که عثمان نیز از آن بر آشفت و به
ابوسفیان تندی کرد.(1)

همچنین در تاریخ آمده است در همان ایام، ابوسفیان به قبر جناب حمزه(علیه
السلام) لگد زد و گفت: ای ابوعمار! مسأله ای که دیروز بر سر آن شمشیر
کشیده بودیم، امروز به دست کودکان ما رسیده و با آن بازی می کنند: (یا ابا
عُمَارَة! إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي اجْتَلَدْنَا عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ، أُمْسَى فِي يَدِ غِلْمَانِنَا الْيَوْمَ يَتَعَلَّبُونَ
بِهِ).(2)

ولی متأسفانه عثمان بنی امیه را از مناصب حکومتی دور نکرد و با دادن
پست های مختلف و اموال فراوان به آنان، عملاً در مسیر تقویت جبهه بنی امیه
کوشید!

کارهایی که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق و تضعیف اسلام و مؤمنان گردید فراوان است و ما در اینجا بخش هایی از آن را بازگو می کنیم:

1 – مناصب کلیدی در اختیار امویان

سرزمین شام که از قبل در اختیار معاویه قرار داشت، در زمان خلافت عثمان نیز، همچنان در اختیار او بود و معاویه بیش از گذشته در جهت تقویت پایه های امارت خویش می کوشید. این سخن برای محققان غیر متعصب آشکار است که معاویه کسی بود که هرگز اسلام را باور نکرد. به تعبیر دانشمند معروف معاصر، ویل دورانت: «معاویه در کار دنیا ورزیده بود و به دین پایبند نبود. دین را پلیسی کم خرج

1 . استیعاب، ج 2، ص 416 (شماره 3017). این سخن، با تعبیرات دیگری

نیز در دیگر منابع اهل سنت آمده است. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 8،

ص 185; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 9، ص 53 و مختصر تاریخ

دمشق، ج 11، ص 68).

2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 16، ص 136.

[133]

می دانست که نمی باید میان او و تمتّع از لذّات دنیا حایل شود!». (1)

عثمان، ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری خویش (2) را والی کوفه

ساخت. ولید کسی است که آیه (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا); «هرگاه شخص

فاسقی خبری برای شما نقل کند، تفحص و بررسی کنید» (3); درباره او نازل

شده است. علامه امینی ادّعی اجماع آگاهان به تأویل و تفسیر قرآن را بر این

شان نزول نقل می کند. (4)

ولید کسی است که به گفته مسعودی، پیامبر (صلی الله علیه وآله) وی را اهل

دوزخ دانسته است. (5)

وی به هنگام فرمانداری کوفه خلاف کاریهای زیادی انجام می داد که یکی از

آنها نوشیدن خمر بود. روزی با همان حال برای نماز صبح حاضر شد و نماز

صبح را چهار رکعت خواند. (6)

پس از عزل ولید — به سبب اعتراض همگانی و ایجاد جوّ بدبینی میان مسلمین

— عثمان «سعید بن عاص» (یکی دیگر از امویان) را فرماندار کوفه ساخت. از

وی نیز اموری زشت در آنجا سرزد. (7)

سعید بن عاص از سر غرور و استبداد و بهره گیری همه جانبه از امارت

کوفه، آن شهر را «بستان قریش!» نامید که مورد اعتراض «مالک اشتر» قرار

گرفت. (8)

فرماندار دیگر عثمان «عبدالله بن عامر بن کریز» است که پسر دایی عثمان

بود. وی پس از عزل «ابو موسی اشعری» توسط خلیفه، والی بصره شد.

عبدالله فقط 25

- 1 . تاریخ تمدن ویل دورانت، عصر ایمان، فصل دهم.
- 2 . مسعودی تصریح می کند که ولید برادر عثمان از جانب مادر بود (مروج الذهب، ج 2، ص 347).
- 3 . حجرات، آیه 6.
- 4 . الغدير، ج 8، ص 276.
- 5 . مروج الذهب، ج 2، ص 334.
- 6 . ماجرای شراب نوشیدن ولید به قدری مشهور است که حتی در کتاب صحیح مسلم (کتاب الحدود، باب حدّ الخمر، حدیث 38) نیز آمده است. (برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: الغدير، ج 8، ص 120 به بعد).
- 7 . الغدير، ج 8، ص 120 به بعد و مروج الذهب مسعودی، ج 2، ص 337.
- 8 . تاریخ طبری، ج 3، ص 365.

وی فردی رفاه طلب، خوشگذران و اهل ریخت و پاش بود. شیوه حکومتی وی مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفت؛ ولی عثمان به اعتراضات ترتیب اثری نداد. (1)

یکی دیگر از فرمانداران عثمان از قبیله بنی امیه، «عبدالله بن ابی سرح» برادر رضاعی عثمان بود. وی از سوی عثمان والی مصر شد.

درباره وی نوشته اند: او از دشمنان سرسخت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود که آن حضرت را مورد استهزا قرار می داد و از این رو، رسول خدا فرمود: خون او هدر است، هر چند به پرده خانه کعبه چسبیده باشد.

به همین دلیل، وی مدّتی فراری بود، تا آن که پس از مدّتی به مکه آمد و به عثمان پناهنده شد و عثمان نیز او را پنهان نمود. آنگاه وی را در فرصتی مناسب نزد رسول خدا آورد و برای او شفاعت کرد. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) پس از سکوتی او را عفو کرد. پس از آن که عثمان به اتفاق عبدالله خارج شد، رسول خدا فرمود: این سکوت من برای آن بود که کسی برخیزد و او را گردن بزند....

او پس از آن که به ظاهر اسلام آورد، مرتدّ شد.

عبدالله بن ابی سرح به هنگام فرمانداری مصر، با ستم و بیدادگری با مردم

رفتار می کرد و همین سبب شکایت مصریان از وی نزد عثمان شد.(2)

مروان بن حکم مشاور عالی عثمان

از دیگر امویان که نقش بسزایی در تصمیم گیری های عثمان داشت، مروان بن

حکم بود.

1 . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 3، ص 319 و حياة الامام الحسين بن

علی(علیه السلام)، شیخ باقر شریف القرشی، ج 1، ص 344 - 345.

2 . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 3، ص 341; اسد الغابة فی معرفة

الصحابة، ج 3، ص 173; مختصر تاریخ دمشق، ج 12، ص 224 - 226 و

حياة الامام الحسين بن علی(علیه السلام)، ج 1، ص 351 - 352.

عثمان در سال های نخستین حکومت خویش، عموی خود «حکم بن ابی العاص» و پسرش «مروان بن حکم» را که طرید (تبعیدی) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند، به مدینه بازگرداند.

«ابن قتیبه» و «ابن عبد ربّه» و «ذهبی» که همگی از معاریف اهل سنت هستند، می گویند: از جمله اموری که مردم بر عثمان انتقاد داشتند، این بود که «حکم بن ابی العاص» را نزد خود جای داد، در حالی که ابوبکر و عمر حاضر به این کار نشدند! (1)

عثمان «حکم» را مقرب خویش ساخت و جبّه خز (لباس گرانقیمت) بر او پوشانید و جمع آوری زکات طایفه «قضاعه» را بر عهده او گذاشت و آنگاه همه آن مبلغ را — که سیصد هزار درهم بود — به وی بخشید.

مهمتر از آن، بزرگداشت «مروان بن حکم» است. (2) مروان که پسر عموی خلیفه بود، مورد توجه ویژه عثمان قرار داشت. وی را به دامادی خویش انتخاب کرد و آنگاه او را به عنوان معاون و مشاور عالی خود برگزید.

محققان می گویند: هر چند خلافت به ظاهر در دست عثمان قرار داشت، ولی

نفوذ مروان به گونه ای بود که چنین به نظر می رسید، عثمان فقط به اسم

خلیفه است! و خلیفه واقعی مروان است! (3)

علی(علیه السلام) نیز با اشاره به این واقعیت و نفوذ و سلطه مروان در دستگاه

خلافت و تأثیرپذیری عثمان از وی، خطاب به عثمان فرمود:

«أما رَضِيتَ مِنْ مَرْوَانَ وَ لَا رَضِيَ مِنْكَ إِلَّا بِتَحْرِفِكَ عَنْ دِينِكَ، وَ عَنْ عَقْلِكَ مِثْلُ

جَمَلِ الطَّعِينَةِ يُقَادُ حَيْثُ يُسَارُ بِهِ؛ تو از مروان راضی نمی شوی و او

1 . رجوع کنید به: الغدير، ج 8، ص 241 به بعد.

2 . درباره خباثت و مذمت از مروان و خلاف کاریهای او رجوع کنید به:

الغدير، ج 8، ص 260 به بعد.

3 . حياة الامام الحسين بن علي(عليه السلام)، ج 1، ص 337.

از تو خشنود نمی شود؛ جز آن که دین و عقلت را به انحراف بکشاند و (تو در

برابر او) همانند شتری هستی که او را به هر سو بخواهند می کشند!». (1)

در ماجرای شکایت و تظلم مردم از فرمانداران عثمان و مراجعه آنان به مدینه و

وعده های عثمان به رسیدگی به دادخواهی آنان، و سپس پیمان شکنی خلیفه،

نقش مروان بسیار آشکار است که در منابع معتبر تاریخی به آن پرداخته شده

است.

او چنان نفوذی در دستگاه خلافت عثمان داشت که اجازه نمی داد مردم به حداقل

خواسته های مشروع خویش دست یابند و پیوسته عثمان را به مجازات

دادخواهان تشویق می کرد. تا آنجا که همسر عثمان (نائله) از شوهرش

می خواهد به سخنان مروان توجهی نکند؛ چرا که نائله معتقد بود مروان و دیگر

افراد بنی امیه عاقبت عثمان را به کشتن خواهند داد! (2)

آری؛ عثمان بسیار قبیله و خویشاوندان خود را دوست می داشت و از این رو،

آنان را بر جان و مال مردم مسلط ساخت و ریاست و امارت بسیاری از

شهرهای اسلامی را به آنان سپرد. دلبستگی عثمان به بنی امیه به قدری است که گفته است:

«لَوْ أَنَّ بِيَدِي مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ لَأَعْطَيْتُهَا بَنِي أُمَيَّةَ حَتَّى يَدْخُلُوهَا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ؛ أَكْرَ

کلیدهای بهشت در اختیارم باشد تمام آن را به بنی امیه می بخشم تا همگی وارد بهشت شوند». (3)

* * *

1 . تاریخ طبری، ج 3، ص 397 و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 147. در خطبه 164 نهج البلاغه نیز آمده است: «فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسُوفُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِّ وَ تَقْضَى الْعُمُرُ؛ در این پیری و پایان عمر، خود را ابزار دست مروان مساز که تو را به هر سو بخواهد، براند».

2 . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 3، ص 396 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 147.

3. كنز العمال، ج 13، ص 527؛ مسند احمد، ج 1، ص 62؛ اسد الغابة، ج

3، ص 380 و الغدير، ج 8، ص 291. در امالی مفید از قول عثمان آمده

است که گفت: «وَلَوْ كُنْتُ جَالِسًا بَبَابِ الْجَنَّةِ ثُمَّ اسْتَطَعْتُ أَنْ أُدْخِلَ بَنِي أُمِّيَّةَ جَمِيعًا

الْجَنَّةَ لَفَعَلْتُ؛ اِگر بتوانم کنار در بهشت بنشینم و توان آن را داشته باشم که همه

بنی امیه را وارد بهشت سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد». (امالی مفید، ص

71، و بحار الانوار، ج 31، ص 481).

[137]

2 – روان شدن سیل اموال به سوی بنی امیه

کار دیگری که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق، به ویژه بنی امیه شد،

بخشش های عجیب و بی حساب عثمان نسبت به این گروه بود که سبب تقویت

مالی آنان گردید که ذیلاً به بخشی از آن اشاره می شود:

1 — به مروان بن حکم خمس غنائم آفریقا را بخشید که مبلغ آن 500 هزار

دینار (مثقال طلا) بوده است و مبلغ یکصد هزار درهم (نقره) دیگر از بیت المال

به او بخشید که مورد اعتراض زید بن ارقم کلیددار بیت المال قرار گرفت.

2 — مبلغ دویست هزار نیز به ابوسفیان بخشید.

3 — از غنائم جنگ دیگری در آفریقا مبلغ یکصد هزار دینار به عبدالله بن ابی

سرح (برادر رضاعی خود) بخشید.

4 — مبلغ سیصد هزار درهم به حارث بن حکم (برادر مروان بن حکم) بخشید.

5 — به سعید بن عاص اموی مبلغ یکصد هزار درهم بخشید.

6 — به عبدالله بن خالد اموی مبلغ سیصد هزار درهم بخشید و به گفته یعقوبی:

عثمان دختر خویش را به تزویج عبدالله درآورد و آنگاه مبلغ 600 هزار درهم

به وی عنایت کرد!

7 — ابوموسی اشعری (والی بصره(1)) مقدار فراوانی از اموال عراق را برای

عثمان فرستاد که وی نیز همه را میان بنی امیه تقسیم کرد.

این بخشش ها غیر از اموال فراوانی بود که عثمان برای خود انداخته بود. در تاریخ آمده است که وقتی عثمان کشته شد، میلیون ها درهم و بیش از 500 هزار دینار برای خود ذخیره کرده بود و يك هزار شتر و يك هزار برده و تعداد زیادی اسب و

1 . طبری می نویسد: ابوموسی اشعری به مدّت شش سال والی بصره بوده است، تا آن که عثمان پس از آن، وی را عزل و عبدالله بن عامر (پسر دایی خود) را والی آنجا کرد (تاریخ طبری، ج 3، ص 319).

[138]

اموال دیگری نیز برای خود انداخته بود!(1)

آری؛ این بخشش های بی حساب و کتاب بود که مورد اعتراض مردم قرار گرفت و در نهایت به شورش عمومی انجامید.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) درباره دوران حکومت عثمان و سوء استفاده خاندان وی از بیت المال می فرماید:

«وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ; بستگان

پدری اش (بنی امیه) به همکاری او برخاستند و همچون شتر گرسنه ای که در بهار به علفزار بیفتند و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعد، به خوردن اموال خدا مشغول شدند». (2)

در واقع، عثمان با چنین امتیازاتی، طبقه جدید اشرافی و ممتاز را پدید آورد که ره آورد آن شورش های مردمی و آثار و پیامدهایی بود که سالها دامن اسلام را گرفت.

به هر حال، بنی امیه در زمان عثمان هم دارای قدرت و فرمانروایی شدند و هم از ثروت سرشاری بهره مند گردیدند و بی تردید این امتیازات سبب قدرت حزب نفاق، در مقابله با اسلام راستین و مکتب نبوی(صلی الله علیه وآله) گردید.

این فصل را با سخنی از «جرج جرداق» نویسنده معروف معاصر، به پایان

می بریم.

وی درباره تقویت بنی امیّه توسّط عثمان می نویسد:

«وَجَعَلَ [عثمان] فِي أَيْدِيهِمْ مِفْتَاحَ بَيْتِ الْمَالِ، وَ سَيْفَ السُّلْطَانِ؛ عثمان، هم کلید

بیت المال و هم شمشیر سلطان را در دستان بنی امیّه قرار داده بود!». (3)

1 . مرحوم علامه امینی فهرستی از این بخشش های عثمان را با استفاده از

کتابها و منابع معتبر تاریخی نقل کرده است. (الغدیر، ج 8، ص 257 -

286). همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص

198 - 199؛ مروج الذهب مسعودی، ج 2، ص 332 به بعد و حیاة الامام

الحسین بن علی (علیه السلام)، ج 1، ص 354 - 363.

2 . نهج البلاغه، خطبه سوّم.

3 . الامام علی صوت العدالة الانسانیة، ج 1، ص 124.

[139]

[140]

5

توطئه ها در عصر امیرمؤمنان (علیه السلام)

از جمله عواملی که در تحقق حادثه کربلا تأثیر بسزایی داشت، توطئه هایی بود

که توسط معاویه در زمان حکومت علی(علیه السلام) صورت پذیرفت.

معاویه که از مدّت ها پیش برای رسیدن به کرسی خلافت کمین کرده بود، برای

نیل به این هدف از هر وسیله ای سود می جست.

با بررسی شواهد تاریخی می توان به وضوح دستان آلوده وی را در پشت

صحنه همه حوادث آن دوران که از قتل عثمان شروع شده بود، مشاهده کرد.

حوادثی که هر يك به تقویت جبهه اموی و تسلط آنان بر دنیای اسلام از يك سو، و تضعیف و غربت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) از سوی دیگر انجامید.

اینك تصویر فشرده ای از نقش ویرانگر معاویه در آن حوادث مهم:

1 - ترك حمایت از عثمان

به کارگمارده شدن عناصر اصلی بنی امیه در دوره عثمان بر همه مناصب کلیدی در بلاد و ولایات و سازماندهی آنان در رده های بالای حکومتی در سراسر قلمرو اسلامی آن روز و تلقی خلیفه نسبت به بیت المال که می تواند چون ملك شخصی خویش آن را مصرف کند یا به نزدیکان و بستگان خود ببخشد، بستر مناسبی برای شکل گیری حکومت سلطنتی خودکامه و موروثی معاویه شد.

عثمان در پاسخ به کسانی که به بذل و بخشش های بی حساب و کتاب وی از

بیت المال اعتراض داشتند، می گفت:

«فَإِنَّ الْأَمْرَ إِلَيَّ، أَحْكُمُ فِي هَذَا الْمَالِ بِمَا أَرَاهُ صَلاَحاً لِلأُمَّةِ، وَ إِلَّا فَلِمَاذَا كُنْتُ

خَلِيفَةً؛ اختیار بیت المال در دست من است و هر چه را که برای امت صلاح

بدانم انجام می دهم و گرنه من چه خلیفه ای هستم؟». (1)

روشن است که به عقیده وی صلاح امت عبارت است از:

اهدای فداك به مروان، بازگرداندن حكم بن ابی العاص و مروان – تبعیدی

پیامبر(صلی الله علیه وآله) – به مدینه، و سپردن مسندی از حکومت به وی،

اعطای دویست هزار درهم به ابوسفیان، اعطای صد هزار درهم به مروان،

تقسیم خراج عراق بین بنی امیه و بذل و بخشش های بی حساب و کتاب دیگر

به ارقاب و نزدیکان خویش. (2) (این بحث در قسمت قبل مشروحاً گذشت).

بدیهی است این وضعیّت نمی توانست چندان دوام داشته باشد. ثروت اندوزی و

جنایات خویشاوندان عثمان بالاخره مسلمانان ناراضی را برآشفته و شورش و

انقلاب بلاد مختلف اسلامی را فرا گرفت. به ویژه مدینه — مرکز خلافت

اسلامی — مدّتها در تب و تاب این شورش می سوخت.

عثمان که تصوّر می کرد در آن شرایط بحرانی، معاویه در یاری وی کمترین

تردیدی به خود راه نمی دهد، و از هیچ فرصتی در کمک رسانی به وی دریغ

نخواهد کرد، با ارسال نامه ای از او یاری طلبید و تأکید کرد تا با شتاب

جنگجویان شام را با هر وسیله ای که ممکن است به سوی مدینه گسیل دارد.

ولی معاویه که به خوبی اوضاع را تحت نظر داشت و از عمق تنقّر و بیزاری

مردم

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 5، ص 130 و ج 1، ص 339، ذیل

خطبه 25.

2 . همان مدرک، ج 5، ص 198. مراجعه شود به: پیام امام، ج 1، ذیل خطبه

15.

نسبت به خلیفه باخبر بود، در این اندیشه بود که با از میان رفتن خلیفه، قدمی به کرسی خلافت نزدیک تر خواهد شد. این بود که روزها و هفته ها در فرستادن نیروی کمکی به سوی مدینه تعلل ورزید و این عمل خویش را چنین توجیه می کرد که صحابه با عثمان مخالفند و من از مخالفت با صحابه پیامبر(صلی الله علیه و آله) اجتناب می کنم!

ابن ابی الحدید به نقل از بلاذری — مورخ معروف قرن سوم — می نویسد: «هنگامی که عثمان از معاویه کمک خواست معاویه «یزید بن اسد قسری» را با گروهی سرباز به سوی مدینه روانه ساخت، ولی به وی فرمان داد وارد مدینه نشود، بلکه در سرزمین «ذاخشب» که سرزمینی است به فاصله يك شب از مدینه، توقف کند و منتظر دستور بعدی بماند.

این بود که سپاه مذکور طبق مأموریت در بیرون مدینه رحل اقامت افکند و آنقدر درنگ کرد تا عثمان کشته شد و چون آب از آسیاب افتاد، به دستور معاویه بدون آن که هیچ کاری انجام داده باشند، به شام بازگشتند». (1)

بلاذری بر این باور است که در واقع معاویه می خواست عثمان در این انقلاب و شورش کشته شود تا وی بتواند به نام عموزادگی و خونخواهی وی، مدّعی

خلافت گردد.(2)

استاد شهید مرتضی مطهری در این مورد می نویسد:

«[معاویه] آن روزی که تشخیص داد از مرده عثمان بهتر می تواند بهره برداری کند تا از زنده او و خون زمین ریخته عثمان بیشتر به او نیرو می دهد تا خونی که در رگ های عثمان حرکت می کند، برای قتل او زمینه چینی کرد و در لحظاتی که کاملاً قادر بود كمك های مؤثری به او بدهد و جلو قتل او را بگیرد، او را در چنگال حوادث

1 . شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 154. مراجعه شود به: نقش عایشه در

تاریخ اسلام، بخش سوّم کتاب. «سیوطی» در «تاریخ الخلفاء» نقل می کند که

فردی از صحابه به نزد معاویه رفت، معاویه به وی گفت: آیا تو از قاتلان

عثمان نیستی؟ پاسخ داد: خیر؛ امّا از کسانی هستم که در مدینه حاضر بودم ولی

او را یاری نکردم. معاویه گفت: چرا وی را یاری نکردی؟ پاسخ داد: چون مهاجران و انصار (از او بیزار شده و) به یاری اش نشتافتند. معاویه گفت: ولی لازم بود همگان او را یاری کنند. آن مرد پاسخ داد: اگر چنین است چرا تو با آن که سپاه شام در اختیارت بود به کمکش نشتافتی؟! (تاریخ الخلفاء، ص 223).

2. شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 154. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوّم کتاب.

[143]

تنها گذاشت!». (1)

حضرت علی(علیه السلام) خود در دو مورد از نهج البلاغه به این نکته تصریح می کند. یکی در نامه 28 نهج البلاغه آنجا که در نامه ای به معاویه خطاب می کند که: «کدامیک از من و تو بیشتر با وی (عثمان) دشمنی کردیم و راه هایی را که به کشته شدن او منتهی می شد، هموار نمودیم؟ آن کسی که بی دریغ درصدد یاری او برآمد... یا آن کسی که

عثمان از او یاری خواست ولی او با دفع الوقت کردن، موجبات مرگش را فراهم ساخت؟».

و دیگر در نامه 37 آنجا که خطاب به معاویه می فرماید:

«فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ؛ تَو

آنجا که یاری عثمان به سودت بود او را یاری کردی و آنجا که نیاز به یاری تو داشت وی را تنها گذاشتی!».

جستجو در شواهد و قراین تاریخی آن دوران نشان می دهد معاویه برای رسیدن به خلافت چشم به حادثه مدینه و قتل عثمان دوخته بود، تا رقیب نیرومندی چون عثمان از میان برداشته شود و زمینه برای خلافت وی هموار گردد.

ولی پس از قتل عثمان، آنچه که وی در سر می پروراند اتفاق نیفتاد. بلکه مردم با تمام وجود و يك صدا به بیعت با امیرمؤمنان(علیه السلام) روی آوردند و این بود که به فکر نقشه های شیطانی دیگر افتاد.

* * *

2 – جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام (علیه السلام)

مراسم بیعت مردم و انقلابیون با امیرمؤمنان (علیه السلام) با شور و هیجان خاصی انجام شد.

1. سیری در نهج البلاغه، ص 168.

[144]

آن حضرت پس از آن که ابتدائاً – بنا به مصالحی(1) – از پذیرش این مسئولیت استتکاف ورزید، در مقابل اصرار بیش از حدّ مردم، با يك شرط حاضر شد در آن اوضاع بحرانی، زمام امور را به دست گیرد:

لغو کلیه امتیازات طبقاتی که از زمان خلیفه دوّم شروع شده بود و تساوی حقوق همه افراد در برابر قانون اسلام و بیت المال.

«مغیره بن شعبه» پس از بیعت با علی (علیه السلام) به آن حضرت رو کرد و گفت:

«امروز را دریاب! بگذار معاویه بر سر کار و حکومتش بماند. بگذار عبدالله بن عامر — پسر دایی عثمان و فرماندار بصره — به حکومتش ادامه دهد. کارگزاران بنی امیه را رها کن بر سر کارشان بمانند تا همگی با تو بیعت کنند. پس از آن هر کس را خواستی برکنار کن». علی(علیه السلام) لحظه ای درنگ کرد و فرمود: «من در دینم از راه حيله وارد نمی شوم و در کارم پستی راه نمی دهم». (2)

در تاریخ طبری آمده است: مغیره به علی(علیه السلام) عرض کرد: «معاویه آدم گستاخی است، مردم شام از وی اطاعت می کنند. به علاوه تو برای بقای وی بر سر قدرت، دلیل داری و آن این که عمر پیش از تو، این ولایت (شام) را به وی داده بود».

علی(علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«وَاللّٰهُ لَا أَسْتَعْمِلُ مُعَاوِيَةَ يَوْمَئِذٍ أَبَدًا؛ به خدا سوگند! حتی دو روز هم او را در

این پست (به ناحق) باقی نمی گذارم». (3)

عدالت جویی شگفت انگیز علی(علیه السلام) ایجاب می کرد که ثروت های کلانی که عمّال بنی امیه در دوران حکومت عثمان به ناحق به چنگ آورده بودند، مصادره کرده و به بیت المال برگرداند.

1 . مراجعه شود به: پیام امام(علیه السلام)، ج 4، ص 208، ذیل خطبه 92 نهج البلاغه.

2 . صوت العدالة الانسانية، ج 1، ص 79. و مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 1، ص 232.

3 . تاريخ طبرى، ج 3، ص 461.

[145]

این بود که آن حضرت در روز دوّم حکومت خویش به طور رسمی اعلام کرد:

«وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلِكًا بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر

اموال بیت المال را بیابم که مهر زنان شده و یا کنیزانی خریده باشند، آن را به

بیت المال بر می گردانم». (1)

هنگامی که این خبر به عمرو بن عاص رسید، بلافاصله به معاویه پیغام داد:

«هر کاری از دستت ساخته است، انجام ده. زیرا در غیر این صورت فرزند

ابوطالب اموالت را از تو جدا می کند، همان گونه که پوست از عصا جدا

می شود!». (2)

روح تساوی طلبی علی(علیه السلام) و عدم وجود کمترین اثری از انعطاف و

نرمش در مقابل توقع نابجای افراد سرشناسی چون طلحه و زبیر، آنان را پس

از گذشت چند ماه از بیعت با علی(علیه السلام) به این نتیجه رساند که به نقل

طبری می گفتند:

«ما لنا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا كَلْحَسَةِ الْكَلْبِ أَنْفَقَ؛ بهره ما از این کار (حکومت علوی)

به اندازه بهره ای است که سگ از لیسیدن بینی اش می برد!». (3)

درست در همین زمان که امثال طلحه و زبیر از رسیدن به هر مقام و امتیازی در حکومت علی(علیه السلام) به کلی مأیوس می گشتند، معاویه در شام زیرکانه اوضاع «مدینه» را زیر نظر داشت. او که به خوبی روحیه دنیاپرستی طلحه و زبیر را می شناخت و از اشتیاق شدید آنان برای رسیدن به حکومت با خبر بود، دست به توطئه ای دیگر زد. او پنهانی برای آنان نامه ای نوشت و سعی کرد با پاشیدن بذر طمع خلافت در دلهایشان، آنها را به جنگ با امام وادار نماید.(4)

1 . نهج البلاغه، خطبه 15. مراجعه شود به: پیام امام، ج 1، ص 525.

2 . «مَا كُنْتَ صَانِعًا قَاصِّنًا إِذْ قَشَرَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ كُلِّ مَالٍ تَمْلِكُهُ كَمَا تُقَشِّرُ

عَنِ الْعَصَا لِحَاها» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 202. ذیل خطبه 15.

3 . تاریخ طبری، ج 5، ص 53.

4 . معاویه در آن نامه به زبیر نوشته است: «قَدْ بَايَعْتُ لَكَ أَهْلَ الشَّامِ فَأَجَابُوا

وَأَسْتَوْتَفُوا الْحَلْفَ فَدُونَكَ الْكُوفَةَ وَ الْبَصْرَةَ لَا يَسْبِقَنَّ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ... وَ قَدْ

بَايَعْتُ لَطْلَحَةَ ابْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِكَ فَأَظْهَرَ الطَّلَبَ بَدَمَ عُثْمَانَ وَادَّعَى النَّاسَ إِلَى

ذَلِكَ؛ مَنْ از شامیان برای تو بیعت گرفتم، آنان نیز پذیرفتند و پیمان محکمی در

وفاداری به تو بستند. پس کوفه و بصره را دریاب! تا فرزند ابوطالب بر تو

پیش دستی نکند. برای طلحه نیز پس از تو بیعت گرفتم. پس به خونخواهی

عثمان برخیزید و مردم را نیز به این امر دعوت کنید!...».

هنگامی که این نامه به زبیر رسید، خوشحال شد و طلحه را بدان آگاه ساخت.

آن دو در خیرخواهی معاویه در حقّ خویش تردیدی نداشتند. از این رو تصمیم

گرفتند به مخالفت با علی(علیه السلام) برخیزند. (بحار الانوار، ج 32، ص 5 و

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 231).

[146]

طرح معاویه به زودی اثر کرد و آنان مغلوب حيله های وی شدند. این بود که

به بهانه زیارت خانه خدا جهت خداحافظی به نزد علی(علیه السلام) آمدند.

حضرت پس از اخذ مجدد بیعت، به آنان اجازه مسافرت داد و سپس به یاران

خود فرمود: «به خدا سوگند هدف آنان از این مسافرت، زیارت خانه خدا نیست

بلکه زیارت را بهانه ساخته اند و هدفی جز پیمان شکنی و بی‌وفایی ندارند». (1)

بالاخره آنان به مکه شتافتند تا زیر پرچم مخالفت با علی(علیه السلام) که عایشه

برافراشته بود با دیگر سران بنی امیه گردهم آیند.

بدون شك، معاویه به خوبی می دانست که با امیرمؤمنان(علیه السلام) نه در

سابقه و نه در فضایل، نمی تواند رقابت کند. او می اندیشید نتیجه این جنگ هر

چه باشد به نفع او است، چرا که اگر امام شکست بخورد او به نتیجه دلخواه

رسیده، و اگر طلحه و زبیر از میان بروند، باز دو تن از نیرومندترین رقبای او

در خلافت از میدان خارج می شوند. در هر دو حالت او می تواند گامی بلند به

سوی کرسی خلافت بردارد!

فایده دیگر جنگ جمل برای معاویه آن بود که وی به تنهایی جرأت و جسارت

شوریدن علیه خلیفه وقت، علی(علیه السلام) را نداشت. لذا می بایست افراد

معروف دیگری چون عایشه و طلحه و زبیر این راه را برای او هموار کنند تا

وی بتواند به راحتی در آن گام نهد.

در واقع او می اندیشید برای اغفال مردم سطحی نگر لازم است افرادی چون طلحه و زبیر که روزی طبق وصیت خلیفه دوّم، همردیف علی(علیه السلام) از اعضای شورای شش نفره تعیین خلیفه وقت بودند، در این راه سدّشکنی نمایند، تا راه شوریدن بر ضدّ

1 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 127 و تاریخ ابن اعثم، ص 166 - 167.

[147]

خلیفه مسلمین برای امثال معاویه بازگردد.

از سوی دیگر، بنی امیّه که با علی(علیه السلام) عداوتی دیرینه داشتند و منتظر فرصتی بودند تا بر ضدّ حکومت آن حضرت بپاخیزند، با ترغیب و تحریک معاویه، از هر کوی و برزن، در مکه گرد عایشه اجتماع کردند. فرمانداران و والیان دوران عثمان که یکی پس از دیگری، توسط امیرمؤمنان معزول می شدند با ثروت های هنگفت به سوی عایشه شتافتند. مروان بن حکم — داماد و مشاور خاصّ عثمان — نیز در این جمع حضوری فعّال داشت.

مورّخ معروف «طبری» از «زُهَری» نقل می کند که «عبدالله بن عامر» —

پسر دایی عثمان و فرماندار بصره از طرف عثمان — پس از آن که حضرت

علی(علیه السلام) وی را عزل نمود با يك دنیا ثروت به مگه گریخت تا در زیر

پرچم عایشه بر ضدّ حکومت علی(علیه السلام) وارد عمل شود.

«یعلی بن امیّه» — فرماندار عثمان در یمن — نیز پس از عزل شدن از طرف

علی(علیه السلام) با ثروتی کلان به سوی عایشه شتافت.(1)

بدین ترتیب، ساز و برگ نظامی و هزینه سنگین جنگ جمل از ثروت های

بادآورده عمّال بنی امیه که در دوران عثمان از بیت المال غارت کرده بودند،

تأمین شد.

این است که اگر جنگ جمل را رویارویی غیر مستقیم معاویه با حکومت

امیرمؤمنان(علیه السلام) بدانیم سخنی به گزاف نگفته ایم.

* * *

3 - جنگ صفین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام (علیه السلام)

تحقیق پیرامون اتفاقات و حوادث زنجیره ای آن دوران نشان می دهد که معاویه

1 . تاریخ طبری، ج 3، ص 469 به بعد.

[148]

پس از هر حادثه مهم، گامی بلند به سوی خلافت و حکومت بر تمام قلمرو اسلامی بر می داشت. وی روزی با تعلل در یاری رساندن به عثمان، زمینه قتل او را فراهم ساخت، و این مانع بزرگ را از سر راه خلافت خود برداشت؛ روز دیگر با تحريك طلحه و زبیر و دیگر عمال بنی امیه نقش پشت صحنه جمل را بازی کرد و باعث قتل آن دو رقیب اصلی خود شد. این بار به فکر اجرای نقشه ای بسیار خطرناک و ویرانگر افتاد.

او که از يك سو، عنوان مظلوميت عثمان(1) و ادعای خونخواهی وی را دستاویز خود قرار داده و از دیگر سو، راه شوریدن بر ضدّ خلیفه مسلمین پس

از جنگ جمل باز شده بود، به جنگ مستقیم با امام(علیه السلام)برخاست. و انبوهی از شامیان را که حدود بیست سال تحت تربیت او در يك جهالت و بی خبری وحشتناکی به سر می بردند بر ضدّ امام(علیه السلام)بسیج کرد.

دشت پهناور صقّین میدان رویارویی سپاهیان امام(علیه السلام) و معاویه بود و نبرد ماه ها طول کشید، و چنان که می دانیم در واپسین ساعات نبرد، آن هنگامی که ستون های لشکر امام(علیه السلام) با دلاوری های مردانی چون «مالك اشتر» در اعماق جبهه شام نفوذ کرده بود و می رفت تا نماینده تمام عیار دوران جاهلیّت برای همیشه از بین برود و حکومت عدل علوی سراسر قلمرو اسلام را در برگیرد، ناگهان با طرح شیطانی «عمر بن عاص» قرآن ها بر سر نیزه ها قرار گرفت و به يك باره سرنوشت جنگ به نحو دیگری رقم خورد.

مردانی که ماه ها دلیرانه در کنار علی(علیه السلام) ایستادگی کرده و خود را تا آستانه پیروزی رسانده بودند، در مقابل این نیرنگ شوم، عرصه را بر امام

تنگ کردند. در نتیجه، کار به داستان دآوری و حکمیت کشیده شد و چون داور

شام عمرو بن عاص آن فریبکار

1 . معاویه با آویختن پیراهن عثمان در کنار منبر و برپا کردن مجالس عزاداری برای وی، احساسات مردم شام را تحریک نمود و سپاه عظیمی را بر ضدّ علی(علیه السلام) به راه انداخت. مراجعه شود به: تاریخ طبری، ج 3، ص 464.

[149]

کهنه کار، داور عراق ابوموسی اشعری را فریب داد، این شکست زشت را ننگی بزرگ برای خویش دانستند؛ ولی برای جبران آن، به ننگ بزرگتری تن دادند و با بهانه تراشی های ابلهانه، از سپاه امام کناره گیری کردند و بدین ترتیب دسته بزرگی به نام «خوارج» در اسلام ظهور کرد.

گروهی که جهالت و نادانی آنان از سویی و نیرنگ و خدعه های معاویه از سوی دیگر، شکاف بین مسلمانان را عمیق تر کرد و آتش فتنه جنگ دیگری را به نام «جنگ نهروان» شعلهور ساخت.

* * *

4 – ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی

معاویه پس از بازگشت از جنگ صفین برای تضعیف موقعیت امام(علیه السلام) نقشه جدیدی طراحی کرد. وی با اعزام سپاهیان غارتگر و خونخوار خود به گوشه و کنار سرزمین های تحت حکومت امام(علیه السلام)، ناامنی وسیعی را برای مسلمانان بی دفاع از عراق و یمن و حجاز به وجود آورد.

سپاهیان اعزامی معاویه که به سرزمین های بدون سرباز و نگهبان حمله می کردند و هرگاه در مقابل سپاهیان مسلح امام قرار می گرفتند، می گریختند،

دستور داشتند تا در قلمرو حکومت امام(علیه السلام) بکشند، بسوزانند، غارت

کنند و هر چه آبادی و آبادانی می دیدند آن را به ویرانه تبدیل نمایند!

افراد خونخوار مزدوری چون «بسر بن ارطاة»، «نعمان بن بشیر»، «سفیان بن

عوف» و «عبدالله بن مسعده» مأموریت داشتند تا به فرمان معاویه، امنیت و

آرامش را از سرزمین های اسلامی بگیرند و با این ترفند مردم را از حکومت

آن حضرت مأیوس سازند.

در تمام این مدت امیرمؤمنان(علیه السلام) هر قدر مردم عراق و مخصوصاً

کوفه را به دفاع

[150]

از کیان اسلام و مسلمین دعوت می کرد، کمتر گوش شنوایی وجود داشت.

هنگامی که «سفیان بن عوف» به شهر انبار حمله کرد و تعدادی از مردان و

زنان بی گناه را بیرحمانه به قتل رساند، امام(علیه السلام) در واکنشی شدید

نسبت به این اعمال وحشیانه به سربازان بی اراده خویش خطاب کرد و فرمود:

«أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ

لَكُمْ: اُغْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ... فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَادَلْتُمْ حَتَّى شَنَنْتُ عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ وَ

مُلِكْتُ عَلَيْكُمْ الْاَوْطَانَ ; آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و

آشکار، شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فراخواندم و گفتم

پیش از آن که آنها با شما نبرد کنند؛ با آنها بجنگید... اما شما هر کدام،

مسئولیت را به گردن دیگری افکندید، و دست از یاری هم برداشتید، تا آن که

مورد هجوم پی در پی دشمن واقع شدید و سرزمین هایتان از دست رفت». (1)

«بُسر بن اِرطاة» یکی از خونخوارترین فرستادگان معاویه بود. وی حتی به

زنان و کودکان خردسال هم رحم نمی کرد.

ابوالفرج اصفهانی — مورّخ مشهور — در کتاب اغانی می نویسد:

«معاویه، بُسر را بعد از داستان حکمیت به قلمرو حکومت امام(علیه السلام)

فرستاد و به وی فرمان داد تا در شهرهای مختلف گردش کند و هر کس از

شیعیان و یاران امام را یافت، بکشد و اموالشان را غارت کند و حتی به زنان و

کودکانشان رحم نکند». (2)

وقتی که امیرمؤمنان(علیه السلام) قساوت ها و بی رحمی های این مرد را شنید

با این عبارت وی را نفرین کرد:

1 . نهج البلاغه، خطبه 27.

2 . اغانی، ج 15، ص 45. و نیز مراجعه شود به: اسد الغابة، ج 3، ص

340.

[151]

«بارالها! از او دینش را بازستان و عقلش را قبل از مرگش زایل کن!».

دعای امام به اجابت رسید و او قبل از مرگش عقل خود را از دست داد و با

نکبت و خواری طعم مرگ را چشید.(1)

با دقت در آن بخشی از کلمات امام در نهج البلاغه، که به سختی از بی

انضباطی و سستی مردم کوفه می نالد و دردناک تر از آن، این که برای خویش

طلب مرگ می کند؛ می یابیم که این کلمات بیشتر مربوط به همین دوره است

که با توطئه های معاویه و عمّالش، ناامنی و غارتگری بخش های وسیعی از قلمرو حکومت امام(علیه السلام) را فراگرفته بود.

در واقع، لشکر امام(علیه السلام) به این نتیجه رسیده بود که در صورت اجابت خواسته امام(علیه السلام)، طبق نظر آن حضرت، می بایست به تمام قید و بندهای اخلاقی و انسانی پایبند باشد. اگر پیروز شوند حق ندارند اموال کسی از افراد ظاهراً مسلمان را به غنیمت بگیرند و یا زن و فرزندانشان را به اسارت گیرند و یا آزادانه همه چیز را ویران کنند و غارت نمایند. تنها چیزی که جنگ برای آنها به ارمغان می آورد همان خطر مرگ بود، بدون آن که (به ظاهر) هیچ منفعت مادی برایشان داشته باشد. این بود که جز تعداد اندکی از یاران امام(علیه السلام) که دارای انگیزه الهی بودند کسی به فریادهای آن حضرت پاسخ نگفت.

در مقابل، مردم شام به طور کامل از معاویه اطاعت می کردند، زیرا آنان آزاد بودند هر کس را بکشند. دختران و زنان را اسیر کنند و هر مالی که به

چنگشان می آمد، برای خویش بگیرند. این آزادی مطلق، غرایز و امیال

حیوانیشان را ارضا می کرد، لذا با دل و جان، گوش به فرمان معاویه بودند.

وقوع سه جنگ ویرانگر در کمتر از چهار سال، به علاوه ایجاد ناامنی و آشوب

در اقصی نقاط سرزمین اسلامی آن روز، اشراف ناراضی را که می دیدند

سفره آنان از

1 . رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 2، ص 87 به بعد

(ذیل خطبه 25).

[152]

همراهی با علی(علیه السلام) چرب و شیرین نمی شود، و با تیزبینی دریافته

بودند که آینده از آن معاویه خواهد بود، برآن داشت تا پنهانی با معاویه وارد

معامله شوند. این بود که با نامه های ذلت بار از حاتم بخشی های وی

برخوردار شدند و معاویه نیز با استناد به آن نامه ها وانمود می کرد، مردم

عراق از وی می خواهند تا برای سامان دادن به کارهایشان به آنجا رود.

دوران غربت قرآن و به حاشیه رانده شدن خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)
فرا رسیده بود؛ همه عوامل برای حاکمیت بلامنازع معاویه بر قلمرو اسلامی
فراهم شده بود. تنها مانع بسیار مهم، شخص امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود
که او نیز در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری به دست یکی
از دست پرورده شدگان سیاهکاری های معاویه ضربت شهادت نوشید و در شب
بیست و یکم شبانه و پنهان، دفن شد.

دفن غریبانه و مخفیانه این حاکم بزرگ اسلامی و الهی و پنهان ماندن قبر آن
حضرت در سالهای طولانی حکایت از عمق جنایات معاویه و بنی امیه و غربت
اسلام راستین و اهل بیت پیامبر(علیهم السلام)داشت.

[153]

[154]

شکل گیری توطئه ها در عصر امام مجتبی (علیه السلام)

ششمین نکته ای که می تواند از ریشه های ماجرای کربلا شمرده شود، و بر

زمینه سازی چنان حادثه ای تأثیرگذار باشد، توطئه هایی است که در عصر امام

حسن (علیه السلام) اتفاق افتاد و سبب تقویت «جبهه اموی» شد.

به عبارت دیگر: مجموعه ای از توطئه ها و حوادث که پی آمد بسیار شومی را

به دنبال داشت و آن سلطه کامل معاویه بر همه بلاد اسلامی بود.

فشرده این توطئه ها و حوادث از این قرار است:

1 – فریب خوردن برخی از فرماندهان لشکر امام حسن (علیه السلام) توسط

معاویه

امام حسن (علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش خطبه ای خواند و مردم را برای جنگ بر ضدّ یاغیان شامی بسیج کرد. آن حضرت «عبدالله بن عباس» را به فرماندهی بخشی از لشکر خود منصوب ساخت و او را روانه جبهه نبرد کرد.

عبدالله بن عباس کسی بود که دو فرزند خردسالش در زمان علی (علیه السلام) توسط «بسر بن اوطاة» فرمانده خونریز معاویه به شهادت رسیدند. (1)

معاویه که از ماجرا مطلع شد، نامه ای خطاب به عبدالله بن عباس نوشت و از او

1 . رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 14؛ کامل ابن

اثیر، ج 3، ص 383 و پیام امام امیرالمؤمنین، ج 2، ص 89.

خواست تا دست از امام(علیه السلام) بردارد و به او ملحق شود و در مقابل این کار، يك ميليون درهم بگیرد و نصف آن را هم نقداً پرداخت کرد؛ عبدالله نیز فریب خورد و با جمعی از لشکریانش شبانه به معاویه پیوست و صبح گاهان لشکریان دیدند، بی فرمانده شده اند. (1)

2 – تضعیف موقعیت امام(علیه السلام) توسط منافقان و عوامل معاویه

در همان حال که امام(علیه السلام) برای نبرد با معاویه آماده می شد و لشکر خود را به سمت جبهه نبرد روانه می ساخت، توسط گروهی از لشکریان خود مورد تعرض قرار گرفت؛ این حرکات مودیان و مانند آن که بدون تردید بی ارتباط با عوامل نفوذی معاویه و دسیسه های او نبود، سبب تضعیف روحیه لشکر و پراکندگی آنان، و چنان که خواهد آمد در نهایت نیز منجر به صلح تحمیلی معاویه شد.

نفوذ عوامل معاویه در میان لشکر آن حضرت به قدری شدید شد که مورخان می نویسند: يك بار امام حسن(عليه السلام) توسط یکی از نیروهای خودی در حال نماز با خنجر مورد تعرض قرار گرفت(2) و بار دیگر برخی از سپاهیان‌ش سجاده از زیرپای حضرت کشیدند.(3)

و گاه برخی از بزرگان لشکر امام(عليه السلام) به معاویه نامه نوشتند که حاضرند امام مجتبی(عليه السلام) را دست بسته تحویل دهند و یا او را به قتل برسانند.(4)

3 – صلح تحمیلی

در حالی که معاویه برای نبرد بر ضدّ امام حسن(عليه السلام) آماده می شد و نیروهای گسترده ای را فراهم می ساخت؛ جمعی از یاران بی وفای امام(عليه السلام) به صراحت از ترك

1 . ارشاد شیخ مفید، ص 353; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 38; تاریخ

یعقوبی، ج 2، ص 214 و مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی، ص 42.

2 . ارشاد شیخ مفید، ص 352; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 38; شرح

نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 41.

3 . ارشاد شیخ مفید، ص 352; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 31; شرح

نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 41.

4 . ارشاد شیخ مفید، ص 353.

[156]

جنگ سخن می گفتند.

مورّخ معروف اهل سنت، ابن اثیر در کتاب «اسد الغابة» نقل می کند که امام

مجتبی(علیه السلام) برای مردم خطبه خواند و آنان را به جهاد و نبرد با معاویه

و غارتگران شام دعوت کرد؛ و در عین حال از آنها سؤال فرمود: شما چه

می خواهید؟ اگر آماده جهاد و شهادتید، دست به شمشیر برید و اگر زندگی و

زنده ماندن را دوست دارید، با صراحت بگویید!

گروه زیادی در پاسخ امام(علیه السلام) فریاد زدند: «الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ؛ ما زندگی و

ماندن را می خواهیم!». (1)

در همین خطبه امام(علیه السلام) تفاوت روحیه مردم را در زمان شرکت آنها

در جنگ صفین و روحیه آنان را در زمان خویش بیان کرده، می فرماید:

«وَ كُنْتُمْ فِي مُنْتَدَبِكُمْ إِلَى صَفِّينَ وَ دِينُكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ الْيَوْمَ وَ دُنْيَاكُمْ أَمَامَ

دِينِكُمْ؛ آن روز که به سوی صفین رهسپار بودید، دین شما پیشوای دنیای شما

بود؛ ولی امروز دنیای شما پیشوای دین شماست. (بر اساس منافع دنیوی حرکت

می کنید و انگیزه دینی ندارید)». (2)

به هر حال، در چنین شرایطی که امام احساس تنهایی می کرد و جز عده ای

اندك از اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و یاران خاص، حاضر به

همراهی نبودند، آن حضرت با معاویه صلح کرد. (3)

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: «امام(علیه السلام) چاره ای جز صلح نداشت،

چرا که یاران او

1 . اسد الغابة، ج 2، ص 13 - 14. همین خطبه در بحار الانوار، ج 44، ص

21 - 22 نیز با اندك تفاوتی آمده است و نقل شده است كه مردم در پاسخ

گفتند: «الْبَقِيَّةُ وَ الْحَيَاةُ؛ يعنى ما بقا و زندگى را مى خواهيم (نه جنگ و شهادت)».

2 . اسد الغابة، ج 2، ص 13.

3 . در تاريخ آمده است: «فَلَمَّا أَفْرَدُوهُ أَمْضَى الصُّلْحِ؛ هنگامى كه آن حضرت را

تنها گذاشتند، صلح را پذيرفت». (اسد الغابة، ج 2، ص 14).

در تاريخ يعقوبى نيز آمده است: «فَلَمَّا رَأَى الْحَسَنُ أَنَّ لَاقُوَّةَ بِهِ وَ أَنَّ أَصْحَابَهُ قَدْ

اِفْتَرَقُوا عَنْهُ فَلَمْ يَقُومُوا لَهُ، صَالِحَ مُعَاوِيَةَ؛ هنگامى كه امام حسن (عليه السلام)

مشاهده كرد نيروى براى او نمانده و يارانش از او فاصله گرفتند و همراهى

نكردند، با معاويه صلح كرد». (تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 215).

نسبت به جایگاه امام بصیرت کافی نداشتند و سیاست های او را به فساد و تباهی می کشاندند و به وعده های خویش وفا نمی کردند و بسیاری از آنان، ریختن خون آن حضرت را مباح می شمردند و آماده تسلیم امام (علیه السلام) به دشمنانش بودند و از سویی دیگر، پسرعمویش نیز وی را تنها گذاشت و به دشمن پیوست (و در يك جمله) بسیاری از آنان به زندگی زودگذر دنیا علاقمند بودند و نسبت به آخرت و پاداش اخروی بی رغبت: (وَ مَيْلُ الْجُمْهُورِ مِنْهُمْ إِلَى الْعَاجِلَةِ، وَ زُهْدُهُمْ فِي الْآجِلَةِ). (1)

در واقع، امام (علیه السلام) یا باید به جنگی روی می آورد که امیدی به پیروزی در آن نبود، اهل بیت و اصحاب خاصّ خویش را در حالی به کشتن می داد، که نتیجه ای برای اسلام نداشت؛ زیرا معاویه با فریبکاریهایش مسئولیت جنگ را به عهده امام می انداخت و مردم نیز تحت تأثیر ظواهر فریبنده معاویه قرار داشتند.

و یا آن که برای حفظ مصالح اسلام، صلح کند تا پرده های فریب را از چهره معاویه کنار بزند؛ باطن حکومت اموی را برای مردم آشکار سازد و عدم پابندی آنها را به تعهدات دینی و سنت نبوی(صلی الله علیه وآله) به اثبات رساند.

امام مجتبی(علیه السلام) پس از هفت ماه خلافت(2)، بر اثر توطئه های معاویه و بی وفایی و ضعف یاران، زمامداری را طبق صلح نامه ای به معاویه واگذار کرد، تا هدف دوّم محقق شود.

سرانجام توطئه های دشمنان و ضعف یاران امام(علیه السلام) و نفوذ منافقین در سپاه اسلام موجب صلح آن حضرت و واگذاری امور به معاویه شد و با قدرت یافتن معاویه و خلافت رسمی وی، جبهه اموی به قدرتی همه جانبه تبدیل شد و از آن پس، بازگشت به عصر جاهلیّت و برانداختن ارزش های الهی و سنت نبوی(صلی الله علیه وآله) به طور

2 . اسد الغابة، ج 2، ص 13; تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج 13، ص

261.

[158]

بنیانی سرعت گرفت و گسترش یافت.

در فصل بعد خلافاکاری های معاویه و مبارزه او را با تعلیمات اسلام پی گیری

خواهیم کرد.

* * *

[159]

[160]

دوران خلافت معاویه

دوران بیست ساله خلافت معاویه (1) را می توان از مهمترین عوامل زمینه ساز ماجرای کربلا دانست. در این دوران حوادثی اتفاق افتاد که مقدمات پدید آمدن ماجرای کربلا را فراهم ساخت.

در واقع، این دوران از دو زاویه به فرایند حادثه کربلا کمک کرد: از يك سو، ستم ها، قتل ها و غارت ها، بدعت ها و دین ستیزی های معاویه، شکل گیری ماجرای عاشورای سال 61 هجری را برای امویان و انتقام آنان از اسلام آسان می کرد و از سوی دیگر حوادث دوران او، به ویژه زمینه سازی برای خلافت فرزند فاسدش یزید، عکس العمل شدیدی را از سوی مسلمانان به ویژه اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به رهبری امام حسین (علیه السلام) به همراه داشت.

این عکس العمل ها با شروع خلافت یزید و اصرار او برای بیعت گرفتن از همه مسلمین و رسمیت بخشیدن به همه خلاف کاری هایش شدیدتر شد؛ تا آن جا که — در پی يك سلسله حوادث — به عاشورای سال 61 منتهی گردید.

خلاف کاری ها، بدعت ها و حوادث سخت و دردناك دوران معاویه فراوان است که عمده آن ها به طور فشرده به شرح زیر است:

1 . معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیة بن عبد شمس.

[161]

1 - نقض صلحنامه امام مجتبی(علیه السلام)

همان گونه که در بخش گذشته آمد، امام حسن(علیه السلام) به سبب شرایط دشوار، به صلح با معاویه تن داد، و از وی برای امور زیر پیمان گرفت:

«در قنوت نمازها امیرمؤمنان(علیه السلام) را سبّ ننماید! و متعرض شیعیان نشود، امنیت آنها را تأمین کند و حقوق هر صاحب حقّی را به وی بدهد».

پس از آن داخل کوفه شد و از مردم بیعت گرفت، و آنگاه خطبه ای برای مردم خواند و نسبت به امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و همچنین امام حسن(علیه السلام) بدگویی کرد.(1)

بدین صورت، معاویه در قدم اوّل حاکمیت خویش، نخست هدف خود را از آن همه تلاش ها و کشتارها به صراحت بیان کرد. او هرگز مانند يك فرمانده مسلمان

-
- 1 . ارشاد شیخ مفید، ص 355. همچنین رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 38؛ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 46. بخشی از این خطبه در مختصر تاریخ دمشق، ج 25، ص 43 و سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج 4، ص 304 نیز آمده است.

برای خدا (فی سبیل الله) جنگید و رسیدن به فرمانروایی را انگیزه خویش قرار داد و همچنین با صراحت از پیمان شکنی و نادیده انگاشتن پیمان نامه صلح سخن گفت؛ در حالی که وفای به عهد و پیمان حدّ اقل چیزی است که از يك مسلمان انتظار می رود.

او با ناسزاگویی به امیرمؤمنان (علیه السلام) — پرچمدار توحید و عدالت — و به امام حسن (علیه السلام) که از اهل بیت رسول خداست و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وی و برادرش را «سرور جوانان اهل بهشت» نامید، همه اصول اولیه پیمان های اخلاقی، دینی و انسانی را زیر پا گذاشت و باطن خویش را برای مردم آشکار ساخت.

* * *

2 – نصب منافقان در پست های حسّاس

طبیعت حکومت معاویه اقتضا می کند که برای پیشبرد مقاصد نامشروع خود از افراد فاسد استفاده کند. این امر موجب می شد تا هر چه سریع تر مردم از تعالیم عادلانه و حیات بخش اسلام فاصله گرفته و حکومت جبار وی نیز به اهداف خویش نزدیک تر گردد و صدای مخالفان را در گلو خفه سازد.

حضرت امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در يك پیش بینی شگفت آور از این واقعه خبر داد:

«وَلَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ

عِبَادَهُ خَوَلًا وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا؛ من از این اندوهناکم که سرپرستی

حکومت این امت به دست این بی خردان و نابکاران (بنی امیه) افتد. بیت المال

را به غارت ببرند، آزادی بندگان خدا را سلب کنند و آنها را برده خویش سازند،

با صالحان نبرد کنند و فاسقان را

همدستان خود قرار دهند». (1)

این عبارت کوتاه و پر معنای امیرمؤمنان (علیه السلام) می رساند که حضور افراد فاسد و تبه‌کار در پایگاه‌های اصلی يك حکومت، بیانگر فساد و انحراف آن نظام و حکومت است، چنانچه حضور مردان صالح و درست کار در دستگاه حکومت، نشانه سلامت و درستی آن است.

به تصریح مورخان، تقریباً در هیچ يك از سرزمین‌های تحت امر اموی حتی يك فرد صالح و امین در رأس امور قرار نداشت. در واقع کارگزاران اصلی حکومت معاویه، انسان‌های طماع و هوس رانی بودند که به طمع رسیدن به آمال شیطانی و اغراض مادی، تن به این کار داده بودند.

ناگفته پیداست به کارگیری افراد منحرف و مفسد که علناً تظاهر به فسق و فجور می کردند تا چه میزان می توانست به عادی سازی منکرات در جامعه منجر شده و ارزش‌های معنوی جامعه را به خطر اندازد.

دستگاه عریض و طویل حکومتی معاویه توسط افرادی اداره می شد که تمام هوش و ذکاوت خویش را جهت آباد کردن دنیای نامشروع خود به کار گرفته

بودند. دنیاپرستان وهوس بازانی چون «عمر و بن عاص»، «مغیره بن شعبه» و «زیاد بن ابیه» که از مشهورترین حیلۀ گران عرب محسوب می شدند (2)، به طمع ریاست و مقام در دام های فریب و نیرنگ معاویه گرفتار آمده بودند، دینشان را دادند و در مقابل، حکومت بخشی از سرزمین اسلامی را به تناسب ظرفیت و حساسیت، از آن خود کردند.

در واقع معاویه با توجّه به شناختی که از روحیات مردم هر منطقه داشت با زیرکی و شیطننت خاص، یکی از این کارگزاران توطئه پرداز خویش را بر آن سامان

1 . نهج البلاغه، نامه 62.

2 . از شعبی نقل شده است: «إِنَّ دُهَاءَ الْعَرَبِ أَرْبَعَةٌ: مُعَاوِيَةُ وَ ابْنُ الْعَاصِ وَالْمُغِيرَةُ وَ زِيَادٌ؛ زیرکان جهان عرب چهارتن بودند، معاویه، عمر و عاص،

مغیره و زیاد». الذریعة، ج 1، ص 350 و مختصر تاریخ دمشق، ج 9، ص

80.

[164]

می گماشت و بدین ترتیب چهره جامعه دینی را به طور کلی تغییر داد و بذر

فساد و تباهی و بی دینی را در اطراف و اکناف جهان اسلام پاشید.

مصر را مادام العمر در اختیار «عمرو عاص» یعنی عقل منفصل خود قرار داد؛

عراق را به ستمگری خون آشام چون «زیاد» و مدینه و حجاز را به کینه توزی

چون «مروان» سپرد،⁽¹⁾ و جز این ها از چهره های سفاک و خونریزی چون

ضحاک بن قیس، سعید بن عاص، بسر بن اریطه و دیگران برای سرکوب و

اختناق استفاده کرد و هرگاه خطری را احساس می کرد با سرعت به تعویضی

حساب شده دست می زد.

هنگامی که «عبدالله» — فرزند عمرو بن عاص — از طرف معاویه به حکومت

کوفه منصوب شد، مغیره بن شعبه به معاویه گفت: «کوفه را به عبدالله و مصر

را به پدرش «عمرو عاص» داده ای و خود را در میان دو آرواره شیر قرار داده ای!!».

معاویه با شنیدن این سخن بلافاصله «عبدالله» را عزل و «مغیره بن شعبه» را به جای وی منصوب کرد.(2)

در این قسمت به طور اجمال ضمن معرفی برخی از کارگزاران اصلی حکومت معاویه، گوشه هایی از زندگانی ننگین و جنایت بارشان را بازگو می کنیم.

عمرو بن عاص (والی مصر)

«عمرو عاص» تقریباً سی و چهار سال، قبل از بعثت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) متولد شد. پدرش «عاص بن وائل» از دشمنان سرسخت اسلام بود که قرآن مجید در نکوهش او می فرماید: «(إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ)؛ دشمن تو بریده نسل و بی عقب است».(3)

مادرش — طبق نقل مورخان — بدنام‌ترین زن در «مگه» بود. به گونه ای که

وقتی که

1. در ارتباط با معرفی مروان و فساد و گمراهی اش سابقاً بحث شد.

2. تجارب الامم، ج 2، ص 15.

3. کوثر، آیه 3. طبقات ابن سعد، ج 1، ص 133؛ تاریخ ابن عساکر، ج

46، ص 118 و الغدير، ج 2، ص 120 به بعد.

[165]

«عمرو» متولد شد، پنج نفر مدعی پدری او بودند، ولی مادرش ترجیح داد که

او را فرزند «عاص» بشمرد. چرا که هم شباهتش به او بیشتر بود و هم

«عاص» بیشتر از دیگران به او کمک مالی می کرد.

ولی ابوسفیان، همواره می گفت: من تردید ندارم که «عمرو» فرزند من است و

از نطفه من منعقد شده است. (1)

«عمر بن عاص» در مکه از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام بود.

هنگامی که جمعی از مسلمانان مکه بر اثر فشار شدید مشرکان قریش به «حبشه» مهاجرت کردند، وی از طرف بت پرستان با شخص دیگری به نام «عمار» مأموریت یافت به حبشه برود و اگر بتواند «جعفر بن ابی طالب» رئیس مهاجران را به قتل برساند و یا حکومت حبشه را بر ضد آنها بشوراند.

ولی به اعتقاد بعضی از مورخان، هنگامی که پیشنهاد قتل «جعفر» را به نجاشی دادند «نجاشی» سخت برآشفته و به آن ها هشدار داد. «عمر» که چنین انتظاری نداشت، اظهار کرد: «من نمی دانستم محمد (صلی الله علیه وآله) چنین مقامی دارد، هم اکنون مسلمان می شوم»، و با این گفته به ظاهر مسلمان شد. (2)

مرحوم «علامه امینی» در شرح حال «عمر بن عاص» می گوید:

«ما هیچ تردیدی نداریم که او هرگز اسلام و ایمان را نپذیرفته بود، بلکه هنگامی که در حبشه خبرهای تازه ای از پیشرفت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حجاز به گوش او رسید و از سوی دیگر حمایت صریح «نجاشی» را نسبت

به مسلمانان حبشه مشاهده کرد، به ظاهر اسلام آورد و هنگامی که به حجاز

بازگشت منافقانه در میان مسلمانان می زیست». (3)

سال ها بدین گونه سپری شد تا هنگامی که در عهد «عمر بن خطاب» تمام

شامات

1 . ربیع الابرار، زمخشری، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6،

ص 283 و الغدیر، ج 2، ص 123.

2 . مراجعه شود به: الغدیر، ج 2، ص 126.

3 . الغدیر، ج 2، ص 126.

[166]

در اختیار معاویه قرار گرفت. «عمرو عاص» مأمور فتح مصر شد و پس از

فتح آن منطقه، تا چهار سال از دوران عثمان والی مصر بود، ولی پس از آن بین

«عمر و» و «عثمان» اختلافاتی پیش آمد و از حکومت مصر معزول شد و با خانواده اش به «فلسطین» منتقل گشت.

هنگامی که «معاویه» در شام بر ضدّ امیرمؤمنان (علیه السلام) شورش کرد، از «عمر و عاص» دعوت به همکاری نمود، او پس از تأمل و مشورت با نزدیکانش، سرانجام دعوت معاویه را به شرط واگذاری حکومت مصر پذیرفت (1) و گفت:

مُعَاوِیَ لَا أُعْطِیْكَ دِیْنِیْ وَ لَمْ أَنْلِ *** بِهْ مِنْكَ دُنْیَا فَاَنْظُرْنَ کَیْفَ تَصْنَعُ

«ای معاویه! دینم را به تو نمی دهم که در مقابل آن به دنیا هم نرسم، بنگر که چه باید بکنی؟!». (2)

حضرت علی (علیه السلام) طیّ سخنانی به همین نکته اشاره کرده، می فرماید:

«إِنَّهُ لَمْ يُبَاعِ مُعَاوِیَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ یُؤْتِیَهُ أُتِیَّةٌ وَ یَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّیْنِ

رَضِیْخَةً؛ او حاضر نشد با معاویه بیعت کند، مگر این که عطیه و پاداشی از او

بگیرد (و حکومت مصر را برای او تضمین نماید) و در مقابل از دست دادن

دینش، رشوه اندکی دریافت نماید!». (3)

و نیز در نامه ای به عمرو عاص فرمود:

«إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِلدُّنْيَا أَمْرٌ ظَاهِرٌ غَيْبٌ... فَأَذْهَبْتَ دُنْيَاكَ وَ أَخَّرْتَكَ; تَو

دین خود را برای دنیای کسی (معاویه) فروختی که گمراهی وی

1 . مراجعه شود به: الامامة و السياسة، ج 1، ص 82 و الغدير، ج 2، ص 142-140.

2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 2، ص 65 و الغدير، ج 2، ص 143
به نقل از عيون الاخبار ابن قتيبة، ج 1، ص 181.

3 . نهج البلاغه، خطبه 84. رجوع شود به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج 3، ص 461 به بعد.

[167]

آشکار است ... هم دنیا را از دست دادی و هم آخرت را». (1)

آری «عمرو» در دام فریبنده دنیاطلبی گرفتار شد، و پس از آن تمام قدرت فکری خویش را در شیطننت به کار گرفت. یکی از معروفترین نقشه های شیطانی او، داستان سر نیزه کردن قرآن هاست که در جنگ «صقین» هنگامی که لشکر «معاویه» در آستانه شکست قرار گرفت، او با يك نیرنگ عجیب، لشکر او را از شکست حتمی نجات داد؛ دستور داد قرآن ها را بر سر نیزه کنند و بگویند ما همه پیرو قرآنیم و باید به حکمیت قرآن، تن در دهیم و دست از جنگ بکشیم.

این نیرنگ چنان در گروهی از ساده لوحان از لشکر امیرمؤمنان علی(علیه السلام) مؤثر افتاد که به طور کلی سرنوشت جنگ را تغییر داد.

«معاویه» به پاس جنایات بی شمار و طرّاری های این وزیر حيله گرش، مصر را مادام العمر به وی بخشید.

ولی عجب! که حکومت سراسر نیرنگ و فریب این جرثومه فساد دوام چندانی نداشت. چند صبحی نگذشته بود که با پیدا شدن آثار و نشانی های مرگ، لرزه بر اندامش افتاد و با حسرت و پشیمانی فراوان در کام مرگ فرو رفت.

به گفته «یعقوبی» مورّخ معروف، هنگامی که مرگ او فرا رسید، به فرزندش گفت: ای کاش پدرت در غزوه «ذات السلاسل» (در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله)) مرده بود! من کارهایی انجام دادم که نمی دانم در نزد خداوند چه پاسخی برای آنها دارم. آن گاه نگاهی به اموال بی شمار خود کرد و گفت: ای کاش به جای اینها، مدفوع شتری بود، ای کاش سی سال قبل مرده بودم! دنیای معاویه را اصلاح کردم و دین خودم را بر باد دادم! دنیا را مقدّم داشتم و آخرت را رها نمودم، از دیدن راه راست و سعادت نابینا شدم، تا مرگم فرا رسید. گویا می بینم که معاویه اموال مرا می برد و با شما بدرفتاری خواهد

1 . نهج البلاغه، نامه 39.

یعقوبی می افزاید: هنگامی که «عمرو عاص» مرد، معاویه اموالش را مصادره کرد، و این اولین مصادره اموالی بود که توسط معاویه نسبت به اطرافیاناش انجام پذیرفت. (1)

* * *

زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)

وی در آغاز از خطرناک‌ترین و ناسازگارترین دشمنان برای معاویه به حساب می آمد. مادرش — سمیه — از جمله زنانی بود که معروف است بالای خانه اش در جاهلیت پرچم سرخی که خاصّ زنان بدکار بود برافراشته بود و از آنجا که کنیز حرّث بود، وی را به ازدواج غلام رومی اش — عبید — در آورده بود. هنگامی که «زیاد» متولّد شد به درستی مشخص نبود پدر واقعی او کیست، به همین جهت با این که به حسب ظاهر، پدرش عبید — غلامی رومی — بود، وی را «زیاد ابن ابیه» (زیاد فرزند پدرش!) می نامیدند.

ولی تیزهوشی و سخنوری و بی باکی «زیاد» وی را زبانزد خاص و عام کرده بود و رفته رفته به فرد سرشناسی تبدیل شده بود تا جایی که بعدها در دوران حکومت امام امیرمؤمنان (علیه السلام) از طرف آن حضرت به حکومت سرزمین پهنای فارس منصوب شد، شاید به این منظور که جذب دستگاه معاویه نشود. ولی بارها از طرف معاویه مورد تهدید یا تطمیع قرار گرفت، اما زیاد در مقابل وی مقاومت کرد، حتی پس از صلح امام حسن (علیه السلام) با این که تمام سرزمین های اسلامی به زیر فرمان معاویه قرار گرفت، تنها قسمت باقیمانده، فارس بود که همچنان زیر نفوذ حکومت اموی نرفت.

1. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 222. مراجعه شود به: پیام امام، ج 3، ص

476-461.

معاویه با طرح نقشه ای عجیب «مغیره بن شعبه» — دوست دیرین زیاد — را نزد وی فرستاد تا از طریق پیشنهاد «برادر خلیفه بودن!» وی را به گردن نهادن در برابر حکومت اموی وادار نماید.

نقشه معاویه کارگر افتاد. زیاد با خود اندیشید دراین صورت (برادر معاویه شدن) به یکی از قدرتمندترین مردان عرب تبدیل شده و از این پس، پدرش نه يك غلام رومی گمنام، که ابوسفیان رئیس قبیله قریش خواهد بود و دیگر از رنج بردگی و حقارت و غیرعرب بودن نژادش رهایی خواهد یافت(1)، این بود که مغلوب این توطئه شد و به سوی دمشق رهسپار گردید.

بدین ترتیب، وی در دام هزار رنگ معاویه گرفتار آمد و یکی از کارگزاران حکومت اموی گردید و سالیان دراز تمام قدرت خود را صرف تحکیم پایه های سلطنت ننگین معاویه نمود.

ابن اثیر — مورّخ مشهور — می نویسد:

«قضیه ملحق ساختن زیاد به ابوسفیان، اولین حکمی بود که به صورت علنی بر خلاف شریعت مقدس اسلام اعلام گردید. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده بود:

«الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»؛ فرزند به همسر ملحق می شود و سهم زناکار سنگ سار شدن است». (2)

در واقع «زیاد» با این کار، ننگ زنازادگی خویش را می خرید. شیخ محمد عبده از «احمد عباس صالح» نقل می کند که وی پس از اظهار شگفتی از ماجرای الحاق زیاد به ابوسفیان می گوید:

«شگفت آورتر آن که شهادت به رابطه نامشروع «ابوسفیان» با «سمیه»، که زنی

1 . چنانچه گذشت زیاد فرزند «عبید» غلام رومی «حرث» شمرده می شد.

مراجعه شود به کامل ابن اثیر، ج 3، ص 44 حوادث سال 44.

2 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 444، حوادث سال 44 و مراجعه شود به: نقش

عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم، ص 150 به بعد.

[170]

شوهردار بود، در يك مجلس علنی و رسمی صورت گرفت و زیاد هم از آن

احساس شرمندگی نکرد، چرا که وی — میان امتیاز برادری با خلیفه! و رسوایی

و ننگ زنازادگی — برادری را پذیرفت تا از منافع آن بهره مند شود!». (1)

این اتفاق در دنیای اسلام به شدت بازتاب منفی پیدا کرد، و شاعران زبردست

عرب با سرودن اشعاری تند و هجوآمیز، از آن به عنوان ننگی بزرگ بر دامن

بنی امیه یاد کردند. (2)

پس از این حادثه، برگ دیگری از زندگی «زیاد» ورق خورد و وی که تا

دیروز دشمن سرسخت معاویه بود برای تحکیم حکومت معاویه به خونخوارترین

چهره تاریخ مبدل شده بود. فردی که شنیدن نام وی، وحشت و مصیبت را برای

مردم به ارمغان می آورد.

ابن ابی الحدید — دانشمند مشهور معتزلی — در شرح نهج البلاغه اش

می نویسد:

«معاویه، حکومت کوفه و بصره را به «زیاد بن ابیه» سپرد و او شیعیان

علی(علیه السلام) را از زیر هر سنگ و کلوخ بیرون می کشید و به قتل

می رسانید». (3)

به جرأت می توان ادعا کرد، یکی از عواملی که موجب شد تا کوفیان با ورود

«عبیدالله بن زیاد» به کوفه، با سرعتی شگفت آور از حمایت «مسلم بن عقیل»

دست بکشند، همین ترس و وحشتی بود که پدر سنگ دل و بی رحمش — زیاد

— در دل کوفیان ایجاد کرده بود.

این بود چهره واقعی یکی دیگر از زمینه سازان حادثه دلخراش کربلا.

* * *

2 . برای آگاهی بیشتر از شرح حال زیاد مراجعه شود به: مختصر تاریخ

دمشق، ج 9، ص 75 به بعد؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 218؛ کامل ابن اثیر، ج

3، ص 441 به بعد، (حوادث سال 44 و 45 هجری)؛ تاریخ طبری، ج 4، ص

163 به بعد؛ تاریخ ابن عساکر، ج 19، ص 216-227؛ مروج الذهب، ج 3،

ص 25-26 و الغدير، ج 10، ص 216-227.

3 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 11، ص 44؛ مراجعه شود به:

الغدير، ج 11، ص 38.

[171]

مغیره بن شعبه (والی کوفه)

«مغیره» بنا به تصریح مورّخان، یکی از مشهورترین حیلّه گران جهان عرب

بود(1) و بیشتر عمر خویش را در فسق و فجور سپری کرده است.(2)

ابن ابی الحدید از استادش — مدائنی — نقل می کند که «مغیره» در دوران جاهلیت از زناکارترین مردم بوده است و این عمل زشت را در عهد عمر، زمانی که والی بصره بود، نیز مرتکب شد. (3)

وی با این که تقریباً هفت سال قبل از بعثت متولد شده بود ولی تا اندکی پیش از صلح حدیبیه (سال ششم هجری) مشرک باقی مانده بود. پس از آن نیز، بعد از آن که به قتل و کشتار بی رحمانه ای دست زده بود، به مدینه پناه آورد و جان خود را به حسب ظاهر با اسلام آوردن حفظ کرد، ولی مورد استقبال پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان قرار نگرفت. (4)

«ابن ابی الحدید» در این باره می نویسد:

«وَ كَانَ إِسْلَامُ الْمُغِيرَةِ مِنْ غَيْرِ إِعْتِقَادٍ صَحِيحٍ وَ لَا إِنَابَةٍ وَ نِيَّةٍ جَمِيلَةٍ؛ اسلام

آوردن مغیره از روی اعتقاد صحیح و با نیت صادق نبوده است». (5)

بررسی زندگی سراسر نکبت بار مغیره خود بهترین گواه است که وی هرگز طعم ایمان را نچشیده بود.

در حافظه تاریخ هیچ نقطه روشنی از زندگی وی در محضر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ثبت نشده

1 . مختصر تاریخ دمشق، ج 25، ص 174.

2 . مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 10، ذیل حکمت 413.

3 . همان مدرک، ج 12، ص 239.

4 . مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج 25، ص 157-158 و شرح

نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ر

ج 20، ص 8، ذیل حکمت 413.

5 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 8، ذیل حکمت 413.

است، ولی پس از ارتحال پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه وآله) به سختی در تحکیم حکومت خلفا کوشید، تا جایی که در حادثه یورش به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) و به آتش کشیدن آن، حضوری چشمگیر داشت.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) در حضور معاویه و سران نابکار بنی امیه در خطابی به مغیره فرمود:

«أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلَقْتَ مَا

فِي بَطْنِهَا؛ تو همان کسی هستی که حضرت فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر

خدا را چنان زدی که بدنش خونین شد و فرزندى را که در رحم داشت، سقط

کرد». (1)

وى در زمان خلافت «عمر» به عنوان والى بصره برگزیده شد، ولی پس از

مدّتی به جرم زنای محصنه از حکومت آنجا معزول گشت، ولی خلیفه، اجرای

حدّ الهی یا حدّ اقلّ تعزیر را نسبت به وی مصلحت ندانست، (2) بلکه به عکس

پس از مدّتی او را به حکومت کوفه منصوب کرد؛ ولی این لگه ننگ از دامنش

پاك نشد.

«ابن ابی الحدید» در این باره می نویسد:

«وَ كَانَ عَلِيٌّ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ: إِنَّ ظَفَرْتُ بِالْمُغِيرَةِ لِاتَّبَعْتُهُ الْحِجَارَةَ; حضرت

علی(علیه السلام) می فرمود: اگر من بر مغیره دست یابم او را سنگ سار

می کنم».(3)

امام حسن مجتبی(علیه السلام) در خطابش به «مغیره» در حضور معاویه و

جمعی دیگر فرمود:

«أَنْتَ الزَّانِي قَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ; تو همان زناکاری هستی که مستحقّ

سنگ سار شدن می باشی».(4)

1 . بحار الانوار، ج 44، ص 83 و احتجاج طبرسی، ج 2، ص 40.

2 . مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج 25، ص 165-169; مستدرک

حاکم، ج 3، ص 448; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 238; و

ج 20، ص 8 به بعد.

3 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 238.

4 . بحار الانوار، ج 44، ص 83 و احتجاج، ج 2، ص 40.

[173]

در دوران معاویه، «مغیره» از جایگاه ویژه ای برخوردار شد و مدّت ها ولایت کوفه و اطراف آن را به عهده داشت و هرگز از سبّ و لعن علی(علیه السلام) در خطبه های نماز جمعه و در حضور جمع، چشم پوشی نمی کرد.

یکی از مصیبت بارترین جنایات مغیره به جوش آوردن دیک طمع معاویه نسبت به طرح ولایت عهدی یزید بوده است که اوّل بار توسط وی به معاویه پیشنهاد داده شد و بنا به گفته خودش: «پای معاویه را در رکابی قرار داده ام که جولانگاهش بر امتّ محمد(صلی الله علیه وآله) بسیار طولانی است و رشته کار این امتّ را چنان از هم گسستم که دیگر قابل جمع کردن نیست». (1)

«مغیره» در طول حکومت خویش در کوفه جنایات بی شماری را مرتکب شد و مطابق میل و تأکید معاویه از شکنجه و آزار شیعیان و هواداران امیرمؤمنان(علیه السلام) لحظه ای کوتاه نیامد و در مقابل اعتراض «حُجر بن

عدی» — مجاهد نستوهی که در راه دفاع از حریم ولایت به شهادت رسید —

گفته بود:

«ای حُجر! در سرزمینی که من والی آن هستم آشوب به پا می کنی؟! **إِنَّكَ**

السُّلْطَانُ، إِنَّكَ غَضَبَهُ وَ سَطَوْتَهُ؛ از سلطان بترس، از خشم و قدرت او

بپرهیز». (2)

ولی «حُجر» علی رغم این تهدیدها در دفاع از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) از

پای ننشست و سرانجام در همین راه شربت شهادت نوشید.

* * *

سمرة بن جندب (جانشین زیاد در بصره)

1 . «لَقَدْ وَضَعْتُ رَجُلَ مُعَاوِيَةَ فِي غَرْزِ بَعِيدِ الْغَايَةِ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَ فَتَقْتُ عَلَيْهِمْ

فَقَعًا لَا يُرْتَقَى أَبَدًا» کامل ابن اثیر، ج 3، ص 504، حوادث سال 56.

2 . تاریخ ابن عساکر، ج 12، ص 208 به بعد.

[174]

با این که معاویه، نسبت به فرزندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) — امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) — و نیز نسبت به صدها صحابی با سابقه، کمترین توجهی نداشت، بلکه موجبات آزار و قتل آنان را فراهم می ساخت، در عین حال برای آن که گفتار و کردارش به نوعی مورد قبول عامّه و پذیرش مردم قرار گیرد؛ مجبور بود برای توجیه کارهای خود به استخدام افراد دنیاپرستی تن دهد که عنوان صحابی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با خود یدک می کشیدند، تا بتواند با دامن زدن به این تفکر که صحابی پیامبر بودن مساوی با حق گفتن و حق بودن است، خلاف کاری های خویش را توجیه نماید.

در همین راستا معاویه، افرادی چون «ابوهریره» و یا حتی کسانی مثل «سمرة بن جندب» که هیچ سابقه روشنی در اسلام نداشتند تنها به بهانه درك زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) جذب می کند و آنان را در خدمت جعل احادیث به نفع خود به کار می گیرد.

روحیه اسلام ستیزی و حق ناپذیری «سمره» را می توان در داستان «حدیث
لاضرار» بدست آورد.

خلاصه داستان چنین است: «سمره» برای سرکشی به يك درخت خرما که
متعلق به او بود، بدون اجازه وارد «بُستان» یکی از انصار می شد. مرد
انصاری که با خانواده اش آنجا زندگی می کرد از وی تقاضا کرد تا پیش از
ورود به منزل اجازه بگیرد، ولی سمره نپذیرفت. نزاع آنان بالا گرفت و مرد
انصاری شکایت خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) برد. پیامبر(صلی الله علیه
وآله) «سمره» را احضار فرمود و به او پیشنهاد کرد آن درخت را به چند برابر
قیمتش بفروشد ولی سمره امتناع ورزید. پیامبر(صلی الله علیه وآله) درختی را
در بهشت به جای آن به او وعده داد، ولی سمره همچنان سماجت کرد و زیربار
نرفت.

اینجا بود که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به مرد انصاری دستور داد تا
درخت را از ریشه درآورد وپیش روی سمره بيفکند و فرمود: «**لَا ضَرَرَ وَ لَا**

ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ». (1)

1 . کافی، ج 5، ص 292، باب الضرار، حدیث 2 و تهذیب، ج 7، ص 146،

باب بیع الماء، حدیث 651.

برای آگاهی بیشتر از مدارك و محتوای این قاعده مراجعه شود به: القواعد

الفقهیة تألیف آية الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، ج 1، ص 29 به بعد.

[175]

«ابن ابی الحديد» به نقل از استادش «ابوجعفر» می نویسد:

«سمره» با گرفتن چهارصد هزار درهم از معاویه حاضر شد این حدیث را جعل

کند که آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ...) (بقره، 207)، که در مورد حضرت

علی(علیه السلام) نازل شده است؛ در شأن ابن ملجم است. (1) (مشروح این

روایت به زودی خواهد آمد).

کوتاه سخن این که «معاویه» از وجود «سمره» در دستگاه خویش سود بسیار

برد و او نیز از معاویه پاداش خوش خدمتی هایش را می گرفت و سرانجام به

عنوان جانشین زیاد در بصره برگزیده شد، و این مرد تاريك دل، در بصره هزاران نفر را به جرم دين دارى و عشق و ارادت به اهل بيت پيامبر(صلى الله عليه وآله) به قتل رساند.

طبرى — مورّخ معروف — نقل مى كند كه «محمّد بن سليم» از «ابن سيرين» پرسيد: آيا «سمره» كسى را به قتل رسانده است؟

پاسخ داد:

«هَلْ يُحْصَى مَنْ قَتَلَ سَمْرَةُ ابْنُ جُنْدَبٍ؟ اسْتَحْلَفَهُ زِيَادُ عَلَى الْبَصْرَةِ وَ أَتَى الْكُوفَةَ فُجَاءً وَ قَدْ قَتَلَ ثَمَانِيَةَ آلَافٍ مِنَ النَّاسِ؛ آيا مى شود تعداد كشته شدگان به دست سمره را به شماره درآورد؟! «زياد» او را به جانشينى خويش در بصره قرار داد و وى هشت هزار تن را به قتل رساند».

طبرى مى افزايد: «زياد» از سمره پرسيد: آيا نترسيدى در اين ميان، بى گناهى را كشته باشى؟! پاسخ داد: اگر دوبرابر اين تعداد را نيز مى كشتم، باكى نداشتم. (2)

مردی به نام «ابوسوار عدوی» می گوید: «سمره» فقط از قوم من در يك

سپیده دم

1 . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ذیل خطبه 56 و الغدير، ج 11، ص 30.

2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 176، حوادث سال 53، مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج 3، ص 462-463، حوادث سال 50.

[176]

چهل و هفت تن از جمع آوری کنندگان قرآن را به قتل رساند.(1)

با این که «سمره» برای رسیدن به منافع مادی حاضر به هر جنایتی بود و سالیان درازی در دستگاه حکومت معاویه به توجیه جنایات وی و سران بنی امیه اشتغال داشت، ولی حکومتش بر بصره بیش از شش ماه دوام نیافت، هنگامی که حکم عزلش از جانب معاویه صادر شد، از روی خشم گفت:

«لَعَنَ اللَّهُ مُعَاوِيَةَ! وَ اللَّهُ لَوْ أَطَعْتُ اللَّهَ كَمَا أَطَعْتُ مُعَاوِيَةَ مَا عَذَّبَنِي أَبَدًا؛ خدا

لعنت کند معاویه را! به خدا سوگند! اگر آن گونه که از معاویه اطاعت کردم،

از خداوند اطاعت می نمودم هرگز مرا گرفتار عذاب نمی کرد». (2)

<

3 – بستر سازی های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تثبیت حکومت اموی و محو تدریجی آثار

اسلام، نیاز به انجام مقدمات و ایجاد بسترهای مناسب فرهنگی داشت. او

می بایست فرهنگ جدیدی را از اسلام به جامعه اسلامی عرضه کند، تا در

پرتو آن، امور سیاسی خود را پیش ببرد. از این رو، دست به حرکات مختلف و

شگردهای گوناگونی زد که بخشی از آنها به شرح زیر است:

(الف) جلوگیری از تفسیر قرآن

محو ظاهری الفاظ قرآن در جامعه اسلامی برای معاویه ممکن نبود، ولی از

آن جا

1 . همان مدرک.

2 . همان مدرک.

[177]

که وجود قرآن با تفسیر صحیح و فهم درست آیات آن، مانع خودکامگی های او

بود، از دانشمندان امت اسلامی می خواهد از تفسیر و تأویل صحیح آن

بپرهیزند. ماجرای گفتگوی معاویه با ابن عباس در این زمینه شنیدنی است:

در سفری که معاویه در ایام خلافت خویش به مدینه داشت، به ابن عباس برخورد

کرد، وقتی که او را دید، گفت: ای ابن عباس! ما به همه سرزمین اسلامی نامه

نوشتیم که کسی حق ندارد از مناقب علی و خاندانش چیزی را نقل کند پس تو

نیز زیانت را نگه دار و چیزی مگو!

ابن عبّاس گفت: آیا ما را از خواندن قرآن نهی می کنی؟

معاویه گفت: هرگز!

ابن عبّاس گفت: پس ما را از تفسیر و تأویل آن باز می داری؟

معاویه گفت: آری!

ابن عبّاس: بنابراین ما فقط باید قرآن بخوانیم، ولی از مقصود آن چیزی نپرسیم!

آنگاه ادامه داد: کدام يك بر ما واجب تر است، خواندن قرآن، یا عمل کردن به

آن؟

معاویه: عمل به قرآن!

ابن عبّاس: چگونه به قرآن عمل کنیم در حالی که نمی دانیم خدا چه امری را

قصد کرده است (بنابراین، بدون فهم آیات نمی شود به آن عمل کرد).

معاویه: اشکالی ندارد، شما تأویل و تفسیر آیات را از کسانی بپرسید که مطابق

تفسیر و تأویل تو و اهل بیت تو تفسیر نمی کنند!

ابن عبّاس: قرآن بر اهل بیت ما (رسول خدا و خاندان پاکش(علیهم السلام))

نازل شده است، آنگاه تفسیر آن را از آل ابوسفیان بپرسیم؟!...

معاویه که پاسخی نداشت با نهایت گستاخی به ابن عبّاس گفت:

قرآن بخوانید و تفسیرش کنید؛ ولی آنچه را که از آیات قرآن درباره شما

(اهل بیت رسول خدا(علیهم السلام)) نازل شده است را روایت نکنید؛ و غیر آن

را برای مردم نقل کنید...

[178]

آنگاه افزود: اگر ناچار از نقل چنین آیاتی می باشی، آن را پنهانی نقل کن که

کسی آن را آشکارا از شما نشنود.(1)

معاویه نمی خواهد مردم از حقایق قرآن مخصوصاً آنچه مربوط به

اهل بیت(علیهم السلام)بود، آگاه شوند؛ وی به دنبال تفسیر قرآن و بیان مصادیق

و شأن نزول آیات مطابق «تفسیر اموی» است! و حتّی بیان آن را از مردی

همانند ابن عبّاس که آشنای به تفسیر و تأویل آیات است، بر نمی تابد؛ چرا که

آگاهی از حقایق قرآن، بزرگترین مانع خودکامگی های او و حکومت اموی است و بهترین راه برای چنین هدفی، در جهل نگه داشتن مردم است؛ همان گونه که سال ها مردم شام را در بی خبری از حقیقت قرآن و اسلام نگه داشت و حدّاکثر استفاده را از ناآگاهی آنان در پیشبرد مقاصد خویش برد.

* * *

ب) ترویج مذهب جبر

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش عقیده جبر را میان مسلمانان ترویج می کرد. نقل شده است که معاویه می گفت: «عمل و کوشش هیچ نفعی ندارد، چون همه کارها به دست خداوند است». (2)

این سخن معاویه نه از روی اعتقاد، بلکه برای تحمیل خلافت خود بر مردم بود؛ چنان که از او نقل شده است که می گفت:

«هَذِهِ الْخِلَافَةُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ قَضَاءٌ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ؛ خلافت من یکی از فرمان های

خداست و از قضا و قدر پروردگار می باشد!». (3)

1 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 16 و بحار الانوار، ج 44، ص 124.

2 . حياة الصحابة، ج 3، ص 529 (به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص

410).

3 . مختصر تاریخ دمشق، ج 9، ص 89. وی همچنین در برابر مخالفت عایشه

با زمامداری یزید در سال 56 هجری در مدینه، به وی گفت: «إِنَّ أَمْرَ يَزِيدَ

قَضَاءٌ مِنَ الْقَضَاءِ، وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ ماجرای زمامداری یزید

قضای حتمی است که بندگان در این ارتباط از خود اختیاری (در مخالفت)

ندارند». (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 60).

در واقع ترویج این عقیده برای جلوگیری از اعتراض و قیام مردم بود. بدین معنا که آنچه امروز اتفاق می افتد، خواست خداست و مقاومت در برابر قضا و قدر الهی بی فایده است.

معاویه با این ترفند، بذر سستی و بی اثر بودن تلاش های معترضان را در جامعه منتشر می ساخت و آن ها را وادار به پذیرش کارهای خلاف خویش می کرد.

* * *

ج) تحریم ذکر فضایل علی (علیه السلام) و جعل حدیث درباره دیگران

معاویه برای جلوگیری از نفوذ معنوی اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) — و به ویژه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) — به مقابله با نشر فضایل آن حضرت (علیه السلام) پرداخت؛ از يك سو چنان بر شیعیان و علاقمندان آن حضرت سخت می گرفت که کسی جرأت بیان فضایل مولا (علیه السلام) را پیدا

نکند، و از سوی دیگر دستور داد، برای خلفای گذشته، به ویژه عثمان به نقل (و جعل) فضایل بپردازند و برای ناقلان این فضایل جوایز فراوانی در نظر گرفت.

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می نویسد:

«معاویه به والیان شهرها نامه نوشت و طیّ بخش نامه ای به همه آنان ابلاغ کرد که: علاقمندان عثمان و آنان که فضایل و مناقبش را نقل می کنند، از مقربان دستگاه حکومتی قرار داده و مورد اکرام و احترام ویژه قرار دهند و اگر کسی روایتی را در فضیلت وی نقل کرد، علاوه بر نام او، نام پدر و خویشاوندانش را بنویسید، تا به همه آنان جایزه و پاداش دهم!

این بخش نامه اجرا شد و در نتیجه جوایز و پاداش های فراوانی میان مردم سرازیر گردید و چند سالی به همین منوال گذشت، تا آن که بار دیگر نوشت:

«احادیث در

فضایل و مناقب عثمان فراوان شد! از این پس از مردم بخواهید تا در فضایل دیگر صحابه — به ویژه آن دو خلیفه — به نقل حدیث بپردازند و در برابر هر حدیثی که در فضیلت علی(علیه السلام) نقل شده است، بانقل همان فضایل برای دیگر صحابه به مقابله با فضایل علی(علیه السلام) بپردازند!».

ابن ابی الحدید می افزاید:

«معاویه چنان بر شیعیان علی(علیه السلام) سخت گرفت که اگر مردی از شیعیان امیرمؤمنان(علیه السلام) می خواست حدیثی را درباره آن حضرت و یا از آن حضرت برای افراد مورد اعتماد نقل کند، از او پیمان های مؤکد می گرفت و او را سوگند می داد که این ماجرا را پنهان نگه دارد، سپس حدیث را برای وی می گفت.

این سخت گیری ها و آن بذل و بخشش های معاویه جهت نشر فضایل خُلفا — به ویژه عثمان — سبب شد که احادیث دروغین فراوان شود و هر کس برای کسب

متاع دنیا حدیثی در فضیلت افراد مورد نظر معاویه نقل کند».(1)

این دانشمند بزرگ اهل سنت در جای دیگر از کتابش می نویسد:

«بنی امیه از آشکار شدن فضایل علی(علیه السلام) جلوگیری کردند، و هر کس روایتی را در این باره نقل می کرد، مجازات می کردند؛ تا آنجا که اگر کسی می خواست روایتی را از آن حضرت — حتی روایتی که مربوط به فضیلت وی نبود، بلکه درباره احکام دینی بود — نقل کند، جرأت نداشت، نام آن حضرت را ببرد، بلکه می گفت: «عن ابی زینب» یعنی ابوزینب چنین گفته است!». (2)

داستان جعل فضایل برای خلفای گذشته و حتی برای خود معاویه و بیان آن در

-
- 1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 44-46 (با اختصار).
 - 2 . همان مدرک، ج 4، ص 73. توجّه دارید که کنیه معروف آن حضرت ابوالحسن است، ولی جوّ اختناق حکومت اموی چنان بر شیعیان سخت گرفته بود که نه تنها از بردن نام و القاب آن حضرت می ترسیدند، بلکه از کنیه معروف آن حضرت نیز استفاده نمی کردند و از کنیه غیر معروف (ابوزینب) بهره می گرفتند.

منبرها و مکتب خانه ها را مرحوم طبرسی نیز در احتجاج نقل می کند.(1)

ابن ابی الحدید از یکی از بزرگان علم حدیث نقل می کند که: «بیشترین احادیث جعلی و دروغین در فضایل صحابه، در عصر حاکمیت بنی امیه ساخته و ترویج شد؛ هدف حدیث سازان این بود که با کوبیدن بنی هاشم به حاکمان بنی امیه نزدیک شوند (و به مال و مقام دست یابند)». (2)

دستگاه خلافت معاویه به این مقدار نیز اکتفا نکرد، بلکه به یکی از حدیث سازان، مقدار فراوانی پول داد، تا شأن نزول برخی از آیات را به نفع دشمنان امیرمؤمنان(علیه السلام) و به ضرر آن حضرت تحریف کند!

معروف است معاویه مبلغ چهارصد هزار درهم به «سمرة بن جندب» (یکی از حدیث سازان) داد، تا اعلام کند که این دو آیه درباره علی(علیه السلام) نازل شده است:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ)؛ (3) و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه

اعجاب تو می شود، و خدا را بر آنچه در دل دارند، گواه می گیرند، در حالی که آنان سرسخت ترین دشمنانند. آنان هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند) در راه فساد در زمین می کوشند و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند؛ (با این که می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد. (4)

1 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 84-85. مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدير احاديث ساختگی در فضائل خلفا و همچنین معاویه را به طور مشروح مورد بحث و بررسی قرار داده است. (رجوع کنید به: الغدير، ج 7، 8، 9 و 10).

2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 11، ص 46.

3 . بقره، آیات 204-205.

4 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 4، ص 73.

در حالی که این آیه مطابق سخن مفسران درباره «اخنس بن شریق» منافق نازل شده است، که در عصر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دست به جنایاتی

زد. (1)

وی همچنین اعلام کرد آیه 207 سوره بقره که می فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ); «برخی از مردم جان خویش

را به خاطر خشنودی خدا می فروشند». در وصف ابن ملجم (قاتل

امیرمؤمنان (علیه السلام)) نازل شده است، (در حالی که این آیه درباره

علی (علیه السلام) در ماجرای لیلۃ المبیت نازل شده بود). (2)

تمام این تلاش ها برای آن بود که خط فضیلت علوی مورد تردید مسلمانان قرار

گیرد، و بغض و کینه جانشین آن شود تا در پناه آن، معاویه خط سیاه اموی را

که از سرچشمه جاهلی سیراب می شد، ترویج کند و به اهداف دنیاطلبانه خویش

برسد.

د) ترویج ناسزاگویی به علی (علیه السلام)

معاویه به پرده پوشی فضایل علی(علیه السلام) و ترویج فضایل ساختگی سایر خلفا و بعضی از صحابه اکتفا نکرد، بلکه به سبّ و ناسزا گویی آن حضرت روی آورد و آنچه را که پیش از آن، میان مردم شام سنّت ساخته بود، به سایر بلاد اسلامی نیز گسترش داد و به سبّ و لعن امیرمؤمنان(علیه السلام) در محافل و مجالس و برفراز منبرها و در خطبه های نماز جمعه فرمان داد.

مرحوم علامه امینی با استناد به منابع معتبر اهل سنّت می نویسد:

«معاویه پیوسته اصرار داشت که روایاتی در نکوهش مقام امیرمؤمنان علی(علیه

السلام)

1 . رجوع کنید به: تفسیر فخر رازی، روح المعانی، الدرّ المنثور، مجمع البیان

و تفسیر نمونه (ذیل تفسیر آیات فوق).

2 . آری ؛ این آیه در عظمت فداکاری امیرمؤمنان (علیه السلام) نازل شده است.

مطابق نقل مفسران و مورخان شیعه و سنی این آیه مربوط به لیلۃ المبیت یعنی آن شب است که مشرکان مکه قصد داشتند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در منزلش به قتل برسانند؛ و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به فرمان الهی بستر خود را ترك کرد و علی (علیه السلام) آن شب به جای پیامبر (صلی الله علیه وآله) خوابید. صبحگاهان که مشرکان با شمشیرهای آخته بر آن خانه هجوم آوردند، علی (علیه السلام) را در آن جا یافتند و با این فداکاری، رسول خدا از دست مشرکان نجات یافت و از همان جا هجرت رسول خدا به سوی مدینه آغاز شد.

بنابراین، آیه فوق درباره عظمت کار امیرمؤمنان (علیه السلام) که با وجود خطر فراوان، شجاعانه و فداکارانه آن شب را در بستر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به سر برد، نازل شده است. (برای آگاهی از مصادر این شأن نزول، رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج 2، ص 47، تفسیر آیه 207 سوره بقره).

جعل کند و این کار را آن قدر ادامه داد که کودکان شام با آن خو گرفتند و بزرگ شدند و بزرگسالان به پیری رسیدند. هنگامی که پایه های بغض و عداوت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) در قلوب ناپاکان محکم شد، سنت زشت لعن و سبّ مولا علی (علیه السلام) را به دنبال نمازهای جمعه و جماعت و بر منابر، در همه جا، حتّی در محل نزول وحی یعنی مدینه رواج داد. (1)

«جاحظ» نقل می کند که معاویه در پایان خطبه نماز، با کلماتی زشت (2)، علی (علیه السلام) را مورد سبّ و لعن قرار می داد و آنگاه همین جملات را طیّ بخش نامه ای به همه بلاد اسلامی فرستاد، تا خطبای جمعه! نیز هماهنگ با او این گونه آن حضرت را لعن نمایند. (3)

همچنین نقل شده است که معاویه در قنوت نماز خویش علی، حسن و حسین (علیهم السلام) را لعن می کرد. (4)

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «به دستور معاویه خطبا در هر آبادی و بر فراز منبرها، علی (علیه السلام) را لعن می کردند و به او و خاندان پاکش ناسزا می گفتند». (5)

طبری (مورّخ معروف) می نویسد: «وقتی که معاویه، مغیره بن شعبه را والی

کوفه ساخت، به وی گفت:

«لَا تَنْحَمَّ عَنْ شَتْمِ عَلِيٍّ وَ ذِمَّتِهِ؛ از ناسزاگویی و مذمت نسبت به علی پرهیز

نکن!». (6)

1 . الغدير، ج 2، ص 101-102.

2 . این کلمات را ابن ابی الحديد در شرح خود (ج 4، ص 56) به نقل از

جاحظ آورده است که به علت زشتی این کلمات، از نقل آن خودداری می کنیم.

3 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 4، ص 56-57.

4 . تاريخ طبري، ج 4، ص 52 و بحار الانوار، ج 23، ص 169.

5 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 11، ص 44.

6 . تاريخ طبري، ج 4، ص 188 (حوادث سال 51 هجری) و کامل ابن اثیر،

ج 3، ص 472.

اصرار معاویه بر این کار تا آنجا بود که وقتی در مراسم حج شرکت کرد و وارد مدینه شد، تصمیم داشت، بر منبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، علی(علیه السلام) را لعن کند. به او گفتند: «سعد بن ابی وقاص» در اینجا حضور دارد و از این کار ناخشنود خواهد شد؛ بنابراین، خوب است پیش از آن، با وی مشورت کنی.

معاویه قصد خویش را با وی در میان گذاشت. سعد گفت: اگر چنین کنی، من دیگر به مسجد پیامبر نخواهم آمد. معاویه که چنین دید تا زمانی که سعد زنده بود در آنجا اقدام به لعن نکرد.(1)

در کتاب «صحیح مسلم» (از کتاب های معروف و معتبر اهل سنت) آمده است: معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی(علیه السلام)) را ناسزا نمی گویی؟ سعد در پاسخ گفت: به خاطر سه جمله ای که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در عظمت علی(علیه السلام) شنیده ام که اگر یکی از آنها در حقّ

من بود، از داشتن شتران سرخ مو (کنایه از اموال فراوان است) برایم بهتر بود.

آنگاه سعد بن ابی وقاص آنها را نقل کرد.(2)

معاویه کینه توز عجیبی بود و شاید کمتر کسی در کینه توزی به پای او می رسید تا آنجا که درخواست بزرگان اسلام و حتی برخی از بنی امیه را جهت ترك این عمل زشت و نفرت انگیز رد می کرد و همچنان به کار خویش ادامه می داد.

علامه مجلسی نقل می کند: در ملاقاتی که ابن عباس با معاویه داشت، به وی گفت: ای معاویه! تو علی را می شناسی و سابقه او را در اسلام می دانی و به فضل و مقام وی

1 . عقد الفرید، ج 4، ص 366.

2 . آن سه فضیلت عبارتند از:

الف — در جریان تبوك كه علي(عليه السلام) را در مدينه به جاي خود گذاشت،

خطاب به وي فرمود: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا

أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي؛ أَيَا خَشِنُوا نِيْسَتِي كِه جايگاه تو در نزد من همانند هارون نسبت

به موسی باشد (با این تفاوت) جز آن كه بعد از من نبوتی نیست».

ب — در جنگ خیبر بعد از آن كه دیگران نتوانستند قلعه خیبر را بگشایند

فرمود: «لَأَعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ پرچم را

به دست مردی خواهم داد كه خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش

نیز او را دوست می دارند». آنگاه پرچم را به دست علي(عليه السلام) داد و فتح

و پیروزی حاصل شد.

ج — وقتی كه (در ماجرای مباحله) آیه 61 سوره آل عمران (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...) نازل شد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، علی و فاطمه و

حسن و حسین(علیهم السلام) را فرا خواند و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي؛ خداوندا!

اینان خاندان من هستند (كه مشمول این آیاتند)». (صحیح مسلم، كتاب فضائل

الصحابة، باب فضائل علی بن ابی طالب، حدیث سوّم، با تلخیص).

آگاهی؛ اکنون که وی از دنیا رفته است، دستور بده بر منبرهایتان به وی ناسزا

نگویند. معاویه با وقاحت تمام درخواست وی را رد کرد.(1)

ابوعثمان جاحظ می گوید: گروهی از بنی امیّه با توجّه به آثار منفی این کار —

به معاویه گفتند: تو به آنچه خواستی رسیدی، دیگر از لعن علی دست بردار!

پاسخ داد: نه به خدا سوگند! باید آن قدر این کار ادامه یابد، تا کودکان با آن

بزرگ شوند و بزرگسالان با آن پیر گردند و هیچ کس فضیلتی برای علی

نگوید!(2)

به هر حال، با این برنامه، لعن علی(علیه السلام) و خاندان وی به صورت يك

سنت درآمد و هفتاد هزار منبر در عصر امویین در سراسر کشور اسلامی

نصب شد و بر فراز آن ها، علی(علیه السلام) را لعن می کردند.(3)

این برنامه تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت و آثار منفی آن هر روز

آشکارتر می شد؛ تا آن که وی در زمان خلافت خویش (سال 99 هجری) طیّ

بخش نامه ای به همه بلاد اسلامی دستور لغو این سنت زشت را صادر

کرد.(4)

آری؛ بنی امیّه برای کتمان سابقه زشت خود و جلوگیری از نشر فضایل علی(علیه السلام) و در نتیجه گرایش مردم به «خطّ علوی» به سبّ و لعن آن حضرت روی آوردند. در واقع، آنان ادامه حکومت جنایت بار خویش را بر پایه چنین سنّتی استوار می دیدند. این نکته ای است که «مروان بن حکم» بدان تصریح کرده است.

در تاریخ می خوانیم که وقتی از «مروان حکم» سؤال شد که چرا شما علی را سبّ و لعن می کنید؟ و این کار چه نفعی برای شما دارد؟ پاسخ داد:

1 . بحارالانوار، ج 33، ص 256.

2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 57 و الغدير، ج 2، ص 102.

3 . ربیع الابرار زمخشری، ج 2، ص 186 (مطابق نقل الغدير، ج 10، ص 266).

4 . کامل ابن اثیر، ج 5، ص 42 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 58. (برای آگاهی بیشتر از ماجرای سنت معاویه و پیروانش در سبّ و لعن مولا(علیه السلام) رجوع کنید به: الغدیر، ج 2، ص 101 به بعد و جلد 10، ص 257 به بعد؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 56 به بعد ؛ پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 2، ص 652 و دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، ج 1، ص 59).

[186]

«لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ؛ حکومت ما جز با این کار سامان نمی یابد». (1)

آنان با طرح و گسترش چنین حرکت زشت و ناجوانمردانه ای، آزار، کشتن و اسارت خاندان هاشمی را برای مزدوران خویش امری ساده و حتی مورد رغبت و پسندیده می ساختند و در پناه آن به اهداف شوم دنیاطلبانه خویش دست می یافتند.

* * *

4 - به شهادت رساندن امام حسن مجتبی(علیه السلام)

معاویه می دانست که با وجود امام حسن(علیه السلام) نمی تواند به سادگی به اهداف شوم دراز مدت خویش و تثبیت خلافت در خاندان اموی دست یابد؛ مخصوصاً که در پیمان نامه صلح او با امام مجتبی(علیه السلام) آمده بود که معاویه پس از خویش، کسی را برای خلافت معرفی نکند و کار آن را به مسلمین بسپارد.(2)

از این رو، معاویه برای برداشتن موانع از سر راه خویش و هموار ساختن سلطنت یزید فاسد، دست به جنایت دیگری زد و امام مجتبی(علیه السلام) را به شهادت رساند. ولی برای در امان ماندن از پی آمد چنین جنایت بزرگی، مخفیانه و با مسموم ساختن آن حضرت، به چنین عملی اقدام کرد.

مطابق نقل جمعی از مورّخان شیعه و سنی، معاویه به همسر امام حسن(علیه السلام) که دختر اشعث بن قیس(3) بود، پیام داد که اگر وی حسن بن علی(علیه السلام) را مسموم سازد، او را به همسری پسرش یزید درخواهد آورد. معاویه

برای جلب اعتماد «جعه دختر اشعث» مبلغ یکصد هزار درهم نیز برای وی

فرستاد. دختر اشعث نیز پذیرفت که

1 . رجوع کنید به: انساب الاشراف بلاذری، ج 2، ص 407؛ شرح نهج

البلاغه ابن ابی الحديد، ج 13، ص 220 و الغدير، ج 7، ص 147، ج 8، ص

264 و ج 9، ص 392.

2 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 38 و بحار الانوار، ج 44، ص 65.

(البته مطابق نقل ابن قتیبۀ در «الامامة و السياسة» جلد 1، صفحه 184، معاویه

تعهد کرده بود که پس از مرگش، خلافت به امام حسن (علیه السلام) منتقل شود.

در این صورت انگیزه معاویه برای به شهادت رساندن آن حضرت، روشن تر

است. همین انگیزه را علامه امینی در الغدير، ج 11، ص 9، از ابوالفرج

اصفهانی نویسنده کتاب «مقاتل الطالبیین» نقل می کند؛ ابن عبدالبرّ نیز در

استیعاب، ج 1، ص 438 و 439 می نویسد: امام حسن (علیه السلام) با وی

شرط کرده بود که خلافت پس از معاویه، در اختیار او قرار گیرد).

3 . برای آگاهی از زندگی و سابقه اشعث، رجوع کنید به: پیام امام

امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 1، ص 644 به بعد (ذیل خطبه نوزدهم).

[187]

همسر خود حضرت امام مجتبی(علیه السلام) را مسموم سازد و به شهادت

برساند (هر چند معاویه، وی را هرگز به همسری یزید در نیاورد!).(1)

مورّخ معروف «ابوالفرج اصفهانی» می نویسد: معاویه می خواست برای

فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد؛ ولی وجود امام حسن(علیه السلام) و سعد

بن ابی وقاص کار را برای او مشکل می ساخت، از این رو، هر دوتن را

مسموم ساخت.(2)

تأسّف بارتر آن که، وقتی خبر شهادت امام حسن(علیه السلام) به شام رسید،

معاویه و دیگر درباریان جنایتکارش خوشحال شدند و به سجده افتادند.(3)

به هر حال، تردیدی نیست که معاویه برای رسیدن به اهداف شوم خود، سعی

می کرد همه موانع را از سر راه خود بر دارد و مسیر را برای «**خلافت**

موروثی آل امیه» هموار سازد که یکی از موانع مهم، حضور امام حسن مجتبی(علیه السلام) با آن همه شایستگی ها و عظمت فردی و خانوادگی بود. از این رو، دست خود را به این جنایت عظیم آلوده ساخت و به واسطه زنی دنیاپرست — به خیال خویش — به هدفش نائل شد.

* * *

5 — کشتن شیعیان به بهانه های گوناگون

معاویه بعد از تثبیت قدرت خویش و پس از مسموم ساختن امام مجتبی(علیه السلام) برخلاف مفاد صلح نامه(4) و بر خلاف تمام اصول انسانی و دینی به کشتار وسیع

1 . رجوع کنید به: کتاب های معتبر تاریخی از شیعه و سنی؛ مانند: ارشاد شیخ

مفید، ص 356 و 357؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 47-49؛

بحارالانوار، ج 44، ص 147؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 214؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 29؛ مختصر تاریخ دمشق، ج 7، ص 39؛ تذکرة الخواص سبط بن جوزی، ص 191 و 192. ابن عبدالبر نیز در استیعاب، ج 1، ص 440 در شرح حال امام حسن (علیه السلام) می نویسد: گروهی گفته اند که آن زن به دسیسه معاویه و پولی که برای وی فرستاد، آن حضرت را مسموم ساخت (وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: كَانَ ذَلِكَ مِنْهَا بِتَدْئِيسِ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهَا وَ مَا بَدَلَ لَهَا فِي ذَلِكَ).

2 . مقاتل الطالبیین، ص 48.

3 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 196؛ عقد الفريد، ج 4، ص 361 و مناقب

ابن شهر آشوب، ج 4، ص 49.

4 . در یکی از بندهای صلح نامه آمده بود: «وَ أَنْ يُؤْمَنَ شِيعَتُهُ، وَلَا يَتَعَرَّضَ

لِأَحَدٍ مِنْهُمْ؛ اٰمَنِيَّتِ شِيعِيَانِ عَلٰی (علیه السلام) را تضمین کند و متعرض احدی از

آنان نشود». (مناقب شهر آشوب، ج 4، ص 38 و ارشاد شیخ مفید، ص 355).

شیعیان امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) دست زد؛ تا با از میان برداشتن مخالفان،
راه را برای خودکامگی هایش هموارتر سازد.

ابن ابی الحدید با اشاره به این دوران می نویسد: «فشارها بر شیعیان ادامه
داشت، تا آنگاه که امام حسن(علیه السلام) به شهادت رسید؛ پس از آن،
سختی ها و فشارها بر شیعیان

افزایش یافت، به گونه ای که هر شیعه، از کشته شدن و یا تبعید و آواره شدن بیمد

اك بود». (1)

امام باقر(علیه السلام) با اشاره به فضای تاریک و وحشت بار عصر معاویه
می فرماید:

«وَ كَانَ عِظَمُ ذَلِكَ وَ كِبَرُهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ (علیه السلام) فَفُتِنْتُ

شِيعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدَةٍ وَ قُطِعَتِ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ عَلَى الظَّنَّةِ وَ كَانَ مَنْ يُذَكَّرُ بِحُبِّنَا وَ

الْإِتْقَاعِ إِلَيْنَا سُجِنَ أَوْ نُهِبَ مَالُهُ أَوْ هُدِّمَتْ دَارُهُ؛ بیشترین و بزرگترین

فشارها بر شیعیان در عصر معاویه، پس از شهادت امام حسن(علیه السلام) بود.

در آن زمان در هر شهری شیعیان ما کشته می شدند و دست ها و پاهایشان با

اندك گمان و بهانه ای قطع می شد. شدّت سخت گیری به حدّی بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد، زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش ویران می گشت».(2)

در این هنگام، معاویه فرمانداری کوفه را به «زیاد بن ابیه»(3) سپرد؛ وی که شیعیان علی(علیه السلام) را به خوبی می شناخت، به تعقیب آنان پرداخت و بسیاری از افراسرشناس و مؤثر از دوستان علی(علیه السلام) را به قتل رساند. شدت سخت گیری و جنایت «زیاد» را ابن ابی الحدید معتزلی این گونه ترسیم می کند:

«زیاد، شیعیان علی(علیه السلام) را زیر هر سنگ و کلوخی (در هر مکانی) یافت به قتل

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 43.

2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 43 و بحارالانوار، ج 44،

3 . شرح حال «زیاد» پیش از این گذشت.

[189]

رساند؛ آنها را دچار ترس و وحشت ساخت و دست و پای آنان را قطع کرد و چشم های آنها را از حدقه بیرون آورد، آنان را به دار آویخت و گروهی از آنان را از سرزمین عراق آواره ساخت، تا جایی که هیچ فرد سرشناسی از شیعیان در عراق نماند». (1)

جنايات «زیاد» در نامه امام حسین (علیه السلام) به معاویه نیز آمده است؛ در بخشی از نامه آن حضرت می خوانیم:

«ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، يَقْتُلُهُمْ وَ يَقَطَعُ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَ يُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ؛ آنگاه زیاد را بر مسلمانان مسلط ساختی و او نیز آنان را به قتل می رساند و دست و پای آنان را به عکس یکدیگر (به طرز وحشتناك) قطع می کند و آنان را بر دار اعدام می آویزد». (2)

* * *

شهادت حُجر بن عدی

(3)

از جنایات عظیمی که در این مدّت توسط عمّال معاویه انجام گرفت و بسیاری از مورّخان شیعه و سنیّ آن را نقل کرده اند، شهادت «حُجر بن عدی» و یاران گرانقدرش بود. اینان از مردان شایسته و به زهد و تقوا و ایمان شناخته شده بوده اند و فقط به جرم پیروی از علی(علیه السلام) و ایستادگی در برابر ناسزاگویی های «زیاد» نسبت به آن حضرت به

1 . فَقَتَلَهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَ مَدْرٍ، وَ أَخَافَهُمْ، وَ قَطَعَ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلَ، وَ سَمَلَ

الْعُيُونُ وَ صَلَبَهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، وَ طَرَدَهُمْ وَ شَرَدَهُمْ عَنِ الْعِرَاقِ؛ فَلَمْ يَبْقَ بِهَا

مَعْرُوفٌ مِنْهُمْ (همان مدرک، ص 44). محقق ارجمند جناب شیخ باقر قرشی

می نویسد: زیاد قصد کرد کوفه را از شیعیان خالی کند و شوکت آنان را در هم

بشکند؛ از این رو، پنجاه هزار تن از شیعیان کوفه (و عراق) را آواره منطقه

خراسان کرد، و البته همین جمعیت موجب نشر تشیع در آن منطقه و تشکیل گروه های مقاومت و مبارزه علیه امویان شد. (حياة الامام الحسين بن علي عليه السلام)، ج 2، ص 178).

2 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 203 و بحار الانوار، ج 44، ص 213.

3 . حُجر بن عدی از بزرگان صحابی رسول خدا بود. دانشمندان شیعه و سنی تعبیرات بلندی در عظمت او نقل کرده اند. درباره او نوشته اند: وی هر چند از نظر سنّ و سال از دیگر صحابه رسول خدا(صلی الله علیه وآله)کوچک تر بود، ولی از نظر عظمت از بزرگان صحابه بود. حاکم نیشابوری در مستدرک از او با عنوان «راهب أصحاب محمد» یاد کرده است و ابن اثیر در اسدالغابة و ابن حجر عسقلانی در الاصابة از او به عنوان «حُجر الخیر» یاد کرده اند. درباره او آمده است که وی مردی عابد بود، همیشه با وضو بود و هر گاه وضو می گرفت، نماز می خواند. ابن عبدالبر در استیعاب و ابن اثیر در اسدالغابه وی را مستجاب الدعوة دانسته اند. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج 1، ص 385-386; الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 1، ص

314; مختصر تاریخ دمشق، ج 6، ص 236 به بعد; اعیان الشیعة، ج 4، ص

569 به بعد و الغدير، ج 11، ص 53 به بعد.

[190]

طرز فجیعی به شهادت رسیدند، که فشرده آن چنین است:

زمانی که «مغیره بن شعبه» از سوی معاویه حاکم کوفه شد، به دستور معاویه در خطبه ها و سخنرانی ها نسبت به علی (علیه السلام) دشنام و ناسزا می گفت. در این میان «حُجر بن عدی» در برابر او ایستادگی می کرد و از فضایل علی (علیه السلام) می گفت، و معاویه را رسوا می ساخت. «حُجر» که مردی با نفوذ و از شخصیت های معروف کوفه بود، با بیانش توطئه های مغیره را خنثی می ساخت.

جمع زیادی از مردم کوفه نیز با وی همراهی می کردند و به مخالفت با سخنان «مغیره» می پرداختند. مغیره که ترس داشت دست خویش را به خون آنان آلوده سازد، تحمل می کرد؛ ولی همیشه «حُجر» را از پی آمد سخنانش می ترساند و

می گفت همه حاکمان مانند من تحمل نخواهند کرد و در برابر تو شدت عمل به خرج خواهند داد.

مغیره در سال 51 هجری به هلاکت رسید و آنگاه معاویه «زیاد» را که والی بصره بود، با حفظ سِمَت، به ولایت کوفه منصوب کرد. «زیاد» نیز همانند دیگر والیان جور و به دستور معاویه بر فراز منابر و در سخنرانی ها به سبّ و بدگویی علی(علیه السلام) می پرداخت که با مخالفت «حُجر» مواجه می شد.

«حُجر بن عدی» و یارانش که تحمل این ناسزاگویی ها را نداشتند، در برابر دستگاه ستمگر معاویه و «زیاد» ایستادگی کردند و از افشای حاکم شام و آل ابوسفیان خودداری نمی کردند و به تهدیدات «زیاد» ستمگر اعتنایی نداشتند.

سرانجام زیاد، آنها را دستگیر کرد و همراه با نامه ای در مذمت و بدگویی از آنان به شام روانه ساخت.

حجر و یارانش را در «مرج عذرا» (منطقه ای در نزدیکی دمشق) نگه داشتند، تا حکم آنان از سوی معاویه صادر شود.

از میان این گروه که چهارده تن بودند، هفت تن با وساطت بعضی به نزد معاویه نجات یافتند؛ ولی حُجر به همراه شش تن از یارانش که مقاومت می کردند — به جرم

[191]

دینداری و محبّت به علی(علیه السلام) — به طرز فجیعی به شهادت رسیدند. (1)
در کتاب کنز العمال (از کتاب های معروف اهل سنت) آمده است که حُجر به هنگام شهادت چنین وصیت کرد:

«لَا تُطْلَفُوا عَنِّي حَديدًا وَ لَا تَغْسِلُوا عَنِّي دَمًا وَ ادْفِنُونِي فِي ثِيَابِي، فَإِنِّي لَأَق مُعَاوِيَةَ بِالْجَادَّةِ وَ إِنِّي مُخَاصِمٌ؛ غل و زنجیر را از دست و پایم باز نکنید و خونم را نشویید و مرا در پیراهنم دفن کنید! چرا که می خواهم به این صورت معاویه را در قیامت برای دادخواهی در پیشگاه خدا دیدار کنم». (2)

قبر جناب حجر و یارانش امروزه در منطقه «مرج عذرا»، در نزدیکی دمشق معروف و مشهور است و زیارتگاه گروه زیادی از مسلمانان می باشد.

شهادت حُجر بن عدی و یارانش چه در همان زمان و چه پس از آن، مورد
اعتراض شدید مردم قرار گرفت و از آن به عنوان لگه ننگی در زندگی معاویه
یاد می شد.

امام حسین (علیه السلام) در نامه ای به معاویه به شهادت حُجر و یارانش اشاره
می کند و می فرماید:

«أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرٍ، وَ أَصْحَابَهُ الْعَابِدِينَ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفِظُونَ الْبَدَعَ، وَ
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَقَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا، مِنْ بَعْدِ مَا
أُعْطِيَتْهُمْ الْمَوَاقِيقَ الْغَلِيظَةَ، وَ الْعُهُودَ الْمُؤَكَّدَةَ، جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ وَ اسْتِخْفَافًا بَعْهْدِهِ؛ (ای
معاویه!) آیا تو همان نیستی که حجر و یارانش را

-
1. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 4، ص 187-207؛ کامل ابن اثیر، ج 3،
ص 472-486؛ مختصر تاریخ دمشق، ج 6، ص 235-242؛ مروج الذهب
مسعودی، ج 3، ص 3-4؛ الغدير، ج 11، ص 37 به بعد و اعیان الشیعة، ج
4، ص 569-586.

2 . كنز العمال، ج 11، ص 353، حديث شماره 31724; همچنين رجوع كنيد

به: اسدالغابة فى معرفة الصحابة، ج 1، ص 386 و الاصابة فى تمييز

الصحابة، ج 1، ص 315.

[192]

كه عابد و در برابر خدا متواضع بودند، به قتل رساندى؟ آنان كه از بدعت ها

بizar بودند؛ امر به معروف و نهى از منكر مى كردند؛ ولى تو آنان را از روى

ستم و عداوت — پس از پيمان هاى محكم (در عدم تعرض به آنان) — كشتى و

اين عمل را از روى نافرمانى در برابر خداوند و سبك شمردن پيمان او انجام

دادى». (1)

عائشه نيز در ملاقاتى با معاويه به وى گفت: چرا حُجر و يارانش را كشتى؟

معاويه پاسخ داد: مصلحت امت را در آن ديدم!!! عائشه گفت: از رسول خدا

شنيدم كه درباره آنان مى فرمود:

«سَيُقْتَلُ بِعَدْرَاءَ نَاسٍ، يَعْضِبُ اللَّهُ لَهُمْ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ؛ به زودی در منطقه

«عذراء»، مردمانی کشته می شوند که خداوند و آسمانیان به خاطر آنان

خشمگین می شوند». (2)

از «حسن بصری» نقل شده است که می گفت: معاویه چهار عمل زشت انجام

داد که هر يك از آنها به تنهایی جرم و جنایت بزرگی محسوب می شود و برای

تبهکاری معاویه کافی است... یکی از آن چهار مورد، کشتن حُجر بن عدی بود.

سپس دو بار گفت:

«وَيَا لَهُ مِنْ حُجْرٍ وَ أَصْحَابِ حُجْرٍ؛ وای بر وی (معاویه) از ماجرای حُجر و

یاران حُجر!». (3)

ماجرای شهادت حجر به قدری مظلومانه بود که خود معاویه نیز — به ظاهر —

از پی آمد اخروی آن وحشت داشت!

1 . الامامة والسياسة، ج 1، ص 203; همچنین رجوع کنید به: بحار الانوار، ج

44، ص 213.

2 . مختصر تاریخ دمشق، ج 6، ص 241 و الاصابة، ج 1، ص 315.

3 . تاریخ طبری، ج 4، ص 208 و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 487.

[193]

در کامل ابن اثیر به نقل از ابن سیرین آمده است که معاویه به هنگام مرگ

می گفت:

«يَوْمِي مِنْكَ يَا حُجْرُ طَوِيلٌ؛ ای حُجْر! روزی طولانی (برای محاکمه نزد خدا) با

تو خواهم داشت». (1)

* * *

شهادت عمرو بن حمق

از دیگر شخصیت های بزرگ اسلامی که توسط معاویه به شهادت رسید، جناب «عمر بن حَمَقْ خُزاعی» است.

وی از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود و مطابق نقل محدّثان و مورّخان روزی با مقداری شیر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را سیراب کرد، آن حضرت در حقّ وی چنین دعا کرد: «اللّهُمَّ مَتَّعْهُ بِشَبَابِهِ؛ خدایا او را از جوانی اش بهره مند ساز!» عمرو نیز به برکت این دعا، هشتاد سال بر او گذشت، ولی موی سپیدی در سر و رویش دیده نشد». (2)

وی از شیعیان خاصّ امیرمؤمنان(علیه السلام) بود. امام کاظم(علیه السلام) هنگامی که حواریّون و یاران ویژه امیرمؤمنان(علیه السلام) را بر می شمارد، از عمرو بن حمق نیز نام می برد. (3)

امیرمؤمنان(علیه السلام) در جنگ صفّین پس از اعلام آمادگی و وفاداری خالصانه عمرو، به وی فرمود:

«لَیْتَ أَنْ فِی جُنْدِی مِائَةٌ مِثْلَکَ؛ کاش در میان لشکریانم یکصد نفر همانند تو بودند». (4)

عمرو بن حمق به سبب عشق و ارادت به علی(علیه السلام) مورد بُغض معاویه قرار داشت،

1 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 487.

2 . کنز العمال، ج 13، ص 495؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج 8، ص 21؛

اسد الغابة، ج 4، ص 100 و بحار الانوار، ج 18، ص 12.

3 . بحار الانوار، ج 22، ص 343.

4 . بحار الانوار، ج 32، ص 399 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3،

ص 182.

[194]

تا آن که معاویه در زمان خلافت خویش، وی را مورد تعقیب قرار داد. عمرو

از شهر خویش گریخت؛ ولی معاویه با وقاحت تمام همسرش «آمنه» را به مدّت

دو سال در زندان دمشق حبس کرد، تا آن که عمّال معاویه عمرو را در منطقه

«موصل» دستگیر کردند؛(1) و او را به طرز فجیعی به شهادت رساندند و

سرش را برای زیاد و او نیز برای معاویه فرستاد!

مورخان نوشته اند: نخستین سری که در اسلام شهر به شهر گردانده شد، سر

«عمر بن حمق خزاعی» بود!

ابن سعد در طبقات به نقل از شعبی (از بزرگان تابعین) می نویسد: «أَوَّلُ رَأْسٍ

حُمِلَ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسُ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ». (2)

به دستور معاویه سر بریده «عمرو» برای همسرش در زندان فرستاده شد.

مأموران سنگدل حاکم شام، سر آن شهید را به دامن آینه انداختند و آینه نیز

کلماتی آتشین و با حزن و اندوه در فراق شوهرش بیان کرد. (3)

امام حسین (علیه السلام) در نامه اش به معاویه به شهادت عمرو بن حمق اشاره

کرده و از آن بزرگمرد به عظمت یاد می کند و می فرماید:

«أَوْ لَسْتُ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ، الَّذِي أَخْلَقْتُ وَ أَبْلْتُ وَجْهَهُ الْعِبَادَةُ; أَيَا تُو قَاتِلِ

عمرو بن حمق نیستی؛ همان مردی که کثرت عبادت چهره اش را فرسوده کرده

بود». (4)

آری؛ معاویه با کشتن شیعیان علی(علیه السلام) به ویژه افراد بانفوذ و ایجاد

ترس و وحشت

1 . طبری می نویسد: او را در موصل دستگیر کردند و به شهادت رساندند

(تاریخ طبری، ج 4، ص 197). ولی مطابق نقل ابن سعد در طبقات (ج 6،

ص 25) او را در منطقه جزیره دستگیر کردند و به شهادت رساندند.

2 . طبقات، ج 6، ص 25. ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد: «أَوَّلُ رَأْسِ

أَهْدَى فِي الْإِسْلَامِ، رَأْسُ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ، بُعِثَ بِهِ زِيَادُ إِلَى مُعَاوِيَةَ». (الاصابة،

ج 2، ص 523).

3 . رجوع کنید به: الغدير، ج 11، ص 41-44؛ تاریخ طبری، ج 4، ص

197؛ طبقات ابن سعد، ج 6، ص 25؛ الاصابة، ج 2، ص 533؛ كنز العمال،

ج 13، ص 497؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج 8، ص 357؛ مختصر تاریخ

دمشق، ج 19، ص 202 و اعیان الشیعة، ج 8، ص 376.

4 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 203. (در بحار الانوار، ج 44، ص 213

نیز، این جملات با تفاوتی نقل شده است).

[195]

میان آنان، در پی انتقام از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و در واقع انتقام از

اسلام راستین برآمد، تا بتواند به «خطّ اموی» استحکام بیشتری ببخشد و راه را

برای خودکامگی هایش هموارتر سازد.

* * *

6 – تنگنای اقتصادی مخالفان

یعقوبی – مورّخ مشهور – از حضرت رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه

وآله) روایت کرده است، که فرمود:

«إِذَا بَلَغَ ابْنُ أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ خَوْلًا وَ دِينَهُ

دَخَلًا؛ آنگاه که فرزندان ابوالعاص (پسر امیه) به سی تن برسند، بیت المال را

در انحصار خود قرار می دهند و بندگان خدا را برده خویش، و دین خداوند را

مایه فریب می سازند». (1)

این سه اصل پایه های حکومت های استبدادی است که حکومت بنی امیه بر

اساس آن شکل گرفته است.

معاویه که در سال های اوّل حکومتش با سیاستی مزورانه پا به میدان نهاد و با

بذل و بخشش های فراوان و تظاهر به بردباری و چشم پوشی از دشمنانش،

سعی در به سازش کشاندن آنان داشت و به هر شکل می خواست همگان در

برابر حکومت او سر تسلیم فرود آورند و یا حداقل سکوت کنند؛ پس از استحکام

پایه های حکومتش سیمای واقعی خویش را نمایان ساخت و شدیدترین فشارهای

اقتصادی را بر مردم بی نوا داشت.

وی با این که ثروت های عمومی و دارایی های کشور اسلام را به رایگان تقدیم

موالیان و نزدیکان خویش می کرد، با وضع مقررات سنگین اقتصادی نسبت به

1. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 172 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 56.

[196]

مخالفان خویش، چنان عرصه را بر آنان تنگ کرده بود که بسیاری از مردم با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم می کردند.

او این کار را برای این انجام می داد تا احدی به فکر قیام بر ضدّ او نیفتد. (1)

این سیاست در دوران یزید نیز ادامه یافت تا جایی که نسبت به افرادی چون «عبدالله بن عباس» نیز اعمال می شد. عبدالله در نامه ای به یزید به همین نکته اعتراض کرده، می نویسد:

«فَلَعَمْرِي مَا تُؤْتِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ مِنْ حَقِّنَا إِلَّا الْقَلِيلَ وَ إِنَّكَ لَتَحْبِسُ عَنَّا مِنْهُ الْعَرِيسَ

الطَّوِيلَ؛ به جانم سوگند! تو از حقوق ما جز مقدار ناچیزی به ما ندادی و تمام

آن را خود برداشتی!». (2)

معاویه که برای تصاحب اموال مردم مسلمان خیز برداشته بود هر روز دستوری صادر می کرد.

يك روز فرمان داد تمام اراضی مربوط به پادشاهان ساسانی که در اطراف کوفه قرار داشت، تصرف شود. در پی این فرمان، تمام آن سرزمین های وسیع و آباد جزء

اموال خصوصی او قرار گرفت. درآمد این زمین ها در هر سال تا 5 میلیون در هم می رسید.

روز دیگر فرمان داد، بصره و املاك آباد اطراف آن را به این سرزمین ها اضافه کنند.

در مرحله سوّم دستور داد: هدایایی که رعایای ایرانی در ایّام نوروز و مهرگان به پادشاهان ساسانی می پرداختند، از این به بعد به دستگاه خلافت بپردازند.(3)

منطق معاویه بر این اساس بود که می گفت: زمین از آن خداست و وی خلیفه خدا! لذا هر طوری که میلش باشد عمل می کند. او می گفت:

«الْأَرْضُ لِلَّهِ وَأَنَا خَلِيفَةُ اللَّهِ فَمَا أَخَذُ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ لِي وَ مَا تَرَكَتُهُ كَانَ جَائِزاً

1 . رجوع کنید به: عقد الفرید، ج 4، ص 259.

2 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 248 و بحار الانوار، ج 45، ص 324. همچنین

رجوع کنید به : عقد الفرید، ج 4، ص 358 .

3 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 218. مراجعه شود به نقش عایشه در تاریخ

اسلام، قسمت سوم، ص 157.

[197]

لی؛ زمین از آن خدا است و من هم خلیفه او، پس اگر در مالی

تصرف کنم، متعلق به من است و اگر تصرف نکنم باز مجاز به تصرف آنم». (1)

بر اساس منطق معاویه ولایات و شهرها به صورت تبعیض آمیزی اداره

می شد. در حالی که مردم شام — بهترین مدافعان حکومت معاویه — در امنیت

و رفاه به سر برده و ارزاق عمومی به وفور و با قیمتی مناسب در اختیارشان

قرار می گرفت و هر گاه و بی گاه از بذل و بخشش های بی دریغ معاویه بهره مند بودند؛ مردم شهرهای دیگر تحت فشار سخت ترین تنبیهات اقتصادی قرار داشتند.

خصوصاً شهر کوفه که پایگاه اصلی شیعیان و دوست داران امیرمؤمنان(علیه السلام) بود، با وضع بسیار دردناکی روبرو بود. مغیره بن شعبه — والی کوفه — ارزاق عمومی را از مردم کوفه دریغ می داشت. این سیاست تبعیض آمیز معاویه تا دهها سال پس از وی نیز ادامه یافت ؛ تا آن جا که عمر بن عبدالعزیز — به اصطلاح عادل ترین آنان! — در حالی که بر حقوق شامیان ده دینار افزوده بود بر اهل عراق هیچ نیافزود!(2)

غصب زمین های آباد بلاد اسلامی، تنها به کوفه و بصره خلاصه نشد. بلکه پس از آن معاویه بر زمین های یمن و شام و بین النهرین نیز دست انداخت و سرزمین هایی که در گذشته عنوان خالصه و تیول داشت، از چنگ صاحبان آنها درآورد و در تصرف خویش قرار داد.

وی حتی از دو شهر مقدس مکه و مدینه نیز صرف نظر نکرد ؛ هر سال مقدار زیادی خرما و گندم از این دو شهر به عنوان مالیات و خراج می گرفت و «فدك» را که متعلق به فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود جزء تیول مروان بن حکم قرار داد! (3)

«ابن عبد ربّه» می نویسد:

-
- 1 . الغدير، ج 8، ص 349. به نقل از مروج الذهب، ج 2، ص 79.
 - 2 . عقد الفرید، ج 4، ص 259. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوّم.
 - 3 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 305.

در دوران حکومت معاویه هیچ بودجه ای از بیت المال برای شهر مقدّس مدینه اختصاص نمی یافت(1)، چه این که در این شهر بزرگانی زندگی می کردند که همه از سران مخالفان حکومت اموی بودند.

والیان منصوب معاویه، مردم این سامان را مجبور کردند تا با بهای ناچیزی املاک خویش را بفروشند و بسیاری از زمین های اطراف مدینه را به اجبار به تصرف دستگاه حکومت درآوردند.

به حکم معاویه، گاه مروان بن حکم و گاه نیز سعید بن عاص بر مدینه حکومت می کرد و هر دو در تضعیف اقتصادی مردم مدینه خصوصاً بزرگان قوم از هیچ کوششی دریغ نمی کردند.(2)

معاویه که مبارزه با علویان و هواخواهان مکتب علوی را وجهه نظر خویش قرارداداده بود، در بخشنامه ای به همه عمّال خویش اعلام کرد:

«انظروا إلى من قامت عليه البيّنة أنّه يُحبُّ عليّاً و أهل بيّته فامحوه من الدّیوان و

أسقطوا عطاءه و رزقه؛ مواظب باشید هر که ثابت شد که از شیعیان علی(علیه

السلام) و اهل بیت او است اسم او را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و

مزایای او را قطع نمایید». (3)

این همه سخت گیری از جانب معاویه برای آن بود که وی همواره از شیعیان

احساس خطر عظیمی می کرد و لذا با قساوت تمام به این گونه اعمال ننگین و

شرارت بار دست می زد.

ابن ابی الحدید، از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که شرایط چنان سخت شده

بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد زندانی می شد و اموالش مصادره

می گردید و یا خانه اش

1 . مراجعه شود به عقدالفرید، ج 4، ص 358.

2 . مراجعه شود به عقد الفرید، ج 4، ص 259.

3 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 45 و الغدير، ج 11، ص

ویران می گشت.(1)

فشارها چنان زیاد و فراگیر شده بود که «شعبی» می گوید:

«مَا نَدْرِي مَا نَصْنَعُ بِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِنَّ أَحِبَّنَاهُ إِفْتَقَرْنَا وَ إِنْ أَبْغَضْنَاهُ كَفَرْنَا؛

نمی دانیم با علی(علیه السلام) چه کنیم؟ اگر او را دوست بداریم، (چنان بر ما

سخت می گیرند که) فقیر و نیازمند می شویم و اگر او را دشمن بداریم، کافر

می شویم».(2)

7 - بدعت ها

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تحکیم پایه های مقام و موقعیت خود، که

سخت به آن علاقه داشت، به احکام اسلامی نیز دست اندازی کرد و بدعت هایی

را در دین پدید آورد که از مهم ترین آن ها انحراف خلافت اسلامی از مسیر

صحیح خود و تبدیل آن به سلطنت استبدادی و موروثی، مخصوصاً انتخاب

فرزند آلوده و ناصالحش برای ولایت عهدی بود.

این خطر به قدری جدّی و مهم بود که امام حسین (علیه السلام) در جمع عدّه زیادی از صحابه و انصار و فرزندان آنها در منی، با آن که جاسوسان معاویه همه جا مراقب اوضاع بودند، در این باره فرمود:

«فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَنْدَرَسَ هَذَا الْحَقُّ وَ يَذْهَبَ؛ مَنْ بِيَمِ أَنْ دَارَمَ كَه (در اثر

اعمال معاویه) دین اسلام فرسوده گشته و به طور کامل ریشه کن گردد». (3)

معاویه خود تصریح می کرد که خلافت را نه با محبّت و دوستی مردم و نه

رضایت

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 43.

2 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 248.

3 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 87 ؛ الغدير، ج 11، ص 28.

بنابراین، دلیلی ندارد که خواسته های ملت مسلمان را رعایت کند.

«جاحظ» می گوید:

«معاویه آن سال را که به قدرت رسید «عام الجماعة» نامید، در حالی که آن

سال «عام الفرقة و القهر و الغلبة» بود، سالی که امام به سلطنت و نظام

کسرای تبدیل شد و خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) غصب شد و قیصری

گردید». (2)

معاویه خود را اولین «ملك» (شاه) می خواند. (3)

«سعید بن مسیب» می گفت: معاویه اولین کسی بود که خلافت را به سلطنت

تبدیل کرد. (4)

«ابوالاعلی مودودی» در کتاب «خلافت و ملوکیت» چند ویژگی برای تفاوت

نظام سلطنتی معاویه با خلافت پیش از وی برشمرده است.

نخست: دگرگونی روش تعیین خلیفه. خلفای پیشین، خود برای کسب خلافت قیام

نمی کردند، ولی معاویه در پی آن بود با هر وسیله ای که شده بر مسند خلافت

تکیه زند.

دوم: دگرگونی در روش زندگی خلفا و استفاده از روش پادشاهی روم و ایران.

سوم: چگونگی مصرف بیت المال. زیرا در دوران معاویه بیت المال به

صورت ثروت شخصی او و دودمان او درآمد و کسی نمی توانست درباره

حساب و کتاب بیت المال از حکومت وی بازخواست کند.

چهارم: پایان آزادی ابراز عقیده و امر به معروف و نهی از منکر. این روش

از عهد

2 . رسالة الجاحظ في بني أمية، ص 124، به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج

2، ص 396.مراجعه شود به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 3، ص

250 و الغدير، ج 10، ص 227.

3 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 232. مراجعه شود به: تاریخ الخلفاء، ص 223.

4 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 232.

[201]

معاویه با کشتن «حجر بن عدی» آغاز شد.

پنجم: پایان آزادی دستگاه قضایی اسلام.

ششم: خاتمه یافتن حکومت شورایی.

هفتم: ظهور تعصبات نژادی و قومی.

هشتم: نابودی برتری قانون، بر خواسته های شخصی.(1)

«ابن ابی الحدید» پس از نقل سخنانی در مورد خلاف کاری ها و بدعت های

معاویه، می گوید:

«اعمال خلاف و آشکارای «معاویه» از قبیل: پوشیدن حریر، استعمال ظروف

طلا و نقره، جمع آوری غنایم برای خود، اجرا نکردن حدود الهی و مقررات

اسلام درباره اطرافیان و کسانی که مورد علاقه اش بودند، ملحق کردن «زیاد»

به خود و او را برادر خود خواندن، با این که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

فرموده بود: «**أَوْلَدُ الْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ**»؛ فرزند به همسر ملحق می شود و

سهم زناکار سنگسار شدن است». کشتن «حُجْرَبْنِ عَدَى» و یاران پاك او، توهین

به ابوذر و او را سوار بر شتر برهنه کردن و فرستادنش به مدینه، ناسزا گفتن

به «امیرمؤمنان علی (علیه السلام)» و «امام حسن (علیه السلام)» و «ابن عباس»

بر روی منابر، ولیعهد قرار دادن «یزید» شراب خوار و قمارباز و... همه و

همه دلیل بر کفر و الحاد او است». (2)

معاویه در بدعت گزاری هیچ حدّ و مرزی قائل نبود و به اعتراض دیگران نیز

وقعی نمی نهاد.

«ابودرداء» می گوید:

«به معاویه گفتم از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم هر کسی از ظروف طلا

و نقره بیاشامد آتش

1 . خلافت و ملوکیت، ص 188-207 ; به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج 2،

ص 407-408. (رجوع شود به: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج 3،

ص 250-251).

2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 5، ص 132.

[202]

جهنم درونش را فرا خواهد گرفت». معاویه گفت:

«أَمَّا أَنَا فَلَا أَرَى بِذَلِكَ بَأْسًا؛ أَمَّا مَنْ بَرَأَى أَنْ أِيرَادِي نَمِي بَيْنِي!!».

«ابودرداء» پاسخ داد: عجا! من از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل می کنم تو
رأی شخصی خود را اظهار می کنی! من دیگر در سرزمینی که تو هستی
نخواهم ماند!». (1)

مرحوم علامه امینی در کتاب نفیس «الغدیر» با ذکر اسناد و مدارك روشن
بدعت ها و فجایعی را که شخص معاویه انجام داده جمع آوری کرده است؛ در
این جا فهرست آن از نظر خوانندگان عزیز می گذرد و شرح و تفصیل منابع آن
را می توانند در «الغدیر» جلد یازدهم مطالعه کنند.

این مرد محقق می نویسد:

«نخستین کسی که آشکارا به شرب خمر و خریدن آن اقدام کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که در محیط اسلام فحشا را اشاعه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که ربا را حلال شمرد، معاویه بود.

نخستین کسی که ازدواج با دو خواهر را در يك زمان اجازه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در باب دیات تغییر داد، معاویه بود.

نخستین کسی که لبّیک را (در مراسم زیارت خانه خدا) ترك کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که از اجرای حدود الهی سرباز زد، معاویه بود.

نخستین کسی که اموالی را برای جعل حدیث اختصاص داد، معاویه بود.

نخستین کسی که به هنگام بیعت با مردم بیزاری از علی(علیه السلام) را شرط می کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که سر یکی از اصحاب پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) (عمرو بن حمق) را جدا کرده و در شهرها گردش داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به سلطنت مبدّل ساخت، معاویه بود.

1 . همان مدرک، ج 20، ص 278. مراجعه شود به: پیام امام، ج 3، ص 20

و 21.

[203]

نخستین کسی که به دین خدا اهانت کرد و فرزند فاجرش را به خلافت برگزید، معاویه بود.

نخستین کسی که دستور داد مدینه پیامبر(صلی الله علیه وآله) را غارت کنند، معاویه بود.

نخستین کسی که سبّ و ناسزاگویی به علی(علیه السلام) را رواج داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خطبه نماز عید را (بر خلاف دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله)) بر نماز عید مقدّم داشت، تا بتواند قبل از متفرّق شدن مردم، ضمن خطبه

خود، علی(علیه السلام) را سبّ کند، معاویه بود». (1)

این تنها بخشی از فجایع معاویه در زمینه تغییر احکام الهی و نقض سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و زیر پا نهادن دستورات خدا بود و اگر کسی تمام تاریخ زندگانی او و سایر بنی امیه را بررسی کند، باز هم به نمونه های بیشتری دست می یابد و به راستی اگر حکومت این ظالمان بیگانه از اسلام ادامه می یافت، به یقین چیزی از اسلام باقی نمی ماند و این سخن با مدارك گسترده ای که در دست است، جای انکار ندارد! و ما تعجب می کنیم چرا بعضی اصرار دارند چشم بر هم نهند و با این همه فجایع، باز معاویه و بنی امیه را بستانند؛ بر راستی شگفت آور است! انصاف کجاست؟! (2)

* * *

8 – تحمیل بیعت یزید بر مردم

طبق نوشته «ابن عبد ربّه» معاویه هفت سال تمام به منظور آماده سازی افکار عمومی برای بیعت با یزید تلاش کرد (3) و برای رسیدن به این مقصود از همه وسایل فریب و نیرنگ سود جست و از هیچ فرصتی چشم پوشی نکرد.

معاویه، از هر کسی بهتر می دانست که مردم بعد از وی هرگز با فرد

فرומایه ای

1 . برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس الغدير، ج 11، ص 71 به بعد مراجعه

شود که تمام مدارك مطالب فوق را از كتب برادران اهل سنت با ذکر جلد و

صفحه آورده است.

2 . رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 4، ص 329-330.

3 . عقد الفرید، ج 4، ص 368 و مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج 3، ص

46.

[204]

چون یزید بیعت نخواهند کرد. از این رو لازم دید هر چه از دستش بر می آید

پیشاپیش انجام دهد. این بود که با حيله و تزویر مدعیان آینده خلافت، چون امام

حسن مجتبی(علیه السلام)، سعد بن ابی وقاص و دیگران را یکی پس از دیگری

از میان برداشت.(1)

وی حتّی از عبدالرحّمان — فرزند خالد بن ولید، از همسنگران جاهلی خویش —

نیز نگذشت و چون از شامیان شنید که او را برای خلافت آینده مناسب

می دانند، وی را توسّط طبیب مخصوص خویش به قتل رساند.(2)

جمعی از مورّخان چون یعقوبی و ابن اثیر(3)، بر این باورند که اوّلین بار

طرح ولایت عهدی یزید به صورت رسمی توسط «مغیره بن شعبه» کلید زده

شد. معاویه بنا داشت مغیره را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را

به جایش منصوب نماید، ولی مغیره پس از اطلاع از این تصمیم، به سرعت

خود را به شام رساند و برای تحکیم موقعیت خویش، ولایت عهدی یزید را به

معاویه پیشنهاد داد و افزود که راضی کردن مردم کوفه با من.

معاویه که مقصود اصلی مغیره را دریافت، گفت، به کوفه بازگرد و به این کار

بپرداز!

پس از آن معاویه در نامه ای به «زیاد» حاکم بصره نوشت:

«مغیره مردم کوفه را به بیعت یزید فراخوانده است، تو شایسته تری که نسبت

به پسر برادرت! این کار را انجام دهی! هنگامی که نامه ام به دست تو رسید

مردم بصره را جمع کن و از آن ها برای یزید بیعت بگیر!».

وقتی که نامه معاویه به زیاد رسید، در شگفتی فرو رفت و به معاویه چنین پیام

داد:

1 . مقاتل الطالبيين، ص 7.

2

.

مراجعة شود به: الغدير، ج 10، ص 233؛ استيعاب، شرح حال عبدالرحمن و تار

يخ طبري، ج 4، ص 171.

3 . كامل ابن اثير، ج 3، ص 503، حوادث سال 56.

«یزید مردی است که با سگ ها و میمون ها بازی می کند و جامه های رنگارنگ می پوشد و پیوسته شراب می نوشد و شب را با ساز و آواز می گذراند، اگر مردم را به بیعت وی بخوانم به ما چه خواهند گفت؟ در حالی که هنوز مردانی چون حسین بن علی (علیه السلام)، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر در میانشان هستند. یزید را وادار که یکی دو سال به اخلاق اینان درآید! شاید بتوان در آن صورت مردم را به این بیعت راضی کرد».

معاویه از شنیدن این پیام خشمگین شد و گفت:

وای بر پسر عبید! شنیده ام در گوشش خوانده اند که وی پس از من امیر است ;

به خدا سوگند! او را به مادرش سمیه و پدرش عبید باز می گردانم.(1)

طبیعی بود که «زیاد» در مقابل ابطال هویت و شناسنامه جعلی اش! چاره ای جز تسلیم نداشت.

بدین ترتیب، معاویه و کارگزاران وی وارد کار سخت و دشواری شده بودند،

معاویه با هر زحمتی که بود از گوشه و کنار مملکت، سران و بزرگان قبایل را

به دمشق فرا می خواند و با تهدید، یا بخشیدن پول های هنگفت و گاه با دادن امتیازات دیگر چون فرمانروایی و حکمرانی، آنان را به بیعت با یزید وادار می کرد.

سال ها طول کشید تا همه بلاد اسلامی — جز مکه و مدینه — به بیعت تحمیلی یزید تن دادند. تنها این دو شهر — مخصوصاً مدینه — همچنان دست نخورده باقی مانده بود. حضور افراد ذی نفوذی چون امام حسین (علیه السلام) مانع تحقق این مقصود بود.

معاویه در ابتدا به مروان بن حکم — والی وقت مدینه — دستور داد تا از مردم آن شهر بیعت بگیرد ؛ ولی مردم مدینه اعتنایی به این امر نکردند، عبدالرحمان — فرزند خلیفه اول — در جمع مردم با صراحت گفت: مروان و معاویه دروغ می گویند، آن ها

1 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 220 و تاریخ طبری، ج 6، ص 170. ابن اثیر در کامل (ج 3، ص 503-505) این داستان را به نحو دیگری نقل کرده است.

می خواهند حکومت را تبدیل به پادشاهی کنند که هر شاهی مُرد، شاه دیگر

(پسرش) جانشین وی گردد. (1)

سرانجام اعتراض شدید امامحسین(علیه

السلام) مروان را در انجام این مأموریت ناکام ساخت.

معاویه چاره ای ندید جز این که شخصاً به این دو شهر مقدّس سفر کند و مردم

آن سامان را به بیعت تحمیلی با یزید مجبور نماید. این بود که با تعداد زیادی از

نظامیان و گارد مخصوص خویش به حجاز سفر نمود.

«ابن قتیبه» در کتاب «الامامة و السياسة» داستان این سفر و سخنان عتاب آمیز

معاویه را در مدینه با حسین بن علی(علیه السلام) و دیگر سرشناسان به تفصیل

نقل کرده است.

وی می نویسد:

«معاویه فرمان داد مردم را به مسجد فراخوانند و چون مردم جمع شدند

برخاست و در مورد شایستگی و لیاقت یزید برای خلافت سخن راند و گفت:

تمام مسلمانان در کلّیه بلاد اسلامی جز شما مردم مدینه با یزید بیعت کردند، من

برای اهمّیت این شهر آن را به تأخیر انداخته ام و اگر در امت اسلامی کسی را

بهتر از یزید می شناختم به خدا سوگند برای او بیعت می گرفتم!».

دراین لحظه امام حسین(علیه السلام) برخاست و سخن وی را قطع کرد و

فرمود:

«به خدا سوگند! کسی را که پدرش از پدر یزید و مادرش از مادر وی و خودش

از خود او بهتر و شایسته تر است کنار نهادی و یزید را مطرح ساختی!».

معاویه گفت: «گویا خودت را می گویی؟»

امام(علیه السلام) فرمود: آری.

گفت: امّا سخن تو که مادرت از مادر یزید بهتر است سخن به حقّی است. چه

این که فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است و کسی در

دین و سابقه به پای وی

1 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 506.

[207]

نخواهد بود، و امّا این که می گویی پدرت از پدر یزید بهتر است، خدا پدر یزید

را بر پدر تو پیروز کرد!!

امام فرمود: «این جهالت و نادانی برای تو بس است که دنیای زودگذر را بر

آخرت جاویدان برگزیده ای.»

معاویه ادامه داد: امّا این که می گویی خودت از یزید بهتر هستی به خدا سوگند!

یزید برای امّت محمد (صلی الله علیه وآله) از تو بهتر و شایسته تر است!!

امام(علیه السلام) فرمود: این دروغ و بهتانی بیش نیست، آیا یزید شراب خوار و

عشرت پیشه از من بهتر است؟! (1)

بنابر نقل «ابن اثیر» معاویه مدّتی در مدینه ماند تا سرانجام با تهدید صریح در

حالی که نظامیان با شمشیرهای آخته و آماده اطراف مردم را در مسجد گرفته

بودند، از آنان — غیر از آن چهار تن — بیعت گرفت و سپس به سوی شام

رهسپار گردید. (2)

با این که معاویه به حسب ظاهر از مردم شهرهای مختلف برای یزید بیعت

گرفت و یزید را به عنوان جانشین انتخاب کرد، ولی این عمل به عنوان یکی از

کارهای بسیار زشت معاویه در خاطره تاریخ باقی ماند.

زشتی این انتخاب تا آنجا بود که — همچنان که گذشت — حتّی در باور فردی

چون «زیاد» نمی گنجید و به همین جهت به معاویه گفت، چگونه مردم را به

بیعت فرد شراب خوار و میمون باز دعوت کنیم؟

«ابن اثیر» از «حسن بصری» نقل می کند که گفت: معاویه چهار عمل انجام

داد که هر يك از آن ها برای تباہی او کافی بود، و آن گاه یکی از آن ها را

چنین می شمارد:

«وَاسْتَخْلَفَهُ بَعْدَهُ إِنَّهُ سَكِّيرٌ خَمِيْرٌ يَلْبِسُ الْحَرِيْرَ وَ يَضْرِبُ بِالطَّنَابِيْرِ؛ جانشین

کردن فرزند بسیار مست و شراب خوار خود را که لباس

1 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 149-155 ; الغدير، ج 10، ص 250 و

تاریخ طبری، ج 4، ص 170.

2 . مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج 3، ص 511 و عقد الفرید، ج 4، ص

371-372.

[208]

حریر می پوشید و به ساز و آواز مشغول بود». (1)

به گفته یعقوبی — مورّخ مشهور — هنگامی که به عبدالله بن عمر پیشنهاد شد با

یزید بیعت کند، گفت:

«با کسی که میمون باز و سگ باز و شراب خوار و دارای فسق آشکار است،

بیعت کنم، در این صورت به خداوند چه پاسخی بدهم؟». (2)

به هر حال، علاقه فردی معاویه به فرزندش یزید و بقای خلافت در خاندان اموی

سبب چنین بیعت تحمیلی گردید. در نتیجه ضربت کاری دیگری به جامعه

اسلامی و شریعت نبوی (صلی الله علیه و آله) از این طریق وارد شد.

سیّد قطب، نویسنده و دانشمند معروف مصری می نویسد:

«تعیین یزید برای خلافت يك ضربه کاری به قلب اسلام و به نظام اسلامی و

هدف ها و مقاصد آن بود». (3)

* * *

1 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 487 و الغدير، ج 10، ص 225. معاویه خود

بهتر از هر کس می دانست که یزید شایسته این جایگاه نیست؛ ولی عشق به

فرزند و بقای خلافت در این خاندان، او را از پیروی حق بازداشت. از معاویه

نقل شده که می گفت: «لَوْ لَا هَوَايَ فِي يَزِيدَ لَأَبْصَرْتُ رُشْدِي؛ اگر عشق و علاقه

به یزید نبود، می توانستم راه صحیح را تشخیص دهم!» (تذكرة الخواص، ص

257 و رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج 28، ص 18).

2 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 220.

3 . العدالة الاجتماعية، ص 181.

[209]

آخرین حلقه حوادثی که به ماجرای خونین کربلا ختم شد، بدست گرفتن خلافت توسط یزید بن معاویه بود.

حوادثی که از سقیفه شروع شد و هر دوره ای بیش از گذشته سبب تقویت «جبهه اموی» و منافقان گردید، در نهایت کار را به آن جا رساند که با نهایت تأسف خلافت مسلمین به دست یزید فاسد، شراب خوار و هوس باز افتاد.

او با غرور و خودخواهی در پی بیعت گرفتن و به رسمیت بخشیدن حکومت فاسد خویش برآمد و در مسیر اجرای اهداف خود، دست به هر جنایتی می زد. به گفته «مسعودی» مورخ معروف: «سیره یزید، همان روش فرعون بود؛ بلکه باید گفت فرعون در میان مردم، بیش از یزید به عدالت رفتار می کرد».(1)

در این قسمت، برای آشنایی با افکار و عقاید و اعمال یزید، کارنامه سیاه او را کمی بررسی می کنیم.

ولادت و تربیت یزید

یزید در سال 25 یا 26 هجری زاده شد و مادر وی «میسون» نام داشت؛

معاویه «میسون» را در حالی که یزید را در شکم داشت، طلاق داد و «میسون»

وی را در

1 . وَ سِيرُهُ سِيرَةُ فِرْعَوْنَ، بَلْ كَانَ فِرْعَوْنُ أَعْدَلَ مِنْهُ فِي رَعِيَّتِهِ (مروج الذهب،

ج 3، ص 68).

[210]

زمانی که همسر معاویه نبود، به دنیا آورد.(1)

برخی از نویسندگان معتقدند: یزید نزد دایی های خود در بادیه پرورش یافت و

قبیله مادرش پیش از اسلام مسیحی بودند و هنوز حال و هوای دوران مسیحیت

در سر آنان بود و از این رو، یزید بیش از آن که تربیت او اسلامی باشد،

تربیت مسیحی داشت؛ بنابراین، پرده دری وی نسبت به ارزش های اسلامی امر

غریبی نبود. (2)

شاید از این روست که یزید در اشعار خویش — به هنگامی که می خواهد

شراب بنوشد — چنین می سراید:

وَ إِن حَرُمْتُ يَوْمًا عَلَى دِينِ أَحْمَدَ *** فَخُذْهَا عَلَى دِينِ الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ

«اگر نوشیدن شراب در دین اسلام حرام است؛ آن را مطابق دین مسیح

بنوش!» (3)

دولت روم در دربار بنی امیه نفوذ داشت و برخی از مسیحیان روم در دربار

شام به عنوان مستشار حضور داشتند. مورخان تصریح می کنند که به هنگام

حرکت امام حسین (علیه السلام) به سوی کوفه، یزید به توصیه «سرجون» رومی

«عبداللّه زیاد» را که والی بصره بود (با حفظ سِمَت) به حکومت کوفه نیز

منصوب کرد. سرجون این توصیه را به نقل از معاویه به یزید نمود. (4)

«ابوالفرج اصفهانی» درباره هم نشینان یزید می گوید: «در طلّیعه ندیمان یزید، شاعری مسیحی به نام «اخطل» قرار داشت. این دو تن با هم شراب می نوشیدند و ساز و آواز می شنیدند و یزید وی را در سفرها به همراه خود می برد. پس از مرگ یزید و انتقال خلافت به مروانیان، اخطل در دوران خلافت عبدالملك مروان، از نزدیکان او

1 . مختصر تاریخ دمشق، ج 28، ص 19.

2 . حياة الامام الحسين بن علي(عليه السلام)، ج 2، ص 180. این سخن از استاد عبدالله علّلی نقل شده است.

3 . تتمّة المنتهى در تاریخ خلفاء، ص 66. البتّه ما معتقدیم شراب در همه ادیان الهی حرام بوده است و از جمله در دین حضرت مسیح(عليه السلام) هر چند به این دین نسبت داده شده که آن را جایز می شمارند.

4 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 23 و تاریخ طبری، ج 4، ص 258. سرجون هم پیاله یزید در باده نوشی نیز بود (انساب الاشراف، ج 5، ص 301).

قرار گرفت و هر زمان می خواست، نزد او می رفت، در حالی که گردنبند طلا

در گردن داشت و قطرات خمر از موی صورتش می چکید». (1)

* * *

افکار، اندیشه ها و رفتارهای ضدّ دینی یزید

آنچه را که تاریخ از افکار و اندیشه های این عامل فساد و تباهی و رفتارهای او

نقل می کند، همه حکایت از فسق و فجور و رفتارهای الحادی دارد.

قاضی نعمان مصری می نویسد:

روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به معاویه نظر افکند و فرمود:

«أَيُّ يَوْمٍ لِّأُمَّتِي مِنْكَ، وَ أَيُّ يَوْمٍ سُوءٍ لِّدُرِّيَّتِي مِنْكَ مِنْ جَرَوْ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ،

يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَ يَسْتَحِلُّ مِنْ حُرْمَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ اَمّت من چه

روز (سختی) از تو خواهند داشت؟ و خاندان من از فرزندی که از صلب تو خارج می شود، روز بدی را در پیش دارد! همان فرزندی که آیات خدا را به استهزا می گیرد و آن چه را که خداوند از حريم من حرام کرده، وی حلال می شمارد». (2)

اشعار کفرآمیز یزید و سخن گفتن از انتقام از پیامبر و یادآوری کشتگان مشرک در جنگ بدر و کشتن امام حسین (علیه السلام) در برابر آنان، همگی از عدم اعتقاد او به دین اسلام حکایت دارد. (3)

وی در زمان خلافت پدرش به می گساری و هوسرانی مشغول بود، معاویه

1 . الاغانی، ج 7، ص 170 (مطابق نقل حياة الامام الحسين (عليه السلام)، ج

2، ص 184).

2 . المناقب و المثالب، ص 71 (مطابق نقل حياة الامام الحسين (عليه السلام)، ج

2، ص 180).

3 . اشعار و سخنان وی را پیش از این در دوّمین ریشه از ریشه های قیام

عاشورا آورده ایم.

[212]

تصمیم گرفت برای ساختن سابقه ای دینی، وی را به جهاد بر ضدّ «رومیان» بفرستد؛ از این رو، او را به فرماندهی لشکری برای جنگ با رومیان اعزام کرد و «سفیان بن عوف غامدی» را نیز در این مسیر با وی همراه ساخت. یزید در این سفر جهادی! معشوقه خود «امّ کلثوم» را نیز به همراه داشت. در این سفر لشکریان یزید که گروهی از لشکرش وارد روم شده بودند، به تب و آبله گرفتار شدند؛ ولی یزید در همان حال در منزلی به نام «دیر مُرّان» (محلّی در نزدیک دمشق) در کنار «امّ کلثوم» به استراحت و هوسرانی می پرداخت. وقتی از این حادثه با خبر شد (با بی اعتنایی به آنچه بر لشکریانش اتفاق افتاد)، چنین

سرود:

مَا إِنَّ أَبَالِي بِمَا لَاقَتْ جُمُوعُهُمْ *** بِالْغَدَقَدُونَةِ مِنْ حُمَى وَ مِنْ مُوم

إِذَا اتَّكَاتُ عَلَى الْأَنْمَاطِ فِي غُرَف *** بِدِيرِ مُرَّانَ عِنْدِي أُمّ كَلْثُوم!

«من باکی ندارم از این که آن جمعیت در منطقه غذقذونه (ناحیه ای در نزدیک

سرزمین روم) دچار تب و آبله شدند؛ آنگاه که من در «دیر مرّان» در میان

غرفه ها بر بالش ها تکیه زده ام و امّ کلثوم را در کنار خود دارم!». (1)

در زمان خلافت کوتاهش دربار یزید، مرکز فساد و فحشا و گناه بود و آثار آن

در جامعه نیز گسترش یافته بود؛ به گونه ای که به گفته «مسعودی» در دوران

حکومت کوتاه وی، حتی در محیط مقدّسی همچون مکه و مدینه جمعی به

نوازدگی و استعمال آلات لهو و لعب می پرداختند. (2)

هنگامی که گروهی از مردم مدینه به سرپرستی «عبدالله بن حنظله غسیل

الملائکه» برای آگاهی از افکار و عقاید و اعمال یزید به شام سفر کردند و

برگشتند،

1 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 229 و مختصر تاریخ دمشق، ج 28، ص 23-

2 . مروج الذهب، ج 3، ص 67.

عباراتی در معرفی یزید گفته اند که از عمق فاجعه ای که مسلمین گرفتار آن شده بودند، حکایت می کند.

«ابن اثیر» در کتاب خویش نقل می کند، آنان گفتند:

«ما از نزد مردی آمدم که دین ندارد، شراب می نوشد، طنبور می نوازد، نوازندگان به نزد وی به لهو و لعب مشغولند، با سگ ها بازی می کند، با جمعی از دزدان شب نشینی دارد». (1)

دیگری گفت: «به خدا سوگند! وی شراب می نوشد و به گونه ای مست می شود که نماز را نیز ترك می کند!». (2)

«ابن جوزی»، دانشمند معروف اهل سنت از قول «عبدالله بن حنظله» نقل می کند، که گفت:

«وَاللّٰهُ مَا خَرَجْنَا عَلَىٰ يَزِيدَ حَتَّىٰ خِفْنَا أَنْ نُرْمَىٰ بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ! إِنَّهُ رَجُلٌ يَنْكِحُ الْأُمّهَاتِ، وَ النَّبَاتِ وَالْأَخْوَاتِ وَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَدْعُ الصَّلَاةَ؛ مَا دَرِ حَالِي از

نزد یزید بیرون آمدیم که خوف آن داشتیم که (بر اثر گناهان فراوان وی) از

آسمان سنگ بر سر ما ببارد، او مردی است با مادران و دختران و خواهران

نیز زنا می کند؛ وی شراب می نوشد و نماز نمی خواند». (3)

می گساری وی به طور علنی و سرودن اشعاری در حال مستی و دهن کجی به

ارزش های اسلامی در آن حالت، از صفحات تاریخ زندگی یزید است.

«سبط بن جوزی» در «تذکرة الخواص» می نویسد، وی در حال مستی چنین م

ی سرود:

1 . قَدِمْنَا مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ لَيْسَ لَهُ دِينَ، يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَضْرِبُ بِالطَّنَائِيرِ وَ يُعْزَفُ

عِنْدَهُ الْقِيَانُ وَ يَلْعَبُ بِالْكِلَابِ وَ يَسْمُرُ عِنْدَهُ الْحَرَّابُ وَ هُمْ الْأُصُوصُ (کامل ابن

انیر، ج 4، ص 103).

2 . همان مدرک.

3 . المنتظم، ج 4، ص 179 (حوادث سال 63). شبیه همین جملات را سیوطی

در تاریخ الخلفاء، ص 233 آورده است.

«یاران هم پیاله من! برخیزید و به نغمه های خوانندگان گوش فرا دهید.
 پیاله های شراب را پی در پی سر بکشید و بحث های علمی را کنار بگذارید.
 نغمه های ساز و آواز (به گونه ای مستم می کند که) مرا از شنیدن صدای اذان
 باز می دارد و من خمره های شراب را با حوران بهشتی معاوضه کردم. (و
 لذات مستی را بر وعده های الهی ترجیح می دهم!)». (1)

در تاریخ آمده است که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) یزید برای تشکر
 از «ابن زیاد» وی را به شام دعوت کرد و بساط باده نوشی را پهن کرد و در
 حالی که «ابن زیاد» در کنار وی نشسته بود، خطاب به باده به داستان و ساقیان
 سرود:

إِسْقِنِي شَرْبَةَ تَرَوِي مُشَاشِي *** ثُمَّ مِلْ فَاسِقْ مِثْلَهَا ابْنَ زِيَادٍ

صَاحِبِ السَّرِّ وَالْأَمَانَةِ عِنْدِي *** وَ لَيْتَسِدِيدِ مَعْنَمِي وَ جِهَادِي

«ای ساقی! به من شرابی بنوشان که جان مرا سیراب کند؛ سپس جامی از شراب پر کن و به ابن زیاد بنوشان. همو که راز دار و امانت دار من است. آن کس که کار جهاد و غنیمت من به دست او استحکام یافت!».»

آنگاه به نوازندگان دستور داد که بنوازند. (2)

یزید به قدری دلبسته شراب بود که حتی در زمان پدرش در سفر حج هنگامی که وارد مدینه شد، در آنجا نیز بساط شراب را گستراند! (3)

امام حسین (علیه السلام) در نامه معروف خود به معاویه، به شراب خواری یزید اشاره

1 . مَعَشَرَ النَّدْمَانِ قَوْمُوا *** وَاسْمَعُوا صَوْتَ الْأَغَانِي

وَاشْرَبُوا كَأْسَ مَدَامٍ *** وَاتْرَكُوا ذِكْرَ الْمَعَانِي

شَغَلْتَنِي نَعْمَةُ الْعِبْدَانِ *** عَنْ صَوْتِ الْأَذَانِ

وَتَعَوَّضْتُ عَنِ الْحُورِ *** خُمُوراً فِي الدُّنَانِ

(تذكرة الخواص، ص 261).

2 . مروج الذهب، ج 3، ص 67.

3 . رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج 28، ص 24.

[215]

می کند؛ آن حضرت در شمردن خلاف کاری های وی فرمود:

«وَأَخَذَكَ النَّاسَ بَبِيعَةِ ابْنِكَ، غُلَامٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ، يَشْرَبُ الشَّرَابَ، وَ يَلْعَبُ بِالْكَعَابِ؛

(از خلاف کاری های دیگر (بیعت گرفتن از مردم برای پسرک جوانت

می باشد، همان که شراب می نوشد و قمار بازی می کند». (1)

مجموعه فسادهای اخلاقی و انجام کارهای سبک و جلف توسط — به اصطلاح —

خلیفه مسلمین! (یزید بن معاویه) در عبارت کوتاهی از ابن کثیر — مورخ و

دانشمند متعصب و معروف اهل سنت — چنین آمده است:

«وَقَدْ رُويَ أَنَّ يَزِيدَ كَانَ قَدْ اشتهَرَ بِالْمَعَازِفِ وَ شَرَبِ الْخَمْرِ وَ الْغِنَا وَ الصَّيْدِ وَ

اِتِّخَاذِ الْعُلَمَاءِ وَ الْفَيَّانِ وَ الْكِلَابِ وَ النَّطَاحِ بَيْنَ الْكِبَاشِ وَ الدَّبَابِ وَ الْفُرُودِ؛ وَ مَا

مِنْ يَوْمٍ إِلَّا يُصْبِحُ فِيهِ مَخْمُورًا وَ كَانَ يَشْدُو الْقِرْدَ عَلَى الْفَرَسِ مُسْرَجَةً بِحَبَالٍ وَ

يَسُوقُ بِهِ وَ يَلْبِسُ الْقِرْدَ قَلَانِسَ الذَّهَبِ وَ كَذَلِكَ الْغُلَمَانُ وَ كَانَ إِذَا مَاتَ الْقِرْدُ حَزَنَ

عَلَيْهِ؛ یزید به نوازندگی، شراب نوشی، خوانندگی، شکار، به خدمت گرفتن

غلامان و کنیزان خنیاگر، سگ بازی و به جان هم انداختن قوچ ها، چهارپایان

و بوزینه ها شهرت داشت. هر بامدادان مست و می زده بر می خاست. او

بوزینه ای را بر پشت اسب زین شده ای سوار می کرد و می گرداند و بر

بوزینه و غلامان، کلاه های زرین می پوشانید و هنگامی که بوزینه اش مرد،

بر او اندوهگین شد». (2)

او را میمونی بود که «ابوقیس» نام داشت و همدم او بود! هنگامی که آن میمون

بر اثر حادثه ای مرد، یزید در مرگ او بسیار اندوهگین شد و دستور کفن و

دفن وی را

1 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 92. این جملات با اندکی تفاوت در الامامة و

السیاسة، ج 1، ص 204 نیز آمده است.

[216]

صادر کرد! و به شامیان فرمان داد که به وی در این مصیبت بزرگ! تغریب

بگویند و خود نیز اشعاری در سوگ «ابوقیس» سرود! (1)

* * *

جنايات يزید

یزید در مدّت کوتاه خلافت خویش که سه سال و چند ماه بیشتر طول نکشید،

جنايات بزرگی مرتکب شد که هر يك از آن ها به تنهایی برای رسوایی و ننگ

وی و خاندانش کافی است. از میان آن ها به سه جنایت مهم اشاره می شود:

1 – فاجعه خونین کربلا

مهمترین جنایتی که به دستور یزید در ابتدای حکومت وی انجام شد، ماجرای خونین کربلای سال 61 هجری و شهادت امام حسین(علیه السلام) و یاران پاکبخته و با ایمان او و به اسارت بردن زنان و کودکان حریم نبوی(صلی الله علیه وآله) به دست عمّال وی می باشد.

یزید در ابتدای حکومت خویش نامه ای به «ولید بن عتبه» — والی مدینه — نوشت و از وی خواست به هر قیمتی که شده از امام حسین(علیه السلام)، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر برای او بیعت بگیرد.(2)

مطابق نقل «ابن عثم» هنگامی که یزید از خودداری امام حسین(علیه السلام) و عبدالله بن زبیر آگاه شد، نامه دیگری به ولید نوشت و در آن تأکید کرد که در صورت امتناع

1 . حياة الامام الحسين بن علي(عليه السلام)، ج 2، ص 182.

2 أَمَّا بَعْدُ! فَخُذْ حُسَيْنًا وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا

رُخْصَة، حَتَّى يُبَايَعُوا (تاریخ طبری، ج 4، ص 250 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 14).

[217]

حسین(علیه السلام) از بیعت، سرش را برای من بفرست، تا جوایز فراوانی نصیب تو شود.(1)

با امتناع امام(علیه السلام) از بیعت و حرکت به سمت مکه و کوفه، در نهایت کار به حادثه کربلا ختم شد.

ماجرای خونین کربلا و جنایات لشکریان یزید و سرداران سپاه او در این واقعه در کتاب های شیعه و سنی به طور مشروح آمده است و حتی میان غیر مسلمانان نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و کتاب های فراوانی در این زمینه نوشته شده است. مشروح این ماجرا در بخش چهارم (بخش رویدادها) خواهد آمد.

* * *

2 – کشتار وسیع مردم مدینه

این فاجعه در ذی حجه سال 63 هجری واقع شد (2) و به واقعه «حرّه» نیز معروف است. (3)

پس از حادثه خونین کربلا و آگاهی مردم از ماهیت یزید و پلیدی و خباثت وی، و اعلام قیام و جهاد از سوی «عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه» و برخی دیگر از صاحب نفوذان، انقلاب خونینی در مدینه آغاز شد.

مردم مدینه نخست با عبدالله بن حنظله تا پای جان بیعت کردند و آنگاه «عثمان بن محمد بن ابوسفیان»، والی مدینه را بیرون کردند. بنی امیه در منزل مروان بن حکم اجتماع کردند و همگی در آن جا محبوس شدند.

مردم مدینه یزید را از خلافت خلع کرده و به بدگویی و سبّ و لعن وی پرداختند.

1 وَلَيَكُنْ مَعَ جَوَابِكَ إِلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ جَعَلْتَ

لَكَ أَعِنَّةَ الْخَيْلِ، وَ لَكَ عِنْدِي الْجَائِزَةُ وَ الْحِطُّ الْأَوْفَرُ (فتوح ابن اعثم كوفی، ج 5،

ص 26).

2 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 120 و تاریخ طبری، ج 4، ص 374.

3 . «حرّه» به معنای زمین سنگلاخی و سنگستان است و چون بخشی از مدینه

از سنگلاخ و سنگ های آتش فشانی پوشیده شده است، آن منطقه «حرّه» نامیده

شد و به علت پیدایش این فاجعه در آن منطقه و نفوذ سپاه شام به مدینه از طریق

«حرّه و اقم» به «واقعه حرّه» نیز معروف شده است. (لسان العرب، واژه

«حرّه»).

[218]

یزید که از ماجرا مطلع شد، لشکر عظیمی فراهم ساخت و فرماندهی آن را به

عهده مردی خونریز به نام «مسلم بن عقبه» گذاشت. (1)

این فرمانده سقّاک، پس از محاصره مدینه، مقاومت آنان را درهم شکست و به

قتل و غارت مدینه پرداخت و کشتار وسیعی را در این شهر به راه انداخت.

ابن اثیر می نویسد: مسلم بن عقبه، مدینه را سه روز بر لشکریانش مباح ساخت که هرگونه بخواهند در آن عمل کنند. آنان به کشتار وسیع مردم پرداخته و اموال آنان را نیز غارت کردند.(2)

ابن قتیبه می نویسد: یکی از سربازان شامی به منزل زنی وارد شد که کودکی شیرخوار داشت، سرباز از او اموالی را طلب کرد، زن اظهار داشت: هر چه مال در خانه داشتم، همه را به غارت بردند.

سرباز سنگدل یزیدی طفل شیرخوار را از دامن مادر جدا کرد و در برابر چشم او چنان سرش را به دیوار کوبید که مغزش متلاشی شد.(3)

مسلم بن عقبه وقتی بر مردم مسلط شد، از آنان به عنوان بردگان یزید بیعت می گرفت که اختیار اموال و خانواده آن ها به دست یزید می باشد که هرگونه بخواهد در آن ها تصرف کند. هر کس امتناع میورزید، کشته می شد.(4)

در این فاجعه از بزرگان مهاجر و انصار هزار و هفتصد تن و از سایر مسلمین ده هزار تن به قتل رسیدند.(5)

1 . معاویه به یزید سفارش کرده بود که در صورت نقض بیعت توسط مردم

مدینه، آن ها را با مسلم بن عقبه درهم بشکن! (کامل ابن اثیر، ج 4، ص 112

و الامامة و السياسة، ج 1، ص 231).

2 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 117.

3 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 238.

4 . تاریخ طبری، ج 4، ص 381; کامل ابن اثیر، ج 4، ص 118 و مروج

الذهب، ج 3، ص 70.

لازم به یادآوری است که به سبب نفوذ فاجعه عظیم کربلا در افکار عمومی،

یزید دستور داده بود، در این ماجرا متعرض امام علی بن الحسین(علیه السلام)

و خاندانش نشوند و آن ها را از این نحوه بیعت مستثنا دانست.

5 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 239.

ابن ابی الحدید می نویسد: لشکریان شام، مردم مدینه را سر بریدند، آن گونه که قصّاب، گوسفند را سر می برد. چنان خون ها ریخته شد، که قدم ها در میان آن ها فرو می رفت؛ فرزندان مهاجر و انصار و مجاهدان بدر را به قتل رساند و از آن ها که باقی ماندند، به عنوان بردگان برای یزید بیعت گرفت. (1)

مورخان نوشته اند که از بس مسلم بن عقبه خون بی گناهان را ریخت به «مُسرف» (خونریز بی حدّ و حصر) معروف شد. (2)

در این فاجعه به زنان مسلمان نیز بی حرمتی شد و جمعی از آنان مورد تجاوز قرار گرفتند. (3)

یاقوت حموی در «معجم البلدان» می نویسد: در این فاجعه مسلم بن عقبه، زنان را نیز بر سربازان خویش مباح ساخت. (4)

سیوطی (دانشمند معروف اهل سنّت) نقل می کند که حسن بصری از این فاجعه یاد کرد و گفت: به خدا سوگند! هیچ کس از آن حادثه نجات نیافت (یا کشته و یا زخمی شد و یا مورد آزار و توهین قرار گرفت)؛ گروه زیادی از صحابه و

دیگر مسلمانان در آن ماجرا به قتل رسیدند؛ مدینه غارت شد و هزار دختر

مورد تجاوز قرار گرفت!!

سپس از روی تأسّف و اندوه گفت: «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

آنگاه ادامه داد: این در حالی است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّاسُ أَجْمَعِينَ؛ هر

کس اهل مدینه را بترساند؛ خداوند او را مورد خوف و خشم خود

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 259.

2 . مروج الذهب، ج 3، ص 69 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 120.

3 . الامامة و السياسة، ج 2، ص 15.

4 . معجم البلدان، ج 2، ص 249 (واژه حرّه و اقم).

[220]

قرار خواهد داد و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد!». (1)

3 – آتش زدن کعبه

لشکر یزید پس از غارت مدینه برای نبرد با عبدالله بن زبیر به سوی مکه حرکت کرد. مسرف بن عقبه در بین راه به هلاکت رسید.(2)

وی به هنگام مرگ، به سفارش یزید، «حصین بن نمیر» را به فرماندهی لشکر انتخاب کرد. لشکریان شام مکه را محاصره کردند و ابن زبیر را که به مسجد الحرام پناهنده شده بود، مورد حمله قرار دادند. آنان با منجنیق، حرم الهی را آتش باران کردند که در نتیجه پرده ها و سقف کعبه آتش گرفت و سوخت.

مورخان نوشته اند که این آتش سوزی در سوم ربیع الاول سال 64 هجری واقع شده است.

محاصره و درگیری شامیان با عبدالله بن زبیر و طرفدارانش ادامه داشت، تا آن که خبر مرگ یزید به شامیان رسید و پس از آن، آن ها متفرق شدند و به شام بازگشتند. (3)

آری؛ یزید در مدت کوتاه خلافتش، هر سالی را با جنایتی بزرگ سپری کرد و به جان و مال و ناموس مسلمین دست تعرض دراز کرد و از همه عظیم تر، جنایت بزرگ عاشورای سال 61 هجری را پدید آورد.

-
- 1 . تاریخ الخلفاء، ص 233. این روایت از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در کتاب های معتبر اهل سنت با تعبیرات مختلفی آمده است؛ رجوع کنید به: صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فضل المدينة، حدیث 10 و 16؛ مسند احمد، ج 4، ص 55 و کنز العمال، ج 12، ص 246-247.
 - برای آگاهی بیشتر از واقعه حرّه و کشتار عظیم مردم رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 4، ص 370-381 ؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 111-121 و انساب الاشراف بلاذری، ج 5، ص 337-355.

2 . پس از دفن مسرف در آن مکان و حرکت لشکر شام، زنی قبر وی را شکافت و جنازه اش را به دار آویخت، مردم پس از اطلاع از این ماجرا، به آن مکان آمدند و جنازه اش را سنگباران کردند. (الامامة و السياسة، ج 1، ص 242).

3 . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 4، ص 381-384; کامل ابن اثیر، ج 4، ص 123-124; الامامة و السياسة، ج 1، ص 241 و ج 2، ص 19 و تاریخ الخلفاء، ص 233.

[221]

این بحث را با جمله ای از «ذهبی» — دانشمند معروف اهل سنت — به پایان می بریم؛ وی در معرفی یزید می نویسد:

«كَانَ نَاصِبِيًّا، فُظًّا، غَلِيظًا، جَلْفًا، يَتَنَاوَلُ الْمُسْكِرَ، وَ يَفْعَلُ الْمُنْكَرَ، إِفْتَتَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِيدِ الْحُسَيْنِ، وَ اخْتَنَمَهَا بِوَأَقِعَةِ الْحَرَّةِ؛ يَزِيدُ نَاصِبِي (دشمن علی و خاندانش)، خشن، تندخو و بی ادب بود. مسکرات می نوشید و مرتکب منکرات

می شد. دولت وی با کشتن حسین شهید آغاز و با واقعه حرّه (مدینه) پایان

یافت». (1)

نفرین تمام نفرین کنندگان جهان بر او باد!

1 . سیر اعلام النبلاء، ج 5، ص 83 .

[222]

[223]

[224]

بخش سوّم : انگیزه های قیام عاشورا

اشاره:

آنچه که همه اعمال و رفتار و گفتار انسان را روح می بخشد، نیت و انگیزه اوست. نیت و انگیزه به همه کارها رنگ و جهت می دهد و بر تمامی تلاش ها سایه می افکند.

انگیزه های مادی و نیت های الهی، تأثیرهای متمایزی در تلاش های انسان می گذارند، نتایج متفاوتی به بار می آورند و نموده های مختلفی را از خود بروز می دهند.

کسانی که در تلاش خویش، غیر خدا را می جویند، از همه ابزارهای مشروع و نامشروع و مقدمات روا و ناروا، برای رسیدن به اهدافشان بهره می گیرند، ولی جامع همه این تلاش ها، رسیدن به مقصد دنیوی و نیل به اهداف مادی به هر قیمتی است.

ولی هنگامی که انگیزه تلاش انجام وظیفه الهی، خشنودی حقّ و جلب رضایت خداوند باشد، آن زمان همه مقدمات، ابزارها و افراد همراه، رنگ و بوی دیگری دارند؛ سود و زیان، نفع و ضرر، کامیابی و ناکامی نیز معنای دیگری پیدا می کند.

سرباز جبهه حق و عامل به وظیفه الهی، زمانی خود را کامیاب و خوشبخت می بیند که توانسته باشد وظیفه عبودیت و بندگی خویش را به نحو احسن انجام دهد و هیچ کس و هیچ انگیزه ای جز نگاه به حضرت دوست و تکاپو برای جلب محبت پروردگار، توجه او را جلب نکرده باشد و اگر غیر از این بیاندیشد و یا عمل کند، خود

را ناکام و زیان دیده می داند.

با این مقدمه به سراغ انگیزه های قیام عاشورا می رویم.

در ارتباط با اهداف و انگیزه های قیام امام حسین (علیه السلام) تحلیل گران، تفسیر و تحلیل های مختلفی ارائه داده اند و برخی از این تحلیل ها که عمدتاً از سوی مستشرقان و یا ناآگاهان از حقیقت دین و جوهره اسلام ارائه شده است، دور از واقعیت می باشد و با مبانی اعتقادی امام حسین (علیه السلام) ناسازگار است.

برخی از تحلیل ها نیز، يك جانبه و با نگاه به پاره ای از کلمات آن حضرت است و همه جانبه نیست.

اما بهترین راه این است که به سراغ سخنان و خطبه های خود آن حضرت — به طور جامع — برویم و با استفاده از کلمات سالار شهیدان، انگیزه های آن حضرت را جستجو کنیم.

احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت ها

به یقین نهضت خونینی همچون نهضت کربلا و استقبال امام حسین (علیه السلام) از همه حوادث شکننده آن و پذیرش شهادت خود، یاران و فرزندان و اسارت زنان و کودکان، نمی تواند مسأله ساده ای باشد.

باید مطمئن بود که آن امام بزرگوار و یاران گرانقدرش به دنبال هدفی مهم بودند که تقدیم جان و مال و پذیرش هر نوع سختی و آزار را برای آنان سهل و آسان می کرد. هدفی که والاتر از سرمایه های زندگی مردانی همچون حماسه سازان کربلا بود.

قبلا گذری به آیات قرآن می افکنیم تا در یابیم خداوند در چه زمانی چنین اجازه ای را به مسلمانان می دهد و برای رسیدن به چه هدفی، بذل جان و مال را لازم می شمرد.

در جای جای قرآن کریم از قتال «فی سبیل الله» سخن به میان آمده است و به مجاهدان راه خدا بشارت ها داده و از آنان تجلیل شده است.(1) یاد مردان خداپرستی را که همراه جمعی از پیامبران در راه خدا کشته شدند، گرامی داشته(2) و از شهیدان راه خدا به عظمت یاد کرده است.(3)

1 . آل عمران، آیه 195 ؛ نساء، آیات 74، 95-96؛ توبه، آیات 20-22،

111 و آیات فراوان دیگر.

2 . آل عمران، آیه 146.

3 . آل عمران، آیات 169-171.

در واقع قدر مشترك این آیات، تجلیل از جهادی است که هدف آن، تقویت دین

خدا و اعلای کلمه حق باشد (وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا). (1)

آری؛ آنجا که آیین خدا به خطر افتد و خطر سلطه شرك و كفر و ظلم و الحاد بر جامعه اسلامی احساس شود، تقدیم جان و مال و مقام، کاری است والا و پر ارزش.

در واقع، آیین خدا که راهگشای همه انسان ها به سوی سعادت جاویدان است به قدری مهم است که مردانی همچون امام حسین (علیه السلام) و یاران با ایمانش برای نجات آن از سلطه منافقان و دشمنان حق، هستی خویش را مخلصانه تقدیم می کنند.

به تعبیر امام خمینی (قدس سره): «اسلام آن قدر عزیز است که فرزندان پیغمبر، جان خودشان را فدای اسلام کردند. حضرت سید الشهداء (علیه السلام) با آن جوان ها، با آن اصحاب، برای اسلام جنگیدند و جان دادند و اسلام را احیا کردند». (2)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در روایتی می فرماید:

«فَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ؛ هنگامی که حادثه ای پیش آمد (که

دین یا جان شما را تهدید می کند) جان خویش را فدا کنید، نه دینتان را». (3)

تاریخ به خوبی گویای این حقیقت است که از عصر استیلای بنی امیه بر بلاد اسلامی، زحمات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و تلاش مجاهدان صدر اسلام در نشر آیین خدا به تاراج رفت؛ ارزش های اسلامی زیر پا گذاشته شد؛ بدعت و فسق و فجور رایج گشت. سخن از محو نام رسول الله (صلی الله علیه وآله) به میان آمد و تبعیض و بی عدالتی، ستم و بیدادگری، شکنجه و آزار مؤمنان، شاخصه این حاکمیت بود که در بخش گذشته شرح آن، با مدارك متقن گذشت.

1 . توبه، آیه 40.

2 . صحیفه امام، ج 8، ص 151 (سخنرانی 58/3/24).

3 . کافی، ج 2، ص 216، ح 2.

خط انحراف از اسلام ناب که از ماجرای سقیفه آغاز شد، در عصر استیلای معاویه شدت گرفت، ولی تلاش معاویه بر آن بود که با حفظ ظواهر دینی و در پس پرده نفاق، به مقاصد خویش برسد. هر چند، هر قدر سلطه او قوی تر می شد، جسارت و عقده گشایی های وی نیز، آشکارتر می گشت؛ ولی با این حال، همچنان عناوینی همچون «خال المؤمنین»، «صحابی رسول الله» و «کاتب وحی» را یدک می کشید، تا آنجا که در نظر بسیاری از مردم عامی، امام حسین(علیه السلام) و معاویه هر دو صحابی پیامبر بودند و اختلاف این دو با یکدیگر — به اصطلاح — مربوط به اختلاف در قرائت از دین و درگیری دو صحابی در نحوه برداشت از قرآن و سنت بود!

از این رو، امام حسین(علیه السلام) در اواخر عمر معاویه، مبارزه خود را به گونه ای علنی آغاز می کند و با سخنرانی معروفش در سرزمین منا، در جمع گروهی از صحابه و تابعین و فرزندان آنان به افشاگری عملکرد معاویه می پردازد و زمینه يك قیام را فراهم می کند (شرح این سخنرانی در بخش آینده خواهد آمد).

همچنین نامه هایی که آن حضرت به معاویه می نویسد و با شجاعت تمام به
نکوهش او می پردازد،⁽¹⁾ همگی از این حقیقت حکایت دارد که امام(علیه
السلام) مبارزه خود را آغاز کرده است؛ هر چند بر اساس پابندی به صلح
برادرش امام حسن(علیه السلام) دست به قیام مسلحانه نمی زند، ولی روشن است
که امام(علیه السلام) قیام بزرگی را در نظر دارد و منتظر است پس از معاویه
بدان اقدام کند.

امام حسین(علیه السلام) در پاسخ نامه جمعی از مردم کوفه که برای همراهی و
قیام، اعلام آمادگی کرده اند، نوشت:

«... فَأَلْصِقُوا بِالْأَرْضِ، وَ اخْفُوا الشَّخْصَ، وَ اكْتُمُوا الْهَوَى، وَ احْتَرِسُوا مِنْ

الْأُظْيَاءِ مَا دَامَ ابْنُ هِنْدَ حَيًّا، فَإِنْ يَحْدُثَ بِهِ حَدَثٌ وَ أَنَا حَيٌّ يَأْتِكُمْ رَأْيِي؛

1 . این نامه را نیز در بخش چهارم (بخش رویدادها) بخوانید.

اکنون حرکتی انجام ندهید، و از آشکار شدن، دوری نمایید و خواسته خویش
پنهان کنید و از حرکات شك برانگیز — تا زمانی که فرزند هند (معاویه) زنده
است — پرهیز نمایید. اگر او مرد و من زنده بودم، تصمیم خود را به شما اعلام
خواهم کرد». (1)

معاویه با آن که از این ماجراها مطلع بود و گاه امام (علیه السلام) را تهدید
می کرد، ولی از اقدام عملی و درگیر شدن با آن حضرت پرهیز داشت، اما
روشن بود که این وضع پس از مرگ معاویه ادامه نخواهد یافت.

پس از مرگ معاویه شرایط تغییر کرد ؛ چرا که از سویی، یزید به فسق و
فجور و بی دینی شهره بود و از انجام هیچ گناهی حتی به صورت علنی پروا
نمی کرد، و از سوی دیگر، یزید هیچ سابقه ای (هر چند به صورت ظاهر) در
اسلام نداشت؛ جوانی خام، ناپخته و هوسران بود؛ به همین دلیل، میان صحابه و
فرزندان آنان نیز دارای هیچ گونه امتیاز و مقبولیتی نبود و از سوی سوّم، گروه
زیادی از مردم کوفه برای همراهی با امام (علیه السلام) اعلام آمادگی کرده
بودند.

امام(علیه السلام) می دید اگر از این فرصت برای افشای چهره واقعی بنی امیه و یاری دین خدا استفاده نکند، دیگر نامی از اسلام و قرآن و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) باقی نخواهد ماند.

امام حسین(علیه السلام) با هدف احیای دین خدا قیام و حرکت خویش را آغاز کرد؛ در مرحله نخست — اگر ممکن است — با تشکیل حکومت اسلامی و در غیر این صورت، با شهادت خود و یارانش به مقصود بزرگ خود برسد.

به هر حال، می بایست دین از دست رفته و سنت فراموش شده رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را زنده کرد و چه کسی سزاوارتر از فرزند رسول خداست که پیش گام چنین حرکتی شود.

1 . انساب الاشراف بلاذری، ج 3، ص 366.

[231]

امام حسین(علیه السلام) نخست با این جمله:

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدَ؛ زَمَانِي كَهَ امَّتِ اسْلَامِي

گرفتار زمامداری مثل یزید شود، باید فاتحه اسلام را خواند». (1)

تصریح کرد که با وجود خلیفه ای همچو یزید، فاتحه اسلام خوانده است و دیگر

امیدی به بقای دین خدا در حکومت یزید نمی رود.

همچنین در نامه ای به جمعی از بزرگان بصره به بدعت های موجود در جامعه

اشاره کرده، و هدفش را از قیام بر ضدّ حکومت یزید، احیای سنت و مبارزه با

بدعت ها معرفی می کند. می فرماید:

«وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ

إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ، وَ إِنْ اسْتَمِعُوا قَوْلِي وَ تَطِيعُوا أَمْرِي، أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ؛

من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم ؛ چرا که (این گروه)

سنت پیامبر را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند. اگر سخنانم را

بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می کنم». (2)

آن گاه که در مسیر کربلا با «فرزدق» ملاقات می کند، به روشنی از بدعت ها

و خلاف کاری های حاکمان شام و قیام برای نصرت دین خدا سخن می گوید:

«يَا فِرَزْدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَ
أَظْهَرُوا الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ، وَ أَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرَبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْثَرُوا فِي
أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، وَ أَنَا أَوْلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَ إِعْزَازِ شَرْعِهِ، وَ
الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ، لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ؛ اَي فِرَزْدَقُ! اَيْنان گروهی اند

1 . لهوف، ص 99; بحار الانوار، ج 44، ص 326 و فتوح ابن اعثم، ج 5،
ص 24.

2 . تاريخ طبري، ج 4، ص 266 و بحار الانوار، ج 44، ص 340.

[232]

که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین
فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند، باده ها نوشیدند و
دارایی های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری
دین خدا و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم. تا آیین خدا پیروز و
برتر باشد». (1)

تعبیراتی با این مضمون، در کلمات و خطابه های امام حسین(علیه السلام) بسیار دیده می شود، که در بخش آینده قسمت مهمی از آنها خواهد آمد؛ این مطلب را با جمله دیگری از آن حضرت پایان می دهیم:

امام(علیه السلام) در خطبه ای که در مسیر کربلا در جمع لشکریان حرّ ایراد کرد، فرمود:

«الَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُنْتَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي

لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا ؛ آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری

نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است راغب دیدار پروردگارش

(شهادت) باشد». (2)

امام حسین(علیه السلام) با این کلمات هم هدف خویش را از قیام و حرکتش بیان

می کند و هم آمادگی خویش را برای شهادت در طریق مبارزه با باطل و احیای

دین خدا اعلام می دارد.

بنابراین، روشن است که یکی از اهداف مهمّ قیام امام حسین(علیه السلام) احیای دین خدا، مبارزه با بدعت ها و مفسد دستگاه بنی امیّه و رهایی اسلام از چنگال منافقان و دشمنان خدا بود و در این راه موقّیّت بزرگی نصیب آن حضرت شد، هر چند آن

1 . تذکرة الخواص، ص 217-218.

2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 305 و بحار الانوار، ج 44، ص 381.

[233]

حضرت و یاران باوفایش به شهادت رسیدند، ولی تکانی به افکار خفته مسلمین دادند و لرزه بر اندام حکومت جبّاران افکندند، در نتیجه اسلام را زنده ساختند و از اضمحلال دستاوردهای نهضت نبوی(صلی الله علیه وآله) جلوگیری کردند و مسلمانان را از حیرت و گمراهی نجات دادند.

در زیارت معروف اربعین می خوانیم:

«وَبَدَّلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لَيْسَتْ بِعِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ؛ او (حسین) خون

پاکش را در راه تو نثار کرد، تا بندگان را از جهالت و حیرت گمراهی نجات

دهد».

همچنین در روایتی از امام صادق(علیه السلام) آمده است: پس از شهادت امام

حسین(علیه السلام)وقتی که ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله، خطاب به امام

سجاد(علیه السلام) گفت:

«يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟ ; ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه)

پیروز شد؟!»

امام(علیه السلام)فرمود:

«إِذَا ارَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَادِّنْ ثُمَّ اقُمْ ; اگر می خواهی

بدانی چه کسی (یزید یا امام حسین(علیه السلام)) پیروز شده است، هنگامی که

وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آن گاه ببین چه کسانی ماندند و چه

کسانی رفتند)». (1)

امام چهارم(علیه السلام) می خواهد بگوید، هدف حکومت یزید محو نام رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بود، ولی امام حسین(علیه السلام) با شهادتش از این کار جلوگیری کرد، به هنگام اذان و اقامه همچنان نام محمد(صلی الله علیه وآله) که نشانه بقای مکتب اوست برده می شود (و هر قدر زمان می گذرد این حقیقت آشکارتر می شود).

1 . بحار الانوار، ج 45، ص 177.

[234]

به گفته شاعری با اخلاص:

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان ها *** هر جا ز فراق تو چاک است

گریبان ها

ای گلشن دین سیراب با اشک محبّانت *** از خون تو شد رنگین هر لاله به

بستان ها

بسیار حکایت ها گردیده کهن اما *** جانشوز حدیث تو، تازه است به

دوران ها

در دفتر آزادی، نام تو به خون ثبت است *** شد ثبت به هر دفتر، با خون تو

عنوان ها

این سان که تو جان دادی، در راه رضای حق *** آدم به تو می نازد، ای

اشرف انسان ها

قربانی اسلامی با همّت مردانه *** ای مفتخر از عزمّت همواره مسلمان ها

* * *

اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر

با آن که به حسب ظاهر عواملی چون امتناع امام حسین (علیه السلام) از بیعت با یزید و یا پاسخ به دعوت کوفیان، در تحقق این قیام خونین بی تأثیر نبود، ولی در عین حال در کلمات امام (علیه السلام)، به طور مکرر از اصلاح امت و دو فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از انگیزه های اساسی این نهضت بزرگ یاد شده است.

دو فریضه ای که قرآن هلاکت و انقراض اقوام پیشین را به سبب فراموش کردن آن معرفی کرده، می فرماید:

(فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ)؛ چرا در قرون (و

اقوام) پیش از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین

جلوگیری کنند. (1)

همچنین درباره آن گروه از بنی اسرائیل که مورد لعن پیامبرانی چون حضرت

داود و عیسی (علیهما السلام) قرار گرفتند، می فرماید:

(كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ); (چون) آنان از اعمال

زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند، چه

1 . هود، آیه 116.

[236]

بدکاری انجام می دادند. (1)

در حقیقت این بی تفاوتی و سازشکاری آنان بود که موجب تشویق افراد گناهکار

می شد، و در نهایت به هلاکت همگان انجامید.

در آیه ای دیگر خداوند اجرای این اصل را به صورت گسترده از ویژگی های

امت اسلامی به عنوان «امت برتر» دانسته، می فرماید:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ

بِالله); شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شدید (چه این که) امر

به معروف می کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید.(2)

نکته جالب توجه در این آیه آن است که دلیل بهترین امت بودن را «امر به

معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا» می‌شمرد. و جالب تر این که «امر به

معروف و نهی از منکر» را بر «ایمان به خدا» مقدّم می دارد تا بیانگر این

معنی باشد که بدون این دو فریضه، ریشه های ایمان به خدا نیز در دلها سُست

می شود و پایه های آن فرو می ریزد و به تعبیر دیگر ایمان به خدا بر آن دو

فریضه استوار می گردد.(3) همان گونه که اصلاح همه امور جامعه بر آن دو

استوار است.

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ

تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تَرُدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يَنْتَصِفُ مِنَ

الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ; امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ

1 . مائده، آیه 79.

2 . آل عمران، آیه 110.

3 . رجوع شود به تفسیر نمونه، ذیل آیه.

[237]

الهی است که بقیّه فرایض با آن ها بر پا می شوند و به وسیله این دو، راه ها امن می گردد و کسب و کار مردم حلال می شود و حقوق افراد تأمین می گردد و در سایه آن زمین آباد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و در پرتو آن همه کارها روبه راه می گردد». (1)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز در بیانی نورانی فرمودند:

«قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ؛ قوام شریعت

بر پایه امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود الهی استوار است». (2)

از این روایات پر معنی به خوبی استفاده می شود که اگر در جامعه ای این دو فریضه، یعنی مسئولیت همگانی در برابر فساد به فراموشی سپرده شود، پایه های شریعت در هم شکسته و رفته رفته اصل دین از بین می رود. و امور جامعه به فساد و تباهی کشیده می شود.

این است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) احیاء کنندگان امر به معروف و نهی از منکر را نماینده خدا در زمین و جانشین پیامبر و کتاب معرفتی می کنند.

(مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ

اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ). (3)

علی(علیه السلام) در تبیین جایگاه بسیار مهمّ این دو فریضه در مقایسه آن با سایر فرایض می فرماید:

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ

الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ؛ تمام کارهای نیک، حتّی جهاد در راه خدا، در

1 . وسائل الشیعة، ج 11، ص 315، ح 6. مراجعه شود به تفسیر نمونه، ج

3، ص 38.

2 . غرر الحکم، حکمت 6817.

3 . مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه 79 سوره مائده. رجوع شود به: تفسیر نمونه،

ج 3، ص 37.

[238]

برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر يك دریای

پهناور». (1)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که تا چه اندازه این موضوع در اسلام از

اهمیت و ارزش بی نظیری برخوردار است.

حضرت علی(علیه السلام) در سخن دیگری به مراحل سه گانه امر به معروف

و نهی از منکر اشاره کرده، می فرماید:

«أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوْنَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ

سَلِمَ وَ بَرَّ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ

بِالسَّيْفِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ

سَبِيلَ الْهُدَى، وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ؛ اى مؤمنان! هر کس ببیند

ستمی صورت می گیرد و مردم را به سوى کار زشتی دعوت می کنند، اگر

تنها در دلش آن را انکار کند سالم مانده و گناهی بر وی نیست (به شرط آن که

بیشتر از آن نتواند) و کسی که آن را با زبانش انکار کند، پاداش الهی نصیب او

شده و مقامش از اولی برتر است و آن کس که برای اعتلای نام خدا و

سرنگونی ظالمان با شمشیر به مبارزه برخیزد، او کسی است که به راه راست

هدایت یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در دلش تابیده است!». (2)

* * *

به راستی امام حسین (علیه السلام) را باید قهرمان این میدان دانست. آن حضرت

علاوه بر

1 . نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 374.

2 . نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 373.

[239]

امر به معروف قلبی و زبانی، عمل به آن را نیز به منتهای اوج خود رساند و بالاترین مرحله عملی آن را انجام داد، و با شجاعتی وصف ناپذیر به همگان اعلام کرد:

«أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصِيرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ، وَ طَعَنَ الْأَسِنَّةَ، فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ

إِلَّا فَلْيَنْصَرَفْ عَنَّا ؛ ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم

نیزه ها شکبیا است، با ما بماند و الا از ما جدا شود!!». (1)

مطابق روایات قیام با شمشیر (در جای خود) عالی ترین و پرفضیلت ترین

مرحله از مراحل امر به معروف و نهی از منکر است که امام حسین(علیه

السلام) به آن اقدام کرد.

امیرمؤمنان پس از بیان مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر (قلبی،
زبانی و عملی)، فرمود:

«وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ ; أَمَّا مِنْ هَمِّهِ مَهْمٌ تَرِ سَخْنٌ بِهِ

حَقِّی است که در برابر پیشوای ستمگری گفته شود». (2)

امام حسین (علیه السلام) نه تنها با سخنانش به افشای جنایات بنی امیه پرداخت
که با شمشیر بر ضدّ آنان به مبارزه برخاست و تا پای جان ایستادگی کرد و این
حرکت خویش را «امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور جامعه» نامید
و در بیان و سخنان خویش، به طور مکرّر از این فریضه بزرگ یاد کرد، و با
صراحت، یکی از انگیزه های حرکتش را احیای همین امر مهم شمرد.

* * *

اکنون به مهمترین بخش از سخنان آن حضرت و یارانش، در این مورد گوش
جان می سپاریم.

1- آن حضرت دو سال قبل از هلاکت معاویه، در میان جمع زیادی از

مهاجرین و

1 . ینابیع المودّة، ص 406.

2 . نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 374. برای آگاهی بیشتر از مراحل سه

گانه امر به معروف و نهی از منکر رجوع شود به: جواهرالکلام، ج 21، ص

374 به بعد.

[240]

انصار در سرزمین مقدّس «منا»، طيّّ يك خطابه بسیار مهم، سرشناسان جامعه

اسلامی آن روز را به سبب مسامحه و سهل انگاری نسبت به فریضه امر به

معروف و نهی از منکر در اصلاح امور جامعه، مورد ملامت و سرزنش قرار

داد و فرمود: چرا از نکوهشی که خداوند نسبت به علمای یهود فرموده است پند

نمی گیرید؟ آنجا که فرمود:

(لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ) ; چرا علمای

یهود، مردم را از سخنان گناه آلود و خوردن حرام نهی نمی کردند. (1) (از

فساد و تباهی جامعه جلوگیری نمی کردند).

آنگاه امام (علیه السلام) در ادامه چنین فرمود:

«وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظَّالِمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ

الْمُنْكَرَ وَالْفُسَادَ، فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ؛ خداوند تنها از این جهت بر آنها عیب

می گیرد که آنها با چشم خود شاهد زشتکاری و فساد ستمکاران بودند ولی (هیچ

عکس العملی نشان نمی دادند و) آنان را نهی نمی کردند».

سپس در مورد اهمّیت و عظمت این دو فریضه فرمود:

«إِذَا أَدَيْتَ وَ أَقِيمْتَ، اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئُهَا وَ صَعِبُهَا; هرگاه فریضه امر

به معروف و نهی از منکر به درستی انجام شود و اقامه گردد، فرایض دیگر

اعمّ از آسان و دشوار انجام خواهد شد». (2)

این خطابه بسیار مهمّ امام(علیه السلام) در آن شرایط خفقان بار و در آن جمع

کثیر، نشان می دهد که امام منتظر فرصتی بود تا این فریضه الهی را در حدّ

اعلا جامه عمل

1 . مائده، آیه 63.

2 . تحف العقول، ص 168-170 و بحار الانوار، ج 97، ص 79، ح 37.

[241]

بپوشاند.

همان گونه که در نامه ای به معاویه می نویسد:

«ای معاویه! به خدا سوگند از این که الان با تو نبرد نمی کنم، می ترسم در

پیشگاه الهی مقصّر باشم». (1)

یعنی من دنبال فرصت مناسبی هستم تا با تو بستیزم.

2- بعد از هلاکت معاویه، زمانی که امام (علیه السلام) از سوی والی مدینه به

بیعت با یزید فراخوانده شد، امام (علیه السلام) به شدّت بر آشفت و آن را مردود

شمرد و شبانگاه به سوی روضه شریف نبوی رفته به راز و نیاز پرداخت و در

آن نیایش خالصانه به درگاه الهی چنین عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ قَدْ حَضَرَنِي

مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَكْرَهُ الْمُنْكَرَ... ; خداوندا! این

قبر پیامبر تو محمد (صلی الله علیه وآله) و من هم فرزند دختر او هستم، از آنچه

برای من پیش آمده تو آگاهی، خداوندا! من معروف را دوست داشتم و از منکر

بیزارم!». (2)

در واقع امام(علیه السلام) انگیزه های اصلی قیام خویش را در این جمله کوتاه،
آن هم در کنار مرقد پاک جدّ بزرگوارش(صلی الله علیه وآله) در مقدّس ترین
مکان ها بیان داشت و آن را به سینه تاریخ سپرد.

3- شاید بتوان صریح ترین و رساترین تعبیر امام(علیه السلام) در تبیین انگیزه
اصلی قیامش را جمله ای دانست که در وصیّت نامه آن حضرت به برادرش
محمّد حنفیه آمده است.

1. در مختصر تاریخ دمشق (ج 7، ص 137) در شرح حال امام حسین(علیه
السلام) می خوانیم که آن حضرت در پاسخ به نامه معاویه نوشت: «...وَمَا
أَظُنُّ أَنْ لِي عِنْدَ اللَّهِ عُذْرًا فِي تَرْكِ جِهَادِكَ».

در احتجاج طبرسی (ج 2، ص 89، ح 164) آمده است: «مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا وَ
لَا عَلَيْكَ خِلَافًا، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنِّي لَخَائِفٌ لِّلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ...» همچنین رجوع کنید به
: بحار الانوار، ج 44، ص 212.

2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 27 ; مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 186 و

بحار الانوار، ج 44، ص 328.

[242]

آن حضرت پس از آن که انگیزه هایی چون هوی و هوس و کسب مقام را از

قیام خود دور دانست، چنین نوشت:

«وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ

عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ; مَنْ تَتَهَا بِهِ أَنْغِيزَه

اصلاح در امتّ جدّم بپا خاستم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم

و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب(علیه السلام) رفتار نمایم!». (1)

امام(علیه السلام) در این عبارات کوتاه و گویا در همان آغاز راه، هدف حرکت

الهی خویش را بیان می کند که قصدش کشورگشایی و به چنگ آوردن مال و

مقام دنیا نیست، بلکه هدفش فقط اصلاح جامعه اسلامی و احیای امر به معروف

و نهی از منکر است.

4- بعد از آن که مسلم بن عقیل (علیه السلام) – سفیر آن حضرت در کوفه –

توسط نیروهای ابن زیاد با مکر و حيله دستگیر شد و به مجلس او وارد گشت و

او، مسلم را متهم به فتنه انگیزی ساخت، آن حضرت در پاسخ گفت:

«مَا لِهَذَا آتَيْتُ، وَ لَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمُ الْمُنْكَرَ، وَ دَفَنْتُمُ الْمَعْرُوفَ... فَأَتَيْنَاهُمْ لِأَمْرِهِمْ

بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ من برای این چیزها که تو می گویی به کوفه

نیامدم، بلکه شما منکرات و زشتی ها را ظاهر و معروف و خوبی ها را دفن

کرده اید... پس ما به پا خواستیم تا مردم را به معروف دعوت کنیم و از

منکرات دور سازیم». (2)

5- هنگامی که امام (علیه السلام) با سپاه «حرّ» رو به رو گشت و بیوفایی

کوفیان آشکار شد و امام (علیه السلام) خود را با شهادت مواجه دید در میان

اصحاب خویش برخواست و طيّ سخنانی چنین فرمود:

2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 101 ؛ لهوف، ص 71. مراجعه شود به :

انساب الاشراف بلاذری، ص 82.

[243]

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي

لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا؛ آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری

نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است (قیام کند و) شیفته ملاقات

پروردگار (و شهادت) باشد». (1)

از این سخن امام (علیه السلام) استفاده می شود که در چنین شرایطی از جان باید

گذشت یعنی در مرحله ای که خطر، کیان دین و مذهب را تهدید می کند، وجود

ضررهای مالی و جانی نمی تواند مانع امر به معروف و نهی از منکر، گردد.

6- طبق نقل مورخان آنگاه که حرّ مانع حرکت امام شد، امام (علیه السلام) در

نامه ای به بزرگان کوفه نوشت:

«... فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: مَنْ رَأَى

سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي

عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ يَفْعَلْ وَلَا قَوْلَ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ

مَدْخَلُهُ؛ شَمَا مِی دانیید پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) در زمان حیاتش فرمود:

هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را

شکسته، با سنت پیامبر مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم

رفتار می‌کند ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که

خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنم) وارد کند». (2)

امام (علیه السلام) با این سخنان ضمن گوشزد کردن وظایف همه قشرهای مردم،

خصوصاً بزرگان کوفه، عزم جزم خویش را برای اصلاح امور و مبارزه کامل

با خودکامگان و

1. بحار الانوار، ج 44، ص 381؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 305 و مقتل

الحسین خوارزمی، ج 1، ص 237.

2 . فتوحابن اعثم، ج 5، ص 143؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 234 و

بحار الانوار، ج 44، ص 381.

[244]

ستمگران بنی امیه اعلام می دارد، و این مبارزه را مشروط به حمایت آنها هم

نمی کند و آماده است جان گرامی خویش را در این راه نیز فدا کند و لذا ما

امروز در برابر مرقد آن حضرت ایستاده، و می گوئیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ

؛ من شهادت می دهم که تو نماز را بپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به

معروف کرده و نهی از منکر را بجا آوردی». (1)

نکته قابل توجه آن است که این گواهی، گواهی در محکمه قضا و در حضور

قاضی و داور نیست بلکه به این معنی است که من به این حقیقت اذعان دارم که

نهضت تو، نهضت امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه اسلامی

بود.

* * *

1 . زیارت وارث.

[245]

3

تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران

انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف مقدّس خویش، درصدد تشکیل حکومت برآمدند؛ چرا که بدون شك با تشکیل حکومت، بهتر می توان مردم را به سوی ارزش های معنوی و انسانی سوق داد و در راه بسط عدالت اجتماعی کوشید و فرامین الهی را به صورت ضابطه مند اجرا کرد و به برقراری عدل و دفع ظلم و شرك و بیدادگری كمك نمود.

همچنین بسیاری از احکام الهی است که بدون تشکیل حکومت نمی توان آنها را اجرا کرد و یا — لا اقل — به طور مطلوب تحقق نمی یابد.

از این رو، پیامبران پیشین تا آنجا که شرایط اجازه می داد، درصدد تشکیل حکومت دینی بودند و پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز در نخستین فرصت، اقدام به تشکیل حکومت اسلامی در مدینه کرد و خود شخصاً رهبری این حکومت را به عهده گرفت.

آن حضرت برای ادامه خط حاکمیت صالحان — به فرمان الهی — در روز عید غدیر خم، علی(علیه السلام) را به جانشینی خود و امامت مردم پس از خویش منصوب کرد. از این رو، در روایات ما، از ولایت و رهبری، به عظمت یاد شده است، از جمله در روایت معروف امام باقر(علیه السلام) می خوانیم:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَ

الْوَلَايَةُ: اسلام بر پنج اصل اساسی بنیان نهاده شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت».

آنگاه در پاسخ به این سؤال که از این پنج اصل کدام يك برتر است، می فرماید:

«الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ، وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛ ولایت از همه چیز

برتر است؛ چرا که ولایت (و تشکیل حکومت اسلامی) کلید بقیّه

است و والی (امام) راهنمای مردم نسبت به آن چهار امر مهم می باشد».(1)

آری؛ با تشکیل حکومت دینی و پذیرش حاکمان صالح به خوبی می توان به

اجرای احکام الهی کمک کرد و اصول، اخلاق و احکام شریعت را تحقق عینی بـ

خشید.

متأسفانه پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رهبری امت اسلامی در جایگاه

اصلی خویش قرار نگرفت و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را از خلافت دور

نگه داشتند؛ ولی آن حضرت هر زمان که فرصتی دست می داد، بر حقّ

حاکمیت خویش پای می فشرد، و خود را سزاوارتر از همه به خلافت اسلامی

می شمرد.

سرانجام آن حضرت در سال 35 هجری در يك بیعت عمومی به خلافت
ظاهری رسید و در مسیر اقامه قسط و عدل و احیای ارزش های دینی تلاش
کرد، ولی زخم های بر جای مانده از دوران گذشته و حوادث سخت و شکننده
دوران خلافت و در نهایت شهادت مولا (علیه السلام)، سبب شد که علی (علیه
السلام) به تمام اهداف والای خویش دست نیابد.

توطئه های معاویه چه در عصر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و چه در عصر
خلافت کوتاه امام حسن (علیه السلام) و تلاش های جبهه نفاق برای «تضعیف
خط علوی» و ناآگاهی جمعی از مردم و دنیازدگی گروه دیگر، بار دیگر سنگ
آسیای خلافت را از محورش خارج ساخت و این بار دشمنان قسم خورده
حاکمیت اسلام راستین، بر اریکه قدرت قرار گرفتند!

1. کافی، ج 2، ص 18، باب دعائم الاسلام (به این مضمون، روایات متعددی

در همین باب وجود دارد).

امام حسین(علیه السلام) که شایسته و وارث حاکمیت نبوی و علوی و رهبر
معنوی امت اسلامی بود، برای احیای ارزش های اسلامی و بسط قسط و عدل
و مبارزه با ستمگران به هدف تشکیل حکومت اسلامی به پا خاست، به این قصد
که اگر ممکن شود با تشکیل حکومت اسلامی و گرنه با شهادت خویش و
یارانش، چهره واقعی بنی امیه را آشکار سازد و به ریشه کن ساختن درخت ظلم
و کفر و نفاقشان بپردازد و اسلام و امت مظلوم اسلامی را یاری کند.

امام حسین(علیه السلام) در خطبه ای با صراحت هدف از تلاش و تکاپوی
خویش را چنین بیان می کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَ لَا اِتِّمَاسًا مِنْ فُضُولِ

الْحُطَامِ، وَ لَكِنْ لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنَ

الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ ; خداوندا! تو

می دانی که آنچه از ما (در طریق تلاش برای بسیج مردم)

صورت گرفت، به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت

و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه های دین تو را آشکار سازیم و

اصلاح و درستی را در همه بلاد بر ملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و

فرائض و سنت ها و احکامات مورد عمل قرار گیرد». (1)

امام خمینی (قدس سره) در سخنی در تبیین همین مطلب می گوید: «... آنهایی

که خیال می کنند حضرت سید الشهداء برای حکومت نیامده، خیر [این سخن

صحیح نیست بلکه] اینها برای حکومت آمدند، برای این که باید حکومت دست

مثل سید الشهداء

1 . تحف العقول، ص 170 و بحار الانوار، ج 97، ص 79.

[248]

باشد، مثل کسانی که شیعه سید الشهداء هستند، باشد». (1) هر چند امام (علیه

السلام) می دانست سرانجام در این راه شهید می شود.

در جای دیگر می‌گوید: «زندگی سیّد الشهداء، زندگی حضرت صاحب الزمان (علیه السلام)، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا از اوّل، از آدم تا حالا همه این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل درست کنند». (2)

با این مقدّمه اکنون برای اثبات این مطلب (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران) به سراغ سخنان و سیره آن حضرت می‌رویم.

نگاهی به گذشته

اگر به زندگی اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نگاه کنیم به خوبی در می‌یابیم که آن حضرت از نوجوانی فقط اهل بیت (علیهم السلام) را شایسته خلافت اسلامی می‌دانست.

در تاریخ می‌خوانیم: «روزی عمر بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خطبه می‌خواند و در خطبه خویش گفت: من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم!

امام حسین(علیه السلام) که در گوشه مسجد نشسته بود — خطاب به عمر —
فریاد زد:

از منبر پدرم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پایین بیا! این منبر پدر تو نیست
(که بر فراز آن قرار گرفته ای و این گونه ادعاها می کنی!).

عمر گفت: ای حسین! به جانم سوگند قبول دارم که این منبر پدر توست، نه پدر
من، ولی بگو چه کسی اینها را به تو یاد داده است؟ پدرت علی بن ابی طالب؟!!

حسین(علیه السلام) فرمود: اگر من مطیع فرمان پدرم باشم به جانم سوگند او
هدایت کننده است و من هدایت شده او خواهم بود. او بیعتی بر گردن مردم از
زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

1 . صحیفه امام، ج 21، ص 3.

2 . همان مدرک، ص 4.

دارد که آن را جبرئیل از ناحیه خداوند نازل کرد و جز منکر کتاب خدا، این مطلب را انکار نمی کند. مردم آن را با قلب خویش شناختند (و دانستند حق با پدرم است) ولی با زبان آن را انکار کردند ؛ وای بر منکران حقوق ما اهل بیت!...

عمر گفت: ای حسین! هر کس حقّ پدرت را انکار کند، لعنت خدا بر او باد! (ولی من بی تقصیرم چرا که) مردم ما را امیر ساختند و ما نیز پذیرفتیم و اگر پدرت را امیر می کردند، ما اطاعت می کردیم!

امام حسین(علیه السلام) پاسخ داد: ای پسر خطاب! کدام مردم تو را بر خویش امیر ساختند، پیش از آن که تو ابوبکر را بر خود (و مردم) امیر قرار دهی. وی نیز بدون حجّت و دلیلی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و بدون رضایت آل محمد(علیهم السلام) تو را بر مردم امیر ساخت. آیا رضایت شما دو نفر، همان رضایت (خدا و) پیامبر است؟!...

عمر که پاسخی نداشت، خشمگین از منبر فرود آمد و به همراه جمعی نزد علی(علیه السلام) رفت و از حسین(علیه السلام) شکایت کرد...»(1)

امام حسین(علیه السلام) در تمام دوران خلافت پدر بزرگوارش امیرمؤمنان(علیه السلام) و برادرش امام حسن(علیه السلام) برای تقویت حکومت اسلامی در کنار آن بزرگواران حضور داشت و با دشمنان حکومت اسلامی مبارزه می کرد.

سخن امام حسین (علیه السلام) در برابر معاویه

هنگامی که معاویه برای گرفتن بیعت جهت یزید برآمد و به شهرها سفر کرد؛ در مدینه نیز اجتماعی برای معرفی و بیعت برای یزید تشکیل داد و گفت:

به خدا سوگند! اگر من در میان مسلمین کسی بهتر از یزید را سراغ داشتم، برای او بیعت می گرفتم!!

1 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 77-78.

[250]

امام حسین(علیه السلام) برخاست و فرمود:

«وَاللّٰهُ لَقَدْ تَرَكْتَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبَا وَ أُمَّا وَ نَفْسًا؛ به خدا سوگند! تو کسی را که

از یزید از جهت پدر، مادر و شایستگی ها و ارزش های فردی و صفات انسانی

بهتر است، کنار گذاشتی!».».

معاویه گفت: گویا خودت را می گویی؟

فرمود: آری!

معاویه خاموش شد.(1)

مطابق روایت دیگری امام(علیه السلام) فرمود:

«أَنَا وَاللّٰهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ، وَ جَدِّي خَيْرٌ مِّنْ جَدِّهِ، وَ أُمِّي خَيْرٌ

مِّنْ أُمِّهِ وَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ; به خدا سوگند! من از او (یزید) به خلافت سزاوارترم؛

چرا که پدرم از پدرش و جدّم از جدّش و مادرم از مادرش بهتر است و خودم

نیز از او بهترم!».».(2)

از این کلمات صریح، به خوبی روشن می شود که امام حسین(علیه السلام) در

آن زمان فقط خود را شایسته خلافت می دانست و معتقد بود شخصی همانند او

— با آن عظمت خانوادگی و معنوی — باید زمام امور مسلمین را به دست گیرد.

* * *

تلاش امام حسین (علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید

پس از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید، شرایط برای مبارزه با ستمگران و تشکیل حکومت اسلامی — بیش از زمان گذشته — فراهم شده بود و آن حضرت در این

1 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 211.

2 . موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 265.

[251]

مسیر اقداماتی را در پیش گرفت:

الف) ترك بيعت با یزید (و اعلام عدم شایستگی او برای خلافت)

با توجه به این که امام حسین(علیه السلام) یزید را هرگز شایسته این جایگاه رفیع نمی دانست و خود را به حق شایسته ترین فرد برای امر خلافت می دید، با یزید بیعت نکرد و حکومت او را به رسمیت نشناخت.

از این رو، هنگامی که خبر مرگ معاویه به مدینه رسید و آن حضرت توسط والی مدینه احضار شد، امام(علیه السلام) در پاسخ به عبدالله بن زبیر که پرسید چه خواهی کرد؟ فرمود: «هیچ گاه با یزید بیعت نخواهم کرد، چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن(علیه السلام) تنها شایسته من است». (إِنِّي لَا أَبَايَعُ لَهُ

أَبَدًا، لَأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ). (1)

همچنین به والی مدینه نیز فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ... وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ

شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِي لَا يُبَايَعُ لِمِثْلِهِ ; ما از

خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفیع رفت و آمد فرشتگانیم... در حالی

که یزید مردی است، فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان؛ او کسی است که آشکارا

مرتکب فسق و فجور می شود.

بنابراین، هرگز شخصی همانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد». (2)

همچنین امام (علیه السلام) در پی اصرار «مروان بن حکم» برای بیعت با یزید،

با قاطعیّت فرمود:

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدَ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 182.

2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 18 و بحار الانوار، ج 44، ص 325.

[252]

رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ ;

هنگامی که امت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار آید، باید فاتحه اسلام را

خواند! من از جدّم رسول خدا شنیدم که می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان

حرام است!». (1)

در واقع امام(علیه السلام) با این جمله، عمق فاجعه زمامداری یزید را بیان

می کند و با استشهاد به کلام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تصدّی خلافت

توسط فرزندان ابوسفیان را حرام می شمارد.

در سخن دیگری که آن حضرت خطاب به برادرش محمدّ حنفیه می فرماید، بار

دیگر بر عدم بیعت با یزید — به هر قیمتی — تأکید می‌ورزد و می فرماید:

«يا أخِي! وَاللّٰهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلَجَأٌ وَ لَا مَأْوٰى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بَنَ مُعَاوِيَةَ ;

ای برادر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای

امنی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد». (2)

ب) تصریح به شایستگی خود برای خلافت

امام حسین(علیه السلام) علاوه بر آن که یزید را شایسته این جایگاه والا نمی دانست، به شایستگی خود نسبت به امر ولایت و حاکمیت اسلامی تصریح می کند. در واقع امام(علیه السلام) با این جملات در مسیر تشکیل حکومت اسلامی و به عهده گرفتن خلافت مسلمین حرکت می کند.

امام حسین(علیه السلام) در خطبه ای که پس از نماز عصر در جمع لشکریان «حرّ» خواند، فرمود:

1 . لهوف، ص 99 و بحار الانوار، ج 1، ص 184.

2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 31 و بحار الانوار، ج 44، ص 329.

[253]

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ نَحْنُ أُولَى بَوْلَايَةِ هَذِهِ

الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ؛ أَي مَرْدَم! مِنْ فَرْزَنْدِ دَخْتَرِ رَسُولِ

خدايَم، مَا بَه وَلَايَتِ اَيْنِ اْمُورِ بَرِ شِمَا (وِ اْمَامَتِ مُسْلِمِيْنَ) اَزِ اَيْنِ مَدَّعِيَانِ دَرْوَعِيْنَ

سزاورتريم». (1)

همه اینها علاوه بر مواردی است که امام حسین(علیه السلام) در حیات معاویه — آنگاه که مسأله ولایتعهدی یزید مطرح شد — به شایستگی خویش بر امر خلافت تأکید ورزید (که پیش از این گذشت).

ج) پاسخ به دعوت کوفیان

از نموده‌های تلاش امام حسین(علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی، پاسخ به دعوت کوفیان جهت پذیرش رهبری قیام بر ضدّ حکومت نامشروع یزید است.

همچنین فرستادن امام(علیه السلام) سفیر و نماینده خود، جناب مسلم بن عقیل(رحمه الله) را به کوفه برای ارزیابی دعوت آنان و بسیج نیروها و گرفتن بیعت از مردم، حکایت از عزم امام(علیه السلام) جهت تشکیل حکومت اسلامی و الهی دارد.

با توجّه به این که کوفه مرکز علاقمندان و شیعیان علی بن ابی طالب(علیه السلام) بود، تصمیم امام حسین(علیه السلام) بر آن بود که این شهر را پایگاه اصلی قیام و نهضت اسلامی خود قرار داده و از آن مکان انقلاب را رهبری کرده و به دیگر شهرها گسترش دهد.

نامه سران کوفه به محضر امام (علیه السلام)

پس از مرگ معاویه و به دنبال يك گردهمایی در منزل «سليمان بن صرد خزاعي» جمعی از بزرگان کوفه نامه ای به محضر امام(علیه السلام) نوشته و برای پذیرش رهبری آن

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 137 و تاریخ طبری، ج 4، ص 303 (با اندکی

تفاوت).

حضرت جهت برپایی نهضتی همگانی اعلام آمادگی کردند.

مضمون نامه را که نام چهارتن از بزرگان شیعه، یعنی سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر و گروهی دیگر از شیعیان در آن آمده، چنین است:

«خدای را سپاس می گوئیم که (معاویه) آن دشمن ستمکار و کینه توز را نابود ساخت، همو که بدون رضایت امت بر گرده آنان سوار شد و اموال آنها را غصب کرد و خوبان آنان را کشته و به نابکاران میدان داد...»

اینک ما، امام و پیشوایی نداریم؛ به سوی ما بیا! بدان امید که خداوند به برکت وجود تو همه ما را بر محور حق گردآورد.

نعمان بن بشیر (والی کوفه) در دارالاماره است و ما با او در نماز جمعه و اجتماعات عمومی حاضر نمی شویم (و به او اعتنایی نداریم) و اگر با خبر شویم که به سوی ما می آیی، او را از کوفه بیرون کرده و به شام ملحقش می سازیم». (1)

پاسخ امام (علیه السلام) و اعزام مسلم به کوفه

به دنبال نامه های متعدد مردم کوفه و اعلام آمادگی برای پذیرش رهبری امام (علیه السلام)، آن حضرت نامه ای در پاسخ به آنان نوشت، سپس پسرعمویش مسلم بن عقیل را به آن شهر فرستاد. نامه امام (علیه السلام) چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ

1 . . . فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ; أَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ

عَدُوَّكَ الْجَبَّارَ الْعَنِيدَ، الَّذِي انْتَرَى عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فَأَبْتَرَهَا أُمْرَهَا، وَ غَصَبَهَا فَيَبِّغَهَا،

وَ تَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا، وَ اسْتَبَقَى شِرَارَهَا،... إِنَّهُ لَيْسَ

عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ! لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَ التُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ

الْإِمَارَةِ، لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ، وَ لَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ، وَ لَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ

قَدْ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَاهُ حَتَّى نَلْحَقَهُ بِالشَّامِ. (بحار الانوار، ج 44، ص 333)

المُسْلِمِينَ. أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانِئًا وَ سَعِيدًا قَدِمَا عَلَىٰ بَكْتُبِكُمْ — وَ كَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَىٰ
 مِنْ رُسُلِكُمْ — وَ قَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَصَصْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ، وَ مَقَالَۀَ جُلُكُم : «أَنَّهُ لَيْسَ
 عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَ الْحَقِّ». وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ
 أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ ثِقَّتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ أَمْرُئَهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ
 بِحَالِكُمْ وَ أَمْرَكُمْ وَ رَأْيَكُمْ.

فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ مَلَائِكُمْ، وَ ذَوِي الْفَضْلِ وَ الْحَجَى مِنْكُمْ، عَلَى مِثْلِ
 مَا قَدِمْتُ عَلَىٰ بِهِ رُسُلَكُمْ وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَ شَيْكَأَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. فَلَعَمْرِي
 مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَ الْآخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحَابِسُ نَفْسَهُ
 عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَ السَّلَامِ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان؛ از حسین بن علی (علیه السلام) به بزرگان از
 مؤمنان و مسلمانان! هانی و سعید همراه نامه هایتان به سوی من آمدند — و این
 دو تن آخرین کسانی بودند که نامه هایتان را آوردند — محتوای همه نامه هایتان
 (به طور فشرده) این بود که : «امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید

است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حقّ و هدایت گردآورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم — مسلم بن عقیل — را به سوی شما می فرستم؛ به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه ها و افکارشان را برای من بنویسد.

هر گاه به من اطلاع دهد که بزرگان و خردمندان شما؛ با آنچه که در نامه هایتان ذکر شده، همراه و هماهنگند؛ به زودی به سوی شما خواهم آمد.
ان شاءالله

(در پایان نامه اضافه فرمود:) **به جانم سوگند! امام و پیشوا تنها کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را بر پا دارد، دین حق را**

[256]

پذیرفته و خود را وقف راه خدا کند».(1)

این نامه به خوبی گویای این حقیقت است که امام(علیه السلام) در مسیر قیام برای سرنگونی حکومت پلید اموی و تشکیل حکومت اسلامی گام بر می داشت.

از این رو، برای ارزیابی اوضاع، نخست نماینده ای آگاه و مورد اعتماد را به آن شهر اعزام می کند، تا از حقیقت امر آگاه شود و با بسیج نیروها و آمادگی شیعیان در این راه قدم بردارد.

جمله پایانی سخن امام(علیه السلام) نیز تأکیدی است بر شایستگی خود جهت امامت و رهبری و عدم لیاقت حاکم شام — که نه به کتاب خدا عمل می کند و نه عدل و داد را بر پا می دارد و نه خود را وقف راه خدا می کند — که این خود قرینه ای است بر عزم امام جهت پذیرش امامت و خلافت مسلمین و برپایی عدل و داد.

امام(علیه السلام) همچنین در نامه ای که همراه با اعزام مسلم(علیه السلام) خطاب به او مرقوم می دارد، بار دیگر بر بسیج نیروها و آماده سازی مردم تأکید می ورزد. در این نامه می خوانیم:

«... وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي، وَ اخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَإِنْ رَأَيْتَ النَّاسَ

مُجْتَمِعِينَ عَلَى بَيْعَتِي فَعَجِّلْ لِي بِالْخَيْرِ، حَتَّى أَعْمَلَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

تعالی ؛... (چون به کوفه رسیدی) مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان

را از حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم متفقاً بیعت کردند، مرا با خبر ساز

تا برابر آن عمل کنم». (2)

پراکنده ساختن مردم از حمایت خاندان ابوسفیان و فراخوانی مردم به اطاعت

امام (علیه السلام) و یکپارچگی آنان برای بیعت و همراهی، همه و همه نشان از

تهیه ساز و

1. ارشاد شیخ مفید، ص 380-381.

2. فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 53 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 196.

[257]

کارهای مناسب جهت تشکیل حکومت دارد.

پس از ورود مسلم (علیه السلام) به کوفه و بیعت گروه زیادی از مردم با وی و

اعلام آمادگی آنان برای جانبازی و همراهی با امام (علیه السلام) و انعکاس آن

به محضر امام(علیه السلام) توسط فرستادگان جناب مسلم، امام حسین(علیه

السلام) از مکه عازم کوفه می شود.(1)

امام(علیه السلام) در گفتگویی با ابن عباس می فرماید:

«وَهَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَرُسُلُهُمْ، وَقَدْ وَجَبَ عَلَيَّ إِجَابَتُهُمْ وَقَامَ لَهُمُ الْعُدْرُ عَلَيَّ

عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ اینها نامه ها و فرستادگان کوفیان است. بر من لازم است دعوت

آنان را پاسخ دهم، چرا که حجت الهی بر من تمام شده است».(2)

همچنین به عبدالله بن زبیر فرمود:

«أَتَتْنِي بَيْعَةُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَحْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ؛ بیعت چهل

هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق(3) سوگند خورده اند،

به دستم رسیده است».(4)

امام(علیه السلام) در ملاقات با عبدالله بن مطیع — هنگامی که از علت خروج

حضرت از مکه سؤال می کند — به صراحت می فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ

وَإِمَامَةِ الْبِدْعِ؛ مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم،

بدان امید که (با تشکیل حکومت اسلامی) نشانه های

1 . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 4، ص 297 و ارشاد شیخ مفید، ص

418.

2 . معالی السبطين، ج 1، ص 246 و ناسخ التواريخ، ج 2، ص 122.

3 . منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده است که اگر سوگند خود را

شکستند، همسران آنها خود به خود مطلقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند.

جمعی از فقهای عامّه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح است.

4 . تاریخ ابن عساکر (در شرح حال امام حسین(علیه السلام))، ص 194،

حدیث 249.

[258]

حق زنده و بدعت ها نابود شود». (1)

به هر حال، با توجّه به شواهد تاریخی — که بخشی از آن گذشت و قسمتی از آن در بخش رویدادها خواهد آمد — یکی از اهداف قیام امام حسین(علیه السلام) تشکیل حکومت اسلامی و در واقع بازگرداندن خلافت اسلامی به جایگاه اصلی خویش بود، تا در پناه آن عدل و داد گسترش یابد، حق احیا شود و باطل و پلیدی و بدعت ها نابود گردد.

پشتیبانی و اعلام آمادگی مردم کوفه و تأکید و اصرار آنان بر این امر، حجت را بر امام(علیه السلام) تمام کرد که باید با نیروی چند ده هزار نفری بر ضدّ حاکم غاصب و فرمانروای ستمگری مانند یزید قیام کند و از این رو به سمت کوفه آمد و قبل از آن نیز توسط سفیر خویش جناب مسلم از همراهی کوفیان با خبر شد.

قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت

اکنون جای طرح این سؤال است که آیا امام حسین(علیه السلام) از شهادت خویش و یارانش در مسیر حرکت به سوی کوفه و قیام بر ضدّ یزید، آگاه بود،

یا خیر؟ و اگر از این امر مطلع بود، آگاهی به شهادت با قیام و برنامه ریزی

برای تشکیل حکومت اسلامی چگونه سازگار است؟

بر اساس شواهد تاریخی جای هیچ تردیدی نیست که امام حسین(علیه السلام) از

فرجام قیام خویش آگاه بود و با یقین به شهادت، نهضت خویش را آغاز کرد و

شواهد روشن آن در همین کتاب آمده است ولی در این قسمت نخست به بخشی

از شواهد مزبور که علم و آگاهی امام(علیه السلام) به شهادت خویش را تأیید

می کند، اشاره کرده سپس به پاسخ پرسش فوق می پردازیم.

لازم به ذکر است روایات و اخباری که از طریق شیعه و اهل سنت از پیامبر

1 . اخبار الطوال دینوری، ص 245.

[259]

اکرم(صلی الله علیه وآله) در موضوع شهادت امام حسین(علیه السلام) نقل شده

است به اندازه ای مشهور بود که ابن عباس می گوید:

«ما كُنَّا نَشْكُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ هُمْ مُتَوَافِرُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليه السلام) يُقْتَلُ

بِالطَّفِّ؛ ما اهل بیت همگی تردیدی نداشتیم که امام حسین (علیه السلام) در

سرزمین طف (کربلا) به شهادت خواهد رسید». (1)

چنان که از مفاد این روایت استفاده می شود، نه تنها امام، بلکه عموم اهل بیت

حتی از محلّ شهادت آن حضرت با اطلاع بودند.

علامه مجلسی در بحارالانوار هفتاد و یک روایت در این باره نقل کرده

است! (2)

نمونه هایی که به دنبال می آید تنها بخش کوچکی از آن است که از زبان خود

آن حضرت نقل شده است.

1 — امام (علیه السلام) در آغاز حرکتش در مدینه در خطاب به بنی هاشم چنین

نوشت:

«إِنَّ مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ؛ هر کس از شما به من

بپیوندد به شهادت می رسد و هر کس بماند به پیروزی نخواهد رسید». (3)

2 – هنگامی که یکی از برادرانش خبر شهادت امام را از زبان امام حسن(علیه

السلام) نقل کرد، امام حسین(علیه السلام) در پاسخ وی فرمود:

«حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي، وَ أَنَّ ثُرَيْبِي تَكُونُ بِقُرْبِ ثُرَيْبِيهِ

فَتَنْظُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ؛ پدرم نقل کرده است که رسول خدا(صلی الله علیه

وآله) او

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 160.

2 . بحار الانوار، ج 44، ص 223-266.

3 . موسوعة كلمات الحسين، ص 296؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 76.

جالب آن که شبیه همین مضمون را در حال عزیمت از مکه در جمع مردم بیان

فرمود: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ هر يك

از شما حاضر است در راه ما خون قلبش را نثار کند و از جانش بگذرد با ما

همراه باشد» (اعيان الشيعة، ج 1، ص 593).

را از کشته شدن پدرم و من با خبر ساخته است و فرمود که تربت من نزدیک تربت پدرم خواهد بود، تو فکر می‌کنی چیزی را می‌دانی که من نمی‌دانم؟». (1)

3 — شبیه همین مطلب در گفتگوی آن حضرت با برادرش محمد حنفیه در مکه عنوان می‌شود. آنگاه که محمد حنفیه پیشنهاد کرد امام (علیه السلام) از رفتن به عراق خودداری کند، فرمود:

«آتانی رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! أَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا؛ بعد از آن که از تو جدا شدم رسول خدا (صلى الله عليه وآله) را در خواب دیدم که فرمود: ای حسین! حرکت کن، زیرا خداوند خواسته است تو را کشته ببیند». (2)

4 — نمونه دیگر، سخنی است که امام هنگام اعزام مسلم به وی فرمود: من تو را به سوی اهل کوفه روانه ساختم، خداوند آن گونه که خود دوست دارد و می‌پسندد کارت را سامان دهد.

آنگاه امام افزود:

«أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشَّهَدَاءِ؛ امیدوارم که من و تو در جایگاه

شهادت قرار گیریم». (3)

این سخن گویای این حقیقت است که امام (علیه السلام) برای خود و یارانش راه

شهادت را برگزیده است و همین را آرزو می کند.

5 — عجیب آن که آن حضرت در پاسخ مردی از اهل کوفه، با اشاره به

نامه های

1 . لهوف، ص 99-100.

2 . بحار الانوار، ج 44، ص 364 و اعیان الشیعة، ج 1، ص 593.

3 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 196.

[261]

مردم کوفه، آنان را قاتل خویش معرفی کرده، می فرماید:

«هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَيَّ، وَ لَا أُرَاهُمْ إِلَّا قَاتِلِي؛ این نامه های مردم کوفه است

ولی من آنان را جز قاتل خود نمی دانم». (1)

6 — صریح تر از همه این ها سخنانی است که امام (علیه السلام) در جمع مردم

مکه قبل از حرکت به سوی عراق ایراد کرد و چنین فرمود:

«... وَ خَيْرَ لِي مِصْرَعٍ أَنَا لَاقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَنْقَطِعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُوتِ بَيْنَ

النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَا، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ الْجَرْبَةَ سَعْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمِ

خَطِّ الْقَلَمِ؛ خداوند برای من «شهادت گاهی» اختیار کرده است که من به آن

خواهم رسید. گویا می بینم که گرگ های بیابان های عراق میان نواویس

(قبرستان یهود در نزدیکی کربلا) و کربلا بند بند مرا جدا کرده و شکم ها و

جیب های خالی خود را (با کشتن من و دریافت جوایز) پر می کنند. از روزی

که با دست قضا و قدر الهی نوشته شده، چاره ای نیست». (2)

با ملاحظه این سخن و نمونه های فراوان دیگر از این دست، شکی باقی

نمی ماند که امام نه تنها از اصل کشته شدن خویش آگاهی داشت، بلکه دقیقاً از

محلّ شهادت و نیز قاتلان خود با اطلاع بوده است.

اینک با توجّه به این که امام(علیه السلام) از سرانجام این حرکت آگاه بود، این سؤال مطرح می شود که چگونه اطمینان امام به شهادت با حرکت آن حضرت برای دستیابی به حکومت اسلامی قابل جمع است؟ یعنی چگونه می شود امام(علیه السلام) هم سرانجام کار را

1 . تاریخ ابن عساکر، ج 33، ص 211 (بخش امام حسین(علیه السلام)).

2 . لهوف، ص 35.

[262]

بداند و به شهادت خویش و یارانش یقین داشته باشد و در عین حال به قصد تشکیل حکومت اسلامی قیام کند؟

پاسخ به این سؤال به اندازه ای اهمّیت دارد که برخی از نویسندگان را که نتوانستند بین «ادای وظیفه» و «آگاهی از نتیجه» وفق دهند، بر آن داشت تا به

طور کلی آگاهی امام از فرجام کار را انکار کنند! و تمام ادله تاریخی و روایی

را که در این موضوع وارد شده است، زیر سؤال برند!

غافل از آن که نتیجه کار نمی تواند تعیین کننده وظیفه مردان الهی باشد. در

فرهنگ دین، آنچه مهم است تشخیص وظیفه و عمل به آن است و اما رسیدن به

نتیجه دلخواه، در مرحله دوم قرار دارد.

تعالیم قرآن و اسلام و سیره معصومین (علیهم السلام) گویای این واقعیت است که

جمع بین «وظیفه» و «نتیجه» هر چند اولویت دارد، ولی «عمل به وظیفه» مقدم

بر «رسیدن به نتیجه» می باشد.

به عبارت دیگر: بر هر فرد با ایمانی لازم است در مسیر انجام وظیفه گام نهد،

هر گاه به نتیجه مطلوب برسد چه بهتر؛ و اگر نرسد نفس این کار که وارد

مسیر انجام وظیفه شده، خود مطلوب مهمی است که می تواند افراد بهانه جو را

به کار وادارد. زیرا بسیار می شود که بهانه جویان به بهانه این که حصول

نتیجه مشکوک است، از انجام وظیفه و رسیدن به نتیجه باز می مانند.

این است که امام(علیه السلام) در کنار سخنانی که با صراحت از شهادت خویش و یارانش یاد می کند، در عین حال از انگیزه های الهی حرکت خویش نیز به عنوان وظیفه الهی و تکلیف دینی، سخن به میان می آورد و حتی می فرماید:

«بیوفایی یاران و کمی نفرات مرا از تکلیفم باز نمی دارد».

آن حضرت در روز عاشورا پیش از آغاز جنگ به همین نکته اشاره کرده، می فرماید:

[263]

«أَلَا قَدْ أَعَذَرْتُ وَ أُنْذَرْتُ، أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قَلَّةِ الْعِتَادِ وَ خَذَلَةُ الْأَصْحَابِ ; آگاه باشید! که من حجت را تمام کردم و از عاقبت شوم مخالفان حق، خبر دادم. آگاه باشید! که من با همین خانواده، با وجود نداشتن سپاه و بیوفایی یاران، جهاد خواهم کرد».(1)

آری، امام(علیه السلام) در صدد ادای وظیفه است و نداشتن سپاه و کمی یاران، خللی در عزم او وارد نمی کند. این است که امام با وجود این که کاملاً از

عاقبت امر آگاه بود، با انگیزه تشکیل حکومت اسلامی قیام کرد و این درست به حکم «عمل به وظیفه» بوده است.

سیره امامان معصوم(علیهم السلام) همواره طبق «تکلیف دینی» و «عمل به وظیفه» بوده است. آنان از این منظر در هرحال احساس پیروزی می کردند. و به تعبیر قرآن به «إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ»؛ یکی از دو نیکی(2) — شهادت یا پیروزی — می رسیدند.

چه پیروز می شدند و چه شهید می شدند، هر دو صورت برای آنان پیروزی بود.

بر همین مبنا است که امام حسین(علیه السلام) می فرماید:

«إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ، وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ، وَ إِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ، فَلَمْ يَعْتُدْ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نَبْتَهُ وَ التَّقْوَى سَرِيرَتَهُ»؛ اگر قضای الهی بر آنچه می پسندیم نازل شود، خداوند را بر آن نعمت سپاسگزاریم و برای شکرگزاری از او یاری می طلبیم و اگر تقدیر الهی میان ما

و آنچه به آن امید داریم مانع شود، (و به شهادت برسیم) پس کسی که نیتش حق و درونش تقوا باشد از حق نگذشته (و)

1 . بحار الانوار، ج 44، ص 329.

2 . توبه، آیه 52.

[264]

به وظیفه خود عمل کرده است)». (1)

حرکت امام (علیه السلام) یکی از جلوه های باشکوه «عمل به وظیفه» بود، نتیجه هر چه بود فرقی نمی کرد، لذا می فرماید :

«أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قَتَلْنَا أُمَّ ظَفَرْنَا ; امیدواریم آنچه خداوند

برای ما مقرر فرموده خیر باشد، چه کشته شویم، چه پیروز گردیم!». (2)

با این بیان روشن است که هیچ منافاتی بین آگاهی از سرانجام کار (شهادت) و عمل به وظیفه (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی) نیست.

* * *

در پایان، یادآوری این نکته نیز ضروری است که وجود انگیزه تشکیل حکومت در این قیام مقدّس، به معنی دستیابی عملی و بالفعل به آن حکومت در همان برهه از زمان نیست، بلکه شهادت آن حضرت زمینه ساز کوتاه شدن دست بازماندگان دوران جاهلیّت از حکومت اسلامی در آینده بود و این واقعیّت است که امام به دنبال آن بود.

به علاوه انگیزه های حرکت امام(علیه

السلام) منحصر به این يك هدف نبود، اهداف دیگری نیز در تحقّق این حرکت مقدّس دخیل بوده که در مباحث گذشته به آنها اشاره شد.

* * *

2 . اعیان الشیعة، ج 1، ص 597.

[265]

[266]

بخش چهارم : رویدادهای قیام عاشورا

[267]

اشاره:

در این بخش، به حوادث مربوط به امام حسین(علیه السلام) از عصر معاویه تا شهادت آن حضرت در کربلا می پردازیم. در این سیر تاریخی، از يك سو، رویدادها و حوادثی مورد توجّه است که از روح مبارزه و نستوهی آن حضرت حکایت دارد و از سوی دیگر، به سلسله ماجراهایی پرداخته می شود که از پی یکدیگر به عاشورای سال 61 هجری و شهادت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) و یارانش منجر گردیده است.

در این بخش، رویدادهایی که مربوط به اصحاب آن حضرت است، مورد بحث قرار نگرفته است، مگر آنچه را که در ضمن کلمات امام(علیه السلام) آمده است.

لازم به یادآوری است که در ذیل نقل این رویدادها، عمدتاً نکاتی در تحلیل و یا تجلیل از آن رویداد آمده است.

1 – خواستگاری امّ کلثوم

مرحوم بحرانی در کتاب «عوالم» چنین نقل می کند: معاویه به مروان – که استاندار حجاز بود – نامه ای نوشت و از وی خواست «امّ کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. مروان به سراغ عبدالله بن جعفر رفت و جریان خواستگاری را با او در میان گذاشت.

عبدالله گفت: اختیار «امّ کلثوم» به دست من نیست؛ بلکه به دست آقای ما حسین (علیه السلام) است که دایی این دختر است.

موضوع را به اطلاع امام حسین (علیه السلام) رساندند؛ فرمود: «از خداوند طلب خیر می کنم؛ خدایا این دختر را به آنچه مایه خشنودیت از آل محمد است موفق بدار!»

(روز موعود فرا رسید) و مردم در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اجتماع کردند؛ مروان نیز آمد و کنار امام حسین (علیه السلام) نشست و گفت:

امیر مؤمنان! (اشاره به معاویه است!) به من فرمان داده است که «امّ کلثوم» را برای «یزید» خواستگاری کنم و مهریه او را مطابق خواسته پدرش قرار دهم، به هر مقدار که باشد! همراه با آشتی میان دو قبیله (بنی هاشم و بنی امیه) و نیز ادای دیون پدرش.

[سپس خطاب به امام حسین(علیه السلام) گفت:] بدان! کسانی که به خاطر وصلت شما با یزید به حال شما غبطه می خورند، بیشترند از کسانی که به یزید به سبب وصلتش با شما غبطه بخورند. (آنگاه گفت:) مایه شگفتی است که چگونه یزید برای کسی مهریه قرار می دهد و حال آن که وی در شأن و منزلت همتایی ندارد و مردم با توسل به روی او طلب باران می کنند. ای اباعبدالله! سخنم را با نظر مثبت پاسخ بگو!

امام حسین(علیه السلام) فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَاصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ، وَ انْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابَهُ وَ وَحْيَهُ، وَ اَيَّمُ اللّٰهِ لَا يَنْقُصُنَا أَحَدٌ مِنْ حَقِّنَا شَيْئًا إِلَّا انْتَقَصَهُ مِنْ حَقِّهِ، فِي عَاجِلِ دُنْيَاهُ وَ

آخِرَتِهِ، وَ لَا يَكُونُ عَلَيْنَا دَوْلَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَنَا الْعَاقِبَةُ وَ لَنَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ.

يَا مَرْوَانُ قَدْ قُلْتَ فَسَمِعْنَا.

أَمَّا قَوْلُكَ: مَهْرُهَا حُكْمُ أَبِيهَا بِالْغَا مَابْلَغَ، فَلَعَمْرِي لَوْ أَرَدْنَا ذَلِكَ مَا عَدَوْنَا سُنَّةَ

رَسُولِ اللَّهِ فِي بَنَاتِهِ وَ نِسَائِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ ثِنْتَا عَشْرَةَ أُوقِيَّةً، يَكُونُ أَرْبَعَمِائَةً وَ

ثَمَانِينَ دِرْهَمًا.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: مَعَ قَضَاءِ دَيْنِ أَبِيهَا، فَمَتَى كُنَّ نِسَائُنَا يَقْضِينَ عَنَّا ذُبُونَنَا؟ وَ أَمَّا صَلْحُ

مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْحَيَيْنِ، فَإِنَّا قَوْمٌ عَادَيْنَا كُمْ فِي اللَّهِ، وَ لَمْ نَكُنْ نُصَالِحْكُمْ لِلدُّنْيَا،

فَلَعَمْرِي فَلَقَدْ أَعْيَى النَّسَبُ فَكَيْفَ السَّبَبُ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: الْعَجَبُ لِيَزِيدَ كَيْفَ يَسْتَمْهَرُ؟ فَقَدْ اسْتَمْهَرَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ يَزِيدَ، وَ مِنْ

أَبِ يَزِيدَ وَ مِنْ جَدِّ يَزِيدَ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ يَزِيدَ كَفُو مَنْ لَا كَفُو لَهُ، فَمَنْ كَانَ كَفُوهُ قَبْلَ الْيَوْمِ فَهُوَ كَفُوهُ الْيَوْمِ

مَا زَادَتْهُ إِمَارَتُهُ فِي الْكَفَاءَةِ شَيْئًا.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: بَوَجْهِهِ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ، فَإِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ بَوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله).

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: مَنْ يَغْطِيُنَا بِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَغْطِيُهُ بِنَا، فَإِنَّمَا، يَغْطِيُنَا بِهِ أَهْلُ الْجَهْلِ، وَ يَغْطِيُهُ بِنَا أَهْلُ الْعَقْلِ.

فَأَشْهَدُوا جَمِيعاً إِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ ابْنِ عَمِّهَا الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرٍ؛ عَلَى أَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا، وَ قَدْ نَحَلْتُهَا ضَيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ»
أَوْ قَالَ «أَرْضِي بِالْعَقِيقِ، وَ إِنِّ غَلَّتْهَا فِي السَّنَةِ ثَمَانِيَةُ آلَافٍ دِينَارٍ، فَفِيهَا لَهُمَا غَنًى
إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

«ستایش مخصوص خداوندی است که ما را برای خویش اختیار نمود و برای
دینش انتخاب کرد و ما را بر خلقش برگزید و کتاب و وحی خود را بر
(خاندان) ما نازل فرمود. به خدا سوگند! هر کس حقّی از ما را کم بگذارد،
خداوند در دنیا و آخرت حقّش را کم خواهد گذاشت و هر کس بر ما — برای
مدّتی — سلطه یابد، باید بداند که

عاقبت کار، از آن ما خواهد بود و این مطلب را به زودی خواهید دانست.

سپس فرمود: ای مروان! تو سخن گفتی و ما شنیدیم (و اکنون ما می‌گوییم و تو بشنو:).

اما این که گفتی مهریه این دختر، مطابق خواسته پدرش — هر چند زیاد باشد — خواهد بود؛ به جانم سوگند! ما هرگز از سنت رسول خدا در مهریه دختران، همسران و اهل بیتش تجاوز نخواهیم کرد. که (مهر السنّة است) همان دوازده «اوقیه» (واحدی است در وزن) که برابر با 480 درهم است.

و اما این که گفتی: دیون پدرش را نیز ادا خواهیم نمود؛ (ای مروان!) از چه زمانی زنان ما دیون ما را ادا می‌کردند (که امروز چنین شود؟!).

و اما در مورد مسأله صلح میان این دو قبیله، باید بگویم که ما با شما در راه خدا و برای خدا دشمنی کرده ایم و لذا حاضر نیستیم به خاطر دنیا با شما مصالحه کنیم!

به جانم سوگند! (برای سازش با شما) از قرابت نسبی (بنی هاشم با بنی امیه)

کاری ساخته نیست؛ تا چه برسد به قرابت سببی (پیوند زناشویی).

و امّا آن سخت که گفته ای: تعجّب می کنم چگونه یزید مهریه قرار می دهد؛

پاسخ آن این است که کسی که از یزید و پدر و جدّش بهتر است، مهریه قرار

می داد (چه برسد به یزید!).

و امّا پاسخ این سخت که گفتی: یزید کفو و همتایی ندارد این است که آن کس

که قبل از امروز کفو او بوده، همین امروز نیز کفو اوست بدون آن که

فرمانروایی وی چیزی بر شأن او بیفزاید.

و امّا آن سخت که درباره یزید گفته ای با توسّل به روی وی طلب باران

می شود، این تنها به برکت چهره رسول خدا بوده است (نه یزید).

و امّا این که گفته ای: کسانی که به خاطر وصلت با یزید، به حال ما غبطه

می خورند، بیشتر از کسانی هستند که به حال یزید به جهت وصلتش با ما غبطه

خواهند خورد؛ پاسخش آن است که فقط نادانان به خاطر وصلت ما با یزید، به حال ما غبطه می‌خورند، ولی عاقلان و خردمندان، به حال یزید به سبب وصلتش با ما غبطه خواهند خورد.

(سرانجام امام(علیه السلام) پس از سخنانی فرمود:) «همگی شاهد باشید که من «امّ کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را به ازدواج پسر عمویش «قاسم بن محمد بن جعفر» درآوردم! و مهریه اش را 480 درهم قرار دادم و زمین حاصلخیزم را در مدینه نیز به این دختر بخشیدم». — یا این که فرمود: — «مزرعه ام را در سرزمین عقیق به وی بخشیدم که درآمد آن سالانه 8 هزار دینار است و همین مزرعه برای زندگی این دو کافی است، ان شاء الله!». (1)

* * *

این سخنان تیری بود که بر قلب ناپاک یزید خصوصاً، و بنی امیه عموماً، نشست و نقشه ای را که برای فریب مردم، از طریق نزدیکی به بنی هاشم، کشیده بودند نقش بر آب کرد.

بنی امیّه افراد منفور و آلوده ای بودند که می خواستند از طریق انتساب به بنی هاشم در میان مردم کسب آبرویی کنند و پایه های قدرت شیطانی خود را از این طریق تقویت نمایند؛ يك نمونه آن جریان خواستگاری امّ کلثوم — دختر عبدالله بن جعفر — بود.

ولی امام حسین(علیه السلام) به موقع اقدام فرمود و تیر آنها به سنگ خورد، و ساحت مقدّس بنی هاشم با انتساب به بنی امیّه آلوده نشد.

2 — وحشت از نام علی(علیه السلام)

1 . العوالم، ج 17، ص 87، ح 2 ؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 44-

45 (با مختصر تفاوت) و بحار الانوار، ج 44، ص 207-208، ح 4.

معاویه، مروان بن حکم را والی مدینه قرار داد و به او فرمان داد که برای جوانان قریش سهمیه ای از بیت المال قرار دهد؛ او نیز چنین کرد.

امام سجّاد، علی بن الحسین (علیه السلام) می گوید: من به نزد او رفتم (تا حقّ خود را از بیت المال بگیرم) مروان به من گفت: نامت چیست؟

گفتم: علی بن الحسین.

پرسید: نام برادرت چیست؟

گفتم: علی!

گفت: علی و علی؟! پدرت چه منظوری دارد که نام همه فرزندان را علی می گذارد؟ سپس سهمیه مرا مشخص کرد. وقتی که به نزد پدرم بازگشتم و ماجرا را بازگو نمودم؛ پدرم فرمود:

«وَيَلِي عَلَى ابْنِ الزَّرْقَاءِ دَبَاغَةَ الْأُذْمِ، لَوْ وُلِدَ لِي مِائَةٌ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أَسْمِيَ أَحَدًا

مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيًّا ; وای بر پسر زن زاغ چشمی که پوست ها را دباغی می کرد،

من اگر یکصد فرزند داشته باشم، دوست دارم جز «علی» نامی دیگر برای آنان

انتخاب نکنم». (1)

* * *

آری دشمنان اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) می خواستند نام «علی» از اذهان

مردم فراموش شود، ولی فرزندان علی (علیه السلام) سعی داشتند این نام هر چه

پررنگ تر در سینه ها نقش بندد، به همین دلیل امام حسین (علیه السلام) نام

«علی» را برای همه فرزندان برگزیده بود، تا خاری در چشم دشمنان باشد.

3 – افتخار شما فقط فاطمه است!

مرحوم طبرسی در احتجاج نقل کرده است که روزی مروان بن حکم به امام

1 . کافی، ج 6، ص 19، ح 7 و بحارالانوار، ج 44، ص 211، ح 8.

حسین(علیه السلام) گفت: اگر افتخارتان به فاطمه(علیها السلام)نبود، دیگر چه

چیزی داشتید که با آن بر ما افتخار کنید؟!

امام حسین(علیه السلام) که پنجه قدرتمندی داشت، گلوی مروان را گرفت و آن

را به شدت فشار داد و آنگاه عمامه اش را بر گردنش پیچید تا آنجا که مروان

سست شد و بر زمین افتاد؛ آنگاه وی را رها کرد. سپس به جماعتی از قریش

رو کرد و فرمود:

«أَشْهَدُكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا صَدَقْتُمُونِي إِنْ صَدَقْتُ، أَعْلَمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ حَبِيبَيْنِ كَانَا أَحَبَّ

إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) مِنِّي وَ مِنْ أَخِي؟ أَوْ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ ابْنُ

بَنْتِ نَبِيٍّ غَيْرِي وَ غَيْرُ أَخِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.

قال: وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مَلْعُونُ ابْنُ مَلْعُونٍ غَيْرُ هَذَا وَ أَبِيهِ طَرِيدِي

رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا بَيْنَ جَابِرِ بْنِ جَابَلِقَ أَحَدِهِمَا بَابِ الْمَشْرِقِ وَ الْآخِرِ بَابِ

الْمَغْرِبِ رَجُلَانِ مِمَّنْ يَنْتَحِلُ الْإِسْلَامَ أَعْدَى لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ مِنْكَ وَ مِنْ

أَبِيكَ إِذْ كَانَ. وَ عَلَامَةُ قَوْلِي فِيكَ أَنَّكَ: إِذَا غَضِبْتَ سَقَطَ رِدَاؤُكَ عَنْ مَنْكَبِكَ».

«شما را به خدا سوگند می‌دهم که اگر راست می‌گویم، سخنم را تصدیق کنید.

آیا در زمین کسی را می‌شناسید که از من و برادرم (امام حسن(علیه السلام))

نزد رسول خدا محبوبتر باشند؟ و آیا بر روی زمین، کسی جز من و برادرم،

فرزند دختر پیامبر وجود دارد؟ همگی پاسخ دادند: نه، هرگز!».»

سپس فرمود: «به یقین در روی زمین ملعون پسر ملعونی را غیر از این مرد

(مروان) و پدرش (حکم) نمی‌شناسم که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این دو

تن را (به خاطر نفاقشان) طرد کرد. (آنگاه رو به مروان کرد و فرمود:) به خدا

سوگند! در میان مشرق و مغرب از میان کسانی که ادّعی اسلام می‌کنند، پر

عداوت تر از تو و از پدرت نسبت به خدا و رسولش و اهل بیتش نمی‌شناسم و

نشانه این سخنم آن است که تو هر گاه

[274]

خشمگین می‌شوی، ردایت از شانه هایت فرو می‌افتد!».»

راوی می‌گوید: وقتی که مروان خشمگین شد و از آن مجلس برخاست، تکانی

خورد و ردایش از شانه اش فرو افتاد! (1)

بنی امیّه اصرار داشتند افتخارات اهل بیت (علیهم السلام) به فراموشی سپرده شود، و اگر نتوانند، لا اقل آن را محدود سازند که نمونه آن را در حدیث بالا مشاهده کردیم. ولی امام حسین (علیه السلام) با بیان منطقی خود، این مرد لجوج اموی یعنی «مروان» را که از دشمنان سرسخت اهل بیت بود بر سر جای خود نشاند و نشان داد گرچه وجود فاطمه زهرا (علیها السلام) از بزرگترین افتخارات اهل بیت (علیهم السلام) است ولی افتخارات آنها فراتر و گسترده تر از آن است.

4 – مصادره اموال معاویه

در حدیثی آمده است که امام حسین (علیه السلام) اموالی را که از یمن برای معاویه می بردند، مصادره کرد و در پی آن به معاویه نوشت:

«مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ عِيرًا مَرَّتْ بِنَا مِنْ

الْيَمَنِ تَحْمِلُ مَالًا وَ حُلًّا وَ عَثْرًا وَ طَبِيبًا إِلَيْكَ، لِيُودِعَهَا خَزَائِنَ دِمَشْقَ، وَ تَعْلَّ

بِهَا بَعْدَ النَّهْلِ بَيْنِي وَأَبِيكَ، وَ إِنِّي إِحْتَجْتُ إِلَيْهَا فَأَخَذْتُهَا وَ السَّلَامُ ; از حسین بن

علی (علیه السلام)، به معاویه بن ابی

سفیان؛ امّا بعد! گذر کاروانی به ما افتاد که از یمن همراه با اموال، پوشاک،
عنبر و عطریّات، به سوی تو می آمد، تا آنها را در خزانه دمشق جای دهی و
فرزندان پدرت را با آن سیر کنی. من بدانها نیاز داشتم، از این رو آنها را
تصرّف کردم. والسلام». (2)

-
- 1 . احتجاج، ج 2، ص 96-97، ح 166 ؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص
58 (با اختصار) و بحارالانوار، ج 44، ص 206، ح 2.
2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 409 و ناسخ التواریخ، ج
1، ص 195.

[275]

* * *

معاویه با شنیدن این خبر سخت برآشفته ؛ به خصوص این که فزونی اموال
بنی هاشم را خطری برای خود می دید ولی چاره ای جز سکوت نداشت.

5 – ملاقات با حسین ممنوع!

بلاذری دانشمند معروف اهل سنت نقل می کند: ولید بن عتبه (فرماندار مدینه) مانع ملاقات مردم عراق با امام حسین (علیه السلام) شده بود. امام (علیه السلام) به ولید فرمود:

«يَا ظَالِمًا لِنَفْسِهِ، عَاصِيًا لِرَبِّهِ، عَلَامَ تَحُولُ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَوْمٍ عَرَفُوا مِنْ حَقِّي مَا جَهَلْتَهُ أَنْتَ وَ عَمَّكَ؟!» ; ای کسی که به خویشتن ستم نموده، و پروردگارت را نافرمانی کرده ای! چرا مانع ملاقات من با مردمی می شوی که قدر و منزلت مرا می شناسند، در حالی که تو و عمویت (معاویه) نسبت به آن جایگاه جاهلید؟».

ولید در پاسخ گفت: ای کاش حلم و بردباری ما در برابر تو، سبب نشود کسانی غیر از ما نسبت به تو دست به کار جاهلانه ای بزنند. تندی های زیانت را می بخشم تا زمانی که دست به اقدامی نزنی؛ که در آن صورت کاری مخاطره آمیز انجام داده ای و اگر می دانستی که پس از ما چه بر تو خواهد

گذشت (چرا که همه مثل من بردبار نیستند) همین گونه که امروز ما را دشمن

می داری، دوست خواهی داشت!!(1)

* * *

آری ؛ بنی امیه می دانستند که اهل بیت(علیهم السلام) عموماً و امام حسین(علیه السلام) خصوصاً، در درون دلهای مردم جای دارند و ارتباط آنها با مردم پایه های حکومت متزلزل آنها را متزلزل تر می سازد، لذا با هر وسیله ای این رابطه را قطع می کردند.

آری ؛ آنها از ملاقات مردم با امام حسین(علیه السلام) وحشت داشتند، و انواع مزاحمت ها را برای مسلمانان پاکباز که عاشقان اهل بیت(علیهم السلام) بودند، روا می داشتند؛ ولی امام

1 . انساب الاشراف، ج 3، ص 156-157، ح 15.

حسین(علیه السلام) با شمشیر زبان بر آنها می تاخت و رابطه را برقرار می ساخت.

6 – برخورد شدید امام حسین(علیه السلام) با معاویه

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج چنین نقل می کند: «هنگامی که معاویه «حُجر بن عدی» و یارانش، آن مردان شجاع و پاکباز از شیعیان علی(علیه السلام) را به شهادت رساند، در همان سال برای مراسم حج رهسپار حجاز شد. وقتی که امام حسین(علیه السلام) را ملاقات کرد به آن حضرت گفت:

ای ابا عبدالله! آیا به تو خبر رسیده که ما با «حُجر» و یاران و پیروانش و شیعیان پدرت چه کردیم؟!

امام فرمود: «وَمَا صَنَعْتَ بِهِمْ؟» ؛ با آنها چگونه رفتار کردید؟».

گفت: آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آنان نماز گذاردیم!!

امام(علیه السلام) تبسم تلخی کرد و فرمود:

«خَصْمُكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةُ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيعَتَكَ مَا كَفَّاهُمْ وَ لَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَ لَا

لِنَفْسِكَ

آؤ

دَعْ;

ای معاویه آنان با تو دشمن بودند، (ولی مسلمان خالص بودند) اما اگر ما پیروان تو را به قتل برسانیم نه آنان را کفن می کنیم و نه بر آنان نماز می خوانیم و نه آنان را به خاک می سپاریم (چرا که آنان را مسلمان نمی دانیم!).

به من خبر رسیده که تو نسبت به پدرم علی(علیه السلام) دشمنی می‌ورزی (و ناسزا می‌گویی) و به دشمنی با ما برخاسته ای و نسبت به بنی هاشم عیب جویی می‌کنی. هر زمان که چنین اعمالی انجام می‌دهی، به خویشان مراجعه کن، سپس از وجدان خود حق را بپرس (و عیوب خود را بنگر) خواه به ضرر تو باشد یا به نفع تو...

به خدا سوگند! تو در دشمنی با ما، از مردی (عمرو عاص) اطاعت کردی که سابقه ای در اسلام ندارد، نفاق او تازگی نداشته و قصد خیری برای تو ندارد. به هر حال، یا خودت برای خویش چاره ای بیندیش و یا این کارها را رها کن! (1)

* * *

معاویه می خواست با این سخن قدرت نمایی کند، و امام را تهدید نماید و شیعیان علی (علیه السلام) را تحقیر کند؛ ولی امام (علیه السلام) چنان پاسخی به او داد که دهانش بسته شد. در ضمن به یکی از ریشه های مهم بدبختی او، یعنی اطاعت از عمر و عاص، اشاره فرمود.

7 - نامه شدید اللحن امام حسین (علیه السلام) به معاویه

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه (2) نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ إِلَيْكَ عَنِّي أُمُورٌ لَمْ تَكُنْ تَطُنُّنِي بِهَا... وَ إِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا وَ لَا يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ رُقِيَ إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّمَا رَقَاهُ الْمَلَأُونَ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْجَمْعِ، وَ كَذِبَ الْغَاوُونَ الْمَارِقُونَ، مَا أَرَدْتُ حَرْباً وَ لَا خِلَافاً، وَ إِنِّي لَأَخْشَى اللَّهَ فِي تَرْكِ ذَلِكَ مِنْكَ وَ مِنْ حَزْبِكَ الْقَاسِطِينَ الْمُحِلِّينَ، حَزْبِ الظَّالِمِ، وَ أَعْوَانِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرٍ وَ أَصْحَابِهِ الْعَابِدِينَ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْظِعُونَ الْبِدْعَ، وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؟! فَقَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدَوَاناً مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُمْ الْمَوَاقِيقَ الْغَلِيظَةَ، وَ الْعُهُودَ الْمُؤَكَّدَةَ جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ وَ اسْتِخْفَافاً بَعَهْدِهِ.

1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 88-89، ح 163 و بحار الانوار، ج

44، ص 129-130، ح 19.

2 . این نامه در پاسخ نامه ای است که معاویه به امام حسین (علیه السلام) نوشته

و به پندار خود در آن هم نصیحت کرده بود و هم تهدید. نامه معاویه، در الغدير

ج 10، ص 24 آمده است.

أَوْ لَسْتَ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ الَّذِي أَخْلَقْتَ وَ أَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبَادَةُ؟ فَقَتَلْتَهُ مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُ مِنَ الْعُهُودِ مَا لَوْ فَهَمَّتْهُ الْعُصْمُ نَزَلَتْ مِنْ شَعَفِ الْجِبَالِ.

أَوْ لَسْتَ الْمُدَّعَى زِيَاداً فِي الْإِسْلَامِ، فَرَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِي سُفْيَانَ، وَ قَدْ قَضَى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) : «أَنَّ الْوَلَدَ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». ثُمَّ سَلَّطْنَاهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ يَقْتُلُهُمْ وَ يَقَطِّعُ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَ يُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ؟

سُبْحَانَ اللَّهِ يَا مُعَاوِيَةَ! لَكَ أَتَكَ لَسْتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ لَيْسُوا مِنْكَ أَوْ لَسْتَ قَاتِلَ الْحَضْرَمِيِّ الَّذِي كَتَبَ إِلَيْكَ فِيهِ زِيَادُ أَنَّهُ عَلَى دِينِ عَلَى كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، وَ دِينُ عَلَى هُوَ دِينُ ابْنِ عَمِّهِ (صلى الله عليه وآله) الَّذِي أَجْلَسَكَ مَجْلِسَكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ أَفْضَلُ شَرَفِكَ وَ شَرَفِ آبَائِكَ تَجَسَّمُ الرَّحْلَتَيْنِ : رَحْلَةُ الشِّتَاءِ وَ الصَّيْفِ، فَوَضَعَهَا اللَّهُ عَنْكُمْ بِنَا مِثَّةَ عَلَيْكُمْ، وَ قُلْتَ فِيمَا قُلْتَ: لَا تَرُدَّنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ فِي فِتْنَةٍ. وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ لَهَا فِتْنَةً أَكْبَرُ مِنْ إِمَارَتِكَ عَلَيْهَا.

وَ قُلْتَ فِيمَا قُلْتَ: أَنْظِرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأُمَّةٍ مُّحَمَّدَ. وَ إِنِّي وَ اللّٰهُ مَا أَعْرِفُ أَفْضَلَ
مِنْ جِهَادِكَ، فَإِنْ أَفْعَلْ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَى رَبِّي، وَ إِنْ لَمْ أَفْعَلْهُ فَأَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ لِدِينِي، وَ
أَسْأَلُهُ التَّوْفِيقَ لِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى.

وَ قُلْتَ فِيمَا قُلْتَ: مَتَى تَكِدْنِي أَكِدْكَ، فَكِدْنِي يَا مُعَاوِيَةَ فِيمَا بَدَاكَ، فَلَعَمْرِي لَقَدِيمًا
يُكَادُ الصَّالِحُونَ، وَ إِنِّي لَا رَجُؤَا أَنْ لَا تُضِرَّ، إِلَّا نَفْسَكَ وَ لَا تَمَحُقْ إِلَّا عَمَلَكَ،
فَكِدْنِي مَا بَدَاكَ، وَ اتَّقِ اللّٰهَ يَا مُعَاوِيَةَ! وَاعْلَمْ أَنَّ لِلّٰهِ كِتَابًا لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا
كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، وَاعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِنَاسٍ لَكَ قِتْلِكَ بِالظَّنَّةِ، وَ أَخَذَكَ بِالثُّهْمَةِ، وَ
إِمَارَتِكَ صَبِيًّا يَشْرَبُ الشَّرَابَ، وَ يَلْعَبُ بِالْكَلَابِ، مَا أَرَاكَ إِلَّا قَدْ أُوبِقْتَ نَفْسَكَ، وَ
أَهْلَكْتَ دِينَكَ، وَ أَضَعْتَ الرَّعِيَّةَ وَ السَّلَامَ».

اما بعد! نامه تو به دستم رسید که در آن یادآور شده ای: از جانب من به تو
اخباری رسیده است که گمان نمی کردی من دست به چنین کارهایی بزنم، البته
فقط خداست که انسان ها را به سمت خوبی ها هدایت کرده و موفق می گرداند،
و اما این که

گفته ای چنین اخباری از جانب من به تو رسیده، باید بگویم: گزارش این گونه خبرها کار چاپلوسان سخن چین و تفرقه انداز است؛ گزارش گران گمراه بی دین دروغ گفته اند.

من در حال حاضر، قصد جنگ و درگیری با تو را ندارم (به خاطر پیمان صلحی که میان تو و برادرم امام حسن(علیه السلام) امضا شده است) و برای ترك مبارزه با تو و با حزب ستمکارت — که حرام خدا را حلال شمرده اند، همان گروه ستم پیشه و یاران شیطان رانده شده — از خدای خود بیمناکم!

آیا تو قاتل حُجر بن عدی و یارانش نیستی؟ همان ها که عابدان خداترس بودند؛ بدعت ها بر آنان گران بود، امر به معروف و نهی از منکر می کردند. تو آنها را — پس آن که امان دادی و عهد و پیمان های محکم بستى (که آزاری به آنها نرسانی) — از روی بیدادگری و دشمنی کشتی! و این جز به خاطر نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان الهی نبود.

آیا تو قاتل «عمرو بن حَمِق» نیستی؟ همان مردی که عبادت فراوان چهره اش را فرسوده کرده بود. او را نیز پس از پیمان های عدم تعرّض به قتل رساندی،

پیمان هایی که اگر آهوان بیابان آن را در می یافتند از بلندای کوه ها به زیر
می آمدند!

آیا تو همان کس نیستی که در اسلام (برای نخستین بار) «زیاد» را (به پدرت)
نسبت داده ای و او را فرزند ابوسفیان خواندی(1) در حالی که رسول خدا(صلی
الله علیه و آله) چنین حکم کرد که: «فرزند از آن شوهر است و برای زناکار جز
سنگسار شدن، نصیبی نیست!».

پس از آن که زیاد را به ابوسفیان ملحق کردی، این مرد آلوده را بر مسلمانان
مسلط ساختی که آنها را به قتل برساند و دست و پایشان را قطع کرده و آنها را
بر

1 . «زیاد» چون پدرش معلوم نبود او را به مادرش نسبت می دادند و به «زیاد
بن سمیه» یا «زیاد بن ابیه» معروف بود (یعنی زیاد، پسر پدرش!); یکی از
کسانی که با مادر زیاد ارتباط داشت، ابوسفیان بود. از این رو، معاویه برای

جذب زیاد، در يك جلسه رسمی، او را فرزند ابوسفیان و برادر خویش اعلام کرد! و این بدعت و جنایت خطرناکی بود.

[280]

شاخه های نخل به دار بیاویزد!

سبحان الله! ای معاویه گویا تو از امت اسلامی نیستی و این مردم نیز از تو نیستند!

(ای معاویه!) آیا تو قاتل «حضرمی» نیستی؟ همان کسی که زیاد (والی کوفه) در باره او به تو نوشت که وی بر دین علی(علیه السلام) است. (بدان که) دین علی(علیه السلام)، همان دین پسر عمّش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است؛ همان پیامبری که تو را به جایگاه امروزی رسانده است! و اگر این جایگاه را بدست نمی آوردی، چه افتخاری داشتی؟ برترین قدر و منزلت تو و پدرانت،

همان تحمّل رنج کوچ های زمستانه و تابستانه بود،(1) خداوند بر شما مِتّ نهاد
و آن زحمت ها را از دوش شما به برکت ما (خاندان نبوت) برداشت.

(سپس افزود:) در گفته هایت خطاب به من چنین آمده بود که: «این امت را در
فتنه و آشوب میانداز!» (پس بدان که) من برای امت اسلامی فتنه ای بزرگتر از
فرمانروایی تو سراغ ندارم!

از جمله سخنان خطاب به من این بود که: «ملاحظه خودت و دینت و امت
محمد را بنما (و از مخالفت و قیام بر ضدّ من بر حذر باش)!».

به خدا سوگند! من کاری را برتر از جهاد با تو سراغ ندارم؛ پس اگر چنین
کاری کنم، مایه تقرّب و نزدیکی من به پروردگار خواهد بود و اگر دست به
کاری نزعم، از خداوند (برای ترك جهاد) استغفار می کنم و از او — در آنچه را
دوست دارد و بدان خشنود است — طلب توفیق می نمایم.

همچنین به من گفته ای: «هر گاه تو نقشه ای بر ضدّ من طرح کنی، من نیز
چنین می کنم».

ای معاویه! هر چه می توانی بر ضدّ من توطئه کن; به جانم سوگند! همیشه
تاریخ، صالحان مورد توطئه و آزار قرار می گرفتند. من امیدوارم دسیسه هایت
جز به خودت

1 . اشاره است به سفرهای تجارتي قریش که در فصل زمستان به سوی جنوب
یعنی سرزمین یمن که هوای نسبتاً گرمی داشت و در فصل تابستان به سوی
شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، سفر می کردند.

[281]

آسیب نرساند، و جز کار و تلاشت را تباه نسازد، پس هر چه به خاطرت
می رسد، درباره من فروگذار نکن!

ای معاویه! تقوای الهی پیشه کن و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت
اعمالی است که) هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نمی کند و همه آنها را
شماره خواهد کرد.

و بدان که خداوند فراموش نمی کند که تو چه افرادی را با يك پندار و بهانه به قتل رسانده ای و با اتهامات واهی دستگیر کرده ای؟

همچنین **جوانکی شرابخوار و سگ باز را** (اشاره به یزید است) به ولایت عهدی خود رسانده ای. با این کار، خودت را خوار کرده و دینت را نابود ساخته و مردم را تباه کرده ای! و السلام.(1)

* * *

این نامه شجاعانه و متین و حساب شده امام(علیه السلام) آن هم در زمانی که ظاهراً قدرتی در دست ندارد، در برابر سلطان ستمگر و جبّاری همچون معاویه که همه چیز را در دست داشت، نامه ای که گوشه هایی از تاریخ ننگین بنی امیّه را افشا می کند و به نقد آن می پردازد، نشان می دهد که امام(علیه السلام) حتی در زمان قدرت معاویه نیز دست از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بر نمی داشت و با صراحت حکومت معاویه را غیر اسلامی بلکه غیر انسانی، معرفی می کرد.

امام(علیه السلام) در این نامه به سه بخش از کارنامه سیاه معاویه اشاره می کند

که هر کدام از دیگری شرم آورتر است:

نخست، ریختن خون افراد پاکباز و با تقوا و با ایمانی که از بهترین الگوهای

جهاد و ظلم ستیزی بودند، مانند «حجر بن عدی» و «عمرو بن حمق»، و دیگر

زنده کردن

1 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 202-204 و الغدير، ج 10، ص 160-

161.

[282]

يك سنّت زشت جاهلی و مخالفت با قانون مسلم اسلامی «الولد للفراش و للعاهر

الحجر»؛ و دیگر، سپردن پست های کلیدی کشور اسلامی به افراد بدنام و بی

آبرو و بی شخصیت.

امام(علیه السلام) در این نامه جهاد با دستگاه فرعونی معاویه را از آرزوهای مهم خویش می شمرد، و از تهدیدهای او کمترین هراسی به خود راه نمی دهد.

8 – همان نامه به روایت دیگر

مطابق روایتی دیگر، سالار شهیدان امام حسین(علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه چنین نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ، تَذَكَّرْتُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنْتَ لِي عَنْهَا رَاغِبٌ، وَ أَنَا

بِغَيْرِهَا عِنْدَكَ جَدِيرٌ، فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا، وَ لَا يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ.

وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ إِنْتَهَى إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّهُ إِنَّمَا رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمُلَاقُونَ الْمَشَاوُنَ بِالنَّمِيمِ،

وَ مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْباً وَ لَا عَلَيْكَ خِلَافاً، وَ إِنَّمَا اللَّهُ إِنِّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ...

أَلَسْتُ الْقَاتِلَ حُجْراً أَخَا كِنْدَةَ وَ الْمُصَلِّينَ الْعَابِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَ

يَسْتَعْظِمُونَ الْبِدْعَ، وَ لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَ، ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدَوَاناً مِنْ بَعْدِ

مَا كُنْتَ أُعْطِيْتَهُمُ الْإِيمَانَ الْمُعْلَظَةَ، وَ الْمَوَاقِيقَ الْمُؤَكَّدَةَ، وَ لَا تَأْخُذْهُمْ بِحَدِّثِ كَانَ

بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، وَ لَا بِأَحِنَّةٍ تَجِدُهَا فِي نَفْسِكَ.

أَوْ لَسْتَ قَاتِلَعَمْرُو بْنِ الْحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) الْعَبْدِ الصَّالِحِ
الَّذِي أَبْلَتْهُ الْعِبَادَةُ، فَنَحَلَ جِسْمُهُ، وَ صَفَرَتْ لَوْنُهُ، بَعْدَ مَا أَمْنَتْهُ وَ أَعْطَيْتُهُ مِنْ عُهُودِ
اللَّهِ وَ مَوَاقِيهِ مَا لَوْ أَعْطَيْتُهُ طَائِرًا لَنَزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلَى
رَبِّكَ وَ اسْتِخْفَافًا بِذَلِكَ الْعَهْدِ.

أَوْ لَسْتَ الْمُدَّعِي زِيَادَ بْنَ سُمَيَّةَ الْمُؤَلَّدِ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدٍ ثَقِيفٍ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ
أَبِيكَ، وَ

[283]

قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) «أَلَوْلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»، فَتَرَكْتَ
سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ تَعَمُّدًا وَ تَبَعْتَ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ، ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلَى الْعِرَاقِيِّينَ،
يَقْطَعُ أَيْدِي الْمُسْلِمِينَ وَ أَرْجُلَهُمْ، وَ يَسْمُلُ أَعْيُنَهُمْ وَ يُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُنُوعِ النَّخْلِ،
كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ لَيْسُوا مِنْكَ.

أَوْ لَسْتَ صَاحِبَ الْحَضْرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ فِيهِمْ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى دِينِ عَلَى
صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ: أَنْ أَقْتُلَ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلَى، فَقَتَلْتَهُمْ وَ مَثَلَ
بِهِمْ بِأَمْرِكَ، وَ دِينَ عَلَى (عليه السلام) وَاللَّهُ الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ وَ يَضْرِبُكَ،

وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذِي جَلَسْتَ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ شَرَفُكَ وَ شَرَفُ أَبِيكَ
الرَّحْلَتَيْنِ.

وَ قُلْتَ فِيمَا قُلْتَ: «أَنْظِرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ، وَ اتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ
وَ أَنْ تَرُدَّهُمْ إِلَى فِتْنَةٍ». وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلَايَتِكَ عَلَيْهَا،
وَ لَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَ لِدِينِي وَ لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) عَلَيْنَا أَفْضَلَ مِنْ
أَنْ أَجَاهِدَكَ فَإِنْ فَعَلْتُ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ، وَ إِنْ تَرَكْتُهُ فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِدُنْبِي، وَ
أَسْأَلُهُ تَوْفِيقَهُ لِرِشَادِ أَمْرِي.

وَ قُلْتَ فِيمَا قُلْتَ: «إِنِّي إِنْ أَنْكَرْتُكَ تُنْكِرْنِي، وَ إِنْ أَكِدَّكَ تَكْدِنِي». فَكِدْنِي مَا بَدَاكَ،
فَإِنِّي أَرْجُوا أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ فِيَّ، وَ أَنْ لَا يَكُونَ عَلَى أَحَدٍ أَضَرٌّ مِنْهُ عَلَى
نَفْسِكَ، لِأَنَّكَ قَدْ رَكِبْتَ جَهْلَكَ، وَ تَحَرَّصْتَ عَلَى نَقْضِ عَهْدِكَ، وَ لِعَمْرِي مَا وَفَيْتَ
بِشَرْطٍ، وَ لَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَكَ بِقَتْلِكَ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَ الْإِيمَانِ
وَ الْعَهْدِ وَ الْمَوَاقِفِ، فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا قَاتِلُوا وَ قَتَلُوا وَ لَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ
إِلَّا لِذِكْرِهِمْ فَضْلَنَا، وَ تَعْظِيمِهِمْ حَقًّا، فَقَتَلْتَهُمْ مَخَافَةَ أَمْرِ. لَعَلَّكَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مِتَّ قَبْلَ
أَنْ يَفْعَلُوا أَوْ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكُوا.

فَأُبَشِّرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْقِصَاصِ، وَ اسْتَيْقِنْ بِالْحِسَابِ، وَ اعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كِتَابًا (لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا)، (1) وَ لَيْسَ اللَّهُ بِنَاسٍ لَأَخْذِكَ بِالظَّنَّةِ، وَ قَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ عَلَى

1 . كهف، آیه 49.

[284]

الْثُّهَمِ، وَ نَفَيْكَ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ دُورِهِمْ إِلَى دَارِ الْغُرْبَةِ، وَ أَخَذِكَ النَّاسَ بَبَيْعَةِ ابْنِكَ غُلَامٍ حَدَّثَ، يَشْرَبُ الْخَمْرَ، وَ يَلْعَبُ بِالْكَلَابِ، لَا أَعْلَمُكَ إِلَّا وَ قَدْ خَسِرْتَ نَفْسَكَ، وَ بَثَرْتَ دِينَكَ، وَ غَشَشْتَ رَعِيَّتَكَ، وَ أَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ، وَ سَمِعْتَ مَقَالََةَ السَّفِيهِ الْجَاهِلِ، وَ أَخَفَّتَ الْوَرَعَ التَّقَى لِأَجْلِهِمْ وَ السَّلَامُ».

نامه تو به دستم رسید؛ یادآور شده ای که درباره من خبرهایی به تو رسیده است که از من انتظار آن را نداشتی (و برای تو ناخوشایند بود)».

البته تنها خداوند است که انسان را به سمت کارهای نیک هدایت کرده و به انجام آن موفق می‌کند.

اما این که گفته ای : گزارش هایی درباره من به تو رسیده. این نوع گزارش ها کار چاپلوسان سخن چین است.

و من اکنون آهنگ جنگ و درگیری با تو را ندارم؛ ولی به خدا سوگند که در ترك این عمل از خداوند بیمناکم!...

آیا تو قاتل «حُجر کندی» و جمعی از نمازگزاران عبادت پیشه نیستی؟ همان ها که ظلم را ناخوش داشتند و بدعت ها را بزرگ شمردند، و در مسیر رضای خدا از هیچ ملامت و سرزنشی نترسیدند؟

تو آنها را پس از سوگندهای غلیظی که یاد کرده ای و پیمان های محکمی که بر عدم تعرض به آنان بسته ای، و این که آنها را به خاطر اختلافی که میان تو و آنان وجود داشت، و کینه ای که در دل نسبت به آنان داشتی آزار ندهی، با ستم و عداوت هر چه تمامتر به قتل رسانده ای!

مگر تو نبودی که عمرو بن حمق، صحابی رسول خدا را — آن عبد صالحی که عبادت فراوان، وی را فرسوده و بدنش را نحیف و رنگ رخسارش را دگرگون کرده بود — به قتل رساندی؟ آن هم پس از آن که به وی امان داده بودی. چنان پیمان و

[285]

میثاقی که اگر به پرندگان آسمان می دادی، از بالای کوه ها نزد تو فرود می آمدند! ولی تو با نافرمانی پروردگارت و سبک شمردن آن پیمان ها، او را به قتل رسانده ای.

مگر تو نبودی که زیاد بن سمیه را — همان کس که در حباله نکاح غلام ثقیف بود — فرزند پدرت (ابوسفیان) خوانده ای؟ در حالی که رسول خدا فرمود: «فرزند متعلق به مردی است که زن در حباله نکاح اوست؛ و برای زناکار جز سنگسار شدن نصیبی نیست». ولی تو سنت رسول خدا را عمداً ترك کرده ای و از هوای نفس خود — بدون توجه به دستورات الهی — پیروی نموده ای.

سپس او را بر کوفه و بصره مسلط ساختی؛ و او نیز — برای خوش خدمتی به

تو — دست و پای مسلمانان را بریده، چشم های آنان را کور می کند و آنان را

به دار می کشد. گویا تو از این امت نیستی و آنها نیز از تو نیستند!

مگر تو نبودی که دستور دادی حضرمی ها را — همان ها که پسر سمیه درباره

آنان نوشت که از دوستان و پیروان علی(علیه السلام) هستند — به قتل برساند و

به او نوشتی که هر کس که پیرو علی است را به قتل برسان!

او نیز به فرمان تو آنها را کشت و بدن آنان را قطعه قطعه کرد!

(ای معاویه) به خدا سوگند! دین علی همان (دینی) است که آن حضرت به

خاطر آن، بر ضدّ پدرت (ابوسفیان) و تو شمشیر می زد و به برکت همان دین

است که تو در این جایگاه نشسته ای و اگر این آیین نبود، منزلت تو و پدرت

همان سفرهای (پر مشقت) تابستانه و زمستانه (برای تحصیل مقداری از مال

دنیا) بود.

همچنین به من گفته ای که: «مراقب خودت و دینت و امتّ محمدّ باش و از

ایجاد تفرقه و فتنه میان امتّ اسلامی بپرهیز!» ولی به یقین! من بزرگترین فتنه

را برای این امتّ فرمانروایی تو می دانم! و کاری برای خویش و برای دین

خود و امتّ محمّد برتر از جهاد با تو سراغ ندارم!

پس اگر دست به جهاد بزنم مایه تقرّب به خداوند است و اگر (به خاطر شرایط

[286]

خاص) آن را ترك كنم، از خداوند طلب مغفرت می كنم و از او می خواهم كه

مرا برای درستی كارم توفیق دهد.

از جمله به من نوشته ای كه: «اگر مرا انكار كنی، تو را انكار خواهم كرد و

اگر با من از در دسیسه درآیی، من نیز چنین خواهم نمود»!

(با صراحت می گویم) هر چه می توانی درباره من مكر و حيله بكار ببر؛ من

امیدوارم كه حيله تو آسیبی به من نرساند و فریب و توطئه ات، بیش از هر

کسی به خودت زیان رساند؛ چرا كه تو بر مركب جهل خویش سوار شده ای و

بر نقض عهد و پیمان تلاش می كنی. به جانم سوگند! تو هرگز به پیمان های

خود وفادار نبوده ای و با کشتن آن مؤمنان پاکباز — پس از آن همه سوگندها و

پیمان های مؤگد — بی اعتبار بودن پیمان هایت را روشن ساختی.

آنان را — بدون آن که دست به جنگ و پیکاری بر ضدّ تو بزنند و کسی را

کشته باشند — به قتل رساندی. و این کار را با آنان فقط به این خاطر کردی که

فضایل ما را بازگو می کردند و حقّ ما را بزرگ می شمردند.

تو آنان را برای ترس از کاری (یعنی قیام و مبارزه بر ضدّ تو) کشته ای؛ ولی

اگر آنان را نمی کشتی، شاید پیش از آن که کاری بکنند، عمرت به پایان

می رسید (و دستت به کشتن آنها آلوده نمی شد) و یا آنان عمرشان به پایان

می رسید (و ضرری به تو نمی رساندند).

ای معاویه! خودت را به قصاص و انتقام (الهی) بشارت ده و به حساب رسی

الهی یقین داشته باش! و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است

که) «هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و همه آنها را احصا

می کند»، و خداوند هرگز فراموش نمی کند که تو چگونه مسلمانان را با گمان

و پندار دستگیر کرده ای و با اتهامات واهی آنان را به قتل رسانده ای و جمعی

دیگر از اولیای خدا را از خانه هایشان به مکان های دور دست تبعید کرده ای و

برای پسرک خود که خمر

[287]

می نوشد و سگ باز است، از مردم بیعت گرفته ای.

من تو را جز این نمی بینم که به خودت زیان رسانده ای و دینت را نابود

ساخته ای و نسبت به رعیت خود، خیانت ورزیده ای، و امانت خود را تباه

ساخته ای و به سخنان سفیه نادان، گوش فرا داده ای، و به خاطر آن گروه

نادان، انسان های پرهیزکار متقی را ترسانده ای. والسلام.

وقتی که معاویه نامه امام حسین(علیه السلام) را خواند گفت: این نامه نشان

می دهد که او نسبت به ما کینه و دشمنی خاصی دارد!

یزید که آنجا حاضر بود، به پدرش گفت: به وی پاسخی بده که وی را کوچک

کند و در آن نامه، پدرش را به بدی یاد کن!

همزمان عبدالله بن عمرو بن عاص وارد شد. معاویه به وی گفت: نامه حسین

را دیده ای؟

عبدالله پرسید: چه نامه ای؟ معاویه نامه را برای وی خواند. عبدالله برای

خوشایند معاویه گفت: چرا به وی جواب تحقیرآمیزی نمی دهی؟

یزید نیز به پدرش گفت: نظرت درباره پیشنهاد من چیست؟

معاویه رو به عبدالله کرد و گفت: یزید هم همین پیشنهاد را داده است.

عبدالله گفت: یزید حرف درستی زده است!

معاویه (با سیاست شیطانی مخصوص خود) به آنان گفت: شما دو تن اشتباه

می کنید؛ آیا می پندارید اگر از علی(علیه السلام) عیب گویی کنم، گفته های من

حقیقت دارد؟ من چه عیبی برای علی(علیه السلام) بگویم؟ برای شخصی چون

من صحیح نیست که به باطل و به چیزی که نمی دانم عیبجویی کنم و اگر چنین

کنم مردم بدان اهمّیت نمی دهند و آن را نمی پذیرند.

نمی توانم از حسین(علیه السلام) هم عیبی بگویم، چرا که من در وی عیبی
نمی بینم. من ابتدا در نظر داشتم، نامه ای در جواب وی بنویسم و وی را تهدید
کنم و بترسانم، ولی بعداً

[288]

تصمیم گرفتم چنین کاری نکنم و با وی به تندی برخورد ننمایم!(1)

* * *

همان گونه که گفتیم امام(علیه السلام) در این نامه معاویه را بر سکوی اتهام
نشانیده، و او را محاکمه و محکوم کرده است.

در ادامه نامه، او را به شدیدترین وجهی زیر رگبار سرزنش و ملامت گرفته و
چیزی برای او باقی نگذاشته است.

افزون بر این عملاً به او اعلان جنگ داده و او را مستحقّ هر گونه تحقیر و
مجازات دانسته است.

و این نشان می دهد مبارزه با بنی امیه از زمان یزید شروع نشد؛ بلکه از زمان پدرش آغاز گردیده بود.

9 – حکومت معاویه بزرگترین فتنه!

مروان بن حکم در نامه ای به معاویه نوشت: من از ایجاد شورش و فتنه توسط حسین آسوده نیستم و گمان می کنم که تو روزهای طولانی و سختی را با حسین در پیش داری!

معاویه نیز به امام حسین(علیه السلام) نامه ای به این مضمون نوشت:

«خبردار شدم که جمعی از مردم کوفه تو را به اختلاف و درگیری فرا خوانده اند. در حالی که تو عراقیان را آزموده ای و می دانی چگونه کار پدر و برادرت را تباه ساختند (و با آنها بی وفایی کردند) از خدا بترس و به یاد پیمان صلح باش؛ چرا که اگر تو با من کید و مکر نمایی، من نیز چنین خواهم کرد!».

امام حسین(علیه السلام) در پاسخ نوشت:

1 . رجال كشي، ص 49-51 ; احتجاج، ج 2، ص 89-93، ح 164 (با

مختصر تفاوت) و بحار الانوار، ج 44، ص 212-214.

[289]

«أتاني كتابك، و أنا بغير الذي بلغك عني جدير، و الحسنات لا يهدي لها إلا الله،

و ما أردت لك محاربة و لا عليك خلافا، و ما أظن أن لي عند الله عذراً في ترك

جهادك!! و ما أعلم فتنة أعظم من ولايتك أمر هذه الأمة!!! ; نامه ات به دستم

رسید؛ من

سزاوار نسبت هایی که به من داده شده است، نیستم و جز خداوند کسی

نمی تواند انسان را به نیکی ها هدایت کند. من اکنون بنای مبارزه و مخالفت با

تو را ندارم و البته گمان نمی کنم که برای ترک جهاد با تو، نزد خداوند عذری

داشته باشم و من هیچ فتنه ای را، بزرگتر از فرمانروایی تو بر این امت

نمی شناسم!!».

معاویه با خواندن نامه گفت: «إن أئربا بأبي عبدالله إلا أسداً ; ما اباعده الله (حسین

بن علی) را جز يك شیر نمی یابیم! (و مبارزه با شیر خطرناك است!)».(1)

* * *

آری شجاعت امام حسین(علیه السلام) از همان آغاز کار چنان آشکار بود که حتی دشمن خطرناک و قلدری همچون معاویه او را «شیر» خطاب می کرد، او به حق پسر شیر خدا بود، (اسدُالله و اسدُ رسولِه)، و جز این انتظاری از او نمی رفت.

این نامه های آتشین، آتش کینه و عداوت را در دل بنی امیه روز به روز شعله ورتر می ساخت و در انتظار انتقام به سر می بردند، ولی تردیدی نیست که این نامه ها در مهار کردن خود کامگی های این دودمان آلوده و شجره خبیثه تأثیر عمیقی داشت.

10 – نکوهش معاویه بر انتخاب یزید

قاضی نعمان مصری(2) نقل می کند که امام حسین(علیه السلام) نامه ای به معاویه نوشت و در

1 . مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 7، ص 137 (شرح حال امام

حسین(علیه السلام)).

2 . قاضی نعمان بن محمد مصری از علمای امامیه (متوقای 363 ق) نویسنده

کتاب دعائم الاسلام است.

[290]

آن نامه او را به خاطر کارهای زشتی که انجام می داد، سرزنش و محکوم کرد.

از جمله در آن نامه آمده است:

«ثُمَّ وَلَّيْتَ ابْنَكَ وَ هُوَ غُلَامٌ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَ يَلْهُو بِالْكَلابِ، فَخُنْتَ أَمَانَتَكَ وَ

أَخْرَبْتَ رَعِيَّتَكَ، وَ لَمْ تُؤَدِّ نَصِيحَةَ رَبِّكَ، فَكَيْفَ تُؤَلِّي عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدَ (صلى الله عليه

وآله) مَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ؟ وَ شَارِبُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْفَاسِقِينَ، وَ شَارِبُ الْمُسْكِرِ مِنَ

الْأَشْرَارِ. وَ لَيْسَ شَارِبُ الْمُسْكِرِ بِأَمِينٍ عَلَى دِرْهِمٍ فَكَيْفَ عَلَى الْأُمَّةِ؟! فَعَنْ قَلِيلٍ

تَرُدُّ عَلَى عَمَلِكَ حِينَ تُطَوَّى صَحَائِفُ الْإِسْتِغْفَارِ».

«تو پسر جوانت را که خمر می نوشد و با سگ ها بازی می کند، بر تخت حکومت نشانده ای. بنابراین، در امانت، خیانت و مسلمین را بدبخت کرده ای و حقّ فرمان پروردگارت را ادا نکرده ای.

تو چگونه مردی باده نوش را بر امتّ محمدّ فرمانروایی داده ای؟ در حالی که نوشنده مسکرات از فاسقان است و از اشرار به شمار می آید. باده نوش، حتی بر درهمی امین نیست، چه رسد بر يك امتّ؟!!

به زودی به کیفر عملت خواهی رسید، در آن زمان که پرونده عذر خواهی (و طومار زندگی) بسته شود!». (1)

* * *

امام(علیه السلام) آینده بسیار تاریک جامعه اسلامی را بعد از روی کار آمدن یزید پیش بینی کرد و به پدر گمراهش معاویه گوشزد نمود، ولی او گوش شنوایی نداشت که پیام حق را درك کند، غرق آرزوها و گرفتار خیالات خام خویش بود.

11 – پاسخ کوبنده امام(علیه السلام) به معاویه

معاویه که برای زمینه سازی خلافت یزید و گرفتن بیعت به حجاز آمده بود، در مدینه جلساتی را تشکیل داد. از جمله در روز دوّم ورودش، سراغ حسین بن علی(علیه السلام) و ابن عبّاس فرستاد. ابن عبّاس زودتر آمد، معاویه با وی به صورت آهسته مشغول

1 . دعائم الاسلام، ج 2، ص 133، ح 468.

[291]

گفتگو شد، تا آن که حسین(علیه السلام) وارد شد. معاویه وقتی که حسین(علیه السلام) را دید در سمت راست خویش بالشتی را برای وی آماده کرد. امام حسین(علیه السلام) وارد شد (و برای رعایت ادب اسلامی) سلام کرد. معاویه وی را در سمت راست خویش نشاند و از او جویای احوال فرزندان امام حسن(علیه السلام) شد. (و احترام نمود).

پس از آن معاویه خطبه ای را درباره خلافت و بیعت برای فرزندش یزید خواند
و از فضایل او یاد کرد و خواستار بیعت برای او شد.

ابن عباس دستش را برای سخن گفتن بالا برد و آماده شد که پاسخ معاویه را
بدهد، ولی امام حسین(علیه السلام) به وی اشاره کرد و فرمود: «دست نگهدار!
مقصود او (معاویه) از سخنانش من هستم و به من بیش از همه تهمت زده
است». ابن عباس سکوت کرد و حسین(علیه السلام) ایستاد و پس از حمد و ثنای
الهی و درود بر رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ: يَا مُعَاوِيَةُ! فَلَنْ يُؤَدِّيَ الْقَائِلُ وَ إِنِ أَطْنَبَ فِي صِفَةِ الرَّسُولِ(صلى الله
عليه وآله) مِنْ جَمِيعِ جُزْءٍ، وَ قَدْ فَهَمْتُ مَا لَبَسْتَ بِهِ الْخَلْفَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ
إِبْجَازِ الصِّفَةِ وَ التَّنَكُّبِ عَنِ اسْتِبْلَاحِ الْبَيْعَةِ، وَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا مُعَاوِيَةُ! فَضَحَ
الصُّبْحُ فَحَمَةَ الدُّجَى، وَ بَهَرَتِ الشَّمْسُ أَنْوَارَ السُّرُجِ، وَ لَقَدْ فَضَّلْتَ حَتَّى أَفْرَطْتَ، وَ
أَسْتَأْثَرْتَ حَتَّى أَجْحَقْتَ، وَ مَنَعْتَ حَتَّى بَخِلْتَ، وَ جَرْتَ حَتَّى جَاوَزْتَ. مَا بَدَّلْتَ لِذِي
حَقٍّ مِنْ أَمٍّ حَقَّهُ بِنَصِيبٍ حَتَّى أَخَذَ الشَّيْطَانُ حَظَّهُ الْاَوْفَرَ، وَ نَصِيبَهُ الْاَكْمَلَ، وَ
فَهَمْتُ مَا ذَكَرْتَهُ عَنْ يَزِيدَ مِنْ اِكْتِمَالِهِ وَ سِيَاسَتِهِ لِأَمَّةٍ مُحَمَّدٍ(صلى الله عليه وآله)،

تُرِيدُ أَنْ تُوهَّمَ النَّاسَ فِي يَزِيدَ، كَأَنَّكَ تَصِفُ مَحْجُوبًا، أَوْ تَنْعِتُ غَائِبًا، أَوْ تَخْبِرُ عَمَّا
كَانَ مِمَّا احْتَوَيْتَهُ بِعِلْمٍ خَاصٍّ، وَ قَدْ دَلَّ يَزِيدٌ مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مَوْقِعِ رَأْيِهِ، فَخَذَ لِيَزِيدَ
فِيمَا أَخَذَ بِهِ مِنْ اسْتِقْرَائِهِ الْكِلَابَ الْمُهَارِشَةَ عِنْدَ التَّحَارُشِ، وَ الْحَمَامَ السَّبَقِ
لِاثْرَابِهِنَّ، وَ الْقَيْنَاتِ ذَوَاتِ الْمَعَارِفِ، وَ ضُرُوبِ الْمَلَاهِي، تَجِدُهُ نَاصِرًا، وَ دَعُ
عَنكَ مَا تُحَاوِلُ.

فَمَا أَغْنَاكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ جَوْرَ هَذَا الْخَلْقِ بِأَكْثَرِ مِمَّا أَنْتَ لَاقِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا بَرَحْتَ تُقَدِّرُ
بَاطِلًا فِي

[292]

جَوْرَ، وَ حَقًّا فِي ظُلْمٍ، حَتَّى مَلَأَتِ الْأَسْقِيَّةَ، وَ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الْمَوْتِ إِلَّا غَمُضَةٌ،
فَتَقْدِمَ عَلَى عَمَلٍ مَحْفُوظٍ فِي يَوْمٍ مَشْهُودٍ، وَ لَا تَحِينَ مَنَاصٍ، وَ رَأَيْتُكَ عَرَضْتَ بِنَا
بَعْدَ هَذَا الْأَمْرِ، وَ مَنَعْتَنَا عَنْ آبَائِنَا، وَ لَقَدْ لَعَمَرُ اللَّهُ أَوْرَثْنَا الرَّسُولَ (صلى الله عليه
وآله) وَلَادَةً، وَ جِئْتَ لَنَا بِهَا مَا حَجَجْتُمْ بِهِ الْقَائِمَ عِنْدَ مَوْتِ الرَّسُولِ، فَأَدْعِنَ لِلْحُجَّةِ
بِذَلِكَ، وَ رَدَّهُ الْإِيمَانُ إِلَى النَّصْفِ، فَرَكِبْتُمْ الْأَعَالِيلَ، وَ فَعَلْتُمْ الْأَفَاعِيلَ، وَ قُلْتُمْ: كَانَ
وَ يَكُونُ، حَتَّى أَتَاكَ الْأَمْرُ يَا مُعَاوِيَةَ مِنْ طَرِيقٍ كَانَ قَصْدُهَا لِغَيْرِكَ، فَهُنَاكَ

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ، وَ ذَكَرْتُ قِيَادَةَ الرَّجُلِ الْقَوْمَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ تَأْمِيرَهُ لَهُ، وَ قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ لِعَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ يَوْمَئِذٍ فَضِيلَةٌ بِصُحْبَةِ الرَّسُولِ، وَ بَيْعَتِهِ لَهُ، وَ مَا صَارَ لِعَمْرٍو يَوْمَئِذٍ حَتَّى أَتَى الْقَوْمَ إِمْرَتَهُ، وَ كَرَهُوا تَقْدِيمَهُ وَ عَدُّوا عَلَيْهِ أَفْعَالَهُ فَقَالَ (صلى الله عليه وآله): «لَا جَرَمَ مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ لَا يَعْمَلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ الْيَوْمِ غَيْرِي» فَكَيْفَ يُحْتَجُّ بِالْمَنْسُوحِ مِنْ فِعْلِ الرَّسُولِ فِي أَوْكَدِ الْأَحْوَالِ وَ أَوْلَاهَا بِالْمَجْتَمَعِ عَلَيْهِ مِنَ الصَّوَابِ؟ أَمْ كَيْفَ صَاحَبَتْ بِصَاحِبِ تَابِعٍ وَ حَوْلِكَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ فِي صُحْبَتِهِ، وَ لَا يَعْتَمِدُ فِي دِينِهِ وَ قَرَابَتِهِ، وَ تَتَخَطَّاهُمْ إِلَى مُسْرِفٍ مَقْتُونٍ، تُرِيدُ أَنْ تَلِيسَ النَّاسَ شُبْهَةً يَسْعَدُ بِهَا الْبَاقِي فِي دُنْيَاهُ، وَ تَشْقِي بِهَا فِي آخِرَتِكَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ، وَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ».

«اما بعد (از حمد و ثنای الهی) ای معاویه! هر گوینده ای هر چند بسیار طولانی در وصف رسول خدا(صلى الله عليه وآله) سخن بگوید، هرگز نمی تواند از همه اوصاف آن حضرت، بخشی را ادا کند.

بی گمان دانستم که تو درباره جانشین واقعی بعد از رسول خدا(صلى الله عليه وآله) کمتر سخن گفته ای و از بیان جریان واقعی آن طفره رفته ای.

هیئات ای معاویه! سپیدی صبح، تاریکی و ظلمت شدید شب را رسوا کرد، و
روشنایی خورشید، نور چراغ ها را بی فروغ ساخت. تو به حدّ افراط برتری
جویی کردی و به اندازه ای بیت المال را به خود اختصاص دادی که به حدّ
اجحاف رساندی و به گونه ای (حقّ خدا و خلق) را منع کردی تا آنجا که به
وصف بخل گرفتار شدی.

[293]

ستمگری را از حد گذراندی. سهم حق دار را به او نپرداختی، تا این که
شیطان، بهره فراوان و نصیب کامل خود را، به دست آورد.

من می دانم تو برای چه هدفی از کمالات یزید و سیاست و مدیریّتش درباره
امتّ محمد(صلی الله علیه وآله) گفته ای! تو با این توصیفات می خواهی مردم
را درباره یزید گمراه سازی و دچار اشتباه کنی. گویا تو کسی را که در پرده
است و مردم او را نمی شناسند معرفی می کنی؟ یا فردی را که اعمالش از دید
مردم پنهان است وصف می نمایی؟ یا از کسی خبر می دهی که با دانش
ویژه ای او را کشف کرده ای؟!

در حالی که یزید با اندیشه و اعمال خویش، خود را معرفی کرده است. پس تو برای یزید سرنوشتی را رقم بزن که خود به آن علاقمند است که همان جنگ و ستیز با سگان ستیزه جو و بازی کبوتران نر و ماده و تماشای زنان نوازنده و خواننده و هرزه و نواختن آلات لهو و لعب است، که او را در این زمینه پیشرو خواهی یافت، و رها کن آنچه را اکنون درصدد آن هستی. (ای معاویه!) چه فایده که افزون بر گناهانت، با وزر و بال گناهان خلق (که بر عهده گرفته ای) خدا را ملاقات کنی؟!

به خدا سوگند! تو راه باطل را در بیدادگری، و خشم و غضب را در ستمگری پیموده ای، تا آنجا که پیمانۀ آن را پر نمودی؛ در حالی که میان تو و مرگ جز به اندازه يك چشم بر هم زدن فاصله نیست! پس از آن، با اعمالی مشخص، در روزی آشکار، بر خدا وارد می شوی و چاره ای جز این نخواهی داشت.

تو را در حالی می بینم که به ما بدی کردی و حقّ پدران ما را از ما منع نموده ای، و حال آن که به خدا سوگند! پیامبر(صلی الله علیه وآله) از زمان

ولادت، ما را وارث آن کرده بود، و همان استدلالی که پس از رحلت

پیامبر(صلی الله علیه وآله) (در جریان سقیفه) آوردند، تو نیز علیه ما آوردی!

وی (خلیفه اول) آن دلایل را باور کرد، ولی بعداً انصاف داد (و به خطای خود

اعتراف کرد) در نتیجه دست به توجیهات زد و هر چه خواستید، انجام دادید و

چنین و چنان گفتید تا این که امر حکومت به دست تو (ای معاویه) افتاد، البتّه

از راهی که

[294]

هدف آن غیر از تو بود؛ صاحبان خرد باید عبرت بگیرند.

و یادآوری کردی که آن مرد (عمرو بن عاص) در زمان رسول خدا(صلی الله

علیه وآله) به عنوان امیر از طرف حضرت انتخاب شده بود، آری چنین بود. آن

روز عمرو بن عاص به خاطر همراهی و بیعت با پیامبر(صلی الله علیه وآله)،

دارای فضیلتی بود، ولی با این حال به گونه ای عمل کرد که مردم امارت وی

را نپذیرفتند و کارهای ناپسند او را برشمردند، تا جایی که پیامبر(صلی الله علیه

وآله) فرمود: «ای مهاجران! از امروز به بعد جز من کسی بر شما امارت

نخواهد داشت». چگونه به عمل منسوخ پیامبر(صلی الله علیه وآله) که در شرایط خاصی صورت گرفت (سپس آن را نسخ فرمود) می توان تمسّک جست؟

یا چگونه با کسی همدمی که نمی توان به او اعتماد کرد؟ و اطراف تو کسی است که دین و خویشاوندی اش مورد اطمینان نیست، تو می خواهی مردم را به سوی مردی اسرافگر و فریب خورده سوق دهی و آنان را در مسیری بیندازی که وی در دنیایش لذّت ببرد و تو آخرت خویش را بر باد دهی، به یقین این همان زیان آشکار است. از خداوند برای خود و شما طلب آمرزش می کنم!(1)

* * *

این خطبه حساب شده و منطقی، و در عین حال صریح و شجاعانه بیانگر این حقیقت است که اوّلاً : امام حسین(علیه السلام) سعی داشت با منطق و استدلال روشن، جلو خودکامگی های معاویه را — مخصوصاً در نصب یزید به خلافت — بگیرد و عواقب شوم دنیوی و اخروی آن را نمایان کند. صفات زشت واقعی یزید را بر شمرد، امواج خروشان افکار عمومی مسلمین را بر ضدّ او نشان دهد.

ثانیاً: به معاویه گوشزد کرد که افکار عمومی مسلمین بر ضدّ تو و مخصوصاً بر ضدّ یزید است، همه از سوابق زشت او آگاه شده اند و پرده پوشی بر آن ممکن نیست.

اضافه بر همه اینها نزدیک بودن پایان عمر او و بازخواست در دادگاه عدل الهی را

1 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 207-209 و اعیان الشیعة، ج 1، ص 583-584.

[295]

به او یادآور شد و او را به شدّت انداز کرد.

همه اینها نشان می دهد که بر خلاف پندار بعضی از گویندگان، امام حسین(علیه السلام) در عصر خلافت معاویه هرگز دست از مبارزه با او و یارانش برنداشت.

12 – من کسی را صالح تر از یزید نمی دانم!!

معاویه پس از ایراد آن خطبه (خطبه پیشین) و شنیدن پاسخ کوبنده امام حسین(علیه السلام) به مدّت سه روز از مردم فاصله گرفت و بیرون نیامد (تا غوغای مردم فرو نشیند) پس از سه روز از منزل خارج شد و دستور داد که مردم را در مسجد جمع کنند.

مردم در مسجد اجتماع کردند و آنها که از بیعت با یزید امتناع کرده بودند، کنار منبر نشستند.

معاویه حمد و ثنای الهی را به جای آورد، آنگاه در فضل یزید و قرائت قرآنش سخن گفت! سپس گفت: ای مردم مدینه! من مصمّم هستم که برای یزید بیعت بگیرم و از این رو، شهر و روستایی نبود جز آن که برای بیعتش افرادی را اعزام کردم، و مردم همه تسلیم شدند و بیعت کردند. من بیعت مردم مدینه را تأخیر انداختم چرا که با خود گفتم: بزرگ این قوم و اصل و ریشه آن اینجاست و اینان کسانی اند که من در امر بیعت با آنها مشکلی ندارم و کسانی که از بیعت

با یزید امتناع کردند، به مهربانی با او سزاوارترند! به خدا سوگند! اگر کسی را می‌یافتم که از یزید جهت تصدّی امر خلافت بهتر و شایسته‌تر بود، برای همان شخص بیعت می‌گرفتم!!

امام حسین(علیه السلام) برخاست و گفت: «وَاللّٰهُ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبَا وَ أُمًّا وَ نَفْسًا؛ به خدا سوگند! تو کسی را که از یزید از جهت پدر، مادر و ارزش‌های فردی (دینی و صفات انسانی) بهتر است، کنار گذاشتی».

معاویه گفت: گویا خودت را می‌گویی؟!

فرمود: آری!

[296]

معاویه گفت: پاسخش آن است که آری از نظر مادر، به جانم سوگند! مادر تو از مادر وی (یزید) بهتر است. اگر مادرت هیچ فضیلتی نداشت، جز آن که زنی از زنان قریش بود، کافی است، چرا که زنان قریش افضل همه زنانند! چه برسد به این که وی دختر رسول خداست. علاوه بر آن که دین و سابقه وی در

اسلام، فضیلت دیگری است. بنابراین، به خدا سوگند! مادرت از مادرش بهتر است.

و امّا پدرت؛ بدان که پدر تو کار پدرش را (معاویه) به خدا واگذار کرد و (در آن منازعه) خداوند پدرش را بر پدر تو پیروز ساخت.

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «حَسْبُكَ جَهْلُكَ! أَثَرْتُ الْعَاجِلَ، عَلَى الْآجِلِ ; چه قدر نادانی؛ تو دنیای زودگذر را بر آخرت برگزیدی! (و با نیرنگ و حيله بر تخت قدرت نشستی)».

معاویه گفت: و امّا این که خودت را برتر از یزید می دانی، به خدا سوگند! یزید برای سرپرستی امّت محمّد از تو بهتر است!

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «هَذَا هُوَ الْإِفْكَ وَالزُّورُ، يَزِيدُ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ مُشْتَرِي اللَّهْوِ خَيْرٌ مِنِّي؛ این سخن تو بسیار نادرست و باطل است، آیا یزید شارب الخمر و آن کس که خریدار لهو و گناه است، از من بهتر است؟!».

معاویه که پاسخی نداشت، گفت: پسر عمویت را ناسزا مگو؛ چرا که اگر نزد وی از او بدگویی کنی (آنقدر بردبار است که) هرگز به تو ناسزا نخواهد گفت!!!

معاویه که در برابر سخنان محکم امام حسین (علیه السلام) درمانده شده بود، رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! شما می دانید رسول خدا از دنیا رفت ولی کسی را خلیفه قرار نداد! مسلمانان ابوبکر را خلیفه کردند! و بیعت و خلافت او، بیعتی صحیح بود. ابوبکر به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کرد و هنگامی که وقت مرگش فرا رسید، رأیش بر این قرار گرفت که عمر را به جانشینی خود برگزیند. عمر نیز به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کرد، تا هنگام مرگش چنین به خاطرش رسید که خلافت را به شورای

[297]

شش نفره واگذار نماید. در نتیجه ابوبکر برای بعد از خودش راهی را پیش گرفت که رسول خدا انجام نداده بود و عمر نیز به شیوه ای عمل کرد که ابوبکر آن گونه عمل نکرده بود. همه اینها کارهایی را که به تشخیصشان به نفع مسلمین

بوده، انجام دادند؛ من هم تشخیص داده ام، برای جلوگیری از اختلاف و

پراکندگی! و با يك نظر منصفانه! جهت مسلمانان، برای یزید بیعت بگیرم.(1)

* * *

معاویه از يك سو می دانست اگر مدینه — یعنی کانون هدایت های پیغمبر

اکرم(صلی الله علیه وآله) و مرکز بزرگان اسلام اعمّ از مهاجران و انصار و

فرزندان آنها — با فرزند او بیعت نکند کار او سامان نمی گیرد و مناطق دیگری

که بیعت کرده اند تدریجاً باز می گردند، لذا سعی داشت به هر حيله ای شده

برای یزید بیعت بگیرد: از طریق تطمیع، تهدید، فریب و نیرنگ و هر وسیله

ممکن دیگر. ولی کسی که نقشه های او را نقش بر آب کرد و او را در رسیدن

به مقصود ناکام گذاشت، امام حسین(علیه السلام) بود که در جلسات تبلیغی

معاویه حضور می یافت و با فصاحت و بلاغت و شجاعتی که از پدر

بزرگوارش علی(علیه السلام) به ارث برده بود، دهان معاویه را می بست و

نیرنگ او را برای همه مردم فاش می ساخت.

13 – خطبه ای بسیار مهم و سرنوشت ساز

سُلَیم بن قیس روایت کرده است که: «يَك سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین(علیه السلام) به اتفاق عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر به حج رفت. در این سفر امام(علیه السلام) مردان و زنان بنی هاشم و خادمان آنها را و از انصار هر کس را که با امام(علیه السلام) و اهل بیتش آشنا بود جمع کرد. سپس به سراغ اصحاب رسول خدا – آنها که به درستی و تقوا معروف بودند، و در موسم حج حضور داشتند – فرستاد و همه آنها را در منا جمع فرمود. در

1 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 211-212.

[298]

نتیجه جمعیتی بیش از هفتصد نفر در آن مکان اجتماع کردند که اکثر آنها از تابعین و حدود دویست نفر نیز از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بودند. امام حسین(علیه السلام) برخاست و میان آنان خطبه ای ایراد کرد. پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ بِشِيعَتِنَا مَا قَدْ رَأَيْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ وَ
إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِي وَ إِنْ كَذَبْتُ فَكَذِّبُونِي، وَ
أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ حَقِّ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ قِرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ
لَمَّا سَيَّرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَ وَصَفْتُمْ مَقَالَاتِي وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قِبَائِلِكُمْ
مَنْ آمَنَ مِنْ النَّاسِ».

«أَمَّا بَعْدُ! همه شما دیدید، دانستید و شاهد بودید که این مرد طغیانگر (معاویه) با
ما و شیعیان ما چه کرده است؟! من اکنون می خواهم از شما اموری را بپرسم
که اگر راست گفتم، مرا تصدیق کنید و اگر (خدای ناکرده) خلاف گفتم، تکذیب
نمایید! و شما را به حق خداوند و پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) و نسبتی که
با پیامبرتان دارم، سوگند می دهم که حادثه امروز را به مردم برسانید و سخنانم
را برای آنان بازگو کنید و در شهرهایتان افراد مطمئن از مردم را دعوت
کنید!».

در روایت دیگری آمده است که پس از جمله «اگر سخنم نادرست باشد، آن را
تکذیب نمایید» فرمود:

«إِسْمَعُوا مَقَالَتِي وَاكْتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَ قَبَائِلِكُمْ فَمَنْ آمَنَ مِنْكُمْ مِنْ

النَّاسِ وَ وَثَّقُمْ بِهِ فَأَدْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنَا فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا

الْأَمْرُ وَ يَذْهَبَ الْحَقُّ وَ يَغْلِبَ، وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ...».

«سخن مرا بشنوید و یادداشت کنید، و هنگامی که به شهرها و قبیله هایتان

بازگشتید، افراد مورد اعتماد از مردم را، به سوی (اهداف) ما فرا خوانید؛ چرا

که من می ترسم امر دین کهنه و نابود شود و حق از بین برود، و مغلوب شود،

هر چند که خداوند نورش را کامل می کند، اگر چه کافران آن را ناخوشایند

دارند!».

آنگاه امام(علیه السلام) هر چه از آیات قرآن که درباره اهل بیت نازل شده بود

را تلاوت و

[299]

تفسیر فرمود و تمام سخنانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره پدرش

(علی(علیه السلام)) و مادرش (حضرت زهرا(علیها السلام)) و برادرش و

درباره خودش و اهل بیتش فرموده بود، نقل کرد و اصحاب نیز گفتارش را

تصدیق کرده، می گفتند: همه ما این سخنان را شنیده ایم و تابعین نیز می گفتند:

ما نیز این اخبار را از افراد موثق و مورد اعتماد صحابه شنیده ایم.

آنگاه امام فرمود:

«أُنشِدُكُمُ اللَّهَ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَتَّقُونَ بِهِ وَ بَدِينِهِ... ; شما را به خدا سوگند

می دهم! این سخنان را برای کسانی که به آنان و دینشان اعتماد دارید، نقل

کنید».

سلیم بن قیس می گوید: از جمله اموری که امام حسین(علیه السلام) آنان را به

اقرارش سوگند داد، این بود که فرمود:

«أُنشِدُكُمُ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ(صلى الله عليه

وآله) حِينَ أَخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَأَخَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَفْسِهِ، وَ قَالَ أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ

فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: أُنشِدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) اشْتَرَى مَوْضِعَ

مَسْجِدِهِ وَ مَنَازِلِهِ فَأَبْتَنَاهُ ثُمَّ ابْتَنَى فِيهِ عَشْرَةَ مَنَازِلَ تِسْعَةٌ لَهُ وَ جَعَلَ عَاشِرَهَا فِي

وَسَطِهَا لِأَبِي، ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بَابٍ شَارِعَ إِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بَابِهِ فَتَكَلَّمَ فِي ذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمَ.

فَقَالَ: مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَفَتَحْتُ بَابَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَ فَتْحِ بَابِهِ،

ثُمَّ نَهَى النَّاسَ أَنْ يَنَامُوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرَهُ ...! قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ».

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلَى كُوَّةٍ قَدْرَ عَيْنِهِ يَدْعُهَا فِي مَنْزِلِهِ

إِلَى الْمَسْجِدِ قَابِي عَلَيْهِ، ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِداً طَاهِراً لَا

يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَ غَيْرَ أَخِي وَ بَنِيهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدُكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ

فَنَادَى لَهُ بِالْوِلَايَةِ،

[300]

وَ قَالَ لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»، قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدُكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ لَهُ فِي غَزْوَةِ

تَبُوكَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟» قَالُوا:

اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُشَدِّكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) حِينَ دَعَا النَّصَارَى

مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ لَمْ يَأْتِ إِلَّا بِهِ وَ بِصَاحِبَيْهِ وَ ابْنَيْهِ». قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُشَدِّكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَلَاءَ يَوْمَ خَيْبَرَ ثُمَّ قَالَ : لَادْفَعُهُ إِلَى رَجُلٍ

يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَارٍ يَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ؟

قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بَعَثَهُ بِبِرَاءَةٍ وَ قَالَ: لَا يُبْلَغُ عَنِّي

إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي؟» قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَمْ تُنْزَلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ إِلَّا قَدَّمَهَ لَهَا

ثِقَةً بِهِ، وَ أَنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ إِلَّا يَقُولُ: يَا أَخِي وَ ادْعُوا لِي أَخِي؟» قالوا: اللَّهُمَّ

نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَضَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ زَيْدٍ

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟» قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كُلَّ يَوْمٍ خَلْوَةٌ، وَ

كُلَّ لَيْلَةٍ دَخَلَتْهُ، إِذَا سَأَلَهُ أَعْطَاهُ، وَإِذَا سَكَتَ أَبْدَاهُ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَضَّلَهُ عَلَى جَعْفَرٍ وَ حَمْرَةَ حِينَ

قَالَ لِفَاطِمَةَ (عليها السلام): زَوْجُكَ خَيْرُ أَهْلِ بَيْتِي، أَقْدَمَهُمْ سِلْمًا، وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ

أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ: أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ بَنِي آدَمَ، وَ

أَخِي عَلَى سَيِّدِ الْعَرَبِ، وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَايَ

سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

[301]

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ

جَبْرَائِيلَ يُعِينُهُ عَلَيْهِ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قال في آخر حُطْبَةِ خَطْبَها: إِنِّي

تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا»؟ قالوا: اللَّهُمَّ

نَعَمْ.

«شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید علی بن ابی طالب (علیه السلام)

برادر رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بود، در آن زمان که رسول خدا (صلى الله

عليه وآله) یارانش را با یکدیگر برادر قرار داد، میان علی و خودش، عقد

برادری و اخوت خواند و به وی فرمود: «در دنیا و آخرت تو برادر من و من

برادر تو خواهم بود»؟ همگی گفتند: آری به خدا سوگند!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که رسول خدا زمین مسجد

(مسجد النبی) را و زمین منزل های خود را خرید، سپس در آنجا ده حجره

ساخت که نه تاي آن را برای خود و دهمی آن را — در وسط آن مکان — برای

پدرم علی (علیه السلام) قرار داد. سپس (به فرمان خدا) همه درهایی را که به

مسجد باز می شد، بست به جز در خانه پدرم را. در این باره برخی به

پیامبر (صلى الله عليه وآله) اعتراض کردند! رسول خدا فرمود: «من از پیش

خود درهای خانه های شما را نبستم و در خانه او را باز نگذاشتم، بلکه خداوند به من چنین فرمان داد». سپس رسول خدا — به جز پدرم — مردم را از خوابیدن در مسجد نهی کرد... همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده ایم!

سپس امام در ادامه این سخن افزود: «آیا می دانید که عمر بن خطاب سعی داشت سوراخی به اندازه چشم خود از منزلش به مسجد باقی بگذارد، ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)جلو این مقدار را نیز گرفت؛ سپس خطبه ای خواند و فرمود: خداوند به من فرمان داد که بنای مسجد را پاك قرار دهم و لذا جز من و برادرم (علی(علیه السلام)) و فرزندان کسی حق سکونت در آن ندارد؟» همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده ایم!

امام(علیه السلام) فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

علی(علیه السلام)را در روز غدیر خم به ولایت منصوب کرد و فرمود:
حاضران به غایبان این جریان را اطلاع دهند؟» گفتند: آری به خدا سوگند
می دانیم!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید رسول خدا(صلی الله علیه
وآله) در جریان جنگ تبوک (هنگامی که علی(علیه السلام) را به عنوان جانشین
خود در مدینه گذاشت؛ در پی سخنان کنایه آلود منافقان و گلایه علی(علیه
السلام) پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خطاب به وی) فرمود: موقعیت و
جایگاه تو در نزد من، همانند جایگاه هارون است، نسبت به موسی (هارون،
جانشین حضرت موسی بود) و تو بعد از من، سرپرست تمامی مؤمنانی؟» گفتند:
آری به خدا سوگند!

امام(علیه السلام) فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که رسول
خدا(صلی الله علیه وآله)هنگامی که نصاری نجران را برای مباحله فرا خواند،
جز علی(علیه السلام) و همسرش و دو فرزندش را همراه خود نبرد؟» گفتند:

آری به خدا سوگند! (پس علی(علیه السلام) به منزله نفس پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود).

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که در جنگ خیبر، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پرچم را به دست علی(علیه السلام) سپرد و فرمود: پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، پیوسته به صف دشمن حمله می کند و هرگز فرار نمی کند؛ خداوند فتح و پیروزی را به دستان او تحقق می بخشد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برای جریان برائت (و خواندن آیات نخستین سوره توبه میان مشرکان هنگام حج) علی(علیه السلام) را فرستاد، و (برای پیش گیری از اعتراض بعضی) فرمود: (جبرئیل از جانب خداوند به من فرمان داد که این آیات را) جز خودم و یا مردی از (بستگان) من (که به جای من است) نباید ابلاغ کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «آیا می دانید که هیچ گاه سختی و مشکلی به رسول خدا(صلی الله علیه

وآله) روی

[303]

نمی آورد مگر آن که علی(علیه السلام) را — به سبب اعتمادی که به وی داشت

— برای رفع آن می فرستاد و دیگر آن که هرگز وی را به نام، فرا نمی خواند

مگر آن که در پی آن می فرمود: ای برادرم! و می فرمود: برادرم را

فراخوانید؟» همه گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بین علی و جعفر و زید

(بن حارثه) دآوری کرد (و هر يك را به وصفی ستود) و درباره علی(علیه

السلام) فرمود: ای علی تو از منی و من از تو؛ و تو پس از من ولی و

سرپرست همه مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام فرمود: «آیا می دانید که علی(علیه السلام) هر روز با رسول خدا(صلی الله

علیه وآله) خلوتی داشت و هر شب بر وی وارد می شد (و در مجلس خصوصی

از محضر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) استفاده می کرد و) هرگاه از رسول

خدا(صلی الله علیه وآله) سؤالی می کرد، به وی پاسخ می داد و هرگاه سکوت می کرد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خود شروع به سخن گفتن با او می نمود؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

امام(علیه السلام) ادامه داد: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وی را بر جعفر و حمزه برتری داد آنگاه به فاطمه(علیها السلام) فرمود: تو را به تزویج بهترین فرد از اهل بیتم درآوردم؛ همان کس که قبل از همه اسلام آورد و از همه حلیم تر است و دانش وی از همه بیشتر است؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

امام(علیه السلام) فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: من سرور فرزندان آدم می باشم و برادرم علی(علیه السلام)، سرور عرب است و فاطمه(علیها السلام) سرور زنان اهل بهشت است و فرزندانم حسن و حسین(علیهما السلام) سرور جوانان اهل بهشتند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمان داد که غسلش دهد و به وی خبر داد که جبرئیل در این کار کمکش می کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

[304]

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در آخرین خطبه اش فرمود: من می روم و میان شما دو چیز گرانها به یادگار می گذارم: کتاب خدا و اهل بیت؛ پس به این دو تمسک جوید که هرگز گمراه نخواهید شد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

خلاصه این که : امام(علیه السلام) هر چه را که در قرآن و همچنین به زبان پیامبر(صلی الله علیه وآله) به طور ویژه درباره علی(علیه السلام) و درباره اهل بیتش آمده بود بیان کرد و صحابه و تابعین را سوگند داد (و از آنان اقرار گرفت) صحابه می گفتند: آری ما شنیدیم و تابعی می گفت: آری برای ما نیز افراد موثق فلانی و فلانی نقل کرده اند.

سپس در پایان آنان را سوگند داد و فرمود: «آیا شنیده اید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرمود: هر کس گمان کند مرا دوست دارد در حالی که علی(علیه السلام) را دشمن می دارد، دروغ گفته است، نمی شود مرا دوست بدارد و علی را دشمن».

کسی سؤال کرد: ای رسول خدا! چرا نمی شود؟ فرمود: «زیرا که او از من است و من از اویم. هر کس او را دوست دارد، مرا دوست می دارد و هر کس مرا دوست می دارد، به یقین خدا را دوست دارد و هر کس علی را دشمن بدارد، به یقین با من دشمنی کرده است و هر کس با من دشمنی کند، خدا را دشمن داشته است؟» همگی گفتند: آری، این را نیز شنیده ایم.

پس از آن همگی متفرق شدند (و این خبر در تمام شهرها پیچید). (1)

* * *

امام(علیه السلام) با این خطابه حساب شده و پر معنی در آن مجمع بزرگ، که در آن زمان مهمترین مجمع در نوع خود محسوب می شد، با حضور دویست

نفر از صحابه و صدها نفر از تابعین و شخصیت‌های سرشناس و معروف

علمی و دینی جهان اسلام

1 . بحارالانوار، ج 33، ص 181-185.

[305]

چند هدف مهم را دنبال می فرمود:

1- امام نشان داد که حاکمان ظالم بنی امیه که دستور داده اند علی(علیه السلام)

را بر فراز منابر سبّ و ناسزا گویند به چه کسی بدگویی می کنند؟ آن کس که

همچون جان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و برادر و جانشین و وصیّ او بود، و

همین امر سبب شد که مردم از يك سو به ماهیت ضدّ اسلامی بنی امیه پی ببرند

و از سوی دیگر با این برنامه ننگین یعنی ناسزاگویی بر منابر به مبارزه

برخیزند.

2- هدف دیگر این بود که قدرت بنی امیه دلیلی بر حقانیت آنها شمرده

نمی شود و مردم جنایات آنها را به دست فراموشی نسپارند.

3- امام(علیه السلام) بذرهای انقلابها و قیام های آینده را بر ضدّ این شجره

خبیثه ملعونه در افکار پاشید و چیزی نگذشت که به ثمر نشست.

4- اگر امام(علیه السلام) در کربلا با قیام و مبارزه نظامی خود و نوشیدن

شربت شهادت، بنی امیه را رسوا ساخت، در اینجا با این قیام فرهنگی افکار را

بیدار ساخت و راه و رسم مبارزه با این گروه از منافقان را که متأسفانه بر

جایگاه پیامبر(صلی الله علیه وآله) تکیه زده بودند، نشان داد.

14 - من فقط برای اقامه حق قیام کردم

از خطبه های امام حسین(علیه السلام) است که درباره امر به معروف و نهی از

منکر ایراد فرموده است (این کلام از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نیز نقل شده

است): «اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ إِذَا

يَقُولُ: (لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ)(1) وَ قَالَ: (لَعَنَ الَّذِينَ

كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ) إِلَى قَوْلِهِ: (لَبِئْسَ

1 . مائده، آيه 63.

[306]

مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ)(1) وَ إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لَإِنَّهُمْ كَانُوا يُرَوْنَ مِنَ الظَّالِمَةِ

الَّذِينَ بَيْنَ أَطْهَرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَ الْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ

مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ، وَاللَّهُ يَقُولُ: (فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اخْشَوْا) (2) وَ قَالَ:

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ)(3) فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهَا

إِذَا أُدِّيَتْ وَ أُقِيمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيِّئَهَا وَ صَعَّبُهَا، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ

بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ،

وَ قِسْمَةُ الْفَقِيءِ وَ الْغَنَائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا، وَ وَضْعُهَا فِي حَقِّهَا.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ عِصَابَةُ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ، وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ، وَ بِالنَّصِيحَةِ
مَعْرُوفَةٌ، وَ بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ، وَ يُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ، وَ
يُؤْثِرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ
مِنْ طَلَابِهَا، وَ تَمْشُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَ كِرَامَةِ الْأَكَابِرِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ
إِنَّمَا نَلْتَمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ
تَقْصِرُونَ، فَاسْتَخَفَّكُمْ بِحَقِّ الْأَيْمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعَفَاءِ فَضَيَعْتُمْ، وَ أَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعَمِكُمْ
فَطَلَبْتُمْ، فَلَا مَالَ بَدَلْتُمُوهُ، وَ لَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا، وَ لَا عَشِيرَةً
عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ، أَنْتُمْ تَتَمَتَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتُهُ وَ مُجَاوِرَةَ رُسُلِهِ وَ أَمَانَهُ مِنْ
عَذَابِهِ.

لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَتُّونَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تُحِلَّ بِكُمْ نِقْمَةً مِنْ نِقِمَاتِهِ، لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ
مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَنَزِلَةً فَضَلَّيْتُمْ بِهَا وَ مَنْ يُعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي
عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ، وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْزَعُونَ، وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ
أَبَائِكُمْ تَفْزَعُونَ وَ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ مَحْقُورَةً، وَ الْعُمَى وَ الْبُكْمَ وَ الزَّيْمَ فِي الْمَدَائِنِ
مُهْمَلَةً لَا تُرْحَمُونَ، وَ لَا فِي مَنَازِلِكُمْ تَعْمَلُونَ، وَ لَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تَعْنُونَ، وَ
بِالْأَذْهَانِ وَ الْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ، كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا

1 . مائده، آيات 78-79.

2 . مائده، آيه 44.

3 . توبه، آيه 71.

[307]

أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَ التَّنَاهِي وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ، وَ أَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مُصِيبَةً

لِمَا غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ.

ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأَمْنَاءِ عَلَى حَالِهِ وَ

حَرَامِهِ، فَأَنْتُمْ الْمَسْئُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ، وَ مَا سُلِبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ

اخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ، وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمُؤَوَّنَةَ

فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدُ، وَ عَنْكُمْ تَصْدُرُ، وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، وَ لَكِنَّكُمْ

مَكَّنْتُمُ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنَازِلِكُمْ، وَ أَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَ

يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي

هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ، فَأَسْلَمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبَدٍ مَقْهُورٍ وَ بَيْنِ

مُسْتَضْعَفٌ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٌ، يَنْقَلِبُونَ فِي الْمَلِكِ بِأَرَائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ
بِأَهْوَائِهِمْ، إِقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ، وَ جُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ، فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مِثْرِهِ
خَطِيبٌ يَصْقَعُ، فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ، وَ النَّاسُ لَهُمْ خَوْلٌ لَا
يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ ذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضَّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٌ لَا
يَعْرِفُ الْمُبْدِيَّ وَ الْمُعِيدَ، فَيَا عَجَبًا وَ مَالِي لَا أُعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٌ وَ
مُتَصَدِّقٌ ظُلُومٌ، وَ عَامِلٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرَ رَحِيمٍ، فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ
تَنَازَعْنَا، وَ الْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَ لَا اِتِّمَاسًا مِنْ فُضُولِ
الْحُطَامِ، وَ لَكِنْ لِنُرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنَ
الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ، فَإِنَّكُمْ إِلَّا تَنْصُرُونَا
وَ تَنْصِفُونَا قَوَى الظُّلْمَةَ عَلَيْكُمْ، وَ عَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَ حَسَبْنَا اللَّهَ وَ عَلَيْهِ
تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنَبِّئَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ».

«ای مردم! از آنچه که خداوند دوستان خود را به آن موعظه کرده است، پند
گیرید؛ مانند نکوهشی که از علمای یهود فرموده است. آنجا که می گوید: (لَوْلَا

يُنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ اللَّاتِمَ) ; چرا دانشمندان نصاری و علمای

یهود آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کردند» و نیز

فرمود: (لَعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا

[308]

مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا

يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ).

«کافران بنی اسرائیل، بر زبان داود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند.

این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می نمودند. آنها از اعمال زشتی که

انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند؛ چه بدکاری انجام می دادند!».

این سرزنش و نکوهش برای این بود که آنها از گروه ستمکاران، منکرات و

مفاسدی روشن می دیدند، ولی آنان را نهی نمی کردند، و این به خاطر آن بود

که به آنچه (از دنیا و زرق و برق دنیوی) نزد آنان بود طمع داشتند و از آنها

می ترسیدند؛ با آن که خداوند می فرماید: «(فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَارْخَشُوا اللَّهَ) ; از

مردم نترسید، فقط از من بترسید».

همچنین فرمود: «(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ مردان و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛

امر به معروف و نهی از منکر می کنند». خداوند در اینجا از میان همه

فریضه ها از امر به معروف و نهی از منکر آغاز کرده، چرا که می دانست

اگر این فریضه به درستی انجام شود و اقامه گردد فرایض دیگر، اعم از آسان

و دشوار، اقامه می گردد چون که امر به معروف و نهی از منکر، در حقیقت

دعوت به اسلام همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم صحیح

بیت المال و غنائم، و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در مورد صحیح

می باشد.

شما ای گروه سرشناس و قدرتمند! افرادی هستید که به علم و دانش معروف

هستید و به خیر و نیکی یاد می شوید و به خیرخواهی مشهورید و به خاطر خدا

در دل مردم ابّهی دارید که شرافتمندان از شما حساب می برند و افراد ضعیف

به شما احترام می گذارند و کسانی که بر آنان برتری نداشته و حقّ نعمتی بر

آنان ندارید، شما را بر خود ترجیح می دهند. شما از کسانی که خواسته هایشان

(نزد حاکمان) ردّ

می شود، شفاعت می کنید. با هیبت ملوکانه و کرامت بزرگان گام بر می دارید
 (به هر حال، شما افراد با نفوذی در جامعه اسلامی هستید). آیا همه این
 جایگاه های اجتماعی برای این نیست که مردم به شما امیدوارند که به حقّ خدا
 قیام کنید، هر چند نمی توانید تمام حقوق الهی را ادا کنید. در حقیقت حقوق
 پیشوایان (واقعی) را سبک شمرده اید (و در اطاعت از آنها کوتاهی ورزیده اید)
 و حقّ ناتوانان را پایمال کرده اید ولی حقّ خویش را — به زعم خود —
 گرفته اید. (آری! حقوق خود را گرفته اید، ولی از گرفتن حقوق مردم غافلید!)
 شما نه مالی را (برای احیای حقوق خدا و خلق) بذل کرده اید، نه جانی را برای
 خدایی که آن را آفریده، به مخاطره انداخته اید، و نه با خاندان خود در راه خدا
 (با دشمنان خدا) دشمنی ورزیده اید. (با این حال) شما از خداوند آرزوی بهشت
 او، همجواری پیامبران و ایمنی از عذابش را دارید؟!!

ای امیدواران به خدا! من می ترسم که خداوند شما را به کیفری از کیفرهای خود گرفتار سازد؛ چرا که شما به سبب کرامت الهی (و انتساب به قبیله رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و صحابه پیامبر) به مقامی رسیده اید که مورد احترام و برتری هستید. مردان الهی را که به شما معرفّی می شوند گرامی نمی دارید با این که خود به خاطر خدا مورد احترام مردم هستید.

* * *

شما می بینید که پیمان های الهی شکسته می شود، ولی نگران نمی شوید! با این که برای نقض پیمانی از پدران خود به هراس می افتید، اکنون پیمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کم ارزش شده، و افراد نابینا، گنگ و زمین گیر و ناتوان و ضعیف در شهرها رها شده اند و مورد ترحّم و حمایت قرار نمی گیرند (آری، عدالت اجتماعی پایمال شده است؛ ولی شما سکوت اختیار کرده اید).

شما نه در حدّ منزلت و جایگاه خود عمل می کنید و نه کسانی را که در آن حد

عمل

می کنند، مورد حمایت قرار می دهید و با سهل انگاری و سازش با ستمکاران، خود را آسوده خاطر نگه می دارید.

همه این موارد، از اموری است که خداوند به شما دستور داده از آنها نهی کنید و جلوگیری به عمل آورید، ولی شما از انجام آن غافلید.

مصیبت شما از همه مردم بیشتر است چرا که شما در حفظ منزلت و جایگاه دانشمندان و علمای دین، مغلوب و ناتوان شدید. ای کاش تلاش خود را می کردید!

این همه (فریاد من برای شکستن سکوت توسط شما و قیام برای خدا) از این روست که سر رشته کارها و اجرای احکام الهی، به دست علمای الهی است؛ همان ها که امین بر حلال و حرام خداوند می باشند؛ اما این جایگاه از شما گرفته شده، و این نیست مگر آن که از اطراف حق پراکنده شده اید و در سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) — پس از برهان روشن — اختلاف نموده اید.

اگر در مقابل آزارها صبر پیشه می کردید، و در راه خدا مشکلات را تحمل می نمودید، امور الهی به شما عرضه می شد و از ناحیه شما صادر شده و به شما باز می گشت؛ ولی شما برای ستمکاران امکان تعرض به جایگاه خویش را فراهم کردید و اجرای احکام الهی را به دست آنان سپردید، آنها نیز به شبهات عمل کرده و در شهوات سیر می نمایند.

اگر سرنوشت مسلمین به دست آنان افتاد، برای آن است که شما از مرگ فرار کرده و به زندگی دنیا — که روزی از آن جدا خواهید شد — دل بسته اید. در نتیجه مردم مستضعف را در چنگالشان گرفتار ساختید، به گونه ای که برخی ها به بردگی کشیده شده و بعضی نیز دشواری های زندگی مغلوبشان کرده است.

ستم گران به دلخواه خود در امور کشور اسلام عمل می کنند. با هوس رانی، بدنامی و رسوایی به بار می آورند و همه این ها به خاطر آن است که به اشرار

اقتدا

نموده و بر خداوند جبار جرأت کردند. در هر شهری خطیبی بر منبر دارند که به سودشان سخن می گوید، کشور در قبضه آنان است و دستشان در همه جا باز است. مردم در برابر آنان بردگانی هستند که نیروی دفاع از خود ندارند. برخی از این ها جبار سرکش اند و بعضی با تمام نیرو بر مردم ناتوان سخت می گیرند، آنها فرمانروایی هستند که نه مبدء را می شناسند و نه معاد را!

شگفتا! — و چگونه در شگفت نباشم — در حالی که سرزمین اسلام در دست ظالمی دغل و باجگیری ستمگر و فرمانروایی بی رحم است.

در آنچه که ما با شما درگیریم خداوند داور و حاکم است. قاضی اختلافات ما اوست.

خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما (در طریق و تلاش برای بسیج مردم) صورت می گیرد به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نیست. هدف ما آن است که نشانه های دینت را بنمایانیم و اصلاح و درستی را در آبادی هایت آشکار سازیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و به فرایض، سنت ها و احکامت عمل شود.

(ای مردم!) اگر شما ما را یاری نکنید و به دادخواهی ما بر نخیزید، ستمگران
(بیش از پیش) بر شما مسلط می شوند، و در خاموش کردن نور پیامبرتان
می کوشند.

خداوند ما را کفایت می کند و بر او توکل می کنیم و به سوی او باز می گردیم
و بازگشت همه به سوی اوست.(1)

* * *

خطبه بالا به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) در طول دوران حکومت
معاویه، و قبل از یزید نیز هرگز خاموش نبود. سکوت را در برابر آن ظالم
بیدادگر مجاز

1 . تحف العقول، ص 171-172 و بحارالانوار، ج 97، ص 79.

او پیوسته در بیدار ساختن مردم — به خصوص نخبگان امت — تلاش می کرد
و همه را برای قیام بر ضدّ آن حکومت غیر اسلامی که در رأس آن بقایای
عصر جاهلیت — یعنی فرزند ابوسفیان — بود فرا می خواند.

لحن امام(علیه السلام) در این خطبه و استدلالات متین و محکم و پرمایه آن
حضرت و فصاحت و بلاغتی که در آن به کار رفته، حکایت از این دارد که
این فرزند به حقّ علی بن ابی طالب(علیه السلام) با همان منطق کوبنده پدر در
برابر ظالمان ایستاده بود و از هر فرصتی بهره می گرفت.

مبادا مردم تدریجاً به آن وضع ناهنجار خو بگیرند و تعلیمات اسلام را فراموش
کنند و به حکومت های فرعونى تن در دهند.

15 — توطئه شبانه برای گرفتن بیعت

(ولید فرماندار مدینه شبانه کسی را خدمت امام(علیه السلام)، و «عبدالله بن
زبیر» فرستاد و آنها را به خانه خود دعوت کرد)

«عبدالله بن زبیر» رو به امام(علیه السلام) کرد و عرضه داشت: ای اباعبدالله!

این ساعت که ولید ما را خواسته، ساعتی نیست که «ولید» نشست عمومی برای

مردم داشته باشد، از این که در این ساعت ما را فراخوانده من از آن احساس

خطر می کنم. به نظر شما برای چه منظوری ممکن است ما را خواسته باشد؟

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِذَا أَخْبَرُكَ أَبَاكَرُ، إِنِّي أَظُنُّ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، وَ ذَلِكَ أَنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ فِي

مَنَامِي كَأَنِّ مَنْبَرَ مُعَاوِيَةَ مَكْغُوسٌ، وَ رَأَيْتُ دَارَهُ تَشْتَعِلُ نَارًا، فَأَوَّلْتُ ذَلِكَ فِي نَفْسِي

أَنَّهُ مَاتَ».

«ای ابابکر! (کنیه عبدالله بن زبیر) اکنون به تو می گویم: گمان می کنم معاویه

از دنیا رفته است؛ چرا که من شب گذشته در خواب دیدم که منبر معاویه

سرنگون شده

واز خانه اش آتش زبانه می کشد. من پیش خود چنین تعبیر کردم که وی مرده

است». (1)

مطابق روایت ابومخنف امام(علیه السلام) فرمود: «قَدْ ظَنَنْتُ أَنَّ طَاغِبَتَهُمْ قَدْ

هَلَكَ، فَبَعَثَ إِلَيْنَا لِيَأْخُذَنَا بِالْبَيْعَةِ قَبْلَ أَنْ يَقْتُلُوا فِي النَّاسِ الْخَبَرَ؛ مِنْ كَمَانٍ مِي كَنَم

طغیانگرایان قوم هلاک شده است؛ از این رو ولید قصد دارد پیش از آن که مردم

با خبر شوند، از ما بیعت بگیرد». (2)

عبدالله بن زبیر گفت: «ای فرزند علی! به یقین همین گونه است که می گویی،

اکنون اگر برای بیعت با یزید دعوت شوی، چه خواهی کرد؟!».

امام(علیه السلام) فرمود: «أَصْنَعُ أَتِي لَا أَبَايَعُ لَهُ أَبَدًا، لَأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ

بَعْدَ أَخِي الْحَسَنِ (علیه السلام)، فَصَنَعَ مُعَاوِيَةُ مَا صَنَعَ وَحَلَفَ لِأَخِي الْحَسَنِ (علیه

السلام) أَنَّهُ لَا يَجْعَلُ الْخِلَافَةَ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وَلَدِهِ أَنْ يَرُدَّهَا إِلَيَّ إِنْ كُنْتُ حَيًّا،

فَإِنْ كَانَ مُعَاوِيَةُ قَدْ خَرَجَ مِنْ دُنْيَاهُ وَلَمْ يَفِ لِي وَ لَا لِأَخِي الْحَسَنِ (علیه السلام) بِمَا

كَانَ ضَمِنَ فَقَدْ وَاللَّهِ أَتَانَا مَا لَا قِوَامَ لَنَا بِهِ، أَنْظِرْ أَبَاكَرَ أَتِي أَبَايَعُ لِيَزِيدَ، وَ يَزِيدُ

رَجُلٌ فَاسِقٌ مُعْلِنُ الْفِسْقِ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَلْعَبُ بِالْكَلَابِ وَ الْفُهُودِ، وَ يُبْغِضُ بَقِيَّةَ آلِ

الرَّسُولِ! لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا».

«من هرگز با وی بیعت نخواهم کرد. چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن(علیه السلام)شایسته من است. ولی معاویه آن گونه که دلش خواست عمل کرد، در حالی که معاویه با برادرم امام حسن(علیه السلام) پیمان مؤکد بسته بود که پس از خودش، امر خلافت را به هیچ یک از فرزندانش نسپارد؛ بلکه اگر من زنده بودم آن را به من واگذار کند، اکنون او از دنیا رفته، در حالی که به پیمانش درباره من و برادرم وفا نکرده، به خدا سوگند! حادثه ای رخ داد که آینده روشنی ندارد!

علاوه بر آن، آیا می شود من با یزید بیعت کنم (و زمام امور مسلمین را به دست او بسپارم) با این که او مردی فاسق است که بر همگان آشکار است. شراب می نوشد و با سگان و یوزپلنگان بازی می کند (مردی سبکسر و آلوده است) و با خاندان

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 181-182.

2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 251 و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 378.

[314]

پیامبر(صلی الله علیه وآله)دشمنی می‌ورزد! نه به خدا سوگند! هرگز چنین

چیزی (بیعت من با یزید) اتفاق نخواهد افتاد». (1)

* * *

این نخستین گام شرارت از سوی یزید بعد از مرگ پدرش معاویه بود که می‌خواست پیشدستی کند و به پندار خود از امام(علیه السلام) بیعت بگیرد و آن را وسیله ای برای گرفتن بیعت از سایر مردم قرار دهد، اما چنان که در بحث آینده خواهیم دید تیرش به خطا رفت و اساساً امام(علیه السلام) را نشناخته بود، چرا که او از فرهنگ خاندان نبوت بیگانه بود.

او نمی‌دانست امام حسین(علیه السلام) شهادت آمیخته با قداست و سربلندی را بر بیعت با ظالمان فاسق و آلوده، به یقین ترجیح می‌دهد و محال است دست

بیعت در دست مردی بیگانه از اسلام و فاسد بگذارد که اگر بگذارد چیزی از

آیین جدش پیامبر (صلی الله علیه وآله) باقی نمی ماند!

16 – چگونه توطئه خنثی شد؟

امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن زبیر در حال گفتگو بودند که فرستاده ولید

نزد آنان بازگشت و گفت: «ای اباعبدالله! امیر برای شما دو تن جلسه خاصی

ترتیب داده، مناسب است نزد او بروید!».

امام حسین (علیه السلام) به وی تنذی کرد و فرمود:

«إِنِّتَلِقُ إِلَى أَمِيرِكَ لَا أَمَّ لَكَ! فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصِيرَ إِلَيْهِ مِمَّا فَإِنَّهُ صَائِرٌ إِلَيْهِ، وَ أَمَّا

أَنَا فَإِنِّي أَصِيرُ إِلَيْهِ السَّاعَةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«ای بی مادر! به سوی امیرت برگرد! هر يك از ما اگر بخواهیم نزد وی

می رویم

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 182 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4،

ص 96.

[315]

ولی من هم اکنون نزد او می روم إن شاء الله».

سپس امام(علیه السلام) رو به حاضران کرد و فرمود:

«قُومُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ فَإِنِّي صَائِرٌ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فَأَنْظِرُوا مَا عِنْدَهُ وَ مَا يُرِيدُ».

«به خانه های خود بروید من اکنون به نزد ولید می روم تا ببینم چه خبری نزد

اوست و چه می خواهد».

عبدالله بن زبیر به امام(علیه السلام) عرض کرد: «ای پسر دختر رسول خدا

فدایت شوم! من می ترسم تو را رها نکنند، مگر آن که بیعت کنی، یا کشته

شوی».

امام پاسخ داد:

«إِنِّي لَسْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِ وَحْدِي، وَ لَكِنْ أَجْمَعُ أَصْحَابِي إِلَيَّ وَ خَدَمِي وَ أَنْصَارِي وَ أَهْلَ الْحَقِّ مِنْ شِيعَتِي، ثُمَّ أَمُرُهُمْ أَنْ يَأْخُذَ كُلُّ وَاحِدٍ سَيْفَهُ مَسْلُولا تَحْتَ ثِيَابِهِ، ثُمَّ يَصِيرُوا بِإِزَائِي، فَإِذَا أَنَا أَوْ مَاتُ إِلَيْهِمْ وَ قُلْتُ: يَا آلَ الرَّسُولِ ادْخُلُوا! دَخَلُوا وَ فَعَلُوا مَا أَمَرْتَهُمْ بِهِ، فَأَكُونُ عَلَى الْأَمْتِنَاعِ، وَ لَا أُعْطِي الْمَقَادَةَ وَ الْمَدَلَّةَ مِنْ نَفْسِي، فَقَدْ عَلِمْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ جَاءَ مِنَ الْأَمْرِ مَا لَا قِوَامَ بِهِ، وَ لَكِنْ قَضَاءُ اللَّهِ ماضٍ فِيَّ، وَ هُوَ الَّذِي يَفْعَلُ فِي بَيْتِ رَسُولِهِ مَا يَشَاءُ وَ يَرْضَى».

«من به تنهایی نزد او نمی روم، بلکه گروهی از اصحاب و یاران و مردان حق از شیعیانم را با خود می برم و به آنان دستور می دهم که هر يك شمشیری را زیر لباسش پنهان کند و پشت سر من بیایند، اگر (احساس خطر کردم و) به آنان اشاره نمودم و گفتم «ای آل پیامبر وارد شوید!» آنان داخل شوند و به آنچه فرمان دهم عمل خواهند کرد. بنابراین، من از بیعت امتناع خواهم کرد و زمام را هرگز به دست او نمی سپارم و خود را ذلیل نخواهم کرد.

به خدا سوگند! می دانم حادثه ای رخ داده است که آینده اش روشن نیست، ولی
قضای الهی درباره من به انجام خواهد رسید و اوست که در خاندان رسول
خدا(صلی الله علیه وآله)

[316]

آنچه را که بخواهد و بپسندد انجام می دهد». (1)

* * *

آری تصمیم فرماندار مدینه، ولید بر این بود که به هر قیمت شده از امام(علیه
السلام) بیعت بگیرد، غافل از این که امام(علیه السلام) پیش بینی های لازم را
نموده، و با رعایت تمام جوانب کار به سوی او می رود و او را ناکام
می سازد.

ولی چرا امام(علیه السلام) ترجیح داد، دعوت ولید را بپذیرد و شبانه نزد او
برود؟ دلایلش این بود که می خواست برحسب ظاهر از جریان های پشت پرده
آگاه گردد، تا در عمل انجام شده قرار نگیرد، و در برابر مرگ معاویه و بیعت

با یزید — که امام(علیه السلام) پیش بینی فرموده بود — از موضع قدرت سخن بگوید.

17 — همان مطلب به روایت دیگر

امام حسین(علیه السلام) به منزلش رفت، لباس پوشید و آبی خواست و وضو ساخت. آنگاه دو رکعت نماز گزارد و در نمازش به گونه ای که می خواست دعا کرد. هنگامی که از نماز فارغ شد، کسی را به سراغ جوانان، خویشان، بنی هاشم و دوستان و اهل بیتش فرستاد و آنان را از تصمیم خود آگاه ساخت، سپس فرمود:

«كُونُوا بِيَابِ هَذَا الرَّجُلِ فَإِنِّي مَاضٍ إِلَيْهِ وَ مُكَلَّمُهُ، فَإِنْ سَمِعْتُمْ أَنَّ صَوْتِي قَدْ عَلَا وَ سَمِعْتُمْ كَلَامِي وَ صَحْتُ بِكُمْ فَادْخُلُوا يَا آلَ الرَّسُولِ وَ اقْتَحِمُوا مِنْ غَيْرِ إِدْنٍ، ثُمَّ اشْهَرُوا السُّيُوفَ وَ لَا تَعْجَلُوا، فَإِنْ رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ فَضَعُّوا سَيْوفَكُمْ ثُمَّ اقْتُلُوا مَنْ يُرِيدُ قَتْلِي؛ بر در خانه این مرد (ولید) بایستید. من به نزد او می روم و با او سخن می گویم اگر شنیدید که صدایم بلند شد و شما را فرا خواندم: «ای خاندان پیامبر وارد شوید»، بدون اجازه به منزل

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 182 و رجوع کنید به: تاریخ طبری،

ج 4، ص 251 و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 378.

[317]

هجوم آورید، و شمشیرها را از نیام خارج سازید، ولی شتاب نکنید؛ اگر چیز ناخوشایندی (از دشمنان درباره من) دیدید، فوراً شمشیر بکشید و هر کس که قصد کشتن مرا داشت به قتل برسانید».

* * *

مطابق نقل دیگری : امام حسین(علیه السلام) از منزل خارج شد، در حالی که چوب دستی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در دستش بود، و همراه او سی تن از مردان بنی هاشم و یاران و شیعیانش بودند. امام(علیه السلام) آنها را بیرون در خانه ولید نگه داشت، و فرمود:

«أَنْظُرُوا مَاذَا أَوْصَيْتُكُمْ، فَلَا تَعْتَدُوهُ، وَ أَنَا أَرْجُوا أَنْ أَخْرُجَ إِلَيْكُمْ سَالِمًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ

; مراقب باشید، و از سفارشی که به شما کردم، تخطی نکنید؛ امیدوارم که سالم

به سوی شما بازگردم — إِنْ شَاءَ اللَّهُ». (1)

* * *

شجاعت حسینی ایجاب می کرد از دعوت حاکم مدینه به خاطر وحشت از توطئه

سرباز نزنند، ولی درایت آن امام بزرگوار نیز ایجاب می کرد که جانب احتیاط

را از دست ندهد، از این رو جمعی از جوانان شجاع و نیرومند بنی هاشم و

شیعیان را با خود به سوی خانه حاکم مدینه، (ولید) برد که در صورت لزوم آنها

را به درون خانه بخواند و توطئه دشمن را درهم بشکنند!

جالب این که امام(علیه السلام) همراهان را با خود به درون خانه نبرد بلکه

شخصاً وارد شد، و آنها بر در خانه ماندند.

ادامه این ماجرا نشان می دهد که امام(علیه السلام) با چه صلابت و شهامتی با

ولید سخن گفت و او را برای همیشه در برابر پیشنهاد بیعت با یزید مأیوس و

ناکام کرد و موضع خود را در برابر او آشکار ساخت.

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 183 و الفتوح، ج 5، ص 16-17.

[318]

امام حسین(علیه السلام) بر ولید وارد شد و (طبق آداب اسلامی) سلام کرد؛ ولید با خوشرویی پاسخ داد و او را نزد خویش نشانده. مروان بن حکم – با این که پیش از این، بین وی و ولید کینه و نفرت حاکم بود – در مجلس حضور داشت....

امام(علیه السلام) فرمود:

«هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ مُعَاوِيَةَ كَائِنَهُ خَبَرُ فَإِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا وَ قَدْ طَالَتْ عِلَّتُهُ، فَكَيْفَ حَالُهُ

الآن؟ ; آیا از حال معاویه به شما خبری رسیده است؟ چرا که وی مدتی طولانی

بیمار بود، اکنون حالش چگونه است؟».

ولید آهی کشید، آنگاه گفت: ای اباعبدالله! خداوند تو را در مرگ معاویه یاداش

دهد! وی عمومی صادقی! برای تو بود، که اکنون طعم مرگ را چشیده است و

این نیز نامه امیرالمؤمنین یزید است!

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، اکنون برای چه

منظوری مرا خواسته ای؟!»

ولید پاسخ داد: تو را برای بیعت دعوت کردم، و همه مردم با یزید بیعت

کرده اند!

امام (علیه السلام) برای این که آن مجلس بدون درگیری پایان یابد فرمود:

«إِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بَيْعَتُهُ سِرًّا، وَإِنَّمَا أَحِبُّ أَنْ تَكُونَ الْبَيْعَةُ عَلَانِيَةً بِحَضْرَةِ

الْجَمَاعَةِ، وَلَكِنْ إِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ وَدَعَوْتَ النَّاسَ إِلَى الْبَيْعَةِ دَعَوْتَنَا مَعَهُمْ فَيَكُونُ

أَمْرُنَا وَاحِدًا

شخصی مانند من مخفیانه بیعت نمی کند، دوست دارم بیعت من (اگر بخواهم

بیعت کنم) علنی و در محضر مردم باشد! چون صبح شد، و تو مردم و ما را

برای بیعت فراخواندی، تصمیم ما و مردم یکسان خواهد بود!» (1)

مطابق نقل شیخ مفید امام(علیه السلام) فرمود:

«إِنِّي لَا أُرَاكَ تَقْنَعُ بَبَيْعَتِي لِيَزِيدَ سِرّاً حَتَّى أُبَايَعَهُ جَهْراً فَيَعْرِفَ النَّاسُ ; مَنْ كَمَانِ

نمی کنم

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 17 و مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 183

(با مختصر تفاوت).

[319]

تو به بیعت پنهانی من با یزید، قانع باشی، مگر آن که من آشکارا بیعت کنم تا

مردم همگی با خبر شوند».

ولید گفت: آری!

امام(علیه السلام) فرمود:

«فَتَصْبِحُ وَ تَرَى رَأْيَكَ فِي ذَلِكَ ; پس بگذار صبح شود، تا نظرت در این باره

مشخص گردد».(1)

مطابق نقل ابومحنف، امام(علیه السلام) پس از شنیدن خبر مرگ معاویه فرمود:

«انا لله و انا اليه راجعون» سپس ادامه داد:

«أَمَّا مَا سَأَلْتَنِي مِنَ الْبَيْعَةِ، فَإِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بَبَيْعَتِهِ سِرّاً، وَ لَا أُرَاكَ أَنْ تَجْتَزِيَ

بِهَا مَنِّي سِرّاً دُونَ أَنْ تُظْهَرَهَا عَلَى رُؤُوسِ النَّاسِ عَلَانِيَةً ; أَمَّا پَاسِخِمْ بِهِ تَقَاضَايَ

بِيعَتِ
تَو

آن است که، کسی مانند من به طور پنهانی بیعت نمی کند و تو نیز این نوع

بیعت را کافی نمی دانی، جز آن که بیعتم آشکارا میان مردم باشد (تا از این

طریق از مردم بیعت بگیری)».

ولید گفت: آری!

امام فرمود:

«فَإِذَا خَرَجْتَ إِلَى النَّاسِ فَدَعْوَتُهُمْ إِلَى الْبَيْعَةِ دَعْوَتُنَا مَعَ النَّاسِ، فَكَانَ أَمْرًا وَاحِدًا ;

بنابراین، وقتی که (فردا) میان مردم آمدی و همه مردم و ما را به بیعت

فراخواندی، تصمیم ما و مردم به گونه واحدی خواهد بود!». (2)

ولید گفت: «ای اباعبدالله! سخن درستی گفתי و من این گونه پاسخ را پسندیدم
و من باورم درباره تو همین بود. اکنون برو در پناه خدا، تا فردا با مردم
بیایی.»

1 . ارشاد مفید، ص 374.

2 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 378.

[320]

مروان که در جلسه حاضر بود، به ولید گفت: به خدا سوگند! اگر حسین هم
اکنون از تو جدا شود و بیعت نکند، هرگز چنین فرصتی، به چنگ نخواهی
آورد، مگر آن که کشتار فراوانی میان شما اتفاق افتد. جلوی او را بگیر و
مگذار از نزد تو بیرون رود، تا بیعت کند و گرنه گردنش را بزن!

امام(علیه السلام) ناگهان از جایش برخاست و فرمود:

«يَا بْنَ الزَّرْقَاءَ أَنْتَ تَقْتُلُنِي أَمْ هُوَ؟ كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَ أَثِمْتَ ; ای پسر زرقاء (زن چشم

کبود بد سیرت)، تو مرا می کشی، یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفتی و گناه

کرده ای!». (1)

به روایت ابن اعثم امام (علیه السلام) به وی فرمود:

«وَيَلِي عَلَيْكَ يَا بْنَ الزَّرْقَاءَ أَتَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقِي؟! كَذَبْتَ وَاللَّهِ، وَاللَّهِ لَوْ رَامَ ذَلِكَ

أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَسَقَيْتُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ قَبْلَ ذَلِكَ، وَ إِن شِئْتَ ذَلِكَ فَرُمُ ضَرْبَ عُنُقِي

إِنْ كُنْتَ

صَادِقًا ; وای بر تو ای پسر زرقاء! تو فرمان کشتن مرا می دهی؟ به خدا سوگند

دروغ می گویی! به خدا سوگند! اگر کسی از مردم چنین اراده ای کند، قبل از

آن که بتواند کاری کند، زمین را از خونش سیراب می کنم; اکنون اگر راست

می گویی، بیا تهدید خود را عملی کن و گردنم را بزن!». (2)

آنگاه امام(علیه السلام) با صراحت وارد بحث شد و رو به ولید بن عتبہ کرد و

فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْنَى الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَحَلُّ

الرَّحْمَةِ وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ خَمْرٍ قَاتِلُ النَّفْسِ

الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِي

1 . ارشاد مفید، ص 374 و تاریخ طبری، ج 4، ص 251.

2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 18 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 184.

[321]

لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ، وَ لَكِنْ نُصَبِّحُ وَ نُصَبِّحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ

الْبَيْعَةِ».

«ای امیر! ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محلّ نزول رحمت الهی می باشیم. خداوند (اسلام را) با ما آغاز کرد و با ما پایان برد. در حالی که یزید مردی است فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان و آن کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود. بنابراین، هرگز شخصی مانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد! ولی به هر حال بگذار صبح شود و به انتظار بمانیم و ببینیم کدام يك از ما، به خلافت و بیعت شایسته تریم!». (1)

مرحوم صدوق (قدّس سرّه) می گوید: امام (علیه السلام) به ولید فرمود:

«یا عُبَّه (2) قَدْ عَلِمْتَ أَنَا أَهْلُ بَيْتِ الْكَرَامَةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ، وَ أَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِينَ أَوْدَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلُوبَنَا، وَ انْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتُنَا، فَتَطَقَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: «إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى وَلَدِ أَبِي سُفْيَانَ» وَ كَيْفَ أَبَايُ أَهْلَ بَيْتٍ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) هَذَا».

«ای پسر عُبَّه! تو می دانی که ما اهل بیت کرامت و بزرگواری و معدن رسالتیم، و ماییم آن نشانه های حق که خدا به دل هایمان سپرده و زبان ما را

بدان گویا ساخته که به اذن خداوند گویا است. سپس فرمود: از جدّم رسول
خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان
حرام است!» اکنون من چگونه با خاندانی که رسول خدا درباره آنان چنین
فرمود، بیعت نمایم؟!». (3)

* * *

این سخن صریح از يك سو با دلیل عقلی، یزید را محکوم می کرد، چرا که يك
فرد

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 18-19 ; مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص

184 (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج 44، ص 325.

2 . با توجّه به این که والی مدینه در آن زمان ولید بن عتبه بود، عبارت «یابن
عتبه» صحیح می باشد.

3 . امالی صدوق، ص 130 و بحارالانوار، ج 44، ص 312.

آلوده به فسق و فجور و قتل بیگناهان هرگز سزاوار خلافت و حکومت بر مردم نیست، و از سوی دیگر با دلیل نقل ؛ زیرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با صراحت فرمود خلافت بر دودمان ابوسفیان حرام است.

این سخنان همچون پتکی بر سر ولید فرود آمد، و فهمید با کسی روبرو است که آشیانه اش بسیار بلند است و در این دامها هرگز نمی افتد.

20 – پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است!

فردای آن روز، امام (علیه السلام) برای شنیدن خبرها، از منزل بیرون آمد؛ در بین راه با مروان بن حکم برخورد کرد. مروان گفت: ای اباعبدالله! نصیحتی به تو می کنم؛ از من بشنو که خیر و صلاح تو در آن است!

امام (علیه السلام) فرمود:

«وَمَا ذَلِكَ؟ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ ; نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم!».

مروان گفت: پیشنهاد می کنم با امیرالمؤمنین! یزید بیعت کنی که برای دین و

دنیای تو سودمندتر است!!!

امام(علیه السلام) کلمه استرجاع (انا لله و انا اليه راجعون) را بر زبان جاری

ساخت و فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدَ

; زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید بشود باید فاتحه اسلام را

خواند!«.

سپس امام(علیه السلام) رو به مروان کرد و فرمود:

«وَيْحُكَ! أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعَةِ يَزِيدَ وَ هُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ قُلْتَ شَطَطًا مِنَ الْقَوْلِ يَا عَظِيمَ

الزُّلْمِ! لَا أَلُومُكَ عَلَى قَوْلِكَ لِأَنَّكَ اللَّعِينُ الَّذِي لَعَنَكَ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله)

وَأَنْتَ فِي صُلْبِ أَبِيكَ الْحَكَمَ بْنَ أَبِي الْعَاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ(صلى الله

عليه وآله) لَا يُمَكِّنُ لَهُ وَ لَا مِنْهُ إِلَّا أَنْ يَدْعُوَ إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ».

«وای بر تو! مرا به بیعت با یزید فرا می خوانی، در حالی که وی مردی فاسق

است؟! تو کسی هستی که دارای لغزش های بزرگی می باشی، به یقین سخن ناروایی گفتی. البته من تو را برای این گفتار سرزنش نمی کنم؛ زیرا تو همان کسی هستی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)، تو را — هنگامی که هنوز در صلب پدرت حکم بن عاص بودی — لعنت کرد. به یقین آن کس را که پیامبر خدا لعنت کند، از او جز این انتظار نمی رود که مرا به بیعت با یزید فرا خواند!».

سپس فرمود:

«إِلَيْكَ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) وَالْحَقُّ فِينَا وَبِالْحَقِّ تَنْطِقُ السِّنُّنَا، وَ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُقْيَانَ، وَ عَلَى الطُّلُقَاءِ أَبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ...» ؛ از من دور شو ای دشمن خدا! ما اهل بیت رسول خداایم و حق همیشه در میان ماست، و زبان ما جز به حق سخن نمی گوید. من خود از

پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «خلافت بر دودمان ابوسفیان و بر آزادشدگان

(به دست پیامبر پس از فتح مکه) و فرزندان آنها، حرام است».(1)

مروان با شنیدن سخن امام حسین(علیه السلام) به خشم آمد و گفت: من هرگز تو

را رها نخواهم کرد، مگر آن که با یزید بن معاویه بیعت کنی!

شما خاندان ابوتراب کینه فرزندان ابوسفیان را در دل دارید، و البتّه جا دارد که

با آنها دشمن باشید و آنان نیز با شما دشمنی ورزند.

امام فرمود:

«وَيْلَكَ يَا مَرْوَانُ! إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رَجَسٌ، وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الطَّهَارَةِ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ

عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ

الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ; وای بر تو ای مروان! از من دور شو که

تو پلیدی و ما از اهل بیت

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 23-24؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 184-185 و بحار الانوار، ج 44، ص 326 (با تفاوت).

[324]

طهارتیم که خداوند درباره آنان به پیامبر (صلی الله علیه وآله) وحی کرده است و فرمود: «خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد». (1)

پس از این سخن امام (علیه السلام)، مروان سرش را (با خواری) به زیر افکند و ساکت شد. امام (علیه السلام) ادامه داد:

«أُبَشِّرُ يَا بْنَ الزَّرْقَاءِ بِكُلِّ مَا تَكْرَهُ مِنَ الرَّسُولِ (صلی الله علیه وآله) يَوْمَ تَقْدِمُ عَلَى رَبِّكَ فَيَسْأَلُكَ جَدِّي عَنْ حَقِّي وَ حَقِّ يَزِيدَ ; ای پسر زرقاء، به خاطر همه آنچه را که از رسول خدا ناخشنودی، تو را به عذاب الهی بشارت می دهم؛ در آن روز که در محضر پروردگارت و جدّم رسول خدا درباره حقّ من و حقّ یزید از تو سؤال خواهد کرد».

مروان با خشم و غضب از امام(علیه السلام) جدا شد و به نزد ولید رفت و آنچه

را که از امام شنیده بود، برای وی بازگو کرد.(2)

مطابق نقل ابن شهر آشوب، وقتی این ماجرا (سهل انگاری ولید، در بیعت

گرفتن از امام حسین(علیه السلام)) به یزید رسید، بلافاصله ولید را از

فرمانروایی مدینه برکنار و مروان را به جای وی منصوب کرد!(3)

21 – امام حسین(علیه السلام) کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

از ابوسعید مقبری نقل شده است که: «در مسجد مدینه امام حسین(علیه السلام)

را دیدم در حالی که خرامان خرامان می رفت و این اشعار «یزید بن مفرغ» را

می خواند که مضمونش چنین است:

لَا دَعَرْتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ *** مُغَيَّرًا، وَ لَا دُعِيْتُ يَزِيدًا

يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَهَابَةِ ضَيْمًا *** وَ الْمَنَايَا يَرُصِدُنَنِي أَنْ أَحِيدَا

2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 24-25؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص

185.

3 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 96.

[325]

«من آن نیستم که گله های آرام شتر را در سپیده دم آسوده بگذارم و اگر از بیم،
تن به بیدادگری دهم و ترس از مرگ، مرا از راه به در برد، نامم یزید (نام
شاعر) نباشد».

با خود گفتم: به خدا سوگند! به یقین امام(علیه السلام) از خواندن این شعر
مقصودی دارد (و می خواهد چنین بگوید که اگر تسلیم خواسته های یزید شوم
من حسین فرزند پیامبر نخواهم بود). (1)

امام حسین(علیه السلام) شبانگاه کنار قبر جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله)
رفت و عرض کرد:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ، أَنَا فَرْخُكَ وَابْنُ فَرْخَتِكَ، وَ

سَيْطُكَ فِي الْخَلْفِ الَّذِي خَلَفْتَ عَلَى أُمَّتِكَ، فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ. أَنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونِي

وَ ضَيَّعُونِي وَ أَنَّهُمْ لَمْ يَحْفَظُونِي، وَ هَذَا شَكْوَايَ إِلَيْكَ حَتَّى أَتَقَالَكَ ; سلام بر تو ای

رسول خدا!

من حسین پسر فاطمه ام; منم فرزند دل‌بند تو و فرزند دختر تو و من سبط تو هستم که مرا میان امت به یادگار گذاشتی.

ای پیامبر خدا! گواه باش که آنان دست از یاری من برداشتند و مقام مرا پاس نداشتند; این شکوه من است نزد تو، تا آنگاه که تو را ملاقات کنم».

سپس امام برخاست و به نماز ایستاد و پیوسته در رکوع و سجود بود.(2)

* * *

امام(علیه السلام) تصمیم نهایی خود را در برابر خواسته های یزید گرفت و به

خاطر نجات اسلام و مسلمین در راه پرخطری که در پیش داشت آگاهانه گام

نهاد، و پیمانی را که با خدا بسته بود — که هرگز با ظالمان و ستمگران

همکاری نکند بلکه مبارزه با آنان را وظیفه اصلی خود بداند — فراروی خود
قرار داد، و آماده حرکت از مدینه شد.

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 186 ; تاریخ طبری، ج 4، ص 253.

2 . مقتل الحسين خوارزمی، همان و فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 26.

[326]

2 — خدایا! من نیکی ها را دوست دارم

چون شب دوم شد امام(علیه السلام) بار دیگر کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه
وآله) آمد و دو رکعت نماز گزارد و پس از آن عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ! إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدَ وَ أَنَا ابْنُ بَيْتِ مُحَمَّدَ وَ قَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ

عَلِمْتُ، اللَّهُمَّ! وَ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَكْرَهُ الْمُنْكَرَ، وَ أَنَا أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ

الْإِكْرَامِ بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ مَا(1) اخْتَرْتُ مِنْ أَمْرِي هَذَا مَا هُوَ لَكَ رِضَى ;

بار

الها!

این

قبر

پیامبر تو محمد(صلی الله علیه وآله) است و من فرزند دخت محمدّم. از آنچه
برای من پیش آمده است آگاهی. خدایا! من معروف را دوست دارم و از منکر
بیزارم. من از تو ای خداوند صاحب جلال و بزرگواری می خواهم به حقّ این
قبر و کسی که در آن است راهی را که خشنودی تو در آن است برایم مقررّ
داری». (2)

* * *

امام(علیه السلام) انگیزه اصلی قیام خود – یعنی امر به نیکی ها و مبارزه با زشتی ها و پلیدی ها – را در این عبارت کوتاه در پیشگاه خداوند و در یکی از مقدّس ترین مکان ها در کنار قبر جدش پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیان می دارد و آن را به سینه تاریخ برای قضاوت آیندگان می سپارد.

23 – وداع امام حسين (عليه السلام) با قبر جدش پیامبر (صلی الله علیه وآله)

برای مدتی کوتاه خواب چشمان امام(علیه السلام) را فرا گرفت ؛ پس از بیداری برخاست با قبر جدش وداع کرد و عرضه داشت:

«بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ مِنْ جَوَارِكَ كَرْهًا، وَ فُرِّقَ بَيْنِي وَ

بَيْنَكَ حَبْتُ

1 . در مقتل الحسين خوارزمی تعبیر به «الا اخترت» شده است.

2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 27 ; مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 186 و

بحار الانوار، ج 44، ص 328.

[327]

أَنِّي لَمْ أَبِيعْ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، شَارِبِ الْخُمُورِ، وَ رَاكِبِ الْفُجُورِ، وَ هَا أَنَا خَارِجٌ

مِنْ جَوَارِكَ عَلَى الْكَرَاهَةِ، فَعَلَيْكَ مِنِّْي السَّلَامُ ; پدر و مادرم فدای تو ای رسول

خدا!

به ناچار از جوار قبر تو خارج می شوم. میان من و تو جدایی افتاد ; زیرا من

دست بیعت به یزید بن معاویه، آن مرد شراب خوار و فاجر، ندادم. اکنون با

ناراحتی تمام از نزد تو بیرون می روم. خدا حافظ (ای پیامبر خدا)».

هنگامی که مردم از قصد امام حسین (علیه السلام) برای حرکت به کوفه با خبر

شدند، گروهی از آنان امام (علیه السلام) را از این سفر برحذر داشتند. (1)

* * *

امام (علیه السلام) بعد از خودداری و استتکاف از بیعت با یزید و در واقع اعلان

جنگ به حکومت بنی امیه، همان تفاله های دوران جاهلیت عرب، ناگزیر از

سفر به سوی کوفه بود، زیرا نفوذ بنی امیه در مدینه که در دوران حکومت

عثمان به اوج خود رسیده بود، هنوز در میان افراد سرشناس و متنفذ مدینه زیاد

بود، و مکه نیز به عنوان حرم امن خدا باید از هرگونه درگیری برکنار باشد.

در حالی که کوفه مرکز شیعیان و علاقه مندان اهل بیت (علیهم السلام) بود و

اگر اختلاف و پراکندگی و ترس و بزدلی را از خود دور می کردند ساقط کردن

حکومت یزید و یزیدیان منفور برای آنان کار مشکلی نبود.

به هر حال امام (علیه السلام) بعد از مخالفت علنی با بیعت و به طور کل با

حکومت یزید و آل ابی سفیان ناچار از این سفر بود.

24 . اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد!

امام(علیه السلام) هنگام صبح به خانه بازگشت. برادرش محمد حنفیه به نزد وی

آمد و عرض کرد: «برادرم! تو محبوبترین و عزیزترین مردم نزد من هستی.

به خدا سوگند! من از خیرخواهی در حق کسی دریغ نمی کنم، تو از همه به

خیرخواهی من

1 . منتخب طریحی، ص 410 ; ناسخ التواریخ، ج 2، ص 14 و ینابیع المودّة،

ص 401 (به اختصار).

[328]

سزاوارتری. زیرا من و تو از يك ریشه ایم و تو جان و روح و چشم و بزرگ

اهل بیت من هستی، و پیروی تو بر من واجب است. چرا که خداوند تو را بر

من شرافت بخشید. و تو را از بزرگان اهل بهشت قرار داده است».

محمد حنفیه در ادامه افزود:

«به مگه برو، اگر آنجا برای تو امن بود پس در آنجا بمان؛ و اگر چنین نبود به سوی یمن رهسپار شو. که آنان یاران جدّ و پدر تواند. آنان مهربانترین و با محبّت ترین و مهمان نوازترین مردم اند. اگر آنجا برای تو امن بود که می مانی و گرنه به شن زارها و شکاف کوهها رفته! و از شهری به شهر دیگر کوچ کن! تا ببینی کار این مردم به کجا منتهی می شود و خداوند بین ما و این گروه فاسق داوری خواهد کرد».

امام(علیه السلام) فرمود:

«يَا أَخِي وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ؛

ای برادر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

محمد حنفیه از سخن گفتن باز ایستاد و گریست. امام(علیه السلام) نیز مدّتی با

وی گریست، سپس فرمود:

«یا اخی جزاک اللہ خیراً، لَقَدْ نَصَحْتَ وَ أَشَرْتَ بِالصَّوَابِ وَ اَنَا عَازِمٌ عَلَی
الْخُرُوجِ اِلَی مَكَّهَ، وَ قَدْ تَهَيَّأْتُ لِذَلِكَ اَنَا وَ اِخْوَتِی وَ بَنُو اُخِی وَ شِیعَتِی، وَ اَمْرُهُمْ
اَمْرِی وَ رَأِیُّهُمْ رَأِیِّی، وَ اَمَّا اَنْتَ یا اُخِی فَلَا عَلَیْكَ اَنْ تُقِیمَ بِالْمَدِیْنَةِ، فَتَكُونَ لِی عِیْنًا
عَلَيْهِمْ وَ لَا تُخَفِ عَنِّی شَیْئًا مِنْ اُمُورِهِمْ ; برادرم! خداوند به تو پاداش نیکو دهد.

خیرخواهی کردی و به
راه درست اشاره کرده ای. من اکنون عازم مکه هستم و خود و برادرانم و
برادرزادگان و پیروانم را برای این سفر آماده کرده ام. برنامه و رأیشان همان
برنامه و رأی من است. اما تو ای برادرم! ماندن تو در مدینه ایرادی ندارد تا
در میان آنان

[329]

چشم (خبررسان) من باشی و از تمام امورشان مرا با خبر ساز!». (1)

* * *

تعبیرات امام(علیه السلام) به خوبی نشان می دهد که بنی امیه عرصه را بر آن
حضرت تنگ کرده بودند، ولی او تصمیم نهایی خود را گرفته بود که هرگز تن

به ذلت و ننگ، ذلت و ننگی که مایه سرافکندگی مسلمین و تزلزل مبانی اسلام

است ندهد. آری، هرگز با یزید بیعت نکند و حکومت او را به رسمیت نشناسد.

این عهدی بود که با خدا و جدّش پیامبر(صلی الله علیه وآله) بسته بود و بر این

عهد وفادار ماند و شربت شهادت را با افتخار نوشید.

25 – وصیّت نامه تاریخی امام حسین(علیه السلام)

سپس امام(علیه السلام) دوات و کاغذی خواست و این وصیّت نامه را برای

برادرش محمد حنفیه نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى

أَخِيهِ مُحَمَّدَ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ: أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا

شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَ

النَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَأَنِّي

لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا، وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا، وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ

الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرُ

بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ(علیه السلام)، فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَالِلَّهِ

أُولَى بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَى هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ
هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، وَ هَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ».

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 30-32 ; مقتل الحسين خوارزمي، ج 1، ص
188 و بحار الانوار، ج 44، ص 329.

[330]

«بسم الله الرحمن الرحيم ; این وصیّتی است از حسین بن علی بن ابی
طالب(علیه السلام) به برادرش محمد، معروف به ابن حنفیه: حسین شهادت
می دهد که معبودی جز خدای یگانه ای که شریکی ندارد نیست، و محمد بنده و
فرستاده اوست که از جانب حق به حق مبعوث شده است و این که بهشت و
دوزخ حق است و روز رستاخیز — بدون شك — خواهد آمد، و خداوند خفتگان
در قبرها را بر می انگیزد. و من از سر مستی و طغیان و فسادانگیزی و
ستمکاری قیام نکردم، تنها برای اصلاح در امتّ جدّم به پا خواستم. می خواهم

امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی

طالب(علیه السلام) رفتار نمایم. هر کس سخن حقّ مرا پذیرفت، پس خداوند به

پذیرش (و پاداش) آن سزاوارتر است، و هر کس دعوت مرا نپذیرفت، صبر

می کنم تا خداوند میان من و این مردم به حق دآوری کند که او بهترین داوران

است.

این وصیّت من است به تو ای برادر! توفیق من جز از ناحیه خداوند نیست. بر

او توکل می کنم و بازگشتم به سوی اوست».

نامه را به پایان برد و آن را مهر کرد و به برادرش محمدّ سپرد و با وی

خداحافظی کرد.(1)

* * *

این وصیّت نامه تاریخی به خوبی اهداف امام(علیه السلام) را از قیام آینده اش

نشان می دهد، و می گوید : قیام آن حضرت، نه برای کشورگشایی بود، نه از

سر هوس حکومت و سلطه بر مردم، یا به چنگ آوردن مال و مقام دنیا؛ بلکه

هدف، اصلاح امت اسلام و برطرف ساختن کژیهایی بود که بر اثر حکومت

نااهلان به وجود آمده بود، و نیز احیای امر به معروف و نهی از منکر و سنت و سیره پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود.

-
- 1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 188-189؛ فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 33-34 (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج 44، ص 329-330.

[331]

به یقین گام نهادن در چنین وادی خطرناکی که ستمگران بنی امیه به وجود آورده بودند، جز این هدف الهی، هدفی نمی توانست داشته باشد، هر چند عافیت طلبان و مصلحت اندیشان نزدیک بین، آن را نمی پسندیدند.

26 – من هرگز تن به ذلت نخواهم داد!

محمد بن عمر از پدرش عمر بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) (یکی از برادران امام حسین(علیه السلام)) چنین نقل می کند: «هنگامی که برادرم امام حسین(علیه السلام) از بیعت با یزید امتناع کرد، در وقت مناسبی به نزدش رفتم

و عرض کردم: ای اباعبدالله! فدایت شوم. برادرت امام حسن(علیه السلام) از

پدرش (امیرمؤمنان(علیه السلام)) برایم نقل فرمود: — در این هنگام گریه مهلتم

نداد و صدای گریه ام بلند شد — امام(علیه السلام) مرا به سینه چسباند و فرمود:

«حَدَّثَكَ أَنِّي مَقْتُولٌ» ; به تو خبر داد که من کشته می شوم؟!».

عرض کردم: خدا نکند ای فرزند رسول خدا!

فرمود: «سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ بِقَتْلِي خَبْرًا؟» ; تو را به حق پدرت سوگند! آیا تو را

به کشته شدنم با خبر ساخت؟» عرض کردم: آری، پس چرا اقدام نکرده و بیعت

ننمودی؟

فرمود:

«حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي، وَ أَنَّ تُرْبَتِي

تَكُونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ، فَتَنْظُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ، وَ أَنَّهُ لَا أُعْطِي الدِّيَّةَ مِنْ نَفْسِي

أَبَدًا وَ لَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةُ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ دُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمِّهِ، وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ

اذاها في دُرِّيَّتِهَا ; پدرم نقل

کرد که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) وی را از شهادتش و شهادت من با خبر ساخت، و این که تربت من نزدیک تربت او خواهد بود. تو گمان کردی به چیزی آگاهی داری که من ندارم؟!

(و همچنین خبر داد که) من هرگز تن به ذلت و خواری نخواهم داد، و این که

[332]

فاطمه(علیها السلام) به دیدار پدرش خواهد شتافت در حالی که از ظلم امتش بر فرزنداناش شکایت خواهد کرد و هرکس که او را نسبت به فرزنداناش بیازارد هرگز وارد بهشت نخواهد شد». (1)

27 – مادرم! می دانم که شهید می شوم!>

هنگامی که امام حسین(علیه السلام) می خواست از مدینه بیرون رود، امّ سلمه (همسر باوفای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)) نزد وی آمد و عرض کرد: پسر! با رفتنت به سوی عراق مرا اندوهگین مساز، چرا که از جدّت رسول

خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: «فرزندم حسین(علیه السلام) در

سرزمین عراق در دشت کربلا کشته خواهد شد».

امام فرمود:

«یا اُمّاهُ وَ اَنَا وَاللّٰهِ اَعْلَمُ ذٰلِكَ، وَ اَنْتِ مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ، وَ لَيْسَ لِي مِنْ هٰذَا بُدٌّ، وَ

اِنِّي وَاللّٰهِ لَا اَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي اُقْتَلُ فِيْهِ، وَ اَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُنِيْ، وَ اَعْرِفُ النُّبْعَةَ الَّتِي

اُدْفَنُ فِيْهَا، وَ اِنِّي اَعْرِفُ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي وَ قَرَابَتِي وَ شِيعَتِي، وَ اِنْ اَرَدْتُ

یا اُمّاهُ اُرِيكَ حُفْرَتِي وَ مَضْجَعِي ; ای مادر! به خدا سوگند! من نیز این را

می دانم، و یقیناً من کشته خواهم شد

و راه گریزی برایم نیست.

به خدا سوگند! من روزی را که در آن کشته می شوم و کسی را که مرا

می کشد و مکانی را که در آن دفن می شوم، می دانم! و آنان که از اهل بیت و

نزدیکان و شیعیانم کشته می شوند. همه را می شناسم!

ای مادر: اگر بخواهی قبر و مرقدم را به تو نشان دهم؟!».

سپس به سوی کربلا اشاره کرد، زمین هموار شد تا آنجا که مرقد و مدفن و جایگاه سپاهیان خود و نیز محلّ توقّف و شهادت خود را به وی نشان داد. در

1. لهوف (المهوف)، ص 99-100.

[333]

امّ سلمہ سخت گریست و کار او را بہ خدا واگذار کرد.

امام (عليه السلام) فرمود: «يَا أُمَّاهُ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْبُولًا مَذْبُوحًا

ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا، وَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَى حَرَمِي وَ رَهْطِي وَ نِسَائِي مُشْرِدِينَ، وَ أَطْفَالِي

مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقِيدِينَ، وَ هُمْ يَسْتَغِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا

مُعِيناً ؛ اى مادر!

خداوند چنین خواست که مرا در طریق (مبارزه با) ظلم و عداوت ستمگران

کشته (و شهید) ببیند و نیز خواست که خاندان و خویشان و زنان مرا پراکنده و

رانده از دیار خویش و کودکانم را مذبوح، ستمدیده و گرفتار زنجیر اسارت، ببیند در حالی که آنان فریادرسی را می طلبند، ولی یار و یآوری نمی یابند».

در روایت دیگری آمده است امّ سلمه عرض کرد: «نزد من تربتی است که جدّت (رسول خدا(صلی الله علیه وآله)) آن را در شیشه ای به من سپرده است».

امام(علیه السلام) فرمود:

«وَاللّٰهُ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَ إِن لَّمْ أُخْرَجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَفْتُلُونِي أَيْضاً ؛ به خدا سوگند!

من به یقین می دانم شهید خواهم شد و اگر به سوی عراق هم نروم نیز مرا خواهند کشت».

سپس تربت دیگری را گرفت و آن را در شیشه ای قرار داد و به امّ سلمه سپرد

و فرمود: «اجعلِهَا مَعَ قَارُورَةِ جَدِّي فَإِذَا فَاضَتْ دَمًا فَأَعْلَمِي أَنِّي قَدْ قُتِلْتُ؛ آن را

نزد شیشه جدّم بگذار، پس هر گاه خون در آن دو شیشه جوشید، بدان که من کشته شده ام!».

امّ سلمه می گوید: چون روز عاشورا رسید، عصر آن روز بدان دو شیشه نگاه

کردم ناگهان دیدم خون در آن می جوشد پس فریادی کشیدم.(1)

28 – پایان این راه شهادت است!

حمزة بن حمران یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) می گوید: درباره رفتن

امام حسین(علیه السلام) و ماندن محمد بن حنفیه (در مدینه) گفتگو می کردیم ;

امام صادق(علیه السلام)

1 . بحار الانوار، ج 44، ص 331-332 و ج 45، ص 89، ح 27 و الخرائج

والجرائح، ج 1، ص 253.

[334]

فرمود: «ای حمزه، من خبری به تو می دهم ولی پس از این درباره آن چیزی

مپرس. هنگامی که امام حسین(علیه السلام) از (برادرش محمد بن حنفیه) جدا

شد و آهنگ حرکت کرد، کاغذی خواست و در آن نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا

بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغْ مَبْلَغَ الْفَتْحِ وَالسَّلَامِ؛ بِسْمِ

الله الرحمن الرحيم، از حسین بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) به همه بنی

هاشم: اَمَّا بعد، هر کس از شما به من بپیوندد، شهید خواهد شد، و هر کس چنین

نکند، به پیروزی نخواهد رسید. والسلام». (1)

* * *

این خبر کوتاه و پرمعنی نشان می دهد که امام(علیه السلام) از همان آغاز،

پایان راه را می دید، و علی رغم پندارهای نا درست کسانی که از وسعت بینش

و آگاهی امامان(علیهم السلام)اطلاعی ندارند، به ما می گوید امام(علیه السلام) با

علم به این که فرشته شهادت در انتظار او است از مدینه حرکت کرد.

آری ؛ او به خوبی می دانست که برای ترك بیعت با یزید به خاطر حفظ و

پاسداری از اسلام چه بهای گرانی را باید بپردازد و این، عظمت مقام آن

حضرت را شفاف تر نشان می دهد.

در ضمن اشاره فرمود که: بازماندگان و به تعبیر دیگر عقب افتادگان از قافله شهادت نیز به جایی نخواهند رسید و در زیر سلطه دژخیمان یزیدی روزگار بدی خواهند داشت.

29 – امام حسین(علیه السلام) از مدینه خارج می شود

امام حسین(علیه السلام) در شب یکشنبه، دو روز مانده به پایان ماه رجب سال 60 هجری،

1 . الملهوف، ص 128-129 ؛ بحارالانوار، ج 44، ص 330 و ج 45، ص 84-85 و کامل الزیارات، ص 76 (با مختصر تفاوت).

[335]

به اتفاق فرزندان، برادران، برادرزادگان و همه خاندان خود — جز محمد بن حنفیه — از مدینه خارج شد در حالی که این آیه را تلاوت می کرد: «(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) ؛ موسی از شهر خارج شد

در حالی که نگران بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای، عرض کرد:

پروردگارا! مرا از این گروه ستمگر رهایی بخش». (1)

امام(علیه السلام) شاهرآه (مدینه — مکه) را در پیش گرفت. پسر عمویش مسلم

بن عقیل عرض کرد: «ای فرزند دختر رسول خدا! به عقیده من اگر همانند

عبدالله بن زبیر از راه فرعی می رفتیم بهتر بود، زیرا نگرانیم دشمنان ما را

تعقیب کنند!».

امام(علیه السلام) به وی فرمود: «لَا وَاللَّهِ يَا بْنَ عَمِّي! لَا فَارَقْتُ هَذَا الطَّرِيقَ أَبَدًا

أَوْ أَنْظُرَ إِلَى أَبْيَاتِ مَكَّةَ أَوْ يَقْضِيَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ مَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى ; نه به خدا

سوگند ای پسر عمو! من هرگز از این راه جدا نمی شوم تا خانه های مکه را

ببینم یا خداوند آنچه را که دوست دارد و می پسندد پیش آورد». (2)

* * *

امام(علیه السلام) در همان گام های نخستین نشان می دهد که شجاعانه قدم بر

می دارد، و چنان نیست که از يك گروه گشتی دشمن که بخواهد در اثنای راه

بر او یورش برد، وحشتی به خود راه دهد، بلکه آماده است ضربات خود را یکی پس از دیگری بر آنها وارد سازد.

برای امام حسین(علیه السلام) زبیده نیست که از ترس چنین حملاتی راه اصلی را رها کرده از بیراهه برود.

در ضمن این حقیقت آشکار می شود که دشمن غدار و سقّاک، همچون سایه، پسر

1 . قصص، آیه 21.

2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 34-35 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 189 (با اندکی تفاوت).

[336]

پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) را دنبال می کرد، زیرا در برابر مطامع آنها تسلیم نشده بود.

30 – ورود امام حسین(علیه السلام) به مکه

امام حسین(علیه السلام) در شب جمعه سوّم شعبان (سال 60 هجری) در حالی که این آیه را تلاوت می کرد وارد سرزمین مکه شد: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ و هنگامی (موسی) به جانب مدین روانه شد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند (و به مقصود برساند)». (1) و با ورود به مکه خاندانش بسیار خوشحال شدند، ولی حضور امام(علیه السلام) در مکه برای عبدالله بن زبیر که در اندیشه بیعت مردم مکه با خود بود، سخت و نگران کننده بود، زیرا می دانست با وجود امام حسین(علیه السلام) در مکه کسی با وی بیعت نخواهد کرد. (2)

* * *

به یقین مکه مقصد نهایی امام حسین(علیه السلام) نبود زیرا می دانست درگیری میان او و یزیدیان حتمی است و او نمی خواست حرم امن خدا مورد هتّاک یزیدیان قرار گیرد، و قداست آن با هجوم این گروه خدانشناس که حرمتی برای ارزشهای والای اسلام قائل نبودند زیر سؤال برود.

همان گونه که در مورد عبدالله بن زبیر چنین اتفاق افتاد، او مدّتی بعد مکیان را با خود همراه کرد و به هنگام هجوم لشکر یزید به خانه خدا پناه برد ولی آنها احترام کعبه را نگاه نداشتند و با سنگ هایی که از منجنیق پرتاب شد آن را درهم کوبیدند.

31 – تلاش ابن عبّاس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام(علیه

السلام)

1 . قصص، آیه 22.

2 . ارشاد مفید، ص 377 ؛ فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 37 و بحارالانوار، ج

44، ص 332 (با مقداری تفاوت).

[337]

امام حسین(علیه السلام) باقیمانده ماه شعبان و ماه رمضان و شوّال و ذی القعدة

را در مکه ماند. در آن ایّام «عبدالله بن عبّاس» و «عبدالله بن عمر» نیز در

مکه بودند. آن دو که قصد مراجعت به مدینه را داشتند با هم نزد امام(علیه

السلام) آمدند. عبدالله بن عمر عرض کرد: ای اباعبدالله! خدا تو را رحمت کند.
از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، پروا کن! تو از دشمنی و ستم مردم
این دیار نسبت به خاندان خویش آگاهی، این مردم، یزید بن معاویه را به
زمامداری پذیرفته اند، من می ترسم که مردم به جهت زر و سیم به او (یزید)
گرایش پیدا کنند و تو را به قتل برسانند و به خاطر تو افراد زیادی کشته شوند.
من از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: «حسین کشته خواهد
شد و اگر او را به قتل رسانند و تنهایش گذارده، یاری اش نکنند، خداوند تا روز
رستاخیز آنان را خوار می کند!» و من مصلحت می بینم تو نیز همانند سایر
مردم با یزید سازش کنی! و همچنان که پیش از این در برابر معاویه شکیبایی
ورزیده ای اکنون نیز صبر پیشه ساز، تا خداوند بین تو و این گروه ستمگر
داوری کند!

امام حسین(علیه السلام) در پاسخ او فرمود: «أَبَاعَبْدَ الرَّحْمَنِ! أَنَا أَبَايُزِيدَ وَ
أَدْخُلُ فِي صَلَاحِهِ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ(صلى الله عليه وآله) فِيهِ وَفِي أُبَيِّهِ مَا قَالَ؟! ; ای
اباعبدالرحمن! آیا من با یزید بیعت کنم و با وی از در سازش درآیم با آن که

پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره وی و پدرش آن سخنان را فرمود؟!؟!» (عبدالله بن عمر هیچ پاسخی در برابر این سخن نداشت).

ابن عباس که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، عرض کرد: ای اباعبدالله! راست گفتی. پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حیات خود فرمود: «مرا با یزید چه کار؟! خداوند کار یزید را مبارك نگرداند! او فرزندم و دخترزاده ام حسین(علیه السلام) را خواهد کشت. سوگند به آن کس که جانم در دست اوست فرزندم در میان گروهی که از کشته شدنش جلوگیری نکرده اند، کشته نخواهد شد مگر آن که خداوند میان قلب و زبانشان جدایی افکند (و آنان را به نفاق گرفتار کند).

سپس ابن عباس گریست و امام حسین(علیه السلام) نیز همراه او گریه کرد و فرمود: «يَا بْنَ

[338]

عَبَّاسُ! تَعْلَمُ أَنِّي ابْنُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) ; ای ابن عباس! آیا می دانی که من فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هستم!«.

ابن عباس پاسخ داد: «آری! می دانیم و مطمئنیم که کسی جز تو در این دنیا
فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیست و یاری تو بر این امت همانند
فریضه نماز و زکات — که هیچ يك از این دو بدون دیگری پذیرفته نیست —
واجب است».

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «يَا بْنَ عَبَّاسٍ! فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بَيْتِ
رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) مِنْ دَارِهِ وَ قَرَارِهِ وَ مَوْلَدِهِ، وَ حَرَمَ رَسُولِهِ وَ
مُجَاوَرَةَ قَبْرِهِ وَ مَوْلَدِهِ وَ مَسْجِدِهِ، وَ مَوَاضِعَ مَهَاجِرِهِ، فَتَرَكُوهُ خَائِفًا مَرْعُوبًا لَا
يَسْتَقِرُّ فِي قَرَارٍ، وَ لَا يَأْوِي فِي مَوْطِنٍ، يُرِيدُونَ فِي ذَلِكَ قَتْلَهُ وَ سَفْكَ دَمِهِ، وَ هُوَ لَمْ
يُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَ لَا اتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا، وَ لَمْ يَتَغَيَّرْ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ;

ای ابن عباس! چه می گویی درباره گروهی که دخترزاده پیامبر خدا(صلی الله
علیه وآله) را از خانه و کاشانه و زادگاهش و از حرم رسول خدا و از
مجاورت قبرش و مسجد و محلّ هجرتش بیرون کرده اند؟ و او را نگران و
هراسان تنها گذاشته اند که نه در جایی آسایش دارد و نه در دیاری پناه.
می خواهند خونس را بریزند با آن که هرگز چیزی را برای خداوند شريك قرار

نداده و جز او را ولیّ خود برنگزیده و از سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)
چیزی را تغییر نداده است».

ابن عباس عرض کرد: «من درباره آنها جز این نمی گویم که: **«(أَنَّهُمْ كَفَرُوا**
بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى) ; آنان به خدا و رسولش کافر
شده اند و نماز را جز به حالت کسالت (و از روی نفاق) به جا نمی آورند». (1)
«(يُرَءَوْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُدْبِطِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا
إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا) ; در برابر مردم ریا می کنند و خدا
را جز اندکی یاد نمی کنند آنها افراد بی هدفی هستند که نه به سوی اینها و نه
سوی آنهایند و هر کس را که خداوند گمراه

1 . توبه، آیه 54.

کند راهی برای او نخواهی یافت!». (1)

سپس ابن عباس افزود: «بر امثال این گروه عذاب هولناکی فرود خواهد آمد، ولی ای فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تو بزرگ همه افتخار کنندگان به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و فرزند سرور زنان عالم حضرت بتول(علیها السلام) هستی. ای فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گمان مکن که خداوند از آنچه را که ستمگران انجام می دهند غافل است. من گواهی می دهم که هر کس از همراهی با تو دوری کند و در اندیشه جنگ با تو و پیامبر خدا محمد(صلی الله علیه وآله) باشد، بهره ای (از ایمان) ندارد!».».

امام فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ ; خدایا گواه باش!».».

ابن عباس ادامه داد: «فدایت شوم ای فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)! گویا می خواهی من به تو بپیوندم و تو را یاری کنم! به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند! اگر من با این شمشیرم در پیش روی تو آنقدر بجنگم که شمشیر از کفم رها شود، باز يك صدم از حقّ تو را ادا نکردم! اکنون من در خدمتت هستم فرمان ده!».».

عبدالله بن عمر که تا آن لحظه شاهد گفتگوهای امام و ابن عباس بود و مراتب اخلاص و ارادت ابن عباس را شنید به سخن آمد و رو به ابن عباس کرد و گفت:

«ای ابن عباس! بس است، از این گونه سخنان بگذریم!» آنگاه عبدالله بن عمر رو به امام کرد و عرض کرد:

«ای اباعبدالله! از تصمیمی که گرفته ای، دست بردار و از همین جا به مدینه بازگرد و با این گروه از در سازش درآی و از زادگاه و حرم جدّ رسول خدا دور مشو! و به دست این گروهی که بهره ای از ایمان ندارند بهانه مده! و اگر بنای بیعت نداری، تا وقتی که مخالفت علنی نکردی، با تو کاری ندارند. امید است یزید بن معاویه — که خدا لعنتش کند — مدّت زیادی عمر نکند و خداوند تو را از شرّ وی کفایت کند».

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «أَفْ لِهَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ

الْأَرْضُ! أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَنَا عِنْدَكَ عَلَى خَطَا مِنْ أَمْرِي هَذَا؟ فَإِنْ كُنْتُ عِنْدَكَ

عَلَى خَطَا فَرُدَّنِي فَإِنِّي أَخْضَعُ وَ أَسْمَعُ وَ أَطِيعُ ; برای همیشه تا آنگاه که آسمان و

زمین

پابرجاست،

نفرین

بر این سخن باد!. ای عبدالله (ابن عمر)! تو را به خدا سوگند می دهم! آیا به

نظر تو من در تصمیم خود اشتباه می کنم؟ اگر من در اشتباهم، بگو که من

می شنوم و می پذیرم».

عبدالله بن عمر گفت: «نه به خدا سوگند! خداوند هرگز فرزند دختر رسول خدا

را در اشتباه نمی گذارد، و هرگز یزید بن معاویه — که خدا لعنتش کند — با

تویی که پاك و برگزیده خاندان پیامبری، در امر خلافت هم پایه نیست، ولی

می ترسم که این چهره زیبای تو را آماج شمشیرهای خود قرار داده و از این

امت برخوردار را که انتظارش را نداری ببینی. پس با ما به مدینه برگرد و اگر

دوست نداشتی که بیعت کنی، هرگز بیعت مکن ولی در خانه ات بنشین (و پرچم

مخالفت بلند نکن!).

امام(عليه السلام) فرمود: «هَيْهَاتَ يَا بَنَ عُمَرَ! إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرُكُونِي وَ إِنِّ أَصَابُونِي، وَ إِنِّ لَمْ يُصِيبُونِي فَلَا يَزَالُونَ حَتَّى أَبَايَعَ وَ أَنَا كَارَهُ، أَوْ يَقْتُلُونِي، أَمَا تَعْلَمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَنَّ مِنْ هَؤُلَاءِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ أَتَى بِرَأْسِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا(عليه السلام) إِلَى بَغْيَةٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ الرَّأْسُ يَنْطِقُ بِالْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ؟! أَمَا تَعْلَمُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كُلُّهُمْ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا، فَلَمْ يُعَجِّلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخَذَ عَزِيزٌ مُقْتَدِرٌ؛ إِنَّكَ اللَّهُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَ لَا تَدْعَنِّ نُصْرَتِي وَ ادْكُرْنِي فِي صَلَاتِكَ... يَا ابْنَ عُمَرَ! فَإِنْ كَانَ الْخُرُوجُ مَعِيَ مِمَّا يَصْعَبُ عَلَيْكَ وَ يَثْقُلُ فَأَنْتَ فِي أَوْسَعِ الْعُدَرِ، وَ لَكِنْ ... اجْلِسْ عَنِ الْقَوْمِ، وَ لَا تَعْجَلْ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ حَتَّى تَعْلَمَ إِلَى مَا تَوُولُ الْأُمُورُ».

«هیهات! ای فرزند عمر! این گروه مرا رها نخواهند کرد هر چند مرا بر حق

دانند، و

اگر هم مرا بر حق ندانند باز رهایم نخواهند کرد تا به اکراه هم شده بیعت نمایم
یا مرا به قتل رسانند. ای عبدالله بن عمر! آیا نمی دانی از نشانه های پستی دنیا
نزد خدا این است که سر «یحیی بن زکریا» را برای زن بدکاره ای از زنان
بنی اسرائیل بردند با این که سر بریده علیه آنان به روشنی سخن می گفت؟! ای
اباعبدالرحمن آیا نمی دانی که قوم بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب
هفتاد پیامبر را می کشتند آنگاه (با خیالی آسوده) در بازارها نشسته و به خرید و
فروش می پرداختند آن چنان که گویی هیچ کار خلافی مرتکب نشده اند؟! خداوند
نیز در کیفرشان شتاب نفرمود تا آن که پس از فرصتی، آنان را با صلابت و
قدرت به کیفر رساند (و در هم کوبید).

ای اباعبدالرحمن! از خدا بترس! و دست از یاری من بردار و در نماز خود
مرا یاد کن... .

ای فرزند عمر! اگر برای تو همراهی با من دشوار و سنگین است، پس معذور
و مرخصی! ولی... از این گروه کناره بگیر و در بیعت شتاب مکن تا ببینی
کار به کجا می انجامد!».

سپس امام(علیه السلام) رو به عبدالله بن عباس کرد و فرمود: «يَا بْنَ عَبَّاسَ! إِنَّكَ ابْنُ عَمِّ وَالِدِي، وَ لَمْ تَزَلْ تَأْمُرُ بِالْخَيْرِ مُنْذُ عَرَفْتُكَ، وَ كُنْتَ مَعَ وَالِدِي تُشِيرُ عَلَيْهِ بِمَا فِيهِ الرَّشَادُ، وَ قَدْ كَانَ يَسْتَنْصِحُكَ وَ يَسْتَشِيرُكَ فَتُشِيرُ عَلَيْهِ بِالصَّوَابِ، فَاْمُضْ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ كَلَائِهِ، وَ لَا يَخْفَى عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَخْبَارِكَ، فَإِنِّي مُسْتَوْطِنٌ هَذَا الْحَرَمَ، وَ مُقِيمٌ فِيهِ أَبَدًا مَا رَأَيْتُ أَهْلَهُ يُحِبُّونِي، وَ يَنْصُرُونِي فَإِذَا هُمْ خَذَلُونِي اسْتَبَدَلْتُ بِهِمْ غَيْرَهُمْ، وَ اسْتَعْصَمْتُ بِالْكَلِمَةِ الَّتِي قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ(عليه السلام)يَوْمَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ : (حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ) فَكَانَتْ النَّارُ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا».

«ای ابن عباس! تو پسر عموی پدر منی، و از آن زمان که تو را شناختم همواره، به خیر و نیکی فرمان می دادی؛ تو با پدرم (امیرمؤمنان(علیه السلام)) همراه بوده ای و از بیان

[342]

گفتار درست، نزد او نیز — به هنگام مشورت — دریغ نمیورزیدی. آن حضرت با تو مشورت می کرد و تو نیز سخن صحیح و درست را بیان

می کردی. پس در پناه و حمایت خداوند به مدینه برو؛ و خبرها و گزارش ها را از من پنهان مکن. من در این حرم امن الهی می مانم و تا آنگاه که مردمش مرا دوست داشته و یاریم کنند، خواهم ماند و هر گاه مرا رها کنند (و احساس کنم امنیت حرم در خطر می افتد) به جای دیگر خواهم رفت، و به سخن ابراهیم(علیه السلام) — آنگاه که در آتش افکنده شد — پناه می برم که گفت: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ؛ خدا مرا کافی است و او بهترین حامی من است». در نتیجه، آتش بر او سرد و سالم گردید».

در این هنگام ابن عباس و ابن عمر هر دو به شدت گریستند و امام(علیه السلام) نیز برای مدتی با آنها گریست؛ سپس با آن دو خداحافظی کرد و عبدالله بن عمر و ابن عباس رهسپار مدینه شدند.(1)

* * *

این گفتگوها به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) برخلاف پندار کج اندیشان از همان آغاز تصمیم نهایی خود را گرفته بود، و تسلیم در برابر یزید و حکومت خودکامه بنی امیه را که بر محو آثار اسلام می کوشیدند، خطری عظیم

برای اسلام می دانست. آری تصمیم گرفته بود تا پای جان بایستد و تسلیم نشود،
حتّی طبق صلاحدید افرادی همچون ابن عبّاس یا عبدالله بن عمر حاضر نبود در
خانه بنشیند و سکوت اختیار کند، و شاهد و ناظر خشکیدن درخت تنومند اسلام
به وسیله آفت عظیمی همچون حاکمان بنی امیّه باشد.

او می خواست سایه این درخت بارور همچنان بر سر مسلمانان جهان باشد، هر
چند آبیاری آن با خون پاکش صورت پذیرد!

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 38-44 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص

190-193.

32 . نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت

مسلم (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) زمانی که در مکه بود، پیوسته از جانب مردم کوفه، نامه دریافت می کرد. مردم کوفه در نامه های خود، حضرت را به جانب کوفه و پذیرفتن رهبری خویش دعوت می کردند.

امام (علیه السلام) نامه ای در پاسخ مردم کوفه نوشت و به همراه هانی بن هانی و سعید بن عبدالله — که آخرین فرستادگان کوفیان بودند — ارسال کرد.

نامه چنین بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ، أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانِيًّا وَ سَعِيداً قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ — وَ كَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ — وَ قَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَصَصْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ، وَ مَقَالَةَ جُلُكُم: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَ الْحَقِّ.

وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ ثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنِ عَقِيلٍ وَ أَمْرُهُ أَنْ
يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَ أَمْرَكُمْ وَ رَأْيَكُمْ.

فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ مَلَائِكُمْ، وَ ذَوِي الْفَضْلِ وَ الْحُجَبِيِّ مِنْكُمْ، عَلَى مِثْلِ
مَا قَدِمْتُ عَلَى بِهِ رُسُلَكُمْ، وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَشَيْكَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ،
فَلَعَمْرِي مَا الْأَمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَ الْآخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحَاسِبُ
نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ، وَ السَّلَامُ».

«به نام خداوند بخشاینده مهربان؛ از حسین بن علی(علیه السلام)، به بزرگان
مؤمنان و مسلمانان!

هانی و سعید همراه نامه هایتان به سوی من آمدند — و این دوتن آخرین کسانی
بودند که نامه هایتان را آوردند — محتوای همه نامه هایتان (به طور فشرده) این
بود

«امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حق و هدایت گردآورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم — مسلم بن عقیل — را به سوی شما می فرستم؛ به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه ها و افکارتان را برای من بنویسد. اگر نوشت که بزرگان، اندیشمندان و خردمندان شما، با آنچه که در نامه هایتان بود همراه و هماهنگند؛ به زودی به سوی شما خواهیم آمد **إن شاء الله**».

— در پایان نامه نوشت — : **«به جانم سوگند! امام و پیشوا فقط کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را برپا دارد، دین حق را پذیرفته، و خود را وقف در راه خدا کند و السلام».** (1)

* * *

مردم کوفه با نامه های متعددی که برای امام(علیه السلام) نوشتند و برای پذیرش رهبری آن حضرت و مبارزه با دشمنان اسلام اعلام آمادگی کامل کردند، خود را در بوته آزمایش جدیدی قرار دادند.

و امام(علیه السلام) با این که سابقه سوء آنها را در دوران حکومت پدر و برادر
بزرگوارش به خوبی می دانست، اما به این امید که حوادث دردناک گذشته و
بلاهایی را که حکام ظالم و بی رحم و بی ایمان بنی امیه بر سر آنها آورده اند،
آنها را بیدار کرده باشد، به نامه های آنها پاسخ مثبت داد، و برای آزمون آنان
نماینده خاص خود مسلم بن عقیل، آن مرد شجاع و پاکبخته را به سوی آنها
روانه نمود.

حضرت مسلم نیز با این که خطرات بزرگ این سفر را پیش بینی می کرد
رهسپار کوفه گشت، ولی تجربه نشان داد که کوفیان — جز گروه محدودی —
همان بی وفایان سست عنصری هستند که در گذشته بودند.

1 . ارشاد مفید، ص 380-381 ; تاریخ طبری، ج 4، ص 262 ; کامل ابن

اثیر، ج 4، ص 21 و بحارالانوار، ج 44، ص 344 (با مختصر تفاوت).

33 – برنامه ریزی برای بیعت و قیام

امام(علیه السلام) پس از نوشتن نامه، مسلم بن عقیل را فرا خواند و نامه را به وی تسلیم کرد و فرمود: «إِنِّي مُوجِّهٌكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هَذِهِ كُتُبُهُمْ إِلَيَّ، وَ سَيَقْضِي اللَّهُ مِنْ أَمْرِكَ مَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى، وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ، فَأَمْضِ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ حَتَّى تَدْخُلَ الْكُوفَةَ، فَإِذَا دَخَلْتَهَا فَأَنْزِلْ عِنْدَ أَوْثَقِ أَهْلِهَا، وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي وَ اخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَإِنْ رَأَيْتَ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَى بَيْعَتِي فَعَجِّلْ لِي بِالْخَبَرِ حَتَّى أَعْمَلَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«من تو را به سوی مردم کوفه می فرستم و این نامه هایشان به من است و خداوند به زودی کار تو را آن گونه که دوست دارد و می پسندد به انجام برساند و امیدوارم من و تو هم رتبه شهیدان باشیم! پس در پناه خداوند به سمت کوفه حرکت کن! چون به کوفه رسیدی، نزد مطمئن ترین مردم آنجا منزل گزین و مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان بازدار.

اگر مردم را در بیعت با من متّحد دیدی، مرا به زودی باخبر ساز تا برابر با آن عمل کنم این شاء الله تعالی».

سپس امام دست در گردن مسلم انداخت و با وی خداحافظی کرد و هر دو گریستند. (1)

مسلم (علیه السلام) برای آن که کسی از بنی امیه از مأموریت وی با خبر نگردد مخفیانه از مکه به سوی مدینه حرکت کرد. چون به مدینه رسید ابتدا به مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) رفت و دو رکعت نماز گزارد. سپس در تاریکی شب با خانواده خود خداحافظی کرد و به همراه دو تن راهنما از قبیله قیس — که آنان را برای این کار اجیر کرده بود — از مدینه خارج شد. در بین راه آن دو تن راه گم کرده و از همراهی با وی بازماندند و همگی به

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 53 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 196.

شدّت تشنه شدند. آن دو رو به مسلم کرده گفتند: این راه را بگیر و برو تا به آب برسی و خود از تشنگی جان سپردند! (ولی مسلم راه را ادامه داد و نجات یافت و نامه ای به امام(علیه السلام) نوشت و ماجرا را خبر داد و امام(علیه السلام) تأکید فرمودند راه خود را همچنان ادامه دهد، او اطاعت کرد و ادامه داد و به کوفه رسید). (1)

34 — نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم بصره و برنامه ریزی برای قیام

امام حسین(علیه السلام) نامه ای در يك نسخه به پنج تن از اشراف بصره — مالك بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم و عمرو بن عبیدالله بن معمر — به این مضمون نوشت و توسط فرستاده ای برای آنان فرستاد.

«أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا(صلى الله عليه وآله) عَلَى خَلْقِهِ، وَ أَكْرَمَهُ بِنُبُوتِهِ، وَ اخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَ بَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ(صلى الله عليه وآله) وَ كُنَّا أَهْلُهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ وَرَثَتُهُ وَ أَحَقَّ النَّاسَ

بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا بِذَلِكَ، فَرَضِينَا وَ كَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَ أَحْبَبْنَا

الْعَافِيَةَ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ...

وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ

نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله)، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَ إِنَّ

تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ».

«أَمَّا بَعْدُ: خداوند محمد (صلى الله عليه وآله) را بر خلقش برگزید و او را به

پیامبری خود گرامی داشت، و برای انجام رسالتش وی را انتخاب کرد، سپس او

را به نزد خویش برد، در حالی که حقّ خیرخواهی بندگان را ادا کرده بود و

رسالتش را به درستی ابلاغ نمود. (سپس افزود):

1 . ارشاد مفید، ص 381.

ما خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اوصیا و وارثان او و شایسته ترین مردم به جانشینی وی بودیم، ولی قوم ما، ما را (به ناحق) کنار زدند و ما نیز (به ناچار) پذیرفتیم، چرا که تفرقه را ناخوش داشته و عافیت (سلامت دین و امت اسلامی) را دوست داشتیم. در حالی که ما به یقین می دانستیم از کسانی که بر این مسند تکیه زدند، سزاوارتریم... .

اکنون فرستاده خود را با این نامه به سوی شما اعزام کردم و من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم، چرا که (این گروه) سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند، اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می کنم. والسلام علیکم و رحمة الله». (1)

* * *

بصره از مراکز حسّاس عراق بعد از کوفه بود و امام(علیه السلام) دوستان فراوانی در آنجا داشت هر چند دشمنان و مخالفان نیز کم نبودند، شاید امام(علیه

السلام) می خواهد با این نامه آنها را بیازماید و روحیه سران آنان را کشف کند،
یا لااقل از مخالفت صریح آنها جلوگیری فرماید.

به هر حال تصریح امام(علیه السلام) به این که هدف احیای اسلام و سنت
پیامبر(صلی الله علیه وآله) و کنار زدن سنت شکنان ظالم و غاصب است، نشان
می دهد که شعار حضرت(علیه السلام) در این حرکت از آغاز چه بوده و چه
هدفی را دنبال می کرد.

35 – من مأموریت دارم!

در برخی از نوشته ها آمده است که: «ابن عباس» خدمت امام(علیه السلام) آمد
و حضرت را به بیعت با یزید و سازش با بنی امیه توصیه کرد! امام(علیه
السلام) فرمود:

«هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ يَتْرُكُونِي وَ إِنَّهُمْ يَطْلُبُونَنِي إِنْ كُنْتُ،

حتی

أَبَايَعَهُمْ كُرْهًا وَ يَقْتُلُونِي، وَ اللَّهُ إِنَّهُمْ لَيَعْتَدُونَ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتْ الْيَهُودُ فِي يَوْمِ
السَّبْتِ، وَ إِنِّي ماضٍ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) حَيْثُ أَمَرَنِي، وَ إِنَّا
لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ».

«هیّهات! هیّهات! ای ابن عباس! اینان دست از من برنخواهند داشت و هر جا
باشم به من دست خواهند یافت تا به اجبار بیعت کرده و مرا به قتل برسانند. به
خدا سوگند! آنان همانند یهود که در روز شنبه پیمان خدا را شکستند و ستم
کردند به من ستم خواهند کرد.(1) من به همان راهی که پیامبر(صلی الله علیه
وآله) مرا بدان مأمور ساخته است، خواهم رفت، ما از آن خداییم و به سوی او
باز می گردیم. (و هر چه پیش آید از آن باک نداریم)».

ابن عباس عرض کرد: ای پسر عمو! شنیدم که قصد رفتن به عراق را داری،
با آن که آنان مردمی فریبکارند. آنان تو را به جنگ می خوانند، شتاب مکن و
در مگه بمان.

امام حسین(علیه السلام) فرمود:

«لَا نَقْتُلُ وَاللَّهِ بِمَكَانٍ كَذَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَسْتَحِلَّ بِمَكَّةَ، وَ هَذِهِ كُنْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ

وَرُسُلُهُمْ وَ قَدْ وَجَبَ عَلَيَّ إِجَابَتُهُمْ وَ قَامَ لَهُمُ الْعُدْرُ عَلَيَّ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ به خدا

سوگند!

اگر من در آن مکان آنچنانی کشته شوم نزد من محبوب تر است از این که در

اینجا بمانم و حرمت مکه شکسته شود. (علاوه بر آن) اینجا نامه ها و فرستادگان

کوفیان است. بر من لازم است دعوت آنان را پاسخ دهم تا حجت الهی بر آنان

تمام شود».

عبدالله بن عباس با شنیدن سخنان امام، به قدری گریست که محاسنش تر شد و

دردمندانه صدا زد: «واحسیناه، وا اسفاه علی الحسین».

و نیز روایت شده است: عبدالله بن عباس، برای جلوگیری از حرکت امام(علیه

السلام) به سمت کوفه، بسیار پافشاری کرد. امام(علیه السلام) برای آرام کردن

وی به قرآن تفل زد و این آیه آمد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ

أُجُورَكُمْ)؛ هر کسی مرگ را می چشد و

1 . ماجرای روز شنبه در میان قوم یهود بدین صورت بوده است که آنان از صید ماهی در آن روز منع شدند ولی گروهی از آنان بدون توجه به فرمان خداوند، به صید ماهی پرداخته و مورد خشم الهی قرار گرفتند و گرفتار عقوبت شدند.

[349]

شما پاداش خود را خواهید گرفت!». (1)

امام (علیه السلام) افزود:

«إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز

می گردیم». (2) «صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ خدا و پیامبرش راست فرمودند».

سپس فرمود: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ فَلَا تُلِحَّ عَلَى بَعْدِ هَذَا فَإِنَّهُ لَا مَرَدَّ لِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ

جَلَّ ؛ ابن عباس! دیگر پس از این پافشاری مکن که فرمان و قضای خداوند

برگشت ندارد!». (3)

* * *

این تعبیرات به وضوح نشان می دهد که امام (علیه السلام) يك مأموریت الهی در این حرکت داشت که از سوی خداوند و پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او ابلاغ شده بود، و در آن مسیر با عزم راسخ گام بر می داشت.

ولی امثال ابن عبّاس که از مسائل پشت پرده غیب بی خبر بودند به گونه ای دیگر به مسأله نگاه می کردند، و بپیمودن طریق عافیت و تسلیم شدن در برابر بیعت یزید را — از سر خیرخواهی — ترجیح می دادند!

در ضمن، این نکته نیز از سخن بالا استفاده می شود که امام (علیه السلام) می دانست — به فرض محال — هرگاه تن به چنین بیعت ننگینی می داد، آنها دست از حضرتش بر نمی داشتند، در کمین بودند و از هر فرصتی برای قتل او استفاده می کردند زیرا حضرت را خطر مهمّی برای خود می دانستند و راستی هم چنین بود!

36 – پیمان کوفیان حجت را بر امام تمام کرد

در حدیثی می خوانیم امام (علیه السلام) به عبدالله بن زبیر چنین فرمود:

1 . آل عمران، آیه 185.

2 . بقره، آیه 156.

3 . معالی السبطين، ج 1، ص 246.

[350]

«أَتَتْنِي بَيْعَةُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَحْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ; بَيْعَتِ چهل

هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق سوگند خورده اند(1)

به دستم رسیده است».

عبدالله ابن زبیر عرض کرد: «آیا می خواهی به سراغ مردمی بروی که پدرت

را کشته و برادرت را از نزدشان بیرون کردند؟». (2)

* * *

این روایت نشان می دهد که مردم عراق از ظلم و ستم بنی امیه به ستوه آمده بودند، و هتک مقدّسات الهی و ارزشهای اسلامی به وسیله این بازماندگان عصر شرك و جاهلیّت همه را به ماهیّت این جنایتکاران خائن آشنا ساخت و تردیدی برای مردم در کفر آنها باقی نگذارد.

لذا آنها به دنبال رهبری می گشتند که در سایه او قیام کنند، چه رهبری بهتر از امام حسین (علیه السلام). سیل نامه های کوفیان و بیعت آنان با امام (علیه السلام) حجت را بر حضرت تمام کرد، هر چند این افراد بی وفا این بار هم عهد و پیمان خود را شکستند و سرانجام امام (علیه السلام) را تنها گذاردند.

37 – فقط جان بر کفان با ما همراه شوند!

هنگامی که امام (علیه السلام) تصمیم گرفت (از مکه) رهسپار عراق شود، برخاست و خطبه ای به این مضمون ایراد فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ

عَلَى وَلَدِ آدَمَ مَخْطًى الْقِلَادَةِ عَلَى جِدِّ الْفَتَاةِ، وَ مَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ

إِلَى يُوسُفَ، وَ

1 . منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده که اگر سوگند خود را بشکنند

همسران آنها خود به خود مطلقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از

فقهائى عامّه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح و مؤثر است.

2 . تاریخ ابن عساکر، (شرح حال امام حسین(علیه السلام))، ص 194، ح

249.

[351]

خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ اَنَا لَاقِيهِ. كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقْطَعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُوتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ

كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرَبَةً سَغْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ،

رَضِيَ اللَّهُ رِضَانَا أَهْلُ الْبَيْتِ، نَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يُوقِنَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ. لَنْ تَشُدُّ

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لِحِمَّتِهِ، وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدُسِ،

تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ. مَنْ كَانَ بَازِلًا فِيْنَا مُهْجَتَهُ، وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ

نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«حمد و سپاس از آن خداست، آنچه او بخواهد (همان شود)، و هیچ توان و قوتی جز به کمک او نیست، و درود خداوند بر فرستاده اش (حضرت محمد(صلی الله علیه و آله)). (آگاه باشید!) قلاده مرگ بر گردن آدمیزاده، همانند گردنبندی است بر گردن دختران جوان (مرگ همیشه همراه آدمی است). اشتیاق من به دیدار گذشتگانم (پدر و مادرم و جدّ و برادرم) همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است! برای من شهادت گاهی برگزیده شده که به یقین به آن خواهم رسید و گویا می بینم گرگان درنده بیابان — بین نوایس و کربلا — بند بند تتم را پاره پاره کرده و گویی از من شکم های تهی و مشک های خالی خود را پر می کنند. از آن روز که (روز عاشورا) قلم تقدیر الهی بر آن رقم خورده است، گریزی نیست! خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت است. (آنچه را که خداوند بدان خشنود است ما اهل بیت نیز به همان خشنودیم). ما در برابر بلا و آزمایش الهی شکیباییم و او پاداش عظیم صابران را به ما خواهد داد. هرگز پاره تن رسول خدا از وی جدا نمی شود و در حظيرة القدس (درجات عالی بهشت) به او ملحق خواهد شد، و چشمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به ذریّه اش روشن می شود و وعده اش را در مورد آنان وفا خواهد کرد. **هر کس آماده است خون**

خود را در راه ما نثار کند و خود را آماده لقای خداوند سازد، با ما رهسپار

شود، چرا که من — به خواست خداوند — فردا صبح حرکت خواهم کرد». (1)

1 . لهوف (المهوف)، ص 126 و بحار الانوار، ج 46، ص 366 و 367.

[352]

* * *

این خطبه کوتاه، از پر معنی ترین خطبه های امام (علیه السلام) است که نشان

می دهد:

اولاً — امام (علیه السلام) از آینده این سفر پر خطر — سفر به عراق — به خوبی

آگاه بود ولی چون رضای خدا را در آن می دانست به آن اقدام فرمود.

به تعبیر دیگر، آن را يك آزمون بزرگ الهی می دید که در کوتاه مدّت و دراز

مدّت آثار مهمّی برای جهان اسلام در بر خواهد داشت، و سبب رسوایی

خطرناکترین دشمنان اسلام و سرنگونی آنان خواهد شد، و درسی پر از عبرت و حماسه و عزّت و افتخار برای آیندگان بجا خواهد گذارد.

ثانیاً — هیچ کس از همراهان خود را که در این مسیر گام نهاده بودند از آینده آن بی خبر نگذاشت و اغفال نکرد تا فقط پاکبازان عاشق شهادت در راه خدا با او حرکت کنند، همان کسانی که باید نامشان در دفتر روزگار به عنوان بهترین شهیدان راه حق رقم خورد.

38 — احترام حرم الهی

سید بن طاووس با سند خویش از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «محمد بن حنفیه (برادر امام حسین (علیه السلام)) در شبی که فردایش امام (علیه السلام) از مکه رهسپار عراق بود، به محضر امام (علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد: ای برادر! تو بی وفایی کوفیان را نسبت به پدر و برادرت، شناخته ای، من نگرانم که با تو نیز چنین کنند. اگر در مکه بمانی، تو عزیزترین و محترم ترین شخص خواهی بود.

امام فرمود: «يا أخى قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ، فَأَكُونُ الَّذِي

يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ» ; برادر! من بیم از آن دارم که یزید، خونم را در

حرم (امن خدا) بریزد و بدین سبب حرمت این خانه شکسته شود».

محمد بن حنفیه عرض کرد: «اگر از این جهت نگرانی، به سمت یمن یا به

[353]

سرزمین های ناشناخته دیگر کوچ کن که تو در آنجا محفوظ تری و کسی به تو

دست نخواهد یافت».

امام(علیه السلام) پاسخ داد: «أَنْظِرُ فِيمَا قُلْتُ» ; در این باره می اندیشم».

ولی دیدند که امام(علیه السلام) سحرگاهان آماده کوچ کردن (به سوی عراق)

است ; چون خبر به محمد بن حنفیه رسید. نزدیک آمد و مهار ناقه امام(علیه

السلام) را به دست گرفت و عرض کرد:

ای برادر! آیا نفرمودی که در این باره می اندیشم؟

امام(علیه السلام) فرمود: آری.

عرض کرد: پس چه شده است با این شتاب رهسپاری؟

فرمود: «أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا

حُسَيْنُ (عليه السلام) أَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ، قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا ; هنگامی که از تو جدا

شدم، پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) را در خواب دیدم، به من فرمود: ای

حسین! رهسپار (عراق) شو، خداوند می خواهد تو را کشته ببیند!».

محمد بن حنفیه گفت: «(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)؛ ما از آن خداییم و به سوی خدا

بر می گردیم». با این حال چرا این زنان را با خود می بری؟!

امام (عليه السلام) فرمود: «قَدْ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرِيَهُنَّ سَبَايَا ; رسول

خدا به من فرمود: خداوند می خواهد که آنان را اسیر ببیند!!».

امام (عليه السلام) پس از این گفتگو با برادرش خداحافظی کرد و رفت! (1)

* * *

دستوری که پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) در عالم رؤیا به فرزند دلبندهش

امام حسین (عليه السلام) داد، پرده از روی حقیقت مهمی برداشت و آن این که

گاه درهم شکستن دشمن سبب پیروزی و رسیدن به اهداف مقدّس می شود و گاه

شهادت و اسارت، و این بار نوبت

1 . لهوف (المهوف)، ص 127-128 و بحار الانوار، ج 44، ص 364.

[354]

شهادت و اسارت بود!

بی شك، خواست خدا بدون حکمت نیست، حکمت بالغه الهی ایجاب می کرد که

با شهادت امام و یارانش و اسارت همسر و خواهر و دخترانش از يك سو، پرده

از چهره ننگین حاکمان ظالم و بی ایمان بنی امیّه برداشته شود و جهان اسلام

بر ضدّ آنها بشورند و از سوی دیگر، امام حسین(علیه السلام) و یارانش

جایگاهی در تاریخ جهان پیدا کنند که اسوه و قدوه ملّتهای مظلوم گردند و درس

آزادگی را از مکتب آنها فراگیرند و از سوی سوّم، امام(علیه السلام) به مقامی

رسد که بزرگترین شفیع روز جزا گردد!

39 – امام (علیه السلام) از شهادت خویش خبر می دهد

چون به مردم مدینه خبر رسید که امام (علیه السلام) قصد دارد به سمت عراق حرکت کند، عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب (علیها السلام)) نامه ای بدین مضمون برای امام (علیه السلام) نوشت:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، به حسین بن علی (علیه السلام) از عبدالله بن جعفر، اما بعد! تو را به خدا سوگند می دهم از مگه خارج مشو! من بیم آن را دارم که در آن صورت، تو و خاندانت کشته شوید و در نتیجه نور زمین خاموش شود، چرا که تو روح هدایت و امیر مؤمنانی. در رفتن به سمت عراق شتاب مفرما! من از یزید و همه بنی امیه، برای جان و مال و فرزندان و خاندانت امان می گیرم. والسلام».

امام (علیه السلام) در پاسخ وی نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ! فَإِنَّ كِتَابَكَ وَرَدَ عَلَيَّ فَقَرَأْتُهُ وَفَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ، وَ أَعْلَمُكَ أَنِّي رَأَيْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فِي مَنَامِي فَخَبَّرَنِي بِأَمْرٍ وَأَنَا ماضٍ لَهُ، لِي كَانَ أَوْ عَلَيَّ، وَاللَّهِ يَابْنَ عَمِّي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرٍ هَامَّةٍ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ

لَا سَتْرَ جُونِي وَ يَقْتُلُونِي؛ وَاللّٰهُ يَابْنَ عَمِّي لِيَعْتَدَنَّ عَلَيَّ كَمَا اَعْتَدَتْ الْيَهُودُ عَلَيَّ

السَّبَبُ وَالسَّلَامُ؛ اَمَّا بَعْدُ! نامه ات به دستم رسید، آن

[355]

را خواندم و مقصودت را دانستم. به تو خبر می دهم که من جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمانی داد و من در پی انجام آن فرمان می روم خواه (ظاهراً) به نفعم باشد یا به زیانم. به خدا سوگند! ای پسر عمو! اگر من در آشیانه بومی نیز باشم، مرا از آنجا بیرون آورده و به قتل می رسانند. به خدا سوگند ای پسر عمو! آنان همچون قوم یهود که در ماجرای روز شنبه (یوم السبت) ستم نموده اند، بر من ستم روا خواهند داشت». (1)

* * *

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که امام (علیه السلام) خود را بر سر دو راهی می دید: تسلیم شدن در برابر یزید و بر جنایات و گمراهی های آل امیه صحّه نهادن، و عدم تسلیم و تن به شهادت شرافتمندانه و بیدارگر سپردن، و

امام(علیه السلام) دوّمی را برگزیده بود، هر چند گروهی راه اوّل را توصیه می کردند.

امام(علیه السلام) با نامه های داغ و کوبنده و هشدارهای شدیدی که در زمان حکومت معاویه می داد — و شرح آن گذشت — سازش ناپذیری خود را اثبات فرموده بود، و آنها هم تصمیم داشتند یا آن حضرت را به زور وادار به تسلیم کنند یا شهید نمایند، ولی نمی دانستند در پشت این شهادت چه تحوّل و حرکتی روی خواهد داد، و چه آثاری — در کوتاه مدّت و دراز مدّت — در جهان اسلام به جای خواهد گذاشت.

40 — امام حسین (علیه السلام) امان دشمن را نمی پذیرد

عبدالله بن جعفر به دنبال پیشنهاد خود و پاسخ امام(علیه السلام) هراسان شده به نزد عمرو بن سعید (فرماندار مکه) رفت و تقاضای امان نامه برای امام(علیه السلام) کرد و از وی خواست به امام(علیه السلام) اطمینان دهد و از او بخواهد به مکه بازگردد. عمرو بن سعید نامه ای برای

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 115-116 و مقتل الحسين خوارزمی، ج 1،
ص 217-218 (با مختصر تفاوت).

[356]

امام(علیه السلام)نوشت و در آن یادآور شد که به نزد من بیا که تو در کنار من
در امان و آسایشی.

چون امان نامه فرماندار مکه به دست امام(علیه السلام) رسید، در پاسخ چنین
مرقوم داشت:

«إِنْ كُنْتَ أَرَدْتَ بِكِتَابِكَ إِلَيَّ بَرِّي وَ صِلَتِي فَجُزَيْتَ خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ إِنَّهُ
لَمْ يُشَاقِقِ اللَّهَ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ خَيْرُ
الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا فَتَسْأَلُ اللَّهَ مَخَافَةً فِي الدُّنْيَا
تُوجِبُ لَنَا أَمَانَ الْآخِرَةِ عِنْدَهُ ; اِغْرَ مَقْصُودَتِ از این نامه نیکی و پیوند با من
است در دنیا و آخرت

پاداش نیک ببینی، به یقین! آن کسی که مردم را به سوی خداوند فرا می خواند و
عمل صالح انجام می دهد و می گوید من از مسلمانانم، هرگز با خدا مخالفت

نمی کند. بهترین امان، امان خداست، و آن کس که در دنیا از خداوند نترسد به خدا ایمان نیاورده است. از خداوند خوفی را در دنیا طلب می کنیم که موجب امان ما در آخرت نزد او باشد!». (1)

* * *

این گفتار امام (علیه السلام) به خوبی نشان می دهد که **اولاً**: امام (علیه السلام) به گفته ها و امان آنها اطمینانی نداشت، زیرا بنی امیه و عوامل آنها نه ایمان درستی به خدا داشتند، نه به روز قیامت، و امان نامه چنین اشخاصی در خور اعتماد نیست، و با این طناب های پوسیده هرگز نمی شد، به چاه رفت.

ثانیاً: امام (علیه السلام) به فرمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هدفی را دنبال می کرد که فراتر از فکر و درك آنها بود. در خوشبینانه ترین فرض، آنها می خواستند امام (علیه السلام) سالم بماند و امام (علیه السلام) می خواست دین و آیین جدّش پیامبر (صلی الله علیه وآله) سالم بماند، چیزی که با حکومت بنی امیه — تقاله های عصر جاهلیّت و بت پرستی — ممکن نبود.

1 . تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین(علیه السلام))، ص 203.

[357]

41 – قیام برای اعلای کلمه حق

فرزدق (شاعر معروف عرب) در بیرون مکه با کاروان امام حسین(علیه السلام) برخورد کرد. امام(علیه السلام) از وضعیّت مردم کوفه سؤال کرد و فرزدق پاسخ داد: «دلّهای مردم با تو و شمشیرهایشان بر ضدّ توست!».

امام(علیه السلام) فرمود: «يَا فَرَزْدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ، وَ أَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرَبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْتَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، وَ أَنَا أَوْلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَ إِعْزَازِ شَرْعِهِ وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ؛ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا؛ اَي فرزدق!

اینان گروهی هستند که پیروی شیطان

را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند و باده ها نوشیدند و دارایی های فقیران و

بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خداوند و سربلندی

آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم، تا آیین خداوند پیروز باشد». (1)

فرزدق با شنیدن این سخن برگشت و رفت.

* * *

این سخن به خوبی نشان می دهد که امام (علیه السلام) روی حمایت و وفاداری

مردم کوفه به هیچ وجه حساب نمی کرد، بلکه رفتن به سوی سرزمینی که

شهادت او در آن، موج عظیمی را در جهان اسلام بیندازد، و پایه های قدرت

ظالمان فرومایه را متزلزل کند وظیفه خود می دانست، و الا سزاوار بود با

شنیدن سخن فرزدق و با جوابی که خود به او داد، مسیر خویش را تغییر داده به

مگه بازگردد، یا راه دیگری را در پیش گیرد.

1 . تذکرة الخواص، ص 217-218 و اعیان الشیعة، ج 1، ص 594.

و به تعبیر دیگر، امام(علیه السلام) مبارزه با کسانی که اطاعت شیطان را بر اطاعت خدا مقدّم شمرده، و حدود الهی را تعطیل، و فسق و فجور را آشکار ساخته، و حقوق مستضعفان را پایمال کرده بودند، وظیفه اصلی خود می دانست ; به هر قیمتی که تمام شود و هر بهایی که لازم است برای آن پردازد!

42 – نامه دیگر از امام (علیه السلام) در پاسخ مردم کوفه

چون امام(علیه السلام) به وادی «حاجز بطن الرّمّه»(1) رسید، نامه ای توسط «قیس بن مسهرّ صیداوی» برای کوفیان فرستاد که مضمون آن چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ؛ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَهُكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَائِنِي يُخْبِرُنِي فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ، وَ اجْتِمَاعِ مَلِكِكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا، وَ الطَّلَبِ بِحَقِّنَا، فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصُّنْعَ، وَ أَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَى ذَلِكَ أَعْظَمُ الْأَجْرِ، وَ قَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِسِتِّينَ مَضِيٍّ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَكْمِشُوا أَمْرَكُمْ وَ جِدُّوا، فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان، از حسین بن علی(علیه السلام) به برادران مؤمن و مسلمان! سلام علیکم؛ سپاس می گویم خدایی را که معبودی جز او نیست، اما بعد: نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید، مرا از حسن نیت و اتحاد بزرگانان بر یاری ما و گرفتن حقّ ما با خبر ساخت. از خداوند خواهانم تا کارمان را نیکو گرداند و به شما پاداش بزرگ عنایت کند، من روز سه شنبه هشتم ذی حجه — روز تروییه — از مکه به سوی شما

1 . بطن الرّمّه، منزلی است در مسیر کوفه که مردم بصره و کوفه در آنجا به یکدیگر می رسند.

[359]

رهسپار شده ام. هنگامی که فرستاده من به نزدتان آمد هر چه بیشتر در کارتان شتاب و تلاش کنید. من در همین روزها — اگر خدا بخواهد — بر شما وارد می شوم. سلام و رحمت و برکت خداوند بر شما باد!».».

قیس بن مسهرّ صیداوی با نامه امام(علیه السلام) به سمت کوفه حرکت کرد، تا آنگاه که به «قادیّه» رسید. «حصین بن تمیم» وی را دستگیر کرد و به نزد «عبیدالله بن زیاد» فرستاد. عبیدالله به وی گفت: بر فراز قصر دارالاماره برو و به حسین بن علی(علیه السلام) ناسزا بگو.

قیس بر فراز قصر رفت و چنین گفت:

«ای مردم! این حسین بن علی(علیه السلام) بهترین خلق خدا، پسر فاطمه دختر رسول خداست و من فرستاده وی به سوی شما هستم، از او در وادی حاجز جدا شدم، او را اجابت کنید». سپس عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی بن ابی طالب(علیه السلام) طلب رحمت نمود.

عبیدالله بن زیاد دستور داد وی را از بالای قصر به زیر افکندند؛ پیکر شریفش قطعه قطعه شد و به شهادت رسید.(1)

* * *

این نامه به خوبی نشان می دهد که مردم کوفه دست بیعت در دست نماینده امام(علیه السلام)مسلم بن عقیل گذارده بودند، امام(علیه السلام) چون از روحیه ضعیف کوفیان و سابقه پیمان شکنی آنان آگاهی داشت، این نامه را برای تقویت روحیه آنها نوشت، شاید این بار بر سر پیمان خود بایستند و به این امید که امام(علیه السلام) به زودی به آنها می پیوندند در کنار «مسلم» باشند و مقاومت کنند و اگر چنین می کردند، اوضاع شکل دیگری به خود می گرفت.

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 297 ؛ ارشاد شیخ مفید، ص 418 و بحارالانوار، ج 44، ص 369-370 (با مختصر تفاوت).

[360]

گرچه فرستاده امام(علیه السلام) دستگیر و شهید شد ؛ ولی او در واقع رسالت خود را انجام داد و از فراز قصر دارالاماره گفتنی ها را گفت، ولی مردم بزدل

و عافیت طلب کوفه گویی این پیام صریح را نشنیدند، و سرانجام مسیر خود را به سوی تسلیم و ذلت تغییر دادند.

43 – قیام برای احیای حق

محدث معروف «دینوری» نقل کرده است: امام حسین (علیه السلام) هنگامی که از «بطن الرّمّه» راه افتاد و با عبدالله بن مطیع(1) که از عراق می آمد، برخورد کرد. وی به امام (علیه السلام) سلام داد و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو ای پسر رسول خدا! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدّ تو بیرون کشاند؟

امام (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ إِمَائَةِ الْبِدْعِ ; مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم بدان امید که (با قیام علیه بنی امیه) نشانه های حق زنده و بدعت ها نابود شود». (2)

هنگامی که امثال «محمّد بن حنفیّه» و «ابن عبّاس» و «عبدالله بن عمر» از حرکت امام(علیه السلام) به سوی کوفه تعجب کنند و از فلسفه و عمق این حرکت سرنوشت ساز در تاریخ اسلام بی خبر باشند، جای تعجب نیست که فردی مانند عبدالله بن مطیع که در اسلام سابقه ای نداشت به شگفتی فرو رود.

ولی آنچه برای ما مهم است عبارت امام(علیه السلام) در جواب او است، که فرمود: «هدف من احیای حق و نابود کردن بدعتهاست»، خواه از طریق غلبه بر حریف باشد، یا از

1 . «عبدالله بن مطیع» در زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به دنیا آمد. و همانند عموم مردم در جامعه پر التهاب صدر اسلام نشو و نمو یافت. در ماجرای حرّه — هنگام یورش سپاه یزید به مدینه و قتل عام مردم آن شهر — از مدینه گریخت و به سپاه عبدالله بن زبیر در مکه پیوست. در زمان محاصره اوّل خانه خدا توسط سپاه یزید و نیز در زمان محاصره دوّم توسط سپاه حجّاج بن یوسف ثقفی در کنار ابن زبیر به دفاع برخاست. وی سرانجام از سوی ابن زبیر

به حکومت کوفه منصوب شد ولی پس از اوج گرفتن قیام مختار از کوفه به بصره نزد مصعب بن زبیر گریخت و از شرم به مکه نزد عبدالله بن زبیر بازنگشت. (مراجعه شود به : اسد الغابة، ج 3، ص 262 ; کامل ابن اثیر، ج 4، ص 217 و طبقات ابن سعد، ج 5، ص 144-145).

2 . اخبار الطوال دینوری، ص 245.

[361]

طریق شهادت و اسارت!

44 – گفتگوی پر معنی امام (علیه السلام) با فرزندش علی اکبر (علیه السلام)

خوارزمی مورّخ معروف نقل می کند: هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به منزل «ثعلبیّه» (1) رسید. موقع ظهر بود امام (علیه السلام) در آنجا فرود آمد، خواب سبکی وی را فرا گرفت. سپس گریان از خواب برخاست. فرزندش علی بن حسین (علیه السلام) عرض کرد: پدرجان! سبب گریه تو چیست؟ خداوند دیدگانت را گریان نکند.

امام(علیه السلام) پاسخ داد: «یا بُنَى إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تُكَذِّبُ فِيهَا الرُّؤْيَا، فَأَعْلَمُكَ أَنِّي

خَفَقْتُ بِرَأْسِي خَفَقَةً فَرَأَيْتُ فَارِسًا عَلَى فَرَسٍ وَقَفَ عَلَى فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! إِنَّكُمْ

تَسْرِعُونَ الْمَسِيرَ وَالْمَنَایَا بِكُمْ تَسْرِعُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ فَعَلِمْتُ أَنَّ أَنْفُسَنَا تُعَيِّتُ إِلَيْنَا ;

فرزندم! این زمان، ساعتی

است که خواب آن دروغ نیست. در خواب دیدم اسب سواری در برابرم ایستاد و

گفت: «ای حسین! شما شتابان می روید و مرگ با شتاب شما را به بهشت

می برد!»، پس دانستم که از مرگ ما خبر می دهد».

علی اکبر عرض کرد: «یا أَبَتِ أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ ; پدر جان! آیا ما بر حق

نیستیم؟!».

امام(علیه السلام) فرمود: «بَلَى يَا بُنَى وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادُ! ; آری، فرزندم!

سوگند به خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست، بر حقیق».

علی اکبر(علیه السلام) عرض کرد: «إِذَا لَا تُبَالِي بِالْمَوْتِ; پس، از مردن باکی

نداریم».

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «جَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ خَيْرَ مَا جَزَى بِهِ وَلَدًا عَنْ

والد ; خداوند به تو بهترین پاداشی که از ناحیه پدری به فرزندش داده می شود،

عطا فرماید». (2)

1 . ثعلبیّه، در يك منزلی شقوق در مسیر کوفه به مگه واقع شده است. در این

مکان مردی به نام ثعلبه از بنی اسد، آبی را استخراج کرد و به همین مناسبت

آن مکان به نام وی معروف شد. (معجم البلدان، ج 2، ص 78).

2 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 226.

[362]

* * *

به یقین امام(علیه السلام) برای خود گریه نمی کرد، زیرا در سخنان پیشین آن

حضرت، استقبال از شهادت کراراً آمده بود، و این خواب مطلب جدیدی در این

زمینه نداشت، گریه امام(علیه السلام) یا به حال فرزندان و اصحاب بود، یا به حال اسلام و مسلمین.

و در هر حال آزمون بزرگی برای فرزند رشیدش علی اکبر(علیه السلام) بود، پاسخ شجاعانه و مخلصانه او نیز همه چیز را روشن ساخت، و نشان داد این خاندان در مسیر حق، از هیچ چیز باک ندارند، و از خبر شهادت در اضطراب فرو نمی روند بلکه با آغوش باز از آن استقبال می کنند.

45 – بنی امیه در تعقیب امام (علیه السلام)

در منزلگاه «ثعلبیه» مردی به نام «اباهره آزدی» به محضر امام(علیه السلام) شرفیاب شده سلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! چه چیزی سبب شد که از حرم خدا و حرم جدّت محمد(صلی الله علیه وآله) بیرون آمدی؟

امام(علیه السلام) فرمود:

«یا ابا هرّة! إنّ بنی امیّة أخذوا مالي فصبرتُ، وَ شتمُوا عِرْضِي فصبرتُ، وَ

طلبُوا دَمِي فهربتُ، وَ أیْمُ اللَّهِ یا ابا هرّة لتقتلنني الفئّة الباغیة! وَ لیلبسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلاًّ

شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا، وَ لِيُسَلِّطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُوْذِلُّهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمٍ سَبَّأَ إِذْ مَلَكَتْهُمْ اِمْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِيْ اَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ».

«ای اباهرّه! بنی امیه دارایی ام را تصرف کردند و من شکیبایی کردم، حرمتم را شکستند، صبر کردم، در صدد ریختن خونم بودند، به ناچار از آنان دور شدم؛ و سوگند به خدا! ای اباهرّه! گروهی ستمگر مرا خواهند کشت ؛ ولی به یقین، خداوند لباسِ ذلتِ فراگیر بر آنان خواهد پوشانید و شمشیر برنده ای را بر آنان خواهد کشید

[363]

و خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که از قوم سبأ خوارتر گردند همان قومی که زنی زمامدارشان بوده و بر مال و جانشان حکم می راند». (1)

46 – امام حسین (علیه السلام) مردم را برای بازگشت آزاد می گذارد

هنگامی که امام (علیه السلام) به منزلگاه «زباله» (2) رسید، خبر شهادت برادر رضاعی اش – عبدالله بن یقطر (علاوه بر شهادت مسلم و هانی) – را شنید، نوشته ایی را بیرون آورد و برای مردم خواند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ أَتَانَا خَبَرٌ قَضِيْعٌ! قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ هَانِي

بْنِ عُرْوَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَقْطَرٍ، وَ قَدْ خَذَلْتَنَا شِيعَتُنَا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ

فَلْيَنْصَرَفْ، لَيْسَ عَلَيْهِ مِنْنا ذِمَامٌ؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، امّا بعد! خبر

ناگوار شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسید،

شیعیان ما از یاری مان دست کشیدند، پس هر کس از شما بخواهد برگردد

می تواند. هیچ بیعتی از ما بر عهده او نیست».

به دنبال این سخنان، مردم از چپ و راست از اطراف امام پراکنده شدند، تنها

همان عدّه از یاران آن حضرت که از مدینه با او همراه بودند، باقی ماندند.

این سخن را بدان جهت فرمود که عدّه ای فکر می کردند امام (علیه السلام) به

شهری وارد می شود که مردم آن سامان همه مطیع فرمان او هستند و امام زمام

حکومت را به دست خواهد گرفت و آنها بهره مادّی خواهند برد! ولی هنگامی که دیدند مردم بی وفای کوفه دست از یاری امام کشیدند و قاعدتاً راهی جز شهادت برای امام و یارانش

-
- 1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 226 ؛ فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 123-124 و بحار الانوار، ج 44، ص 367-368.
 - 2 . زباله، منزلگاهی است معروف، در مسیر کوفه به مکه، نزدیک منزل ثعلبیّه.

[364]

نیست از گرد آن حضرت پراکنده شدند.(1)

* * *

این سخنان به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) رسالت و مأموریت خاصی در این سفر خطرناک برای خویش می دید، و گر نه بعد از علم و اطلاع از پیمان شکنی مردم کوفه و شهادت «مسلم» و «هانی» و «عبدالله بن یقطر»

می بایست به مکه، یا مدینه باز گردد و تردیدی به خود راه ندهد، نه این که به سوی کوفه که ابن زیاد بر آن تسلط کامل پیدا کرده بود برود، به خصوص این که بیعت را از همه همراهان بر می دارد و با صراحت می گوید ما به سوی خطر پیش می رویم آنها که غیر از این گمان می کردند آزادند، بازگردند.

47 – امام (علیه السلام) حقایق را برای یارانش بازگو می کند!

دانشمند معروف اهل سنت «قندوزی» نقل می کند که امام (علیه السلام) در منزلگاه «زباله» پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و بیوفایی کوفیان، رو به همراهانش کرد و چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَسِنَّةِ فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا

فَلْيَنْصَرَفْ عَنَّا؛ ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه ها

بردار است، با ما بماند و الا از ما جدا شود». (2)

48 – اهداف امام در قالب اشعاری پر معنا

امام(علیه السلام) همچنان به سوی کوفه پیش می رفت تا فرزندق، شاعر معروف را دید،

-
- 1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 300-301 ؛ ارشاد شیخ مفید، ص 424 و بحار الانوار، ج 44، ص 374 (با مختصر تفاوت).
 - 2 . ینابیع المودة، ص 406.

[365]

فرزدق سلام کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! چگونه به مردم کوفه اعتماد کردی با آن که آنان پسر عمویت — مسلم بن عقیل — و پیروانش را کشتند؟»
اشک از دیدگان امام جاری شد و فرمود:

«رَحِمَ اللهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رَوْحِ اللهِ وَ رِيحَانِهِ وَ جَنَّتِهِ وَ رِضْوَانِهِ، أَلَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَ بَقِيَ مَا عَلَيْنَا ؛ خداوند مسلم را رحمت کند، او به سوی رَوْح و

بهشت و رضوان خداوند رهسپار شد، بدانید او به تکلیف خویش عمل کرد و هنوز تکلیف ما باقی مانده است».

سپس این اشعار را ایراد فرمود:

فَإِنْ تَكُنْ الدُّنْيَا نَعْدُ نَفِيسَةً *** فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أُنْبَلُ

وَ إِنْ تَكُنْ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشِأَتْ *** فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

وَ إِنْ تَكُنْ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا *** فَقَلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ

وَ إِنْ تَكُنْ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا *** فَمَا بَالُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْحُرُّ يَخْلُ

اگر (لذات) دنیوی با ارزش به شمار آید، سرای پاداش الهی (بهشت) از آن برتر و ارزشمندتر است و اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده، شهادت در زیر ضربات شمشیر در راه خدا بهتر است و اگر روزی ها به تقدیر الهی تقسیم شده، حریص نبودن در طلب روزی زیباتر است و اگر اموال و دارایی برای

واگذاشتن جمع آوری می شود، چرا آزادمردان (در بذل و بخشش آن) بخل

بورزند؟(1)

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب این جمله را نیز در ذیل این سخن نقل کرده

است:

عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ يَا آلَ أَحْمَدَ *** فَإِنِّي أَرَانِي عَنْكُمْ سَوْفَ أَرْحَلُ

1 . تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین(علیه السلام))، ص 163 و

بحار الانوار، ج 44، ص 374.

[366]

سلام خداوند بر شما ای آل احمد! من می بینم به زودی از میان شما کوچ خواهم

کرد.(1)

و «اربلی» مؤلف «کشف الغمّة» بر آن اشعار افزوده است:

وَ إِن كَانَتْ الْأَفْعَالُ يَوْمًا لِأَهْلِهَا *** كَمَالًا فَحُسْنُ الْخُلُقِ أَبْهَى وَ أَكْمَلُ

اگر کردار آدمی روزی مایه کمال اوست پس اخلاق نیکو، زیباتر و کاملتر است. (2)

در روایتی آمده است که امام به دختر مسلم بن عقیل رو کرد و فرمود:

«یا ابْنَتِی، اَنَا أَبُوكَ وَ بَنَاتِی أَخَوَاتُکَ ; دخترم! من به جای پدرت و دخترانم به

جای خواهران تو هستم!» (3)

* * *

اوج عظمت امام (علیه السلام) و اهداف او در این اشعار کاملاً جلوه گر است او می داند برای رهایی خود از ننگ تسلیم در برابر خودکامگان فرومایه و برای نجات اسلام از چنگال مشرکان مسلمان نما از دودمان بنی امیه راهی جز پذیرش شهادت و آمادگی برای استقبال از شمشیرها وجود ندارد. امام (علیه السلام) از این طریق یاران خود را نیز برای این هدف بزرگ می سازد و آماده می کند.

49 – خطبه امام (علیه السلام) در نخستین برخورد با دشمن

امام (علیه السلام) در منطقه «ذو حسم» (4) با سپاه حرّ (سپاهی که از سوی ابن زیاد برای جلوگیری از ورود امام (علیه السلام) به کوفه فرستاده شده بود) برخورد کرد و هر دو سپاه در آنجا فرود آمدند، چون وقت نماز ظهر رسید امام به «حجاج بن مسروق» فرمود:

1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 103-104.

2 . كشف الغمّة، ج 2، ص 28.

3 . مثير الاحزان، ص 45.

4 . ذو حُسم (یا ذوحُسم) نام کوهی است که نعمان بن منذر در آنجا به شکار

می پرداخت.

«أَذِّنْ رَحِمَكَ اللَّهُ!... حَتَّى نُصَلِّيَ» ; اذان بگو: خداوند ترا رحمت کند،... تا نماز

بگزاریم». حجاج برخاست و اذان گفت، آنگاه امام(علیه السلام) به حرّ بن یزید

خطاب کرد:

«يَا بَنَ يَزِيدَ! أَتُرِيدُ أَنْ نُصَلِّيَ بِأَصْحَابِكَ وَأُصَلِّيَ بِأَصْحَابِي؟» ; آیا تو قصد داری با

یاران خویش نماز بگزاری و من نیز با یاران خود نماز بگزارم؟».

حر پاسخ داد: شما با یارانانت نماز بگزار، ما نیز به تو اقتدا می کنیم!

امام(علیه السلام) به «حجاج بن مسروق» فرمود: «اقامه بگو» اقامه گفت و

امام(علیه السلام) جلو ایستاد و هر دو سپاه به او اقتدا کردند. پس از نماز از

جای خویش برخاست و به شمشیرش تکیه داد و (خطبه خواند) و پس از حمد و

ثنای الهی چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعْدِرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، إِنِّي لَمْ أَقْدِمُ عَلَى

هَذَا الْبَلَدِ حَتَّى أَتُنْتَبِي كُنُوبُكُمْ وَ قَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ أَنْ أَقْدِمَ إِلَيْنَا إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ،

فَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى، فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ حَبَسْتُكُمْ، فَإِنْ تُعْطُونِي مَا

يَتَّقُ بِهِ قَلْبِي مِنْ عُهُودِكُمْ وَ مِنْ مَوَائِثِكُمْ دَخَلْتُ مَعَكُمْ إِلَى مِصْرِكُمْ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا
وَ كُنْتُمْ كَارِهِينَ لِفِدْوَمِي عَلَيْكُمْ إِنْصَرَفْتُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ».

«ای مردم! این اتمام حجتی است در پیشگاه خداوند و مسلمانان حاضر، من خود
به سوی دیار شما نیامدم مگر آن که نامه های شما به دستم رسید و فرستادگانتان
به سویم آمدند و گفتند: به سوی ما بیا چرا که ما پیشوایی نداریم بدان امید که
خداوند به وسیله تو ما را در مسیر هدایت گرد آورد. اگر همچنان بر دعوت
خود باقی هستید که اکنون آمدم. بنابراین، اگر با من پیمان و میثاق های محکم
می بندید به گونه ای که مایه اطمینان خاطر من گردد، با شما وارد شهرتان
می شوم و اگر چنین نکنید و از آمدنم به این دیار ناخشنودید به مکانی که از
آنجا آمده ام باز می گردم».

حر و سپاهیانش در برابر سخنان امام(علیه السلام) ساکت مانده و جوابی
ندادند.(1)

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 134-135 و ارشاد مفید، ص 427 (با مختصر

تفاوت).

[368]

و طبق روایت دیگری فرمود:

«إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ ثَرَوْنَ، وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أُدْبِرَ
مَعْرُوفُهَا، وَ اسْتَمَرَّتْ جِدًّا وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ، وَ خَسِيسَ عَيْشٍ
كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ، أَلَا ثَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ،
لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَ الْحَيَاةَ مَعَ
الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا».

«همه شما می بینید که چه پیش آمده است، می بینید اوضاع زمانه دگرگون و
نامشخص شده، خوبی آن روی گردانیده و با شتاب درگذر است، و از آن جز
اندکی همانند ته مانده ظرف ها و زندگی پستی همچون چراگاه دشوار و
خطرناك، باقی نمانده است. آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل
جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است شیفته دیدار

پروردگارش (شهادت) باشد. به یقین من مرگِ (در راه حق) را جز سعادت، و

زندگی در کنار ستمگران را جز ننگ و خواری نمی بینم». (1)

علامه مجلسی افزوده است که امام (علیه السلام) در ادامه چنین فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لِعِقْ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا

مُحْصَوُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيانُونَ ؛ مردم بندگان دنیایند، و دین همانند چیز خوش طمع

و

لذیذی بر زبانشان است که تا آنگاه که زندگی شان (به وسیله آن) پر رونق

است، آن را ننگه می دارند، ولی هنگامی که به بلا (در امر دین) آزموده شوند،

تعداد دین داران اندک گردند». (2)

* * *

با این که «حرّ بن یزید ریاحی» بیشترین احترام را در ظاهر به امام (علیه

السلام) گذارد و خود

1 . بحارالانوار، ج 44، ص 381 و تاریخ طبری، ج 4، ص 305 (با مختصر تفاوت).

2 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 237 و بحارالانوار، ج 75، ص 116. (قابل توجه آن که : خوارزمی معتقد است که امام(علیه السلام) این سخن را در روز دوم محرم، در کربلا ایراد فرموده است).

[369]

و یارانش پشت سر امام نماز خواندند، ولی مأمور بود به هر قیمتی شده اجازه ندهد امام(علیه السلام) به کوفه نزدیک شود، و اجازه بازگشت به مدینه را هم ندهد، بلکه امام(علیه السلام) را در يك منطقه دور از آبادی ها فرود آورد تا لشکرها فرا رسند و امام(علیه السلام) را در محاصره کامل قرار دهند.

اگر می بینیم امام(علیه السلام) می فرماید: شما مرا دعوت کردید، اگر حاضر به همکاری نیستید به جایگاه اصلی ام باز می گردم، در واقع برای اتمام حجت بر آن گروه پیمان شکن است، زیرا اگر امام(علیه السلام) می خواست بازگردد،

بعد از خبرهای قطعی که از شهادت مسلم و هانی و پیمان شکنی اهل کوفه به او رسیده بود و هیچ مانعی در ظاهر وجود نداشت، باز می گشت.

او به خوبی می داند مسیر او به سوی کربلا، میدان جانبازی و شهادت او است، و این خبر از جدّش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به او رسیده بود.

50 – خطبه دیگر امام (علیه السلام) در برابر لشکر حرّ

مطابق روایتی: هنگام نماز عصر امام(علیه السلام) به مؤدّن خود فرمان داد اذان و اقامه بگوید، سپس امام(علیه السلام) جلو ایستاد و هر دو سپاه به آن حضرت اقتدا کردند، پس از نماز امام برخاست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ نَحْنُ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ، فَإِنْ تَتَّقُوا بِاللَّهِ وَ تَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ فَيَكُونُ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًى، وَ إِنْ كَرِهْتُمُونَا وَ جَهِلْتُمْ حَقَّنَا وَ كَانَ رَأْيُكُمْ عَلَى خِلَافٍ مَا جَاءَتْ بِهِ كُتُبُكُمْ وَ قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُكُمْ إِنصَرَفْتُ عَنْكُمْ».

«ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما (امامت بر مسلمین) از این مدّعیان دروغین که در میانتان به ظلم و ستم و تجاوز رفتار می کنند

[370]

سزاوارتریم. اگر به خدا اعتماد کنید و صاحبان حق را بشناسید، مایه خشنودی خداوند است و اگر ما را ناخوش داشته و حقّ ما را نشناسید و عقیده شما برخلاف آن باشد که در نامه هایتان نوشته اید و فرستادگانتان گفتند، از نزد شما باز می گردم».

حرّ بن یزید در پاسخ عرض کرد: «ای اباعبدالله(علیه السلام)! ما از این نامه ها و فرستادگان بی خبریم».

امام(علیه السلام) به یکی از خدمت گزاران به نام عقبه ابن سمعان، رو کرد و فرمود: «یا عَقْبَةُ! هَاتِ الْخُرُجَيْنِ اللَّذَيْنِ فِيهِمَا الْكُتُبُ ; ای عقبه! آن دو خورجین نامه ها را بیاور».

عقبه نیز نامه های شامیان و کوفیان را حاضر کرد و پیش روی آنان ریخت،

آنان پیش آمده، به نامه ها نگاه کرده و می گذشتند!

حر گفت: «ای اباعبدالله! ما از آنان که این نامه ها را نوشتند نیستیم، مأموریت

ما آن است که از تو جدا نشده تا تو را نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) ببریم».

امام(علیه السلام) تبسمی کرد و فرمود:

«الْمَوْتُ أَدْنَى إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ ; مرگ از انجام این کار به تو نزدیک تر است!». (1)

* * *

این دومین اتمام حجت امام(علیه السلام) به کوفیان و سپاه «حرّ» است که در

میان آنها به یقین از نامه نگاران و دعوت کنندگان امام(علیه السلام) فراوان

بودند، زیرا کسی جز «حرّ» نوشتن نامه را انکار نکرد.

به یقین از آنها بسیار بودند و شرمنده شدند ولی اراده آنها از آن ضعیف تر بود

که درست بیندیشند و از راه خطا بازگردند.

جمله آخر امام(علیه السلام) مانند پتکی بر سر «حر» وارد شد و چیزی نگفت.

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 137-138 ; تاریخ طبری، ج 4، ص 303 (با مختصر تفاوت) و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 232 (با مختصر تفاوت).

[371]

51 – گفتگوی پرمعنای امام (علیه السلام) با حرّ

امام(علیه السلام) پس از گفتگو با حرّ، به یاران خود رو کرد و فرمود: «زنان را بر مرکب ها سوار کنید تا ببینیم حرّ و یارانش چه خواهند کرد؟».

اصحاب امام سوار شدند و زنان را جلوی کاروان حرکت دادند. ولی سواران کوفه پیش آمده و راه را بر آنان بستند. امام دست به قبضه شمشیر برد و بر سر حرّ فریاد کشید و فرمود: «تَكَلُّكَ أُمُّكَ! مَا الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ؟»؛ مادرت به عزایت بنشیند! می خواهی چه کار کنی؟!».

حرّ پاسخ داد: به خدا سوگند اگر کسی از عرب — جز تو — چنین سخنی بر زبان جاری می ساخت، پاسخش را می دادم، هر که می خواست باشد! امّا به خدا سوگند که من نمی توانم نام مادرت را (به علّت عظمت فوق العاده آن حضرت) بر زبانم جاری سازم، ولی ناچارم شما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«إِذَا وَاللّٰهِ لَا أَتَّبِعُكَ أَوْ تَذْهَبَ نَفْسِي» ; به خدا سوگند من نمی آیم مگر آن که کشته شوم!«.

حرّ پاسخ داد: «به خدا سوگند! من نیز از تو دست نمی کشم مگر آن که خود و یارانم کشته شویم!«.

حضرت فرمود:

«بَرَزَ أَصْحَابِي وَ أَصْحَابُكَ وَ ابْرَزَ إِلَيَّ، فَإِنْ قَتَلْتَنِي خُذْ بِرَأْسِي إِلَى ابْنِ زِيَادٍ وَ إِنْ قَتَلْتُكَ أَرَحْتُ الْخَلْقَ مِنْكَ» ; یارانم با یاران تو می جنگند و من با تو نبرد خواهیم

کرد.

اگر

غلبه کردی سرم را نزد ابن زیاد ببر و اگر من تو را به قتل رساندم، مردم را از تو آسوده کردم!».

حرّ گفت: «ای اباعبدالله! من مأمور نیستم با تو نبرد کنم، بلکه مأموریت من آن

[372]

است از تو جدا نشوم تا تو را نزد ابن زیاد ببرم.... من می دانم که همگان برای نجات خویش در فردای قیامت به شفاعت جدّ تو امید بسته اند، و اگر با تو بستیزم می ترسم در دنیا و آخرت زیانکار باشم ؛ ولی من در این شرایط نمی توانم از تو دست کشیده و به کوفه برگردم، این راه را در پیش گیر و هر جا که خواستی برو، تا به عبیدالله بن زیادنامه ای بنویسم که او با من مخالفت کرد و من نتوانستم کاری بکنم، تو را به خدا سوگند می دهم جان خویش را حفظ کن!».

امام(علیه السلام) فرمود:

«يا حرُّ! كَأَنَّكَ تُخْبِرُنِي أَنِّي مَقْتُولٌ» ؛ ای حرّ؛ گویا از کشته شدن مرا
می ترسانی؟».

حرّ عرض کرد: «آری اباعبدالله! من در این مورد شکی ندارم (که اینها چنین
تصمیمی دارند) مگر آن که از همان راهی که آمده ای برگردی».

امام(علیه السلام) فرمود:

ما أدري ما أقولُ لكَ وَ لَكِنِّي أَقولُ كَمَا قالَ أَخُو الأَوْسِ حَيْثُ يَقولُ:

سَأَمْضِي وَ ما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَى الْفَتَى *** إذا ما نَوَى خَيْراً، وَ جَاهَدَ مُسْلِماً

وَ وَاسَى الرِّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ *** وَ فارقَ مَدْمُوماً وَ خالفَ مُجْرَماً

أَقْدِمُ نَفْسِي لا أريدُ بقاءَها *** لِيَتَلَقَى خَميساً في الوغاءِ عَرْمَماً

فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَلَمْ وَ إِنْ مُتُّ لَمْ أَدَمْ *** كَفَى بِكَ دُلاً أَنْ تَعِيشَ مُرَغَّماً

تنها پاسخی که می توانم به تو بدهم همان پاسخی است که آن مرد از قبیله اوس
(به پسر عموی خویش هنگامی که می خواست به یاری پیامبر برود)، داد:

(سپس اشعاری به این مضمون بیان فرمود:)

«من این راه را می روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست.

آنگاه که آهنگ خیر کند و در راه اسلام مجاهدت نماید.

و برای مردان صالح از جان خود مایه بگذارد.

[373]

و از بدی ها دوری گزیده و با تبهکاران مخالفت ورزد.

من جانم را بر کف گرفته و دیگر قصد ماندن ندارم تا در کشاکش نبرد با تمام

سپاه دشمن بستیزم.

پس اگر زنده ماندم پیشمان نخواهم بود، و اگر کشته شوم نکوهش نمی شوم.

تو را ذلت همین بس که با خواری به این زندگی (ننگین خود) ادامه

دهی!!».(1)

* * *

تعبیرات و اشعاری که در این گفتار امام(علیه السلام) از آن استفاده شده نشان می دهد که شجاعت پدرش علی(علیه السلام) در وجود مبارکش به طور کامل وجود داشته است، همان گونه که پدرش فرمود: «وَاللّٰهُ لَا بَنُیْ اَبِیْطَالِبٍ اَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنْ الطِّفْلِ بِتَدْیِ اُمِّهِ» به خدا سوگند عشق و علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است». (2) او هم می فرماید: «سَأْمُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلٰی الْفَتٰی» من از این طریق می روم و مرگ و شهادت (در راه خدا و نشر حقّ و عدالت) برای جوانمردان عیب و عار نیست!»

شجاعتی که سبب می شود بر مرگ لبخند زند و از هیچ تهدیدی نهراسد و شاهد مقصود مقدّس خویش را به هر قیمت شده در آغوش گیرد.

يك بار دیگر اشعار فوق را که زبان حال امام(علیه السلام) است زمزمه کنید و به محتوای آن بیندیشید، چگونه از مرگی که مایه حیات و عزّت و افتخار است و حیاتی که مایه ننگ و خواری و بدبختی است، سخن می گوید.

52 – تعبیر دیگری از امام (علیه السلام) درباره ذلت ناپذیری

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 138-140 ; مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص

232-233 (با مختصر تفاوت) و بحار الانوار، ج 44، ص 377-378 (با

مقداری تفاوت).

2 . نهج البلاغه، خطبه 5.

[374]

در روایت دیگری آمده است که حضرت بعد از خواندن آن اشعار فرمود:

«لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى سَبِيلِ نَيْلِ الْعِزِّ وَ إِحْيَاءِ

الْحَقِّ، لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةً خَالِدَةً وَ لَيْسَتْ الْحَيَاةُ مَعَ الدُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ

الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ، أَقْبِلَ الْمَوْتَ تُخَوِّفُنِي، هَيْهَاتَ طَاشَ سَهْمُكَ وَ خَابَ ظَنُّكَ لَسْتُ

أَخَافُ الْمَوْتَ، إِنَّ نَفْسِي لَأَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ هِمَّتِي لَأَعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّيْمَ خَوْفًا

مِنَ الْمَوْتِ وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ قَتْلِي؟! مَرَحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ

لَكِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى هَذِهِ مَجْدِي وَ مَحْوِ عِزِّي وَ شَرَفِي فَإِذَا لَا أُبَالِي بِالْقَتْلِ».

«در شأن چون منی نیست که از مرگ بهراسد! مرگ در راه رسیدن به عزّت و

احیای حق، چقدر آسان است؟! آری مرگ در راه عزّت و سربلندی جز زندگانی

جاوید نیست! و زندگی ذلّت بار جز مرگ تهی از زندگی نمی باشد.

آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ هیئات! تیرت به خطا رفت و پندارت بیهوده

است!

من آن نیستم که از مرگ بترسم، روح بزرگ تر و همّت برتر از آن است که

از ترس مرگ زیر بار ستم بروم!

آیا به بیش از کشتن من قادرید؟! خوشا به کشته شدن در راه خدا!

ولی شما بر نابودی عظمت و عزّت و شرف من ناتوانید، حال که چنین است

من از کشته شدن باکی ندارم!». (1)

* * *

راستی آفرین بر این همّت، و درود خدا بر این عظمت روح و اوج شهامت;

آیا این گونه سخنان تاکنون از کسی شنیده شده؟

آیا هر کس توان گفتن این کلمات را دارد؟

1 . احقاق الحق، ج 1، ص 601 و اعیان الشیعة، ج 1، ص 581.

[375]

درود بر تو ای پیشوای آزادگان و ای سالار شهیدان! که عالیت‌ترین درس را در کوتاهترین عبارت به ما آموختی، درود و صد هزار درود!

53 – خطبه دیگری از امام (علیه السلام) در جمع یاران حرّ

سرانجام امام (علیه السلام) و حرّ هر کدام با سپاهیان خود به راه خویش ادامه دادند تا به منزلگاه «بیضه» (1) رسیدند. امام (علیه السلام) در آنجا برای یاران خود و سپاه حرّ، پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا

مُسْتَحِلًّا لِحُرِّمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ

وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ، وَ لَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». أَلَا
وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ،
وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْتَرُوا بِالْقِيَّءِ، وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ، وَ حَرَّمُوا حَلَالَ اللَّهِ، وَ أَنَا
أَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ.

قَدْ أَتَنَتِي كُتُبُكُمْ، وَ قَدِمَتِ عَلَى رُسُلِكُمْ بَيِّعَتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَ لَا تَخَذُلُونِي، فَإِنْ
تَمَمْتُمْ عَلَى بَيِّعَتِكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ
اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)، نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَ أَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ، فَلَكُمْ فِيَّ أَسْوَدٌ، وَ
إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَفَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَ خَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ
بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَ أَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ! وَ الْمَغْرُورُ مِنْ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَحَظَّكُمْ
أَخْطَاءُكُمْ، وَ نَصِيبُكُمْ ضَيَعْتُمْ (فَمَنْ تَكْتَفِئَمَا يَنْكُتْ عَلَى نَفْسِهِ) وَ سَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ،
وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

«ای مردم! پیامبر خدا (علیه السلام) فرمودند: «هر کس سلطان ستمگری را ببیند
که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته و با سنت رسول خدا
مخالفت ورزیده، در

1 . بیضه (به کسر باء) آبگاهی است میان واقصه و عذیب.

[376]

میان بندگان خدا به ستم رفتار می کند؛ و او با زبان و کردارش با وی به مخالفت بر نخیزد، سزاوار است خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (دوزخ) بیاندازد».

هان ای مردم! این گروه (بنی امیه) به طاعت شیطان پایبند شده و از پیروی خداوند سرپیچی کرده اند، فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده اند. آنان بیت المال را به انحصار خویش درآورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده اند و من (که فرزند رسول خدایم) به قیام برای تغییر این اوضاع، از همه کس سزاوارترم.

نامه های شما به دستم رسید و فرستادگانتان — با خبر بیعت شما — به نزد من آمدند (و گفتند:) شما با من پیمان بسته که مرا در برابر دشمن تنها نخواهید گذاشت.

اکنون اگر به بیعت خود وفادار ماندید، به رشد و کمال خود دست یافتید، من حسین بن علی(علیه السلام) و فرزند فاطمه دختر رسول خدایم. من در کنار شما، و خاندانم در کنار خاندان شما است. **اسوه و الگوی شما من هستم.**

و اگر چنین نبودید و پیمانتان را شکسته اید و از بیعت خویش با من دست کشیده اید، به جانم سوگند! این رفتار از شما ناشناخته (و عجیب) نیست! چرا که شما با پدر و برادر و پسرعمویم مسلم، همین گونه رفتار کردید! فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد. (در واقع این شماست که) همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را تباه ساخته اید. (قرآن می فرماید): **«فَمَنْ نَكُثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ»**; هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است». (1)

و به زودی خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته».

هنگامی که این خطبه به پایان رسید، یاران امام(علیه السلام) به نزدش آمده و همگی برای

یاری حضرت اعلام یاری کردند و امام(علیه السلام) از خداوند برای آنها خیر
و سعادت طلب نمود.(1)

* * *

این گفتار تاریخی امام(علیه السلام) با صراحت تمام هدف قیام خونین عاشورا
را شرح می دهد، بیانی که برای هر زمان و هر مکان کاربرد دارد. امام(علیه
السلام) قیام خود را تبلوری از وظیفه عمومی همه مسلمین می داند که در برابر
حکام جائز و ظالم بر عهده دارند. ظالمانی که نه فقط بندگان خدا را به زنجیر
ستم گرفتار ساخته اند، بلکه حلال خدا را حرام کرده و حرام او را حلال
شمرده اند.

به یقین، سکوت در برابر چنین افرادی برای هیچ مسلمانی جایز نیست! چرا که سکوت سبب امضای اعمال آنان می شود و امضای اعمال آنان سبب اتحاد سرنوشت سکوت کننده، با ظالمان و طاغیان می گردد.

آری ؛ همه باید فریاد کشند و قیام کنند و کاخ بیدادگران را واژگون کنند و از همه سزاوارتر به این امر، فرزند پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و امام معصوم (علیهم السلام) است.

چه منطقی از این گویاتر و زنده تر!

54 – عبیدالله بن حرّ جعفی و از دست دادن فرصت

هنگامی که امام (علیه السلام) با سپاه اندک خویش به «قصر بنی مقاتل» (2) رسید در آنجا خیمه ای توجّهش را جلب کرد، پرسید: «این خیمه از کیست؟» گفتند: «عبیدالله بن حرّ جعفی». امام (علیه السلام) «حجاج بن مسروق جعفی» را به نزد او فرستاد. حجاج به خیمه عبیدالله بن حرّ آمد، سلام کرد و گفت:

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 304 ; کامل ابن اثیر، ج 4، ص 48 و فتوح ابن

اعثم، ج 5، ص 144-145.

2 . این قصر که موضعی است میان عین التمر و قُطُطانیّه (نزدیک کوفه)،

منسوب به مقاتل بن حسان بوده است.

[378]

ای پسر حرّ! به خدا سوگند! اگر شایسته آن باشی که بپذیری خداوند به تو

کرامتی عظیم هدیه کرده است.

گفت: کدام کرامت؟

حجّاج پاسخ داد: این حسین بن علی(علیه السلام) است، که تو را به یاری

خویش فرا می خواند. پس اگر در رکاب آن حضرت با دشمنانش نبرد کنی،

پاداش بزرگی نصیب تو خواهد شد و اگر کشته شوی، به فیض شهادت نایل

گردی.

«عبيدالله بن حرّ» گفت: من از کوفه بیرون نیامدم مگر آن که بیم داشتم حسین بن علی(علیه السلام) به کوفه قدم گذارد و من آنجا باشم و یاری اش نکنم. در کوفه هیچ یآوری نمانده مگر آن که به دنیا رو کرده است، خدمت امام برگرد و این مطلب را به عرضشان برسان.

حجاج نزد امام آمد و ماجرا را به عرض امام(علیه السلام) رساند. امام برخاست و باتی چند از یاران خود به نزد عبيدالله بن حرّ آمد. عبيدالله از امام(علیه السلام) استقبال گرمی به عمل آورد و امام نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ، يَا بَنَ الْحَرِّ! فَإِنَّ مِصْرَكُمْ هَذِهِ كَتَبُوا إِلَيَّ وَ خَبَرُونِي أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى نُصْرَتِي، وَ أَنْ يَفُومُوا دُونِي وَ يُقَاتِلُوا عَدُوِّي، وَ أَنَّهُمْ سَأَلُونِي الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ، فَقَدِمْتُ، وَ لَسْتُ أَدْرِي الْقَوْمَ عَلَى مَا زَعَمُوا، لِأَنَّهُمْ قَدْ أَعَانُوا عَلَى قَتْلِ ابْنِ عَمِّي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ(رحمه الله) وَ شِيعَتِهِ. وَ أَجْمَعُوا عَلَى ابْنِ مَرْجَانَةَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُبَايِعُنِي لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَ أَنْتَ يَا بَنَ الْحَرِّ فَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُؤَاخِذُكَ بِمَا كَسَبْتَ وَ أَسْلَفْتَ مِنَ الذُّنُوبِ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ، وَ أَنَا أَدْعُوكَ فِي وَقْتِي هَذَا إِلَى تَوْبَةٍ

تُغَسَّلُ بِهَا مَا عَلَيْكَ مِنَ الدُّنُوبِ، وَ أَدْعُوكَ إِلَى نُصْرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنْ أُعْطِينَا حَقَّنَا
حَمْدَنَا اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ قَبْلَنَا، وَ إِنْ مُنِعْنَا حَقَّنَا وَ رُكِبْنَا بِالظُّلْمِ كُنْتَ مِنْ أَعْوَانِي
عَلَى طَلَبِ الْحَقِّ».

«اما بعد! ای پسر حرّ! همشهریان تو این نامه ها را برایم نوشتند و خبر دادند

که

[379]

همگی بر یاری من متفق اند و در کنار من ایستاده و با دشمنانم پیکار خواهند
کرد. و از من خواستند که نزدشان بروم و من نیز آمدم. ولی گمان نمی کنم که
آنان بر عهدشان پایدار بمانند، زیرا آنان بر کشتن پسر عمویم — مسلم بن
عقیل (رحمه الله) — و یارانش (با دشمنان) همکاری کردند، و همگی با پسر
مرجانه — عبیدالله بن زیاد — که از من می خواهد با یزید بیعت کنم، همراه
شده اند. و تو ای پسر حرّ بدان! به یقین خداوند در برابر کارهایی که انجام
داده ای و گناہانی که در ایام گذشته مرتکب شده ای، از تو بازخواست خواهد

کرد، و من در این لحظه از تو می خواهم که با آب توبه گناهانت را شستشو دهی و تو را به یاری خاندان اهل بیت (علیهم السلام) فرا می خوانم.

اگر حَقمان را به ما دادند خدا را بر آن شکر کرده و می پذیریم و اگر آن را از ما بازداشتند و به ظلم و ستم بر ما چیره شدند تو در طلب حق، از یاوران من خواهی بود (و در هر دو صورت زیانی نخواهی دید)».

عبیدالله بن حرّ عرض کرد: به خدا سوگند! ای فرزند رسول الله (صلی الله علیه وآله) اگر در کوفه کسانی بودند که تو را یاری کرده و در رکابت پیکار می نمودند، من مقاوم ترین آنان در برابر دشمنانت بودم. ولی من در کوفه شاهد بودم که مدّعیان پیروی تو از ترس بنی امیّه و شمشیرهایشان به خانه های خود خزیدند. تو را به خدا سوگند که این خواهش را از من مکن. من هر چه بتوانم — از کمک های مالی — از تو دریغ نخواهم کرد این اسب را از من بپذیر که در پی کسی با آن روان نشدم مگر آن که بر او دست یافتم و با آن از مهلکه ای نگریختم جز آن که نجات یافتم و این شمشیر را تقدیم تو می کنم که به هر چه فرود آوردم آن را برید.

امام(علیه السلام) فرمود:

«يَا بَنَ الْحُرِّ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَ سَيْفِكَ، إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ النُّصْرَةَ، فَإِنْ كُنْتَ قَدْ

بَخِلْتَ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْ مَالِكَ،... قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ(صلى

الله عليه وآله) وَ هُوَ يَقُولُ: «مَنْ

[380]

سَمَعَ دَاعِيَةَ أَهْلِ بَيْتِي، وَ لَمْ يَنْصُرْهُمْ عَلَى حَقِّهِمْ إِلَّا أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ»

; ای فرزند حر! ما به قصد اسب و شمشیرت نیامدیم، ما آمدم تا از تو یاری

بطلبیم. اگر از تقدیم جانست در راه ما دریغ می‌ورزی، هیچ نیازی به مالت

نداریم... من از رسول خدا(صلى الله عليه وآله) شنیدم که می فرمود: «هر کس

فریاد استغاثه اهل بیت مرا بشنود و به یاریشان نشتابد خداوند وی را به رو در

آتش دوزخ اندازد».

آنگاه امام حسین(علیه السلام) برخاست و به نزد یاران خود برگشت.(1)

در روایتی آمده است که امام پس از این گفتگوها در پایان به عبدالله بن حرّ چنین فرمود:

«قَالَ تَنْصُرُنَا فَاتَّقِ اللَّهَ أَنْ لَا تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا، فَوَاللَّهِ لَا يَسْمَعُ وَاعِيَّتَنَا أَحَدٌ ثُمَّ لَمْ

يَنْصُرْنَا إِلَّا هَلْكَ؛ اگر قصد یاری ما را نداری، پس از خدا بترس و با آنان که

ما با

می جنگند مباش! به خدا سوگند! هر کس فریاد استغاثه ما را بشنود و به یاری ما نشتابد یقیناً آخرت او تباه خواهد شد».

عبدالله بن حر عرض کرد: نه، هرگز چنین نخواهد شد! إِنْ شَاءَ اللَّهُ (و من با دشمن شما همراهی نخواهم کرد). (2)

* * *

امام (علیه السلام) بار دیگر با این سخنان پر معنی خود نشان می دهد با این که
امیدی به مردم کوفه ندارد و می داند آنها بی وفاتر از آن هستند که به پیمان و
دعوت نامه های خود وفا کنند و به یاری او برخیزند، باز به راه خود ادامه
می دهد، زیرا رسالت او چیز دیگری است و برنامه ای دیگر.

در ضمن هر کس را ببیند با او اتمام حجت می کند، و صاحبان نفوس مطمئنّه و
سعادت‌مندان پرافتخار و مؤمنان راستین را با خود همراه می سازد، تا در آن
کارزار

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 130-132.

2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 307-308 و بحارالانوار، ج 44، ص 379.

[381]

تاریخی عاشورا شهد شهادت را بنوشند و با خون های پاك خود نهال اسلام را
آبیاری کنند و پرده از چهره منافقان و دشمنان قسم خورده اسلام برافکنند.

55 – در پستی دنیا همین بس...

از امام سجّاد(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «امام حسین(علیه السلام)
(در مسیر کربلا) در هیچ منزلگاهی فرود نیامد و کوچ نکرد، مگر آن که از

«یحیی بن زکریّا» پیامبر بزرگ خدا و کشته شدن وی یاد فرمود، و روزی چنین

فرمود:

«وَمِنْ هَؤُلَاءِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا

بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ از پستی دنیا نزد خداوند همین بس که سر «یحیی بن زکریّا» را

برای زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه بردند!». (1)

در روایت دیگری امام (علیه السلام) در توضیح این مطلب، فرمود:

«إِنَّ امْرَأَةً مَلَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كُبِّرَتْ وَ أَرَادَتْ أَنْ تُزَوِّجَ بِنْتَهَا مِنْهُ لِلْمَلِكِ، فَاسْتَشَارَ

الْمَلِكُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا فَنَهَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَعَرَفَتِ الْمَرْأَةُ ذَلِكَ وَ زَيَّنَتْ بِنْتَهَا وَ بَعَثَتْهَا

إِلَى الْمَلِكِ فَذَهَبَتْ وَ لَعِبَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ: مَا حَاجُكَ؟

قَالَتْ: رَأْسُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا.

فَقَالَ الْمَلِكُ: يَا بَنِيَّةُ حَاجَةٌ غَيْرَ هَذِهِ.

قَالَتْ: مَا أُرِيدُ غَيْرَهُ... فَقَتَلَهُ، ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهَا فِي طُشْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَمَرَتْ

الْأَرْضُ فَأَخَذَتْهَا، وَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُخْتَ نُصْرَ.

«همسر پادشاه بنی اسرائیل پیر شده بود، خواست دخترش را به همسری آن پادشاه درآورد. پادشاه با یحیی بن زکریّا دراین مورد مشورت کرد حضرت وی را از این کار برحذر داشت، همسر پادشاه از این ماجرا با خبر شد و دخترش را آرایش

1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 92 و بحارالانوار، ج 45، ص 89.

[382]

کرد و به نزد پادشاه فرستاد ؛ دختر به نزد پادشاه رفت و به طّنّازی و عشوّه گری پرداخت (تا هوش از سر پادشاه ربود).

پادشاه گفت: (برای آن که به وصالتم برسم) چه می خواهی؟

دختر گفت: سر یحیی بن زکریّا را!

پادشاه گفت: دخترم! چیز دیگری بخواه.

گفت: جز این نمی خواهم!

امام(علیه السلام) ادامه داد: ... وی پس از این تصمیم به قتل حضرت یحیی(علیه السلام) گرفت و آن حضرت را به قتل رساند. آنگاه سر مبارکش را در طشت طلایی نهاد و به نزد آن دختر فرستاد (وچندان نگذشت که زمین دختر را در خود فروود برد و «بخت نصر» بر آنان مسلط شد).»(1)

آنجا که سر یحیی را دفن کردند پیوسته از آن محل خون می جوشید تا بخت نصر گروه زیادی از ظالمان بنی اسرائیل را کشت تا خون از جوشش افتاد. لذا در پایان این ماجرا می خوانیم امام حسین(علیه السلام) به فرزندش امام سجّاد(علیه السلام) فرمود:

«يَا وَلَدِي يَا عَلِيُّ وَاللَّهِ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ الْمَهْدِيَّ فَيَقْتُلَ عَلِيَّ دَمِي مِنَ

الْمُنَافِقِينَ الْكَفَرَةِ الْفَسَقَةِ سَبْعِينَ أَلْفًا ; فرزندم! علی جان! به خدا سوگند خون من

آرام

نخواهد گرفت تا آنگاه که خداوند (فرزندم) مهدی(عج) را مبعوث کند و او هفتاد

هزار تن از منافقین کافر و فاسق را به قتل برساند».»(2)

گفته های کوتاه و پرمعنی امام(علیه السلام) در مسیر کربلا یکی از دیگری
پربارتر و عجیب تر است.

هدف امام(علیه السلام) از طرح ماجرای حضرت یحیی(علیه السلام) اشاره به
این نکته است که حگام

1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 92 و بحارالانوار، ج 45، ص 89 .

2 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 92 و بحارالانوار، ج 45، ص 89 .

[383]

ظالم و جبار و هواپرست او را به جرم پاکی و تقوا و مبارزه با آلودگی ها و
هوسبازی ها شهید می کنند و سر بریده اش را برای ناپاک زاده ای هدیه
می برند و این نشان می دهد که امام(علیه السلام) از جزئیات شهادت خود آگاه
بوده، و برای اصحاب و یاران و فرزنداناش شرح
می داده و آن مردان شجاع را آماده جانبازی و فداکاری تا آخرین قطره خون
می کرده است.

جمله «خون من از جوشش باز نمی ایستد تا «مهدی(علیه السلام)» قیام کند» اشاره پر معنایی به استمرار عاشوراهاى حسینی در طول تاریخ است، همان چیزی که امروز با چشم خود می بینیم. **صَدَقَ اللهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ اَوْلِیَائُهُ(علیهم السلام)** .

56 – ورود به سر منزل مقصود

امام در دوّم محرّم سال 61 هجری به اتفاق یاران خویش به سرزمین کربلا وارد شد، ابتدا به یارانش رو کرد و فرمود:

«النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لِعَقٍّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا

مُحْصَرُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ ; مردم، بندگان دنیا هستند و دین همانند چیزی است

که بر

زبانشان باشد، تا آنگاه که زندگی شان (به وسیله آن) پر رونق است آن را نگه

می دارند، ولی هنگامی که با مشکلات آزموده شوند عدد دین داران اندک

می شود».

آنگاه پرسید: آیا اینجا کربلا است!

پاسخ دادند: آری، ای پسر پیغمبر!

آن حضرت فرمود:

«هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، هَهُنَا مَنَاخُ رُكَابِنَا، وَ مَحَطُّ رِحَالِنَا، وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا، وَ

مَسْفَاكُ دِمَائِنَا ; این دیار، جایگاه اندوه و بلا (و سرزمین گرفتاری و آزمون)

است،

اینجا محلّ خوابیدن شتران ما، و بارانداز کاروان ما، و محلّ شهادت مردان ما

و

[384]

جاری شدن خون ماست». (1)

سپس اصحاب امام(علیه السلام) پیاده شدند «حرّ» نیز با هزار سوار جنگی در

ناحیه دیگری در مقابل امام(علیه السلام) اردو زد و نامه ای به عبیدالله بن زیاد

نوشت و در آن نامه او را از ورود امام حسین(علیه السلام) به کربلا باخبر

ساخت.

در روایت دیگری چنین می خوانیم:

امام حسین(علیه السلام) فرمود: اسم این مکان چیست؟ پاسخ دادند: کربلا.

فرمود:

«ذاتُ کَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ لَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهَذَا الْمَكَانِ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى صِقِّينَ، وَ أَنَا مَعَهُ، فَوَقَّفَ، فَسَأَلَ عَنْهُ، فَأُخْبِرَ بِاسْمِهِ، فَقَالَ: «هَاهُنَا مَحَطُّ رُكَابِهِمْ، وَ هَاهُنَا مِهْرَاقُ دِمَائِهِمْ»، فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «ثِقَلُ لَالٍ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، يَنْزِلُونَ هَاهُنَا»، وَ قَبْضَ قَبْضَةٍ مِنْهَا فَشَمَمَهَا وَ قَالَ: هَذِهِ وَ اللَّهُ هِيَ الْأَرْضُ الَّتِي أَخْبَرَ بِهَا جَبْرَائِيلُ رَسُولَ اللَّهِ أَنَّنِي أَقْتُلُ فِيهَا، أَخْبَرْتَنِي أُمُّ سَلَمَةَ».

«سرزمین اندوه و سختی، پدرم (امیرالمؤمنین(علیه السلام)) در مسیر جنگ صقین که من نیز همراه او بودم از این سرزمین عبور کرد، چون به اینجا رسید، ایستاد و از نام آن پرسید. وقتی که نامش را شنید، فرمود: «اینجا محلّ کاروان آنان و جای ریخته شدن خون های پاکشان است».

پرسیدند: از چه خبر می دهی؟

فرمود: «از حوادث سنگینی برای خاندان پیامبر که روزی در این مکان فرود می آیند».

سپس امام حسین(علیه السلام) مثنی از خاك گرفت و بویید و فرمود: «به خدا سوگند! این همان سرزمینی است که جبرئیل به پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) خبر داد که من در آن شهید می شوم.

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 237 و بحارالانوار، ج 44، ص 383

[385]

امّ سلمه (همسر بزرگوار رسول گرامی اسلام) به من خبر داد و گفت: روزی جبرئیل نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و تو هم (ای حسین(علیه السلام)) نزد من بودی، پس گریستی، پیامبر فرمود: فرزندم را رها کن و من تو را رها کردم، پیامبر(صلی الله علیه وآله) تو را در آغوش گرفت و بر دامنش نشاند.

جبرئیل از پیامبر(صلی الله علیه وآله) پرسید: آیا حسین(علیه السلام) را دوست

داری؟ پیامبر فرمود: آری». جبرئیل گفت:

«فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ، وَإِنْ شِئْتَ أُرِيكَ ثُرْبَةً أَرْضِيهِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا ; أُمَّتُ تَوِي رَا

خواهند کشت و چنانچه خواسته باشی خاک زمینی را که در آن شهید می شود به

تو نشان دهم؟».

پیامبر فرمود: آری!

آنگاه جبرئیل بالش را بر زمین باز کرد و آن زمین را به پیامبر نشان داد.(1)

ابومخنف در کتاب مقتل خویش از کلبی نقل می کند که امام و حرّ با سپاهیان

خود راه می پیمودند تا آن که در روز چهارشنبه به سرزمین کربلا رسیدند،

ناگهان اسب امام حسین(علیه السلام) از حرکت ایستاد. امام(علیه السلام) از آن

پیاده شد و سوار بر مرکب دیگر شد ; ولی آن اسب نیز قدم از قدم برنداشت،

اسب های متعدّدی عوض کرد، ولی هیچ يك حرکت نکردند. امام(علیه

السلام)چون این امر شگفت آور را مشاهده کرد، پرسید: نام این سرزمین

چیست؟

گفتند: غاضریّه. فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: نینوا.

فرمود: به جز اینها آن را چه می نامند؟ گفتند: شاطی الفرات (ساحل فرات).

فرمود: آیا باز هم نامی دارد؟ پاسخ دادند: کربلا.

پس آهی کشید و فرمود: «أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ; دشت اندوه و بلا» است.

سپس افزود:

«قِفُوا وَ لَا تَرْحَلُوا مِنْهَا، فَهَاهُنَا وَاللّٰهِ مَنَاخُ رُكَابِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللّٰهِ سَقَكُ دِمَائِنَا، وَ

هَاهُنَا

1 . مجمع الزوائد، ج 9، ص 192.

[386]

وَاللّٰهِ هُنَاكَ حَرِيمِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللّٰهِ قَتْلُ رُجَالِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللّٰهِ ذَبْحُ أَطْفَالِنَا، وَ هَاهُنَا

وَاللّٰهِ نَزَارُ قُبُورِنَا، وَ بِهِذِهِ الثَّرْبَةِ وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللّٰهِ وَ لَا خُلْفَ لِقَوْلِهِ».

«همین جا توقف کنید و از آن کوچ نکنید. پس به خدا سوگند! خوابگاه شتران ما و جای ریخته شدن خونمان است. به خدا سوگند! اینجا محلّ هتک حریم ما و کشته شدن مردان و ذبح کودکان ماست. به خدا سوگند! اینجا محلّ زیارت قبور ماست. جدّم رسول خدا مرا به این تربت نوید داده است که در فرموده او تخلّقی نیست». (1)

* * *

سرزمین کربلا از خاطره انگیزترین سرزمین های کشور اسلام است، سرزمین دلاوری ها و رشادت ها، سرزمین ایثارها و فداکاری ها، و سرزمین پایداری ها در مسیر هدف.

نام کربلا برای امام حسین(علیه السلام) کاملاً آشنا بود، چرا که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در زمان خود از آن خبر داده بود و این خبر را رسول خدا(صلی الله علیه وآله) طبق روایات از جبرئیل، امین وحی خدا شنید، که فرزندان حسین را در این سرزمین شهید خواهند کرد (شهادتی که موج آثارش پهنه تاریخ را فراخواهد گرفت).

حتی امیر مؤمنان علی(علیه السلام) مطابق روایتی هنگامی که از آن عبور می کرد صحنه های آینده این سرزمین را با چشم خود دید و در آنجا نماز گزارد و حسین عزیزش را به پایمردی بیشتر دعوت کرد.

لذا هنگامی که امام حسین(علیه السلام) به این سرزمین موعود رسید، دستور داد بارها را بگشایند و خیمه ها را برپا کنند و فرمود منزلگه مقصود ما همین جاست!

57 – برخورد عزّتمندانه امام (علیه السلام) با فرستاده عبیدالله

1 . ناسخ التواریخ، ج 2، ص 168 و رجوع کنید به : اثبات الهداة، ج 5، ص

202 .

این زیاد نامه ای به این مضمون برای امام حسین(علیه السلام) نوشت: «اَمَّا بعد! ای حسین! خبر ورودت به کربلا به من رسید، امیرالمؤمنین — یزید! — به من نوشته است که سر بر بالین نهم و غذای سیری نخورم تا تو را به قتل برسانم و به خداوند لطیف و خبیر ملحق کنم و یا به فرمان من و یزید بن معاویه گردن نهی».

چون این نامه به امام حسین(علیه السلام) رسید و آن را خواند، نامه را به دور افکند و فرمود:

«لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ أَثَرُوا مَرَضَاةَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى مَرَضَاةِ الْخَالِقِ ; گروهی که خشنودی خود را بر خشنودی خداوند برگزیدند، هرگز رستگار نخواهند شد».

فرستاده «عبیدالله» پرسید: «ای اباعبدالله! جواب نامه چه شد؟»

امام(علیه السلام) فرمود:

«مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ ; این نامه نزد من جوابی

ندارد، زیرا عبیدالله مستحقّ عذاب الهی شده است!».

چون قاصد نزد عبیدالله بازگشت و جریان را گفت، ابن زیاد به شدّت برآشفّت

(ولی پاسخی نداشت). (1)

* * *

امام(علیه السلام) با این سخن کوتاه و پر معنی نشان داد که با کسانی که خشنودی بندگان طاغی و یاغی را بر خشنودی خدا مقدّم می‌شمرند، هیچ سر سازش ندارد و نامه امثال ابن زیاد را که جزو این گروهند، لایق و شایسته پاسخ نمی‌داند، آن را می‌خواند و به دور می‌افکند، هر چند جان شریفش در خطر باشد.

58 — خاموش نشستن گناه است

سرانجام امام(علیه السلام) در يك طرف و حرّ بن یزید نیز با هزار مرد جنگی، در ناحیه

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 150-151 ; مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص

239 و بحار الانوار، ج 44، ص 383 (با مختصر تفاوت).

[388]

دیگر اردو زدند. آنگاه امام(علیه السلام) قلم و کاغذی طلب کرد و نامه ای برای

بزرگان کوفه که می دانست بر رأی خود استوار مانده اند، و در واقع خطاب به

عموم مردم کوفه، به این مضمون نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، وَ الْمُسَيَّبِ

بْنِ نَجْبَةَ، وَ رُفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَالٍ، وَ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ، أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ

عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا

مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ

وَ الْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». وَ قَدْ

عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ، وَ

أَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ، وَ أَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَ حَرَّمُوا

حَلَالَهُ، وَ إِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله).

وَ قَدْ أَتْنِي كُتُبُكُمْ، وَ قَدْ قَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَ لَا تَخْذُلُونِي،
 فَإِنْ وَقَيْتُمْ لِي بِيَعْتِكُمْ فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَظَّكُمْ وَ رُسْدَكُمْ، وَ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَ أَهْلِي وَ
 وَلَدِي مَعَ أَهَالِيكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ، فَلَكُمْ بِي أَسْوَةٌ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَفَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَ
 خَلَعْتُمْ بِيَعْتَكُمْ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِكُفْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَ أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي!
 وَ الْمَغْرُورُ مَنْ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَحَظُّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَ نَصِيْبُكُمْ ضَيَعْتُمْ (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ
 عَلَى نَفْسِهِ) وَ سَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ، وَ السَّلَامُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان ؛ از حسین بن علی(علیه السلام) به سلیمان بن
 صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد، عبدالله بن وال و همه مؤمنین، اما بعد:
 شما می دانید پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در زمان حیات خود فرمود:

«هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خداوند را حلال شمرده و پیمان خدا
 را شکسته و با سنت پیامبر اکرم مخالفت ورزیده و در میان بندگان خدا به ظلم
 و ستم

رفتار نموده، ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که
خدای متعال او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنم) وارد کند».

شما می دانید که این گروه (بنی امیه) به طاعت شیطان پای بند شده و از پیروی
خداوند سرباز زدند و فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده اند،
بیت المال مسلمین را به انحصار خویش درآورده، حرام خداوند را حلال و
حلالش را حرام شمرده اند و من به جهت قرابت و نزدیکی با پیامبر خدا، خود
را سزاوارتر از دیگران می دانم که با آنان مبارزه کنم.

از طرفی نامه های شما به من رسید. فرستادگانتان با خبر بیعت شما به نزد
آمدند (و گفتند) که شما با من بیعت کرده اید که مرا هرگز به دشمن تسلیم
نخواهید کرد و در میدان مبارزه تنهایم نخواهید گذارد و در میانه راه، به من
پشت نخواهید کرد. حال اگر بر بیعت و پیمان خود پایداری به رشد و کمال خود
دست یافتید، من در کنار شما و خاندان و فرزندانم در کنار خاندان و فرزندان
شما خواهد بود و من اسوه و مقتدای شما خواهم بود و اگر چنین نکنید و بر عهد
خود استوار نباشید و بیعت خود را بشکنید، بجانم سوگند که چنین رفتاری از

شما ناشناخته و عجیب نیست! چرا که شما با پدر و برادر و پسر عمویم
(مسلم) همین گونه رفتار کردید. فریب خورده کسی است که فریب شما را
بخورد، پس [در این صورت] شما همای سعادت را از دست داده و بهره خویش
را تباه ساختید. «هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته
است». و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. والسلام». (1)

امام (علیه السلام) نامه را مهر کرد و پیچید و به «قیس بن مسهر صیداوی» داد
تا به مردم کوفه برساند و چون امام از خبر کشته شدن قیس مطلع شد، اشکش
جاری گشت و عرضه

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 143-145 ; مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص

234-235 و بحار الانوار، ج 44، ص 381-382.

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا لِشِيعَتِنَا عِنْدَكَ مَنَزَلاً كَرِيماً، وَ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ

رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ; خداوندا! برای ما و شیعیان ما در نزد خود

جایگاه

والایی قرار ده و ما را با آنان در جوار رحمت خود گردآور که تو بر انجام هر

کاری توانایی». (1)

* * *

امام(علیه السلام) در این نامه که برای عموم مردم کوفه — مخصوصاً بزرگان

آنها — نوشته است بار دیگر اتمام حجّت می کند. از يك سو وظیفه سنگین آنها

را در قیام بر ضدّ جنود شیطان و سردمداران فساد و کفر و طغیان، روشن

می سازد، و از سویی دیگر عهد و پیمان و بیعت مؤکّد آنان را در حمایت از

آرمان های خود یادآور می شود.

جالب این که هرگز قیام و مبارزه خود را مشروط به قیام آنها نمی کند و عزم و

جزم خود را برای مبارزه تا آخرین نفس با توکل بر خداوند آشکار می سازد.

این نامه، بار دیگر اهداف مقدّس امام(علیه السلام) را از قیام عاشورا روشن می‌سازد. این اهداف نه هوس حکومت است، نه آرزوی مقام ؛ بلکه تنها برای مبارزه با خودکامگان، انحصارطلبان، ظالمان و ستمگران و آنهایی است که ارزش های الهی را پایمال کرده اند و فقط برای جلب رضای خدا است.

59 – خوشا چنین مرگی!

(چیزی نگذشت که عمر بن سعد با لشکر عظیمی به کربلا آمد و در برابر لشکر محدود امام(علیه السلام) ایستاد).

فرستاده عمر بن سعد نزد امام(علیه السلام) آمد. سلام کرد و نامه ابن سعد را به امام تقدیم

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 147 و بحار الانوار، ج 44، ص 382.

نمود و عرض کرد: مولای من! چرا به دیار ما آمده ای؟

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«كَتَبَ إِلَى أَهْلِ مِصْرَکُمْ هَذَا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمَّا إِذَا كَرِهُونِي فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْهُمْ! ; اهالی

شهر شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کرده اند، و اگر از آمدن من

ناخشنودند باز خواهم گشت!». (1)

خوارزمی روایت کرده است: امام(علیه السلام) به فرستاده عمر بن سعد فرمود:

«يَا هَذَا بَلَغَ صَاحِبُكَ عَنِّي إِنِّي لَمْ أَرِدْ هَذَا الْبَلَدَ، وَلَكِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرَکُمْ هَذَا

أَنْ أَتِيَهُمْ فَيُبَايِعُونِي وَ يَمْنَعُونِي وَ يَنْصُرُونِي وَ لَا يَخَذُلُونِي فَإِنْ كَرِهُونِي انْصَرَفْتُ

عَنْهُمْ مِنْ حَيْثُ جِئْتُ ; از طرف من به امیرت بگو، من خود به این دیار

نیامده ام، بلکه مردم این

دیار مرا دعوت کردند تا به نزدشان بیایم و با من بیعت کنند و مرا از دشمنانم

بازدارند و یاریم نمایند، پس اگر ناخشنودند از راهی که آمده ام باز

می گردم». (2)

وقتی فرستاده عمر بن سعد بازگشت و او را از جریان امر با خبر ساخت، ابن

سعد گفت: امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین(علیه السلام) برهاند. آنگاه

این خواسته امام را به اطلاع «ابن زیاد» رساند ولی او در پاسخ نوشت:

«از حسین بن علی(علیه السلام) بخواه، تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند.

اگر چنین کرد، ما نظر خود را خواهیم نوشت...!».

چون نامه ابن زیاد به دست ابن سعد رسید، گفت: «تصوّر من این است که

عبیدالله بن زیاد، خواهان عافیت و صلح نیست.».

عمر بن سعد، متن نامه عبیدالله بن زیاد را نزد امام حسین(علیه السلام) فرستاد.

امام(علیه السلام) فرمود:

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 311 ؛ ارشاد مفید، ص 435 و بحارالانوار، ج

44، ص 384.

2 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 241.

«لَا أُجِيبُ إِنْ زِيَادَ بِذَلِكَ أَبَدًا، فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ، فَمَرْحَبًا بِهِ؛ مِنْ هَرَّكَزْ بِهِ اَيْنِ

نامه ابن زیاد پاسخ نخواهم داد. آیا بالاتر از مرگ سرانجامی خواهد بود؟!

خوشا چنین مرگی!«. (1)

60 – می خواهم با تو سخن بگویم

امام حسین(علیه السلام) قاصدی نزد عمر بن سعد روانه ساخت که می خواهم

شب هنگام در فاصله دو سیاه با هم ملاقاتی داشته باشیم. چون شب فرا رسید

این سعد با بیست نفر از یارانش و امام حسین (علیه السلام) نیز با بیست تن از

یاران خود در محلّ موعود حضور یافتند.

امام(علیه السلام) به یاران خود دستور داد تا دور شوند تنها عباس برادرش و

علی اکبر فرزندش را نزد خود نگاه داشت. همین طور ابن سعد نیز به جز

فرزندش حفص و غلامش، به بقیّه دستور داد، دور شوند.

ابتدا امام (علیه السلام) آغاز سخن کرد و فرمود:

«وَيْلَكَ يَا بَنَ سَعْدُ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟ أَتُقَاتِلُنِي وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟ دَرُ

هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَ كُنْ مَعِي، فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ; وای بر تو، ای پسر سعد،

آیا از

خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، هراس نداری؟ آیا با من می جنگی در

حالی که می دانی من پسر چه کسی هستم؟ این گروه را رها کن و با ما باش که

این موجب نزدیکی تو به خداست».

ابن سعد گفت: اگر از این گروه جدا شوم می ترسم خانه ام را ویران کنند.

امام(علیه السلام)فرمود: «أَنَا أَبْنِيهَا لَكَ; من آن را برای تو می سازم». ابن سعد

گفت: من بیمناکم که اموال مصادره گردد. امام فرمود:

1 . اخبار الطوال دینوری، ص 253.

[393]

«أَنَا أَخْلَفُ عَلَيْكَ خَيْرًا مِنْهَا مِنْ مَالِي بِالْحِجَازِ ; من از مال خودم در حجاز، بهتر

از آن را به تو می دهم».

ابن سعد گفت: من از جان خانواده ام بیمناکم (می ترسم ابن زیاد بر آنان خشم گیرد و همه را از دم شمشیر بگذراند).

امام حسین(علیه السلام) هنگامی که مشاهده کرد ابن سعد از تصمیم خود باز نمی گردد، سکوت کرد و پاسخی نداد و از وی رو برگرداند و در حالی که از جا بر می خاست، فرمود:

«مَالِكُ، ذَبْحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا، وَ لَا غَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي

لَأَرْجُوا أَلَّا تَأْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا ؛ تو را چه می شود! خداوند به زودی

در بسترت جاننت

را بگیرد و تو را در روز رستاخیز نیامرزد. به خدا سوگند! من امیدوارم که از گندم عراق، جز مقدار ناچیزی، نخوری».

ابن سعد گستاخانه به استهزا گفت: «وَفِي الشَّعِيرِ كِفَايَةٌ عَنِ الْبُرِّ ؛ جو عراق مرا

کافی است!». (1)

امام(علیه السلام) در هر گام به اتمام حجّت می پردازد تا هیچ کس فردا، ادّعی بی اطلاعی نکند، جالب این که فرمانده لشکر دشمن نیز تلویحاً حقانیت امام(علیه السلام) و ناحق بودن دشمن او را تصدیق می کند، تنها عذرش ترس از بیرحمی و قساوت آنهاست و این اعتراف جالبی است!

از سوی دیگر تمام تلاش امام(علیه السلام) خاموش کردن آتش جنگ است و تمام تلاش دشمن افروختن این آتش است، غافل از این که این آتش سرانجام شعله می کشد و تمام حکومت دودمان بنی امیّه را در کام خود فرو می برد.

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 164-166 و بحارالانوار، ج 44، ص 388-

389.

61 – من راز و نیاز با محبوب را دوست دارم

(پس از بی نتیجه ماندن راه های مسالمت آمیز و تسلیم ناپذیری امام حسین(علیه السلام)، عمر بن سعد برای گرفتن بیعت اجباری و یا کشتن امام و یارانش در عصر تاسوعا فرمان حمله را صادر کرد. با این فرمان هزاران تن سواره و پیاده به سمت اردوی اباعبدالله(علیه السلام) روانه شدند، صدای همه آنها در بیابان کربلا پیچید و به گوش لشکریان امام(علیه السلام) رسید).

حضرت عباس بن علی(علیه السلام) محضر امام(علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد: «ای برادر! دشمن بدین سو می آید».

امام حسین(علیه السلام) برخاست و فرمود:

«يَا عَبَّاسُ! اِرْكَبْ بِنَفْسِي اَنْتَ – يَا اُخِي – حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ: مَا لَكُمْ؟ وَ مَا

بِذَلِكَ؟ وَ تَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ؟» ; ای عباس! جانم به فدایت ای برادر! سوار شو

و

از آنها بپرس! هدف آنها چیست؟ چه روی داده است؟ و بپرس: چه دستور

تازه ای به آنان داده شده؟».

«قمر بنی هاشم» عبّاس، با بیست سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از جمله آنان بودند، در برابر سپاه دشمن آمد و پرسید: «شما را چه شده است؟ و چه می خواهید؟».

گفتند: به تازگی فرمان امیر به ما رسیده است که به شما بگوییم یا حکم او را بپذیرید (به طور کامل تسلیم شوید) یا آماده کارزار باشید.

عبّاس فرمود: «شتاب مکنید تا نزد (برادرم) ابی عبدالله(علیه السلام) بروم و پیام شما را به ایشان برسانم».

آنان پذیرفتند و گفتند: «پیام ما را به ابی عبدالله(علیه السلام) برسان و پاسخش را به ما ابلاغ

عبّاس(علیه السلام) به تنهایی نزد امام(علیه السلام) برگشت و ماجرا را به عرض رساند و همراهانش همانجا (در برابر سپاه دشمن) ماندند و به نصیحت سپاه ابن سعد پرداختند.

هنگامی که عبّاس(علیه السلام) پیام ابن سعد را به عرض امام(علیه السلام) رساند، امام(علیه السلام) به برادر خطاب کرد و فرمود:

«ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غُدْوَةٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَنَّا نُصَلِّيَ

لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أَحَبُّ الصَّلَاةِ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ

وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْاسْتِغْفَارِ ؛ نزد آنان برگرد، چنانچه توانستی از آنان بخواه که

جنگ را تا

سپیده دم فردا به تأخیر بیاورند و يك امشب را مهلت بگیر، تا در این شب به

درگاه خداوند نماز بگذاریم و به راز و نیاز و استغفار بپردازیم. خدا می داند که

من نماز برای او و تلاوت کتابش (قرآن) و راز و نیاز فراوان و استغفار را

دوست دارم».

عبّاس(علیه السلام) سوار بر اسب به سمت دشمن برگشت و هنگامی که رو در روی سپاه قرار گرفت، به آنان خطاب کرد و فرمود: «ای مردم! ابا عبدالله(علیه السلام) يك امشب را از شما مهلت می خواهد».

پس از این سخن، در میان سپاهیان عمر بن سعد گفتگوهایی ردّ و بدل شد تا آن که عمرو بن حجّاج زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند! اگر اینان از مردم دیلم (کفّار) بودند و از تو چنین تقاضایی می کردند، سزاوار بود که بپذیری. قیس بن اشعث گفت: «درخواست آنها را بپذیر، به جانم سوگند! که آنان بیعت نخواهند کرد و فردا با تو خواهند جنگید». ابن سعد گفت: به خدا سوگند! اگر بدانم که چنین کنند هرگز این شب را به آنان مهلت نمی دهم!

در روایتی از علی بن حسین(علیه السلام) آمده است که فرمود: «فرستاده عمر بن سعد نزد ما آمد و در جایی که صدایش به گوش می رسید ایستاد و گفت: «ما تا فردا به شما

مهلت می دهیم، اگر تسلیم شدید شما را نزد عبیدالله بن زیاد خواهیم برد و اگر

سرباز زدید، از شما دست نخواهیم کشید». (1)

* * *

آری در کربلا دو لشکر در برابر هم قرار گرفتند که یکی از پاک ترین و

خالص ترین سلاله آدم بود و دیگری از خبیث ترین و کثیف ترین اعوان

شیطان. يك لشکر شبی را مهلت می خواست تا در واپسین ساعات زندگی با

خدای خود خلوت کند، و با راز و نیاز او خود را آماده لقاء الله در بهترین

حالات سازد، و دیگری می رفت تا آخرین نمونه های انحطاط و پستی و رذالت

را در برابر کسی که یادگار بزرگترین پیغمبر خداست به نمایش بگذارد.

صحنه کربلا از این نظر استثنایی بود.

شب عجیبی بود! صدای زمزمه مناجات یاران امام که به پیروی پیشوایشان سر

داده بودند، فضای کربلا را پر کرده بود. گویی آوای فرشتگان در عرش الهی

بود یا صدای تسبیح خازنان بهشت؛ در آن محیط روحانی بی نظیر، دلها به

عشق شهادت می طپید و در انتظار سپیده دم، لحظه شماری می کردند.

62 – خطبه تاریخی امام (علیه السلام) در شب عاشورا

پس از بازگشت سپاه ابن سعد، امام یاران خود را نزدیک غروب به نزد خود فراخواند.

علی بن الحسین (علیه السلام) می گوید: من نیز در حالی که بیمار بودم، نزدیک امام رفتم تا سخنان او را بشنوم. شنیدم پدرم به اصحاب خود می فرمود:

«أَثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرِّاءِ وَ الضَّرَّاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 315-316 و بحارالانوار، ج 44، ص 391-392 (با مختصر تفاوت).

[397]

أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبُوءَةِ، وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَ فَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ، وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفِيدَةً، وَ لَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْلَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي، وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أُبْرَ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعاً خَيْرًا، أَلَا وَ إِنِّي لَاظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَعْدَاءِ غَدًا، أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا».

«خدای را ستایش می کنم بهترین ستایش ها و او را سپاس می گویم در آسایش و سختی. بار خدایا! تو را سپاس می گویم که ما را به پیامبری (حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)) گرامی داشتی و به ما قرآن را آموختی و ما را فقیه در دین ساختی و گوشه شنوا و چشمی بینا و دلی آگاه به ما عطا فرمودی و ما را در زمره مشرکین قرار ندادی.

اما بعد، من یارانی برتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتی نیکوکارتر، و به خویشاوندی پای بندتر از اهل بیتم نمی شناسم؛ خداوند به همه شما پاداش خیر عنایت فرماید!

من می دانم که فردا کار ما با این دشمنان به کجا خواهد انجامید. من به شما اجازه دادم که بروید و بیعت خود را از شما برداشتم، هیچ عهد و ذمه ای از

جانب من بر عهده شما نیست. سیاهی شب شما را در برگرفته است، از این

تاریکی همچون يك مركب استفاده کنید (و از محلّ خطر دور شوید)». (1)

ابن اعثم می گوید: امام در آن شب فرمود:

«إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصَحَّ مِنْكُمْ وَلَا أَعْدَلَ وَلَا أَفْضَلَ أَهْلَ بَيْتٍ، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ

عَنِّي خَيْرًا، فَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ أَقْبَلَ فَقُومُوا وَاتَّخِذُوا جَمَلًا، وَلْيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ

صَاحِبِهِ أَوْ رَجُلٍ مِنْ

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 317 و بحار الانوار، ج 44، ص 392-393.

[398]

إِخْوَتِي وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَدُرُونِي وَهُؤُلَاءِ الْقَوْمَ، فَإِنَّهُمْ لَا يَطْلُبُونَ

غَيْرِي، وَلَوْ أَصَابُونِي وَقَدَرُوا عَلَى قَتْلِي لَمَا طَلَبُوكُمْ».

«من هیچ اصحابی را از شما سالم تر و عادل تر و هیچ خاندانی را از خاندان

خود برتر سراغ ندارم. خداوند به شما پاداش نیکو عطا فرماید!

اکنون این شب است که رو آورده، برخیزید و از تاریکی آن به همانند يك
مركب استفاده کنید، (و از اینجا دور شوید) و هر يك از شما دست دوستش یا
دست يك تن از مردان مرا بگیرید و در این سیاهی شب پراکنده شوید و مرا با
این گروه دشمن تنها بگذارید، که آنان تنها مرا می طلبند و اگر بر من دست
یابند و مرا به قتل برسانند، دیگر به سراغ شما نخواهند آمد!». (1)

* * *

ابوحمره ثمالی از علی بن الحسین (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «من در
آن شبی که فردایش پدرم به شهادت رسید نزد پدرم بودم، امام به یارانش فرمود:
اکنون شب است، از تاریکی آن به عنوان مركب استفاده کنید. این گروه، تنها
قصد جان من کرده اند و چون مرا کشتند با شما کاری ندارند، شما آزادید که
بروید».

ولی یاران امام (علیه السلام) يك صدا گفتند: «نه به خدا سوگند! هرگز چنین
چیزی مباد!» (ما می مانیم و در رکابت شربت شهادت می نوشیم) امام چون
وفاداری اصحاب را تا مرز شهادت ملاحظه کرد فرمود:

«إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ عَدَاً كَذَلِكَ، لَا يَقِلُّ مِنْكُمْ رَجُلٌ» ; فردا همه شما همانند من به فیض

شهادت نائل خواهید شد و کسی از شما باقی نخواهد ماند».

یاران با شادمانی گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ» ; خدای را سپاس که

افتخار شهادت در راهش را در رکاب تو نصیب ما کرد!».

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 169-170.

[399]

امام(علیه السلام) در حق همه آنان دعا کرد و آنگاه فرمودند:

«ارْقَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَ انْظُرُوا» ; سرهای خود را بلند کنید و جایگاه خود را

ببینید!».

یاران و اصحاب نظر کرده و جایگاه و مقام خود را در بهشت برین مشاهده

کردند و امام(علیه السلام) جایگاه رفیع هر کدام را به آنها نشان می داد و

می فرمود:

«هَذَا مَنَزْلُكَ يَا فُلَانُ، وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ، وَ هَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ ; اِی فُلَان

کس! این جایگاه از آن توست و این قصر تو و آن درجه رفیع تو».

این بود که اصحاب با سینه های گشاده و چهره های باز (با شادی و افتخار) به

استقبال نیزه ها و شمشیرها می رفتند تا سریعتر به جایگاهی که در بهشت

دارند، برسند.(1)

* * *

این خطبه تاریخی امام(علیه السلام) در آن شب تاریخی، بیانگر این واقعیت

است که امام و اسوه شهیدان راه حق و یاران دلیر و پاکبازش با آگاهی کامل از

سرنوشتی که در پیش داشتند به استقبال از آن شتافتند، استقبال از شهادتی

پرشکوه که تاریخ اسلام را روشن ساخت و منافقان زشت سیرت را رسوا کرد.

شهادتی که امواج آن قرون و اعصار را در نوردید و به صورت سرمشقی

فراموش نشدنی برای همه امت های دربند درآمد.

آری، امام(علیه السلام) با صراحت تمام حوادث فردا را بازگو کرد، و به همه یارانش اعلام کرد که هر کس در این میدان بماند شهید خواهد شد، و راه نجات و رهایی را به موقع به همه آنها نشان دادند.

اما آن پروانگان، که به عشق سوختن گرد آن شمع جمع شده بودند، یکصدا گفتند که زندگی بعد از تو هرگز! و با علم و آگاهی به استقبال شهادت شتافتند و شهید آن را

1 . بحارالانوار، ج 44، ص 298.

[400]

همچون آب حیات نوشیدند و در جوار قرب حق به زندگی جاویدان رسیدند.

این شهد شیرین تر از هر چیز نوش جانشان باد.

63 – هرگز دست از دامن بر نمی داریم!

در کتاب «الدمعة الساکبة» به نقل از کتاب «نور العین» آمده است که حضرت سکینه، دختر امام حسین (علیه السلام) می گوید: در یک شب مهتابی در میان خیمه نشسته بودم که ناگاه صدای گریه و ناله ای توجهم را جلب نمود، نگران بودم که زنان متوجهم شوند. بپاخاستم و به دنبال آن رفتم، دیدم پدرم نشسته و در حالی که اصحابش به گرد وجود او حلقه زدند، چنین می فرماید:

«إِعْلَمُوا، أَنَّكُمْ خَرَجْتُمْ مَعِيَ لِعِلْمِكُمْ أَنِّي أَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ بَايَعُونِي بِالْأَسْنَتِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ، وَ قَدْ انْعَكَسَ الْأَمْرُ، لِأَنَّهُمْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ. وَ الْآنَ لَيْسَ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصَدٌ إِلَّا قَتْلِي وَ قَتْلَ مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ يَدَيَّ، وَ سَبَى حَرِيمِي بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَ أَخْشَى أَنَّكُمْ مَا تَعْلَمُونَ أَوْ تَعْلَمُونَ وَ تَسْتَحْيُونَ. وَ الْخَدْعُ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ، فَمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذَلِكَ فَلْيَنْصَرَفْ، فَالَلَّيْلُ سَتِيرٌ وَ السَّبِيلُ غَيْرُ خَطِيرٍ وَ الْوَقْتُ لَيْسَ بِهِجِيرٍ، وَ مَنْ وَاسَانَا بِنَفْسِهِ كَانَ مَعَنَا غَدًا فِي الْجَنَانِ نَحِيًّا مِنْ غَضَبِ الرَّحْمَنِ، وَ قَدْ قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): وَلَدِي حُسَيْنٌ يُقْتَلُ بِطَفٍّ كَرَبَلَاءَ

غَرِيباً وَحِيداً عَطْشَاناً فَرِيداً، فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِي وَ نَصَرَ وَلَدَهُ الْقَائِمَ، وَ لَوْ
نَصَرْنَا بِلِسَانِهِ فَهُوَ فِي حَرْبِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«بدانید! شما زمانی با من همراه شدید که فکر می کردید من به سوی قومی
می روم که با زبان و قلبشان با من بیعت کرده اند و اکنون عکس آن را
می بینیم، شیطان بر آنها چیره شده و آنها را از یاد خدا غافل نموده است، و آنها
هدفی جز کشتن من و همراهانم و به اسارت کشاندن خانواده من بعد از غارت
آنان ندارند، و من می ترسم (بعضی از) شما از این وضعیت بی خبر باشید یا
خبر دارید، ولی شرم دارید که مرا

[401]

ترك کنید. بدانید نزد ما خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، خدعه و نیرنگ
حرام است. پس هر کس مانند در کنار ما را نمی پسندد، هم اکنون بازگردد که
شب پوشش خوبی است و راه بی خطر و زمان هم برای رفتن بسیار؛ ولی هر
کس با جان خود ما را یاری کند از خشم خداوند نجات یافته و با ما در بهشت
برین خواهد بود. جدّم پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)فرموده است: فرزندم

حسین(علیه السلام) در کربلا غریب و تنها و تشنه شهید خواهد شد. هر کس او را یاری نماید، مرا و فرزندش حضرت قائم(عج) را یاری کرده است و هر کس با زبانش ما را یاری کند، در روز قیامت در حزب ما خواهد بود...».

به چهره پدرم که سرش را پایین انداخته بود نگریستم، گریه امانم نداد، ترسیدم متوجّه من شود، سرم را به سوی آسمان بالا گرفتم و عرض کردم:

«بار الها! این مردم دست از یاری ما برداشتند ؛ دست از یاریشان بردار و هیچ دعایی را از آنان مستجاب نکن و بر آنان [ظالمان را] مسلّط کن و از شفاعت جدّم در روز قیامت محرومشان دار!»

هنگامی که باز می گشتم و اشك از دیدگانم بر گونه هایم جاری بود، عمّه ام امّ کلثوم مرا دید و فرمود: چه شده است؟ جریان را نقل کردم، عمّه ام فریاد زد، **واجدّه، وا علیاه، وا حسناه، وا حسیناه**، ای وای بر بی یابوری... .

عمّه ام گفت: برادر! ما را به حرم جدّمان برسان. فرمود:

«يا أَخْتَاهُ! لَيْسَ لِي إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ» ; هان ای خواهرم! راهی برای انجام این کار نیست».

امّ کلثوم عرض کرد: برای این مردم از منزلت جدّت و پدر و مادرت و برادرت بگو (و به یادشان آور).

امام فرمود:

«ذَكَرْتُهُمْ فَلَمْ يُذَكِّرُوا، وَ عَظَّنُهُمْ فَلَمْ يَنْعِظُوا وَ لَمْ يَسْمَعُوا قَوْلِي، فَمَا لَهُمْ غَيْرُ قَتْلِي سَبِيلًا، وَ

[402]

لَا بُدَّ أَنْ تَرَوْنِي عَلَى الثَّرَى جَدِيلًا، لَكِنْ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ رَبِّ الْبَرِيَّةِ وَ الصَّبْرِ عَلَى الْبَلِيَّةِ وَ كَظَمِ نُزُولِ الرِّزْيَةِ، وَ بِهَذَا وَعَدَ جَدُّكُمْ، وَ لَا خُلْفَ لِمَا وَعَدَ، وَ دَعَّكُمْ إِلَهِيَ الْفَرْدَ الصَّمَدَ ; یادآوری کردم ولی توجّهی نکردند، پندشان دادم ولی نپذیرفتند،

آنان هیچ هدفی جز کشتن من ندارند، و به ناچار مرا در این دشت به خاک افتاده

خواهید دید، شما را به تقوای خداوندی که پروردگار عالم است و بردباری در برابر گرفتاری ها و خویشتن داری در برابر مصائب سفارش می کنم. جدّ شما، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مرا به این روز نوید داده است وعده ای که تخلفی در آن نخواهد بود. شما را به خدای یگانه بی نیاز می سپارم».

سپس مدّتی گریستم و امام این آیه را تلاوت کرد: «(وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا

أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) ; آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می نمودند». (1)

پس از سخنان صریح و آزادمنشانه ابی عبدالله (علیه السلام)، ابتدا عبّاس بن علی (برادر رشیدش) به امام (علیه السلام) عرض کرد: برای چه دست از تو برداریم؟ برای این که پس از تو زنده بمانیم؟ خدا نکند هرگز چنین روزی را ببینیم!!

آنگاه برادران امام و فرزندان و برادرزادگان او و فرزندان عبدالله بن جعفر (فرزندان حضرت زینب) به پیروی از عبّاس یکی پس از دیگری، سخنان مشابهی گفتند، طبعاً امام (علیه السلام) از این همه وفاداری و پایمردی و شهامت در انتخاب بهترین راه و بهترین سرنوشت شاد شد.

آنگاه روی به فرزندان عقیل نمود و فرمود:

«يَا بَنِي عَقِيل! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، اِذْهَبُوا قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ» ; افتخار شهادت مسلم

برای خاندان شما کافی است، اینک من به شما اجازه می دهم که بروید (و از این

وادی پر خطر خود را نجات دهید)».

1 . بقره، آیه 57.

[403]

آنها عرض کردند: «مردم چه می گویند؟! می گویند ما بزرگِ خاندان و سالار

و افتخار خود و عموزادگان خود را که بهترین مردم بودند در چنگال دشمن

رها کردیم، بی آن که با آنها به طرف دشمن تیری رها کنیم و یا با نیزه های

خویش زخمی بر دشمن وارد سازیم و یا شمشیری علیه آنان به کار ببریم!!».

نه به خدا سوگند! چنین نمی‌کنیم، بلکه جان خود و اموال و اهل خود را فدای تو سازیم و در کنار تو جهاد می‌نماییم و راه پر افتخار شهادت را که تو پیشتانز آن هستی می‌پیماییم. زندگی پس از تو ننگمان باد!

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و گفت: «آیا تو را در این شرایط در حلقه محاصره دشمن رها کنیم و برویم؟ در پیشگاه خدا برای تنها گذاردن تو چه عذری داریم؟ به خدا سوگند از تو جدا نخواهم شد تا نیزه خود را در سینه آنها فرو برم و تا قبضه این شمشیر در دست من است بر آنان حمله می‌کنم و اگر سلاحی نداشته باشم که با آن پیکار کنم با سنگ بر آنان حمله کنم، تا آنجا که همراه تو جان بسپارم».

پس از او شجاع دیگری به نام «سعید بن عبدالله حنفی» بپاخاست و ضمن بیان وفاداری خود گفت:

«نه به خدا سوگند هرگز تو را، رها نخواهیم ساخت تا خداوند را گواه بگیریم که حرمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را در غیاب او در حقّ تو رعایت کردیم. به خدا سوگند اگر بدانم که در راه تو کشته می‌شوم و دگر بار زنده شده

و در آتش سوزانده می شوم و خاکسترم را به باد می دهند و هفتاد بار، با من
چنین کنند، باز هم هرگز از تو جدا نخواهم شد تا در رکاب تو جان دهم. پس
چرا چنین نکنم در حالی که کشته شدن فقط يك بار است و پس از آن کرامتی
جاودانه است که پایانی ندارد».

پس از او، یاران نامدار امام(علیه السلام) زهیر بن قین و گروه دیگری از
اصحاب، سخنان

[404]

حماسی همانندی بر زبان جاری ساختند.(1)

* * *

تاریخ جهان را ورق بزنید، آیا می توانید جریانی شبیه جریان شب عاشورا پیدا
کنید، شبی که پیشوای مردم و فرمانده لشکر به همه سپاهیان و افسران خود اذن
ترك منطقه و نجات از مهلكه دهد، و آنها با علم و یقین به مرگ در فردای آن

شب، با افتخار و شادی اعلام وفاداری کنند و آماده باشند که نه يك جان، بلکه

اگر هزار جان داشته باشند فدای او کنند!

چه حماسه باشکوه، چه صحنه عجیب و فراموش نشدنی، و چه علاقه و عشق

آتشینی به شهادت در راه خدا و در رکاب يك رهبر الهی و آسمانی.

بی شك اگر اراده آهنین و عزم راسخ، و وفاداری بی نظیر آنها در میان مسلمین

جهان تقسیم گردد هر کدام سهم وافری خواهند داشت و دشمنان را برای همیشه

مأیوس خواهند کرد.

یاد این بزرگ مردان تاریخ گرامی باد.

و راهشان پر رهرو!

64 – شیرین تر از عسل

ابوحمزه ثمالی در روایتی از امام سجّاد(علیه السلام) ماجرای وفاداری یاران و

خاندان حضرت را در شب عاشورا بازگو می کند، تا آنجا که امام(علیه السلام)

خبر شهادت همه یارانش را داد، در آن هنگام قاسم بن حسن به امام(علیه

السلام) عرض کرد: «أَنَا فِي مَنْ يُقْتَلُ؟ ; آیا من هم فردا در شمار شهیدان خواهم بود؟».

امام(علیه السلام) با مهربانی و عطوفت فرمود: «يَا بُنَيَّ كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟ ;
فرزندم! مرگ در

1 . الدمعة الساكبة، ج 4، ص 271 ; ناسخ التواريخ، ج 2، ص 158-180.
بخشی از این ماجرا در ارشاد شیخ مفید، ص 442-443 آمده است.

[405]

نزد تو چگونه است؟». عرض کرد: «يَا عَمُّ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ; عموجان! از عسل
شیرین تر!».

امام فرمود:

«إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمُّكَ إِنَّكَ لَأَحَدُ مَنْ يُقْتَلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ بَعْدَ أَنْ تَبْلُغُوا بِلَاءَ عَظِيمٍ
وَ ابْنِي عَبْدُ اللَّهِ ; آری به خدا! عمویت به فدای تو باد! تو نیز از شهیدان خواهی

بود آن هم پس از گرفتاری سخت و پسر عبدالله (شیرخوار) نیز شهید خواهد شد!».

قاسم گفت: «ای عمو! آیا آنان به زنان هم حمله می کنند که عبدالله شیرخوار نیز شهید می شود؟!».

امام(علیه السلام) فرمود:

«فِدَاكَ عَمَّكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذْ جَفَّتْ رُوحِي عَطْشًا وَ صِرْتُ إِلَى خِيَمِنَا فَطَلَبْتُ مَاءً وَ لَبَنًا فَلَا أَحَدٌ قَطُّ؛ فَأَقُولُ: نَاوِلُونِي ابْنِي لِأَشْرَبَ مِنْ فِيهِ، فَيَأْتُونِي بِهِ فَيَضَعُونَهُ عَلَى يَدِي فَأَحْمِلُهُ لِادْنِيَهُ مِنْ فِيِّ فَيَرْمِيهِ فَاسِقٌ بِسَهْمٍ فَيَنْحَرُهُ وَ هُوَ يُنَاغِي فَيَقِيضُ دَمُهُ فِي كَفِّي، فَأَرْفَعُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ أَقُولُ: اللَّهُمَّ صَبِّرْ أَوْ احْتَسِبْ أَوْ احْتَسِبْ أَوْ احْتَسِبْ، فَتَعَجَّلَنِي الْأَسِنَّةُ فِيهِمْ وَ النَّارُ تُسْعِرُ فِي الْخَنْدَقِ الَّذِي فِي ظَهْرِ الْخِيَمِ، فَأَكْرُ عَلَيْهِمْ فِي أَمْرٍ أَوْ قَاتٍ فِي الدُّنْيَا، فَيَكُونُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ».

«عمویت به فدای تو باد! عبدالله هنگامی کشته خواهد شد که من از تشنگی زیاد بی تابم و در خیمه ها دنبال آب یا شیر می گردم ولی چیزی نمی یابم. پس فرزندم «عبدالله» را طلب کنم از لبانش سیراب شوم. چون او را به دستم دهند.

پیش از آن که لبهایم را بر دهان او بگذارم، ناگاه فاسقی گلوی او را با تیر
بشکافد و او دست و پا می زند و خون او در دستانم جاری گردد! در آن حال او
را به آسمان بلند کنم و می گویم: خدایا! از تو صبر می طلبم و این را برای تو
و به حساب تو می گذارم.

آنگاه نیزه های دشمن مرا به سوی خود بخواند و آتش از خندق پشت خیمه ها
زبانه کشد و من بر آنان در آن تلخ ترین لحظات زندگیم حمله خواهم کرد و
آنچه خدا

[406]

خواهد، رخ خواهد داد».

امام سجّاد(علیه السلام) فرمود: آنگاه او گریست و ما نیز گریستیم و صدای
گریه فرزندان پیامبر در خیمه ها پیچید.

زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اشاره به من کردند و به امام(علیه السلام)
عرضه داشتند:

«سرنوشت سرور ما علی (امام سجّاد) علیه السلام)) چه خواهد شد؟». امام(علیه

السلام) در حالی که اشک می ریخت، فرمود:

«ما كانَ اللهُ لِيَقْطَعَ نَسْلِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصِلُونَ إِلَيْهِ؟ وَ هُوَ أَبُو ثَمَانِيَةِ أَيْمَةٍ عَلَيْهِمُ

السلام); (نگران نباشید) خداوند نسل مرا در دنیا قطع نخواهد کرد. به او (امام

سجّاد) چگونه دست می یابند در حالی که او پدر هشت امام است؟». (1)

* * *

طبق این روایت پر معنی که از امام سجّاد(علیه السلام) نقل شده امام حسین(علیه

السلام) همه چیز را در آن شب تاریخی پیش بینی فرمود، همه گفتنی ها را گفت

و چیزی بر فرزندان و یاران خود پنهان نساخت. سپس با روحی آرام و پر از

شوق لقای حق به استقبال شهادت شتافت.

یاران و فرزندان حتّی فرزندان به ظاهر خردسال نیز آگاهانه و با اشتیاق فراوان

همگی به استقبال شهادت رفتند.

خداوندا! چه زیباست این سخنان، سخنانی که یکی از تلخ‌ترین حوادث تاریخ
اولیاء الله را با شکوه و عظمت بی سابقه ای ترسیم کرده، و درس عشق به خدا
و شهادت طلبی را به گونه ای فراموش نشدنی بر سینه تاریخ بشریت ثبت نموده
است.

درسی که می تواند برای همه افراد و همه ملت های در بند، آموزنده و راهگشا
باشد، درسی که دشمنان حقّ و فضیلت و پاسداران مکتب های شیطانی را در
هراس عمیقی فرو می برد.

1 . مدینة المعاجز، سیّد هاشم بحرانی، ج 4، ص 214-216، ح 295.

همچنین رجوع کنید به : نفس المهموم، ص 116.

65 – آماده سازی برای حادثه ای بزرگ

علی بن الحسین (علیه السلام) می گوید: «شبی که پدرم فردای آن به شهادت رسید، بیمار بودم و عمّه ام زینب از من پرستاری می کرد. در این حال پدرم، از اصحاب کنار کشیده و به خیمه آمد. «حوی» (1) غلام سابق ابوذر غفاری نیز در خدمت آن حضرت بود و شمشیر او را آماده می کرد، و پدرم این اشعار را زمزمه می کرد:

يا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ *** كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبٍ قَتِيلٍ *** وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ *** وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكُ السَّبِيلِ

«هان! ای روزگار! اف بر دوستی تو! تو چقدر بی وفایی؟! هر صبح و شام چه بسیار از دوستان و مشتاقانت را به کشتن می دهی و روزگار (به جای آنان) بدلی نمی پذیرد و پایان کارها به خدای بزرگ باز می گردد و هر موجود زنده ای به راه خود خواهد رفت. (و سرانجام با مرگ دیدار خواهد کرد)».

این اشعار را پدرم دو یا سه بار تکرار کرد، من مقصود او را یافتم، گریه گلیم را فشرده ولی خودداری و سکوت نمودم و دانستم که بلا نازل شده است. اما عمّه ام زینب چون این زمزمه امام را شنید، به خاطر رقت قلب و بی تابی که در زنان است، عنان شکیبایی را از کف داد و در حالی که لباسش به زمین کشیده می شد، بپاخواست و بی اختیار به نزد پدرم رفت و گفت: آه از این مصیبت! ای کاش مرگم فرا می رسید (و امشب را نمی دیدم). گویی امروز، در سوگ مادرم فاطمه، پدرم امیرمؤمنان، و برادر ارجمندم، حسن نشسته ام! هان! ای جانشین شایسته نیاکان گذشته و ای پناهگاه بازماندگان! (خبرهای وحشتناکی می دهی!).

1 . نام وی در ارشاد شیخ مفید «جوین» و در اعیان الشیعة «جون» نقل شده است.

پس امام حسین(علیه السلام) به سوی خواهرش نگریست و فرمود: «یا أُخِيَّةُ لَا

يُذْهِبَنَّ بِحِلْمِكَ الشَّيْطَانُ؛ خواهر عزیزم! مبادا شیطان شکیبایی ات را برباید!».

عمّه ام گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای اباعبدالله! آیا به ستم کشته خواهی شد؟

جانم به قربان تو!

بغض گلوی امام(علیه السلام) را فشرد و اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود:

«لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ؛ اگر مرغ قطا (پرنده ای زیبا و خوشخوان) را

(صیّادان) به حال خود رها می کردند، در آسایش و آرامش به خواب

می رفت».

عمّه ام گفت: ای وای! آیا راه چاره را بر خود بسته می بینی؟ و این دل مرا

بیشتر جریحه دار کرده و جانم را می سوزاند! پس بر صورت خود زد و

گریبان چاک کرد و بی هوش افتاد.

امام حسین(علیه السلام) برخاست و خواهر را به هوش آورد و فرمود:

«يَا أُخَيَّةُ اتَّقِي اللَّهَ وَتَعَزِّي بِعِزِّ اللَّهِ، وَاعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ، وَأَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقُونَ، وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ يَفْضُرُّهُ، وَيَبْعَثُ الْخَلْقَ فَيَعُودُونَ، وَهُوَ قَرْدٌ وَحْدَهُ، أَبِي خَيْرٌ مِنِّي، وَ أُمِّي خَيْرٌ مِنِّي، وَ أَخِي خَيْرٌ مِنِّي، وَلِي وَلَهُمْ وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ».

«خواهران! تقوای خدا را پیشه ساز و به شکیبایی الهی خود را تسلی بده و بدان که همه زمینیان می میرند، و اهل آسمان نمی مانند و همه چیز جز ذات پاک آفریدگار، فانی شوند، همان خدایی که با قدرت خود، زمین را آفرید و خلائق را بر می انگیزد و همه به سوی او باز می گردند و او یگانه بی همتاست.

پدرم امیرمؤمنان از من بهتر بود، مادرم — فاطمه(علیها السلام) — از من بهتر بود. برادرم امام مجتبی(علیه السلام) از من بهتر بود. [او با این وصف همه رخ در نقاب خاک کشیدند و به سرای باقی شتافتند و ما نیز باید برویم]. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) برای من و آنان و هر مسلمانی

(در تحملِ بلاها و مصیبتِ ها) الگو و سرمشق است».

امام(علیه السلام)، خواهر خود را با این گونه سخنان تسلی داد و به او فرمود:

«يَا أُخِيَّةُ! إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ فَأَبْرِي قَسَمِي، لَا تَشْقِي عَلَى جَنِّبًا، وَلَا تَخْمِشِي عَلَى

وَجْهًا، وَلَا تَدْعِي عَلَى بِالْوَيْلِ وَ النَّبُورِ أَنَا إِذَا هَلَكَتُ ; ای خواهرم! تو را به خدا

سوگند می دهم

و بر آن تأکید می کنم که در مصیبت من گریبان خود را چاک مزن، و صورت

خود را مخراش و پس از شهادتم فریاد و شیون و زاری بلند مکن».

علی بن الحسین(علیه السلام) می گوید: پس از این که عمّه ام آرام گرفت پدرم

او را در کنار من نشانید.(1)

* * *

به این ترتیب، امام(علیه السلام) در آن شب تاریخی عاشورا، نخست یاران و

سپس خویشان و نزدیکان خود را برای این آزمون بزرگ الهی آماده ساخت.

آری انجام کارهای بزرگ و سرنوشت ساز نیاز به روحیه عالی، ایمان قوی، و آمادگی کامل دارد، و امام(علیه السلام) با آن وسعت دید و سعه صدری که داشت، تمام خاصّان و بستگان خود را در مدّتی کوتاه، با کلام فوق العاده نافذ خویش پرورش داد، و نتیجه آن حماسه ای بود که در فردای آن شب آفریدند، و روزهای بعد به وسیله خیل اسرا تعقیب شد و کار به جایی رسید که خواهرش زینب کبری که شب عاشورا طاقت تحمّل شنیدن خبر شهادت برادر را نداشت، روز یازدهم دست زیر جسد خونین برادر کرد و کمی از زمین بلند نمود و عرض کرد: خداوندا این قربانی را از خاندان پیامبرت قبول فرما!

66 – جالب ترین صحنه های ایثار

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 318-319 ؛ ارشاد شیخ مفید، ص 444-445

(با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج 45، ص 1-3.

از حضرت زینب(علیها السلام) نقل شده است که فرمود: «شب عاشورا از خیمه خود بیرون آمدم تا از حال برادرم حسین(علیه السلام) و یارانش با خبر شوم. دیدم امام(علیه السلام) در خیمه خود تنها نشسته و با پروردگارش راز و نیاز می کند و قرآن تلاوت می کند. پیش خود گفتم آیا سزوار است برادرم در چنین شبی تنها بماند؟ به خدا سوگند! می روم و برادران و عموزادگان خود را به این خاطر سرزنش می کنم. پس به خیمه عبّاس(علیه السلام) آمدم ناگاه مهممه و صدای غرّایی شنیدم، همانجا پشت خیمه ایستادم و به داخلش نظر انداختم دیدم عموزادگان و برادران و برادرزادگانم گرد عبّاس — که چون شیری بر زانویش تکیه زده بود — حلقه زده اند، و او خطبه ای مشتمل بر حمد و ثنای الهی و سلام و درود بر پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) ایراد کرد، که مانند آن خطبه را جز از امام حسین(علیه السلام) نشنیده بودم، و در پایان افزود: ای برادران! برادرزادگان! و عموزادگانم! هنگامی که سپیده دم طلوع کرد چه می کنید؟ عرض کردند: فرمان فرمان تو است، هر چه تو فرمایی همان کنیم.

عبّاس فرمود: این اصحاب با امام پیوند خویشاوندی ندارند و بار سنگین را جز صاحبانش بر نمی دارند. هنگامی که سپیده صبح آشکار شد اولین کسی که به

میدان نبرد می شتابد، شما ببینید. ما باید پیش از آنان کشته شویم تا مردم نگویند.

اصحاب خود را پیش انداختند و چون آنان کشته شدند، خود با شمشیرهایشان

ساعت به ساعت مرگ را به تأخیر انداختند.

بنی هاشم از جای برخاسته شمشیر از غلاف بیرون کشیدند و در برابر برادر

عبّاس گرفته، گفتند: «ما همگی تحت فرمان تو هستیم».

زینب(علیها السلام) افزود: «وقتی که این یکپارچگی و عزم راسخ و تصمیم

قلبی آنان را دیدم، دلم آرام گرفت و خوشحال شده اشکم سرازیر شد. خواستم به

سوی برادر حسین(علیه السلام) رفته و جریان را به اطلاعش برسانم که ناگاه

از خیمه حبیب بن مظاهر نیز مهمه و سر و صدایی شنیدم، به آنجا رفتم و

پشت خیمه ایستادم و به داخل آن نظر افکندم، دیدم اصحاب نیز برگرد حبیب بن

مظاهر حلقه زده اند و او می گوید:

[411]

ای همراهان! برای چه منظوری به اینجا آمده اید؟ خدا رحمتتان کند، سخنانتان

را روشن و بی پرده بیان کنید.

گفتند: آمده ایم تا (حسین(علیه السلام)) غریب فاطمه(علیها السلام) را یاری کنیم.

گفت: چرا زنان خود را طلاق داده اید؟

گفتند: برای یاری حسین(علیه السلام).

گفت: اگر صبح شد چه می کنید؟

گفتند: فرمان، فرمان تو است. ما از فرمان تو سرپیچی نمی کنیم.

گفت: هنگامی که صبح شد اول کسی که به میدان مبارزه گام می نهد، شما باشید.

ما پیش از بنی هاشم به میدان می رویم و تا خون در رگ یکی از ماست، نباید

بگذاریم حتی يك نفر از آنان کشته شود. مبادا مردم بگویند آنها سروران خود را

پیش انداخته و خود از بذل جانشان دریغ ورزیدند؛ پس یاران شمشیرهایشان را

به اهتزاز درآوردند و يك صدا گفتند: ما همه با تو هم عقیده و تحت فرمان

توایم.

زینب(علیها السلام) در ادامه فرمود: «من از این استواری قدم، خوشحال شدم و

اشك بر چشمانم حلقه زد و در حالی که می گریستم برگشتم که ناگهان با برادرم

امام حسین(علیه السلام)روبرو شدم، برخورد مسلط شده و در چهره او تبسم کردم.»

فرمود: خواهرم! عرض کردم: بلی، برادر جان.

فرمود:

«يَا أُخْتَاهُ مُنْذُ رَحَلْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْتُكَ مُتَبَسِّمَةً، أَخْبِرْنِي مَا سَبَبُ تَبَسُّمِكَ ;

خواهرم! از وقتی که از مدینه حرکت کردیم، تو را متبسم ندیده بودم، اینک چه

شده است که بر لبانت تبسم نقش بسته است؟».

عرض کردم: برادر جان! لبخندم به خاطر چیزهایی است که از «بنی هاشم» و

«اصحاب» مشاهده کردم.

فرمود:

[412]

«يَا أُخْتَاهُ أَعْلَمِي، إِنَّ هَؤُلَاءِ أَصْحَابِي مِنْ عَالَمِ الدَّرِّ، وَ بِهِمْ وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ

الله(صلی الله علیه وآله)هَلْ تُحِبِّينَ أَنْ تَنْظُرِي إِلَى ثِيَابِ أَقْدَامِهِمْ ; خواهرم! بدان،

اینان از عالم ذرّ یاران

من بودند و جدّم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مژده آنان را به من داده بود.

آیا دوست داری پایداری آنان را مشاهده کنی؟».

گفتم: آری!

فرمود: به پشت خیمه برو!

زینب (علیها السلام) در ادامه فرمود: من به پشت خیمه رفتم.

برادرم ندا داد:

«إِنَّ إِخْوَانِي وَ بَنُو أَعْمَامِي ؛ برادران و پسرعموهایم کجایند؟».

بنی هاشم همگی برخاسته و عبّاس جلوتر از آنان گفت: بله، چه می فرمایید؟

امام فرمود:

«أَرِيدُ أَنْ أَجِدَّ لَكُمْ عَهْدًا ؛ می خواهم تجدید پیمان کنم».

همه بنی هاشم حاضر شدند و امام(علیه السلام) فرمود بنشینید! همگی نشستند

آنگاه امام ندا داد:

«أَيْنَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ أَيْنَ زُهَيْرُ أَيْنَ هِلَالٌ، أَيْنَ الْأَصْحَابُ؟ ; حبيب بن مظاهر،

زهیر، هلال و دیگر یارانم کجایند؟».

همگی پیش آمدند و جلوتر از همه حبيب بن مظاهر عرض کرد: بله یا

اباعبدالله(علیه السلام).

همگی شمشیر به کف حاضر شدند و امام(علیه السلام) فرمود: بنشینید و آنان

نشستند، آنگاه حضرت خطبه رسایی خواند و فرمود:

«يَا أَصْحَابِي اعْلَمُوا أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَيْسَ لَهُمْ قَصْدٌ سِوَى قَتْلِي وَ قَتْلِ مَنْ هُوَ مَعِي

وَ أَنَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْقَتْلِ، فَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، وَ مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافُ

فَلْيَنْصَرِفْ فِي

سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ ; یارانم! بدانید اینان جز شهید کردن من و شهادت کسانی که با

من باشند، هدفی ندارند و من از کشته شدن شما بیمناکم. اکنون از شما بیعتم را

برداشتیم، هرکس از شما قصد بازگشت دارد در این سیاهی شب برگردد».

در این هنگام بنی هاشم و اصحاب برخاسته و در پایداری و استقامت خویش

سخن ها گفتند. وقتی که امام چنین دید فرمود:

«**إِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانْظُرُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ فِي الْجَنَّةِ** ; اکنون که چنین

است پس سر بردارید و جایگاهتان را در بهشت بنگرید».

با این سخن امام(علیه السلام) پرده از جلو دیدگان آنان کنار رفت و منزل ها و

جایگاه خود را در بهشت دیدند و همگی برخاستند و شمشیرها را کشیده، عرض

کردند: یا ابا عبدالله به ما اجازه بده که بر این گروه یورش بریم و با آنان بستیزیم

تا آنچه را که خدا در حقّ ما و آنان بخواهد به انجام رساند.

امام(علیه السلام) فرمود:

«اجْلِسُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا أَلَا وَ مَنْ كَانَ فِي رَحْلِهِ امْرَأَةٌ فَلْيَنْصَرَفْ

بِهَا إِلَى بَنِي أَسَدٍ ; بنشینید! — رحمت خدا بر شما باد و خدا به شما جزای خیر

دهد — هر کس زنی به همراه دارد، وی را به قبیله بنی اسد بسپارد».

علی بن مظاهر (یکی از یاران امام(علیه السلام)) برخاست و عرض کرد:

سرورم برای چه؟

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ نِسَائِي تُسَبِّى بَعْدَ قَتْلِي وَ أَخَافُ عَلَى نِسَائِكُمْ مِنَ السَّبِّى ; بعد از شهادت من،

زنانم اسیر می شوند و من از اسیری زنانتان بیمناکم!».

علی بن مظاهر به خیمه اش برگشت. همسرش به احترام برخاست و تبسم کنان

به استقبالش شتافت، علی بن مظاهر گفت: مرا واگذار! الان چه وقت تبسم است؟

گفت: ای فرزند مظاهر، من خطبه فرزند فاطمه(علیها السلام) را شنیدم ولی در

پایان آن صدای همهمه

نگذاشت که بفهمم امام(علیه السلام) چه می فرماید. علی بن مظاهر گفت:
همسرم امام(علیه السلام) به ما دستور داد: «هر کس همسرش همراه اوست وی
را نزد عموزادگانش (قبیله بنی اسد) برگرداند چون من فردا شهید می شوم و
زنانم اسیر می گردند».

زن گفت: می خواهی چه کنی؟

پاسخ داد: برخیز تا تو را به نزد عموزادگانت ببرم.

زن برخاست و سرش را به عمود خیمه کوبید و گفت: به خدا سوگند! تو با من
منصفانه رفتار نکردی، آیا تو می پسندی که دختران رسول خدا(صلی الله علیه
وآله) اسیر شوند و من در امان باشم، چادر از سر زینب(علیها السلام) بردارند
و من پوشیده بمانم! آیا تو می پسندی گوشواره های دختران زهرا(علیها السلام)
را برابند و گوشواره های من زینت گوشم باشند؟

آیا می پسندی که تو نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رو سفید باشی و من

نزد فاطمه زهرا(علیها السلام) رو سیاه؟!

به خدا سوگند شما مردان را یاری می کنید و ما زنان را.

پس علی بن مظاهر گریان به نزد امام (علیه السلام) برگشت، امام به وی فرمود:

«چرا گریه می کنی؟».

عرض کرد: سرورم! همسرم جز یاری شما را قبول نمی کند.

امام (علیه السلام) گریست و فرمود:

«جَزَيْتُمْ مِنَّا خَيْرًا؛ خداوند به شما از جانب ما جزای خیر دهد». (1)

* * *

آیا تاریخ جهان همانند این ایثار و فداکاری به خاطر دارد؟

آیا این گونه اخلاص و از خودگذشتگی و شهادت آمیخته با معنویت و ایمان، در

هیچ گروهی نسبت به پیشوایش دیده شده است؟!!

نه تنها بستگان و خویشان که یاران و دوستان و همزمان، همه پرورش یافته
يك مکتبند و شاگردان يك آموزگار.

نه تنها مردان، که زنان هم همان روحیه فداکاری را دارند، گویی همه از يك
پستان شیر نوشیده اند؟

وه! چه زیبا و باشکوه است سخن همسر علی بن مظاهر که به شوهرش
می گوید:

«آیا می پسندی تو در قیامت در برابر رسول خدا رو سفید باشی و من در پیش
زهره(علیها السلام) رو سیاه».

آری این است جالب ترین صحنه های ایثار!

67 – خون های شهیدان را به آسمان هدیه می برند!

به هنگام سحر، امام حسین(علیه السلام) به خوابی سبک فرو رفت، و چون بیدار
شد فرمود: «می دانید هم اکنون در خواب چه دیدم؟».

اصحاب گفتند: ای پسر پیغمبر! چه دیدی؟

فرمود:

«رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَى لِنْتَهَسْنِي، وَ فِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعَ رَأْيُهُ أَشَدَّهَا عَلَى، وَ

أُظُنُّ أَنَّ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْرَصٌ مِنْ بَيْنِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ؛ ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ

جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ يَقُولُ لِي:

«يَا بُنَيَّ أَنْتَ شَهِيدٌ آلِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ اسْتُبْشِرَ بِكَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ وَ أَهْلُ الصَّقِيحِ الْأَعْلَى

فَلْيَكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، عَجَلٌ وَ لَا تُؤَخَّرْ، فَهَذَا مَلَكٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ

دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ خَضْرَاءَ. فَهَذَا مَا رَأَيْتُ وَ قَدْ أَزَفَ الْأَمْرُ وَ اقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ

هَذِهِ الدُّنْيَا، لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ».

«سگانی را دیدم که به من حمله می کنند تا مرا پاره پاره کنند، و در میان آنها

سگی دو رنگ دیدم که نسبت به من از دیگر سگ ها بیشتر حمله می کرد!

گمان می کنم که

قاتل من مردی دو رنگ و ابرص باشد! و در دنباله این خواب، جدّم رسول
خدا(صلی الله علیه وآله) را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او بودند و به
من می فرمود: «فرزندم! تو شهید آل محمدی و اهل آسمانها و فرشتگان عالم
بالا از مژده آمدنت شادمانند. امشب به هنگام افطار نزد من خواهی بود، شتاب
کن و کار را به تأخیر مینداز! این فرشته ای است که از آسمان فرود آمده است
تا خون تو را گرفته و در شیشه سبز رنگی قرار دهد (و برای فرشتگان هدیه
برد!).»

یاران من! این خواب گویای آن است که پایان عمر نزدیک شده است و بانگ
رحیل و کوچیدن از دنیا به صدا درآمده است، که در آن شگی نیست». (1)

* * *

این گرانبهاترین هدیه ای است که از زمین به سوی آسمانها فرستاده می شود،
هدیه خون شهیدان، هدیه خون سالار شهیدان امام حسین(علیه السلام).

و چه بهتر که این شهادت به دست پلیدترین انسان نماها باشد. انسان هایی درنده
خو و زشت سیرت که همچون سگان پلید وحشی هستند و نسبت به هیچ کس
رحم نمی کنند حتی اگر او یکی از شریف ترین فرزندان آدم باشد.

68 – آخرین توشه!

امام(علیه السلام) در آن شب روی به یاران خود کرد و فرمود:

«قَوْمُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَائِكُمْ، وَ تَوَضَّأُوا وَ اغْتَسَلُوا وَ اغْسِلُوا ثِيَابَكُمْ

لِتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ ؛ برخیزید و آب بنوشید که این آخرین توشه شماست، و وضو

گرفته و غسل کنید و لباس های خود را بشویید تا کفن های شما باشد!».

امام(علیه السلام) نماز صبح را با اصحابش خوانده و به سپاه خود آرایش جنگی

داد، و امر کرد خندق را که در پشت خیمه ها حفر کرده بودند و از نی و هیزم

انباشته کردند؛

1 . بحارالانوار، ج 45، ص 3 و فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 181 (با مختصر

تفاوت).

[417]

آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت حمله کند و کارزار تنها از سوی مقابل

باشد.(1)

* * *

راستی چه ساده و آسان سخن از شهادت در میان امام(علیه السلام) و پیروانش

گفته می شود، چنان جمال کعبه دیدار محبوب، آنها را به سوی خود می کشاند

که خارهای مخیلان در نظرشان همچون حریر می آید!

و به راستی برای رهروان این راه، چه درس بزرگ و جالبی است که شنیدن

این سرگذشت، آنها را بر سر شوق می آورد، و می گویند ای کاش ما هم در آن

حلقه بودیم!

از امام علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: در روز عاشورا آن هنگام که سپاه دشمن حمله‌ور شد، امام (علیه السلام) دست‌های خود را به دعا بلند کرد و به پیشگاه الهی عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ
نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ، كَمْ مِنْهُمْ يُضَعَّفُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَ تَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَ يَخْذَلُ فِيهِ
الصَّدِيقُ وَ يَشْتَمُ فِيهِ الْعَدُوُّ، أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَ شَكَّوْهُ إِلَيْكَ، رَغَبَةً مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ
سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي وَ كَشَفْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَ صَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهَى
كُلِّ رَغْبَةٍ؛ خداوندا! تو تکیه‌گاه من در هر اندوه، و امید من در هر شدت و
ناراحتی هستی، و تو در هر مشکلی که برای من پیش آید، پشت و پناه منی، چه
بسا اندوهی که قلب، در آن ناتوان و چاره در آن اندک و دوست در آن خوار
می‌شد و دشمن شماتت می‌کرد و من همه آنها را به پیشگاه تو آوردم و شکوه
نمودم، تا از همگان بریده و تنها به تو رو آورده باشم و تو مرا از آن گرفتاریها
نجات بخشیدی، تو ولی هر نعمت، و صاحب هر کار نیک و خیر و منتهای

1 . امالی شیخ صدوق، مجلس 30 و بحار الانوار، ج 44، ص 316-317.

[418]

هر مقصودی». (1)

* * *

جالب این که امام (علیه السلام) در این مناجات در آن روز بحرانی و خطرناک تقاضای خاصی از خداوند نمی کند؛ چرا که می داند شاهد مقصود یعنی شهادت را در آغوش خواهد کشید و درسی پایدار برای همه انسانها تا دامنه قیامت از خود به یادگار می گذارد.

او فقط اعتماد کامل و توکل خود را به لطف بی پایان پروردگار ابراز می دارد.

70 – خطبه صبح عاشورا

پس از آن امام(علیه السلام) برابر سپاه دشمن آمد در حالی که به صفوف سیل
آسای آنان و عمر بن سعد – که میان اشراف کوفه ایستاده بود – می نگریست،
فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ، مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ
حَالٍ، فَالْمَغْرُورُ مِنْ غَرَّتِهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ فَتِنَتْهُ، فَلَا تَغُرَّتْكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا تَقْطَعُ
رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا، وَ تُخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمِعَ فِيهَا، وَ أَرَاكُمْ قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ
قَدْ أَسْخَطْتُمُ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ، وَ أَعْرَضَ بَوَجْهِهِ الْكَرِيمَ عَنْكُمْ، وَ أَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ، وَ
جَنَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنَا، وَ بَيْسَ الْعَبْدِ أَنْتُمْ، أَقَرَرْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَ آمَنْتُمْ
بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَقْتُمْ إِلَى دُرَيْتِهِ وَ عَثَرْتِهِ تُرِيدُونَ
قَتْلَهُمْ، لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ، فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَتَبَّ لَكُمْ وَ لِمَا تُرِيدُونَ،
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

«حمد و ستایش خدایی راست که دنیا را آفرید و آن را، خانه فنا و زوال قرار داد، که همواره اهلش را از حالی به حال دیگر درآورد، فریب خورده کسی است که دنیا او

1 . ارشاد شیخ مفید، ص 447-488 ; تاریخ طبری، ج 4، ص 321 (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج 45، ص 4.

[419]

را فریب دهد و نگون بخت کسی است که دنیا او را مفتون خود کند (مراقب باشید!) این دنیا شما را نفریبد، که دنیا امید هر کسی را که به او دل ببندد، قطع می کند و طمع آزمندان به خود را می خشکاند، شما را می بینم که تصمیم بر کاری گرفته اید که خداوند را خشمگین ساخته و روی کریمانه اش از شما برتافته و عذابش را بر شما نازل کرده و رحمتش را از شما دریغ داشته است.

خدای ما چه پروردگار خوبی است و شما چه بندگان بدی هستید (به ظاهر) اقرار به طاعت او کرده و به پیامبرش محمد(صلی الله علیه وآله) ایمان

آورده اید، ولی برای قتل و کشتن فرزندان و ذریه اش هجوم آوردید! به یقین شیطان بر شما چیره شده و شما را از یاد خدا غافل کرده است. مرگ بر شما و برخواسته هایتان! همه ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. اینان جماعتی هستند که بعد از ایمان، کافر شدند. دور باد رحمت پروردگار از ستمگران».

در این هنگام عمر بن سعد رو به اشراف کوفه کرد و گفت: وای بر شما! با او تکلم می کنید؟! به خدا سوگند! این فرزند همان پدری است که اگر يك روز هم به سخنش ادامه می داد از گفتن باز نمی ماند. پس پاسخش را بگویید. در این هنگام، شمر جلو آمد و گفت: ای حسین! اینها چیست که می گویی؟ به گونه ای سخن بگو که ما بفهمیم!

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِنِّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ لَا تَقْتُلُونِي، فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَ لَا انْتِهَاكُ حُرْمَتِي، فَإِنِّي إِنُّ بِنْتُ نَبِيِّكُمْ وَ جَدَّتِي خَدِجَةُ زَوْجَةُ نَبِيِّكُمْ، وَ لَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلُ نَبِيِّكُمْ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ; از خدا بترسید و دست از کشتن من بردارید، زیرا کشتن من و هتك حرمت من، جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما

هستم و جدّه من خدیجه، همسر پیغمبر شماسست، و شاید این سخن پیامبر به شما

رسیده باشد که فرمود: «حسن و

[420]

حسین، دو آقای جوانان اهل بهشتند». (1)

71 – توجّه به حقوق مردم حتّی در روز عاشورا

موسی بن عمیر از پدرش نقل می کند که امام (علیه السلام) (در روز عاشورا)

به من فرمود:

«نَادِ أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ نَادِ بِهَا فِي الْمَوَالِي فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ

اللّهِ (صلی الله علیه وآله) يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ أَخَذَ مِنْ حَسَنَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ;

(میان همه یارانم اعلام کن

هر کس دینی بر عهده دارد با من کشته نشود ؛ زیرا که من از رسول خدا (صلی

الله عليه وآله) شنیدم فرمود: «هر کس از دنیا برود و دینی بر ذمه داشته باشد، از حسنات وی در فردای قیامت برداشته می شود».

در نقل دیگری آمده است که عمیر انصاری گفت: امام(علیه السلام) به من فرمود:

«نَادِ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يُقَاتِلَنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ يَمُوتُ وَ

عَلَيْهِ دَيْنٌ لَا يَدْعُ لَهُ وَفَاءً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ ; میان مردم اعلام کن هر کس بدهکار

است در رکاب

من پیکار نکند، زیرا هر کس از دنیا برود در حالی که دینی بر عهده اش باشد که چاره ای برای آن نکرده باشد گرفتار دوزخ می شود».

مردی برخاست و گفت: همسرم پذیرفت که از طرف من بپردازد. امام(علیه السلام) پاسخ داد:

«وَمَا كِفَالَةُ امْرَأَةٍ، وَ هَلْ تَقْضِي امْرَأَةً ; کفالت آن زن چه فایده ای دارد؟ آیا او

قدرت دارد چنین کند؟!». (2)

راستی عجیب است که انسانی در بحرانی ترین شرایط، حتی به بدهکاری های

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 252-253 و بحار الانوار، ج 45، ص 5-6.

2 . احقاق الحق، ج 19، ص 429.

[421]

اصحاب و یاران خود به مردم توجّه داشته باشد و راضی نشود بدهکاران همراه او پیکار کنند و شهید شوند ؛ مبدا حقوق مردم از دست برود.

این برنامه را با کار کسانی مقایسه کنید که سراسر زندگی آنها انباشته از حرام و حقوق مردم بوده و کمترین اهمّیتی برای آن قائل نبودند، اصلاً چیزی را به

نام «حقّ الناس» باور نداشتند!!

امام(علیه السلام) در صبح روز عاشورا پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«عِبَادَ اللَّهِ! اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ، فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيَتْ لِأَحَدٍ أَوْ بَقِيَ

عَلَيْهَا أَحَدٌ، كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَحَقُّ بِالْبَقَاءِ، وَ أَوْلَى بِالرِّضَى، وَ أَرْضَى بِالْقَضَاءِ، غَيْرُ

أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ، وَ خَلَقَ أَهْلَهَا لِلْفَنَاءِ، فَجَدِّدُهَا بَالٍ، وَ نَعِيمُهَا

مُضْمَلٌ، وَ سُرُورُهَا مُكْفَهَرٌ، وَ الْمَنْزِلُ بُلْعَةٌ وَ الدَّارُ قُلْعَةٌ، فَتَزَوَّدُوا، فَإِنَّ خَيْرَ

الزَّادِ التَّقْوَى، فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

«ای بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید و از دنیا دوری نمایید، اگر دنیا برای

کسی می ماند و یا کسی در آن می ماند، پیامبران به بقا شایسته تر بودند (چرا

که آنان) به جلب رضایت، سزاوارتر و به قضای الهی خشنودتر بودند و حال

آنکه خداوند دنیا را برای آزمایش و امتحان و اهل آن را برای فنا و زوال آفریده

است. تازه های آن کهنه می شود و نعمت هایش نابود می گردد و شادمانی آن

آمیخته با غم است. [چرا که] دنیا منزلی است ناپایدار و خانه ای است که به

ناچار باید از آن رخت بر بست. پس توشه راه بردارید و بهترین ره توشه،

تقواست، تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید». (1)

* * *

1. تاریخ ابن عساکر، ج 14، ص 218.

[422]

از آنجا که سرچشمه همه گناهان و جنایات حبّ دنیا، حبّ جاه و مقام و مال و ثروت و شهوات است، امام(علیه السلام) برای بیدار ساختن مخاطبان سعی می کند با هشدارهای مکرّر دلباختگی در برابر زر و زینت دنیا را از دلها بیرون کند، شاید در طریق صحیح گام بردارند و پیش از آن که فرصتها از دست برود به خود آیند، یه یقین یاران با وفای او از این نظر ساخته شده بودند ولی افسوس که دشمنان چنان مست شهوات بودند که این گفتارهای انسان ساز آنها را بیدار نکرد!

73 – خطابه شورانگیز امام (علیه السلام) به هنگام صف آرایی دشمن

هنگامی که سپاه دشمن آماده حمله شد، امام حسین (علیه السلام) مرکب خود را طلب کرد و بر آن سوار شد و با صدای بلند، به طوری که همگی صدای آن حضرت را می شنیدند، فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِسْمَعُوا قَوْلِي، وَ لَا تُعَجِّلُونِي حَتَّى أُعْظِمَكُمْ بِمَا لَحِقَ لَكُمْ عَلَيَّ، وَ حَتَّى أَعْتَذِرَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِي وَ صَدَقْتُمْ قَوْلِي، وَ أُعْطِيتُمُونِي النَّصْفَ، كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدُ، وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ، وَ إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ، وَ لَمْ تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؛ هَانِ أَيُّ مَرْدَمٍ! سَخَنَ مَرَا بَشْنُوِيْد، وَ بَرَايَ كُشْتَن

من شتاب مکنید، تا شما را به

چیزی که حق شما بر من است، موعظه کنم و دلیل آمدنم را به این دیار با شما در میان بگذارم. اگر سخنم را پذیرفته و گفتارم را تصدیق کردید و انصاف دادید، سعادتمند خواهید شد و اگر عذرم را نپذیرفته و از مسیر عدل و انصاف کناره گرفتید، (هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید)».

سپس این آیات را که اتمام حجّت در برابر قوم لجوجش بود تلاوت فرمود:

«(فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا

[423]

تَنْظُرُونِي) ; سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند، (تمام جوانب کارتان را

بنگرید) سپس مهلتم ندهید». (1)

«(إِنَّ وَلِيََّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ) ; ولی و سرپرست من

خدایی است که قرآن را نازل کرده و او ولایت و سرپرستی همه صالحان را

برعهده دارد». (2)

خواهران و دختران امام با شنیدن این سخنان، گریستند و صدایشان به زاری

برخاست. امام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر(علیه السلام) را به سوی

آنان فرستاد و فرمود:

«أَسْكُتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لِيَكْثُرَنَّ بُكَاءُهُنَّ ; آنان را آرام کنید. به جانم سوگند! پس از

این بسیار خواهند گریست».

چون آنها ساکت شدند، حمد و ثنای الهی را بجا آورد و خدا را به عظمت یاد کرد و بر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و فرشتگان خدا و پیامبران الهی درود فرستاد، چنان با شیوایی و فصاحت سخن گفت که راوی می گوید: به خدا سوگند! سخنی با این زیبایی، نه پیش از آن و نه بعد از آن از کسی نشنیدم.

امام (علیه السلام) در ادامه سخن خود فرمودند:

«أَمَّا بَعْدُ، فَانْسِبُونِي فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَاتِبُواَهَا، فَانْظُرُوا هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَ انْتِهَاكَ حُرْمَتِي؟! أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ (صلی الله علیه و آله)، وَ ابْنِ وَصِيِّهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ، وَ أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْمُصَدِّقَ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، أَوْ لَيْسَ حَمْزَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمَّ أَبِي؟ أَوْ لَيْسَ جَعْفَرُ الشَّهِيدِ الطَّيَّارُ ذُو الْجِنَاحَيْنِ عَمِّي؟!»

1 . یونس، آیه 71.

2 . اعراف، آیه 196.

أَوْ لَمْ يَبْلُغَكُمْ قَوْلٌ مُسْتَفِيزٌ فِيكُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ لِي وَ

لَاخِي: «هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟!».

«فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَ هُوَ الْحَقُّ، فَوَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مُدَّ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ

يُمَقِّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَ يَضُرُّ بِهِ مَنْ اخْتَلَفَهُ.

وَ إِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ، سَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ

الْأَنْصَارِيِّ، أَوْ أَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، أَوْ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ، أَوْ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ، أَوْ

أَنْسَ بْنَ مَالِكٍ، يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَهَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه

وآله) لِي وَ لَاخِي، أَفَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفَكِ دَمِي؟!».

«[ای مردم] نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم؟ و به خود آید و نفس

خود را مورد خطاب و سرزنش قرار دهید. آیا کشتن من و هتک حرمتم برای

شما رواست؟

آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند جانشین و پسر عموی او نیستم؟ همان

کسی که قبل از همه، ایمان آورد و رسول خدا را به آنچه از جانب خدای آورده

بود تصدیق کرد؟!!

آیا حمزه سیّد الشهدا عموی پدرم نیست! و آیا جعفر طیار که با دو بال در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا شما نمی دانید که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) درباره من و برادرم فرمود: «این دو سرور جوانان اهل بهشتند؟».

اگر سخنان حقّ مرا تصدیق کنید به نفع شماست، به خدا سوگند! از زمانی که دانستم خداوند نسبت به دروغگویان خشم می گیرد، و دروغ پردازان زیان خواهند دید، هرگز آهنگ دروغ نکرده ام و اگر کلام مرا باور نکردید، در میان شما افرادی هستند که اگر از آنها بپرسید، به شما خبر خواهند داد. از **جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک** بپرسید. آنان

[425]

به شما خبر خواهند داد که خودشان این سخن را از پیامبر خدا شنیده اند که آن را در حقّ من و برادرم فرموده است. آیا این گواهی ها سبب نمی شود که دست از قتل من بردارید؟».

در اینجا شمر بن ذی الجوشن گفت: او تنها خداوند را به زبان می پرستد اگر بداند که چه می گوید، (و سخنانش نامفهوم است).

حبیب بن مظاهر در پاسخ گفت: به خدا سوگند! من تو را می بینم که خدا را به هفتاد زبان (آمیخته با انواع شكّ و تردیدها و ضدّ و نقیض ها) پرستش می کنی! و من گواهی می دهم که تو راست می گویی ; نمی فهمی که امام چه می گوید!! خداوند بر دل تو مُهر زده است.

سپس امام(علیه السلام) چنین ادامه داد:

«فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، أَفَتَشْكُونَ أَثْرًا مَا إِنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟ قَوْلَ اللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيٍّ غَيْرِي مِنْكُمْ وَ لَا مَنْ غَيْرِكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ خَاصَّةً.

أَخْبِرُونِي، أَتَطْلُبُونِي بِقَتْلِ مَنْكُمْ قَتْلُهُ؟ أَوْ مَالِ اسْتِهْلَاكِهِ؟ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جَرَاةٍ؟».

«اگر به این سخن شك دارید؟ آیا در این هم شك دارید که من پسر دختر پیامبر

شما هستم؟! به خدا سوگند که در شرق و غرب عالم، فرزند دختر پیامبری —

در میان شما و غیر شما — جز من نیست.

به من بگویید: آیا کسی را از شما کشته ام که از من خونبهای او را می طلبید؟

آیا مالی را از شما برده ام و یا کسی را مجروح ساخته ام که قصاص آن را از

من مطالبه می کنید؟!».

سکوت سنگینی بر سپاه دشمن سایه انداخته بود و کسی سخن نمی گفت.

آنگاه امام (علیه السلام) فریاد برآورد و فرمود:

«يَا شَبَّثَ بْنَ رَبْعِي، وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرَ، وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَيَا يَزِيدَ بْنَ

الْحَارِثِ، أَلَمْ

[426]

تَكُنُّبُوا إِلَيَّ: «أَنْ قَدْ أُيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَأَخْضَرَ الْجَنَابُ، وَطَمَّتِ الْجِمَامُ وَإِنَّمَا تَقْدُمُ

عَلَى جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدٌ، فَأَقْبِلْ؟! ; ای شبت بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن

اشعث!

ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه ننوشتید که درختان ما ثمر داده است
و باغها سرسبز شده و چاه ها پر آب گشته و تو در سرزمینی پا می گذاری که
لشکری آراسته و انبوه در خدمت تو است، پس به سوی ما بیا!».

آنان در پاسخ گفتند: ما چنین نامه ای ننوشتیم!

امام فرمود:

«سُبْحَانَ اللَّهِ! بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ فَعَلْتُمْ ; سبحان الله! آری به خدا سوگند! شما این نامه
را نوشتید».

سپس افزود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَدَعُونِي أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ إِلَى مَأْمَنِي مِنَ الْأَرْضِ! ; ای
مردم! اگر از آمدن ما به این دیار ناخشنودید، پس ما را رها کنید تا به سرزمین
امنی برویم».

قیس بن اشعث گفت: آیا نمی خواهی زیر پرچم پسر عمویت (یزید) درآیی! چرا

که به آنچه که دوست داری می رسی و از آنان بدی نخواهی دید!

امام حسین(علیه السلام) فرمود:

«أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ [محمّد بن الاشعث] أَتُرِيدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هَاشِمٍ بِأَكْثَرِ مَنْ دَمَ مُسْلِمٍ

بْنِ عَقِيلٍ؟! لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَقِرُّ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ! ; تو

برادر

همان برادری (تو همانند برادرت محمّد بن اشعث هستی که مسلم را در کوفه به

شهادت رساند) آیا می خواهی بنی هاشم، بیشتر از خونبهای مسلم بن عقیل را از

تو طلب کنند؟ نه! به خدا سوگند دستم را همانند افراد ذلیل و پست در دست

آنان نخواهم گذاشت ومانند بردگان نیز تسلیم نخواهم شد. (یا فرار نخواهم

کرد)».

آنگاه ادامه داد:

«عِبَادَ اللَّهِ! ؛ ای بندگان خدا!» «(وَ أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون)؛ من به

پروردگار خود و پروردگا شما پناه می برم از این که مرا متهم کنید». (1) و نیز

افزود: «(أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ)؛ من به

پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب

ایمان نمی آورد». (2)

آنگاه مرکب خود را خواباند و به «عقبه بن سمعان» فرمود تا زانوان مرکب را

بیند (اشاره به این که من آغازگر جنگ نیستم) و آنان آهنگ حمله کردند. (3)

* * *

این رساترین و گویاترین اتمام حجت امام (علیه السلام) در روز عاشورا بود که

همه گفتنی ها را گفت، تا در تاریخ ثبت گردد و به گوش همگان برسد.

امام (علیه السلام) با این خطبه غرّا نقاب مکر و فریب را از چهره بنی امیه کنار

زد و مسلمانان را به خطرات جدی حکومت این ستمگران بی ایمان و بی رحم

آشنا ساخت.

امام(علیه السلام) با این خطبه ثابت کرد که آنها آگاهانه تنها یادگار و فرزند پیامبر خود را می کشند، بی آن که کوچکترین خطایی از او سرزده باشد و به این طریق، توحش و بی ایمانی خود را ثابت کردند.

امام(علیه السلام) با این که پیشنهاد امان در صورت تسلیم به او داده شد، ولی هرگز ننگ تسلیم در برابر ظالمان را نپذیرفت، و سر در برابر خودکامگان بی ایمان فرود نیاورد. شهادت را بر همه چیز ترجیح داد و آگاهانه بهای این آزادی را پرداخت، تا پیشوای آزادگان جهان باشد، و سرمشقی برای همه ملتهای دربند.

1 . دخان، آیه 20.

2 . با استفاده از سوره غافر، آیه 27. در سوره غافر به جای اَعُوذُ، «إِنِّي

عُدْتُ» آمده است.

3 . تاریخ طبری، ج 4، ص 322-323 ؛ ارشاد شیخ مفید، ص 448-450 و

بحار الانوار، ج 45، ص 6-7 (با مقداری تفاوت).

[428]

74 - خطبه حماسی امام (علیه السلام) در برابر سپاه دشمن

«عمر بن سعد» سپاه خود را برای جنگ با امام حسین(علیه السلام) آراست و

پرچم ها را در جای خود برافراشت، و امام نیز سپاه خود را به میمنه و میسره

و قلب، نظام بخشید. سپاه ابن سعد از هر طرف بر امام حسین(علیه السلام)

احاطه کردند و حلقه محاصره را بر آن حضرت و یارانش تنگ کردند.

امام(علیه السلام) در برابر سپاه کوفه ایستاد و از آنها خواست که ساکت شوند،

ولی آنان نپذیرفتند!! امام به آنها فرمود:

«وَيَلَّكُم مَّا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِبُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي، وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ،

فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ، وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ، وَكُلُّكُمْ عَاصٍ

لَا مَرِي غَيْرَ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلِي، قَدْ انْخَزَلْتُ عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ مَلِئْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيَلْكُمْ أَلَا تَنْصِتُونَ، أَلَا تَسْمَعُونَ؟».

«وای بر شما! چرا ساکت نمی شوید تا سخنان مرا گوش کنید؟! من شما را به راه راست دعوت می کنم، هر کس از من پیروی کند به راه راست هدایت می شود، و هر کس از من نافرمانی کند هلاک خواهد شد.

شما از دستور من سرپیچی می کنید و به سخنانم گوش فرا نمی دهید، چرا که هدایای شما (جوایزی که برای کشتن من گرفتید) تنها از راه حرام بوده و شکم هایتان از حرام پر شده است، و خداوند بر دلهای شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟ آیا به سخنانم گوش فرا نمی دهید؟».

در اینجا اصحاب عمر سعد یکدیگر را سرزنش کرده و گفتند: گوش فرا دهید! پس از سکوت آنها، امام فرمود:

«تَبَّ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأُ، أَفَحِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالْهَيْنَ مُتَحَيِّرِينَ فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ، سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا فِي رِقَابِنَا، وَ حَسَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ الَّتِي جَنَاهَا عَذُوبُكُمْ

وَ عَدُونَا فَأَصْبَحْتُمْ إِلَيَّا عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ، وَ يَدَا عَلَيْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ، يَغَيِّرُ عَدْلَ أَقْسُوهُ فِيكُمْ،
وَ لَا أَمَلَ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ، إِلَّا الْحَرَامَ مِنَ الدُّنْيَا أَنَالُوكُمْ، وَ خَسِيسُ عَيْشِ طَمَعْتُمْ
فِيهِ، مَنْ غَيْرَ حَدَثَ كَانَ مِنَّا، وَ لَا رَأَى تَقِيلَ لَنَا.

فَهَلَا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونَا وَ تَرَكَتُمُونَا، تَجَهَّزْتُمُوهَا وَ السَّيْفُ لَمْ يَشْهَرَ، وَ
الْجَاشُ طَامِنٌ، وَ الرَّأْيُ لَمْ يُسْتَحْصَفْ، وَ لَكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنَا كَطَيْرَةِ الدِّبَا، وَ تَدَاعَيْتُمْ
إِلَيْهَا كَتَدَاعِي الْفَرَّاشِ، فَفُجِعَا لَكُمْ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيَتِ الْأُمَّةِ، وَ شِذَازِ الْأَحْزَابِ،
وَ نَبَذَةِ الْكِتَابِ، وَ نَفَقَةِ الشَّيْطَانِ، وَ عُصْبَةِ الْإِثْمِ، وَ مُحَرِّفِي الْكِتَابِ، وَ مُطْفِئِي
السُّنَنِ، وَ قَتْلَةِ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مُبِيرِي عِثْرَةِ الْأَوْصِيَاءِ، وَ مُلْحَقِي الْعِهَارِ بِالنَّسَبِ،
وَ مُؤْذِي الْمُؤْمِنِينَ، وَ صُرَاخِ أَيْمَةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ.

وَ أَنْتُمْ إِنْ حَرَبَ وَ أَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ، وَ إِيَّانَا تَخْذِلُونَ، أَجَلُ! وَ اللَّهُ الْخَذْلُ فِيكُمْ
مَعْرُوفٌ، وَ شَجَتْ عَلَيْهِ عُرُوفُكُمْ، وَ تَوَارَتْهُ أَصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ، وَ نَبَتَتْ عَلَيْهِ
فُلُوبُكُمْ وَ غَشِيَتْ صُدُورُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَيْءٍ سِخَاً لِلنَّاصِبِ وَ أَكْلَةً لِلْغَاصِبِ، أَلَا

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْفُضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، وَ قَدْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
كَفِيلًا فَأَنْتُمْ وَاللَّهُ هُمْ.

أَلَا إِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، بَيْنَ الْقَتْلَةِ وَالْدَّلَّةِ، وَ هَيْهَاتَ مَا آخِذُ
الدَّيَّةِ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ، وَ جُدُودُ طَابَتْ، وَ حُجُورُ طَهَّرَتْ، وَ أَنْوْفُ حَمِيَّةٍ، وَ
نُفُوسُ أَبِيَّةٍ، لَا تُؤْثِرُ طَاعَةَ اللُّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ، أَلَا قَدْ أَعْدَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ، أَلَا
إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأَسْرَةِ عَلَى قِلَّةِ الْعِتَادِ، وَ خَذَلَةَ الْأَصْحَابِ».

«ای مردم! هلاکت و اندوه همیشگی بر شما باد! آیا با آن شور و شوق فراوان
که ما را به یاری خویش طلبیدید، و ما برای فریاد رسی به سوی شما شتافتیم و
به یاری تان برخاستیم، روا بود شمشیری را که برای دفاع از ما به دست گرفته
بودید به روی ما بکشید؟ و آتش فتنه ای که دشمن شما و ما فراهم ساخته بود بر
ضدّ ما

[430]

شعلهور سازید؟! يك پارچه بر ضدّ دوستانتان و به یاری دشمنانتان برخاستید.
بی آن که آنان در میان شما به عدل رفتار کرده باشند و آرزویی از شما

برآورده سازند به جز اندك مال حرام و زندگی پستی که بدان طمع دارید و بی

آن که از ما گناهی سرزده باشد، یا سخن ناروایی گفته باشیم؟

پس وای بر شما! که از ما روی بر تافته و از یاری ما سر باز زدید. آنگاه که

شمشیرها در نیام و دلها آرام، و فکرها بی تشویش بود، شما آتش فتنه را آماده

ساختید و مانند مور و ملخ از هر سو به جانب ما روی آوردید و بسان

پروانه ها از هر سو هجوم آوردید. پس رویتان زشت باد! شما باید همان

طاغوت های این امت، و بازماندگان احزاب، و رها کنندگان کتاب و پیروان

شیطان و گروه گناهکاران و تحریف کنندگان کتاب خدا و خاموش کنندگان سنت

پیامبر(صلی الله علیه وآله) و کشندگان فرزندان انبیا و نابود کنندگان عترت

اوصیا و ملحق کنندگان ناپاکان به صاحبان نسبهای پاک و آزار دهندگان مؤمنان

و فریاد رسان رهبران استهزاگر که قرآن را پاره پاره کردند.

شما به پسر حرب (معاویه) و پیروانش تکیه می کنید و دست از یاری ما بر

می دارید؟! آری به خدا سوگند! که این پیمان شکنی خوی دیرینه شماست و

ریشه های وجود شما بر آن استوار گشته و شاخه های شما از آن رشد یافته و

دل‌های شما بر آن روییده و سینه های شما با آن پوشیده است.

شما برای باغبان خود پلیدترین نهال، ولی برای تجاوزکاران غاصب، لقمه ای

گوارا و لذیذید! لعنت خدا بر پیمان شکنانی که میثاق های محکم خود را شکستند.

شما خدا را ضامن پیمانهای خود قرار داده بودید، به خدا سوگند شما همان پیمان

شکنان هستید!».

* * *

هان بهوش باشید! که این (یزید) ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان دو

انتخاب قرار داده است: کشته شدن یا قبول ذلت و چقدر دور است که ما تن به

ذلت

[431]

دهیم،(1) خداوند و پیامبر او هرگز برای ما ذلت و زبونی نمی پسندند و نیاکان

پاک سرشت و دامن های پاکی که ما را پرورانده اند و بزرگ مردان غیرتمند و

انسان های با شرافت این را از ما نمی پذیرند. هرگز! ما هیچگاه فرمانبرداری
فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح نخواهیم داد. بدانید من با شما اتمام
حجت کردم و شما را از عاقبت کارتان بیم دادم. به هوش باشید! من با همین
خاندان و یاران اندک و آمادگی کم، با شما پیکار می کنم (وآماده شهادتم!).

آنگاه این اشعار را خواند:

فَإِنْ نَهَزْمُ فَهَزَّ أَمُونٌ قَدَمًا *** وَ إِنْ نُهْزَمَ فَغَيْرُ مُهْزَمِينَا

وَ مَا أَنْ طَبْنَا جُبْنَ وَ لَكِنْ *** مَنَائِنَا وَ دَوْلَةُ آخِرِينَا

«اگر ما در جنگ، دشمن را درهم بشکنیم، این شیوه دیرین ما است و اگر (به
ظاهر) شکست بخوریم، باز هم شکست از ما نیست (و در حقیقت دشمنان ما
شکست خورده اند). ترس زیبنده ما نیست ولی اینک دولت و حکومت دیگران با
کشتن ما هموار گشته است».

(آنگاه ادامه داد که:)

«أما إِنَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِثَ مَا يَرْكَبُ الْفَرَسَ، حَتَّى تَدُورُ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى،
 عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَى أَبِي عَنْ جَدِّي، فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا
 تُنْظِرُونِ، (إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ
 رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)(2) اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطِرَ السَّمَاءِ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ
 كَسَنِي يُوسُفَ، وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ تَقِيفٍ يُسْقِيهِمْ كَأْساً مُصْبِرَةً، فَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا،
 قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ وَ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ،

1 . در کتاب احتجاج (ج 2، ص 99) به این تعبیر آمده است : «قَدْ تَرَكْنِي بَيْنَ

السَّلَةِ وَ الدَّلَةِ وَ هِيَاهُ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي! هِيَاهُ مِنَّا الدَّلَةُ».

2 . هود، آیه 56.

[432]

يَنْتَقِمُ لِي وَ لَأَوْلِيَائِي وَ لَأَهْلَ بَيْتِي وَ أَشْيَاعِي مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَ كَذَّبُونَا وَ خَذَلُونَا،
 وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أُنَبِّئَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

«شما پس از من چندان باقی نخواهید ماند، مگر به مقدار سوارکاری که بر مرکب خود سوار شود. روزگار چون سنگ آسیا بر شما بگردد (و شما را به کیفر کردارتان برساند). این پیشگویی از آینده را پدرم از جدّم پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به من خبر داده است.

پس فکر خویش و همراهان خود را جمع کنید و همگی با من پیکار کنید و مهلتم ندهید، که من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل کرده ام «و هیچ جنبنده ای نیست مگر این که زمام امورش به دست خداست. پروردگارم بر راهی راست است».

خداوندا! باران را از آنان دریغ دار، و سال های قحطی، بسان خشکسالی زمان یوسف، بر آنان پدید آور، و آن فرزند ثقیف (حجّاج) را بر آنها مسلط ساز تا جام زهر ذلت و حقارت را بر کامشان فرو ریزد و کسی را در میانشان سالم وامگذارد تا آنجا که در برابر هر قتلی که انجام داده اند به قتلی و در برابر هر ضربه ای که زده اند، به ضربه ای گرفتار شوند و انتقام خون من و دوستان و

اهل بیتم را از اینها بگیرد. چرا که اینها به ما نیرنگ زدند و ما را تکذیب کرده
و بی یاور گذاردند.

خدایا! تویی پروردگار ما، بر تو توکل کرده و به سوی تو بازگشت می نمایم
که بازگشت همه به سوی توست».

* * *

سپس امام(علیه السلام) فرمود:

«أَيْنَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ؟ ادْعُوا لِي عُمَرَ! ; عمر بن سعد کجاست؟ او را نزد من
بخوانید!».

عمر سعد را در حالی که راضی به این ملاقات نبود، فرا خواندند.

امام(علیه السلام) به او فرمود:

«يا عُمَرُ أَنتَ تَقْتُلُنِي؟ تَزْعُمُ أَنْ يُؤْتِيكَ الدَّعِيَّ ابْنُ الدَّعِيِّ بِلَادَ الرِّىِّ وَ جُرْجَانَ،
وَاللَّهِ لَا

تَنْهَئُا بِذَلِكَ اَبْدَا، عَهْدَا مَعْهُودَا، فَاَصْنَعْ مَا اَنْتَ صَانِعٌ، فَاِنَّكَ لَا تَقْرَحُ بَعْدِي بِدُنْيَا وَ

لَا اٰخِرَةَ، وَ لَكَائِي بِرَاسِكَ عَلٰى قَصَبَةٍ قَدْ نُصِبَ بِالْكُوفَةِ، يَتَرَامَاهُ الصَّبِيَانُ وَ

يَتَّخِذُوْنَهُ غَرَضًا بَيْنَهُمْ ; يَا عُمَرُ تُو مِي خَوَاهِي مَرَا بَه قَتْل بَرَسَانِي؟ گَمَان مِي كَنِي

که آن مرد ناپاک

فرزند ناپاک (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو می بخشد؟ به خدا سوگند

که هرگز طعم خوش آن روز را نخواهی چشید. این پیمانی است (الهی) غیر

قابل تغییر، هر چه از دستت برآید انجام ده، که پس از من نه در دنیا و نه در

آخرت شادمان نخواهی شد، گویی می بینم سر تو را در کوفه بر «نی» افراشته

و کودکان آن را هدف قرار می دهند و به آن سنگ می زنند!». (1)

* * *

آنها که به نهج البلاغه علی(علیه السلام) آشنا هستند می دانند، کار امام(علیه

السلام) و برنامه او مانند پدرش علی(علیه السلام) روشنگری و بیدارسازی بود،

و از طرق مختلف این هدف الهی را دنبال می کرد، تا نسبت به آنها که اندک

امیدی به هدایتشان هست، اتمام حجت شود.

گاه از طریق تشویق و بشارت، گاه از طریق عواطف انسانی، گاه به وسیله اعتقادات دینی و مذهبی، و گاه از طریق انذار و تهدید به عذاب های الهی، این هدف را پی گیری می کرد. ولی افسوس آن گروه ستمگر و خیره سر، کمترین لیاقت هدایت را نداشتند و در گرداب دنیاپرستی آن چنان غوطه ور بودند، که به گمان آب، در پی سراب می دویدند!

تمام قرائن و شواهد نشان می دهد که امام(علیه السلام) و یارانش کاملاً از شهادت خود خبر داشتند، و کمترین ترسی از این نظر به خود راه نمی دادند.

آنها مرگ شرافتمندانه را در زیر ضربات تیر و خنجر و شمشیر، بر زندگی توأم با ذلت در سایه کاخ های پر شکوه ترجیح داده بودند، و در هیچ يك از این

کلمات

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 2، ص 6-8 و بحارالانوار، ج 45، ص 8-

کمترین تردیدی دیده نمی شود ؛ چون می دانستند این مرگ مایه حیات جاویدان،
و مایه حیات جامعه اسلامی و بیداری آنها و نجات اسلام از چنگال احزاب
جاهلی و منافقان است، گوارا باد بر آنها، گوارا باد، **هَنِيئًا لَهُمْ ثُمَّ هَنِيئًا لَهُمْ**.

75 – اعتراف کوفیان در مقابل منطق گویای امام (علیه السلام)

امام(علیه السلام) در مقابل لشکر در حالی که بر شمشیر خود تکیه داده بود با
صدای بلند فرمود:

شما را به خدا سوگند! آیا مرا می شناسید؟

گفتند: آری، تو فرزند و سبط رسول خدایی.

«أَشِدُّكُمْ اللَّهُ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؟» ; شما را به

خدا سوگند! آیا می دانید جَدِّم رسول خداست؟».

— آری.

«أَشِدُّكُمْ اللَّهُ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)؟» ; شما را به

خدا! آیا می دانید پدرم علی بن ابیطالب است؟».

— آری.

«أُنشِدُكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ (عليها السلام) بِنْتُ مُحَمَّدٍ

المُصْطَفَى (صلى الله عليه وآله)؟؛ شما را به خدا! آیا می دانید مادرم فاطمه دختر

پیامبر است؟».

— آری.

«أُنشِدُكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ

إِسْلَامًا؟؛ شما را به خدا سوگند! آیا می دانید جدّه ام، خدیجه دختر خویلد، اولین

زن مسلمان این امت است؟».

[435]

— آری.

«أُنشِدُكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمُّ أَبِي؟؛ شما را به خدا سوگند!

آیا می دانید حمزه سید الشهداء، عموی پدر من است؟».

— آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟؛ شما را به خدا! آیا

می دانید جعفر طیار عموی من است؟».

— آری.

سپس امام بعد از گرفتن این اقرارها و اقرارهای دیگر فرمود: «فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ

دَمي؛ پس چرا و به چه دلیل ریختن خونم را مباح می‌شمیرید؟!...».

آنها که هیچ پاسخ منطقی نداشتند گفتند: ما تمام اینها را می‌دانیم، ولی دست از

تو بر نخواهیم کشید تا با تشنگی جان دهی!... (1)

* * *

امام(علیه السلام) با شواهد زیادی که در بحث‌های گذشته آمد به خوبی

می‌دانست، راهی جز شهادت فی سبیل الله در پیش ندارد.

ولی مهم این بود که این شهادت، قاطبه مسلمین را بیدار کند و تکان سختی به

افکار عمومی دهد، و این امر میسر نبود مگر این که از تمام جهات اتمام حجت

و تبیین موقعیت شود؛ مبادا فردا بعضی ادعا کنند لشکریان یزید امام(علیه

السلام) را به خوبی نشناخته بودند و به گمان این که يك فرد خارجی است خون آن حضرت را ریختند.

امام(علیه السلام) تمام این بهانه ها را با خطبه های مختلف و مکرر خود از آنان گرفت و سند رسوایی آنها را در تاریخ اسلام و بشریت ثبت کرد!

1 . امالی صدوق، ص 135 و بحارالانوار، ج 44، ص 318 (با مختصر تفاوت).

[436]

76 – سخنان امام (علیه السلام) به اصحاب بزرگوارش

طبق روایتی از امام باقر(علیه السلام)، امام(علیه السلام) قبل از شهادتش به اصحاب خویش رو کرد و فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِي: «إِنَّكَ سَتُسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَ هِيَ أَرْضٌ قَدِ اتَّقَى بِهَا

النَّبِيُّونَ وَ أَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَ هِيَ أَرْضٌ تُدْعَى «عَمُورَاءَ» وَ إِنَّكَ تُسْتَشْهَدُ بِهَا وَ

يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَ تَلَى : (قُلْنَا يَا نَارُ

كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ) يَكُونُ الْحَرْبُ بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ; پیامبر

گرامی(صلی الله علیه وآله) به من

فرمود: «فرزندم! تو به سرزمین عراق کشانده خواهی شد و آن سرزمینی است

که پیامبران و جانشینان پیامبران در آن با یکدیگر دیدار کرده اند و به آن

«عمورا» گفته می شود. تو در آنجا به شهادت خواهی رسید و با تو گروهی از

یارانت که (از شوق لقای پروردگار) درد ضربات شمشیر و نیزه را احساس

نمی کنند، به شهادت خواهند رسید».

آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «(قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ) ;

گفتیم، ای آتش بر ابراهیم سرد و سلام باش)(1)، آن جنگ نیز بر تو و یارانت

سرد و سلام خواهد بود».(2)

مقام والای یاران و اصحاب سید الشهداء (علیه السلام) در این چند جمله به خوبی
نمایان است، آنها چنان فانی در عشق خداوند بودند، که حتی درد ضربات
شمشیر و نیزه را بر بدن های خود احساس نمی کردند.

جای تعجب نیست، هنگامی که در يك عشق مجازی زودگذر زنان مصر
دست های خود را بی خبر ببرند و آگاه نشوند، این پاکبازان کوی عشق الهی و
شهادت، نباید

1 . انبیاء، آیه 69.

2 . بحار الانوار، ج 45، ص 80.

[437]

زخم تیر و خنجر را بر پیکر خود احساس کنند.

آری! آنها ابراهیموار در آتش نمرودیان زمان وارد شدند و این آتش بر آنها برد
و سلام شد و لذت دیدار محبوب همه چیز را از یاد آنها برد!

روز عاشورا عمر بن سعد تیر را بر کمان نهاد و به سوی یاران امام هدف گرفت و رها ساخت و گفت: همگی نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) گواهی دهید اوّل کسی که به سوی آنان تیر انداخت من بودم! به دنبال او لشکرش سپاه امام را تیرباران کردند. امام(علیه السلام) به یارانش فرمود:

«قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ؛

خدا رحمتتان کند! بشتابید به سوی مرگی که از آن چاره ای نیست، این تیرها فرستادگان این جماعت است!».

پس اصحاب آن حضرت (شجاعانه با دشمن درگیر شدند و) بخشی از روز را پیکار کردند تا آن که گروهی از یاران امام(علیه السلام) شربت شهادت نوشیدند، در این هنگام، امام(علیه السلام) دست بر محاسن شریفش گذاشت و فرمود:

«اِسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى

إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَ اِسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ

دُونَهُ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمِ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّهِمْ، أَمَا وَاللَّهِ لَا

أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَ أَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي».

«غضب خداوند آنگاه بر قوم یهود شدّت گرفت که برای او فرزند قائل شدند، و

بر امتّ مسیح آن هنگام غضب خداوند شدّت گرفت که او را یکی از سه خدا

دانستند و بر زرتشتیان وقتی خشمگین شد که به جای خدا، ماه و خورشید را

پرستیدند و غضب خداوند اکنون بر این گروه شدّت گرفت که بر کشتن پسر

دختر پیغمبر خود، هماهنگ

[438]

شدند!

به خدا سوگند! آنچه را (از تسلیم در برابر ظلم و تن دادن به ذلت) از من

می خواهند، اجابت نخواهم کرد، تا آن که آغشته به خون خویش، خداوند را

ملاقات کنم!». (1)

* * *

لحظات حسّاسی بود، گویی آسمان به تماشا نشسته بود و زمین در انتظار؛ تا این صحنه های پر غوغا و فراموش نشدنی را بنگرند، و پیکار شیرمردانی را که جز به خدا نمی اندیشیدند و آغوش خود را برای شهادت گشوده بودند، نظاره کنند و به آن همه عظمت و ایثار آفرین گویند! هزاران آفرین!

78 – آخرین نماز!

یاران امام(علیه السلام) دلاورانه پیکار می کردند و یکی پس از دیگری به شرف شهادت نایل می آمدند. **ابو ثمامه صائدی** (مردی از یاران آن حضرت) عرض کرد: ای اباعبدالله! جانم به فدایت، می بینم این گروه به تو نزدیک شده اند. به خدا سوگند! پیش از تو، من باید کشته شوم! ولی دوست دارم چون خداوند را ملاقات می کنم، این آخرین نماز را – که وقتش رسیده است – با تو خوانده باشم.

امام(علیه السلام) سر به سوی آسمان برداشت و فرمود:

«ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الدَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا ; نماز را

به یادآوری خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد. آری، اکنون وقت فضیلت

نماز است».

سپس فرمود:

1 . لهوف، ص 158 و بحار الانوار، ج 45، ص 12.

[439]

«سَلَوْهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ ; از این گروه بخواهید از ما دست بشویند تا

نماز گزاریم».

حصین بن تمیم (یکی از فرماندهان سپاه یزید) فریاد برآورد که: «نماز شما

پذیرفته نیست!!». «حبیب بن مظاهر» در پاسخش گفت: «ای حمار! می پنداری

که نماز از آل رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است». (1)

در روایتی دیگر از **ابومخنف** می خوانیم: امام حسین(علیه السلام) (به جای حجاج بن مسروق، مؤذن رسمی خود) اذان گفت و چون از آن فارغ شد، فریاد برآورد:

«يَا وَيْلَكَ يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَنْسَيْتَ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ، أَلَا تَقِفُ عَنِ الْحَرْبِ حَتَّى

تُصَلِّيَ وَ تُصَلُّونَ وَ نَعُودُ إِلَى الْحَرْبِ» ; وای بر تو! ای ابن سعد ; آیا احکام و

دستورات اسلامی را

فراموش کرده ای؟ چرا در این هنگام دست از جنگ نمی کشی تا نماز به پا داریم و شما نیز نماز بخوانید و آنگاه به نبرد ادامه دهیم؟».

ابن سعد پاسخی نداد و امام(علیه السلام) ندا داد: «إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ؛ شیطان

بر او چیره شده است!!».(2)

و در روایتی آمده است: بعضی از یاران جلو امام ایستادند و سینه را سپر

کردند و امام آخرین نماز خود را در زیر تیرهای دشمن خواند!(3)

* * *

این نماز تاریخی و بی نظیر، روح نماز را زنده کرد و مفهوم نماز را برای
راهیان راه حق آشکار ساخت و معنی واقعی عبودیت و پاکبازی در راه معبود
را نشان داد، و قلم سرخ بر معبودهای خیالی و بت های شیطانی دنیاپرستان و
بندگان زر و زور کشید، و

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 334 و بحارالانوار، ج 45، ص 21 (با مختصر
تفاوت).

2 . معالی السبطين، ج 1، ص 361.

3 . اعیان الشیعة، ج 1، ص 606.

[440]

اگر امروز از مأذنه های بلند شهرها صدای تکبیر و اذان بلند است به برکت آن
نماز و اذان است و چه زیباست که در این سال ها، دسته جات عزاداری به

هنگام ظهر عاشورا در هر کوی و برزن و هر مکانی هستند، توقف می کنند و نماز بجا می آورند.

79 – درهای بهشت به رویتان گشوده شد!

هنگامی که امام(علیه السلام) نماز ظهر عاشورا را خواند به یارانش خطاب کرد و فرمود:

«يَا أَصْحَابِي إِنَّ هَذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، وَ اتَّصَلَتْ أَثَارُهَا، وَ ائِنْعَتْ ثِمَارُهَا، وَ زُيِّنَتْ قُصُورُهَا، وَ تَأَلَّفَتْ وَلَدَائِهَا وَ حُورُهَا، وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ الشُّهَدَاءُ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ، وَ أَبِي وَ أُمِّي يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ، وَ يَتَبَاشَرُونَ بِكُمْ، وَ هُمْ مُسْتَأْفُونَ إِلَيْكُمْ، فَحَامُوا عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ ذُبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)».

«ای یاران من! به راستی این بهشت است که درهای آن گشوده شده است. نهرهایش به هم پیوسته و میوه هایش رسیده و قصرهایش آراسته، و غلامان و

حورش (در انتظار شما) گرد آمده اند، و این رسول خدا و شهادتی که در رکابش به شهادت رسیدند و پدر و مادر من است که همگی انتظار شما را می کشند و بشارت آمدن شما را می دهند و مشتاق دیدار شمایند. از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایند».

سپس امام(علیه السلام) خاندان و زنان را صدا زد آنان پریشان حال بیرون آمدند و به یاران امام(علیه السلام) ندا دادند:

«ای جماعت مسلمانان و ای گروه مؤمنان! شما را به خدا! از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایند و از امام و فرزند دختر پیامبرتان پشتیبانی کنید، چرا که خداوند به سبب ما، شما را آزمایش کرده است و اکنون شما همسایگان ما در جوار جدّ ما و بزرگواران و محبّان ما می باشید. پس دفاع کنید، خداوند از ناحیه ما به

آنگاه امام حسین(علیه السلام) فرمود:

«يَا أُمَّةَ الْقُرْآنِ! هَذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوهَا، وَ هَذِهِ النَّارُ فَاهْرَبُوا مِنْهَا ; ای امتِ قرآن!

این بهشت است. آن را به دست آورید و این هم آتش جهنم است، از آن

بگریزید».

یاران امام(علیه السلام) به ندای آن حضرت لبیک گفتند و صدای گریه (شوق)

بلند کردند.(1)

* * *

راستی جوشش عشق و عرفان در این لحظات حسّاسی که امام و یارانش آغوش

خود را برای شهادت گشوده اند شگفت انگیز است. کلمات و واژه ها از شرح

و بیان آن عاجز است.

امام(علیه السلام) با صراحت خبر از شهادت و پرواز آنها به سوی بهشت

می دهد و یاران گریه شوق سر می دهند و مسرورند.

این لحظات پرشکوه در تاریخ کربلا برای همیشه ثبت و جاودانی شد و این همه
ایثار و فداکاری و علم و ایمان و عشق به عنوان درسی ماندگار در پیشانی
تاریخ پر افتخار آن بزرگ مردان برای همیشه می درخشد و راه و رسم زندگی
شرافتمندانه و مرگ با عزّت و عظمت را ترسیم می کند.

ای کاش جامی از این شراب طهور هم نصیب و بهره ما گردد، و در زمره
محرومان نباشیم. **آمین یا ربّ العالمین.**

80 – خدایا شاهد باش

حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) (علی اکبر) اولین فرد از بنی هاشم بود
که آماده نبرد شد. او زیباترین و خوشخوترین مردم بود. سنّ شریف آن حضرت
را در هنگام

1 . معالی السبطین، ج 1، ص 360.

شهادت 19 سال یا 18 سال و به روایتی 25 سال نوشته اند. او اولین شهید از

آل ابی طالب است که روز عاشورا نزد پدر گرامی اش آمد و اذن میدان طلبید.

امام(علیه السلام)بی درنگ به او اجازه فرمود و در همان حال ناامید از حیات

او، به قامت رعنائش نگریست و باران اشک از دیدگانش فرو ریخت.

هنگامی که امام(علیه السلام) به چهره نورانی فرزندش «علی اکبر» نگریست،

سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ

مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ(صلى الله عليه وآله)، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى

وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ امْنَعْهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ فَرِّقْهُمْ تَفْرِيقًا، وَ مَزِقْهُمْ تَمْزِيقًا، وَ اجْعَلْهُمْ

طَرَائِقَ قِدْدَاءَ، وَ لَا تُرِضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدُّوا عَلَيْنَا

يُقَاتِلُونَنَا».

«خدایا! بر این گروه ستمگر گواه باش که اینک جوانی به مبارزه با آنان می رود

که از نظر صورت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به رسول تو، حضرت

محمد(صلى الله عليه وآله) است. ما هر زمان که مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم،

به چهره او می نگریستیم. خدایا! برکات زمین را از آنان دریغ دار، و اجتماع آنان را پراکنده و متلاشی ساز و آنان را گروه های مختلف و متفاوتی قرار ده، و والیان آنها را هیچگاه از آنان راضی مگردان! که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند ولی اینک ستمکارانه به جنگ با ما برخاستند».

پس امام(علیه السلام) رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد:

«مَالِك؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ! وَ لَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَ سَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذَّبُحُكَ

بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَ لَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(صلى الله

عليه وآله) ; خدا نسل تو

را ریشه کن کند و به هیچ کارت برکت ندهد و بر تو کسی را چیره سازد که

سرت را بعد از من در بستر از تن جدا سازد، همان گونه که تو رشته رحم مرا

قطع کردی، و

[443]

پیوند مرا با رسول خدا نادیده گرفتی!».

آنگاه امام با صدای رسا این آیه را تلاوت کرد: «(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ

إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)» ;

خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد، آنها

فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوی و فضیلت) بعضی از

بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست». (1)

در این هنگام علی اکبر بر سپاه اموی حمله کرد در حالی که این رجز را

می خواند:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ *** نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ

وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ *** أَطْعَمَكُمْ بِالرُّمَحِ حَتَّى يَنْتَنِي

أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمِي عَنْ أَبِي *** ضَرْبَ غُلَامِ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ

«منم علی پسر حسین فرزند علی، به خانه خدا سوگند! ما به رسول خدا از همه

کسی سزاوارتریم. به خدا سوگند! پسر زیاد را نمی رسد که درباره ما حکم کند.

آنقدر با نیزه بر شما بزنم تا کج شود، در حمایت از پدرم، با شمشیر بر شما
ضربت فرود آورم ضربتی چون ضربت جوان هاشمی علوی!».

پس از بر سپاه دشمن تاخت و بسیاری از آنان را به هلاکت رساند به گونه ای
که دشمن از کثرت کشته شدگان به فغان آمد.

با آن که تشنگی بر آن حضرت چیره شده بود یکصد و بیست نفر را به خاک
افکند، و در حالی که زخم های زیادی برداشته بود، نزد پدر آمد و عرض کرد:

«يَا أَبَاهُ! أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرْبَةِ مِ مِنْ مَاءِ سَبِيلٍ»

اَنَّقَوِّیْ بِهَا عَلَی الْأَعْدَاءِ; پدر جان! تشنگی مرا از پای درآورد و سنگینی سلاح

ناتوانم

1 . آل عمران، آیه 33-34.

[444]

ساخت. آیا جرعه آبی هست که بتوانم بنوشم و به جنگ ادامه دهم؟!».

امام(علیه السلام) فرمود:

«يَا بُنَيَّ يَعْزُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى عَلِيٍّ وَ عَلَى أَبِيكَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلَا يُجِيبُونَكَ، وَ

تَسْتَعِثَ بِهِمْ فَلَا يُغِيثُونَكَ، يَا بُنَيَّ هَاتِ لِسَانَكَ ; پسر جان! چقدر بر حضرت محمد

و علی و

پدرت، ناگوار است که آنان را بخوانی ولی پاسخی به تو ندهند و از آنان یاری

بطلبی ولی یاریت نکنند. ای فرزندم! زبان خود را نزدیک آر!».

آنگاه امام(علیه السلام) زبان علی اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود

را به او داد و فرمود:

«خُذْ هَذَا الْخَاتَمَ فِي فَيْكِ وَ ارْجِعْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ، فَإِنِّي أَرْجُوا أَنَّكَ لَا تُمْسِي حَتَّى

يَسْقِيَكَ جَدُّكَ بِكَأْسِهِ الْاَوْفَى شَرْبَةً لَا تَنْظُمُ بَعْدَهَا أَبَدًا ; این انگشتر را در دهانت

بگذار و به نبرد

با دشمن بازگرد امیدوارم که هنوز به شب نرسیده جدّت رسول خدا با جامی

سرشار از شربت بهشتی تو را سیراب سازد، به گونه ای که پس از آن هرگز

تشنه نگردی!». (1)

* * *

سخنان پرمعنی امام(علیه السلام) که حکایت از تسلیم و رضای مطلق در برابر انجام رسالت الهی و استقبال از شهادت می کند و همچنین پاسخ های این فرزندان شجاع و برومند که حاکی از ایمان و اخلاص فوق العاده او است، درسهایی است بزرگ برای همه روهروان راه حق، مخصوصاً جوانان مسلمان که می تواند راهگشای آنها در تنگناهای زندگی باشد.

اگر جرعه آبی از پدر می طلبد نه برای ادامه حیات چند روزه دنیاست، بلکه برای قدرت و قوت بیشتر جهت جهاد با دشمنان حق است، و آنگاه که شهادت با تمام

1 . اعیان الشیعة، ج 1، ص 607 ؛ فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 207-208 و

بحار الانوار، ج 45، ص 42-43.

شکوه و عظمتش در برابر او قرار گرفت، پدر بزرگوارش بشارت می دهد که با جامی لبریز از شراب طهور بهشتی از دست جدش سیراب خواهد شد. آیا افتخاری از این برتر یافت می شود؟!

81 – به خدا سوگند بر عمویت دشوار است!

پس از شهادت حضرت علی اکبر(علیه السلام) حضرت عبدالله بن حسن که بر اساس برخی از روایات همان **قاسم بن حسن** است آماده پیکار شد. او نوجوانی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. هنگامی که نزد امام(علیه السلام) آمد و نگاه آن حضرت به او افتاد وی را در آغوش گرفت، با هم چنان گریستند که از حال رفتند.

قاسم اجازه میدان رفتن خواست، ولی امام(علیه السلام) نپذیرفت، آنقدر دست و پای امام را بوسه زد تا رضایت امام را جلب کرد و در حالی که اشک می ریخت به میدان آمد و این رجز را می خواند:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ *** سَيِّدُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ الْمُؤْتَمَنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ *** بَيْنَ أَنْاسٍ لَأَسْفُوا صَوْبَ الْمُزْنِ

«اگر مرا نمی شناسید بدانید من فرزند امام حسنم!

که او فرزند پیامبر برگزیده و امین خداست!

این حسین(علیه السلام) است که همانند اسیری است گروگان،

میان گروهی که خداوند آنان را از باران رحمت خود سیراب نکند».

چهره مبارکش همانند پاره ماه می درخشید، پیکار سختی کرد تا آنجا که با سنّ

کمش سی و پنج نفر را بر زمین افکند.

حمید بن مسلم می گوید:

من در لشکر ابن سعد بودم به این نوجوان می نگریستم که پیراهن و لباسی بلند

به

تن و نعلینی به پا داشت که بند یکی پاره بود. فراموش نمی کنم که بند نعلین
چپش بود. عمرو بن سعد اُزدی گفت: به خدا سوگند! من به او حمله می کنم (تا
وی را از پای درآورم) گفتم: سبحان الله، این چه تصمیمی است؟ به خدا سوگند!
اگر این نوجوان بر من حمله کند من به سوی وی دست تعدّی دراز نخواهم
کرد. همان گروهی که وی را احاطه کرده اند، او را بس است.

گفت: نه، هرگز! به خدا سوگند! من بر او یورش خواهم برد، پس حمله کرد و
برنگشت تا آن که با شمشیرش فرق او را شکافت. قاسم(علیه السلام) با صورت
به زمین افتاد و فریاد زد: عموجان! مرا دریاب.

حمید بن مسلم می افزاید:

امام(علیه السلام) چون باز شکاری صف ها را شکافت و مانند شیر ژیان حمله
کرد و با شمشیر بر عمرو — قاتل قاسم — ضربتی زد که دستش را از بدن جدا
کرد، عمرو در حالی که فریاد می کشید گریخت، کوفیان خواستند وی را از
دست امام(علیه السلام) نجات دهند، ولی بدنش زیر سم اسبان قرار گرفت و کشته
شد.

هنگامی که گرد و غبار فرو نشست، دیدند امام(علیه السلام) بر بالین قاسم(علیه السلام) نشسته است و قاسم پاهایش را بر زمین می سایید. امام(علیه السلام) فرمود:

«عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُعِينُكَ، أَوْ يُعِينُكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ، بَعْدَ لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ؛ بِهِ خُذَا سَوْكُنَا! بِرِ عَمَوِيَّتِ نَاكُورِ اسْتِ كِه وَی رَا بَخَوَانِی وَلِی نَتَوَانْدَ بِه تُو پَاسَخِی دِهْد، یَا پَاسَخِی دِهْد وَلِی نَتَوَانْدَ تُو رَا یَارِی كِنْد وَ یَا بِه كَمَكْتِ بَشْتَابِد وَلِی تُو رَا بِی نِیَاز نَكِنْد. دُور بَاد (از رَحْمَتِ خُذَا) گُروهِی كِه تُو رَا كَشْتَنْد.»

در روایت دیگری آمده است که امام(علیه السلام) فرمود:

«بَعْدَ لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، وَ مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ جَدُّكَ. عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُعِينُكَ ثُمَّ لَا يَنْفَعُكَ، يَوْمَ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتْرُهُ وَ قَلَّ نَاصِرُهُ؛ دُور بَاد (از)

رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند و خونخواه تو از اینان در قیامت جدّ تو

خواهد

[447]

بود.

به خدا سوگند! بر عمویت دشوار است که وی را بخوانی ولی نتواند پاسخ دهد

یا پاسخ دهد ولی به حال تو سودی نبخشد. به خدا سوگند! امروز روزی است

که رنج و مظلومیّت عمویت فراوان و یاورش اندك است».

سپس امام(علیه السلام) پیکر خونین قاسم(علیه السلام) را برداشت و به سوی

خیمه ها روانه شد.

راوی می گوید: گویا هم اکنون می بینم سینه اش به سینه امام چسبیده بود و

پاهایش به زمین کشیده می شد، با خود گفتم: امام چه می کند؟ دیدم او را آورده

کنار شهدای اهل بیت(علیه السلام) قرار داد و آنگاه عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا؛

صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا ؛

خدایا! از

تعدادشان بکاه و آنان را پراکنده ساز و به قتل برسان و هیچ کس از آنان را

باقی مگذار و هرگز آنان را نیامرز! ای عموزادگانم! صبر پیشه سازید! ای اهل

بیتم! صبر کنید! بعد از این روز هرگز خواری نخواهید دید!». (1)

82 – برادرم! برای لب تشنگان، آبی تهیه کن

عبّاس بن علی(علیه السلام) پرچمدار لشکر برادرش امام حسین(علیه السلام)

بود. هنگامی که دید تمام یاران و برادران و عموزادگان شربت شهادت نوشیدند،

گریست و به شوق دیدار پروردگار جلو آمد و پرچم را بر گرفت و از برادرش

امام حسین(علیه السلام) اجازه میدان خواست. امام(علیه السلام) (که از فراق

برادر سخت ناراحت بود) به سختی گریست به گونه ای که محاسن شریفش از

اشک دیدگانش تر شد، و فرمود:

«يا أَخِي كُنْتَ الْعَلَامَةَ مِنْ عَسْكَرِي وَ مُجْمَعَ عَدَدِنَا، فَإِذَا أَنْتَ غَدَوْتَ يَوْمَ جَمْعُنَا

إِلَى الشَّتَاتِ، وَ عِمَارَتُنَا تَتَّبَعُ إِلَى الْخَرَابِ ؛ برادر جان! تو نشانه (شکوه و

عظمت و) برپایی

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 2، ص 27-28 و بحارالانوار، ج 45، ص

34-36.

[448]

سپاه من و محور پیوستگی نفرات ما هستی. اگر تو بروی (و شهید شوی)،

جمعیت ما پراکنده، و ویران می گردد».

عبّاس(علیه السلام) عرض کرد:

«فِدَاكَ رُوحُ أَخِيكَ يَا سَيِّدِي! قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ حَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ أُرِيدُ أَخَذَ النَّارِ مِنْ

هُؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ ؛ جان برادرت فدایت، ای سرورم! سینه ام از زندگانی دنیا به

تنگ

آمده است، می خواهم از این منافقان انتقام (آن خون های پاک را) بگیرم!».»

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِذَا غَدَوْتَ إِلَى الْجِهَادِ فَاطْلُبْ لِهَؤُلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ؛ إِنَّكَ كَ أَنْتَ

میدان داری برای این کودکان، آبی تهیه کن».

عبّاس(علیه السلام) رهسپار میدان شد و آنان را موعظه کرد و از عذاب خدا

ترساند، ولی اثری نبخشید. به نزد برادرش بازگشت و ماجرا را گزارش داد،

که ناگهان صدای العطش کودکان به گوشش رسید، بی درنگ بر اسب شد و

نیزه و مشک را برداشت و به سوی فرات روانه شد. چهار هزار تن از

مأموران، فرات را محاصره کردند و هدف نیزه ها قرار دادند ولی آن حضرت

دلاورانه لشکر دشمن را شکافت و هشتاد نفر از آنان را به خاک هلاکت افکند، و

وارد فرات شد.

هنگامی که خواست مقداری آب بیاشامد تشنگی امام حسین(علیه السلام) و اهل بیتش را به خاطر آورد، آب را روی آب ریخت، مشکش را پر کرد و بر دوش راست خود نهاد و به سوی خیمه رهسپار شد.

دشمنان راه را بر وی بستند و از هر طرف آن حضرت را احاطه کردند. وی دلیرانه می جنگید تا **نوفل ازرق** دست راستش را از بدن جدا کرد. مشک را بر دوش چپ نهاد که **نوفل** آن را نیز از مچ قطع کرد. مشک را به دندان گرفت، تیری آن را سوراخ کرد و آب آن ریخت. تیری دیگر آمد و بر سینه مبارکش نشست، و اسبش به زمین افتاد.

[449]

صدا زد: برادر جان! مرا دریاب.

هنگامی که امام حسین(علیه السلام) بر بالینش رسید وی را کشته دید، پس گریست.

همچنین نقل شده است: هنگامی که عباس (علیه السلام) شهید شد امام حسین (علیه

السلام) فرمود:

«الآن إنكسر ظهري وقلَّتْ حيلتي؛ اينك كمرم شکست و راه چاره بر من محدود

شد».

آنگاه گریست و این اشعار را خواند:

تَعَذَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ يَبْغِيكُمْ *** وَ خَالَقْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدَ

أَمَا كَانَ خَيْرُ الرُّسُلِ أَوْصَاكُمْ بِنَا *** أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ

أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ *** أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدَ

لِعَيْنُنْمْ وَ أَحْزَيْنُكُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْنُكُمْ *** فَسَوْفَ تَلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تَوْقَدُ

«ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدی کردید، و با آیین پیامبر خدا

محمد (صلی الله علیه وآله) مخالفت ورزیدید.

آیا بهترین پیامبر، سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین

نیستیم؟

آیا جز این است که حضرت زهرا(علیها السلام) مادر من است نه شما؟ آیا او

از نسل بهترین انسان ها نبود؟

به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار گشتید، و به زودی گرفتار آتش

شعلهور الهی خواهید شد!». (1)

* * *

در هر گام درسی است، درسی از فضیلت و ایثار، درسی از شجاعت و شهامت

و از خودگذشتگی.

1 . بحار الانوار، ج 45، ص 41-42.

[450]

چه کسی در آن صحنه بی نظیر فداکاری حاضر بود که رسیدن عباس را به

منبع آب و ننوشیدن و تشنه شهید شدن را گزارش دهد؟! امام حسین(علیه السلام)

یا فرزندان از دور تماشا می کردند؟! یا امام های بعد به الهام الهی خبر دادند؟

یا فرشتگانی که ناظر این منظره ایثار بی نظیر بودند پیام آوردند؟ و یا به صورتی دیگر؟!

هر که بود و هر چه بود، در پیشانی تاریخ ثبت شد و برای همیشه برای رهروان راه حق به یادگار ماند.

83 – او طفلی شش ماهه است پس جرعه ای آب به وی برسانید!

هنگامی که امام(علیه السلام) شهادت خاندان و فرزندانش را دید و از آنان کسی جز امام و زنان و کودکان و فرزند بیمارش – امام سجّاد(علیه السلام) – نماند، ندا داد:

«هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَدْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ

مُغِيثٍ يَرْجُوا اللَّهَ فِي إِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ ; آیا

کسی

هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی در میان شما پیدا می شود که از خدا بترسد و ستم بر ما روا ندارد؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا به

فریاد ما برسد؟ آیا یاری کننده ای هست که با امید به عنایت خداوند به یاری ما
برخیزد؟».

با طنین افکن شدن ندای استغاثه امام (علیه السلام)، صدای گریه و ناله از بانوان
حرم برخاست. امام (علیه السلام) به خیمه ها نزدیک شد و فرمود:

«**ناولونی علیاً ابني الطُّفْلَ حَتَّى أُدَّعَهُ** ; فرزند خردسالم «علی» را به من بدهید
تا با او وداع کنم».

فرزندش را نزد وی آوردند. امام (علیه السلام) در حالی که طفلش را می بوسید،
خطاب به او فرمود:

«**وَيْلٌ لِّهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ خَصْمُهُمْ جَدَّكَ** ; بدا به حال این گروه ستمگر آنگاه که

[451]

جدّت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با آنان به مخاصمه برخیزد؟». هنوز طفل
در آغوش امام آرام نگرفته بود که **حرمله بن کاهل اسدی**، او را هدف قرار داد
و تیری به سوی وی پرتاب کرد و گلوی او را درید، خون سرازیر شد،

امام(علیه السلام) دست ها را زیر گلوی آن طفل گرفت تا از خون پر شد؛ آنگاه خون ها را به سوی آسمان پاشید و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنَّ حَبَسَتْ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا ; بار الها! اگر در این

دنیا ما (در ظاهر) بر این قوم پیروز نشدیم، بهتر از آن را روزی ما فرما».

بعد از شهادت آن طفل، امام(علیه السلام) از اسب پیاده شد و با غلاف شمشیر، قبر کوچکی کند و کودکش را به خورش آغشته ساخت و بر وی نماز گذارد (و دفن نمود). (1)

علامه مجلسی می افزاید: امام فرمود:

«هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بَعِثَ اللَّهُ ; این مصیبت بر من آسان است، چرا که در محضر خداست».

امام باقر(علیه السلام) فرمود: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ; از خون گلوی علی اصغر که امام آنها را به آسمان پاشید، قطره ای به زمین برنگشت!».».

در روایت دیگری آمده است که امام حسین (علیه السلام) فرمود:

«لَا يَكُونُ أَهْوَنُ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ

لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا ؛ خدایا! فرزندم نزد تو کمتر از بچه ناقه صالح پیامبر نیست.

خدایا! اگر پیروزی (ظاهری) را از ما دریغ داشته ای بهتر از آن را روزی ما

فرما!». (2)

معالی السبطين از قول **ابومخنف** شهادت طفل شیرخوار را به گونه دیگری

آورده است، می گوید:

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 2، ص 32 و بحار الانوار، ج 45، ص 46.

2 . بحار الانوار، ج 45، ص 46-47 .

[452]

امام (علیه السلام) پس از شهادت علی اکبر به خواهرش امّ کلثوم فرمود:

«يَا أَخْتَاهُ أُوصِيكَ بَوْلَدِي الصَّغِيرِ خَيْرًا، فَإِنَّهُ طِفْلٌ صَغِيرٌ وَ لَهُ مِنَ الْعُمَرِ سِتَّةُ

أَشْهُرٍ ; خواهرم! به فرزند خردسالم نیکی کن، او خردسال است و تنها شش ماه

دارد».

ام کلثوم عرض کرد: «برادر جان! این طفل به مدّت سه روز است که جرعه

آبی ننوشیده است، از این گروه کمی آب بطلب!».

امام(علیه السلام) با شنیدن این سخن، طفلش را گرفت و به سوی دشمن روانه

شد و فرمود: «يَا قَوْمُ قَدْ قَتَلْتُمُ أَخِي وَ أَوْلَادِي وَ أَنْصَارِي وَ مَا بَقِيَ غَيْرُ هَذَا

الطِّفْلِ، وَ هُوَ يَنْتَظِي عَطْشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ آتَاهُ إِلَيْكُمْ، فَاسْقَوْهُ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ ; ای

مردم! شما برادر و فرزندان و یارانم را کشتید و کسی جز این طفل که بی هیچ

گناهی از تشنگی می سوزد، نمانده است، او را با جرعه آبی سیراب کنید».(1)

و به تعبیر «نفس المهموم» امام(علیه السلام) فرمود:

«يَا قَوْمُ، إِنَّ لَمْ تَرْحَمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ ; ای مردم اگر به من رحم

نمی کنید به این طفل خردسال رحم کنید».(2)

امام(علیه السلام) در حال گفتن این سخنان بود که بناگاه تیری از سوی ستمگری سیاه دل — حرملة بن کامل اسدی — حلقوم طفل را پاره کرد و از گوش تا گوش را درید. امام حسین(علیه السلام) کف دستش را زیر گلوی بریده طفل گرفت و چون از خون پر شد، آن را به آسمان پاشید و در روایت دیگر آمده است، امام دستانش را زیر گلوی طفل گرفت و گفت:

«يَا نَفْسِ اصْبِرِي فِيمَا أَصَابَكَ، إِلَهِي تَرَى مَا حَلَّ بِنَا فِي الْعَاجِلِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ ذَخِيرَةً

لَنَا فِي

1 . معالی السبطين، ج 1، ص 418.

2 . نفس المهموم، ص 349 .

[453]

الاجل ؛ ای نفس! در برابر این همه مصیبت شکمیا باش! خدایا! تو می بینی که

در این دنیای فانی چه مصائبی برای ما رخ داده، پس آن را برای روز

رستاخیزمان ذخیره ساز!». (1)

در روایت دیگری آمده است که امام (علیه السلام) گفت:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا فَخَذَلُونَا وَأَعَانُوا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ

قَطْرَ السَّمَاءِ، وَ احْرِمْهُمْ بَرَكَاتِكَ، اللَّهُمَّ لَا تُرْضَ عَنْهُمْ أَبَدًا، اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ كُنْتَ

حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فِي الدُّنْيَا، فَاجْعَلْهُ لَنَا دُخْرًا فِي الْآخِرَةِ وَ انْتَقِمْ لَنَا مِنَ الْقَوْمِ

الظَّالِمِينَ ؛ خدایا! تو می دانی که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری مان

بشتابند ولی ما را رها کردند و در برابر ما بیخاستند، خدایا! باران آسمان را از

آنان دریغ دار و آنان را از برکاتت محروم کن. خدایا هرگز از آنان خشنود

مشو. خدایا اگر در دنیا، پیروزی را از ما دریغ داشته ای، آن را ذخیره آخرت

ما قرار ده و از گروه ستمکاران انتقام ما را بستان». (2)

* * *

پیام های عاشورا همه شنیدنی است و پیام شهادت كودك شیرخوار از همه

شنیدنی تر و عبرت خیزتر!

نخستین پیامش این که در مبارزه با دشمنان حق، هیچ کس مستثنی نیست.
سربازان شیرخوار دوش به دوش جوانان و سالخوردگان به میدان می آیند و به
موقع در صفوف شهدا قرار می گیرند.

بدیهی است هر سربازی سلاحی دارد، یکی تیر و نیزه و شمشیر ؛ و دیگری هم
گلوی نازك و چندین قطره خون پاك كه گویاترین دلیل مظلومیت است. خونی
كه هم

1 . معالی السبطين، ج 1، ص 419.

2 . ینابیع المودّة، ج 3، ص 77.

[454]

به آسمان پاشیده شد و هم بر زمین، و هر دو با آن شکوهی تازه گرفت.
دیگر این که، دشمنان ستمگر قساوت و جنایت را به بالاترین حدّ خود رساندند
كه حتّی بر كودك شیرخوار زاده زهرا در آغوش پدر نیز رحم نکردند!

آخرین پیام این که تحمل همه درد و رنج ها و مصیبت ها در راه خدا آسان است، چرا که عالم محضر اوست و همه اینها در پیشگاه او انجام می گیرد.

با عنایت بخورم ز هر که شاهد ساقی است *** با محبت بکشم درد که درمانم از اوست

84 – ای یارانم! چه شد پاسخ مرا نمی دهید؟!

امام حسین(علیه السلام) به آن قوم نگاهی کرده و پیوسته به راست و چپ می نگریست و هیچ يك از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی رسید، پس ندا داد:

«يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَ يَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، وَ يَا حَبِيبَ بْنَ مَظَاهِرٍ، وَ يَا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ، وَ يَا يَزِيدَ بْنَ مَظَاهِرٍ، وَ يَا يَحْيَى بْنَ كَثِيرٍ، وَ يَا هِلَالَ بْنَ نَافِعٍ، وَ يَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ الْحَصَيْنِ، وَ يَا عُمَيْرَ بْنَ الْمُطَاعِ، وَ يَا أَسَدَ الْكَلْبِيِّ، وَ يَا عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَقِيلٍ، وَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ، وَ يَا دَاوُدَ بْنَ الطَّرْمَاحِ، وَ يَا حُرَّ الرَّيَّاحِيِّ، وَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، وَ يَا أَبْطَالَ الصَّفَا، وَ يَا فُرْسَانَ الْهَيْجَاءِ، مَالِي أُنَادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي، وَ أَدْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونِي؟! أَنْتُمْ نِيَامُ أَرْجُوكُمْ تَنْتَبِهُونَ؟ أَمْ حَالَتْ مَوَدَّتْكُمْ عَنْ إِمَامِكُمْ فَلَا

تَنْصُرُونَهُ؟ فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله) لِفَقْدِكُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ النَّحُولُ،
فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ، أَيُّهَا الْكَرَامُ، وَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّئَامَ، وَ لَكِنْ
صَرَاعَكُمْ وَاللَّهِ رَيْبُ الْمُنُونِ وَ غَدَرَ بِكُمْ الدَّهْرُ الْخَوُونُ، وَ إِلَّا لَمَّا كُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتِي
تَقْصُرُونَ، وَلَا عَنْ نُصْرَتِي تَحْتَجِبُونَ، فَهَا نَحْنُ عَلَيْكُمْ مُفَتِّحُونَ، وَ بِكُمْ لَاحِقُونَ،
فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

«ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروه! ای حبیب بن مظاهر! ای زهیر بن قین!
ای یزید بن مظاهر! ای یحیی بن کثیر! ای هلال بن نافع! ای ابراهیم بن
حُصَین! ای عمیر

[455]

بن مطاع! ای اسد کلبی! ای عبدالله بن عقیل! ای مسلم بن عوسجه! ای داود بن
طرَمَاح! ای حرّ ریاحی! ای علی بن الحسین! ای دلاورمردان خالص! و ای
سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می زنم ولی پاسخم را
نمی دهید؟ و شما را می خوانم ولی دیگر سخنم را نمی شنوید؟ آیا به خواب

رفته اید که به بیداری تان امیدوار باشم؟ یا از محبت امامتان دست کشیده اید که
او را یاری نمی کنید؟

این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدان تان ناتوان گشته اند. از خوابتان
برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست،
دفاع کنید.

ولی به خدا سوگند! مرگ، شما را به خاک افکنده، و روزگار خیانت پیشه با شما
وفا نکرده، و گرنه هرگز از اجابت دعوت کوتاهی نمی کردید، و از یاریم دست
نمی کشیدید، آگاه باشید، ما در فراق شما سوگواریم و به شما ملحق می شویم،
إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (1)

* * *

سخن گفتن با پیکرهای در خون غلطیده شهیدان، آن هم با این حماسه های
جاویدان تنها در صحنه کربلا دیده شده است و این مدال پرافتخاری بود که
امام (علیه السلام) بر سینه یاران شهیدش نصب کرد که تا دامنه قیامت
می درخشد.

دلاور مردانی که اگر به آنها اجازه داده می شد، به این جهان باز می گشتند و بار دیگر جانفشانی می کردند و شربت شهادت را با علاقه بیشتری می نوشیدند. آری، آنها چنان شجاع بودند که گویی دلها را بر زره ها پوشانده بودند و برترین سرمایه ها را برای ایثار آماده کرده بودند. (2)

1 . معالی السبطين، ج 2، ص 17 - 18 .

2 . شاعری یاران آن حضرت را این گونه ستوده است:

قَوْمٌ إِذَا تُدُّوا لِدَفْعِ مُلَمَّةٍ *** وَ الْخَيْلُ بَيْنَ مَدْعِسٍ وَ مُكَرِّدِسٍ

لَيْسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَ أَقْبَلُوا *** يَتَهَايُونَ عَلَى ذِهَابِ الْأَنْفُسِ

اینها مردانی هستند که وقتی برای دفع گرفتاری — در آن زمان که سواران بین نیزه داران و هجوم آوران بودند — خوانده شدند؛ دلهایشان را بر زره ها می پوشاندند و برای جانبازی به سوی میدان نبرد روانه می شدند. (لهوف، ص

166).

آری، آنها لایق پوشیدن لباس های بهشتی و پرواز به سوی ابدیت بودند!

گوارایشان باد!

85 – پسر! عمویت را نیز کشتند.

در روایتی آمده است: هنگامی که امام حسین(علیه السلام) تنها شد به خیمه های برادرانش سر کشید، آنجا را خالی دید. آنگاه به خیمه های فرزندان عقیل نگاهی انداخت، کسی را در آنجا نیز ندید؛ سپس به خیمه های یارانش نگریست کسی را ندید، امام در آن حال ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را فراوان بر زبان جاری می ساخت.

آنگاه به خیمه های زنان روانه شد و به خیمه فرزندش امام زین العابدین(علیه السلام) رفت. او را دید که بر روی پوست خشنی خوابیده و عمّه اش زینب(علیها السلام) از او پرستاری می کند. چون حضرت علی بن الحسین(علیه السلام) نگاهش به پدر افتاد خواست از جا برخیزد، ولی از شدّت بیماری نتوانست، پس به عمّه اش زینب گفت: «کمکم کن تا بنشینم چرا که پسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده است» زینب(علیها السلام) وی را به سینه اش

تکیه داد و امام حسین(علیه السلام) از حال فرزندش پرسید: او حمد الهی را بجا آورد و گفت:

«يَا أَبَتَاهُ مَا صَنَعْتَ الْيَوْمَ مَعَ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ؟» ; پدر جان! امروز با این گروه منافق چه کرده ای؟».

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«يَا وَلَدِي قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، وَ قَدْ شُبَّ الْقِتَالُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ حَتَّى فَاضَتْ الْأَرْضُ بِالْدَمِ مِنَّا وَ مِنْهُمْ» ; فرزندم! شیطان بر آنان چیره

[457]

شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است!».

حضرت سجّاد(علیه السلام) عرض کرد:

«يا أَبَتَاهُ أَيْنَ عَمِّي الْعَبَّاسُ؟» ; پدر جان! عمویم عباس کجاست؟». در این هنگام

اشک بر چشمان زینب حلقه زد و به برادرش نگریست که چگونه پاسخ می دهد

— چرا که امام(علیه السلام) خبر شهادت عباس را به وی نداده بود زیرا که

می ترسید بیماری وی شدت پیدا کند! —

امام(علیه السلام) پاسخ داد:

«يا بُنَيَّ إِنَّ عَمَّكَ قَدْ قُتِلَ، وَ قَطَعُوا يَدَيْهِ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ ; پسر جان! عمویت

کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد!«.

علی بن الحسین(علیه السلام) آن چنان گریست که بی هوش شد. چون به هوش

آمد از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می داد: «همه شهید شدند».

آنگاه پرسید:

«وَ أَيْنَ أَخِي عَلِيٍّ، وَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرَ، وَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ، وَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ؟ ;

برادرم علی اکبر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجایند؟«.

امام(علیه السلام) پاسخ داد:

«يَا بُنَيَّ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ أَمَّا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ

فَكُلُّهُمْ صَرَعى عَلَى وَجْهِ الثَّرَى ; فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه ها

مردی جز من و تو نمانده است، همه آنان به خاک افتاده و شهید شده اند».

پس علی بن الحسین(علیه السلام) سخت گریست. آنگاه به عمّه اش زینب(علیها

السلام) گفت:

«يَا عَمَّتَاهُ عَلَى السَّيْفِ وَ الْعَصَا ; عمّه جان! شمشیر و عصایم را حاضر کن».

پدرش فرمود: «وَ مَا تَصْنَعُ بِهِمَا ; می خواهی چه کنی؟».

[458]

عرض کرد: «أَمَّا الْعَصَا فَأَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا، وَ أَمَّا السَّيْفُ فَأَدْبُ بِهِ بَيْنَ يَدَيَّ إِنْ رَسُولُ

الله(صلی الله علیه وآله) فَإِنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ ; بر عصا تکیه کنم و با

شمشیرم از فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دفاع نمایم، چرا که زندگانی

پس از او ارزش ندارد».

امام حسین(علیه السلام) او را باز داشت و به سینه چسباند و فرمود: «یا ولدی

أَنْتَ أَطِيبُ ذُرِّيَّتِي، وَ أَفْضَلُ عِثْرَتِي، وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى هَؤُلَاءِ الْعِيَالِ وَالْأَطْفَالِ،

فَإِنَّهُمْ غُرَبَاءُ مَخْذُولُونَ، قَدْ شَمِلَتْهُمْ الدَّلَّةُ وَالْيَتَمُّ وَ شِمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ وَ نَوَائِبُ الزَّمَانِ

سَكَّتَهُمْ إِذَا صَرَخُوا، وَ أُنِسَهُمْ إِذَا اسْتَوْحَشُوا، وَ سَلَّ خَوَاطِرَهُمْ بِلَيْنِ الْكَلَامِ، فَإِنَّهُمْ مَا

بَقِيَ مِنْ رَجَالِهِمْ مَنْ يَسْتَأْنِسُونَ بِهِ غَيْرُكَ، وَ لَا أَحَدٌ عِنْدَهُمْ يَشْكُونَ إِلَيْهِ حُزْنَهُمْ

سِوَاكَ، دَعَهُمْ يَسْمُوكَ وَ تَسْمُهُمْ، وَ يَبْكُوا عَلَيْكَ وَ تَبْكِي عَلَيْهِمْ ؛ فرزندم! تو

پاك ترين ذريّه و برترين عترت منى

و تو جانشين من بر اين بانوان و كودكانى. آنان غريب و بى كس اند كه تنهاى

و يتيمى و سرزنش دشمنان و سختى هاى دوران آنان را فرا گرفته است. هر

گاه كه ناله سر دادند آنان را آرام كن، و چون هراسان شدند مونسشان باش و با

سخنان نرم و نيكو، خاطرشان را تسلى بخش. چرا كه كسى از مردانشان جز تو

نمانده است تا مونسشان باشد و غم هايشان را به وي باز گويند. بگذار آنان تو

را ببويند و تو آنان را ببويى و آنان بر تو گريه كنند و تو بر آنان!».».

آنگاه امام(عليه السلام) دست فرزندش را گرفت و با صداى رسا فرمود:

«يَا زَيْنَبُ وَ يَا أُمَّ كَلْثُومَ وَ يَا سَكِينَةَ وَ يَا رُقِيَّةَ وَ يَا فَاطِمَةَ، أَسْمِعْنَ كَلَامِي وَ اعْلَمْنَ

أَنَّ ابْنِي هَذَا خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، وَ هُوَ إِمَامٌ مُقْتَرَضُ الطَّاعَةِ ؛ اِی زینب! اِی امّ کلثوم!

ای

سکینه! اِی رقیّه! و اِی فاطمه! سخنم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین

من بر شماست و او امامی است که پیروی از او واجب است».

سپس به فرزندش فرمود:

[459]

«يَا وَلَدِي بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ أَبِي مَاتَ غَرِيباً فَأَنْذِبُوهُ وَ مَضَى

شَهِيداً فَأَبْكَوْهُ ؛ فرزندم! سلامم را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه

شهادت

به

رسید پس بر او اشک بریزید!».(1)

* * *

آخرین سخنان این پیشوای بزرگ ایثار و فداکاری به خوبی نشان می دهد که از چنان نفس مطمئنه و آرامی برخوردار بود که نه تنها مرگی را که در چند قدمی قرار داشت به چیزی نمی گرفت و نه تنها شهادت عزیزان و یاران – جز در جنبه های عاطفی – تغییری در روح و فکر بلند او ایجاد نمی کرد، بلکه بر استقامتش می افزود، و هر زمان آتش شوق دیدار یار در دلش افروخته تر می شد!

او در این لحظات حسّاس، تنها فرزندش امام سجّاد(علیه السلام) را آماده پذیرش مسئولیت عظیم به ثمر رساندن نهال برومندی را که در کربلا نشانده و با خون عزیزانش آبیاری کرده بود می ساخت. آخرین وصایایش را با او در میان می گذارد و سفارش اطاعت از او را به خواهران و دخترانش می کرد.

امام(علیه السلام) شیعیان و پیروان مکتبش را در این لحظات بحرانی و طوفانی نیز فراموش نمی کند، و پیام مظلومیت خود را به وسیله تنها پسرش به آنها می رساند، تا بدانند در ادامه راه از چه حربه ای استفاده کنند.

86 – لباس کهنه چرا؟

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) عزم میدان کرد، فرمود:

«إِنِّي بِيَتُوبٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ، أَلَيْسَ غَيْرَ ثِيَابِي، لَا أَجَرُّدُ، فَإِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ ;

برایم

جامه کهنه ای بیاورید که کسی به آن رغبت نکند تا آن را زیر لباسهایم ببوشم و

بعد

1 . معالی السبطين، ج 2، ص 20-21.

[460]

از شهادتم مرا برهنه نکنند، زیرا می دانم پس از شهادت لباسهایم ربوده خواهد شد».

لباس تنگ و کوتاهی آوردند ولی امام (علیه السلام) آن را نبوشید و فرمود: «هذا

لباسُ أَهْلِ الدِّمَةِ ; این لباس اهل ذمه (کفار اهل کتاب) است».

لباس بلندتری آوردند. امام(علیه السلام) آن را پوشید سپس با بانوان حرم
خداحافظی کرد. در آن هنگام حضرت سکینه گریه سر داد. امام وی را به سینه
چسبانید و فرمود:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي *** مِثْلَ الْبُكَاءِ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي

لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً *** مادامَ مِثِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي

وَ إِذَا فُتِلْتُ فَأَنْتَ أَوْلَى بِالَّذِي *** تَأْتِينَهُ يَا خَيْرَةَ النِّسْوَانِ

«سکینه جان! بدان پس از شهادتم گریه های طولانی خواهی داشت.

تا جان در بدن دارم با اشک حسرتت دلم را آتش مزن.

ای بهترین زنان! هنگامی که شهید شدم پس تو از هر کس به سوگواری

سزاوارتری». (1)

و در روایت دیگری آمده است هنگامی که لباس کهنه آوردند، چند جایش را

پاره کرد (تا ارزشی برای بیرون آوردن نداشته باشد) و آن را زیر لباس هایش

پوشید ؛ ولی پس از شهادت امام (دشمن ناجوانمرد پست) آن را نیز از بدنش

بیرون آوردند.(2)

* * *

امام(علیه السلام) با دقت تمام در جای جای داستان کربلا، چهره واقعی یاران

خود و دشمنانش را ترسیم کرد و برای ثبت در تاریخ به یادگار گذاشت!

امام(علیه السلام) در صحنه هایی که با یاران فداکار و پاکبازش در شب و روز

عاشورا داشت نشان داد که آنها از ارزنده ترین انسانهای تاریخ بشر بودند،

همان گونه که نشان داد

1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 119.

2 . تاریخ ابن عساکر، ج 14، ص 221 و بحارالانوار، ج 45، ص 54 (با

مختصر تفاوت).

دشمنانش از پست ترین و فرومایه ترین انسانها بودند. بلکه درندگان و شیاطینی

بودند در لباس انسان!

يك پيراهن كهنه كه چندین جای آن را پاره کرده باشند، چه ارزشی دارد كه از

تن مبارك امام(عليه السلام) بعد از شهادت بدر آورند و بدن مبارك او را برهنه

زیر آفتاب سوزان بگذارند، این نشانه چیست؟

لباس كهنه بپوشید زیر پیرهش *** از آن كه بر نكند خصم بد گهر ز تنش

لباس كهنه چه حاجت كه زیر سمّ ستور *** تنی نماند كه پوشند جامه یا كفنش

87 – گفتگو با زنان حرم

در تاریخ آمده است : امام حسین(عليه السلام) هنگامی كه به هفتاد و دو تن از

یارانش نگریست كه به خاك و خون افتاده اند به سوی خیمه رفت و ندا

داد:

«يا سَكِينَةُ! يا فَاطِمَةُ! يا زَيْنَبُ! يا اُمَّ كَلثُوم! عَلَيْنَا مِنْي السَّلَامُ ; ای سَكِينه! ای

فاطمه! ای زینب! ای اُمَّ كَلثُوم! خداحافظ من هم رفتم».

سکینه فریاد برآورد: پدرجان! آیا تسلیم مرگ شده ای؟! امام پاسخ داد:

«كَيْفَ لَا يَسْتَسْلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَلَا مُعِينَ؟» ; چگونه تسلیم نشود کسی که یار و

یاوری برای او نمانده است؟».

سکینه گفت: پدر جان! (حال که چنین است) ما را به حرم جدّمان برگردان!

«هَيْهَاتَ، لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَامَ» ; هیهات! اگر مرغ قطا را رها می کردند در

آشیانه اش آرام می گرفت» (اشاره به این که ما را رها نخواهند کرد).

[462]

صدای گریه بانوان برخاست، امام آنان را آرام کرد و به سوی دشمن حملهور

شد.(1)

88 — سخنان و اشعار امام(علیه السلام) در برابر دشمن

امام حسین(علیه السلام) به دشمنان نزدیک شد و خطاب به آنان فرمود:

«يَا وَيْلَكُمْ أَتَقْتُلُونِي عَلَى سُنَّةِ بَدَلْتُهَا؟ أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ غَيْرِهَا، أَمْ عَلَى جُرْمٍ فَعَلْتُهُ، أَمْ

عَلَى حَقٍّ تَرَكْتُهُ؟ ; وای بر شما! چرا با من می جنگید؟ آیا سنتی را تغییر

داده ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته ام؟ یا جرمی مرتکب شده ام؟ و یا حقّی را

ترك کرده ام؟».

گفتند: «إِنَّا نَقُتْلُكَ بُغْضًا لِّإِيَّكَ ; بلکه به خاطر کینه ای که از پدرت به دل داریم،

با تو می جنگیم و تو را می کشیم».(2)

امام(علیه السلام) چون این اشعار را می خواند، بر آنان حمله ور شد:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَ قَدْ مَأْرَعَبُوا *** عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ النَّفْلَيْنِ

قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا وَ ابْنَهُ *** حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمَ الطَّرَفَيْنِ

حَقَقًا مِنْهُمْ وَ قَالُوا أَجْمَعُوا *** أَحْشَرُوا النَّاسَ إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ

يَا لِقَوْمٍ مِنْ أَنْاسٍ رُدِّل *** جَمَعُوا الْجَمَعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ

ثُمَّ سَارُوا وَ تَوَاصَوْا كُلُّهُمْ *** بِاجْتِيَا حِي لِرِضَاءِ الْمُلْحِدَيْنِ

لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفَكِ دَمِي *** لِعُبَيْدِ اللَّهِ نَسْلَ الْكَافِرِينَ

وَابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنُوءَ *** بَجُنُودِ كَوْكُوفِ الْهَاطِلِينَ

لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا *** غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرَقْدِينَ

بِعَلَى الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ *** وَ النَّبِيِّ الْفَرَشِيِّ الْوَالِدِينَ

1 . بحار الانوار، ج 45، ص 47.

2 . ينابيع المودة قندوزي، ج 3، ص 79-80 .

[463]

خَيْرَةُ اللَّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي *** ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ

فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ *** فَأَنَا الْفِضَّةُ وَ ابْنُ الدَّهَبَيْنِ

مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى؟ *** أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ

فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي وَ أَبِي *** قَاصِمُ الْكُفْرِ بَبْدَرٍ وَ حُنَيْنِ

عَبَدَ اللَّهُ غُلَامًا يَافِعًا *** وَ فَرِيشٌ يَعْبُدُونَ الْوَتَنَيْنِ

يَعْبُدُونَ اللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ مَعًا *** وَ عَلَىٰ كَانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ

قَابِي شَمْسٌ وَ أُمِّي قَمَرٌ *** وَ أَنَا الْكَوْكَبُ وَ ابْنُ الْقَمَرَيْنِ

وَ لَهُ فِي يَوْمٍ أَحَدٍ وَقَعَةٌ *** شَفَتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ

ثُمَّ فِي الْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعًا *** كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْفَيْلَيْنِ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعْتَ *** أَمَّهُ السُّوءِ مَعًا بِالْعِثْرَتَيْنِ؟

عِثْرَةُ الْبِرِّ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى *** وَ عَلَى الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ

فَاطِمُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي، وَ أَبِي *** وَارِثُ الرُّسُلِ وَ مَوْلَى النَّفْلَيْنِ

طَحَنَ الْأَبْطَالُ لَمَّا بَرَزُوا *** يَوْمَ بَدْرٍ وَ بِأَحَدٍ وَ حُنَيْنِ

وَ أَخُوا خَيْرَ إِذْ بَارَزَهُمْ *** بِحُسَامٍ صَارِمٍ ذِي شَقَرَتَيْنِ

وَالَّذِي أَوْدَى جِيُوشًا أَقْبَلُوا *** يَطْلُبُونَ الْوِثْرَ فِي يَوْمٍ حُنَيْنِ

مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَرٌ *** وَ هَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْنَحَتَيْنِ

جَدَّى الْمُرْسَلُ مِصْبَاحُ الْهُدَى *** وَ أَبِي الْمُوفِي لَهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ

بَطْلُ قَرْمٍ هَزَبَرٌ ضَيَعَمٌ *** مَا جِدُّ سَمَحٌ قَوِيُّ السَّاعِدَيْنِ

عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيُّ ذَاكُمُ *** صَاحِبُ الْحَوْضِ مُصَلِّي الْقِبْلَتَيْنِ

مَعَ رَسُولِ اللَّهِ سَبْعًا كَامِلًا *** مَا عَلَى الْأَرْضِ مُصَلٍّ غَيْرُ ذَيْنِ

[464]

تَرَكَ الْأَوْثَانَ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا *** مَعَ قُرَيْشٍ مَدَّ نَشَأَ طَرْفَةَ عَيْنِ

وَ أَبِي كَانَ هَزَبَرًا ضَيَعَمًا *** يَأْخُذُ الرُّمَحَ فَيَطْعَنُ طَعْنَتَيْنِ

كَتَمَشَى الْأَسَدَ بَغْيًا فَسَفُّوا *** كَأْسَ حَتَفٍ مِنْ نَجِيعِ الْحَنْظَلَيْنِ

ذَهَبٌ مِنْ ذَهَبٍ فِي ذَهَبٍ *** وَ لُجَيْنٌ فِي لُجَيْنٍ فِي لُجَيْنِ

فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَيْنَا وَاجِبٌ *** مَا جَرَى بِالْقُلُوكِ إِحْدِي النَّيِّرَيْنِ

خَصَّهُ اللَّهُ بِفَضْلٍ وَ نَفَى *** فَأَنَا الزَّاهِرُ وَ ابْنُ الْأَزْهَرَيْنِ

تَرَكَ الْأَصْنَامَ مُنْذُ خَصَّه *** وَ رَقَا بِالْحَمْدِ فَوْقَ النَّيِّرَيْنِ

وَ أَبَادَ الشُّرَكَاءَ فِي حَمَلَتِهِ *** بِرِجَالِ أَثَرُفُوا فِي الْعَسْكَرَيْنِ

وَ أَنَا ابْنُ الْعَيْنِ وَ الْأَدْنِ الَّتِي *** أَدْعَنَ الْخَلْقُ لَهَا فِي الْخَافِقَيْنِ

نَحْنُ أَصْحَابُ الْعَبَا خَمْسَتُنَا *** قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَ الْمَغْرِبَيْنِ

ثُمَّ جَبْرِيلُ لَنَا سَادِسُنَا *** وَ لَنَا الْبَيْتُ كَذَا وَ الْمَشْعَرَيْنِ

وَ كَذَا الْمَجْدُ بِنَا مُقْتَضِرٌ *** شَامِخًا يَعْلُو بِهِ فِي الْحَسْبَيْنِ

فَجَزَاهُ اللَّهُ عَنَّا صَالِحًا *** خَالِقَ الْخَلْقِ وَ مَوْلَى الْمَشْعَرَيْنِ

عُرْوَةُ الدِّينِ عَلَيَّ الْمُرْتَضَى *** صَاحِبُ الْحَوْضِ مُعِزُّ الْحَرَمَيْنِ

يَقْرِقُ الصَّقَانِ مِنْ هَيْبَتِهِ *** وَ كَذَا أَفْعَالُهُ فِي الْخَافِقَيْنِ

وَ الَّذِي صَدَّقَ بِالْخَاتَمِ مِنْهُ *** حِينَ سَاوَى ظَهْرَهُ فِي الرِّكَعَيْنِ

شَيْعَةَ الْمُخْتَارِ! طَيَّبُوا أَنْفُسًا *** فَعَدَا نُسُفُونَ مِنْ حَوْضِ اللَّجَيْنِ

فَعَلَيْهِ اللَّهُ صَلَّى رَبُّنَا *** وَحَبَاهُ نُحْفَةً بِالْحَسَنَيْنِ

«این قوم کافر شدند و از دیرباز از پاداش خداوندی که پروردگار جنّ و انس

است روی گردان بودند.

آنان با علی(علیه السلام) و فرزندش حسن(علیه السلام) — که نیک بود و از پدر

و مادری کریم — از

[465]

روی حسادت جنگیدند.

و اینك گفتند: همگی برای جنگ با حسین(علیه السلام) گرد آیید.

فریاد از مردمی پست که جماعت را برای کشتن اهل حرمین (مکه و مدینه) گرد

آوردند.

سپس به راه افتادند و به یکدیگر جهت دستگیری من، برای خشنودی ملحدان،

توصیه کردند.

برای جلب رضایت عبیدالله (ابن زیاد) که از نسل کافران است، در ریختن خون
من از خداوند پروا نکردند و برای جلب رضایت ابن سعد — با سپاهیان خود
همانند بارانی سیل آسا — قهرآمیز به سوی من تاختند.

(و این همه) نه به خاطر آن که گناهی از من سرزده باشد، جز افتخارم به
روشنایی دو ستاره: حضرت علی(علیه السلام) — بهترین انسان پس از
پیامبر(صلی الله علیه وآله) — و پیامبر که پدر و مادرش از قریش اند.

بهترین خلق برگزیده خداوند، پدر و مادرم هستند و من فرزند آن دو برگزیده.

نقره ای برگرفته از طلا، پس من نقره ای هستم که فرزند دو طلایم.

چه کس در میان مردم، جدّی همانند جدّ من و یا پدری چون پدرم دارد. پس من
فرزند دو بزرگ هستم.

مادرم فاطمه زهرا است و پدرم همان است که در جنگ بدر و حنین، سپاه کفر
را در هم شکست.

در نوجوانی به عبادت خدا پرداخت در حالی که قریش بتها را می پرستیدند.

آنان لات و عزّی (دو بت بزرگ دوران جاهلیّت) را عبادت می کردند در حالی

که پدرم علی(علیه السلام) به دو قبله نماز می گذارد.

پدرم خورشید و مادرم ماه است و منم ستاره، فرزند آن دو.

برای پدرم در جنگ «أحد» ماجرای است که با شکستن سپاه دشمن دلها را شفا

[466]

بخشید.

و نیز افتخاری است در جنگ «احزاب» و «فتح» که در آن جنگ ها انبوه

دشمن به کام مرگ فرو رفتند.

(بگویید) این امت بدکردار، با عترت رسول الله(صلی الله علیه وآله) در راه خدا

چه کردند؟

عترت آن نیکوکار، پیامبر برگزیده خدا، و علی(علیه السلام) آن جنگ آور روز

پیکار.

مادرم فاطمه زهرا(علیها السلام) است و پدرم، وارث پیامبران و مولای جنّ و

انس است.

همو که در میدان بدر و احد و حنین، پهلوانان نامدار را در هم کوبید.

او که فاتح روز خیبر است و با آن شمشیر برّان دو لب، بر آنان تاخت.

آن کسی که خونخواهان روز حنین را نابود کرد. چه کس عمویی چون عموی

من جعفر(علیه السلام) دارد که خداوند به او دو بال (در برابر قطع شدن

دستهایش) عطا کرد.

جدّم، پیامبر، چراغ هدایت است و پدرم کسی است که به هر دو بیعتش با

پیامبر(صلی الله علیه وآله) وفا کرد.

اوست پهلوان، بزرگ، شیرمیدان، بزرگوار، بخشنده و دارای بازوان پرتوان.

دستگیره دین علی(علیه السلام) است و اوست صاحب حوض کوثر و آن که به

دو قبله نماز گزارد.

هفت سال تنها با پیامبر نماز گزارد، در زمانی که جز آن دو نمازگزاری بر
روی زمین نبود.

از ابتدا بت پرستی را رها کرد و حتی به يك چشم بر هم زدنی با قریش در
سجده به بتها همراه نشد.

پدرم شیر میدان نبرد بود که با نیزه اش به دشمنان ضربه می زد.

و چونان شیری خشمگین جام های مرگ را به آنان می چشانده.

او طلایی است از ریشه طلا در کانون طلایی، و نقره ایی است از ریشه نقره
در کانون نقره ای.

[467]

تا زمانی که یکی از دو خورشید و ماه در گردش است، سپاس الهی بر ما
واجب است.

چرا که خداوند او (پدرم) را به فضیلت و تقوی و بزرگی بخشید، پس منم تابناک
فرزند تابناکان.

وی از آن زمان که مورد توجّه خاصّ خداوند قرار گرفت، بتها را رها کرد و

در ستایش، از ماه و خورشید پیشی گرفت.

و در حمله های خود به ستمگران از سپاه دشمن، شرک را نابود ساخت.

و منم زاده آن چشم و گوش (حق) که مردم شرق و غرب عالم بدان معتقدند.

ماییم اصحاب خمسه عبا که شرق و غرب عالم را مالکیم.

جبرئیل، ششمین ما است و بیت و مشعر از ما است.

مجد و بزرگواری، افتخارش به ما است، افتخاری که او را در دنیا و آخرت بالا

برد.

خداوندی که آفریننده جهانیان و صاحب مشاعر است به او (پدرم) از جانب ما

پاداش نیک عنایت کند.

دستگیره دین، علی مرتضی است. همو که صاحب حوض کوثر و عزّت بخش

حرم خدا و رسول خداست.

از هیبت و کردارش، صف های حقّ و باطل در شرق و غرب عالم از هم جدا می شود.

او کسی است که انگشتر خویش را در حال رکوع به سائل بخشید.

ای شیعیان برگزیده! شادمان باشید که فردای قیامت از حوض نقره فامش سیراب خواهید شد.

بر او خداوند — پروردگار ما — درود فرستاد و حسن(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) را به وی هدیه کرد». (1)

-
- 1 . این اشعار به صورت متفرّق در این کتاب ها آمده است: فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 210-212 ؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 86-88 ؛ احتجاج طبرسی، ج 2، ص 101-103 ؛ معالی السبطين، ج 2، ص 11-12 ؛ بحارالانوار، ج 45، ص 47-48 و ینابیع المودّة، ج 3، ص 80-81.

امام علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود: هنگامی که (در روز عاشورا) کار بر

امام حسین (علیه السلام)

سخت شد، همراهان حضرت دیدند، در این صحنه پر خطر که هر کس

رنگ از چهره اش می پرید و لرزه بر اندامش می افتاد، امام و یاران خاصش،

چهره هاشان درخشان و اندامشان آرام و دلهایشان هر لحظه مطمئن تر می شد

و برخی به برخی دیگر می گفتند: به آنان بنگرید که از مرگ باکی ندارند. در

این هنگام امام (علیه السلام) فرمود:

«صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى

الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيْكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ، وَ مَا هُوَ

لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَ عَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ

اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ، وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ، وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ

هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنَّتِهِمْ، وَ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ؛

ای بزرگ زادگان! شکیبا باشید. مرگ فقط پلی است که شما را از سختی ها و

دشواری ها به بهشت پهناور و نعمت های جاودان برسانند!. کدام يك از شما نمی خواهد که از زندانی به کاخی درآید؟ ولی مرگ برای دشمنانتان جز انتقال از کاخی به زندان و عذابی شدید نیست. پدرم از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرمود:

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت و پل کافران به دوزخ خواهد بود!».«.

سپس امام(علیه السلام) افزود:

«ما کَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ ؛ (لحظه موعود فرا رسیده) «نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است!».«.(1)

* * *

لبخند زدن بر مرگ، برافروخته شدن چهره ها در آستانه شهادت و آرامش دلها در

1 . معانی الاخبار صدوق، ص 288-289، ح 3 (باب معنی الموت).

[469]

آخرین لحظات زندگی، تنها برای کسانی میسر است که شوق دیدار یار تمام وجودشان را پرکرده، و دنیا را زندان و قفسی می دانند که مرگ در راه رضای پروردگار درهای آن را می گشاید و به اوج آسمان قرب خدا پرواز می کنند.

آری انسان محبوس، در آستانه آزادی در پوست خود نمی گنجد و با آرامش آمیخته با اشتیاق، زندانی را ترك می گوید. از درون قفس بیرون پریده بر شاخسار جنان قرار می گیرد، و نغمه شادی سر می دهد.

آری چنین است، حال اولیا و دوستان خاصّ خدا!

90 – پیمان شکنان رسوا!

آنگاه امام(علیه السلام) بر مرکب خود سوار شده و در برابر سپاه دشمن قرار

گرفت و فرمود:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! قُبْحًا لَكُمْ وَ تَرْحًا، وَ بُؤْسًا لَكُمْ وَ تَعْسًا، اِسْتَصْرَحْتُمُونَا وَ اِلْهَيْنَا

فَاتَيْنَاكُمْ مُوجِبِينَ، فَشَحَدْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا كَانَ فِي اَيْمَانِنَا، وَ حِثُّكُمْ عَلَيْنَا نَارًا نَحْنُ

اَضْرَمْنَاهَا عَلَى عَدُوِّكُمْ وَ عَدُوِّنَا، فَاَصْبَحْتُمْ وَ قَدْ اَثَرْتُمُ الْعَدَاوَةَ عَلَى الصُّلْحِ مِنْ غَيْرِ

ذَنْبٍ كَانَ مِنَّا اِلَيْكُمْ، وَ قَدْ اَسْرَعْتُمْ اِلَيْنَا بِالْعِنَادِ، وَ تَرَكْتُمْ بَيْعَتَنَا رَغْبَةً فِي الْفَسَادِ، ثُمَّ

نَقَضْتُمُوهَا سَفَهًا وَ ضِلَالَةً لَطَوَاغِيَتِ الْاُمَّةِ، وَ بَقِيَّةِ الْاَحْزَابِ، وَ نَبَذَ الْكِتَابَ، ثُمَّ اَنْتُمْ

هُؤُلَاءِ تَتَّخِذُلُونَ عَنَّا وَ تَقْتُلُونَا، اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ; ای کوفیان! رویتان

زشت و سیاه باد! و غم و اندوه قرینتان، و به سختی و مرگ گرفتار شوید! شما

ما را مشتاقانه برای فریادرسی خود خواندید، ولی چون به سوی شما آمدیم،

شمشیری که در دستان ما بود، بر ضدّ ما به کار بستید. و آشتی که ما بر ضدّ

دشمنان شما و خود افروخته بودیم، آن را در برابر ما شعلهور ساختید! بدون

آن که از ما گناهی نسبت به شما سرزده باشد. عداوت و دشمنی را بر صلح و

آشتی برگزیدید، و به دشمنی با ما شتافتید و با غوطهور شدن

در فساد، بیعتی را که با ما بسته بودید، رها ساخته و — از روی جهل و نادانی و پیروی گمراهانه از سرکشان امت و بازماندگان احزاب جاهلیت و دورافکنان کتاب الهی — آن را شکستید.

آری، شما همان کسانی هستید که دست از یاری ما برداشتید و ما را به کشتن دادید. لعنت خدا بر ظالمان باد!». (1)

* * *

همه می دانیم کوفیان با نماینده امام (علیه السلام) بیعت کرده بودند و در نامه های خود وعده هرگونه همکاری و ایثار و فداکاری داده بودند، اما این گروه سست و ناتوان و نادان و بی اراده، همین که با نخستین مشکل یعنی تهدیدهای ابن زیاد روبه رو شدند، همه چیز را به فراموشی سپردند؛ نه تنها پیمان ها را شکستند و دست از یاری امام (علیه السلام) برداشتند، بلکه شمشیری که برای یاری او آماده کرده بودند به روی او کشیدند و آن را به خون او آغشته کردند!

و این است سرنوشت افراد ترسو و بی اراده. این است پایان شوم عمر پیمان

شکنان بی‌وفا.

91 – مرا بشناسید

امام(علیه السلام) در روز عاشورا در حالی که به سوی میدان شهادت گام بر می داشت شمشیر از نیام کشیده به معرفی خویش پرداخت و اتمام حجت نمود، تا فردا نگویند ما او را نشناختیم و برای این هدف، از اشعار جالب و پرمعنایی که خود سروده بود، و در اعماق دلها نفوذ می کرد، بهره گرفت و فرمود:

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهْرُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** كَفَانِي بِهَذَا مَقْفَرًا حِينَ أَفْخَرُ

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 212-213.

[471]

وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمَ مَنْ مَضَى *** وَ نَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ نَزْهَرُ

وَ فَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ *** وَ عَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ

وَ فِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا *** وَ فِينَا الْهُدَى وَ الْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكِّرُ

وَ نَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ *** نُسِرُّ بِهِذَا فِي الْأَنَامِ وَ نَجْهَرُ

وَ نَحْنُ وَلَاءُ الْحَوْضِ نَسْقِي وَلَاتَنَا *** يَكْأَسُ رَسُولُ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ

وَ شَيَعَتْنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ *** وَ مُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسِرُ

بِنَا بَيَّنَّ اللَّهُ الْهُدَى مِنْ ضَلَالَةٍ *** وَ يَغْمَرُ بِنَا آلاءُهُ وَ يَطْهَرُ

إِذَا مَا أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَامِئًا *** إِلَى الْحَوْضِ يَسْقِيهِ بِكَفِّهِ حَيْدَرُ

إِمَامٌ مُطَاعٌ أَوْجَبَ اللَّهُ حَقَّهُ *** عَلَى النَّاسِ جَمْعًا وَالَّذِي كَانَ يَنْظُرُ

فَطُوبَى لِعَبْدٍ زَارَنَا بَعْدَ مَوْتِنَا *** بِجَنَّةٍ عَدْنٍ صَفْوُهَا لَا يُكْدَرُ

«منم فرزند علی پاک، از خاندان هاشم که اگر بخواهم افتخار کنم همین افتخار

مرا بس است!

جدم رسول خدا است که گرامی ترین انسان ها است و ماایم چراغ فروزان الهی

در زمین.

و مادرم فاطمه(علیها السلام) از دودمان احمد است و عمویم جعفر است که به صاحب دو بال خوانده می شود.

و کتاب خدا در خاندان ما به راستی نازل شد و در میان ما است که وحی و هدایت به نیکی یاد می شود.

ما برای تمام مردم امان خداییم، چه آن را برای مردم پنهان کنیم یا آشکار سازیم.

و ماییم صاحب حوض کوثر که دوستان خود را با جام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) — که قابل انکار نیست — سیراب می کنیم.

شیعیان ما در میان مردم گرامی ترین پیروان هستند و دشمنان ما در روز قیامت

[472]

زیان خواهند دید.

خداوند به وسیله ما هدایت را از گمراهی آشکار ساخته و نعمت های خویش را فراوان و پاکیزه کرد.

هنگامی که روز قیامت تشنه ای بر حوض کوثر وارد شود «حیدر» با دو دست مبارکش او را سیراب می کند.

امامی است فرمانروا که خداوند حقش را بر همه مردم واجب کرده، و کسی است که ناظر اعمال (مردم) است.

به بنده ای که پس از مرگ ما به زیارت ما نایل شود، بهشت جاودان — که زلال آن هرگز تیره نشود — مژده باد!». (1)

* * *

امام(علیه السلام) در روز عاشورا تمام برنامه های خود را با دقت به پیش می برد، و چون می دانست این حادثه بزرگ و بی نظیر برای همیشه در دل تاریخ ثبت خواهد شد، راه را بر تمام عذر و بهانه هایی که ممکن بود چهره آن را دگرگون سازد، می بست.

از جمله در آخرین لحظات عمر در حالی که به نشانه آمادگی برای پیکار و شهادت شمشیر را از نیام درآورده بود، ضمن اشعار رسایی — بار دیگر — به

پرداخت.

از خودش، از پدرش، از جدّش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از مادرش حضرت زهرا(علیها السلام)، و از عمویش جعفر(علیه السلام) سخن گفت، سپس به این حقیقت اشاره کرد که قرآن و اسلامی را که همه شما ظاهراً به آن افتخار می کنید، در خانه ما نازل شده؛ و پناهگاه شما در قیامت نیز ما هستیم.

و عجا که این سخنان که هر خفته ای را بیدار و هر مستی را هشیار می کرد، در آن

1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 88 ; فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 213-

214 و رجوع شود به : بحار الانوار، ج 45، ص 48-49.

این اشعار که در نوع خود بی نظیر است، بیانگر مکتب امام حسین(علیه السلام)

و عمق افکار آن حضرت در روز عاشورا است:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا نَعْدُ نَفِيسَةً *** فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَ أُنْبَلُ

وَ إِنْ يَكُنِ الْآبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشِآتٌ *** فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

وَ إِنْ يَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا *** فَقِلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ

وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا *** فَمَا بَالُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ

«اگر دنیا چیزی ارزشمند شمرده شود، به یقین پاداش الهی برتر و ارزشمندتر

است.

و اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده، مطمئناً شهادت در راه خدا به وسیله

شمشیر بهتر است!

اگر رزق و روزی برای بشر مقدر و معین شده، پس اجتناب از حرص در

کسب مال زیباتر است.

اگر جمع آوری اموال برای وانهادن (و به دیگران سپردن) است پس چرا آدمی

نسبت به انفاق آن بخل بورزد؟!». (1)

فُندوزی دانشمند معروف اهل سنت اضافه بر اشعار بالا، این اشعار را نیز از

گفته امام (علیه السلام) ذکر می کند:

عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهُ يَا آلَ أَحْمَدَ *** فَأَيُّيَ أَرَانِي عَنْكُمْ الْيَوْمَ أَرْحَلُ

1 . بحار الانوار، ج 45، ص 49 و مقتل الحسين خوارزمی، ج 2، ص 33 (با

مختصر تفاوت).

[474]

أَرَى كُلَّ مَلْعُونٍ ظُلُومٍ مُنَافِقٍ *** يَرُومُ فَنَانَا جَهْرَةً ثُمَّ يَعْمَلُ

لَقَدْ كَفَرُوا يَا وَيْلَهُمْ بِمُحَمَّدٍ *** وَ رَبُّهُمْ مَا شَاءَ فِي الْخَلْقِ يَفْعَلُ

لَقَدْ غَرَّهُمْ حِلْمُ الْإِلَهِ لِأَنَّهُ *** حَلِيمٌ كَرِيمٌ لَمْ يَكُنْ قَطُّ يَعْجَلُ

«ای خاندان احمد! سلام خدا بر شما باد! من چنین می بینم که امروز از میان

شما کوچ خواهیم کرد!

هر ملعون ستمگر منافقی را می بینم که آشکارا آهنگ نابودی ما کرده و سپس

عمل می کند!

ای وای بر آنان! که به محمد(صلی الله علیه وآله) و پروردگارشان — که هر چه

اراده کند درباره مردم انجام می دهد — کفر ورزیده اند!

شکیبایی خداوند آنان را مغرور ساخته، چرا که خداوند حلیم و کریمی است که

شتاب نمی کند» (ولی سرانجام از آنها انتقام سختی می گیرد). (1)

* * *

این اشعار از يك سو، اندرز و نصیحت و پیامی است به تمام انسانها که در هر

عصر و هر زمان زندگی می کنند.

به آنها می گوید: تن به ذلت ندهید، زندگی این زندگی دنیا نیست، سرای

جاویدان و دار بقاء الله، جایگاه اصلی ماست.

حیف از این بدن که در بستر بیماری بمیرد! چه زیباست که سرانجام در راه

خدا به خون آغشته گردد و در صف شهیدان جای گیرد!

و از سوی دیگر، نشان می دهد که امام(علیه السلام) با افتخار به استقبال

شهادت می رود، و از هیچ چیز نمی هراسد. بر چهره مرگ، مرگی که در راه

خداست، مرگی که الهام بخش بندگان دربند، در طول تاریخ خواهد بود، لبخند

می زند، و از میدان کربلا به همه

1 . ینابیع المودة، ج 3، ص 81.

[475]

جباران پیغام می فرستد که از قدرت دو روزه خود مغرور نشوید، بدبختی و

رسوایی در انتظار شماست!

93 – مرگ بهتر از زندگی ننگین است!

امام(علیه السلام) به میدان آمد و مبارز طلبید، هر کس از پهلوانان سپاه دشمن پیش آمد او را به خاک افکند، تا آنجا که بسیاری از آنان را به هلاکت رساند
آنگاه به میمنه (به جانب راست سپاه) حمله کرد و فرمود: «الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ» ; مرگ بهتر از زندگی ننگین است». سپس به میسره (جانب چپ سپاه) یورش برد و فرمود:

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ *** أَلَيْتُ أَنْ لَا أَتْنِي

أَحْمِي عِيَالَاتِ أَبِي *** أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

«منم حسین بن علی(علیه السلام)، سوگند یاد کردم که (در برابر دشمن) سر

افروود نیاورم، از خاندان پدرم حمایت می کنم و بر دین پیامبر رهسپارم!». (1)

و در روایت دیگر آمده است، امام(علیه السلام) فرمود: «مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ

حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ» ; مرگ با عزّت بهتر از زندگی با ذلت است!». (2)

این شعار که «مرگ با عزّت از زندگی ننگین بهتر است» از مهمترین پیام های

عاشورا است، پیامی که می تواند سراسر تاریخ بشر را روشن سازد، و به

استعمار و استثمار و بردگی انسانها پایان دهد.

مردم غالباً از ترس ذلّت دلیل می شوند، و از ترس ظلم تن به ظلم و ستم

می دهند و جباران و ظالمان نیز از همین نقطه ضعف استفاده می کنند.

1 . بحارالانوار، ج 45، ص 49 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 119-

.120

2 . بحارالانوار، ج 44، ص 192 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 75-

.76

[476]

درست است که امام حسین(علیه السلام) با این شعار به استقبال یزیدیان رفت و

در يك نبرد نابرابر شهید شد، امّا شهادت او سرآغازی برای قیام های مکرّر بر

ضدّ مزدوران بنی امیّه و بنی مروان، و فرزندان «آکله الاکباد» شد، که می رفت آثار رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را محو و نابود کنند و سنت های جاهلی را به جای آنان بنشانند!

خدا می خواست نهال اسلام با این خون های پاک آبیاری شود و دشمنان اسلام و منافقان قسم خورده رسوا گردند.

و نیز خدا می خواست مکتبی ساخته شود که آزادی خواهان جهان در طول تاریخ در آن درس آزادگی و افتخار بیاموزند و بدانند «مرگ با عزّت و افتخار، بهتر از زندگی ننگین است»!

94 – اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

امام(علیه السلام) به هر سو یورش برد و گروه عظیمی را به خاک افکند.
عمر سعد فریاد برآورد: «آیا می دانید با چه کس می جنگید؟ او فرزند همان دلاور میدان ها و قهرمانان عرب است، از هر سو به وی هجوم آورید».

بعد از این فرمان چهار هزار تیرانداز از هر سو امام(علیه السلام) را هدف

قرار دادند و از

سوی دیگر به جانب خیمه هاحملهور شدند و میان آن حضرت و خیامش فاصله از
داختند.

امام(علیه السلام) فریاد برآورد:

«وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ! إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ،
فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ ;

وای

بر شما! ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از حسابرسی روز قیامت
نمی ترسید لااقل در دنیای خود آزاده باشید، و اگر خود را عرب می دانید به
خلق و خوی عربی خویش پایبند باشید».

[477]

شمر صدا زد: ای پسر فاطمه! چه می گویی؟ امام(علیه السلام) فرمود: «أَنَا

الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ، وَ تُقَاتِلُونِي، وَ النِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ، فَاْمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَ طُغَاتِكُمْ وَ

جَهَالِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا ; من با شما جنگ دارم و شما با من،

ولی زنان که گناهی

ندارند، پس تا زمانی که زنده هستم، سپاهیان طغیانگر و نادان خود را از
تعرّض به حرم من باز دارید».

شمر گفت: راست می گوید. آنگاه به لشکریان خویش رو کرد و گفت: «از حرم
او دست بردارید و به خودش حمله کنید که به جانم سوگند هموردی است
بزرگوار!».

سپاه دشمن از هر طرف به سوی امام(علیه السلام) حمله ور شدند و امام در
جستجوی آب به سوی فرات رفت ولی سپاهیان همگی هجوم آوردند و مانع
شدند.(1)

* * *

امام(علیه السلام) با این شعار خود، دشمن را شرمزده کرده، فرمود: «اگر دین
ندارید و از خدا و قیامت نمی ترسید لا اقل آزاد مرد باشید و راه و رسم
آزادگی را فراموش نکنید».

در میدان نبرد، نظامیان در برابر هم قرار دارند و غیر نظامیان مخصوصاً زنان و کودکان طرف نیستند، حمله به آنها نهایت ناجوانمردی و نشانه پستی حمله کننده است.

ولی این شعار پیامی فراتر از اینها دارد، این شعار همه جهانیان را مخاطب می سازد و به آنها می گوید حتی اگر تابع دین و مذهبی نیستید، اصول انسانیت و شرافت انسانی و اخلاق بشری را فراموش نکنید، در واقع این همان شعار رعایت «حقوق بشر» است که امروز سخن از آن بسیار می گویند و کمتر عمل می کنند.

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 2، ص 33 ؛ بحارالانوار، ج 45، ص 50-

51.

95 – مناجات با خدا و نفرین به دشمن

در روز عاشورا امام حسین(علیه السلام) به سوی فرات روانه شد که شمر

گفت: به خدا سوگند! به آن نخواهی رسید تا در آتش درآیی!

شخص دیگری گفت: یا حسین! آیا آب فرات را نمی بینی که مثل شکم ماهی

می درخشد؟! به خدا سوگند! از آن نخواهی چشید تا آن که با لب تشنه از جهان

چشم بپوشی!

امام(علیه السلام) گفت: «اللَّهُمَّ أَمِّئْهُ عَطْشًا ; خدایا! او را تشنه بمیران!».

راوی می گوید: به خدا سوگند پس از نفرین امام آن شخص به مرض عطش

گرفتار شد، به گونه ای که پیوسته می گفت: به من آب دهید! آبش می دادند تا

آنجا که آب از دهانش می ریخت ولی همچنان می گفت: آبم دهید که تشنگی مرا

کشت! پیوسته این چنین بود تا آن که به هلاکت رسید!

آنگاه مردی از سپاه دشمن به نام «ابوالحتوف جعفی» تیری به سوی امام رها کرد. تیر به پیشانی امام اصابت کرد. آن را بیرون کشید، خون بر چهره و محاسن امام جاری شد، عرض کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَوْلَاءِ الْعُصَاةِ، اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تَذَرْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا ; خدایا! تو

شاهدی که از این مردم سرکش به من چه می رسد. خدایا! جمعیت آنان را اندک کن و آنان را با بیچارگی و بدبختی بمیران، و از آنان کسی را بر روی زمین مگذار و هرگز آنان را نیامرز!».

سپس همانند شیر خشمگین به آنان حمله کرد، و به هر کس که می رسید او را با شمشیرش بر خاک می افکند، این در حالی بود که تیرها از هر سو می بارید و بر بدن امام(علیه السلام) می نشست و می فرمود:

«يَا أُمَّ السُّوءِ! بِئْسَمَا خَلَقْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عَثَرَتِهِ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدِي عَبْدًا مِنْ

عِبَادِ اللَّهِ فَتُهَابُوا قَتْلَهُ، بَلْ يَهَوُّنَ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ، وَ إِنَّمِ اللَّهُ إِلَّيْ لَارْجُوا أَنْ

يُكْرِمَنِي رَبِّي بِالشَّهَادَةِ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ ؛ ای

بدسیرتان! شما در

مورد خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بد عمل کردید. آری! شما پس از کشتن

من از کشتن هیچ بنده ای از بندگان خدا هراسی ندارید، چرا که با کشتن من قتل

هر کس برایتان آسان خواهد بود. به خدا سوگند! من امیدوارم که پروردگارم

شما را خوار و مرا به شهادت (در راهش) گرامی بدارد. آنگاه از جایی که

گمان نمی برید انتقام مرا از شما بگیرد!».».

حصین بن مالک سکونی فریاد برآورد و گفت: «ای پسر فاطمه! چگونه خداوند

انتقام تو را از ما بگیرد؟».

امام(علیه السلام) فرمود:

«يُلْقِي بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَ يَسْفِكُ دِمَاءَكُمْ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ نزاع و اختلاف

در میانتان می افکند و خونتان را می ریزد آنگاه شما را به عذاب دردناک گرفتار می سازد».

امام(علیه السلام) همچنان می جنگید تا آن که زخم های بسیاری بر بدن مبارکش وارد شد.(1)

در روایتی آمده است:

هنگامی که دشمنان، امام را آماج تیرها قرار دادند تیر به گلولی امام اصابت کرد و فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ هَذَا قَتِيلٌ فِي رِضَى اللَّهِ ؛ به نام خداوند

و هیچ حرکت و نیرویی جز از جانب خدا نیست و این شهیدی است در راه رضای خدا!». (2)

* * *

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 4، ص 34 و بحارالانوار، ج 45، ص 51-

52.

2 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 120.

[480]

در هر لحظه از زندگی آن بزرگوار درسی نهفته است، درسی برای رهروان
راه حق و پویندگان مسیر عزّت و افتخار.

به گونه ای که ملاحظه می کنید دراین لحظات تنهایی، و لحظات واپسین عمر
مبارکش، هیچ ترس و وحشتی از انبوه دشمن و سرنوشت قریب الوقوعش به
خود راه نمی دهد.

همچنان به یاد خداست، همچنان با زبانهای مختلف حتّی با زبان نفرین! پند و
اندرز می دهد، آنها را از آینده شومی که در پیش دارند برحذر می دارد، و به
سوی خدا فرا می خواند.

و سرانجام بر چهره مرگ لبخند می زند، و مقدم شهادت را گرامی می دارد و

با یاد خدا به استقبال آن می شتابد!

96 – می خواهم با چهره خونین به ملاقات جدّم بروم

امام(علیه السلام) خسته شد، خواست اندکی بیاساید که ناگاه سنگی آمد و به

پیشانی امام رسید، خون جاری شد. امام دامن پیراهنش را بالا زد تا خون از

چهره اش پاک کند که تیر سه شعبه مسمومی آمد و به سینه امام(علیه السلام)

فرو نشست. امام (دعای قربانی خواند و) فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ; به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین

رسول خدا».

آنگاه سرش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «إِلَهِی إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ

رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيٍّ غَيْرُهُ ; خدای من! تو آگاهی که اینان کسی

را می کشند که در روی زمین پسر پیامبری جز وی نیست».

سپس تیر را بیرون کشید. خون همچون ناودان جاری شد. دستش را بر محلّ

زخم

[481]

گذاشت، چون از خون پر شد آن را به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین

بازنگشت!

بار دیگر دست را از خون پر کرد و آن را به سر و صورت کشید و فرمود:

«هَكَذَا وَاللّٰهِ اَكُوْنُ حَتّٰى اَلْقٰى جَدّٰى رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ اَنَا مَخْضُوْبٌ بِدَمِّى، وَ اَقُوْلُ: يَا

رَسُوْلَ اللّٰهِ قَتَلَنِىْ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ; اَرٰى، به خدا سوگند! می خواهم با همین چهره

خونین به دیدار جدّم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بروم و بگویم: ای رسول

خدا فلان و فلان مرا شهید کردند». (1)

* * *

آری امام(علیه السلام) کفی از خون خود را به آسمان می پاشد، تا در آسمان در

نزد ملکوتیان برای یوم المعاد ذخیره شود، و کفی دیگر را به صورت مبارك

می‌کشد تا در زمین برای جسم مقدّسش ذخیره گردد، چون شهیدی همچون
امام(علیه السلام) با همان هیئت وارد عرصه محشر می‌شود و با نور وجود
خویش آن فضا را نورانی می‌کند.

این خون پاک و مقدّس در جوی تاریخ بشر، و در رگ های انسان های آزاده و
با ایمان نیز جریان دارد، و با آن، خطوط عدالت و آزادگی بر پیشانی رهروان
این راه ترسیم می‌گردد.

این خون بر بساط ظالمان نیز می‌جوشد، تا ظلم را از جهان براندازد!
ظلم بر محو عدالت سخت می‌کوشد هنوز *** ظالم از خون دل مظلوم
می‌نوشد هنوز!

تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین *** خون پاکش بر بساط ظلم می‌جوشد
هنوز!

1 . مقتل الحسين خوارزمی، ج 2، ص 34 و بحار الانوار، ج 45، ص 53.

[482]

امام(علیه السلام) بر اثر زخم های فراوان از اسب به زمین افتاد، ولی برخاست.
خواهرش زینب(علیها السلام) از خیمه ها بیرون آمد و با ناله ای جانسوز
می گفت: «لَيْتَ السَّمَاءُ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ؛ کاش آسمان بر زمین فرو
می افتاد». عمر بن سعد را دید که نزدیک امام(علیه السلام) ایستاده است. فرمود:
«أَيُقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْتَظِرُ إِلَيْهِ؟؛ ای عمر بن سعد! اباعبدالله(علیه السلام) را
شهید می کنند و تو نظاره می کنی؟!».

اشک از دیدگان عمر سعد (دیدند) جاری شد و صورتش را برگرداند و چیزی
نگفت.(1)

حضرت زینب(علیها السلام) فریاد زد: «وَيَلَكُمْ، أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؛ وای بر شما! آیا
در میان شما یک مسلمان نیست؟!».

سکوت مرگباری همه را فرا گرفته بود و کسی پاسخی نداد.(2)

امام(علیه السلام) ردایی به تن کرده و عمامه به سر داشت. و با آن که پیاده و زخمی بود چون سواران دلاور می جنگید،نگاهی به تیراندازان و نگاهی به حرم خود داشت و می گفت:

«أَعْلَى قَتْلِي تَجْتَمِعُونَ، أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُونَ بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، اللَّهُ أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّي؛ وَ إِنَّمُ اللَّهُ إِلَهِي لَا رَجُوا أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ. أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتُمُونِي لَأَلْقَى اللَّهُ بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَ سَفَكَ دِمَائَكُمْ ثُمَّ لَا يَرْضَى حَتَّى يُضَاعِفَ لَكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ؛ أيا بر کشتن من با هم متحد شده اید؟ هان! به خدا سوگند! پس از من بنده ای از بندگان خدا را نمی کشید که خداوند را بیش از کشتن من به خشم آورد.

به خدا سوگند! من امیدوارم خداوند مرا با خواری شما گرامی بدارد و انتقام مرا از آنجا که گمان نمی برید از شما بگیرد. هان! به خدا سوگند! اگر مرا به قتل برسانید،

[483]

خداوند شما را گرفتار نزاعی در میان خودتان می سازد و خونتان را می ریزد
و (هرگز) از شما راضی نگردد تا عذاب سنگین و دردناکی به شما
بچشاند». (1)

* * *

آری صحنه آنچنان غم انگیز و دردناک بود که دشمن هم گریه کرد، دشمنی که
بر اثر هوای نفس اختیاری از خود نداشت و آگاهانه تن به ذلت و خواری داده
بود، دشمنی که به عظمت مقام امام (علیه السلام) آگاه بود و از عمق مظلومیت
او با خبر بود!

در کدام تاریخ سراغ داریم که دشمن به حال کشته خود گریه کرده باشد، و در
میدان نبرد، این چنین از مظلومیت او و ستمگری خویش خبر دهد.

آری، عرصه کربلا شگفتی‌هایی دارد و این هم یکی دیگر از شگفتی‌های آن است!

98 – آخرین مناجات

امام(علیه السلام) در آخرین لحظات عمر گرانبهایش با خدای خود چنین مناجات می‌کرد:

«اللَّهُمَّ! مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمَ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدَ الْمَحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبَرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيتَ، مُحِيطٌ بِمَا خُلِقَتْ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَ مُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَ شَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَ ذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا، وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا، وَ أَقْرَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَ أَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَ أَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا، وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا، أَحْكَمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَ خَدَعُونَا وَ خَذَلُونَا وَ غَدَرُوا بِنَا وَ قَتَلُونَا، وَ نَحْنُ عِثْرَةُ نَبِيِّكَ، وَ وَلَدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ انْتَمَنَتْهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرَجًا وَ مَخْرَجًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

1 . کامل ابن اثیر، ج 7، ص 78 و اعیان الشیعة، ج 1، ص 609.

[484]

«خدایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی

نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمت

نزدیک! پیمانت درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو!

هر گاه تو را بخوانند نزدیکی! بر آفریده ها احاطه داری! توبه پذیر توبه

کنندگانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی می رسی!

چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می کنی!

حاجتمندانه تو را می خوانم و نیازمندانه به تو مشتاقم و هراسانه به تو پناه

می برم و با حال حزن به درگاه تو می گریم و ناتوانمندانه از تو یاری می طلبم

تنها بر تو توکل می کنم، میان ما و این قوم حکم فرما!

اینان به ما نیرنگ زدند، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما
برخاستند.

ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله)
هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحی ات امین ساختی. پس در
کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان!».

و آنگاه افزود: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ،
مَالِي رَبِّ سِوَاكَ، وَلَا مَعْبُودٌ غَيْرُكَ، صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ،
يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَهُ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى، يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، أَحْكَمْ بَيْنِي
وَأَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می‌ورزم،

معبودی جز تو نیست، ای

فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست.

بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه ای

که پایان ناپذیر است! ای زنده کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که

به دست

آورده! میان ما و اینان دآوری کن که تو بهترین داورانی!». (1)

* * *

راستی که چه زیبا و پر محتوا، و چقدر آموزنده است این مناجات که در
واپسین ساعات عمر امام(علیه السلام) با بدنی خونین و مجروح و در میان اندوه
عمیق از دست دادن یاران و عزیزان، و آینده نگران کننده همسر و دختران و
بازماندگان، بر زبان مبارك آن حضرت جاری شد!

معارف الهیه و بالاترین درجه رضا و تسلیم در کلمات آن موج می زند؛ نه
شکوه ای، نه بی تابی، نه اظهار عجز و ناتوانی، و نه ابراز یأس و ناخشنودی
ابداً در آن دیده نمی شود.

همه جا سخن از صبر و شکیبایی و رضا و تسلیم در برابر قادر متعال و خداوند
لا یزال است. آفرین و هزاران آفرین از سوی خدا بر تو باد ای پیشوای
آزادگان!

* * *

1 . مقتل الحسين مكرم، ص 282-283.

[486]

[487]

[488]

بخش پنجم : آثار و پیامدهای قیام عاشورا

اشاره:

در بخش سوّم به انگیزه های قیام امام حسین(علیه السلام) پرداخته ایم و مهمترین انگیزه آن حضرت را احیای دین خدا و مبارزه با دستگاه فاسد بنی امیّه برشمرده ایم.

امام(علیه السلام) در پی احیای ارزش های اسلامی و جلوگیری از بازگشت به عصر جاهلیّت و به هدر رفتن تلاش های طاقت فرسای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود. خواه از طریق تشکیل حکومت اسلامی، یا از طریق شهادت.

قیام عاشورا علاوه بر آن که به احیای دین خدا کمک کرد، و موجب رشد و شکوفایی درخت اسلام شد، باعث بیداری امت اسلامی گشت و روح شهادت طلبی و شجاعت را در مسلمانان دمید و درس فداکاری و ایثار را به

بشر آموخت و دستگاه خلافت اموی را با خطرات جدی روبرو ساخت و سبب
قیام ها و نهضت های خونینی گردید که در کوتاه مدت به سقوط خلافت آل
ابوسفیان و در درازمدت به برچیده شدن خلافت بنی امیه انجامید.

به گفته شاعر:

بهر حق در خاک و خون غلتیده شد *** تا بنای کفر از آن، برچیده شد

خون او تفسیر این اسرار کرد *** ملت خوابیده را بیدار کرد

اضافه بر این، حادثه کربلا در طول تاریخ به يك الگو و سرمشق بزرگ تبدیل
شد

[490]

و شیوه مبارزه را برای آزادگان جهان به ویژه مسلمانان مبارز نشان داد، امام با
خون سرخش مکتبی را برای آزادگان جهان بنا نهاد، که مسأله مرگ و شهادت
را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد. آثار و پیامدهای قیام عاشورا گسترده،

عمیق و چند جانبه است که ما در این بخش سه اثر مهم آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.

[491]

1

حیای اسلام و آیین حق

دستگاه خلافت اموی تصوّر می کرد با کشتن امام حسین(علیه السلام) و یارانش — آن هم در نهایت قساوت و بی رحمی — و اسارت زنان و کودکانش به هدف خویش رسیده و نتیجه مطلوب را به دست آورده است. به گمان خویش، هم توانسته است دشمن شماره يك خود را از سر راه بردارد و هم از دیگران زهر چشمی بگیرد، تا هیچ کس بنای مخالفت با حکومت او را در سر نپروراند.

یزیدیان که پس از حادثه عاشورا از پیروزی خیالی خود! سرمست و مغرور بودند، سخنانی بر زبان جاری ساختند و رفتارهایی از خود بروز دادند که به افشای ماهیت و نیت شوم آنان کمک کرد. آنان که گمان داشتند با کشتن امام حسین(علیه السلام) و اسارت خانواده او، به پیروزی بزرگی نایل شده اند و آخرین نقطه مقاومت را در خاندان پیامبر در هم کوبیدند، برای آن که پیروزی خیالی خود را به رخ همگان بکشانند و مستی و سرور خود را تکمیل کنند، به اقدامات نابردانه و جاهلانه ای دست زدند که شادمانی زودگذر آنان را به مصیبت و ماتم دائمی تبدیل کرد.

آذین بندی شهرهایی چون کوفه و دمشق، برپا کردن مجالس سرور و شادی، توأم با رقص و شراب و پایکوبی، به زنجیر بستن نوادگان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و گرداندن آنان در میان مردم در هیئت اسیران جنگی، تازیانه زدن به اطفال بی گناه، بر سر نیزه کردن سرهای شهیدان سرفراز کربلا و زدن چوب خیزران بر لب و دندان امام و... از جمله

کارهایی بود که به منظور تحقیر اسیران و زهر چشم گرفتن از دیگران، از بنی امیه بروز کرد. ولی تمام این اعمال تیر خلاصی بود بر قلب پلید دستگاه اموی، به گونه ای که شادمانی زودگذر آنان تبدیل به کابوس وحشتناکی شد و لحظه ای آنان را رها نساخت. در واقع بنی امیه هنوز طعم پیروزی را مضمضه نکرده بودند که تلخی آن را در سراسر وجود پلشت و پلید خود احساس کردند (در بخش دوم کلمات کفرآمیز و ضدّ اسلامی یزید و برخی دیگر از بنی امیه گذشت).

آنان در حالی که سرمست از باده پیروزی خیالی بودند، تصریح کردند که انتقام خود را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و اسلام گرفته اند و تصوّر می کردند به اهداف خویش که بازگشت به عصر جاهلیّت بود، نزدیک شده اند، ولی در واقع همه این تلاش ها، تیشه ای بود که بر ریشه ناپاک دستگاه اموی وارد می شد!

شهادت امام حسین(علیه السلام) و یاران پاکبازش، به احیای مکتب محمدی(صلی

الله علیه وآله) کمک کرد و خون پاک ابا عبدالله(علیه السلام) درخت اسلام را

آبیاری نمود و به رشد و بالندگی امت اسلامی و بیداری مسلمانان انجامید.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: پس از شهادت امام حسین(علیه السلام)

هنگامی که ابراهیم بن طلحه (در مدینه) با امام علی بن الحسین(علیه السلام)

روبرو شد (از روی طعنه) گفت:

«یا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ مَنْ غَلَبَ؟» ای علی بن الحسین در این نبرد چه کسی پیروز

شد؟!».

امام چهارم(علیه السلام) فرمود:

«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَدِّنْ وَ أَقِمْ» ; اگر می خواهی

بدانی پیروزی و غلبه با چه کسی بود، به هنگام فرا رسیدن

[493]

وقت نماز اذان و اقامه بگو». (1)

امام(علیه السلام) با این پاسخ به او فهماند که هدف یزید محو اسلام و نام رسول

خدا(صلی الله علیه وآله)بود، ولی همچنان **طنین لا إله إلا الله وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله**

بر مآذنه ها می پیچد و مسلمانان در همه جا — حتی در شام و پایتخت سلطنت

یزید — به یگانگی خدا و رسالت محمد(صلی الله علیه وآله)گواهی می دهند!

«موسیو ماربین آلمانی» می گوید: «حسین با قربانی کردن عزیزترین افراد

خود، با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی

آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلندآوازه ساخت و

اگر چنین حادثه ای پیش نیامده بود، قطعاً اسلام به حالت کنونی باقی نمی ماند و

ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند». (2)

حدیث معروف نبوی(صلی الله علیه وآله) که فرمود: **«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ**

حُسَيْنٍ ; حسین از من است و من از حسینم» (3) محقق گردید، حسین از رسول

خداست، چرا که فرزند دختر او حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) است؛ ولی

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «من از حسینم» بدین معنا که

حسین(علیه السلام) آیین مرا احیا می کند و از این جهت خودم را از حسین می دانم.

به صراحت می توان گفت: قیام امام حسین(علیه السلام) نه تنها آیین پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه وآله)را نجات داد، بلکه از محو اهداف رسالت سایر انبیا نیز جلوگیری کرد. چرا که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کامل کننده رسالت پیامبران گذشته و خاتم رسولان و دین او خاتم ادیان بود. گویا تلاش های همه انبیای گذشته مقدمه ای بود برای ظهور پیامبر خاتم و سپردن پرچم هدایت بشری به دست آن حضرت تا دامنه قیامت.

می دانیم این آیین که خاتم ادیان الهی بود، در عصر حکومت معاویه و یزید مورد

1 . بحارالانوار، ج 45، ص 177. در مقتل الحسین مقررّم (ص 375) آمده

است: وقتی که امام زین العابدین(علیه السلام) با اهل و عیالش وارد مدینه شد،

ابراهيم بن طلحة بن عبيدالله پيش آمد و گفت: «مَنْ الْغَالِبُ؟» امام(عليه السلام)

فرمود: «إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَدِّنْ وَ أَقِمَّ تَعْرِفُ الْغَالِبَ».

2 . به نقل از كتاب : درسى كه حسين به انسان ها آموخت، ص 284.

3 . بحارالانوار، ج 43، ص 261. اين حديث در منابع مختلف اهل سنت نيز

نقل شده است؛ از جمله: مستدرک حاكم، ج 3، ص 177 ؛ معجم الكبير طبرانى،

ج 22، ص 274 و كنز العمال، ج 12، ص 115.

[494]

تهدید قرار گرفت، به ویژه در سلطنت یزید؛ و بیم آن می رفت که ثمرات

تلاش های انبیا و به ویژه پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به فراموشی سپرده

شود. در چنین شرایطی شهادت امام حسین(عليه السلام) به احیای آیین خدا كمك

کرد و درخت توحید و نبوت را طراوت و سرسبزی تازه ای بخشید.

و شاید به همین دلیل در «زیارت وارث»(1) نه تنها امام حسین(عليه السلام)

وارث پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بلکه وارث انبیای بزرگی همچون

حضرت آدم(عليه السلام)، حضرت نوح(عليه السلام)، حضرت ابراهیم(عليه

السلام)، حضرت موسی(علیه السلام) و حضرت عیسی(علیه السلام) نامیده شده
است. گویا حسین(علیه السلام) همچون گلابی است که از گل های متعدّد گلستان
توحید و نبوّت گرفته شده، بوی همه انبیای گذشته را دارد و وارث همه آنهاست.

* * *

1 . کامل الزیارات، ص 375 ؛ تهذیب الاحکام، ج 6، ص 88 ؛ اقبال سیّد بن
طاووس، ج 2، ص 63 و مفاتیح الجنان.

[495]

2

الگوسازی برای آزادگان

هر چند به ظاهر، در عاشورای سال 61 هجری پیروزی از آن یزیدیان بود و نبرد نا برابر کربلا به نفع جبهه باطل به پایان رسید؛ ولی در نگاه عمیق، پیروزی حقیقی متعلق به امام حسین (علیه السلام) و یاران او بود. چرا که آن حضرت در آن حادثه و قیام، راه و رسمی ماندگار در عالم به یادگار گذاشت و با خون سرخش مکتبی را برای مسلمانان، بلکه همه آزادگان جهان بنا نهاد، که تا همیشه تاریخ باقی است و سرمشق حق طلبان عالم است.

به گفته **موسیو ماربین آلمانی**: «این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیدادگری و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چند ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حقّ و حقیقت چون پر کاهی بر باد خواهد رفت». (1)

سید قطب، دانشمند و مفسّر معروف مصری در ذیل تفسیر آیه 51 سوره غافر (2) این پرسش را مطرح می کند که خداوند در این آیه به پیامبران و مؤمنان، در دنیا نیز وعده حتمی نصرت و یاری داد؛ ولی ما می بینیم که در

طول تاریخ جمعی از پیامبران و مؤمنان شکست خوردند و گروهی نیز به

شهادت رسیدند. بنابراین، وعده نصرت

1 . درسی که حسین به انسان ها آموخت، شهید عبدالکریم هاشمی نژاد، ص

284.

2 . (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) ; ما به

یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و (در آخرت)

در آن روز که گواهان به پا می خیزند، یاری می دهیم».

[496]

الهی درباره آنان چه شده است؟ سپس چنین پاسخ می دهد:

اولاً: نباید پیروزی ها را در محدوده زمانی و مکانی خاص دید، این مقیاس ها،

يك مقیاس كوچك بشری است؛ ولی در مقیاس بزرگ تر كه زمان و مكان را در

می نوردد و به عصر و زمان خاص و مكان خاصی محدود نمی شود، هرگز

انبیا و مؤمنان شکست نخوردند؛ چرا که در نهایت، عقیده و مرام آنان باقی ماند و در حقیقت یاری خدا نسبت به اعتقادات آنان، همان یاری آنان است.

ثانیاً: نصرت و یاری، صورت های مختلفی دارد که بخشی از آن را در يك نگاه سطحی هزیمت و شکست می نامند، ولی در واقع پیروزی و نصرت الهی را در بر دارد. آیا ابراهیم(علیه السلام) که در آتش افکنده شد، از عقیده و دعوت خویش دست کشید؟ او در حالی که در داخل آتش افکنده شده بود، نصرت الهی شامل حالش بود. در واقع دشمن او شکست خورده بود، که نتوانست با این همه تهدیدها و آزارها، وی را از عقیده و مرامش باز دارد» (بلکه آیینش گسترش یافت).

سید قطب در ادامه به امام حسین(علیه السلام) اشاره می کند و می گوید:

«حسین بن علی(علیه السلام) گرچه در ظاهر به شهادت رسید و در مقیاس سطحی نگران شکست خورد، ولی در برابر حقیقت و در مقیاسی بزرگ تر پیروز شد».

سپس می افزاید:

«فَمَا مِنْ شَهِيدٍ فِي الْأَرْضِ تَهْتَرُ لَهُ الْجَوَانِحُ بِالْحُبِّ وَالْعَطْفِ، وَ تَهْفُو لَهُ الْقُلُوبُ، وَ

تَحِيشُ بِالْغَيْرَةِ وَ الْفِدَاءِ كَالْحُسَيْنِ — رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ — يَسْتَوِي فِي هَذَا الْمُتَشَيِّعُونَ

وَ غَيْرُ الْمُتَشَيِّعِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ كَثِيرٌ مِنْ غَيْرِ الْمُسْلِمِينَ؛ هیچ شهیدی در روی

زمین یافت نمی شود که همانند حسین(رضوان الله علیه) تمام وجود انسان ها به

خاطر محبت و علاقه به او به لرزه درآید و دل ها برای او به طپش افتد و

برای ایثار و فداکاری آماده شود. در

[497]

این الگو گرفتن (از حسین(علیه السلام)) شیعه و غیر شیعه از دیگر مسلمانان،

بلکه بسیاری از غیر مسلمانان برابرند».

در پایان می گوید: «چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند،

نمی توانستند به اندازه شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند و قدرت آن

را نداشتند که این همه مفاهیم بزرگ انسانی را در دل ها به یادگار بگذارند و

هزاران انسان را با آخرین سخنانی که با خونشان می نویسند، به کارهای بزرگ

وادارند».(1)

آری؛ حرکت انقلابی امام حسین(علیه السلام) و شهادت و نستوهی وی و یارانش
سرمشقی برای آزادگان جهان شد و بسیاری از رهبران آزادی خواه در پیشبرد
نهضت و قیام خویش، حرکت انقلابی امام حسین(علیه السلام) را سرلوحه کار
خود قرار داده اند و به پیروزی رسیده اند.

«مهاتما گاندی» رهبر استقلال کشور بزرگ هندوستان، در گفتار تاریخی خود
چنین می گوید:

«من برای مردم هند چیز تازه ای نیاورده ام، فقط نتیجه ای را که از مطالعات
و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده ام، ارمغان ملت
هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم
که حسین بن علی پیمود». (2)

«محمد علی جناح» — قائد اعظم پاکستان — می گوید:

«هیچ نمونه ای از شجاعت بهتر از آن که امام حسین(علیه السلام) از لحاظ
فداکاری و تهوّر نشان داد در عالم پیدا نمی شود. به عقیده من تمام مسلمین باید

از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی نمایند».(3)

- 1 . فی ظلال القرآن، ج 7، ص 189-190 (با مقداری تصرف و تلخیص).
- 2 . مجله الغری، النجف الاشرف، ربیع الاول 1381 (مطابق نقل ویژه نامه جام جم درباره عاشورا، اسفند 1383) و مجله نور دانش، شماره 3، سال 1341.

- 3 . مرد مافوق انسان ها، سیّد علی اکبر قرشی، ص 286 .

[498]

این الگوپذیری و تأسی از نهضت امام حسین(علیه السلام) در عالم تشیع بسیار چشمگیر و فراگیر بوده است. در طول تاریخ، رهبران انقلابی شیعه، با الهام از حماسه های بزرگ و جاودان کربلا، در بسیج انسان های فداکار و از خود گذشته به توفیقات بزرگی دست یافته اند.

پیروزی ملت ایران در برچیدن بساط ظلم و بیدادگری نظام استبدادی 2500
ساله، و حماسه های غرورآفرین هشت سال دفاع مقدس در جبهه های نبرد حق
علیه باطل، و مجاهدت های جوانان جان بر کف و رشید حزب الله جنوب لبنان
در مقابله با رژیم سفاک و تا بُن دندان مسلح صهیونیستی، از نمونه های بارز و
روشن تأسی و الگوپذیری از نهضت امام حسین (علیه السلام) در عصر حاضر
است.

* * *

[499]

3

قیام های خونین پس از حادثه عاشورا

انتشار اخبار کربلا تأثیر عجیبی در میان مسلمانان گذاشت، از يك سو، اوج
مظلومیت امام حسین(علیه السلام) و یارانش و نهایت قساوتی که در شهادت آنان
و اسارت خاندان پاکش آشکار شده بود، سبب نفرت مسلمانان از دستگاه خلافت
اموی شد. چرا که خلافت یزید که با نیرنگ و تهدید و تطمیع معاویه انجام
پذیرفته بود (نه از روی اقبال عمومی مردم) با این حادثه به شدت آسیب دید.

به یقین، اگر امام حسین(علیه السلام) به طور پنهانی کشته می شد و یا همچون
برادرش امام حسن(علیه السلام) مسموم می گردید و یا کارش به تبعید و زندانی
شدن می انجامید، نمی توانست این همه آثار مثبت برای جامعه اسلامی و
پی آمدهای منفی برای حاکمیت جور در برداشته باشد. ولی نحوه شهادت
امام(علیه السلام) و یارانش که به طور آشکار و در برابر چشمان هزاران نفر و
در قلب دنیای اسلام آن روز در اوج مظلومیت اتفاق افتاد، جای هر گونه انکار
و یا توجیهی را از حادثه آفرینان فاجعه کربلا گرفت.

از سوی دیگر، شخصیت معنوی و عظمت خانوادگی امام حسین(علیه السلام)
میان مسلمانان آشکار بود. کشتن چنین شخصیتی نمی توانست کار ساده ای

باشد. یعنی اگر گروه دیگری غیر از امام حسین(علیه السلام) بدین نحو کشته می شدند، به یقین، نمی توانست چنین موجی را که شهادت آن حضرت به وجود آورد، ایجاد کند.

از سوی سوّم، حرکت انقلابی امام حسین(علیه السلام)، با آن یاران اندك و فریاد «هَيْهَاتَ مِنَّا»

[500]

الدّٰلَة» و تسلیم ناپذیری در برابر آن همه لشکر مجهّز، به مسلمانان جرأت و جسارت بخشید و برای جمع کثیری از مسلمانان، مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد؛ **قیام های مردم مدینه** (که در بخش های گذشته به آن اشاره شد) و **قیام توّابین** و حتّی مقاومت های افراد به صورت فردی، همگی حکایت از این حقیقت دارد.

برای اثبات این حقیقت، به سراغ پاره ای از قیام ها و مقاومت هایی که پس از عاشورا اتفاق افتاد، می رویم.

الف) اعتراضات و مقاومت های شخصی

پس از حادثه عاشورا دو گونه مخالفت و قیام بر ضدّ دستگاه یزید و آنگاه خلافت بنی امیّه، رخ داد. بخشی از آن، سازمان نیافته و به تعبیر دیگر، حرکت فردی و جسورانه بود. سنگینی آن حادثه، تاب سکوت را (با همه خطراتش) از برخی گرفت و آنها را به ابراز انزجار و اعلان نفرت از دژخیمان اموی واداشت که گاه به کشته شدن آنها می انجامید.

در اینجا به دو نمونه اشاره می کنیم:

1 – حمید بن مسلم (از وقایع نگاران و راویان حادثه کربلا) می گوید: زنی از

قبیله **بکر بن وائل** همراه شوهرش در کربلا، در جمع لشکریان عمر بن سعد

حضور داشت، هنگامی که مشاهده کرد لشکریان به سوی خیمه های

ابی عبدالله(علیه السلام) حمله کردند و شروع به غارت نمودند، شمشیری را

برداشت و به سوی آن خیمه ها روان شد و فریاد زد :

«يا آلَ بَكْرَ بْنِ وائِلَ، اُنْسلَبُ بَناتُ رَسولِ اللهِ؟ لا حُكَمَ إِلَّا لِلَّهِ، يالْثاراتِ رَسولِ اللهِ؛

ای خاندان بکر بن وائل! آیا دختران رسول خدا غارت شوند (و شما آرام

باشید؟!) حکم و فرمانی جز برای خدا نیست (از او باید

[501]

اطاعت کرد، نه از بنی امیّه); ای خونخواهان رسول خدا بپاخیزید».

شوهرش آمد و او را گرفت و به جایگاهش بازگرداند.(1)

2 - پس از حادثه کربلا، عبیدالله بن زیاد که به اصطلاح خود را سرمست

پیروزی می دید، مردم کوفه را در مسجد جمع کرد تا پایان کار امام حسین(علیه

السلام) و یارانش را طيّ يك خطابه رسمی به اطلاع مردم برساند و در ضمن

به مردم بفهماند که فرجام کار کسانی که با یزید مخالفت کنند، چیزی جز نابودی

نیست. جایی که با امام حسین(علیه السلام) با آن همه عظمت چنین رفتار شد،

تکلیف دیگران روشن است. وی در ضمن کلامش چنین گفت: حمد خدایی را که

حق و اهل حق و حقیقت را پیروز کرد! و یزید و پیروانش را یاری کرد و

کذاب پسر کذاب را کشت!!!

عبدالله بن عقیف ازدی که از شیعیان امیرمؤمنان(علیه السلام) بود و يك چشم خود را در جنگل جمل و چشم دیگرش را در جنگ صقین در رکاب علی(علیه السلام) از دست داده بود و پیوسته در مسجد کوفه به عبادت مشغول بود(2) از جای برخاست و فریاد زد: ای پسر مرجانه! کذاب پسر کذاب تویی و پدرت، و آن کسی است که تو و پدرت را بر این جایگاه نصب کرد. ای دشمن خدا! فرزندان انبیا را به قتل می رسانی و اکنون بر منبر مؤمنان، این چنین جسورانه سخن می گویی؟!

ابن زیاد — که انتظار چنین حرکتی رانداشت — برآشفت و گفت : این مرد کیست؟

عبدالله بن عقیف خودش را معرفی کرد و ادامه داد: ای دشمن خدا! من بودم. تو خاندان پاکی را که خداوند هرگونه پلیدی را از آنان دور داشت، می کشی و گمان می کنی مسلمانی؟! واغوثاه! کجایند پسران مهاجران و انصار؟ چه شده است کسی از این طغیانگر که نفرین شده فرزند نفرین شده توسط پیامبر است، انتقام نمی گیرد؟!

1 . لهوف سیّد بن طاووس، ص 180 و بحار الانوار، ج 45، ص 58.

2 . رجوع کنید به: سفینه البحار، شرح حال عبدالله بن عقیف (واژه عبد).

[502]

ابن زیاد از این همه شجاعت و جسارت بسیار خشمگین شد، تا آنجا که

رگ های گردنش بر آمد و گفت: او را به نزد من بیاورید!

مأموران به طرف او هجوم بردند، ولی بزرگان قبیله «أزد» که از خویشاوندان

او بودند، وی را از دست مأموران رها ساختند و از مسجد به خانه اش بردند.

ابن زیاد دستور داد به هر صورت ممکن او را دستگیر کنند و نزدش بیاورند.

بعضی از قبیله «أزد» و برخی دیگر از قبایل به کمک عبدالله بن عقیف آمدند و

از آن سو پسر مرجانه نیز جمعی از مزدوران کوفه را اجیر کرد و میان این دو

گروه درگیری رخ داد و گروهی کشته شدند، تا آن که سرانجام لشکر عبیدالله

وارد خانه ابن عقیف شد. دختر عبدالله او را از ورود مأموران باخبر ساخت. او

گفت: ترسی به خود راه مده؛ شمشیر را به من بده. عبدالله در حالی که رجز

می خواند و نابینا بود از خود دفاع می کرد. سپاهیان عبیدالله اطرافش را گرفتند و او با راهنمایی دخترش بر آنها حمله می کرد، تا سرانجام دستگیر شد و او را به نزد عبیدالله بن زیاد بردند.

عبدالله بن عقیف در نزد عبیدالله نیز با شجاعت سخن گفت، تا آن که عبیدالله او را تهدید به قتل کرد.

ابن عقیف گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَمَا إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ قَبْلَ أَنْ تَلِدَكَ أُمُّكَ، وَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَى يَدَيَّ أَلْعَنَ خَلْقَهُ وَ أَبْغَضِيَهُمْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا كَفَّ بَصْرِي يَسْتُ مِنْ الشَّهَادَةِ وَ الْآنَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقْنِيهَا بَعْدَ الْيَأْسِ مِنْهَا، وَ عَرَّفَنِي الْجَابَةَ مِنْهُ فِي قَدِيمِ دُعَائِي ; الْحَمْدُ لِلَّهِ

رب العالمین، بدان که پیش از آن که تو از مادرت زاده شوی، من از خدا طلب شهادت می کردم و از خدا خواستم که شهادتم را به دست ملعون ترین شخص و کسی که نزد خدا از همگان مبغوض تر است، قرار

دهد. ولی پس از آن که چشمانم نابینا شد، از نیل به شهادت ناامید شدم. اما اکنون خدا را برای فراهم شدن اسباب شهادت — پس از آن دوران ناامیدی — و به اجابت رسیدن دعای گذشته ام، سپاس می گویم!».».

ابن زیاد که در برابر آن همه شجاعت و بی باکی، درمانده شده بود، دستور داد سر از بدن عبدالله بن عقیف جدا سازند و بدنش را به دار آویزند.(1)

ب) قیام توّابین

نخستین عکس العمل همگانی در ارتباط با حادثه کربلا، توسّط مردم کوفه شکل گرفت؛ چرا که از يك سو، در کوفه شیعیان فراوانی زندگی می کردند که به امیرمؤمنان(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام) علاقمند بودند و از سوی دیگر، آنان با نامه های خود، آن حضرت را به عراق دعوت کردند، و سپس از یاری او سرباز زدند و در واقع اباعبدالله الحسین(علیه السلام) و یارانش را تسلیم دشمن کردند و از سوی سوّم، جمعی از همین مردم در آن حادثه هولناک مشارکت داشتند.

پس از ماجرای کربلا، شیعیان کوفه خود را بیش از دیگران مستحق ملامت می دانستند و از عدم نصرت فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) احساس گناه و شرمساری شدیدی می کردند. آنان برای جبران این خطای بزرگ، در پی قیام و شورش برآمدند، تا بتوانند این لگه ننگ را از دامن خود شستشو دهند.

به همین منظور گروهی از شیعیان به نزد بزرگان شیعه در کوفه که عبارت بودند از: **سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، عبدالله بن سعد بن ثقیل ازدی، عبدالله بن وال تمیمی و رفاعه بن شداد بجلی** رفتند و همگی در منزل سلیمان اجتماع کردند.

1 . بحارالانوار، ج 45، ص 119-121 (با اندکی تلخیص).

[504]

نخست، مسیب بن نجبه شروع به سخن کرد و پس از بیان مقدمه ای گفت: «... ما در ارتباط با امتحانی که خداوند ما را در مورد خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله) کرد، دروغگو از آب درآمدیم و از این امتحان سرشکسته خارج شدیم.

نامه ها و فرستادگان آن حضرت پیش از آن به ما رسید و حجت بر ما تمام کرده، و بارها، چه پنهان و چه آشکارا، از ما یاری خواسته بود؛ ولی ما از جانمان درباره او دریغ ورزیدیم. او در نزدیکی ما به شهادت رسید، ولی ما نه با دستانمان و نه با زبان و نه با اموال و عشیره خود او را کمک نکردیم. اکنون ما در پیشگاه خدا و پیامبرمان چه عذری داریم؟!»

سپس ادامه داد:

«لَا وَاللَّهِ لَا عُدَّةَ دُونَ أَنْ تَقْتُلُوا قَاتِلَهُ وَ الْمُؤَالِينَ عَلَيْهِ، أَوْ تُقْتَلُوا فِي طَلَبِ ذَلِكَ، فَعَسَى رَبُّنَا يَرْضَىٰ عَنَّا عِنْدَ ذَلِكَ» ; نه به خدا سوگند! چاره ای نیست جز آن که قاتلان آن حضرت و همراهان آنان را به کیفر رسانید و یا در این راه کشته شوید؛ شاید با این کار خداوند از ما خشنود شود».

پس از وی **رفاعة بن شداد** و **آنگاه عبدالله بن سعد** رشته سخن را به دست گرفتند و پیشنهاد کردند رهبری این گروه را **سلیمان بن صرد** که صحابی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و مرد مطمئن و شایسته ای است بر عهده گیرد.

پس از آن سلیمان شروع به سخن کرد و پس از مقدماتی گفت: «... ما منتظر ورود خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بودیم، به آنان وعده یاری دادیم و او را برای آمدن به عراق تشویق کردیم، ولی هنگامی که آنان به سوی ما آمدند، سستی کرده و ناتوانی به خرج دادیم و منتظر (حوادث) نشستیم، تا آنجا که فرزند پیامبر و پاره تن او در میان ما کشته شد. هر چه فریاد کمک خواهی سر داد، به کمکش نشتافتیم؛ فاسقان او را هدف تیر و نیزه قرار دادند، آهنگ کشتن او کردند و به وی یورش بردند، ولی ما کاری انجام ندادیم».

آنگاه افزود:

[505]

«أَلَا إِنَّهُضُوا، فَقَدْ سَخَطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَ لَا تَرْجِعُوا إِلَى الْحَالِلِ وَ الْأَبْنَاءِ حَتَّى

يَرْضَى اللَّهُ، وَاللَّهُ مَا أَظْنُّهُ رَاضِياً دُونَ أَنْ تُتَاجَزُوا مَنْ قَتَلَهُ؛ برخیزید و قیام کنید!

چرا که خداوند بر شما خشمگین شده است، به سوی همسران و فرزندانان باز

نگردید، تا آنگاه که خداوند از شما راضی شود. به خدا سوگند! گمان نمی کنم

خدا از شما راضی شود مگر آن که با قاتلان آن حضرت نبرد کنید (و از آنان انتقام بگیرید)».

سپس ادامه داد: «از مرگ نترسید؛ چرا که هر کس از مرگ بترسد ذلیل خواهد شد و همانند قوم بنی اسرائیل باشید (که به خاطر نافرمانی خداوند) پیامبرشان (موسی(علیه السلام)) به آنها گفت: «**إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ**»؛ شما به خویشتان ستم کردید» و ادامه داد: «**فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ**؛ پس توبه کنید و به سوی خالق خود بازگردید و تن به کشتن دهید». (1)

سلیمان با سخنانی دیگر، مردم را برای قیام آماده کرد. پس از او **خالد بن سعد بن نفیل** گفت: «به خدا سوگند! اگر من بدانم تنها به کشتن خود، می توانم از گناه نجات یابم و پروردگارم را خشنود سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد و تمام اموالم — به جز اسلحه خود را که می خواهم با آن بجنگم — برای نبرد با فاسقان، در اختیار مسلمانان قرار می دهم».

به دنبال این گفتگوها و آمادگی شیعیان کوفه، سلیمان بن صرد، نامه ای به **سعد بن حذیفه بن یمان** و برخی دیگر از شیعیان مدائن نوشت و آنها را از عزم

خویش آگاه ساخت. آنان نیز به این دعوت پاسخ مثبت دادند و طیّ نامه ای همکاری خویش را برای قیام اعلام کردند.

همچنین سلیمان چنین نامه ای را به **مثنی بن مخربه عبدی** در بصره نوشت. و او نیز

1 . بقره، آیه 54.

[506]

پاسخ نوشت که ما شیعیان نیز با تو هماهنگیم و آماده همکاری می باشیم.

شیعیان کوفه در پی جمع آوری اسلحه و ابزار جنگ برآمدند و مردم را پنهانی برای انتقام خون حسین(علیه السلام) دعوت می کردند و مردم نیز گروه گروه دعوت آنها را اجابت می کردند.

هلاکت یزید

این ماجرا ادامه داشت تا آن که یزید بن معاویه در سال 64 به هلاکت رسید. اینجا بود که شیعیان به نزد سلیمان آمدند و گفتند: با هلاکت این مرد طاغی و فاسد، و ضعف دستگاه حکومتی، زمینه برای قیام آماده است؛ پس درگیری و نهضت خویش را از همین کوفه آغاز کنیم.

سلیمان گفت: من در پیشنهاد شما اندیشیدم و دیدم قاتلان امام حسین (علیه السلام) از افراد سرشناس و قدرتمندان کوفه هستند و ما توانایی مقابله با آنها را نداریم؛ بهتر است اکنون افرادی را به اطراف کوفه بفرستید و از مردم برای قیام دعوت به همکاری کنید که گمان می کنم مردم پس از مرگ یزید، دعوت ما را اجابت کنند. آنها نیز چنین کردند و مردم زیادی دعوت آنها را اجابت کردند.

آغاز عملیات توأبین

سرانجام در اوّل ربیع الثانی سال 65 هجری سلیمان بن صرد خُزاعی با یارانش به سوی «نخیله» (محلّ اردوگاه لشکر) حرکت کردند، وی جمعیت شیعیان را

انداك يافت، با تعجب گفت: «سبحان الله از میان شانزده هزار نفری که اعلام آمادگی کردند، جز چهار هزار نفر نیامدند!».

سلیمان سه روز در «نخيله» ماند و گروهی را به سراغ شیعیان فرستاد.

از جمله کسانی که برای طلب یاری و جمع آوری لشکر رفتند **حکیم بن مُنقذ**

[507]

کندی و ولید بن عسیر بود. آن دو تن با شعار «یا لثاراتِ الحُسَینِ؛ برای خونخواهی حسین برخیزید!» مردم را به کمک طلبیدند و این نخستین باری بود که این شعار سر داده می شد، ولی با آن همه تلاش تنها هزار نفر دیگر به سلیمان ملحق شدند.

سلیمان و یارانش، نخست به سوی کربلا حرکت کردند، وقتی که به قبر امام حسین(علیه السلام) رسیدند، فریاد ضجه و زاری از دل برآوردند و بی اختیار اشک ها ریختند که به تعبیر ابن اثیر در کامل(1) «فَمَا رَأَى أَكْثَرُ بَاكِیَا مِنْ ذَلِكَ الْیَوْمِ؛ هرگز همانند چنان روزی گریه کننده دیده نشد».

آنان از گناه خویش و تنها گذاشتن امام(علیه السلام) و عدم یاری او توبه کردند و به مدّت يك شبانه روز در کنار قبرش ماندند و پیوسته گریه و زاری می کردند.

پس از پایان این صحنه های شورانگیز، آنجا را ترك کردند و به سمت شام حرکت نمودند و در مسیر خویش از «قرقیسیا» گذشتند و به سرزمین «عین الورده» رسیدند. سپاه شام که پیش از آن خود را به «عین الورده» رسانده بود، با لشکر توّابین درگیر شد. فرماندهی سپاه شام را که به سی هزار تن می رسید عبدالله بن زیاد بر عهده داشت. این نبرد سه روز به طول انجامید و توّابین در این چند روز با انگیزه فراوان و پایمردی زیاد، با لشکر شام می جنگیدند و گروهی زیادی از آنان را به قتل رساندند.

فرماندهی لشکر توّابین به عهده سلیمان بن صرد بود و پس از شهادت وی، مسیب بن نجبه و پس از کشته شدن او، عبدالله بن سعد بن ثقیل و پس از او، رفاعه بن شدّاد فرماندهی لشکر توّابین را بر عهده داشتند.

در این نبرد سران انقلاب — به جز رفاعه بن شدّاد — همگی به شهادت رسیدند و رفاعه به همراه تعدادی از یارانش به کوفه بازگشتند و به هواداران مختار پیوستند که بعدها همراه مختار در انتقام از قاتلان امام حسین (علیه السلام) و یارانش مشارکت جستند. (2)

1 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 178.

2 . برگرفته از کامل ابن اثیر، ج 4، ص 158-186 (با تلخیص فراوان)

همچنین رجوع کنید به :

مقتل الحسین ابومخنف، ص 248-310 و تاریخ طبری، ج 4، ص 426-

471.

آنچه از بررسی این قیام به دست می آید، آن است که شهادت امام حسین(علیه السلام) چنان تأثیری در میان آنان گذاشت که به چیزی جز شستشوی لگه ننگ بیوفایی و عدم نصرت آن حضرت فکر نمی کردند. آنها نه طالب فتح و پیروزی بودند و نه برای رسیدن به حکومت و غنایم پیکار می کردند. آنها وقتی که از شهر و دیار خویش خارج شدند، می دانستند که دیگر باز نخواهند گشت و همه اینها را جناب «سلیمان بن صرد خزاعی» به آنها گوشزد کرده بود و توأبین نیز در پاسخ سلیمان گفتند: «ما برای دنیا و رسیدن به حکومت قیام نمی کنیم و هدف ما توبه از گناهان خویش و خونخواهی فرزندان دختر رسول خداست». (1)

آنان در واقع می خواستند با کشتن و کشته شدن، از عذابی که به روح و جانشان افتاده بود، رهایی یابند و گناهان خویش را شستشو دهند. به همین دلیل در همان زمان، مختار نیز برای جمع آوری نیرو جهت مبارزه و قیام علیه حکومت ستمگر تلاش می کرد، ولی با این حال حاضر به همکاری با سلیمان نبود و می گفت: «سلیمان می خواهد با این قیام، خود و یارانش را به کشتن دهد، او مردی است که از آیین جنگ آگاهی ندارد». (2)

آنان در آغاز قیام بر سر قبر امام حسین(علیه السلام) رفتند و نهضت خویش را از آنجا آغاز کردند و نخستین بار توسط برخی از آنان شعار «يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» سر داده شد. همه این تلاش ها و جانبازی ها توسط کسانی صورت می گرفت که روزی در کوفه از تهدیدهای «ابن زیاد» که با تعداد محدودی وارد کوفه شد، ترسیده بودند و مسلم بن عقیل(رحمه الله) سفیر امام حسین(علیه السلام) را تنها گذاشتند و شهر را تسلیم دشمن کردند؛ ولی پس

1 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 176.

2 . همان مدرک، ص 163.

[509]

از حادثه عاشورا، چنان روحیه ای پیدا کردند که جان برکف دست به قیام زدند تا کشته شدند.

ج) قیام مختار

چنانچه گذشت، قیام توّابین با کشته شدن سران نهضت، درهم شکست و شعله انقلاب برای مدّتی به خاموشی گرایید.

ولی طولی نکشید که با ظهور «مختار» طوفان عظیم دیگری برخاست و آتش خشم و انتقام سراسر عراق را فرا گرفت و خرمن هستی امویان و قاتلان جنایت پیشه کربلا را یکی پس از دیگری سوزاند و خاکستر نمود.

مختار یکی از چهره های سیاسی و پرنفوذی است که با درایت و زیرکی خاصی، با شعار خونخواهی امام حسین(علیه السلام) ارادتمندان آن حضرت را به گرد خود جمع کرد و برای فرصتی کوتاه زخم های دلشان را التیام بخشید.

پدر وی «ابوعبیده بن مسعود ثقفی» از مردان شجاع و فرمانده لایقی بود که در دوران عمر خود کارهای برجسته ای انجام داد و سرانجام در «یوم الجسر» — در جنگی که میان مسلمانان و لشکر فارس در زمان خلیفه دوّم اتفاق افتاد — در نزدیکی «حیره» در کنار پل دجله به اتفاق یکی از فرزندانش به نام «جبر بن

أبیعبیده» در سال 14 هجری، کشته شد.(1)

«اصبغ بن نباته» می گوید:

مختار را در حالی که طفلی خردسال بود، بر زانوی امیرالمؤمنین(علیه السلام)

دیدم که آن حضرت دست محبت بر سر و روی او می کشید و می فرمود: «یا

کیس، یا کیس؛ ای تیزهوش! ای تیزهوش!». (2)

1 . تاریخ طبری، ج 2، ص 628 و مروج الذهب، ج 2، ص 315.

2 . بحارالانوار، ج 45، ص 344 و رجال کشی، ص 127. احتمالا به همین

جهت	که	امام	دوبار	ر
-----	----	------	-------	---

کلمه «کیس» را در مورد مختار به کار برده است، وی ملقب به کیسان (تنثیه

کیس) شده است. برخی فرقه کیسانیّه را منسوب به وی می دانند. (بحارالانوار،

ج 34، ص 345)

با بررسی تاریخ قیام مختار به خوبی در می یابیم که تعبیر امام چه قدر دقیق و حساب شده بوده است. مختار با عالی ترین شیوه های تبلیغی که حکایت از مردم شناسی وی می کرد، در مدت کوتاهی اندیشه های مردم را مخاطب قرار داد و احساسات برافروخته آنان را نسبت به امام حسین (علیه السلام) به یکی از پرشورترین قیام های مسلحانه مبدل ساخت.

او همان کسی است که «مسلم بن عقیل» — سفیر و نماینده امام حسین (علیه السلام) در کوفه — هنگام ورود به کوفه با وجود بزرگان زیادی که در کوفه بودند راهی خانه وی شد و پس از مدتی به خانه «هانی بن عروه» نقل مکان کرد.

هنگامی که «عبدالله زیاد» با ارباب و تهدید مردم کوفه را از اطراف مسلم پراکنده ساخت، «مختار» در قریه ای به نام «القفا» بود و به منظور حمایت از مسلم با تعدادی از همراهان خود به سوی کوفه حرکت کرد، ولی در میانه راه توسط سربازان عبدالله دستگیر و روانه زندان شد.

در تمام مدّتی که واقعه کربلا رخ داد او در زندان در کنار هم بندش — میثم
تمّار، یار فداکار امیرالمؤمنین(علیه السلام) — به سر می برد.

ابن ابی الحدید می نویسد:

میثم تمّار در زندان به مختار گفت:

«إِنَّكَ تَقْلِتُ وَ تُخْرَجُ نَائِرًا بِدَمِ الْحُسَيْنِ(علیه السلام) فَتَقْتُلُ هَذَا الْجَبَّارَ الَّذِي نَحْنُ فِي

سِجْنِهِ، وَ تَطَأُ بِقَدَمِكَ هَذَا عَلَى جَبْهَتِهِ وَ خَدَّيْهِ ; تو از زندان آزادخواهی شد و به

خونخواهی امام حسین(علیه السلام) قیام خواهی کرد و این ستمگری که امروز

من و تو در زندان او اسیریم، به قتل خواهی رساند و با پای خود

[511]

سر و صورت وی را لگدکوب خواهی کرد!». (1)

به یقین میثم این سخنان را با این قاطعیّت از جانب خود نگفته بود، بلکه قاعدتاً

این از اخبار غیبی بود که از مولایش علی(علیه السلام) شنیده بود.

چیزی نگذشت که حکم اعدام مختار از سوی ابن زیاد صادر شد، ولی هنگامی که مختار را پای دار آوردند، فرمان آزادی وی از سوی یزید به اطلاع ابن زیاد رسید، زیرا عبدالله بن عمر – شوهر خواهر مختار – نزد یزید برای او شفاعت کرده بود.

مختار پس از آزادی، به حکم ابن زیاد کوفه را ترك کرد و در مکه به عبدالله بن زبیر، که در آنجا پرچم استقلال را برافراشته بود، پیوست. (2)

برخی از علمای شیعه که از مختار به نیکی یاد می کنند، انگیزه وی را از پیوستن به ابن زبیر مصلحتی و موقت می دانند و می گویند، مختار چون «عبدالله بن زبیر» را در پاره ای از اهداف، از جمله مخالفت با امویان با خود متحد می دید، به وی پیوست.

وی در جریان محاصره مکه توسط سپاه شام، به دفاع از حرم امن الهی که ابن زبیر در آن پناهنده شده بود، پرداخت.

ولی این اتحاد دوامی نداشت و سرانجام مختار چون از مقاصد ابنزبیر و انحرافات وی با خبر شد، از وی کناره گرفت و رهسپار کوفه شد. (3)

مختار برای هدف بزرگی که در سر داشت — یعنی خونخواهی امام حسین(علیه السلام) — آرام و قرار نداشت و همواره صدای گرم میثم تمّار — از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین(علیه السلام) — در گوش های وی طنین انداز بود، که تو برای خونخواهی امام حسین(علیه السلام) قیام خواهی کرد و قاتلان را به سزای اعمالشان می رسانی و از این جهت تکلیفی بر دوش خود احساس می کرد که باید روزی به این امر عظیم اقدام کند.

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 293.

2 . رجوع کنید به : تاریخ طبری، ج 4، ص 442-444.

3 . همان مدرک، ص 446 به بعد.

[512]

این بود که ابتدا به سراغ فرزندان امیرمؤمنان(علیه السلام) رفت و مدّتی ملازم

«محمد بن حنفیه» شد و از او احادیث و علوم اسلامی می آموخت.(1)

ورود مختار به کوفه همزمان با شکوفایی قیام توّابین بود. وی با تبلیغات گسترده به کوفیان می گفت: جنبش توّابین فاقد سازماندهی نظامی است و لذا نمی تواند موفق و کارآمد باشد.

تبلیغات وی هر چند تا حدودی باعث شکاف در قیام توّابین شده بود، ولی چندان در جلب شیعیان موفق نبود و در نتیجه با تحريك اشراف کوفه که از برنامه های مختار به وحشت افتاده بودند توسط عبدالله بن یزید — حاکم زبیری کوفه — مجدّاً روانه زندان شد. مختار در زندان بود که قیام توّابین به شکست انجامید. (2)

وی بار دیگر با وساطت شوهر خواهرش — عبدالله بن عمر — از زندان آزاد شد و پس از آزادی، زمینه را برای قیام خویش مساعدتر دید. این بار نخست از امام سجّاد(علیه السلام) اجازه خواست تا مردم را به نام آن حضرت فرا خواند و قیامش را آغاز نماید.

ولی امام(علیه السلام) دعوت وی را نپذیرفت، هر چند مطابق روایات از کار وی تا آنجا که مربوط به انتقام از قاتلان امام حسین(علیه السلام) بود، اظهار رضایت و خرسندی می نموده است.(3)

پس از آن مختار به سراغ «محمد بن حنفیه» رفت و دعوت خویش را به نام وی آغاز کرد.(4)

1 . بحارالانوار، ج 45، ص 352 «رَحَلَ الْمُخْتَارُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ كَانَ يُجَالِسُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ وَ يَأْخُذُ عَنْهُ الْأَحَادِيثَ».

2 . مراجعه شود به : تاریخ طبری، ج 4، ص 470.

3 . برخی از علمای شیعه معتقدند که عمل امام سجّاد(علیه السلام) به معنی نفی برنامه مختار نیست، بلکه به جهت شرایط و موقعیت خاصّ امام سجّاد(علیه السلام) بوده که سخت تحت کنترل و فشار بوده است. (مراجعه شود به :

تنقیح المقال علامه مامقانی، شرح حال مختار)

4 . مروج الذهب، ج 3، ص 74.

«طبری» در تاریخش می نویسد:

«محمد حنفیه» در پاسخ تقاضاهای مختار چنین گفت:

«فَوَاللّٰهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ انْتَصَرَ لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا بِمَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ ; به خدا سوگند!

دوست دارم خداوند به وسیله هر يك از بندگان که خواست ما را یاری

نماید». (1)

همین پاسخ مبهم محمد حنفیه کافی بود که مختار قیامش را به وی منسوب کند و

خود را نماینده وی معرفی نماید.

مختار بدین وسیله شیعیان را به گرد خود جمع کرد، حتی برخی از شیعیان،

راهی حجاز شده تا صحت گفتار او را مستقیماً از «محمد حنفیه» بشنوند. (2)

حمایت ابراهیم اشتر — فرزند برومند مالک اشتر — که از بزرگان قبیله معروف

«مَدَحِج» بود و همانند پدر بزرگوارش ارادتی تمام نسبت به امیرمؤمنان (علیه

السلام) و خاندانش داشت، می توانست کمک بزرگی به مختار باشد.

ابراهیم نزد همه، چهره ای آشنا بود. ولی وی با تردید به مسأله قیام مختار می نگریست، حتی ابراهیم در قیام توأبیین نیز شرکت نداشت.

تردید ابراهیم می توانست برای مختار و یاران وی گران تمام شود ؛ در حالی که شخصیت نافذ و بلندآوازه وی، می توانست پیروزی مختار را قطعی نماید، این بود که مختار تمام همت خویش را برای جذب ابراهیم به کار بست تا آن که وی را برای حضور در این پیکار حاضر به همکاری نمود.(3)

مختار مقدمات قیام را با مشورت ابراهیم اشتر فراهم نمود و تاریخ آغاز آن را شب

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 492 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 214.

2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 492.

3 . همان مدرک، ج 4، ص 494.

پنج شنبه 14 ربیع الاول سال 66 هجری قرار داد. (1)

تحرکات مخفیانه مختار از چشم جاسوسان حکومت مخفی نماند و اخبار تدارکات قیام او به «عبدالله بن مطیع» — استاندار منصوب «عبدالله بن زبیر» در کوفه — رسید. وی که کوفه را آستان حوادث سهمگین می دید سربازان حکومتی را در تمام راه ها گماشت و در شهر حکومت نظامی اعلام کرد.

اقدامات حاکم زبیری کوفه، موجب شد تا قیام مختار به جلو افتد. زیرا ابراهیم اشتر شب سه شنبه 12 ربیع الاول سال 66 هـ پس از نماز مغرب با جمعی از یاران در حالی که سلاح در برداشتند به سوی منزل مختار رهسپار بود. در بین راه مأموران امنیتی حکومت، راه را بر وی بستند ولی ابراهیم دست برد و نیزه یکی از سربازان را گرفت و درست در گلوی رئیس پلیس کوفه فرو کرد و وی را نقش بر زمین ساخت.

سربازان حاکم با دیدن این صحنه وحشت زده متواری شدند و جریان را به استاندار کوفه گزارش دادند.

این حادثه موجب شد تا مختار تصمیم بگیرد در همان شب قیامش را با شعار

«بِالنَّارِ الْحُسَيْنِ» آغاز کند.(2)

این شعار کافی بود تا بغض فشرده شده شیعیان را منفجر کند و خون را در

رگ های ارادتمندان آن حضرت به جوش آورد. جوانان شیعه چنان فداکارانه به

سربازان حکومتی یورش بردند که تنها پس از سه روز نبرد بی امان شهر به

تصرف مبارزان درآمد و عبدالله بن مطیع — استاندار زبیری کوفه — به سوی

بصره گریخت.

مختار پس از آزاد کردن کوفه بر فراز منبر رفت و خطاب به مردم گفت:

«ثَابِعُونِي عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الطَّلَبِ بِدِمَاءِ أَهْلِ النَّبِيِّتِ، وَ جِهَادِ

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 496 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 216.

2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 498 ; فتوح ابن اعثم، ج 6، ص 103 و همچنین

رجوع شود به : تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 258.

المُحِلِّينَ وَالدَّفْعَ عَنِ الضُّعْفَاءِ ; با من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و

خونخواهی اهل بیت و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعفا بیعت کنید». (1)

ولی سه دشمن سرسخت، از سه طرف حکومت نوپای مختار را تهدید می کرد:

1- حکومت شام به رهبری بنی مروان، از سوی شمال.

2- حکومت عبدالله بن زبیر، از ناحیه جنوب (مکه).

3- ضد انقلاب داخلی، از اشراف و قاتلان امام حسین (علیه السلام) در داخل

عراق.

طبیعی بود که بنی امیه نمی توانستند به قدرت رسیدن شیعیان را در عراق که

قلب دنیای اسلام در آن روز بود، تحمل کنند. این بود که عبدالملك مروان که

تازه به حکومت رسیده بود، عبیدالله بن زیاد را مأمور کرد تا قیام مختار را

سرکوب کند و خود زمام امر کوفه را بدست گیرد.

لشکر ابن زیاد در حوالی «موصل» اردو زد. مختار، ابراهیم اشتر را با هفت هزار نیرو به منطقه جنگی اعزام کرد.

ولی از آن طرف، سرشناسان کوفه و قاتلان امام حسین (علیه السلام) چون «شَبَّث بن ربعی»، «شمر بن ذی الجوشن» و دیگران که به شدت از حاکمیت مختار و شیعیان در کوفه به وحشت افتاده بودند، در غیبت ابراهیم اشتر، فرصت را غنیمت شمرده و به بقایای نیروهای مختار در کوفه یورش بردند و «دارالاماره» را محاصره کردند. مختار با دفع الوقت، برای ابراهیم اشتر پیام داد تا سریعاً به کوفه برگردد. او نیز به یاری مختار شتافت و با قدرت، توطئه سرشناسان کوفه را سرکوب نمود.

مختار پس از سرکوبی این حرکتِ مذبحخانه در کوفه، ابراهیم اشتر را مجدداً روانه

1. تاریخ طبری، ج 4، ص 508. در امالی شیخ طوسی آمده است: «بایَعُوهُ

عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ الطَّلَبِ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعْفَاءِ».

جنگ با ابن زیاد کرد و خود به خونخواهی خاندان پیامبر پرداخت.

ابراهیم اشتر در پنج فرسخی «موصل» سپاه ابنزیاد را چنان درهم ریخت که عده ای از آنان در حین فرار خود را به رودخانه افکندند و غرق شدند.

در این نبرد که درست روز عاشورای سال 67 هجری اتفاق افتاد بسیاری از عناصر آلوده بنی امیه چون عبیدالله بن زیاد و حصین بن ثُمیر به هلاکت رسیدند.

ابراهیم خود با شمشیرش، ابن زیاد — آن مرد خونخوار سنگدل — را دو نیم ساخت و جسدش را سوزاند و سرش را به کوفه نزد مختار فرستاد. او نیز آن را به مدینه نزد امام سجّاد (علیه السلام) فرستاد که امام با دیدن آن شاد شد. (1)

خبر هلاکت ابن زیاد، موج خوشحالی را به بنی هاشم هدیه کرد. در این زمینه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است:

«مَا اكْتَحَلْتُ هَاشِمِيَّةً، وَ لَا اخْتَضَبْتُ، وَ لَا رَأَيْتُ فِي دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانٌ خَمْسَ

حِجَجٍ، حَتَّى قُتِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ ؛ پس از حادثه دلخراش کربلا هیچ زنی از

بنی هاشم خود را آرایش نکرد و به مدّت پنج سال در خانه بنی هاشم دودی

(جهت پخت غذا) به هوا برنخاست تا آن که (آن مرد خبیث) ابن زیاد به هلاکت

رسید». (2)

آتش انتقام از قتله کربلا چنان پرشور و شدید بود که در فاصله اندکی جانیان

کربلا را طعمه خویش ساخت. هر يك به تناسبِ عمل زشتی که مرتکب شده

بودند به اشدّ مجازات به سزای اعمال ننگین خود رسیدند. این آتش نه تنها دامن

سران و رهبران جنایت پیشه کربلا را گرفت بلکه به گفته عقاد مصری:

«هر کسی دستی دراز کرده بود یا کلمه ای بر زبان رانده یا کالایی از لشکر

امام

1 . مراجعه شود به : بحارالانوار، ج 34، ص 383-386 ؛ تاریخ طبری، ج

4، ص 513-516 و ص 556 و فتوح ابن اعثم، ج 6، ص 183.

در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) لَمْ يُرَ ضَاحِكًا قَطُّ، مُنْذُ قُتِلَ أَبُوهُ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ؛ امام سجّاد از روزی که پدر بزرگوارش به شهادت رسید، خندان دیده نشد تا آن روز که سر ابن زیاد را نزدش آوردند». (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 259)

2 . بحار الانوار، ج 45، ص 386.

[517]

حسین (علیه السلام) ربوده، یا کاری کرده بود که از آن بوی شرکت در فاجعه کربلا شنیده می شد، سزای عمل خویش یا اعانت بر جرم را دریافت کرد». (1)

«علامه مجلسی» در بحار الانوار از قول ابن نما می نویسد:

«شمر در روز عاشورا شتر مخصوص امام حسین (علیه السلام) را به غنیمت گرفت و در کوفه به شکرانه قتل آن حضرت شتر را ذبح کرده و گوشتش را بین دشمنان آن حضرت تقسیم نمود. مختار دستور داد تمام آن خانه هایی که این گوشت در آن وارد

شده ویران کردند و همه افرادی که با علم و آگاهی از آن گوشت خوردند، اعدام

شدند!!».(2)

مختار در اجرای مجازات چنان جدّی بود که کار از قتل قاتلان گذشته و به

سوختن، ویران کردن خانه های آنها که محلّ توطئه و خیانت بود رسید. ولی

همه این سخت گیری ها را چیزی جز عدالت و دادگری نمی توان دانست چرا

که جنایات آنها بیش از این بود.

آخرین نبرد

تعدادی از سران جنایتکار کوفه که از شمشیر مختار زخم دار شده بودند در

بصره نزد مصعب بن زبیر — برادر عبدالله بن زبیر — جمع شده بودند. «**شَبَّث**

بن ربیع» و «**محمد بن اشعث**» از جنایت کاران کربلا از جمله آنها بودند. آنان

مدام مصعب را به جنگ با مختار تحریک می کردند.(3)

«دینوری» تعداد فراریان کوفه را که در بصره اجتماع کرده بودند حدود ده

هزار نفر می داند. (4)

1 . ابوالشهداء، عباس محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزّی، ص 205 (با اندکی تصرّف).

2 . بحار الانوار، ج 45، ص 377.

3 . تاریخ طبری، ج 4، ص 558.

4 . اخبار الطوال، ص 304 .

[518]

سرانجام مصعب از سربازان خود و فراریان کوفه، لشکری را فراهم ساخت و به سوی مختار تاخت.

مختار نیز بدون آن که از ابراهیم اشتر — که در آن وقت در شمال عراق (موصل) حضور داشت — یاری بطلبد لشکری را با فرماندهی «**أحمر بن**

شُمِيط» به جنگ مصعب فرستاد. ولی سپاه مختار در این جنگ متحمل شکست سهمگینی شد. «ابن شمیط» فرمانده سپاه مختار با تعداد بسیاری از یاران خود کشته شد و لشکر مختار درهم شکست. مصعب پس از شکست سپاه مختار به سوی کوفه شتافت و مختار و بقایای سربازانش را کشت.

تاریخ کشته شدن مختار به نقل طبری 16 رمضان سال 67 هـ بوده است وی در آن هنگام 63 سال داشت.(1)

مصعب پس از تصرف کوفه، ابراهیم اشتر را به کوفه فرا خواند، وی نیز بدون مقاومت به کوفه آمد و مصعب از وی به گرمی استقبال کرد.(2)

با سقوط حکومت مختار در کوفه، عراق در تحت سیطره زبیریان قرار گرفت و بدین ترتیب يك بار دیگر کوفه از حاکمیت شیعیان و ارادتمندان اهل بیت(علیهم السلام) خارج شد.

چیزی نگذشت که در سال 72 هـ «**عبدالمک مروان**» سپاه عظیمی را به جنگ مصعب به سوی کوفه روانه کرد. در آن جنگ ارتش مصعب شکست خورد و

معصب در سن 36 سالگی و ابراهیم اشتر در سن 40 سالگی کشته شدند و عراق به دست مروانیان افتاد.

وقتی که سر بریده مصعب را نزد عبدالملك مروان نهادند، ابومسلم نخعی — مردی از عرب — برخاست و گفت:

«من در همین دارالاماره دیدم که سر بریده حسین بن علی(علیه السلام) را جلو ابن زیاد

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 577.

2 . اخبار الطوال، ص 309.

[519]

نهادند، و چندی بعد سر بریده ابن زیاد را در همین نقطه جلوی مختار دیدم و مدتی بعد سر مختار را نزد مصعب و اینك سر مصعب را نزد تو می بینم (تا روزگار با تو چه کند؟!)).

عبدالملك از شنیدن این سخن، سخت به وحشت افتاد و دستور داد آن محل را

ویران کنند.(1)

یکسره مردی ز عرب هوشمند *** گفت به عبدالملك از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه *** زیر همین قبه و این بارگاه

بودم و دیدم بر ابن زیاد *** آه چه دیدم که دو چشم مباد

تازه سری چون سپر آسمان *** طلعت خورشید ز رویش نهان

بعد ز چندی سر آن خیره سر *** بُد بر مختار به روی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد *** دست خوش او سر مختار شد

این سر مصعب به تقاضای کار *** تا چه کند با تو دگر روزگار!

* * *

تحلیل و جمع بندی

چنان که ملاحظه شد جوهره اصلی قیام مختار چیزی جز خونخواهی امام حسین(علیه السلام) و انتقام از جانیان کربلا نبود و مختار به خوبی از عهده این هدف برآمد. وی با انتخاب شعار حرکت آفرین «یَا نِثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» خون های جوانان شیعه را در رگ هایشان به جوش آورد.

بدیهی بود در آن روزگار هیچ شعاری تا این اندازه نمی توانست در ایجاد شور و هیجان انتقام، مؤثر و کارساز باشد.

1 . مروج الذهب، ج 3، ص 109.

[520]

از سوی دیگر وی با ایجاد رابطه با فرزندان امیرمؤمنان(علیه السلام) به ویژه «محمد حنفیه» و فرستادن سرهای جنایت کاران کربلا به نزد امام سجّاد(علیه السلام) به واقع رهبری معنوی و پشت پرده قیام را با خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیوند داد.

او همواره خود را نماینده «محمّد حنفیه» معرفی می کرد و رهبری قیام را به او نسبت می داد و روزی که کوفه را فتح کرد مردم را به شرط خونخواهی امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت، به بیعت خویش فراخواند.

هر چند حکومت مختار دوام چندانی نیافت و سرانجام به دست مصعب برچیده شد، ولی هرگز نمی توان او را فردی شکست خورده دانست. او به هدف بلند خویش که همان انتقام از قاتلان و جانیان کربلا بود به خوبی رسید و بارها قلب امام سجّاد (علیه السلام) و بنی هاشم را خرسند نمود، هر چند سرانجام وجود خودش فدای این راه شد.

سر در ره جانانه فدا شد، چه بجا شد *** از گردنم این دین ادا شد، چه بجا شد!

از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت *** خون دلم انگشت نما شد، چه بجا شد!

* * *

د) انقراض بنی امیه

بررسی تاریخ حکومت بنی امیه به خوبی نشان می دهد که حکومت کوتاه هشتاد ساله آنها، جز در سال های محدودی، مملوّ از مخاطرات، نابسامانی ها، درگیری ها، مشکلات عظیم و جابجایی های سریع بود.

در این مدّت که تقریباً برابر عمر طبیعی يك انسان است. چهارده نفر از آل ابوسفیان و آل مروان زمام حکومت را یکی پس از دیگری در دست گرفتند که بعضی از آنها حکومتشان فقط حدود يك، یا چند ماه و بعضی فقط هفتاد روز بوده است. طولانی ترین حکومت، حکومت «عبدالملك» بود که حدود بیست سال به طول انجامید و شاید علتش این بود که به توصیه های «حجاج» گوش نداد و دست از

در واقع بنی امیه پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) روی آرامش به خود ندیدند، همواره با قیام ها و نهضت های خونینی مواجه بودند که مایه اصلی همه آنها خونخواهی امام حسین(علیه السلام) بوده است.

جنبش ها یکی پس از دیگری از گوشه و کنار شکل می گرفت و توده های مختلف مردم را حول شعارهایی چون «يَا ثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» و «الرَّضَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» و «الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه وآله)» که سگه رایج آن روزگار بود، جمع می کرد و هر از چندی، قسمتی از قلمرو حکومت بنی امیه از سیطره آنان خارج می شد. عراق، حجاز، شام و بالاخره خراسان در تب و تاب این انقلاب ها می سوخت.

به واقع شهادت مظلومانه امام حسین(علیه السلام) و فرزندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) خط بطلانی بود بر چهل سال تبلیغات مسموم بنی امیه که با نیرنگ و فریب، خود را دولت اسلامی جا زده بودند.

حماسه امام حسین(علیه السلام) چهره اسلام واقعی را به مردم نشان داد و نقاب از چهره دروغ گویان اموی برداشت و نامشروع بودن سلطنت آنان را به اثبات رساند.

بررسی تاریخ آن قیام ها بیان گر این واقعیت است که توده های مردم آن روزگار به هیچ شعاری جز خونخواهی امام حسین(علیه السلام) و انتقام از بنی امیه، واقعی نمی نهادند. حتی عباسیان که آخرین ضربه را بر آل ابوسفیان وارد آورده بودند در پناه همین شعار به مقاصد خویش رسیدند و بر مرکب خلافت سوار شدند.

* * *

قیام عباسیان و انتقام از بنی امیه

1 . مراجعه شود به : پیام امام، ج 6، ص 418 و ج 3، ص 594، ذیل خطبه

به شهادت تاریخ، اولین جرّقه قیام عبّاسیان در سال 132 هـ توسط گروهی از شیعیان به رهبری **ابومسلم خراسانی** در خراسان زده شد. آنان به قصد انتقام از بنی امیّه که ننگ فاجعه کربلا را در پرونده سیاه خویش داشتند، شوریدند و با شعار «الرّضا من آل مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله)» پا به میدان مبارزه گذاشتند، ولی عبّاسیان (شاخه ای از بنی هاشم) از غفلت و ناآگاهی مردم در شناختِ مصادیق واقعی اهل بیت، احساساتِ به هیجان آمده شیعیان را به نفع خود مصادره کردند؛ ولی به یقین مؤثرترین عامل پیروزی آنان در قلع و قمع کردن بنی امیّه، همان شعار خونخواهی امام حسین (علیه السلام) و شرح مظلومیّت خاندان آن حضرت بوده است. آنان با انتخاب این شعار، آتش خشم مردم را بر ضدّ بنی امیّه برافروختند و سرانجام بساط حکومت ننگین بنی امیّه را برچیدند.

به نقل «ابن ابی الحدید» هنگامی که سر بریده **مروان** آخرین خلیفه اموی را نزد «**ابوالعبّاس**» — نخستین خلیفه عبّاسی — آوردند «ابوالعبّاس» سجده ای طولانی به جا آورد و آنگاه سر از سجده برداشت و خطاب به سر بریده «مروان» گفت:

«خدا را سپاس می گویم که انتقام مرا از تو و قبیله ات گرفت و مرا بر تو پیروز کرد».

آنگاه افزود: «اینک دیگر باکی از مرگ ندارم زیرا من با کشتن دو هزار تن از بنی امیّه، انتقام خون حسین(علیه السلام) را گرفتم». (1)

شگفتی های تاریخ!

در تاریخ زندگی بنی امیّه و بنی عبّاس می خوانیم:

«هنگامی که «عبدالله سقّاح» نخستین خلیفه عباسی بر تخت قدرت نشست، در فکر بود که چگونه از سران بنی امیّه انتقام سختی بگیرد. در همین ایّام، سران بنی امیّه که پراکنده شده بودند، به او نامه نوشتند و از او امان خواستند.

«سَقَّاح» از فرصت استفاده کرد و پاسخ محبّت آمیزی به آنها داد و نوشت که به

كمك

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 7، ص 130 ؛ همچنین مراجعه شود

به : مروج الذهب، ج 3، ص 257.

[523]

آنها سخت نیازمند است و آنان را مورد عطا و بخشش قرار خواهد داد؛ لذا سران

«آل زیاد» و «آل مروان» و خاندان معاویه دعوت او را پاسخ گفتند و نزد او

حاضر شدند.

«سَقَّاح» دستور داد کرسی هایی که به زیور طلا و نقره آراسته برای آنها نصب

کردند و این شگفتی مردم را برانگیخت که چرا «سَقَّاح» با این جنایتکاران چنین

رفتار می کند.

در این موقع یکی از درباریان وارد مجلس شد و به «سّقاح» خبر داد که مردی
ژولیده و غبارآلود از راه رسیده و درخواست ملاقات فوری دارد.

«سّقاح» با این اوصاف او را شناخت، گفت: قاعدتاً باید «سُدیف» شاعر باشد؛
بگویید وارد شود.

«بنی امیّه» با شنیدن نام «سُدیف» رنگ از چهره هایشان پرید و اندامشان به
لرزه درآمد؛ زیرا می دانستند او شاعری توانا، فصیح، شجاع و از دوستان و
شیعیان علی(علیه السلام) و از دشمنان سرسخت بنی امیّه است.

«سُدیف» وارد شد؛ هنگامی که نگاهش به بنی امیّه افتاد، اشعار تکان دهنده ای
در مورد ظلم های بنی امیّه بر بنی هاشم قرائت کرد که از جمله آنها این دو
بیت بود:

وَ ادْكُرُوا مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ وَ زَيْدٍ *** وَ قَتِيلَ بَجَانِبِ الْمِهْرَاسِ

وَ الْقَتِيلَ الَّذِي بَحْرَانِ اضْحَى *** ثَاوِيَا بَيْنَ غُرْبَةٍ وَ تَنَاسِ

«به یادآورید! محلّ شهادت حسین(علیه السلام) و زید را و آن شهیدی که در

مهراس (اشاره به شهادت حمزه در اُحد) شربت شهادت نوشید.

و آن شهیدی که در حرّان به شهادت رسید و تا شامگاهان در تنهایی بود و

(حتّی جنازه او) به فراموشی سپرده شد».

(اشاره به شهادت «ابراهیم بن محمّد» یکی از معاریف بنی هاشم و بنی عبّاس

در

[524]

سرزمین حرّان در نزدیکی مرزهای شمالی عراق است). (1)

«سقّاح» دستور داد خلعتی به «سُدیف» بدهند و به او گفت: فردا بیا تا تو را

خشنود سازم و او را مرخص نمود؛ سپس رو به بنی امیّه کرد و گفت: سخنان

این برده و غلام بر شما گران نیاید، او حق ندارد درباره موالی خود سخن

بگوید؛ شما مورد احترام من هستید (بروید و فردا بیایید!)

بنی امیّه پس از بیرون آمدن از نزد سقّاح به مشورت پرداختند. بعضی گفتند:

بهتر آن است که فرار کنیم؛ ولی گروه بیش تری نظر دادند که خلیفه وعده نیکی

به ما داده و «سُدیف» کوچکتر از آن است که بتواند نظر خلیفه را برگرداند.

فردا همه نزد «سقّاح» آمدند؛ او دستور پذیرایی از بنی امیّه را داد؛ ناگهان

«سُدیف» شاعر وارد شد و رو به سقّاح کرد و گفت:

«پدرم فدایت باد! تو انتقام گیرنده خونهایی؛ تو کشنده اشراری». سپس اشعار

بسیار مهیّجی خواند که از ظلم و بیدادگری بنی امیّه مخصوصاً از ظلم آنها بر

شهیدان کربلا سخن می گفت.

«سقّاح» ظاهراً برآشفته و به «سُدیف» گفت: تو در نظر من احترام داری؛ ولی

برگرد و دیگر از این سخنان مگو و گذشته را فراموش کن.

بنی امیّه از کاخ «سقّاح» بیرون آمدند و به شور پرداختند؛ گفتند: باید از خلیفه

بخواهیم «سُدیف» را اعدام کند و گروه سخنان تحریک آمیز او را گرفتار

خواهد کرد.

«سَقّاح» شب هنگام «سُدیف» را احضار کرد و گفت: وای بر تو چرا این قدر

عجله می کنی؟!

«سُدیف» گفت: «پیمانه صبر من لبریز شده و بیش از این تحمل ندارم. چرا از

آنها انتقام نمی گیری؟» سپس بلند بلند گریه کرد و اشعاری در مظلّم بنی امیّه

بر بنی هاشم

1 . معجم البلدان، ج 2، ص 235.

[525]

خواند که سَقّاح را تکان داد و به شدّت گریست. «سُدیف» نیز آن قدر گریه کرد

که از هوش رفت؛ هنگامی که به هوش آمد «سَقّاح» به او گفت روز آنها فرا

رسیده و به مقصودت خواهی رسید! برو امشب را آرام بخواب و فردا بیا. امّا

«سُدیف» آن شب به خواب نرفت و پیوسته با خدا مناجات می کرد و از او

می خواست سَقّاح به وعده اش وفا کند.

«سَقاح» روز بعد برای اغفال بنی امیّه دستور داد، منادی ندا کند که امروز روز عطا و جایزه است. مردم به طرف قصر هجوم آوردند و درهم و دینارهایی در میان آنها پخش شد. سَقاح چهارصد نفر از غلامان نیرومند خود را مسلّح ساخت و دستور داد هنگامی که من عمامه را از سر برداشتم، همه حاضران را به قتل برسانید.

سَقاح در جای خود قرار گرفت و رو به بنی امیّه کرد و گفت: امروز روز عطا و جایزه است؛ از چه کسی شروع کنم؟ آنها برای خوشایند سَقاح گفتند: از بنی هاشم شروع کن!

یکی از غلامان که با او تبانی شده بود، گفت: «حمزة بن عبدالمطلب» بیاید و عطای خود را بگیرد.

سُدیف که در آنجا حاضر بود، گفت: حمزه نیست. سَقاح گفت: چرا؟ گفت زنی از بنی امیّه به نام «هند» «وحشی» را واداشت تا او را به قتل برساند؛ سپس جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گرفت.

سَقاح گفت: عجب! من خبر نداشتم، دیگری را صدا بزن.

غلام صدا زد: «مسلم بن عقیل» بیاید و عطای خود را بگیرد.

خبری نشد؛ سقّاح پرسید: چه شده؟ سُدیف در جواب گفت: «عَبیدالله بن زیاد» او

را گردن زد و طُناب به پای او بست و در بازارهای کوفه گردانید.

سقّاح گفت: عجب! نمی دانستم؛ دیگری را طلب کنید و غلام همچنان ادامه داد و

يَك را صدا زد، تا به امام حسین (علیه السلام) و ابوالفضل العباس و زید بن

علی و ابراهیم

[526]

بن محمد رسید و بنی امیّه هنگامی که این صحنه را دیدند و این سخنان را

شنیدند، به مرگ خود یقین پیدا کردند. اینجا بود که آثار خشم و غضب در چهره

سقّاح کاملاً نمایان شد و با چشمش به سُدیف اشاره کرد و «سُدیف» اشعاری

انشاء کرد که از جمله دو بیت زیر است:

حَسِبْتُ أُمِّيَّهَ أَنْ سَتَرْضَى هَاشِمُ *** عَنْهَا وَ يَذْهَبُ زَيْدُهَا وَ حُسَيْنُهَا

كَذِبْتُ وَ حَقَّ مُحَمَّدٌ وَ وَصِيَّهِ *** حَقًّا سَتُبْصِرُ مَا يُسِييُهُ ظُنُونُهَا

«بنی امیّه پنداشتند که بنی هاشم به آسانی از آنها خشنود می شوند و حسین بن علی(علیه السلام) و زید را فراموش می کنند.

دروغ گفتند! به حقّ محمد و وصیّ او سوگند! که به زودی چیزهایی می بینند که به اشتباه خود پی می برند».

سقّاح با صدای بلند گریه کرد و عمامه را از سر انداخت و سخت آشفته شد و صدازد:

«يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ، يَا لثَارَاتِ بَنِي هَاشِمٍ ; ای خونخواهان امام حسین و ای خونخواهان بنی هاشم!».

غلامان با مشاهده این علامت از پشت پرده ها بیرون آمدند و با شمشیر به جان سران بنی امیّه افتادند و طولی نکشید که جسد بی جان همه آنها بر زمین افتاد.(1)

جالب آن که امیرمؤمنان(علیه السلام) در يك پیش بینی عجیب در ارتباط با حکومت بنی امیّه و انقراض سریع آنان فرموده بود:

«حَتَّى يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمِّيَّةٍ؛ تَمْنَحُهُمْ دَرَّهَا؛ وَ تُورِدُهُمْ

صَفَوَهَا، وَ لَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوَاطِهَا وَ لَا سَيْفُهَا، وَ كَذَبَ الظَّانُّ لِذَلِكَ. بَلْ هِيَ

مَجَّةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَتَطَعَّمُونَهَا بُرْهَةً، ثُمَّ يَلْفُظُونَهَا جُمْلَةً ؛ بعضی

1 . تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی (مطابق نقل منهاج البراعه علامه خویی، ج

7، ص 223 به بعد) ؛ مراجعه شود به : پیام امام، ج 6، ص 495-499.

[527]

گمان کردند دنیا به کام بنی امیه است و همه خوبی هایش را به آنان می بخشد و

آنها را از سرچشمه زلال خود سیراب می سازد (و نیز گمان کردند که) تازیانه

و شمشیر آنها از سر این امت برداشته خواهد شد، کسانی که چنین گمان

می کنند، دروغ می گویند (و در اشتباهند) چه این که سهم آنها از زندگی

لدّت بخش، جرعه ای بیش نیست، که زمان کوتاهی آن را می چشند، سپس (قبل

از آن که آن را فرو برند) بیرون می افکنند!». (1)

* * *

این بخش را با سخنی از «عبّاس محمود عقّاد» — دانشمند مصری — به پایان

می‌بریم، وی می‌نویسد:

«دست آورد یکی از روزهای دولت بنی امیّه (فاجعه روز عاشورا) این شد که

کشوری با آن وسعت و پهنای، به اندازه عمر طبیعی يك انسان نپایید و از

چنگشان بیرون رفت. امروز که عمر گذشته هر دو طرف را در ترازو

می‌گذاریم و حساب برد و باخت هر يك را می‌سنجیم پیروزمند روز کربلا

(یزید) را، مغلوب‌تر از مغلوب و شکست‌خورده‌تر از شکست‌خورده می‌بینیم

و پیروزی را کاملاً با حریف او (امام حسین(علیه السلام)) می‌یابیم». (2)

جمع بندی پایانی

با يك بررسی دقیق پیرامون تاریخ حماسه ساز عاشورای حسینی به این نتیجه

می‌رسیم که عاشورا و کربلا با گذشت زمان از صورت يك حادثه تاریخی

بیرون آمده

1 . نهج البلاغه، خطبه 87.

2 . ابوالشهداء، نوشته عباس محمود عقاد، ترجمه محمد کاظم معزّی، ص

206-208. (با اندکی تصرّف)

[528]

و تبدیل به يك مكتب شده است، مکتبی انسان ساز و افتخارآفرین!

نه تنها برای مسلمین جهان بلکه از مرزهای اسلام نیز فراتر رفته و طبق مدارك

موجود، تحسین بسیاری از متفکّران جهان را برانگیخته و از آن به عنوان

الگوی برای نجات و رهایی ملت های مظلوم و ستمدیده یاد می کنند، و مکتبش

را مکتب ظلم ستیزی و زندگی با عزّت و شرف و آزادی می دانند.

جالب این که بنیانگذار این مکتب و یاران وفادار و پاکبخته اش، راهکارهای

وصول به این هدف را عملاً با رشادت ها و شجاعت ها و پایمردی ها و با

سخن از طریق خطبه ها به همگان آموختند و نشان دادند که حتّی جمعیت های

اندك، امّا شجاع و با انگیزه الهی می توانند در برابر انبوه دشمنان بایستند و بر آنها پیروز شوند و به اهداف والای خود برسند.

امیدواریم در دنیای امروز که ظالمان و ستمگران بی رحم، برای نوشیدن خون مظلومان به پا خاسته اند، ملت های ستمدیده با الهام گرفتن از حماسه عاشورا به پا خیزند و شرّ آنان را از جهان براندازند؛ آری:

ظلم بر محو عدالت سخت می کُشد هنوز *** ظالم از خون دل مظلوم می نوشد هنوز

تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین *** خون پاکش بر بساط ظلم می جوشد هنوز

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

پایان

اربعین 1426 برابر با 1384/1/11

[529]

[530]

[531]

بخش ششم : اشعار برگزیده

[532]

اشاره:

پس از حادثه جانگداز و حماسه آفرین کربلا، شاعران فراوانی آن را به نظم درآورده اند ولی هر يك، با نگاهی به سراغ این واقعه رفته است. جمعی بُعد مظلومیت آن را به تصویر کشیده اند، گروهی به ابعاد عرفانی آن پرداخته اند و دسته ای نیز حماسه و ظلم ستیزی آن را مورد توجه قرار داده اند. هر يك از این ابعاد و دیگر ابعاد این حادثه، بیانگر عمق نفوذ عاشورا در عرصه شعر و هنر است.

اصولا تصویری که شاعر در قالب نظم و با زبان هنر ترسیم می کند، تشریح دلنشین، عمیق و روان از يك ماجراست و هنگامی که این تصویر آمیخته با اعتقاد، ایمان و واگویی دغدغه های جامعه بشری باشد، به ماندگاری اثرش بیشتر کمک می کند. از این رو، می توان از بهترین رموز ماندگاری واقعه کربلا را، زبان شعر و ادب و هنر دانست.

شاعران فراوانی از عرب و عجم این حادثه را به نظم کشیده اند، ولی در این میان پاره ای از آثار مورد توجّه بیشتری قرار گرفته است تا آنجا که گاه برخی از آنها ورد زبان مردم و شعاری برای مبارزه و به خروش آوردن مظلومان بوده است، تأثیرگذاری این گونه شعر و شعار در پاره ای از اوقات از ده ها سخنرانی بیشتر است؛ به مظلومان جرأت و جسارت برای گرفتن حقّ خود می دهد و ظالمان را دچار وحشت و اضطراب می سازد.

[533]

ما در این بخش، قسمتی از اشعار مهمّ عجم و عرب را می آوریم، پاره ای از این اشعار حماسی، پاره ای سوگواره و پاره ای دیگر آمیخته ای از «سوگ و حماسه» است.

[534]

بخش ششم : بخشی از اشعار برگزیده

اشعار فارسی

(1)

جلوه گاه حق

تا ابد جلوه گاه حقّ و حقیقت سر توست *** معنی مکتب تفویض علی اکبر

توست

ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا *** این صفت از پدر و جدّ تو در جوهر

توست

درس مردانگی عبّاس به عالم آموخت *** ز آن که شد مست از آن باده که در

ساغر توست

طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟ *** آن که بر مرگ زند خنده علی

اصغر توست

ای که در کربلا بی کس و یاور گشتی *** چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور

توست

(بأبی أنتَ و أمّی) که تویی مکتب عشق *** عشق را مظهر و آثار علی اصغر

توست

ای حسینی که به هر کوی عزای تو بیاست *** عاشقان را نظری در دم جان

پرور توست

خواست «مهران» بزند بوسه سراپای تو را *** دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر

توست

«احمد مهران»

1 . این اشعار از کتاب «اشك شفق» گرفته شده است.

[535]

نور خدا

قامت را چو قضا بهر شهادت آراست *** با قضا گفت مشیت که قیامت

برخاست

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت *** آری آن جلوه که فانی نشود نور

خداست

نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم *** ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست *** بلکه زنده است شهیدی که

حیانش ز قفاست

دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی *** این قبا راست که بر قامت هر

بی سر و پاست

تو در اوّل سر و جان باختی اندر ره عشق *** تا بدانند خلاق، که فنا شرط

بقاست

منکسف گشت چو خورشیدِ حقیقت بجمال *** گر بگریند ز غم دیده ذرات

رواست

رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا *** کرسی و لوح و قلم بهر عزای

تو بیاست

«فؤاد کرمانی»

* * *

مهر آزادگی

بزرگ فلسفه قتل شاه دین حسین این است *** که مرگ سرخ به از زندگی

ننگین است

حسین مظهر آزادگی و آزادی است *** خوشا کسی که چنینش مرام و آیین
است

نه ظلم کن به کسی، نی بزیر ظلم برو *** که این مرام حسین است و منطق
دین است

همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیت *** اگر چه گریه بر آلام قلب،
تسکین است

ببین که مقصد عالی وی چه بود ای دوست *** که درك آن سبب عزّ و جاه و
تمکین است

ز خاك مردم آزاده بوی عشق آید *** نشان شیعه و آثار پیروی این است

«خوشدل تهرانی»(1)

* * *

حماسه آفرین

نازم حسین را که چو در خون خود تنید *** شیواترین حماسه عالم بیافرید

دیدى دقیق باید و فکری دقیق تر *** تا پی برد به نهضت آن خسرو رشید

قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد *** در پیش عزم و همت وی آسمان

خمید

تا ننگرد مذلت و خواری و ظلم و کفر *** داغ جوان و مرگ برادر به دیده

دید

1 . رجوع کنید به : دیوان خوشدل تهرانی، ص 240-244.

[537]

بربسته بود باب فضیلت به روی خلق *** گر قتل او نمی شدی این باب را

کلید

برگی بود ز دفتر خونین کربلا *** هر لاله و گلی که به طَرَفِ چمن دمید

از دامن سپید شریعت زدود و شست *** با خون سرخ خویش، سیه کاری یزید

یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت *** در دین ما سیه نکند فرق با سفید

بُد تشنه عدالت و آزادی بشر *** آن العطش که از دل پر سوز می کشید

چونان که گفت خواهر خود را اسیر باش *** آزاد تا جهان شود از قیدِ هر پلید

بانوی بانوان جهان آنکه روزگار *** بعد از علی خطابه سرایی چو وی ندید

لطف کلامش از «أَمِنَ الْعَدْلُ» بین که ساخت *** رسوا یزید و پرده اهل ستم

درید

خوشبخت ملّتی که از این نهضت بزرگ *** گردد ز روی معرفت و عقل

مستفید

(خوشدل) دریغ و درد که ما بهره کم بریم *** زین نهضت مقدّس و زین

مکتب مفید

«خوشدل تهرانی»

* * *

[538]

همّت بلند

ز آن لحظه که دادی به ره دوست سرت را *** بردی ز میان دشمن بیدادگرت

را

گفتی که شوم کشته و خواری نکشم من *** نازم بچنین همّت و اوج نظرت را

ای طایر عرشی که جهان زیر پر تست *** با آنکه شکستند همه بال و پرت را

تو کشته شدی تا که نمیرد شرف و عدل *** خوش زنده نمودی ره و رسم

پدرت را

چون گُل بصر خاك سر كوی تو باشد *** ده اذن كه بر دیده كشم خاك درت

را

بر باغ جنان دل ندهد هر كه ببیند *** شش گوشه قبر تو و اكبر پسر را

دیدي به سر نعل پسر، پیشتر از خویش *** در آه و فغان خواهر والاگهت

را

تا جان ندهی بر سر نعل علی اكبر *** بنشانند ز اشك بصر خود شررت را

دشمن نه همین فرق علمدار تو بشكست *** از داغ برادر بشكستی كمرت را

گفتی و ستاره ز بصر ریخت سكینه *** كای شمس امامت تو چه كردی قمرت

را

چون اصغر ششماهه در آغوش تو جان داد *** این صحنه جانسوز زد آتش

جگرت را

«خوشدل تهرانی»

دانشگاه ایمان

نازم آن آموزگاری را که در يك نصف روز *** دانش آموزان عالم را چنین

دانا کند

ابتدا قانون آزادی نویسد در جهان *** بعد از آن با خون هفتاد و دو تن امضا

کند

هر که باشد چون حسین آزاد و دیندار و شجاع *** حرف باطل را نباید از

کسی اصغا کند

نقد هستی داد و هستی جهان یکجا خرید *** عاشق آن باشد که چون سودا کند

یکجا کند

پرچم دین چون بجا ماند از فداکاری اوست *** تا قیامت پرچمش را دست حق

بر پا کند

ز امر حق، تسلیم نامردان نشد تا در جهان *** زورگویی از کتاب زندگی الغا

کند

بود چون جویای آب از چشمه آزادگی *** تشنه لب جان داد تا آن چشمه را

پیدا کند

عقل مات آمد ز دانشگاه سیّار حسین *** کاین چنین غوغا بپا در صحنه دنیا

کند

درس آزادی از آن رو ساخت توأم با عمل *** تا جنایت پیشگان را در جهان

رسوا کند

آن کسی را شیعه بتوان گفت کو از جان و دل *** در حیات خویش این برنامه

را اجرا کند

«شاهد»

عشق بازی

عشق بازی کار هر شیاد نیست *** این شکار دام هر صیاد نیست

عاشقی را قابلیت لازم است *** طالب حق را حقیقت لازم است

عشق از معشوق اول سر زند *** تا به عاشق جلوه دیگر کند

تا به حدی که برد هستی از او *** سر زند صد شورش و مستی از او

شاهد این مدعا خواهی اگر *** بر حسین و حالت او کن نظر

روز عاشورا در آن میدان عشق *** کرد رو را جانب سلطان عشق

بار الها این سرم، این پیکرم *** این علمدار رشید، این اکبرم

این سکینه، این رقیه، این رباب *** این عروس دست و پا خون در خضاب

این من و این ساریان این شمر دون *** این تن عریان میان خاک و خون

این من و این ذکر یارب یا ربم *** این من و این ناله های زینبم

پس خطاب آمد ز حق کی شاه عشق *** ای حسین ای یگه تاز راه عشق!

گر تو بر من عاشقی ای محترم *** پرده برکش من به تو عاشق ترم

[541]

هر چه بودت داده ای در راه ما *** مرحبا صد مرحبا خود هم بیا

لیک خود تنها نیا در بزم یار *** خود بیا و اصغرت را هم بیار

خوش بود در بزم یاران بلبل *** خاصه در منقار او برگ گلی

خود تو بلبل، گل علی اصغرت *** زودتر بشتاب سوی داورت

* * *

جان جهان

لاله پر ژاله و از داغ عطش سوزان است *** ماه از هاله غم، خاك بسر

افشان است

گل توحید مگر گشته خدایا پر پر *** که بهر جا نگرم يك ورق از قرآن است

آنکه خود جامه خلقت به تن عالم کرد *** یا رب از چیست که در دشت بلا
عریان است

وای از این غم که عدالت شده پامال ستم *** بدن جان جهان زیر سم اسبان
است

در تنور آتش طور است و سر ثارالله *** قلب زهرا ز لب خشک پسر بریان
است

میزبان دو جهان، سیّد و سالار جنان *** از کجا آمده بنگر به کجا مهمان است

[542]

شد سر سرّ خدا، شاهد طوفان بلا *** گرچه هر درد و غمی را غم او درمان
است

این جهان گذران، جای طرب نیست «حسان» *** که به خاکستر و خون، خفته
چنین سلطان است

«حسان چایچیان»

* * *

قربانی اسلام

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان ها *** هر جا ز فراق تو، چاك است

گریبان ها

ای گلشن دین سیراب، با اشك محبّانت *** از خون تو شد رنگین، هر لاله به

بستان ها

بسیار حکایت ها، گردیده کهن امّا *** جانسوز حدیث تو، تازه است به

دوران ها

یکجان به ره جانان، دادی و خدا داند *** کز یاد تو چون سوزد تا روز جزا

جان ها

در دفتر آزادی، نام تو بخون ثبت است *** شد ثبت به هر دفتر، با خون تو

عنوان ها

اینسان که تو جان دادی، در راه رضای حق *** آدم به تو می نازد، ای

اشرف انسان ها !

قربانی اسلامی، با همّت مردانه *** ای مفتخر از عزمت، همواره مسلمان ها

«دکتر ناظر زاده کرمانی»

[543]

اشك شفقت

ای در غم تو ارض و سما خون گریسته *** ماهی در آب و وحش به هامون

گریسته

وی روز و شب بیاد لبّ چشم روزگار *** نیل و فرات و دجله و جیحون

گریسته

از تابش سرت به سنان چشم آفتاب *** اشك شفقت به دامن گردون گریسته

در آسمان ز دود خیام عفاف تو *** چشم مسیح، اشك جگر خون گریسته

با درد اشتیاق تو در وادی جنون *** لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته

تنها نه چشم دوست بحال تو اشکبار *** خنجر بدست دشمن تو خون گریسته

آدم پی عزای تو از روضه بهشت *** خرگاه درد و غم، زده بیرون گریسته

«حجّت الاسلام نیر»

* * *

خاك شهيدان

ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آدمند *** سوختگان غمت با غم دل خرّمند

هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت *** با خبران غمت بی خبر از

عالمند

در شکن طره ات بسته دل عالمی است *** و آن همه دل بستگان عقده گشای

همند

تاج سر بوالبشر خاک شهیدان تست *** کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند

در طلبت اشک ماست رونق مرآت دل *** کاین دُرر با فروغ، پرتو جام جمند

چون بجهان خرّمی جز غم روی تو نیست *** باده کشان غمت، مست شراب

غمند

عقد عزای تو بس سنّت اسلام و بس *** سلسله کائنات حلقه این ماتمند

گشت چو در کربلا رایت عشقت بلند *** خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند

خاک سر کوی تو زنده کند مرده را *** زانکه شهیدان تو جمله مسیحا دمند

هر دم از این کشتگان گرطلبی بذل جان *** در قدمت جان فشان با قدمی

محکمند

«فؤاد کرمانی»

عزّت و آزادگی

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین *** روی دل با کاروان کربلا دارد حسین

از حریم کعبه جدّش به اشکی شُست دست *** مروه پشت سر نهاد امّا صفا

دارد حسین

[545]

می برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم *** بیش از اینها حرمت کوی منا دارد

حسین

پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست *** اشک و آه عالمی هم در قفا دارد

حسین

بودن اهل حرم دستور بود و سرّ غیب *** ورنه این بی حرمتی ها کی روا

دارد حسین

سروران پروانگان شمع رخسارش ولی *** چون سحر روشن که سر از تن
جدا دارد حسین

سر به راه دل نهاده راه پیمای عراق *** می نماید خود که عهدهی با خدا دارد
حسین

او وفای عهد را با سر کند سودا ولی *** خون بدل از کوفیان بیوفا دارد
حسین

دشمنانش بی امان و دوستانش بیوفا *** با کدامین سر کند؟ مشکل دو تا دارد
حسین

آب خود، با دشمنان تشنه قسمت می کند *** عزّت و آزادگی بین تا کجا دارد
حسین

ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه ای *** گوش کن عالم پر از
شور و نوا دارد حسین

دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز *** با دم خنجر نگاهی آشنا دارد

حسین

رخت و دیباج حرم چون گل بتاراجش برند *** تا بجایی که کفن از بوریا دارد

حسین

اشك خونین گو بیا بنشین بچشم «شهریار» *** کاندرین گوشه عزایی بی ریا

دارد حسین

«شهریار»

[546]

دوازده بند محتشم

بند اول

باز این چه شورش است که در خلق عالمست *** باز این چه نوحه و چه عزا

و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین *** بی نفخ صور، خاسته تا عرش
اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا که کرد *** کار جهان و خلق جهان جمله
درهم است

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب *** کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست *** این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست *** سرهای قدسیان همه بر زانوی غم
است

جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند *** گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین *** پرورده در کنار رسول خدا حسین

بند دوم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا *** در خاک و خون فتاده به میدان کربلا

[547]

گرچشم روزگار بر او فاش می گریست *** خون می گذشت از سر ایوان

کربلا

نگرفت دست دهر، گلابی بغیر اشک *** زان گل که شد شکفته بیستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان *** خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دَد همه سیراب و می مکید *** خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز به عیّوق می رسد *** فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم *** کردند رو به خیمه سلطان کربلا

آندم فلك بر آتش غیرت سپند شد *** کز خوف خصم، در حرم افغان بلند شد

بند سوم

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی *** وین خرگه بلند ستون، بی ستون

شدی

کاش آن زمان در آمدی از کوه تا به کوه *** سیل سیه که روی زمین قیر

گون شدی

کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهل بیت *** يك شعله برق خرمن گردون دون

شدی

[548]

کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان *** سیماب وار، گوی زمین بی

سکون شدی

کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک *** جان جهانیان همه از تن برون

شدی

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست *** عالم تمام غرقه دریای خون شدی

آن انتقام گر نفتادی به روز حشر *** با این عمل معامله دهر چون شدی

آل نبی چون دست تظلم بر آورند *** ارکان عرش را به تلاطم درآورند

بند چهارم

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند *** اول صلا به سلسله انبیا زدند

نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید *** زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

بس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها *** افروختند و بر جگر مجتبی زدند

و آنگه سرادقی که ملک محرمش نبود *** کردند از مدینه و بر کربلا زدند

وز تیشه ستیز در آن دشت، کوفیان *** بس نخل ها ز گلشن آل عبا زدند

[549]

بس ضربتی کز او جگر مصطفی درید *** بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند

اهل حرم دریده گریبان گشاده مو *** فریاد بر در حرم کبریا زدند

روح الامین نهاد به زانو سر حجاب *** تاریک شد ز دیدن آن، چشم آفتاب

بند پنجم

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید *** جوش از زمین به ذروه عرش

برین رسید

نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب *** از بس شکست ها که به ارکان دین

رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند *** طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید

باد آن غبار، چون به مزار نبی رساند *** گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

یکباره جامه در خُم گردون به نیل زد *** چون این خبر به عیسی گردون

نشین رسید

پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش *** از انبیا به حضرت روح الامین

رسید

کرد این خیال، وهم غلط کار، کان غبار *** تا دامن جلال جهان آفرین رسید

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال *** او در دلست و هیچ دلی نیست

بی ملال

[550]

بند ششم

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند *** یکباره بر جریده رحمت قلم زنند

ترسم کزین گناه، شفیعان روز حشر *** دارند شرم کز گناه خلق دم زنند

دست عتاب حق بدر آید ز آستین *** چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند

آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک *** آل علی چو شعله آتش علم زنند

فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت *** گلگون کفن به عرصه محشر قدم

زنند

جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا *** در حشر، صف زنان صف محشر

به هم زنند

از صاحب حرم چه توقع کنند باز *** آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل *** شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند هفتم

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار *** خورشید سر برهنه برآمد ز

کوهسار

موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه *** ابری به بارش آمد و بگریست

زار زار

[551]

گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن *** گفتی فتاد از حرکت چرخ بی قرار

عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر *** افتاد در گمان که قیامت شد

آشکار

آن خیمه ای که گیسوی حورش طناب بود *** شد سرنگون ز باد مخالف

حباب وار

جمعی که پای محملشان داشت جبرئیل *** گشتند بی عماری و محمل،

شترسوار

با آن که سر زد این عمل از امت نبی *** روح الامین ز روح نبی گشت

شرمسار

وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد *** نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند هشتم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد *** شور نشور و واهمه را در گمان فتاد

هم بانگ نوحه، غلغله در شش جهت فکند *** هم گریه بر ملایک هفت آسمان

فتاد

هر جا که بود آهوپی از دشت پا کشید *** هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت *** چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان

فتاد

[552]

هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد *** بر زخم های کاری تیغ و سنان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان *** بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعره هذا حسین از او *** سر زد چنان که آتش از او در جهان فتاد

پس با زبان پُر گله آن بضعة الرسول *** رو در مدینه کرد که یا ایّها الرسول

بند نهم

این کشته فتاده به هامون حسین تست *** وین صید دست و پا زده در خون

حسین تست

این نخل تر، کز آتش جان سوز تشنگی *** دود از زمین رساند به گردون

حسین تست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست *** زخم از ستاره بر تنش افزون

حسین تست

این غرقه محیط شهادت که روی دشت *** از موج خون او شده گلگون حسین

تست

این خشك لب فتاده دور از لب فرات *** کز خون او زمین شده جیحون حسین

تست

این شاه کم سپاه که با خیل اشك و آه *** خرگاه زین جهان زده بیرون حسین

تست

[553]

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین *** شاه شهید ناشده مدفون حسین تست

چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد *** وحش زمین و مرغ هوا را کباب

کرد

بند دهم

ای مونس شکسته دلان حال ما ببین *** ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین

اولاد خویش را که شفیعان محشرند *** در ورطه عقوبت اهل جفا ببین

در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان *** و اندر جهان مصیبت ما بر ملا

ببین

نی نی در او چو ابر خروشان به کربلا *** طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین

تن های تشنگان همه در خاک و خون نگر *** سرهای سروران همه بر

نیزه ها ببین

آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام *** بر نیزه اش به دوش مخالف جدا ببین

آن تن که بود پرورشش در کنار تو *** غلطان ب خاکِ معرکه کربلا ببین

یا بَضْعَةَ الرَّسُولِ ز ابنِ زیاد داد *** کو خاكِ اهلِ بیتِ رسالت به باد داد

[554]

بند یازدهم

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد *** پیمانه صبر و خانه طاقت خراب شد

خاموش محتشم که ازین حرف سوزناك *** مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان *** در دیده اشكِ مستمعان خون ناب

شد

خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز *** روی زمین به اشكِ جگرگون

کباب شد

خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست *** دریا هزار مرتبه گلگون

حباب شد

خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب *** از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد

خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین *** جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد

تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد *** بر هیچ آفریده جفا این چنین نکرد

بند دوازدهم

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای *** از کین چه ها درین ستم آباد

کرده ای

بر طعنت این بس است که بر عترت رسول *** بیداد کرد خصم و تو امداد

کرده ای

ای زاده زیاد نکرد است هیچ‌گه *** نمرود این عمل که تو شدّاد کرده ای

کام یزید داده ای از کشتن حسین *** بنگر کرا به قتل که دلشاد کرده ای

بهر خسی که بار درخت شقاوت است *** در باغ دین چه با گل شمشاد

کرده ای

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو *** با مصطفی و حیدر کرّار کرده ای

حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن *** آزرده اش ز خنجر پولاد کرده ای

ترسم ترا دمی که به محشر درآورند *** از آتش تو دود به محشر درآورند

«محنتم کاشانی»

* * *

اشعار عربى

عقبة بن عمر سهمى، نخستين مرثيه سرا

(1)

إِذَا الْعَيْنُ قَرَّتْ فِي الْحَيَاةِ وَأَنْتُمْ *** تَخَافُونَ فِي الدُّنْيَا فَأُظْلَمَ نُورُهَا

مَرَرْتُ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا *** فَفَاضَ عَلَيَّ مِنْ دُمُوعِي غَزِيرُهَا

فَمَازَلْتُ أُرْتِيهِ وَأَبْكِي لَشَجْوِهِ *** وَيُسَعِدُ عَيْنِي دَمْعُهَا وَزَفِيرُهَا

وَبَكَيْتُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ عَصَائِبَ *** أَطَافَ بِهِ مِنْ جَانِبِيهِ قُبُورُهَا

سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ بِكَرْبَلَا *** وَقَلَّ لَهَا مِنِّي سَلَامٌ يَزُورُهَا

سَلَامٌ بِأَصَالِ الْعَشِيِّ وَبِالضُّحَى *** تُؤَدِّيهِ نُكْبَاءُ الرِّيَّاحِ وَمَوْرُهَا

وَلَا بَرَحَ الْوَقَادُ زُورَ قَبْرِهِ *** يَفُوحُ عَلَيْهِمْ مِسْكُهَا وَعَبِيرُهَا (2)

* * *

گزیده ای از قصیده سید حمیری

(3)

أَمُرُّ عَلَى جَدَّتِ الْحُسَيْنِ *** فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ

1 . مطابق گفته شیخ طوسی وی نخستین کسی است که برای امام حسین(علیه

السلام) مرثیه سروده است. (امالی طوسی، ص 94). در ادب الطف (ج 1، ص

52) آمده است : عقبه بن عمر سهمی در اواخر قرن اوّل برای زیارت قبر امام

حسین(علیه السلام) به کربلا آمد و کنار قبر آن حضرت، این مرثیه را سرود.

2 . اعیان الشیعة، ج 8، ص 146 و بحار الانوار، ج 45، ص 242 .

3 . اسماعیل بن محمد، شاعر اهل بیت، معروف به سید حمیری (متولد 105 و

متوفای 173)، وی چنان از قریحه سرشاری برخوردار بود که اشعار وی

زبانزد خاصّ و عام بوده است و در حضور امام صادق(علیه السلام) به مرثیه

سرایی می پرداخت. اشعار فوق از جمله اشعاری است که توسط ایشان در

حضور امام صادق(علیه السلام) خوانده شد. (مراجعه شود به : الغدير، ج 2،

ص 272 ؛ اعیان الشیعة، ج 3، ص 406 و الذریعة، ج 1، ص 333) .

[557]

یا أعظمًا لازلتِ مِنْ *** وَطَفَاءٍ سَاكِبَةٍ رَوِيَّةٍ

مَا لَدَّ عَيْشٍ بَعْدَ رَضٍّ *** لِكَ بِالْجِيَادِ الْأَعْوَجِيَّةِ

قَبْرٌ تَضْمَنَ طَيِّبًا *** أَبَاؤُهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

أَبَاؤُهُ أَهْلُ الرِّيَاسَةِ *** وَالْخِلَافَةِ وَالْوَصِيَّةِ

وَالْخَيْرِ وَ الشَّيْمِ الْمُهْدَبَةِ *** الْمُطَيَّبَةِ الرَّضِيَّةِ

فَإِذَا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ *** فَأُطِلْ بِهِ وَقِفِ الْمَطِيَّةِ

وَ أَبُكَ الْمُطَهَّرَ لِلْمُطَهَّرِ *** وَ الْمُطَهَّرَةَ النَّقِيَّةَ

جَعَلُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ *** غَرَضاً كَمَا تُرْمَى الدَّرِيَّةُ

لَمْ يَدْعُهُمْ لِقَاتَالِهِ إِلَّا *** الْجُعَالَةُ وَ الْعَطِيَّةُ

لَمَّا دَعَوْهُ لِكَيْ تَحْكُمَ *** فِيهِ أَوْلَادُ الْبَغِيَّةِ

أَوْلَادُ أَخْبَثِ مَنْ مَشَى *** مَرَحاً وَ أَخْبَثُهُمْ سَجِيَّةُ

فَعَصَاهُمْ وَ أَبَتْ لَهُ *** نَفْسٌ مُعَزَّزَةٌ أَبِيَّةُ

فَعَدَوْا لَهُ بِالسَّابِغَاتِ *** عَلَيْهِمْ وَ الْمَشْرِفِيَّةُ

وَ الْبَيْضُ وَ الْيَلْبُ الْيَمَانِي *** وَ الطَّوَالُ السَّمْهَرِيَّةُ

وَهُمُ الْوَفُّ وَهُوَ فِي *** سَبْعِينَ نَفْسَ الْهَاشِمِيَّةِ

فَلَقَوْهُ فِي خَلْفِ لِاحْمَدَ *** مُقْبِلِينَ مِنَ النَّبِيَّةِ

مُسْتَيْقِنِينَ بِأَنَّهُمْ سَيُفَوَّا *** لِأَسْبَابِ الْمَنِيَّةِ

يَا عَيْنُ فَاذْكِي مَا حَبِيبَتِ *** عَلَى دَوَى الدِّمَمِ الْوَفِيَّةِ

لا عُدْرَ في تَرْكِ البُكَاءِ *** دَمًا وَ أَنْتِ بِهِ حَرِيَّةٌ (1)

1 . اعيان الشيعة، ج 3، ص 429 .

[558]

* * *

گزیده ای از قصیده دعل خزاعی

(1)

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلاً *** وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ

إِذَا لِلطَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمُ عَنْدَهُ *** وَ أَجْرَيْتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ

أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَ انْدُبِي *** نُجُومَ سَمَاوَاتِ بِأَرْضِ فَلَاةٍ

فُبُورٌ بِكُوفَانٍ وَ أُخْرَى بِطَيْبَةِ *** وَ أُخْرَى بِفَخٍّ نَالِهَا صَلَوَاتِي

قُبُورُ بَيْطُنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا *** مُعَرَّسُهُمْ فِيهَا بِشَطِّ فُرَاتِ

تُؤَفُّوا عِطَاشًا بِالْعَرَاءِ فَلَيْتَنِي *** تُؤَفِّتُ فِيهِمْ قَبْلَ حِينِ وَفَاتِي

إِلَى اللَّهِ أَشْكُو لَوْعَةَ عِنْدَ ذِكْرِهِمْ *** سَقَتْنِي بِكَأْسِ النَّكْلِ وَالْفَضَعَاتِ

إِذَا فَخَرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ *** وَ جَبْرِيلَ وَالْقُرْآنَ وَالسُّورَاتِ

وَ عَدُّوا عَلَيَّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَالْعُلَا *** وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ خَيْرَ بَنَاتِ

وَ حَمْزَةَ وَالْعَبَّاسَ ذَا الدِّينِ وَ التُّقَى *** وَ جَعْفَرَهَا الطَّيَّارُ فِي الْحَجَبَاتِ

أُولَئِكَ مَشْهُومُونَ هُنْدًا وَ حَرْبَهَا *** سُمِّيَّةً مِنْ نُوكِي وَ مِنْ قُدْرَاتِ

هُمْ مَنَعُوا الْآبَاءَ مِنْ أَخْذِ حَقِّهِمْ *** وَ هُمْ تَرَكُوا الْإِبْنَاءَ رَهْنَ شَتَاتِ

سَأْبُكِيهِمْ مَا حَجَّ لِلَّهِ رَاكِبٌ *** وَ مَا نَاحَ قُمْرِيٌّ عَلَى الشَّجَرَاتِ

فَيَا عَيْنُ بَكِّيهِمْ وَجُودِي بَعْبَرَةَ *** فَقَدْ آنَ لِلنَّسْكَابِ وَالْهَمَلَاتِ

بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقَصُورِ مَصُونَةٌ *** وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ مُنْهَتَكَاتِ

وَ آلُ زِيَادٍ فِي الْحُصُونِ مَنِيعةٌ *** وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفُلُواتِ

دِيَارُ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلَقَعًا *** وَ آلُ زِيَادٍ تَسْكُنُ الْحُجُرَاتِ

1 . دعبل بن علی خزاعی (متولد 148 ق، متوفای 246 ق) از شاعران زبردست و شجاعی که با اشعار بدیع و نغز خویش در اوج مظلومیت اهل بیت به دفاع از عترت طاهرین قیام کرد. و همواره مورد عنایت ویژه ائمه اطهار(علیهم السلام) خصوصاً امام رضا(علیه السلام) قرار داشت. قصیده فوق معروف به قصیده «مدارس آیات» است که در حضور امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) توسط این شاعر بلند آوازه اهل بیت قرائت شد و مورد تشویق و تحسین امام(علیه السلام) قرار گرفت. (مراجعه شود به : تاریخ ابن عساکر، حرف دال ؛ الغدير، ج 2، ص 349 و اعیان الشیعة، ج 6، ص 400) .

[559]

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تُحْفَ جُسُومُهُمْ *** وَ آلُ زِيَادٍ غُلْظُ الْقَصَرَاتِ

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تُدْمَى نُحُورُهُمْ *** وَ آلُ زِيَادٍ رَبَّةُ الْحَجَلَاتِ

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ نُسْبَى حَرِيمُهُمْ *** وَ آلُ زِيَادٍ آمَنُوا السَّرَبَاتِ

إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَى وَاتْرِيهِمْ *** أَكْفًا مِنَ الْأَوْتَارِ مُنْقَبَضَاتِ

سَأَبْكِيهِمْ مَا ذَرَّ فِي الْأَرْضِ شَارِقٌ *** وَ نَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ لِلصَّلَوَاتِ

وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا *** وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْغَدَوَاتِ (1)

* * *

گزیده ای از قصیده ابن حمّاد عبدی

(2) مُصَابُ شَهِيدِ الطَّفِّ جِسْمِي أَنَحَلَا *** وَ كَدَّرَ مِنْ دَهْرِي وَ عَيْشِي مَاحَلَا

فَمَا هَلَّ شَهْرُ الْعَشْرِ إِلَّا تَجَدَّدَتْ *** بِقَلْبِي أَحْزَانٌ تَوَسَّدَنِي الْبَلَى

وَ أَذْكَرُ مَوْلَايَ الْحُسَيْنَ وَ مَا جَرَى *** عَلَيْهِ مِنَ الْأَرْجَاسِ فِي طِفٍّ كَرْبَلَا

1 . بحار الانوار، ج 45، ص 257-258 .

2 . ابوالحسن علی بن حمّاد از شاعران توانای قرن چهارم و از معاصران شیخ

صدوق و شیخ مفید می باشد. تاریخ ولادتش به اوایل قرن چهارم و تاریخ

رحلتش به اواخر آن قرن بر می گردد. نجاشی در کتاب رجال آورده است که

او را دیده است. مجموع اشعار وی به بیش از 2200 بیت می رسد، از این

شاعر توانا اشعار جانسوزی در رثای امام حسین(علیه السلام) به یادگار مانده

است، و قصیده فوق و نیز قصیده بعدی از جمله قصاید این شاعر است.

(مراجعه شود به : الغدير، ج 4، ص 153-171 ; رجال نجاشی، ص 171 ;

تنقيح المقال، ج 2، ص 286 و زفرات الثقلين فی مآتم الحسين، شیخ محمد باقر

محمودی، ج 2، ص 159-160.

[560]

فَوَاللّٰهِ لَا أُنْسَاهُ بِالطَّفِّ قَائِلًا *** لِعِثْرَتِهِ الْغُرَّ الْكِرَامَ وَ مَنْ تَلَا

أَلَا فَانْزِلُوا فِي هَذِهِ الْأَرْضِ وَاعْلَمُوا *** بِأَنِّي بِهَا أُمْسِي صَرِيحاً مُّجَدَّلاً

وَ أُسْقِي بِهَا كَأْسُ الْمُنُونِ عَلَى ظُلْمَا *** وَ يُصْنَحُ جِسْمِي بِالدِّمَاءِ مُغَسَّلَا

وَ لَهْفِي لَهُ يَدْعُوا اللَّئَامَ تَأْمَلُوا *** مَقَالِي، يَا شَرَّ الْأَنَامِ وَ ارْذَلَا

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنِّي ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ *** وَ الْإِدي الْكَرَّارُ لِلدِّينِ كَمَلَا

فَهَلْ سُنَّةٌ غَيْرُهَا أَوْ شَرِيعَةٌ *** وَ هَلْ كُنْتُ فِي دِينِ الْإِلَهِ مُبَدَّلَا؟

أَحَلَلْتُ مَا قَدْ حَرَّمَ الطُّهْرُ أَحْمَدُ *** أَحَرَمْتُ مَا قَدْ كَانَ قَبْلَ مُحَلَّلَا

فَقَالُوا لَهُ : دَعْ مَا تَقُولُ فَإِنَّا *** سَنُسْقِيكَ كَأْسَ الْمَوْتِ غَضَبًا مُعْجَلَا

كَفَعَلِ أَيْبِكَ الْمُرْتَضَى بِشَيْئِوَحِنَا *** وَ نَشْفِي صُدُوراً مِنْ ضَغَائِنِكُمْ مَلَا

فَأَنْتِي إِلَى نَحْوِ النِّسَاءِ جَوَادُهُ *** وَ أَحْزَانُهُ مِنْهَا الْفُؤَادُ قَدْ امْتَلَا

وَ نَادَى أَلَا يَا أَهْلَ بَيْتِي تَصَبَّرُوا *** عَلَى الضَّرِّ بَعْدِي وَ الشَّدَائِدِ وَ الْبَلَا

[561]

فَأَنْتِي بِهَذَا الْيَوْمِ أَرْحَلُ عَنْكُمْ *** عَلَى الرَّغْمِ مِنِّي لَا مَلَالَ وَ لَا قَلَا

فَقُومُوا جَمِيعاً أَهْلَ بَيْتِي وَ اسْرِعُوا *** أَوْدَعُكُمْ وَ الدَّمْعُ فِي الْخَدِّ مَسْبَلَا

فَصَبْرًا جَمِيلًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ *** سَيَجْزِيكُمْ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَ أَفْضَلًا

فَأَنْتَى عَلَى أَهْلِ الْعِنَادِ مُبَادِرًا *** يُحَامِي عَنْ دِينِ الْمُهَيَّمَنِ ذِي الْعُلَا

وَ صَالَ عَلَيْهِمْ كَالْهَزْبِ مُجَاهِدًا *** كَفَعَلَ أَبِيهِ لَنْ يَزَلَ وَ يَخْذَلَا

فَمَالَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ *** فَأَلْقَوْهُ عَنْ ظَهْرِ الْجَوَادِ مُعْجَلًا

وَ خَرَّ كَرِيمُ السَّبْطِ يَا لَكَ نَكْبَةً *** بِهَا أَصْبَحَ الدِّينُ الْقَوِيمُ مُعْطَلًا

فَارْتَجَبَتِ السَّبْعُ الشَّدَاذُ وَ زَلْزَلَتْ *** وَ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجِنَّ وَ الْوَحْشُ فِي الْقَلَا

وَ رَاحَ جَوَادُ السَّبْطِ نَحْوَ نِسَائِهِ *** يَنْوُحُ وَ يَنْعَى الظَّالِمِيُّ الْمُتْرَمَلًا

خَرَجْنَ بَنِيَاتُ الْبُتُولِ حَوَاسِرَا *** فَعَايَنَ مُهَرَّ السَّبْطِ وَ السَّرَجُ قَدْ خَلَا

فَأَدْمَيْنَ بِاللَّطَمِ الْخُدُودَ لِفَقْدِهِ *** وَ أَسْكَبْنَ دَمْعًا حَرُّهُ لَيْسَ يَصْطَلَى

[562]

وَ لَمْ أُنْسَ زَيْنَبَ تَسْتَعِيثُ سُكَيْنَةَ *** أَخِي كُنْتُ لِي حِصْنًا حَصِينًا وَ مَوْتِلَا

أَخِي يَا قَتِيلَ الْأَدْعِيَاءِ كَسَرْتَنِي *** وَ أَوْرَثْتَنِي حُزْنًا مُقِيمًا مُطَوَّلَا

أُخِي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ أَكُونَ لَكَ الْفِدَا *** فَقَدْ خَبْتُ فِيمَا كُنْتُ فِيهِ أَوْمَلَا

أُخِي لَيْتَنِي أَصْبَحْتُ عُمِيًّا وَلَا أَرَى *** حَبِيبَكَ وَالْوَجْهَ الْجَمِيلَ مُرَمَّلَا

وَتَدْعُو إِلَى الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ *** أَيَا أُمَّ رُكْنِي قَدْ وَهِيَ وَتَزَلْزَلَا

أَيَا أُمَّ قَدْ أَمْسَى حَبِيبُكَ بِالْعَرَا *** طَرِيحًا ذَبِيحًا بِالدِّمَاءِ مُغْسَلَا

أَيَا أُمَّ نُوحِي فَالْكَرِيمُ عَلَى الْقِنَا *** يُلَوِّحُ كَالْبَدْرِ الْمُنِيرِ إِذَا انْجَلَى

وَنُوحِي عَلَى النَّحْرِ الْخَضِيبِ وَاسْجُبِي *** دُمُوعًا عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ الْمُرَمَّلَا

وَنُوحِي عَلَى الْجِسْمِ التَّرِيبِ تَدُوسُهُ *** خُيُولُ بَنِي سُقْيَانَ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا

وَنُوحِي عَلَى السَّجَادِ فِي الْأَسْرِ بَعْدَهُ *** يُقَادُ إِلَى الرَّجْسِ اللَّعِينِ مُغْلَلَا

فَيَا حَسْرَةً مَا تَنْقُضِي وَ مُصِيبَةً *** إِلَى أَنْ نَرَى الْمَهْدِيَّ بِالنَّصْرِ أَقْبَلَا

[563]

إِمَامٌ يُقِيمُ الدِّينَ بَعْدَ خِفَائِهِ *** إِمَامٌ لَهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ فَضَّلَا (1)

گزیده ای از قصیده دیگر ابن حمّاد

لَمْ أُنْسَ مَوْلَايَ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا *** مُتَقَى طَرِيحاً بِالدِّمَاءِ رَمَالَا

وَا حَسْرَتَا كَمْ يَسْتَعِثُّ بِجَدِّهِ *** وَ الشَّمْرُ مِنْهُ يَقَطُّعُ الْأَوْصَالَا

وَ يَقُولُ : يَا جَدَّاهُ لَيْتَكَ حَاضِرٌ *** فَعَسَاكَ تَمْنَعُ دُونَنَا الْأَنْذَالَا

وَ يَقُولُ لِلشَّمْرِ اللَّعِينِ وَ قَدْ عَلَا *** صَدْرًا تُرَبِّي فِي نُفَى وَ دَلَالَا

وَ اجْتَزَّ بِالْعَصَبِ الْمُهْتَدِ رَأْسَهُ *** ظُلْمًا وَ هُزَّ بِرَأْسِهِ الْعَسَالَا

وَ عَلَاهُ فَوْقَ السَّنَانِ وَ كَبَّرُوا *** لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَعَالَى

فَارْتَجَّتِ السَّبْعُ الطَّبَاقُ وَ أَظْلَمَتْ *** وَ تَزَلْزَلَتْ لِمُصَابِهِ زَلْزَالَا

وَ بَكَيْنَ أَطْبَاقُ السَّمَاءِ وَ أَمْطَرَتْ *** أَسْفَا لِمَصْرَعِهِ دَمًا قَدْ سَالَا

يَا وَيْلَكُمْ أَتُكْبِرُونَ لِفَقْدِ مَنْ *** قَتَلُوا بِهِ التَّكْبِيرَ وَ النَّهْلَالَا

تَرْكُوهُ سَلَوًا فِي الْقَلَاةِ وَ صَيَّرُوا *** لِلْخَيْلِ فِي جَسَدِ الْحُسَيْنِ مَجَالَا

وَ لَقَدْ عَجِبْتُ مِنَ الْإِلَهِ وَ حِلْمِهِ *** فِي الْحَالِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَعَالَى

كَفَرُوا فَلَمْ يَخْشَفْ بِهِمْ أَرْضاً بِمَا *** فَعَلُوا وَ أَمْهَلَهُمْ بِهِ إِمْهَالاً

وَ غَدَا الْحِصَانُ مِنَ الْوَقِيعَةِ عَارِياً *** يَنْعَى الْحُسَيْنَ وَ قَدْ مَضَى إِجْقَالاً

مُتَوَجِّهاً نَحْوَ الْخِيَامِ مُخَضَّباً *** بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ سَرَجُهُ قَدْ مَالَا

وَ تَقُولُ زَيْنَبُ : يَا سَكِينَةُ قَدْ أَتَى *** فَرَسُ الْحُسَيْنِ فَاَنْظُرِي ذَا الْحَالَا

1 . بحار الانوار، ج 45، ص 261-262 .

[564]

قَامَتْ سَكِينَةُ عَايِنَتْهُ مُحَمَّماً *** مُلْقَى الْعِنَانِ فَأَعُولَتْ إِعْوَالَا

فَبَكَتْ وَ قَالَتْ : وَ شِمَاتَةَ حَاسِدِي *** قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ أُيْتِمُوا الْأَطْفَالَا

يَا عَمَّنَا جَاءَ الْحِصَانُ مُخَضَّباً *** بِدَمِ الشَّهِيدِ وَ دَمْعُهُ قَدْ سَالَا

لَمَّا سَمِعْنَ الطَّاهِرَاتُ سَكِينَةَ *** تَنْعَى الْحُسَيْنَ وَ تَظْهَرُ الْإِعْوَالَا

أَبْرَزْنَ مِنْ وَسْطِ الْخُذُورِ صَوَارِخًا *** يَنْذِبْنَ سَيْبَ مُحَمَّدٍ الْمُفْضَالَا

فَلَطَمْنَ مِنْهُنَّ الْخُدُودَ وَ كَشِفَتْ *** مِنْهَا الْوُجُوهَ وَ أَعْلَنْتْ إِعْوَالَا

وَ خَمْسْنَ مِنْهُنَّ الْوُجُوهَ لِفَقْدِ مَنْ *** نَادَى مُنَادٍ فِي السَّمَاءِ وَ قَالَا

قُتِلَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ بِكَرْبَلَا *** ظُلْمًا وَ قَاسَى مِنْهُمْ الْأَهْوَالَا

وَ تَقُولُ : يَا جَدَّاهُ نَسْلُ أُمِّيَّةٍ *** قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ دَبَّحُوا الْأَطْفَالَا

يَا جَدَّنَا فَعَلُوا عُلُوجُ أُمِّيَّةٍ *** فِعْلًا شَنِيعًا يَدْهَشُ الْأَفْعَالَا

يَا جَدَّنَا هَذَا الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَا *** قَدْ بَضَعُوهُ أَسِنَّةً وَ نِصَالَا

مُلْقَى عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ مُجَدَّلَا *** فِي الْغَاضِرِيَّةِ لِلْوَرَى أَمْثَالَا

ثُمَّ اسْتَبَاحُوا فِي الطُّفُوفِ حَرِيمَةَ *** نَهَبُوا السَّرَاةَ وَ قَوَّضُوا الْأَحْمَالَا (1)

* * *

قصیده ای از شاعر دیگر :

إِذَا جَاءَ عَاشُورَا تَضَاعَفَ حَسْرَتِي *** لَالِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ انْهَلَ عَبْرَتِي

هُوَ الْيَوْمُ فِيهِ اغْبَرَّتِ الْأَرْضُ كُلُّهَا *** وَجُومًا عَلَيْهِمْ، وَ السَّمَاءُ اقْشَعَرَّتِ

مَصَائِبَ سَاعَتِ كُلِّ مَنْ كَانَ مُسْلِمًا *** وَ لَكِنْ عُيُونُ الْفَاجِرِينَ أَقْرَّتِ

1 . بحار الانوار، ج 45، ص 264-265 .

[565]

إِذَا ذَكَرْتُ نَفْسِي مُصِيبَةً كَرْبَلَا *** وَ أَشْلَاءَ سَادَاتِ بِهَا قَدْ تَفَرَّتِ

أَضَاقَتْ فُؤَادِي، وَ اسْتَبَاحَتْ تِجَارَتِي *** وَ عُظُمَ كَرْبِي، ثُمَّ عَيْشِي أَمَرَّتِ

أُرِيقَتْ دِمَاءُ الْفَاطِمِيِّينَ بِالْمَلَا *** فَلَوْ عَقَلْتُ شَمْسُ النَّهَارِ لَخَرَّتِ

أَلَا يَا بِي تِلْكَ الدِّمَاءُ الَّتِي جَرَتْ *** بِأَيْدِي كِلَابٍ فِي الْجَحِيمِ اسْتَقَرَّتِ

تَوَابَيْتُ مِنْ نَارٍ عَلَيْهِمْ قَدْ أَطْبِقَتْ *** لَهُمْ زَقَرَةٌ فِي جَوْفِهَا بَعْدَ زَقَرَةٍ

فَشْتَانٌ مَنْ فِي النَّارِ قَدْ كَانَ هَكَذَا *** وَ مَنْ هُوَ فِي الْفِرْدَوْسِ فَوْقَ الْأَسْرَةِ

بِنَفْسِي خُذُوهُ فِي الثَّرَابِ تَعَقَّرْتُ *** بِنَفْسِي جُسُومٌ بِالْعَرَاءِ تَعَرَّتْ

بِنَفْسِي رُؤُوسٌ مُعْلِيَاتٌ عَلَى الْقَنَا *** إِلَى الشَّامِ تُهْدَى بَارِقَاتِ الْأَسِنَّةِ

بِنَفْسِي شَفَاهُ ذَابِلَاتٌ مِنَ الظُّمَأِ *** وَ لَمْ تَحْظْ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ بِقَطْرَةٍ

بِنَفْسِي عُيُونٌ غَائِرَاتٌ سَوَاهِرُ *** إِلَى الْمَاءِ مِنْهَا نَظْرَةٌ بَعْدَ نَظْرَةٍ

بِنَفْسِي مِنْ آلِ النَّبِيِّ خَرَائِدُ *** حَوَاسِرُ لَمْ تَقْدِفْ عَلَيْهِمْ بَسْطَرَةٍ

تُفَيْضُ دُمُوعاً بِالْدمَاءِ مَشُوبَةً *** كَقَطْرِ الْغَوَادِي مِنْ مَدَافِعِ سَرَّةٍ

عَلَى خَيْرِ قَتْلَى مِنْ كُهُولٍ وَ فِئَةٍ *** مَصَالِيْتُ أَنْجَادٍ إِذَا الْخَيْلُ كَرَّتْ

رَبِيعُ الْيَتَامَى وَ الْأَرَامِلِ قَابِكُهَا *** مَدَارِسُ لِلْقُرْآنِ فِي كُلِّ سَحْرَةٍ

وَ أَعْلَامُ دِينِ الْمُصْطَفَى، وَ وُلَائُهُ *** وَ أَصْحَابُ قُرْبَانَ وَ حَجٍّ وَ عُمْرَةٍ

يُنَادُونَ يَا جَدَّاهُ أَيْةَ مَحَنَةٍ *** تَرَاهُ عَلَيْنَا مِنْ أُمِّيَّةٍ مَرَّتِ

ضَغَائِنَ بَدْرٍ بَعْدَ سَيِّئِ أَظْهَرَتْ *** وَ كَانَتْ أُجِنَّتْ فِي الْحَسَا وَ أُسْرَتْ

شَهِدْتُ بِأَنْ لَمْ تَرْضَ نَفْسٌ بِهِذِهِ *** وَ فِيهَا مِنَ الْإِسْلَامِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ

كَأَنِّي بَيْنَتِ الْمُصْطَفَى قَدْ تَعَلَّقَتْ *** يَدَاهَا بِسَاقِ الْعَرْشِ، وَ الدَّمْعُ أَذْرَتْ

وَ فِي حِجْرِهَا ثَوْبُ الْحُسَيْنِ مُضَرَّجًا *** وَ عَنْهَا جَمِيعُ الْعَالَمِينَ بِحَسْرَةٍ

تَقُولُ أَيَا عَدْلُ أَقْضَ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ *** تَعْدَى عَلَى ابْنِي بَعْدَ قَهْرٍ وَ قَسْرَةٍ

أَجَالُوا عَلَيْهِ بِالصَّوَارِمِ وَ الثَّنَا *** وَ كَمْ جَالَ فِيهِمْ مِنْ سِنَانٍ وَ شَقْرَةٍ

عَلَى غَيْرِ جُرْمٍ، غَيْرَ إِتْكَارِ بَيْعَةٍ *** لِمُنْسَلَخٍ مِنْ دِينِ أَحْمَدَ عُرَّةٍ

[566]

فَيُقْضَى عَلَى قَوْمٍ عَلَيْهِ تَأَلَّبُوا *** بِسُوءِ عَذَابِ النَّارِ مِنْ غَيْرِ فِتْرَةٍ

وَ يُسْقَوْنَ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ إِذَا دَنَا *** شَوَى الْوَجْهِ وَ الْأَمْعَاءُ مِنْهُ تَهَدَّدَتْ

مَوَدَّةُ ذِي الْقُرْبَى رَعَوْهَا كَمَا تَرَى؟ *** وَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ: أَوْصِي بَعِثْتِي

فَكَمْ عَجْرَةٍ قَدْ أَتْبَعُوهَا بِعَجْرَةٍ *** وَ كَمْ غَدْرَةٍ قَدْ أَلْحَقُوهَا بِغَدْرَةٍ

هُمْ أَوَّلُ الْعَادِينَ ظُلْمًا عَلَى الْوَرَى *** وَ مَنْ سَارَ فِيهِمْ بِالْأَذَى وَ الْمَضَرَّةِ

مَضَوْا وَ انْقَضَتْ أَيَّامُهُمْ وَ عُهُودُهُمْ *** سَوَى لَعْنَةٍ بَاوَأَ بِهَا مُسْتَمِرَّةٌ (1)

منتخبی از قصیده ابن عرندس

(2) أَيْقَتَلُ ظَمَانًا حُسَيْنٌ بِكَرْبَلَا *** وَ فِي كُلِّ عُضْوٍ مِنْ أُنَامِلِهِ بَحْرٌ؟

وَ وَالِدُهُ السَّاقِي عَلَى الْحَوْضِ فِي غَدٍ *** وَ فَاطِمَةُ مَاءُ الْفُرَاتِ لَهَا مَهْرٌ

فَوَالْهَفَ نَفْسِي لِلْحُسَيْنِ وَ مَا جَنَى *** عَلَيْهِ غَدَاةُ الطَّفِّ فِي حَرْبِهِ الشَّمْرِ

تَجَمَّعَ فِيهَا مِنْ طُغَاةٍ أُمِّيَّةٍ *** عِصَابُهُ غَدَرٌ لَا يَقُومُ لَهَا عُذْرٌ

فَلَمَّا التَّقَى الْجَمْعَانِ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا *** تَبَاعَدَ فِعْلُ الْخَيْرِ وَ اقْتَرَبَ الشَّرُّ

فَحَاطُوا بِهِ فِي عَشْرِ شَهْرٍ مُحَرَّمٍ *** وَ بَيضُ الْمَوَاضِي فِي الْأَكْفِ لَهَا شَمْرٌ

1 . بحار الانوار، ج 45، ص 280 - 281. (نام شاعر نیامده است)

2 . شیخ صالح بن عبدالوهاب بن عرندس حلی، معروف به «ابن عرندس» از

بزرگان شیعه است که در فقه و اصول دارای تألیفاتی است و برای ائمه

اطهار (علیهم السلام) مرثی و مدایحی سروده است، وی حدود سال 860 ق

رحلت کرد و در حله به خاک سپرده شد. از جمله اشعار وی قصیده فوق،

معروف به قصیده «رائیه» در میان بزرگان معروف است، در هیچ مجلسی این قصیده خوانده نمی شود، مگر آن که امام زمان (علیه السلام) عنایت خاصی به آن مجلس می نماید. (الغدير، ج 7، ص 14) .

[567]

فَقَامَ الْفَتَى لَمَّا تَشَاجَرَتِ الْقَنَا *** وَ صَالَ، وَ قَدْ أُوْدِيَ بِمُهْجَتِهِ الْحَرْ

وَ جَالَ بِطَرْفٍ فِي الْمَجَالِ كَأَنَّهُ *** دَجَى اللَّيْلِ فِي لَالَاءِ غَرَّتْهُ الْقَجَرُ

لَهُ أَرْبَعٌ لِلرَّيْحِ فِيهِنَّ أَرْبَعٌ *** لَقَدْ زَانَهُ كَرٌّ وَ مَا شَأْنُهُ الْفَرُّ

فَفَرَّقَ جَمَعَ الْقَوْمَ حَتَّى كَانَهُمْ *** طُيُورُ بُغَاثٍ شَتَّ شَمَلَهُمُ الصَّقَرُ

فَأَذْكَرَهُمْ لَيْلَ الْهَرِيرِ فَأَجْمَعَ الْكِلَا *** بُ عَلَى اللَّيْتِ الْهَزْبَرِ وَ قَدْ هَرُّوا

هُنَاكَ قَدَنُ الصَّالِحُونَ بِأَنْفُسٍ *** يُضَاعَفُ فِي يَوْمِ الْحِسَابِ لَهَا الْأَجْرُ

وَ حَادُوا عَنِ الْكُفَّارِ طَوْعاً لِنَصْرِهِ *** وَ جَادَلُهُ بِالنَّفْسِ مِنْ سَعْدِهِ الْحُرُّ

وَ مَدُّوا إِلَيْهِ دُبْلَا سَمَهْرِيَّةً *** لِطَوْلِ حَيَاةِ السَّبْطِ فِي مَدَّهَا جُزْرُ

فَغَادَرَهُ فِي مَارِقِ الْحَرْبِ مَارِقٌ *** بِسَهْمٍ لِنَحْرِ السَّبْطِ مِنْ وَقْعِهِ نَحْرُ

فَمَالَ عَنِ الطَّرْفِ الْجَوَادِ أَخُو النَّدَى *** الْجَوَادَ قَتِيلًا حَوْلَهُ يَصْنَعُ الْمُهْرُ

سَنَانُ سِنَانٍ خَارِقٌ مِنْهُ فِي الْحَشَا *** وَ صَارُمُ شِمْرٍ فِي الْوَرِيدِ لَهُ شَمْرُ

[568]

تَجَرُّ عَلَيْهِ الْعَاصِفَاتُ دُبُولَهَا *** وَ مَنْ نَسَجَ أَيْدِي الصَّافِنَاتِ لَهُ طُمْرُ

فَرَجَّتْ لَهُ السَّبْعُ الطَّبَاقُ، وَ زَلْزَلَتْ *** رَوَاسِي جِبَالِ الْأَرْضِ، وَ التَّطَمَّ الْبَحْرُ

فِيَا لَكَ مَقْتُولًا بَكَتُهُ السَّمَاءُ دَمًا *** فَمُغْبِرُ وَجْهِ الْأَرْضِ بِالْدَمِّ مُحْمَرُ

مَلَابِسُهُ فِي الْحَرْبِ حُمْرٌ مِنَ الدِّمَاءِ *** وَ هُنَّ غَدَاةُ الْحَشْرِ مِنْ سُتُوسِ خُضْرُ

وَ لَهْفِي لِزَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَ قَدْ سَرَى *** أَسِيرًا عَلِيًّا لَا يَفُكُّ لَهُ أَسْرُ

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبِّى نِسَائُهُمْ *** وَ مِنْ حَوْلِهِنَّ السَّيْرُ يُهْتَكُ وَ الْخَدْرُ

سَبَايَا بِأَكْوَارِ الْمَطَايَا حَوَاسِرًا *** يُلَاحِظُهُنَّ الْعَبْدُ فِي النَّاسِ وَ الْحُرُّ

فَوَيْلُ يَزِيدَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ *** إِذَا أَقْبَلَتْ فِي الْحَشْرِ فَاطِمَةُ الطُّهْرُ

مَلَايِسُهَا ثَوْبٌ مِّنَ السَّمِّ أَسْوَدُ *** وَ آخِرُ قَانٍ مِّنْ دَمِ السَّبْطِ مُحَمَّرُ

تُنَادِي وَ أَبْصَارُ الْأَنَامِ شَوَاحِصُ *** وَ فِي كُلِّ قَلْبٍ مِّنْ مَّهَابِتِهَا دُعْرُ

[569]

وَ تَتَشَكُّو إِلَى اللَّهِ الْعَلِيِّ، وَ صَوْنُهَا *** عَلِيٌّ وَ مَوْلَانَا عَلِيٌّ لَهَا ظَهْرُ (1)

* * *

منتخبی دیگر از قصیده ابن عربندس

وَ فَجَعَتُ قَلْبِي بِالتَّفَرُّقِ مِثْلَمَا *** فَجَعَتُ أُمِّيَّهُ بِالْحُسَيْنِ مُحَمَّدًا

سَبْطِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْهَادِي الَّذِي *** أَهْدَى الْأَنَامَ مِنَ الضَّلَالِ وَ أَرْشَدَا

وَ هُوَ ابْنُ مَوْلَانَا عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى *** بَحْرُ النَّدَى، مَرَوَى الصَّدَا، مُرْدِي الْعَدَا

أَسْمَا الْوَرَى نَسَبًا وَ أَشْرَفُهُمْ أَبَا *** وَ أَجْلُهُمْ حَسَبًا وَ أَكْرَمُ مُحَنَّدَا

بَحْرٌ طَمًا، لَيْثٌ حَمَى، غَيْثٌ هَمَى *** صُبْحُ أَضَا، نَجْمٌ هَدَى، بَدْرٌ بَدَا

السَّيِّدُ السَّنَدُ الْحُسَيْنُ أَعْمُ أَهْلِ *** لَ الْخَافِقِينَ نَدَى وَ أَسْمَحُهُمْ يَدَا

لَمْ أُنْسِهِ فِي كَرْبَلَا مُتَلَطِّيًا *** فِي الْكَرْبِ لَا يَلْقَى لِمَاءَ مَوْردَا

وَ الْمُقَنَّبُ الْأُمَوِيُّ حَوْلُ خِيَابَةِ *** النَّبَوِيِّ، قَدْ مَلَأَ الْقَدَافِدُ، فُذْقَدَا

وَ الْخَيْلُ عَابِسَةُ الْوُجُوهِ كَأَنَّهَا *** الْعَقِيَانُ تَخْتَرِقُ الْعَجَاجُ الْأَرْبَدَا

حَتَّى إِذَا لَمَعَتْ بُرُوقُ صِفَاحِهَا *** وَ غَدَا الْجِيَانُ مِنَ الرِّوَاعِدِ مُرْعِدَا

صَالَ الْحُسَيْنُ عَلَى الطُّغَاةِ بَعَزَمِهِ *** لَا يَخْتَشَى مِنْ شَرْبِ كَاسَاتِ الرَّدَا

فَكَأَنَّمَا فَتَكَانُهُ فِي جَيْشِهِمْ *** فَتَكَاتُ «حَيْدَرَ» يَوْمُ أَحَدٍ فِي الْعَدَى

جَيْشٌ يُرِيدُ رَضَى يَزِيدَ، عِصَابَةٌ *** غَصَبَتْ فَأَغْضَبَتْ الْعَلِيَّ وَ أَحْمَدَا

جَحَدُوا الْعَلِيَّ مَعَ النَّبِيِّ وَ خَالَفُوا *** الْهَادِي الْوَصِيَّ وَ لَمْ يَخَافُوا الْمَوْعَدَا

وَ مِنَ الْعَجَائِبِ أَنَّ عَذَبَ فُرَاتِهَا *** تَسْرِي مُسَلْسَلَةً وَ لَنْ تَنْقَعِدَا

طامَ وَ قَلْبُ السَّبْطِ ظامَ نَحْوَهُ *** وَ أَبُوهُ يُسْقِي النَّاسَ سَلْسَلَهُ غَدَا

شَمْسٌ عَلَى فَلَكَ وَ طَوْعُ يَمِينِهِ *** قَمَرٌ يُقَابِلُ فِي الظَّلَامِ الْفَرْقَدَا

وَ السَّيِّدُ الْعَبَّاسُ قَدْ سَلَبَ الْعَدَا *** عَنْهُ اللَّبَّاسُ وَ صَيَّرُوهُ مُجَرَّدَا

وَ ابْنُ الْحُسَيْنِ السَّبْطِ ظَمَّانَ الْحَشَا *** وَ الْمَاءُ تَنْهَلُهُ الدُّنَابُ مُبَرَّدَا

كَالْبَذْرِ مَقْطُوعُ الْوَرِيدِ لَهُ دَمٌ *** أَمْسَى عَلَى ثَرَبِ الصَّعِيدِ مُبَدَّدَا

وَ السَّادَةُ الشُّهَدَاءُ صَرَعى فِي الْقَلَا *** كُلُّ لَأَحْقَافِ الرِّمَالِ تَوَسَّدَا

فَأُولَئِكَ الْقَوْمُ الَّذِينَ عَلَى هُدًى *** مِنْ رَبِّهِمْ فَمَنْ اقْتَدَى بِهِمْ اهْتَدَى

وَالسَّبْطُ حَرَّانُ الْحَشَا لِمُصَابِهِمْ *** حَيْرَانُ لَا يَلْقَى نَصِيرًا مُسْعِدَا

حَتَّى إِذَا اقْتَرَبَتْ أَبَاعِيدُ الرَّدَى *** وَ حَيَاتُهُ مِنْهَا الْقَرِيبُ تَبَعَّدَا

دَارَتْ عَلَيْهِ عُلُوجُ آلِ أُمَيَّةٍ *** مِنْ كُلِّ ذِي نَقْصٍ يَزِيدُ تَمَرُّدَا

فَرَمَوْهُ عَنْ صُقْرِ الْفَسَى بِأَسْهُمٍ *** مِنْ غَيْرِ مَا جُرْمِ جَنَاهُ وَ لَا اعْتَدَا

فَهَوَى الْجَوَادُ عَنِ الْجَوَادِ فَرَجَّتْ *** السَّبْعُ الشَّدَاذُ وَ كَانَ يَوْمًا أَنْكَدَا

وَ احْتَزَرَ مِنْهُ الشَّمْرُ رَأْسًا طَالَمَا *** أَمْسَى لَهُ حِجْرُ النُّبُوَّةِ مَرْقَدَا

فَبَكَّتْهُ أَمْلَاكُ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى *** وَ الدَّهْرُ بَاتَ عَلَيْهِ مَشْفُوقُ الرَّدَا

وَالْوَحْشُ صَاحَ لِمَا عَرَاهُ مِنَ الْأَسَى *** وَ الطَّيْرُ نَاحَ عَلَى عَزَاهُ وَ عَدَدَا

وَ سَرَوْا بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ السَّاجِدِ *** الْبَاكِي الْحَزِينِ، مُقَيَّدَا وَ مُصَفَّدَا

وَ سَكَيْنَتْهُ سَكَنَ الْأَسَى فِي قَلْبِهَا *** فَعَدَا بِضَامِرِهَا مُقِيمًا مُقْعَدَا

وَ أَسَالَ قَتْلُ الطِّفِّ مِدْمَعَ زَيْنَبَ *** فَجَرَى، وَ وَسَطُ الْخَدِّ مِنْهَا خُدَّدَا

فَلَالَعَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ مَا حَدَا *** حَادٍ، وَ مَا غَارَ الْحَجِيجُ وَ أَنْجَدَا

وَ لَالَعَنَّ يَزِيدَهَا وَ زِيَادَهَا *** وَ يَزِيدُهَا رَبِّي عَذَابًا سَرْمَدَا

[571]

وَ لَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ يَا بَنَ مُحَمَّدٍ *** حَتَّى أَوْسَدَ فِي الثَّرَابِ مُلْحَدَا (1)

* * *

گزیده ای از قصیده میمیه سید جعفر حلّی(ره)

(2)

وَجَهُ الصَّبَاحِ عَلَى لَيْلٍ مُظْلَمٍ *** وَ رَبِيعُ أَيَّامِي عَلَى مُحَرَّمٍ

وَ اللَّيْلُ يَشْهَدُ لِي بِأَنِّي سَاهِرٌ *** إِنَّ طَابَ لِلنَّاسِ الرُّقَادُ فَهَوَّموْا

مِنْ فُرْحَةٍ لَوْ أَنَّهَا بَيَّلَمَ *** نُسِفَتْ جَوَانِبُهُ وَ سَاخَ يَلْمَمُ

مَا خِلْتُ أَنَّ الدَّهْرَ مِنْ عَادَاتِهِ *** تَرَوَى الْكِلَابُ بِهِ وَ يَظْمَى الضَّيِّعُ

وَ يَفْدَمُ الْأَمَوِيُّ وَ هُوَ مُؤَخَّرٌ *** وَ يُؤَخَّرُ الْعَلَوِيُّ وَ هُوَ مُقَدَّمُ

مِثْلُ ابْنِ فَاطِمَةَ يَبِيتُ مُشَرِّدًا *** وَ يَزِيدُ فِي لَدَاتِهِ مُتَنَعِمُ

2 . سید جعفر حلی (متولد 1277 و متوفای 1315) مردی فاضل، ادیب و

شاعر بود؛ وی دارای دیوان شعری است که اشعار گوناگونی در آن است.

(رجوع کنید به : اعیان الشیعة، ج 4، ص 97) .

[572]

وَ يُضِيقُ الدُّنْيَا عَلَى ابْنِ مُحَمَّدٍ *** حَتَّى تَقَادِفَهُ الْقَضَاءُ الْأَعْظَمُ

خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنَ الْمَدِينَةِ خَائِفًا *** كَخُرُوجِ مُوسَى خَائِفًا يَنْكَبُ

وَ قَدْ انْجَلَى عَنْ مَكَّةَ وَ هُوَ ابْنُهَا *** وَ بِهِ تَشَرَّقَتِ الْحَاطِيمُ وَ زَمَزَمُ

نَزَلُوا بِحَوْمَةِ كَرْبَلَا فَتَطَلَّبَتْ *** مِنْهُمْ عَوَائِدَهَا النَّسُورُ الْحَوْمُ

وَ تَبَاشَرَ الْوَحْشُ الْمُنَارُ أَمَامَهُمْ *** أَنْ سَوْفَ يَكْثُرُ شِرْبُهُ وَ الْمَطْعَمُ

طُمِعَتْ أُمِّيَّةٌ حِينَ قَلَّ عَدِيدُهُمْ *** لِطَلِيقِهِمْ فِي الْفَتْحِ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا

وَ رَجَوْا مَدَلَّتَهُمْ قُفْلَنَ رِمَاحُهُمْ *** مِنْ دُونِ ذَلِكَ أَنْ تَنَالَ الْأَنْجُمُ

وَقَعَ الْعَذَابُ عَلَى جُيُوشِ أُمِّيَّةٍ *** مِنْ بَاسِلٍ هُوَ فِي الْوَقَايعِ مُعَلِّمُ

عَبَسَتْ وَجُوهُ الْقَوْمِ خَوْفَ الْمَوْتِ *** وَ الْعَبَّاسُ فِيهِمْ ضَاحِكٌ يَتَبَسَّمُ

قَلْبَ الْيَمِينِ عَلَى الشَّمَالِ وَ غَاصَ فِي *** الْأَوْسَاطِ يَحْصِدُ لِلرُّؤُسِ وَ يَحْطِمُ

وَ تَتَى أَبُو الْفَضْلِ الْقَوَارِسَ نَكَّصًا *** قَرَأُوا أَشَدَّ نَبَاتِهِمْ أَنْ يُهْزَمُوا

[573]

صَبَغَ الْخَيُْولَ بِرُمَحِهِ حَتَّى غَدَا *** سَيَّانَ أَشَقَرُ لَوْنُهَا وَ الْأَذْهَمُ

بَطْلٌ تَوَرَّتْ مِنْ أَبِيهِ شَجَاعَةً *** فِيهَا أَثُوفُ بَنَى الضَّلَالَةِ ثُرَعَمُ

حَامِي الطَّعِينَةِ أَيْنَ مِنْهُ رَبِيعَةٌ *** أَمْ أَيْنَ مِنْ عَلِيَا أَبِيهِ مُكَدَّمُ

فِي كَفِّهِ التَّيْسَرَى السَّقَاءُ يُقْلُهُ *** وَ يَكْفُهُ التَّيْمَنَى الْحِسَامُ الْمُخَذَّمُ

مِثْلُ السَّحَابَةِ لِلْفَوَاطِمِ صَوْبُهُ *** فَيُصِيبُ حَاصِيَهُ الْعَدُوَّ فَيُرْجَمُ

قَسَمًا بِصَارِمِهِ الصَّقِيلِ وَ إِنَّنِي *** فِي غَيْرِ صَاعِقَةِ السَّمَاءِ لَا أَقْسِمُ

لَوْ لَا الْقَضَا لَمَحَى الْوُجُودَ بِسَيْفِهِ *** وَاللَّهُ يَقْضِي مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ

وَ هَوَى بِجَنْبِ الْعَلَقَمِيِّ فَلَيْتَهُ *** لِلشَّارِبِينَ بِهِ يُدَافُ الْعَلَقَمُ

فَمَشَى لِمَصْرَعِهِ الْحُسَيْنُ وَ طَرَفُهُ *** بَيْنَ الْخِيَامِ وَ بَيْنَهُ مُنْقَسَمٌ

الْفَاهُ مَحْجُوبَ الْجَمَالِ كَأَنَّهُ *** بَدْرٌ بِمُنْحَطَمِ الْوَشِيحِ مُلْتَمٌ

فَأَكْبَّ مُنْحَنِيًّا عَلَيْهِ وَ دَمْعُهُ *** صَبَغَ الْبَسِيطِ كَأَنَّمَا هُوَ عِنْدَهُ

[574]

قَدْ رَامَ يَلْتَمُهُ فَلَمْ يَرَ مَوْضِعًا *** لَمْ يُدْمِهِ عَضُّ السَّلَاحِ فَيَلْتَمُ

نَادَى وَ قَدْ مَلَأَ الْبَوَادِي صَيْحَةً *** صُمُّ الصُّخُورِ لِهَوْلِهَا تَنَالُ

ءَأَخَى مَنْ يَحْمِي بَنَاتِ مُحَمَّدٍ *** إِنْ صِرْنَ يَسْتَرْحِمْنَ مَنْ لَا يَرْحَمُ

هَذَا حُسَامُكَ، مَنْ يُذِلُّ بِهِ الْعَدَى؟ *** وَ لَوَاكَ هَذَا مَنْ بِهِ يَتَقَدَّمُ

هُوَّتَتْ يَا ابْنَ أَبِي مَصَارِعَ فَنِيَّتِي *** وَ الْجُرْحُ يُسْكِنُهُ الَّذِي هُوَ أَلَمٌ (1)

* * *

قصیده ای از یکی از بزرگان

إِنْ كَانَ عِنْدَكَ عِبْرَةٌ تُجْرِيهَا *** فَأَنْزِلْ بَارِضَ الطَّفِّ كَيْ تَسْقِيَهَا

فَعَسَى تَبْلُ بِهَا مَضَاجِعَ صَفْوَةٍ *** مَا بَلَّتِ الْأَكْبَادُ مِنْ جَارِيهَا

وَلَقَدْ مَرَرْتُ عَلَى مَنَازِلَ عِصْمَةٍ *** ثِقَلُ النُّبُوءَةِ كَانَ الْقَى فِيهَا

فَبَكَيْتُ حَتَّى خِلْتُهَا سَتُجِيبُنِي *** يَبْكَايُهَا حَزَنًا عَلَى أَهْلِهَا

وَذَكَرْتُ إِذْ وَقَفْتُ عَقِيلَةَ حَيْدَرٍ *** مَذْهُولَةً تُصْغِي لِصَوْتِ أَخِيهَا

بَابِي الَّتِي وَرَثْتُ مَصَائِبَ أُمِّهَا *** فَغَدَتُ تُقَابِلُهَا بِصَبْرِ أَبِيهَا

لَمْ أُنْسَ إِذْ هَتَكُوا حِمَاهَا فَأَنْتَنَتْ *** تَشْكُوا لَوَاعِجَهَا إِلَى حَامِيهَا

1 . منتهى الآمال، ج 1، 847-885 .

[575]

تَدْعُوا فَتَحْتَرِقُ الْقُلُوبَ كَأَنَّمَا *** يَرْمِي حَشَاهَا جَمْرَةً مِنْ فِيهَا

هَذَا نِسَاؤُكَ مَنْ يَكُونُ إِذَا أُسِرَتْ *** فِي الْأَسْرِ سَائِقُهَا وَمَنْ حَادِيهَا

أَيْسُوقُهَا زَحْرٌ بِضَرْبِ مُنُونِهَا *** وَ الشَّمْرُ يَحْدُوها بِسَبِّ أَبِئِها

عَجَباً لَهَا بِالْأَمْسِ أَنْتَ تَصُونُها *** وَ الْيَوْمُ أَلْ أَمِيَّةٌ تُبْدِيها

حَسْرَى وَ عَزَّ عَلَيْكَ أَنْ لَمْ يَثْرُكُوا *** لَكَ مِنْ ثِيَابِكَ سَاتِراً يَكْفِيها

وَ سَرَوْا بِرَأْسِكَ فِي الْقَنَا وَ قُلُوبُها *** تَسْمُو إِلَيْهِ وَ وَجْدُها يُضْنِيها

إِنْ أَخْرَوْهُ شَجَاهُ رُؤْيَاهُ حَالِها *** أَوْ قَدَمَوْهُ فَحَالُهُ يُشْجِيها(1)

* * *

شعري از سيد محمد حسين قزويني(ره)

(2)

وَ مُخَدَّرَاتٍ مِنْ عَقَائِلِ أَحْمَدَ *** هَجَمَتْ عَلَيْها الْخَيْلُ فِي أَبْيَاتِها

مِنْ تَاكِلِ حَرِّي الْفُؤَادِ مَرُوعَةً *** أَضْحَتْ تُجاذِبُها الْعِدَى حَبْرَاتِها

وَ يَتِيمَةً فَرَعَتْ لِجِسْمِ كَفِيلِها *** حَسْرَى الْقِنَاعِ تَعُجُّ فِي أَصْوَاتِها

أَهَوَتْ عَلَى جِسْمِ الْحُسَيْنِ وَ قَلْبُهَا *** الْمَصْدُوعُ كَادَ يَذُوبُ مِنْ حَسْرَاتِهَا

وَقَعَتْ عَلَيْهِ تَشْمُ مَوْضِعَ نَحْرِهَا *** وَ عْيُونُهَا تَنْهَلُ فِي عِبْرَاتِهَا

تَرْتَاغُ مِنْ ضَرْبِ السَّيَاطِ فَتَنْتَنِي *** تَدْعُو سَرَايَا قَوْمِهَا وَ حُمَاتِهَا

أَيْنَ الْحِفَاطُ وَ فِي الطُّقُوفِ دِمَائُكُمْ *** سَفِكَتْ بِسَيْفِ أُمِّيَّةٍ وَ قَنَاتِهَا

أَيْنَ الْحِفَاطُ وَ هَذِهِ أَشْلَاؤُكُمْ *** بَقِيَتْ ثَلَاثًا فِي هَجِيرِ فَلَاتِهَا

1 . منتهی الآمال، ج 1، ص 850-851. (نام این شاعر، ذکر نشده است)

2 . سید محمد حسین قزوینی در سال 1295 ق در نجف به دنیا آمد؛ وی به

دانش و تحقیق و اندیشه استوار، شهرت داشت. وفات او در 28 ذی الحجه سال

1365 ق واقع شد (ادب الطف، جواد شبر، ج 9، ص 162).

[576]

أَيْنَ الْحِفَاطُ وَ هَذِهِ أَطْفَالُكُمْ *** دُبِحَتْ عِطَاشًا فِي ثَرَى عَرَصَاتِهَا

أَيْنَ الْحِفَاطِ وَ هَذِهِ فِتْيَانُكُمْ *** حُمِلَتْ عَلَى الْأَقْتَابِ بَيْنَ عِدَاتِهَا (1)

گزیده ای از قصیده شیخ خلیعی

(2) فَأَقْبَلُ النَّحْرَ الْخَضِيبَ وَ أَمْسَحُ *** الْوَجْهَ الثَّرِيبَ مُضْمَخًا وَ مَرْمَلًا

وَ يَفُومُ سَيِّدَنَا النَّبِيُّ وَ رَهْطُهُ *** مُتْلَهَفًا مُتَأَسِّفًا مُتَقَلِّقًا

فَيَرَى الْعَرِيبَ الْمُسْتَضَامَ النَّازِحَ *** الْاَوْطَانَ مُقْتَى فِي الثَّرَى مَا غُسِّلَا

وَ تَقُومُ آسِيَهُ وَ تَأْتِي مَرِيْمُ *** يَبْكِيْنَ مِنْ كَرْبِي بِعَرَصَةِ كَرْبَلَا

وَ يَطْفُنَ حَوْلِي نَادِبَاتِ الْجِنِّ إِشْفَا *** قَا عَلَيَّ يَفُضُنَ دَمْعًا مَسْبَلَا

وَ تَضِيحُ أَمْلَاكُ السَّمَاءِ لِعَبْرَتِي *** وَ تَعُجُّ بِالشَّكْوَى إِلَى رَبِّ الْعُلَى

وَ أَرَى بَنَاتِي يَشْتَكِيْنَ حَوَاسِرَا *** نَهَبَ الْمَعَاجِرَ، وَالْهَاتِ نُكْلَا

وَ أَرَى إِمَامَ الْعَصْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فِي *** صَفْدِ الْحَدِيدِ مُغَلَّلَا وَ مُعَلَّلَا

وَ أَرَى كَرِيمَ مُؤَمِّلِي فِي ذَابِلِ *** كَالْبَدْرِ فِي ظِلْمِ الدِّيَاجِي يَجْتَلِي

يَهْدِي إِلَى الرَّجْسِ اللَّعِينِ فَيَسْتَقْفِي *** مِنْهُ فُؤَادُ الْحُقُودِ قَدْ امْتَلَا

وَيَظِلُّ يَفْرَعُ مِنْهُ تَغْرًا طَالَمَا *** قَدِمَا تُرْشِقُهُ النَّبِيُّ وَ قُبَّلا (3)

پایان

1 . منتهی الآمال، ج 1، ص 852 .

2 . شیخ حسن خلیعی، شاعر و ادیب زبردستی بود و شعر او از بهترین اشعار

است. (اعیان الشیعة، ج 5، ص 63) خلیعی شعر فوق را به عنوان زبان حال

حضرت زهرا (علیها السلام) درباره امام حسین (علیه السلام) سروده است.

3 . بحار الانوار، ج 45، ص 260 .

[577]

فهرست آیات

إِنَّ الصَّافَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ... 75

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ *

دُرِّيَّة... 447

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ... 357، 353

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا... 134

إِنْ شَأْنُكَ هُوَ الْاِبْتَرُ 166

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا 328

إِنَّ وَلِيََّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ... 427

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا... 436

أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ... 431

أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى... 342

فَاسْتَلَوْهُمْ مِّنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ... 127

فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا... 427

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ... 339

فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَآخِشُوا... 312

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةً يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ... 239

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ... 74

فَمَنْ تَكُنْ فَإِنَّمَا يَتُكِّتُ عَلَى نَفْسِهِ... 380، 381، 393

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ... 440، 441

[578]

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرِ فَعْلُوهُ لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ... 239

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أَجُورَكُمْ... 353

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... 240

لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا... 288

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ... 312

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ... 312

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ... 244

وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ، وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ... 42

وَادْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ... 43

وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا... 43

وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ... 43

وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا... 43

وَ أَعُوذُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون... 431

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ... 312

وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا... 232

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ... 340

وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ... 406

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ... 176

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ... 183

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ... 183

وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ... 75

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ *

كَلَّا... 98

يُرَاعُونَ النَّاسَ وَلَا يَتَكَبَّرُونَ اللَّهُ إِلَّا قَلِيلًا * مُتَذَكِّرِينَ بَيْنَ... 342

[579]

فهرست روایات

أتاني رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ!... 264

أَتُونِي بِثَوْبٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ، أَلْبِسُهُ غَيْرَ ثِيَابِي، لَا... 464

أَبَاعَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ! أَنَا أَبَايُزِيدَ وَادْخُلْ فِي صَلَاحِهِ 341

أُبَشِّرُ يَا بَنَ الزَّرْقَاءِ بِكُلِّ مَا تَكْرَهُ مِنَ الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله) يَوْمَ... 328

أتاني رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا 264، 357

أَتَانِي كِتَابُكَ، وَ أَنَا يَغْيِرَ الَّذِي بَلَّغَكَ عَنِّي جَدِيرٌ،... 293

أَتْنَنِي بَبِعَهُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَحْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ 354، 261

إِنْفُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ لَا تَقْتُلُونِي، فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ... 424

أَتْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ التَّنَاءِ، وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ... 401

اجْلِسُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا أَلَا وَ... 418

إِذَا أَدَيْتَ وَ أَقِيمْتَ، إِسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيَّئْهَا وَ... 244

إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ... 496، 237

إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ خَوَلَا 198

إِذَا غَدَوْتَ إِلَى الْجِهَادِ فَاطْلُبْ لِهَوْلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلًا مِنْ 452

إِذَا أَخْبَرَكَ أَبَاكَرٌ، إِنِّي أَظُنُّ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ،... 316

إِنَّ لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ 18

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَىٰ غُدُوَّةٍ ... 399

أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، فَتَلْنَا... 268

[580]

أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ...; 264

اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اكْتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَىٰ أَمْصَارِكُمْ وَ 302

اسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا،... 442

اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ... 309

أَعْلَىٰ قَتْلِي تَجْتَمِعُونَ، أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُونَ بَعْدِي عَبْدًا... 486

اعْلَمُوا، أَنْكُمْ خَرَجْتُمْ مَعِيَ لِعِلْمِكُمْ أَنِّي أَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ 404

أَفْ لِهَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ!... 344

أَلَا إِنَّهُضُوا، فَقَدْ سَخَطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَ لَا تَرْجِعُوا... 509

أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى... 247، 236

أَلَا قَدْ أَعْدَرْتُ وَ أُنْذَرْتُ، أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهِذِهِ... 267

أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ، هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ... 18

أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا... 151

أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرٍ، وَ أَصْحَابَهُ الْعَابِدِينَ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَقْظِعُونَ 195

الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ... 36

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ، وَ ارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَ اصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ، 272

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ، 423

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَمَّا إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ... 506

الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ... 355

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ،... 329

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا لِشِيعَتِنَا عِنْدَكَ مَنْزِلًا كَرِيمًا، وَ اجْمَعْ... 394

اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ... 446

اللَّهُمَّ إِنِّي حَبَسْتُ عَنْكَ النَّصْرَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِي مَا هُوَ... 455

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ... 482

[581]

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا... 251

اللَّهُمَّ! إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ أَنَا ابْنُ... 330

اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَعْدَيْكَ عَلَى فَرِيَشٍ; فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ... 104

اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تُغَادِرْ... 451

اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا فَخَذَلُونَا وَ أَعَانُوا 457

اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي... 422

اللَّهُمَّ! مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمَ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدَ الْمَحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ 487

اللَّهُمَّ مَنَّعَهُ بِشَبَابِهِ 196

اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَأَنَا ابْنُ بَيْتٍ... 245

النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالِدِّينُ لِعِقْ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ 388

الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَاللِّعَاهِرِ الْحَجَرُ 171، 205

إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى... 484

إِلَيْكَ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولٍ... 327

أَمَّا إِنَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يَرْكَبُ... 436

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) عَلَى خَلْقِهِ، وَ... 350

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ... 302

أَمَّا بَعْدُ، فَأَنْسِيُونِي فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى... 428

أَمَّا بَعْدُ! فَإِنَّ كِتَابَكَ وَرَدَ عَلَى فَقْرَائِهِ وَفَهَمْتُ... 358

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ، تَذَكَّرُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ... 286

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكَّرُ فِيهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ... 281

أَمَّا بَعْدُ، يَا بَيْنَ الْحُرِّ! فَإِنَّ مِصْرَكُمْ هَذِهِ كَتَبُوا إِلَيَّ... 383

أَمَّا بَعْدُ: يَا مُعَاوِيَةَ! فَلَنْ يُودَى الْقَائِلُ وَ إِنْ... 295

أَمَّا رَضِيَتْ مِنْ مَرْوَانَ وَ لَا رَضِيَ مِنْكَ إِلَّا بِتَحْرِفِكَ عَنْ دِينِكَ، وَ عَنْ 137

[582]

أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ، وَ تُقَاتِلُونِي، وَ النِّسَاءُ لَيْسَ... 481

إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلِفُ... 255

أَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنْ... 254

240 إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ.

373 إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالِدِّينُ لِعِقْقٍ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ...

386 إِنَّ امْرَأَةً مَلَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ وَارَادَتْ أَنْ...

364 إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ

261 إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ

66 إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحْبَبُهَا فَأَحْيُوا أَمْرَنَا...

79 إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحْبَبُهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا...

440 إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِي: «إِنَّكَ سَتُسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ...

174 أَنْتَ الزَّانِي قَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ

431 أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ [محمد بن الأشعث] أَثْرِيدُ...

أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلْقَتْ مَا

173 ... فِي بَطْنِهَا...

أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ أَنْتَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كَانَ... 303

أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ أَلَا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَتَّقُونَ بِهِ... 303

أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؟ 438

أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا صَدَقْتُمُونِي إِنْ صَدَقْتُ، أَنْتَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ... 277

إِنْطَلِقْ إِلَى أَمِيرِكَ لَا أَمَّ لَكَ! فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ... 318

أَنْظَرُوا إِلَى مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَاْمَحُوهُ... 202

إِنَّكَ تُقَاتِلُ وَ تُخْرِجُ ثَائِرًا بِدَمِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَتَقْتُلُ هَذَا... 514

إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا أَمْرٍ ظَاهِرٍ غَيْبٍ... فَادَّهَبْتَ... 168

إِنَّكُمْ تَقْتُلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يَقَاتِلُ مِنْكُمْ رَجُلٌ 403

إِنْ كُنْتَ ارَدْتَ بِكِتَابِكَ إِلَيَّ بَرِّي وَ صِلَتِي فَجُزَيْتَ... 360

إِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانْظُرُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ فِي 417

إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا... 56

إِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ... 263

إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ... 267

إِنَّ نِسَائِي تُسَبِّى بَعْدَ قَتْلِي وَ أَخَافُ عَلَى نِسَائِكُمْ... 418

إِنَّ هَذَيْنِ إِنَّمَا رَسُولُ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ مِنْ سَعَادَتِي أَنْ أَخْذَبِرْكَابَيْهِمَا... 40

إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَ... 372

إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُنْيَّةً وَ يَرْضَخَ لَهُ عَلَى 167

إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصَحَّ مِنْكُمْ وَ لَا أَعْدَلَ... 402

إِنِّي لَمْ أَتَكْرَمْ مَصْرَعَ بَنَى فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقْتَنِي الْعَبْرَةَ 46

إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِداً إِلَّا وَ ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) ... 45

إِنِّي مُوجِّهٌكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هَذِهِ كُتُبُهُمْ إِلَيَّ، ... 349

أَوْ لَسْتُ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ، الَّذِي أَخْلَقْتَ وَ أَبْلَغْتَ وَجْهَهُ الْعِبَادَةَ 198

أَوَّهْ أَوَّهْ مَالِي وَ لَالْ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَالِي وَ لَالْ حَرْبِ حَزْبِ الشَّيْطَانِ؟ وَ

أَوْلِيَاءِ... 55

إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمَّكَ إِنَّكَ لِأَحَدٍ مَن يُقْتَلُ مِنْ... 409

أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاكِبُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِباً وَ بَغْياً عَلَيْنَا، أَنْ... 95

أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ... 324

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عَدُوَّنَا يُعْمَلُ بِهِ وَ... 242

أَيُّهَا النَّاسُ! إِسْمَعُوا قَوْلِي، وَ لَا تُعْجَلُونِي حَتَّى أُعْظِمَكُمْ... 427

أَيُّهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا... 379

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعْذَرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى مَنْ... 371

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ نَحْنُ... 374، 257

[584]

أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصِيرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ،... 369، 243

أَيُّ يَوْمٍ لِأُمَّتِي مِنْكَ، وَ أَيُّ يَوْمٍ سُوءٍ لِدُرِّيَّتِي مِنْكَ مِنْ جَرَوْ... 215

بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ... 331

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ أَتَانَا خَبْرٌ... 367

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى... 259

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى... 347

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى... 362

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى ... 392

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بَنٍ ... 338

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ ... 333

بِسْمِ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا ... 483

بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، وَ مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيكَ ... 451

بُنَيَّ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ ... 249

تُبَايَعُونِي عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الطَّلَبِ ... 519

تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأَ، أَفَحِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَ الْهَيْنَ ... 433

تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَ يُوجَعُ الْقَلْبُ، وَ لَا نَقُولُ مَا يُسَخِّطُ الرَّبَّ ... 76

تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي ... 54

ثُمَّ سَلَّطْتُهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، يَقْتُلُهُمْ وَ يَقَطِّعُ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ 192

...ثُمَّ لِيَذِبَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا

يَقِيهِ... 44

ثُمَّ وَلَّيْتَ ابْنَكَ وَ هُوَ غُلَامٌ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَ... 294

حَتَّى يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمِّيَّةٍ;... 531

حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي،... 264

حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي،... 335

[585]

حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا... 37

خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالِطَةً إِنْ مِثْمُ مَعَهَا بَكُوا عَلَيْكُمْ وَ إِنْ عَشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ... 74

خُذْ هَذَا الْخَاتَمَ فِي فَيْكِ وَ ارْجِعْ إِلَى قِتَالٍ... 448

خَصْمُكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةَ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيعَتَكَ مَا... 280

دَعْنِي! فَوَاللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْكَ مَا أَعْلَمُ لَحَمَلُوكَ عَلَى رِقَابِهِمْ... 41

ذَاتُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ لَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهِذَا... 388

ذَكَّرْتَ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الدَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا 443

ذَكَّرْتُهُمْ فَلَمْ يُدَكِّرُوا، وَ وَعَظْتُهُمْ فَلَمْ يَنْعِظُوا وَ لَمْ... 406

رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَى لِيْتَنَهَشَنِي، وَ فِيهَا... 420

رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رَوْحِ اللَّهِ وَ... 369

سَيَقْتُلُ بَعْدََاءَ نَاسٍ، يَغْضِبُ اللَّهُ لَهُمْ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ... 195

صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ... 472

صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا... 488

ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْذَوْنَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي... 104

عِبَادَ اللَّهِ! اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ... 425

عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ... 451

عَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبْتَكَ الْبَوَاكِي... 74

عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ... 72

فَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ... 232

فَإِلَّا تَنْصُرُنَا فَاتَّقِ اللَّهَ أَنْ لَا تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا... 384

فَالصِّفُوا بِالْأَرْضِ، وَ أَخْفُوا الشَّخْصَ، وَ اكْتُمُوا الْهَوَى، وَ... 233

فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ

لَهُ... 144

فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، أَفْتَشْكُونَ أَثَرًا... 429

[586]

فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَنْدَرَسَ هَذَا الْحَقُّ وَ يَذْهَبَ... 203

فَأَيُّيَ لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْلَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي، وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ... 25

فَبَكَى آدَمُ وَ جَبْرِئِيلُ بُكَاءَ التَّكْلِى... 52

فِدَاكَ رُوحُ أَخِيكَ يَا سَيِّدِي! قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ... 452

فِدَاكَ عَمَّكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذْ جَفَّتْ رُوحِي عَطْشاً وَ... 409

فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ وَ مَالَ الْآخِرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ... 130

فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ... 77

فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الدُّنُوبَ الْعِظَامَ... 47

فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ:.... 247

فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّهَ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ... 49

فَلَعَمْرِي مَا تُؤْتِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ مِنْ حَقَّنَا إِلَّا الْقَلِيلَ وَ إِنَّكَ لَتَحِسُ عَنَّا... 199

فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَ أَسْرُوا... 102

قَوْلَهُ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ انْتَصَرَ لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا بِمَنْ... 517

قال: قال لي أبي: يا جَعْفَرُ أَوْقِفْ مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا النَّوَابِغَ يَنْدُبَنِي... 72

قَفُّوا وَ لَا تَرْحَلُوا مِنْهَا، فَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَنَاخُ رُكَابِنَا... 390

قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ... 241

قَوْمُوا فَاشْتَرِبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَ تَوَضَّأُوا... 421

كَتَبَ إِلَى أَهْلِ مِصْرَ كُمْ هَذَا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمَّا إِذْ... 395

كُونُوا بِيَابِ هَذَا الرَّجُلِ فَإِنِّي ماضٍ إِلَيْهِ وَ مُكَلِّمُهُ،... 320

لَا أَجِيبُ ابْنَ زِيَادَ بِذَلِكَ أَبَدًا، فَهَلْ هُوَ إِلَّا... 396

لَا أَقْلَحَ قَوْمٌ أَنْتَرُوا مَرْضَاةَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى مَرْضَاةِ الْخَالِقِ... 391

لَا تَأْخُذُوا مِنْ ثُرْبَتِي شَيْئًا لِتَبَرَّكُوا بِهِ، فَإِنَّ كُلَّ ثُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا ثُرْبَةُ

جَدِّي... 49

لا تُطْلِفُوا عَنِّي حَدِيداً وَ لا تَغْسِلُوا عَنِّي دَمًا وَ ادْفِنُونِي فِي ثِيَابِي، فَإِنِّي ... 194

[587]

لا ضَرَرَ وَ لا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَام... 176

لا، كَمَا تَنْشِدُونَ وَ كَمَا تَرْتِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ... 47

لأنَّ أَقْتَلَ وَاللَّهِ بِمَكَانِ كَذَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ... 352

لا وَاللَّهِ يَابْنَ عَمِّي! لا فَارَقْتُ هَذَا الطَّرِيقَ أَبَدًا... 339

لا، وَ لَكِنْ لَمَّا أَخَذَتِ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيزِ نَظَرْتُ إِلَى نِسَائِي وَ بَنَاتِي

يَتَرَاكِضْنَ... 45

لا يَكُونُ أَهْوَنُ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ... 455

لَكِنَّ حَمْرَةَ لَابَوَاكِ لَهُ الْيَوْمَ... 73

لَبِيتَ أَنَّ فِي جُنْدِي مِائَةً مِثْلَكَ... 196

لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتُ... 378

مَا اكْتَحَلْتُ هَاشِمِيَّةً، وَ لَا اخْتَضَبْتُ، وَ لَا رَأَيْتُ... 520

مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا 19

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَقْطَعَ نَسْلِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصِلُونَ... 410

مَا كُنَّا نَشْكُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ هُمْ مُتَوَافِرُونَ أَنْ... 263

مَالِكُ، ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا، وَ لَا غَفَرَ... 397

مَالِكُ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ! وَ لَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ... 447

مَا لِهَذَا آتَيْتُ، وَ لَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمُ الْمُتَكْرَرَ، وَ دَفَنْتُمُ... 246

مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةٌ... 391

مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ هُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليهما السلام) لِمَا

يَرَى... 50

مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ،... 278

مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ... 241

مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللَّهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةٌ... 224

مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ... 47

مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا 82

[588]

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَائِدِ نُورِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيَكُنْ مِنْ زُؤَارٍ... 50

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَيْهِ سَكْرَةُ الْمَوْتِ،... 51

مَنْ كَانَ فِينَا بِإِذِلَّةٍ مُهْجَتُهُ وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا... 18

مَيِّتٌ لَابَوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ... 73

نَادِ أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ... 424

نادِ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يُقَاتِلَنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ... 425

وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي، وَ اخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ،... 260

وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ... 243

وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَ إِن لَّمْ أَخْرُجْ إِلَى... 337

وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَ لَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ... 26

وَاللَّهِ لَا أَسْتَعْمِلُ مُعَاوِيَةَ يَوْمَئِذٍ أَبَدًا... 145

وَاللَّهِ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبًا وَ... 254

وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ... 146

وَ مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ، مُقَطَّعٌ... 56

وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله)... 235

وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ... 246

وَ إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ... 244

وَ أَخَذَكَ النَّاسَ بِبَيْعَةِ ابْنِكَ، غُلَامٌ مِنَ الْغُلَمَانِ، يَشْرَبُ الشَّرَابَ،... 219

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: «إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ» فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةُ كَهَاشِمٍ... 96

وَ أَمَّا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِفُؤُسِنَا، وَ هُمْ أَكْثَرُ

وَ... 97

وَبَدَلَ مُهْجَتِهِ فِيكَ لِيَسْتَفْقِدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ 237

وَ خَيْرَ لِي مِصْرَعٍ أَنَا لِأَقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ... 265

وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ... 235، 255

[589]

وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِعُونَ مَا لَ اللَّهِ خِضْمَةً الْأَيْلِ نَبِئَةَ الرَّبِيعِ... 139

وَ كَانَ عِظَمُ ذَلِكَ وَ كِبَرُهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ (عليه السلام) فَقُتِلَتْ

شِيعَتُنَا... 191

وَكَانَ عَلَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ: إِنَّ ظَفَرْتُ بِالْمُغِيرَةِ لِاتَّبَعْتُهُ الْحِجَارَةَ... 174

وَكُنْتُمْ فِي مُنْتَدَبِكُمْ إِلَى صِقَيْنَ وَ دِينُكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ... 157

وَكُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً... 102

وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ... 96

وَ لَكِنِّي اِسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا... 163

وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ... 241

وَ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأْسَ يَحْيَى... 385

وَ هَذِهِ كُنْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَ رُسُلَهُمْ، وَ قَدْ... 261

وَيَحَاكَ! أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعَةِ يَزِيدَ وَ هُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ... 327

وَلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي، وَ... 432

وَيْلَكَ يَا بَنَ سَعْدَ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟... 397

وَيْلَكَ يَا مَرْوَانَ! إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رَجَسٌ، وَإِنَّا... 328

وَيَلِي عَلَى ابْنِ الزَّرْقَاءِ دَبَّاعَةَ الْأُدْمِ، لَوْ وُلِدَ لِي... 276

هَذَا مَنَزْلُكَ يَا فُلَانُ، وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ،... 403

هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، هَهُنَا مَنَاخُ رُكَابِنَا، وَ... 388

هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْخُوفَةِ إِلَيَّ، وَ لَا أَرَاهُمْ إِلَّا... 265

هَكَذَا وَاللَّهِ أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ... 485

هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ مُعَاوِيَةَ كَائِنَتْهُ خَبَرُ فَإِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا... 322

هَلْ مِنْ ذَابٍ يَدُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ... 454

هَيَّاهُتَ مِنَّا الدَّلَّةُ 17، 18، 26، 435، 503

هَيَّاهُتَ هَيَّاهُتَا يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ يَتْرُكُونِي... 351

هَيَّاهَاتَ يَا بَنَ عُمَرَ! إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرُكُونِي وَ إِنّ... 344

هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ... 19

يَا أَبَتَاهُ مَا صَنَعْتَ الْيَوْمَ مَعَ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ؟ 460

يَا ابْنَتِي، أَنَا أَبُوكِ وَ بَنَاتِي أَخَوَاتُكِ ; 370

يَا أَبَاهُ! أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي،... 448

يَا اخْتَاهُ اعْلَمِي، إِنَّ هَؤُلَاءِ أَصْحَابِي مِنْ عَالِمِ الدَّرِّ،... 416

يَا اخْتَاهُ أَوْصِيكِ بَوْلَدِي الصَّغِيرَ خَيْرًا، فَإِنَّهُ طِفْلٌ صَغِيرٌ... 456

يَا اخْتَاهُ مُنْذُ رَحَلْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْتُكَ مُتَبَسِّمَةً،... 416

يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ... 356

يَا أَخِيَّةُ! إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ فَأَبْرِي قَسَمِي، لَا تَشْقِي... 413

يَا أَصْحَابِي اعْلَمُوا أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَيْسَ لَهُمْ قَصْدٌ... 417

يا أُمّاهُ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ ... 337

يا أُمّاهُ وَ أَنَا وَاللَّهُ أَعْلَمُ ذَلِكَ، وَ أَنِّي ... 336

يا أبا هَارُونَ مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبْكِي عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ... 48

يا أبا هِرَّة! إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبِرْتُ،... 367

يا أَخِي جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، لَقَدْ نَصَحْتَ وَ أَشْرْتَ... 332

يا أَخِي كُنْتَ الْعَلَامَةَ مِنْ عَسْكَرِي وَ مُجْمَعَ عَدَدِنَا،... 452

يا أَخِي! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلَجَأٌ... 256

يا أَخِي وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلَجَأٌ... 332

يا أَخِيَّةُ اتَّقِي اللَّهَ وَ تَعَزِّي بِعِزِّ اللَّهِ، وَ... 412

يا أَسْمَاءُ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ عَهْدُ بَوْلادَتِهِ... 54

يا أَصْحَابِي إِنَّ هَذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، وَ... 444

يا أُمَّةَ السُّوءِ! بِئْسَمَا خَلَقْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عِثْرَتِهِ، أَمَا... 482

[591]

يا أُمَّةَ الْقُرْآنِ! هَذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوهَا، وَ هَذِهِ النَّارُ... 445

يا أَنَسُ أَطَابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَحْتُوا التُّرَابَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ... 80

يا أَهْلَ الْكُوفَةِ! قُبْحًا لَكُمْ وَ تَرْحًا، وَ بُؤْسًا... 473

يَا بَنَ الْحُرِّ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَ سَيْفِكَ، إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ... 384

يَا بَنَ الْخَطَّابِ! أَتُرَاكَ مُحْرَقًا عَلَى أَبِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ

أَبُوكَ... 117

يَا بَنَ عَبَّاسٍ! إِنَّكَ ابْنُ عَمِّ وَالِدِي، وَ لَمْ... 345

يَا بَنَ عَبَّاسٍ! فَمَا نَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بَنَتٍ... 342

يا بُنَيَّ إِعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا... 461

يا بُنَيَّ إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تُكَذَّبُ فِيهَا الرُّؤْيَا، فَأَعْلَمُكَ... 365

يا بَنِي عَقِيل! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، إِذْهَبُوا قَدْ... 407

يا بُنَيَّ يَعِزُّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى عَلِيٍّ وَ... 448

يا شَبَبْتَ بَنَ رَبْعِي، وَ يَا حَجَّارَ بَنَ أَبَجَرَ،... 430

يا ظَالِمًا لِنَفْسِهِ، عَاصِيًا لِرَبِّهِ، عَلَامَ تَحُولُ بَيْنِي وَ... 279

يا عَبَّاسُ! ارْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ — يَا أَخِي —... 399

يا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلُنِي؟ تَزْعَمُ أَنْ يُؤَلِّكَ الدَّعِيُّ ابْنَ... 437

يا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ! أُيْقِتِلْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْتَظِرُ إِلَيْهِ... 28

يا فِرَزْدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ... 235

يا فِرَزْدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ... 361

يا قَوْمُ قَدْ قَتَلْتُمْ أَخِي وَ أَوْلَادِي وَ أَنْصَارِي... 456

يا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَ يا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ،... 458

يا نَفْسِ اصْبِرِي فِيمَا أَصَابَكَ، إِلَهِي تَرَى مَا حَلَّ... 457

يا وَلَدِي أَنْتَ أَطْيَبُ ذُرِّيَّتِي، وَ أَفْضَلُ عِثْرَتِي،... 462

يا وَلَدِي بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ... 463

[592]

يا وَلَدِي قَدْ اسْتَحَوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ،... 461

يا وَلَدِي يَا عَلِيُّ وَاللَّهِ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّى... 387

يا وَيْلَكُمْ أَنْقَلُونِي عَلَى سُنَّةِ بَدَلْتُهَا؟ أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ... 466

يا وَيْلَكَ يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَنْسَيْتَ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ،... 443

يا هَذَا بَلِّغْ صَاحِبَكَ عَنِّي إِنَّي لَمْ أَرَدْ هَذَا... 395

يُلْقِي بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَ يَسْفِكُ دِمَاءَكُمْ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْكُمْ... 483

فهرست اشخاص و لقب ها

«آ»

آل امیّه 359

آمنه 197

«الف»

ائمه (عليهم السلام) 42، 44، 45، 46، 47، 48، 50، 60، 62، 64، 66،

67، 68، 69، 70، 71، 73، 74، 80، 563، 572

ابراهيم 43، 63، 76، 345، 346، 441، 447، 458، 459، 496،

498، 500، 517، 518، 519، 520، 522، 523، 528، 530

ابراهيم بن طلحه 237، 497

ابن ابى الحديد 26، 27، 39، 93، 94، 96، 104، 105، 106، 108،

110، 114، 120، 122، 123، 124، 128، 129، 133، 137، 139،

142، 146، 155، 156، 166، 171، 172، 173، 173، 174، 176،

176، 181، 182، 183، 185، 187، 188، 189، 190، 191، 197،

198، 202، 205، 223، 278، 514، 526

ابن اثير 42، 59، 92، 93، 94، 131، 132، 155، 157، 170، 171،

177، 185، 187، 192، 194، 196، 207، 208، 209، 211، 214،

217، 220، 221، 222، 223، 224، 225، 317، 320، 323، 348،

364، 381، 486، 511، 512، 517، 518

ابن اسحاق 114

ابن اعثم 147، 221، 235، 245، 246، 247، 255، 256، 257،

260، 322، 324، 325، 327، 328، 329، 330، 333، 334، 339،

340، 346، 349، 359، 372، 375، 377، 381، 384، 392، 394،

398، 402، 420، 449، 471، 474، 476، 518، 520

ابن جوزی 217

ابن حمّاد عبدی 565

ابن زیاد[عبيدالله بن زياد]172، 214، 363، 374، 375، 376، 388، 396،

400، 441، 469، 505، 506، 511، 514، 519، 520، 530

[594]

ابن سعد 166، 197، 364، 395، 396، 397، 398، 399، 400، 401،

432، 443، 444، 450، 466، 469

ابن سيرين 177، 196

ابن شهر آشوب 35، 156، 318

ابن عبّاس 40، 54، 55، 131، 178، 179، 187، 205، 261، 295،

341، 342، 343، 345، 346، 351، 352، 353، 365

ابن عبد ربّه 116، 136، 201، 207

ابن عرندس 572، 575

ابن عفيف 506

ابن قتیبّه 136، 167، 188، 210، 222

ابن ملجم 176، 183

ابوالاعلی مودودی 204

ابوالحتوف 482

ابوالفرج اصفهانی 108، 156، 188، 189، 214

ابوالفضل العبّاس 27، 530

ابوبکر 38، 106، 113، 114، 115، 116، 117، 118، 120، 121،

129، 132، 133، 136، 253، 301

ابوتراب 186، 327

ابوٹمامہ صائدی 443

ابوجعفر 176

ابودرداء 205

ابوذر 38، 39، 116، 205، 411

ابوزینب 182

ابوسعید خدری 429

ابوسفیان 29، 55، 93، 96، 98، 100، 101، 102، 119، 120، 121،

123، 133، 138، 142، 166، 170، 171، 179، 193، 256، 260،

283، 284، 289، 316، 325، 326، 327، 493، 525، 526

ابوسوار عدوی 177

ابوظلحه انصاری 128

ابوعماره 58، 133

ابوقیس 220

ابولؤلؤ 127

ابومسلم خراسانی 526

ابو موسی اشعری 135، 139، 150

ابوهریره 43، 122، 175

ابی بن کعب 116

ابی عبدالله (علیه السلام) 79، 399، 407

احمد عبّاس صالح 171

أحمر بن شُمَيْط 522

أحنف بن قيس 350

[595]

أخطل 214، 215

أخنس بن شريق 183

أربلى 370

أسحق 43

أسد كلبى 459

إسماعيل 43، 562

إسماء 54

إشعث بن قيس 189

امام باقر (عليه السلام) 44، 58، 72، 81، 191، 202، 240، 249، 440،

455

امام حسين (عليه السلام) [ابا عبدالله الحسين، ابا عبدالله (عليه السلام) و...] 18،

22، 24، 25، 26، 27، 28، 29، 30، 31، 32، 35، 36، 37، 38، 39،

40، 41، 42، 44، 45، 46، 47، 48، 49، 50، 51، 52، 53، 54، 55،

56، 57، 58، 59، 60، 61، 62، 64، 65، 66، 69، 70، 71، 74، 75،

77، 78، 79، 81، 83، 84، 104، 107، 109، 110، 111، 124،

125، 161، 175، 185، 186، 192، 194، 198، 203، 209، 210،

214، 215، 218، 219، 220، 221، 225، 230، 231، 232، 233،

234، 235، 236، 237، 239، 242، 243، 245، 251، 252، 253،

254، 255، 256، 257، 259، 261، 262، 263، 264، 265، 267،

271، 272، 275، 276، 277، 278، 279، 280، 281، 286، 291،

،307 ،303 ،302 ،301 ،300 ،299 ،298 ،295 ،294 ،293 ،292

،333 ،331 ،329 ،328 ،327 ،324 ،322 ،321 ،320 ،318 ،309

،350 ،347 ،344 ،342 ،341 ،340 ،339 ،338 ،336 ،335 ،334

،370 ،367 ،366 ،365 ،364 ،361 ،360 ،358 ،356 ،354 ،352

،396 ،393 ،391 ،390 ،389 ،388 ،387 ،385 ،384 ،382 ،380

،415 ،414 ،412 ،411 ،407 ،405 ،404 ،400 ،399 ،398 ،397

،448 ،445 ،443 ،441 ،432 ،431 ،426 ،424 ،420 ،419 ،416

،465 ،464 ،462 ،460 ،458 ،457 ،455 ،454 ،453 ،452 ،450

،493 ،485 ،482 ،481 ،480 ،479 ،477 ،472 ،471 ،469 ،466

،507 ،505 ،503 ،502 ،501 ،500 ،499 ،498 ،497 ،496 ،495

،524 ،523 ،521 ،519 ،516 ،515 ،514 ،513 ،512 ،511 ،510

،550 ،549 ،545 ،544 ،541 ،532 ،530 ،528 ،527 ،526 ،525

581 ،565 ،561 ،551

امام خمينى (قدس سره) 66، 67، 232، 251

امام رضا (عليه السلام) 46، 58، 59، 77، 563

امام سجّاد (عليه السلام) 20، 46، 48، 78، 237، 385، 387، 409،

410، 411، 454، 463، 516، 520، 524

امام صادق (عليه السلام) 45، 47، 48، 50، 57، 58، 60، 66، 72، 79،

81، 237، 338، 356، 496، 520، 562

امام مجتبى (عليه السلام) [امام حسن (عليه السلام)] 40، 106، 155، 156،

157، 158، 162، 188، 189، 190، 413

امراء القيس كلبى 57

امّ سلمه 337، 389

امّ كلثوم 130، 216، 272، 273، 275، 406، 456، 462، 465

اميمه 122

انس 80، 469، 470، 567، 568، 580

انس بن مالك 428، 429

اهل البيت (عليهم السلام) 20

«ب»

بحرانی 272، 410

بخاری 63، 80، 113، 114

براء بن عازب 116

بسر بن ارطاة 151، 152، 155، 165

بكر بن وائل 504

بلاذری 117، 143، 188، 224، 234، 246، 279

«پ»

پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ)[پیامبر اسلام، رسول خدا، پیغمبر، حضرت

محمد(صلی اللہ علیہ وآلہ) و...] 19، 20، 24، 28، 35، 36، 37، 41،

42، 53، 54، 55، 56، 62، 63، 72، 73، 74، 76، 80، 81، 89، 90،

91، 98، 99، 100، 101، 102، 103، 105، 106، 107، 108، 109،

110، 113، 114، 115، 117، 118، 120، 121، 124، 127، 129،

132، 134، 135، 136، 142، 143، 153، 157، 161، 163، 165،

166، 167، 169، 170، 172، 173، 174، 175، 176، 177، 181،

183، 184، 186، 192، 196، 201، 203، 205، 206، 207، 210،

211، 215، 224، 232، 237، 241، 245، 252، 253، 256، 263،

264، 272، 273، 277، 282، 283، 284، 286، 287، 294، 295،

296، 297، 298، 301، 302، 303، 304، 305، 306، 307، 308،

309، 313، 314، 318، 319، 321، 325، 326، 327،

،343 ،342 ،341 ،337 ،336 ،335 ،333 ،331 ،330 ،329 ،328

،364 ،361 ،360 ،359 ،358 ،355 ،353 ،352 ،351 ،350 ،349

،413 ،408 ،405 ،401 ،393 ،391 ،389 ،384 ،380 ،373 ،363

،447 ،446 ،444 ،434 ،429 ،428 ،424 ،423 ،420 ،418 ،416

،483 ،480 ،478 ،476 ،475 ،472 ،470 ،469 ،462 ،460 ،455

526 ،525 ،524 ،508 ،507 ،498 ،497 ،496 ،495 ،493 ،485

«ت»

توماس کارلایل 29

«ج»

جابر بن عبدالله انصاری 429

جاحظ 203 ،187 ،185

جبرئیل 52، 80، 253، 305، 307، 308، 389، 390، 391، 555،

556

جرج جرداق 140

جعدہ 189

جعفر 40، 49، 72، 74، 76، 93، 166، 176، 272، 273، 275،

302، 304، 307، 358، 360، 407، 428، 439، 467، 475، 476،

564

جعفر بن ابی طالب 166

جعفر حلّی 577

جعفر طیّار 74، 429، 439

جواد شبّر 581

حاکم نیشابوری 80، 192

حبیب بن مظاهر 258، 399، 410، 415، 417، 429، 443، 459،

461

حجاج 94، 371، 382، 436، 525

حجاج بن مسروق 371، 382، 443

حجاج بن یوسف ثقفی 364

حجار بن ابجر 430

حجر بن عدی 106، 175، 192، 193، 194، 195، 204، 280، 283،

286

حرّ بن یزید 371، 373، 374، 392، 459

حرملة بن کاهل اسدی 455

حسن 35، 36، 37، 38، 40، 41، 42، 52، 61، 63، 97، 104، 155،

156، 157، 158، 162، 163، 170، 173، 174، 175، 185، 186،

188، 189، 190، 191، 195، 205، 207، 229، 233، 250، 253،

255، 263، 277، 283، 295، 307، 317، 335، 363، 409، 412،

424، 449، 469، 471، 487، 503

[598]

حسن بصرى 211، 223

حصين بن تميم 363، 443

حصين بن مالك سكونى 483

حصين بن نمير 224، 520

حكم بن ابى العاص 136، 142

حكيم بن مُنْقِذ كِنْدَى 511

حمزه 63، 73، 102، 133، 307، 338، 403، 409، 429، 439،

528، 530

حميد بن مسلم 504

حنظله 101، 217، 221، 222

حواريون 53، 196

حوى 411

«خ»

خالد بن سعد بن نفيل 509

خالد بن وليد 122، 208

خامس آل عبا 78

خُذِفَ 108

خوارزمی 245، 247، 255، 260، 263، 264، 317، 318، 320،

321، 324، 325، 327، 328، 329، 330، 333، 334، 339، 346،

349، 359، 365، 366، 367، 373، 375، 377، 388، 392، 394،

395، 396، 424، 437، 451، 455، 477، 481، 483، 485

«د»

داوُد بن الطرمّاح 458، 459

داود رقی 45

داودی 22، 32

دعبل 20، 47، 58، 59، 563

دکتر زرکلی 116

دکتر زگار 116

دینوری 108، 262، 364، 396، 522

«ذ»

ذهبي 37، 104، 116، 136، 162، 225

«ر»

رباب 57، 545

رستم نژاد 22، 32

رفاعة بن شدّاد 258، 392، 393، 507، 508، 511

«ز»

زبير 116، 127، 129، 130، 146، 147، 148، 149، 208، 220،

221، 224، 225، 255، 261، 316، 317، 318، 319، 339، 340،

354، 364، 515، 516، 518، 519، 522

زكريّا 51، 53

زهرا (عليها السلام) [فاطمه، فاطمه زهرا (عليها السلام)] 24، 36،

،210 ،173 ،117 ،116 ،106 ،89 ،80 ،77 ،74 ،63 ،55 ،54 ،53

،475 ،470 ،453 ،418 ،415 ،413 ،336 ،307 ،303 ،278 ،276

581 ،497 ،479 ،476

زُھری 148

461 ،459 ،417 ،410 ،408 ،399 زھیر بن قین

،139 ،134 ،106 ،92 ،71 ،67 ،60 ،47 ،45 ،19 زیاد[زیاد بن ابیہ]

،192 ،191 ،177 ،175 ،172 ،171 ،170 ،169 ،165 ،164 ،157

،211 ،210 ،209 ،208 ،205 ،203 ،202 ،201 ،197 ،194 ،193

،287 ،284 ،283 ،282 ،274 ،261 ،246 ،244 ،234 ،224 ،218

،396 ،392 ،391 ،387 ،376 ،371 ،368 ،344 ،341 ،331 ،289

،511 ،510 ،507 ،506 ،505 ،474 ،448 ،440 ،437 ،410 ،397

512، 514، 515، 519، 520، 521، 523، 527، 556، 558، 560،

564، 576

زيد 304، 307، 528، 530

زيد بن ارقم 138، 428، 429

زيد بن حارثه 76

زينب(عليها السلام) 19، 28، 57، 80، 358، 414، 415، 416، 418،

460، 462، 485، 486

«س»

سُدَيْفٍ 527، 528، 529، 530

سَرْجُون 214

سعدبن ابى وقاص 127، 129، 130، 186، 189، 207

سعد بن حذيفة بن يمان 509

سعيد بن عاص 110، 135، 139، 165، 201، 208

سعيد بن عبدالله 347، 408

سعيد بن مسيب 204

سفيان بن عوف 151، 216

سلمان فارسي 116

سلمان هادي الطعمه 20

سليمان بن صرد 257، 258، 393، 507، 508، 509، 510، 511،

512

سمره 176، 177

سمرة بن جندب 175، 183

سميه 169، 171، 209، 283، 289

429 سہل بن سعد ساعدی

562، 47 سیّد حمیری

502 سیّد علی اکبر قرشی

500، 499 سیّد قطب

[600]

581 سیّد محمد حسین قزوینی

223، 217، 189، 143، 38 سیوطی

«ش»

522، 519، 430 شبّث بن ربعی

202، 197، 164 شعبی

شمر 27، 61، 75، 115، 121، 127، 128، 130، 155، 158، 170،

195، 204، 206، 219، 231، 240، 243، 245، 247، 250، 283،

286، 288، 289، 290، 298، 299، 316، 392، 424، 429، 439،

481، 519، 521، 545، 572، 573

581 شیخ حسن خلیعی

54 شیخ سلیمان قندوزی

35، 57، 156، 158، 189، 190، 261، 322، 363، 368، شیخ مفید

411، 565

«ص»

252 صاحب الزمان (علیه السلام)

72 صاحب جواهر

«ض»

«ط»

طبرانی 103، 104، 497

طبری 28، 59، 92، 101، 108، 116، 129، 131، 133، 135،

136، 137، 139، 145، 146، 148، 149، 171، 177، 185، 194،

196، 197، 208، 209، 211، 214، 220، 221، 223، 224، 225،

235، 236، 247، 257، 261، 268، 317، 320، 324، 329، 348،

351، 363، 368، 372، 375، 381، 385، 395، 400، 402، 413،

422، 431، 443، 511، 513، 515، 516، 517، 518، 519، 520،

522

طلحه 116، 127، 128، 129، 130، 146، 147، 148، 149، 496

«ع»

عاص 165، 166

عائشه 129، 143، 147، 148، 171، 180، 195، 200، 201

عبّاس بن عبدالمطلب 116

عبّاس محمود عقاد 30، 521، 531، 532

عبدالدار 92

عبدالرحمان بن عوف 128، 129، 130، 131

عبدالكريم خطيب 110

عبدالكريم هاشمي نژاد 499

عبدالله بن ابي سرح 135، 136، 138

[601]

عبدالله بن جعفر 93، 94

عبدالله بن حمّاد 60

عبدالله بن خالد 139

عبدالله بن زبعرى 108

عبدالله بن زبير 522

عبدالله بن سعد بن نُفيل 511

عبدالله بن سعد بن نُفيل أزدى 507

عبدالله بن عامر 148، 145، 139

عبدالله بن عامر بن كريز 135

عبدالله بن عفيف 505

عبدالله بن عقيل 459، 458

عبدالله بن عمر 345

عبدالله بن غالب 58

عبدالله بن مسعده 151

عبدالله بن مسعود 39

عبدالله بن مطيع 519، 518، 365، 364، 261

عبدالله بن وال 507، 393

عبدالله بن يقطر 368، 367

عبدالله سقّاح 527

عبدالمك 523

عبدالمك مروان 523، 519، 215

عبدشمس 92

عبد مناف 93، 92، 91

عبيد 147، 156، 169، 170، 209، 287، 363، 384، 385، 391،

396، 506، 513، 520

عبيد الله 383، 391، 392، 506، 514

عبيد الله بن حرّ 382، 383، 384

عبيد الله بن عباس 155، 156

عتبة بن ابولهب 116

عثمان 38، 39، 94، 106، 124، 127، 128، 129، 130، 131، 132،

133، 134، 135، 136، 137، 138، 139، 140، 141، 142، 143،

144، 145، 146، 147، 148، 149، 167، 181، 182، 187، 331

عثمان بن محمد بن ابوسفیان 222

عثمان بن مظعون 63، 78

عقبة ابن سمعان 374

عقبه بن عمر سهمی 561

علامه امینی 134، 139، 166، 182، 184، 188، 205

علامه مجلسی 35، 96، 97، 187، 521

علقه حضرمی 44

علی (علیه السلام) 36، 39، 53، 54، 58، 95، 97، 100، 102، 103،

104، 110، 115، 116،

[602]

120، 121، 127، 128، 129، 130، 131، 137، 139، 141، 144،

145، 146، 147، 148، 149، 150، 153، 155، 162، 163، 167،

168، 172، 174، 176، 181، 182، 183، 184، 185، 186، 187،

188، 189، 190، 191، 193، 194، 197، 198، 202، 205، 206،

207، 232، 241، 242، 249، 250، 253، 263، 275، 276، 280،

،308 ،307 ،306 ،305 ،303 ،301 ،291 ،289 ،287 ،284 ،281

،505 ،470 ،469 ،452 ،438 ،398 ،391 ،377 ،363 ،335 ،309

527 ،515

449 ،427 ،366 ،365 ،18 **على اكبر (عليه السلام)**

،413 ،411 ،403 ،401 ،276 ،223 ،63 **على بن الحسين (عليهما السلام)**

،496 ،459 ،458 ،447 ،276 ،237 ،462 ،461 ،460 ،446 ،421

520 ،496 ،472 ،533

419 ،418 **على بن مظاهر**

116 **عمّار بن ياسر**

166 **عمار هـ**

،120 ،118 ،116 ،114 ،106 ،102 ،101 ،99 ،56 ،38 ،28 **عمر**

،133 ،132 ،131 ،130 ،129 ،128 ،127 ،124 ،123 ،122 ،121

،196 ،186 ،173 ،172 ،168 ،167 ،166 ،164 ،145 ،137 ،136

،281 ،280 ،253 ،252 ،240 ،233 ،231 ،220 ،212 ،208 ،197

،346 ،345 ،344 ،343 ،341 ،303 ،301 ،299 ،298 ،291 ،290

،476 ،474 ،450 ،447 ،437 ،433 ،423 ،420 ،365 ،360 ،353

571 ،531 ،525 ،516 ،515 ،513 ،488 ،487 ،486 ،484 ،480

335 عمر بن ابی طالب

305 ،167 ،132 ،117 ،116 عمر بن خطاب

،437 ،432 ،424 ،400 ،398 ،396 ،395 ،129 ،28 عمر بن سعد

504 ،486 ،485 ،447 ،441

201 ،187 عمر بن عبدالعزیز

400 عمرو بن حجّاج زبیدی

288 ،286 ،283 ،281 ،206 ،198 ،197 ،196 عمرو بن حمق

عمر بن عاص 122، 146، 150، 164، 165، 166

عمر بن عبدالله بن معمر 350

عمر بن عاص 122، 165، 167، 168، 169

عمیر انصاری 424

عمیر بن مطاع 459

[603]

عیسی بن مریم 53، 312

«ف»

فرزدق 235، 361، 362، 369

فضیل 79

فیروز 127

فیض کاشانی 72

«ق»

قاضی نعمان مصری 294، 215

قُصیّ 153، 92

قندوزی 477، 466، 368، 54

قیس بن مسهرّ صیداوی 394، 363، 362

قیس بن هیثم 350

«ك»

کلبی 459، 390، 57

کَمِیت اسدی 58، 47

«گ»

گاندی 84، 501

«ل»

لیلا بنت حلوان 108

«م»

ماربین 67، 69، 497، 499

مالک اشتر 135، 150، 517

مالک بن مسمع بکری 350

مایکل برانت 69

مثنیٰ بن مخربہ عبدی 509

محتشم 17، 25، 551، 559

محسن ابوالحبّ 20

125 محقق اصفهانی

522، 431 محمد بن اشعث

177 محمد بن سلیم

335 محمد بن عمر

122 محمد بن مسلمه

524، 517، 333، 332، 264، 256، 246 محمد حنفیه

501 محمد علی جناح

مختار 364، 511، 512، 513، 514، 515، 516، 517، 518، 519،

520، 521، 522، 523، 524

172 مدائنی

143، 64 مرتضی مطهری

مروان بن حكم 136، 137، 138، 139، 142، 148، 165، 188، 201،

209، 222، 255، 272، 273، 274، 275، 276، 277، 278، 292،

322، 324، 326، 327، 328، 480، 519، 525، 526، 527

مریم 43، 48، 214، 582

[604]

مسرف بن عقبه 224

مسعود بن عمرو 350

مسعودی 105، 134، 135، 139، 194، 213، 216

مسلم بن عقبه 222، 223

مسلم بن عقيل 172، 246، 257، 258، 259، 339، 347، 348، 349،

362، 363، 367، 368، 369، 370، 383، 431، 459، 512، 514،

530

مسلم بن عوسجه 407، 459، 461

مسيّب بن نجبه 258، 393، 507، 508، 511

مصعب 364، 522، 523، 524

مصعب بن زبير 364، 522

مطرف بن مغيره 105

معاويه 40، 41، 42، 93، 96، 101، 102، 105، 106، 118، 121،

122، 123، 124، 134، 141، 142، 143، 144، 145، 146، 147،

148، 149، 150، 151، 152، 153، 155، 156، 157، 158، 159،

161، 162، 163، 164، 165، 167، 168، 169، 170، 171، 172،

173، 174، 175، 176، 177، 178، 179، 180، 181، 182، 183،

184، 185، 186، 187، 188، 189، 190، 191، 192، 193، 194،

195، 196، 197، 198، 199، 200، 201، 202، 203، 204، 205،

206، 207، 208، 209، 210، 211، 212، 213، 214، 215، 216،

،256 ،255 ،254 ،253 ،250 ،245 ،244 ،234 ،233 ،222 ،219

،284 ،283 ،281 ،280 ،279 ،278 ،275 ،272 ،271 ،258 ،257

،297 ،296 ،295 ،294 ،293 ،292 ،291 ،290 ،289 ،286 ،285

،323 ،322 ،320 ،318 ،317 ،316 ،302 ،301 ،300 ،299 ،298

،503 ،498 ،435 ،391 ،359 ،344 ،343 ،341 ،332 ،331 ،327

527 ،510

،185 ،175 ،174 ،173 ،172 ،170 ،165 ،164 ،145 ،105 مغیره

208 ،200 ،193

382 مقاتل بن حسان

176 ،31 ،22 مکارم شیرازی

350 منذر بن جارود

45 منصور دوانیقی

موسیٰ 43، 52، 74، 186، 304، 306، 339، 340، 498، 509، 563،

577

موسیٰ بن جعفر (عليهما السلام) 49

موسیٰ بن عمیر 424

[605]

موسیوماربین 28

میسون 213

«ن»

نائله 137

نجاشی 166، 167، 565

نعمان بن بشیر 151، 258

نعمان بن منذر 371

نوفل 453

«و»

وحشی 530

ولید بن عتبہ 101، 220، 279، 324، 325

ولید بن عصیر 511

«هـ»

هارون مکفوف 47، 58

هانی بن عروه 367، 459

هانی بن هانی 347

هلال 417، 458، 459

«ی»

یحییٰ بن زکریّا (علیہ السلام) 344، 345، 385، 386

یحییٰ بن کثیر 458، 459

یزید 19، 26، 30، 41، 42، 54، 57، 77، 78، 80، 93، 94، 100،

107، 108، 109، 118، 119، 121، 161، 174، 180، 189، 199،

205، 207، 208، 209، 210، 211، 212، 213، 214، 215، 216،

217، 218، 219، 220، 221، 222، 223، 224، 225، 234، 235،

237، 239، 245، 253، 254، 255، 256، 257، 262، 272، 273،

274، 275، 285، 291، 292، 294، 295، 296، 297، 298، 299،

300، 301، 316، 317، 318، 320، 321، 322، 323، 325، 326،

327، 328، 329، 330، 331، 332، 333، 335، 338، 340، 341،

343، 344، 346، 351، 353، 356، 357، 358، 359، 364، 371،

،463 ،458 ،445 ،443 ،440 ،435 ،431 ،430 ،396 ،391 ،383

،515 ،510 ،505 ،504 ،503 ،499 ،498 ،497 ،496 ،495 ،480

577 ،576 ،575 ،574 ،560 ،542 ،532 ،516

یزید بن اسد قسری 143

یزید بن حارث 430

یزید بن مظاهر 459

یزید بن مفرغ 329

یعقوب 355 ،63 ،43

یعقوبی 169 ،168 ،158 ،156 ،147 ،139

[606]

،216 ،212 ،209 ،208 ،204 ،201 ،200 ،199 ،198 ،180 ،171

520 ،518

یعلی بن امیہ 148

[607]

فهرست قبایل و گروه ها

امویان 66، 93، 109، 110، 113، 134، 135، 136، 161، 191،

513، 515

أزد 506

بنی اسد 418

بنی اشهل 75

بنی امیة 203، 576

بنی ظفر 73

بنی عبّاس 48، 527، 528

بنی هاشم 78، 81، 82، 91، 92، 93، 94، 94، 97، 100، 103، 105،

110، 113، 124، 124، 182، 263، 272، 274، 275، 280، 302،

320، 321، 338، 399، 415، 416، 417، 431، 446، 520، 524،

525، 526، 528، 529، 530

تیم 119، 120، 129، 133، 328

حزب الله جنوب لبنان 18، 502

خوارج 150

عبّاسیان 66، 526

عدی 106، 119، 120، 133، 175، 192، 193، 194، 195، 204،

205، 277، 280، 283، 286، 428، 429

عُسفان 93

قاسطين 39

قریش 91، 92، 94، 95، 97، 98، 99، 100، 101، 103، 104، 105،

108، 110، 113، 114، 115، 118، 119، 120، 128، 135، 166،

170، 276، 277، 284، 300، 467، 468، 469، 470

قضاءه 136

مارقین 39

ناکثین 39

[608]

[609]

فهرست اماکن

آفریقا 138

أحد 73، 102، 108، 110، 467، 470، 528

اردن 123، 407

القفا 514

انبأر 151

بدر 101، 106، 108، 109، 110، 215، 223، 465، 467، 469،

470، 555، 571، 575

بصره 135، 139، 145، 147، 148، 169، 172، 173، 175، 177،

193، 200، 201، 208، 214، 235، 289، 350، 351، 362، 364،

509، 519، 521، 522

364، 362 بطن الرّمّه

29 بغداد

379 بيضه

201 بين النهرين

367، 366، 365 ثعلبيّه

107 جيرون

363 حاجز

362 حاجز بطن الرّمّه

167، 166 حبشه

517، 295، 280، 272، 210، 167، 165، 150، 115، 99 حجاز

567، 364، 225، 224، 223، 221 حرّه

حنين 470

خراسان 526، 191

دارالاماره 523، 520، 364، 363، 258

دارالندوه 94

دمشق 170، 164، 162، 158، 136، 133، 123، 107، 78، 40، 39

171، 172، 173، 174، 180، 189، 192، 193، 194، 195، 197

209، 211، 214، 216، 219، 245، 278، 293، 495

دير مُرّان 216

ديلم 400

ذات السلاسل 169

ذاخشب 143

ذو حسم 371

ربذه 38

زباله 368، 367

[610]

سقيفه 42، 113، 114، 115، 116، 117، 118، 119، 120، 125،

213، 233، 298

سوريّه 123

شاطى الفرات 390، 570

شام 19، 20، 40، 57، 81، 92، 93، 105، 119، 121، 122، 124،

134، 142، 143، 145، 146، 149، 150، 151، 153، 157، 165،

167، 180، 184، 185، 190، 193، 197، 200، 201، 208، 211،

214، 217، 218، 221، 223، 224، 225، 235، 258، 260، 284،

411، 497، 511، 515، 519، 525

صقین 39، 54، 149، 150، 157، 168، 196، 388، 389، 505

عذیب 379

عراق 20، 86، 139، 142، 150، 151، 153، 165، 191، 201،

264، 265، 279، 336، 337، 351، 352، 354، 356، 357، 358،

364، 398، 440، 502، 507، 508، 513، 519، 522، 523، 525،

528، 550

عرفات 98

عين التمر 382

غاضريّه 390

غسان 92

فارس 170، 513

فدك 142، 201

فلسطين 123، 167

قصر بنى مقاتل 382

قططانيه 382

كربلا 17، 18، 19، 20، 22، 23، 24، 25، 27، 29، 30، 42، 44،

49، 50، 52، 53، 55، 58، 60، 61، 70، 75، 78، 80، 81، 84،

100، 101، 106، 107، 108، 110، 111، 127، 129، 141، 155،

161، 172، 213، 220، 221، 223، 231، 235، 236، 263، 265،

271، 309، 336، 337، 355، 373، 385، 387، 388، 390، 391،

395، 398، 400، 401، 405، 446، 459، 463، 465، 478، 487،

493، 495، 499، 501، 502، 503، 504، 505، 507، 511، 513،

514، 520، 521، 522، 524، 526، 529، 532، 537، 542، 549،

،570 ،568 ،565 ،563 ،561 ،558 ،555 ،553 ،552 ،551 ،550

582 ،578 ،575 ،572

29 كمبريج

،169 ،165 ،162 ،152 ،151 ،147 ،135 ،134 ،60 ،57 ،19 كوفه

،214 ،208 ،201 ،200 ،193 ،191 ،185 ،175 ،174 ،172

[611]

،262 ،261 ،260 ،258 ،257 ،248 ،247 ،246 ،234 ،233 ،221

،351 ،350 ،349 ،348 ،347 ،331 ،292 ،289 ،284 ،265 ،264

،371 ،369 ،368 ،367 ،365 ،364 ،363 ،362 ،361 ،354 ،353

،431 ،424 ،423 ،394 ،392 ،385 ،384 ،382 ،376 ،375 ،373

،514 ،512 ،511 ،510 ،509 ،507 ،506 ،505 ،495 ،437 ،432

556 ،530 ،524 ،523 ،522 ،521 ،520 ،519 ،518 ،516 ،515

502 ،123 ،18 لبنان

مدينة 20، 40، 63، 73، 74، 81، 99، 108، 110، 120، 122، 136،

137، 142، 143، 144، 146، 165، 172، 178، 180، 184، 185،

186، 201، 205، 206، 209، 210، 211، 216، 217، 219، 220،

221، 222، 223، 224، 225، 245، 249، 253، 255، 263، 275،

279، 295، 299، 301، 306، 316، 320، 321، 325، 328، 329،

330، 331، 333، 336، 338، 339، 341، 343، 344، 346، 349،

358، 364، 368، 373، 416، 469، 496، 497، 504، 520، 553،

554، 557

مرج عذرا 193، 194

مزدلفه 98

مسجد الحرام 225

مصر 30، 122، 135، 136، 141، 165، 167، 168، 204، 212،

215، 294، 355، 371، 395، 441، 499، 521، 528، 531

مگه 18، 93، 98، 99، 100، 101، 102، 135، 147، 148، 166،

184، 201، 209، 216، 221، 224، 225، 261، 263، 264، 265،

327، 331، 332، 333، 339، 340، 341، 347، 352، 354، 356،

358، 360، 361، 362، 363، 364، 367، 368، 469، 515، 519،

موتہ 74

موصل 197، 519، 520، 522

نُخَيْلَه 162، 510

نہروان 150

واقصہ 379

واقم 221

یثرب 99

یمن 92، 148، 150، 201، 278، 284، 332، 357

[612]

[613]

فهرست منابع

1 – قرآن کریم.

2 – نهج البلاغه.

3 – ابوالشهدا، عباس محمود عقاد، ترجمه محمد کاظم معزّی، انتشارات

کتابفروشی علمیه اسلامیّه، تهران، 1341 ش.

4 — الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، انتشارات اسوه، قم، چاپ سوم، 1422

ق.

5 — احقاق الحق، سیّد نورالله حسینی، انتشارات مکتبه اسلامیّه، تهران، چاپ

اول، 1398 ق.

6 — اخبار الطوال دینوری، احمد بن داود دینوری، احیاء الکتب العربیه، چاپ

اول، قاهره، 1960 م.

7 — ادب الطف، جواد شبّر، دارالمرتضی، بیروت، 1409 ق.

8 — الارشاد، شیخ مفید، انتشارات اسلامیّه، تهران، چاپ اول، 1380 ش.

9 — الاستیعاب، ابن عبدالبر، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، 1433 ق.

10 — اسدالغابه، ابن اثیر، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول.

11 — اشک شفق، رضا معصومی، انتشارات رشیدی، تهران، چاپ ششم.

12 – الإصابة في تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلاني، دار احياء التراث،

بيروت، چاپ اول، 1328 ق.

13 – الأعلام، خيرالدين زركلي، دارالعلم، بيروت، چاپ هشتم، 1989 م.

[614]

14 – اعيان الشيعة، سيد محسن امين، دارالتعارف، بيروت، چاپ اول.

15 – اقبال الاعمال، سيد بن طاووس، انتشارات دفتر تبليغات، چاپ دوم،

1418 ق.

16 – الامالي، محمد بن علي بن بابويه قمي (شيخ صدوق)، انتشارات كتابخانه

اسلامي، 1362 ش.

17 – الامالي، شيخ مفيد، نشر جامعه مدرسين، قم.

18 – الامالي، محمد بن حسن طوسي، دارالثقافة، چاپ اول، 1414 ق.

19 – الامام على صوت العدالة الانسانية، منشورات ذوى القربى، قم، چاپ
اول، 1381 ش.

20 – انساب الاشراف، بلاذرى، با تحقيق دكتور زكار و دكتور زركلى، دارالفكر
بيروت، چاپ دوم، 1424 ق.

21 – بحار الانوار، علامه مجلسى، مؤسسة الوفاء، بيروت، چاپ دوم، 1403
ق.

22 – البداية و النهاية، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول.

23 – پيام امام اميرالمؤمنين(عليه السلام)، آية الله ناصر مكارم شيرازى،
دارالكتب الاسلاميه، تهران، چاپ اول.

24 – تاريخ ابن عساكر، دارالفكر، بيروت، 1415 ق.

25 – تاريخ يعقوبى، دار صادر، بيروت، چاپ اول.

26 – تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطي، دارالقلم، بيروت، چاپ اول، 1406

ق.

27 – تاريخ تمدن، ويل دورانت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي،

چاپ دوم.

28 – تاريخ طبري،

محمد بن جرير طبري، مؤسسه اعلمي، بيروت، چاپ چهارم، 1403 ق.

29 – تنمة المنتهى، شيخ عباس قمي، انتشارات داورى، قم، چاپ چهارم،

1417 ق.

30 – تحف العقول، ابن شعبه حرّانى، مكتبة بصيرتى، قم، چاپ پنجم، 1394

ق.

31 – تذكرة الخواص، منشورات الشريف الرضى، قم، چاپ اول، 1418 ق.

32 – تراث كربلا، سلمان هادى الطعمه، منشورات مؤسسة الاعلمي

للمطبوعات،

بیروت، چاپ دوم، 1403 ق.

33 — تفسیر ابن کثیر، دارالمعرفة، بیروت، 1412 ق.

34 — تفسیر فخر رازی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم.

35 — تفسیر نمونه، آية الله ناصر مكارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیة، تهران،

چاپ 29 .

36 — تنقیح المقال، مامقانی، چاپ سنگی.

37 — تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، نشر صدوق، تهران، چاپ اول،

1417 ق.

38 — تهذیب التهذیب،

ابن حجر عسقلانی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، 1415 ق.

39 — جواهرالکلام، شیخ محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت،

چاپ هفتم، 1981 م.

40 — حماسه حسینی، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ دهم،

1366 ش.

41 — حیاة الامام الحسین بن علی، شیخ باقر شریف القرشی، دارالبلاغۃ،

بیروت، چاپ اول، 1413 ق.

42 — الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، مؤسسه امام مهدی (علیه السلام)،

قم، 1409 ق.

43 — دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، حسن الامین، دارالتعارف، بیروت،

چاپ ششم، 1422 ق.

44 — درسی که حسین به انسان ها آموخت، سیّد عبدالکریم هاشمی نژاد،

انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، 1383 ش.

45 – الدّر المنثور، جلال الدين سيوطي، كتابخانه آية الله مرعشي نجفي، قم،

1404 ق.

46 – الدمعة الساكبة، ملا محمد باقر بهبهاني، مؤسسه اعلمي، بيروت، 1404

ق.

47 – ديوان خوشدل تهراني، چاپ اول، 1348 ش.

48 – ربيع الابرار، زمخشرى، مؤسسة الاعلمي، بيروت، چاپ اول، 1412

ق.

49 – رجال كشي، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، 1404 ق.

50 – روح المعاني، سيد محمود آلوسي، داراحياء التراث، بيروت، چاپ چهارم،

1405 ق.

51 – زفرات الثقلين فی مآتم الحسین، شیخ محمد باقر محمودی، نشر مجمع

احیاء الثقافة الاسلامیة، قم، چاپ اول.

52 – سفینه البحار، شیخ عباس قمی، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، 1414

ق.

53 – سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، دارالفکر، بیروت.

54 – سنن ترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، دارالفکر، بیروت، 1403 ق.

55 – سیر اعلام النبلاء، ذهبی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، 1417 ق.

56 – سیره ابن هشام، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول.

57 – سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام

صادق(علیه السلام)، چاپ دوم، 1374 ش.

58 – سیری در نهج البلاغه، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.

59 – شرح نهج البلاغه، شيخ محمد عبده، دفتر تبليغات اسلامي، قم، چاپ اول،

1411 ق.

60 – شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، دارالكتب العلمية، قم، چاپ اول،

1378 ق.

61 – صحيح بخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، دارالجيل، بيروت، چاپ اول.

62 – صحيح مسلم، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اول، 1374 ق.

63 – طبقات ابن سعد، دار بيروت للطباعة و النشر، چاپ اول، 1405 ق.

64 – عقد الفريد، ابن عبد ربّه، دارالكتاب العربى، بيروت، 1406 ق.

65 – العوالم، شيخ عبدالله بحراني، تحقيق و نشر مدرسه امام مهدى(عليه

السلام)، چاپ اول، 1365 ش.

66 – الغدير، علامه امينى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، چاپ دوم، 1366 ش.

67 – فتوح ابن اعثم، دارالندوة الجديدة، بيروت، چاپ اول.

68 — فرهنگ فارسی معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، 1360

ش.

69 — فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی، علامه سید عبدالحسین شرف

الدین، ترجمه علی صحت.

[617]

70 — فی ضلال القرآن، سید محمد قطب، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ پنجم،

1386 ق.

71 — قصه کربلا، علی نظری منفرد، انتشارات سرور، چاپ سوم، 1377 ش.

72 — القواعد الفقہیة، آية الله ناصر مكارم شیرازی، مدرسة الامام

امیرالمؤمنین(علیه السلام)، چاپ دوم، 1410 ق.

73 — الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار صعب و دارالتعارف، بیروت، چاپ

چهارم، 1401 ق.

74 — كامل ابن اثير، دارالصادر، بيروت، چاپ اول، 1385 ق.

75 — كامل الزيارات، ابن قولويه، نشر صدوق، چاپ اول، 1375 ش.

76 — كشف الغمّة، على بن عيسى اربلى، مكتبة بنى هاشم، تبريز، 1381 ق.

77 — كنز العمال، متقى هندی، مؤسسة الرسالة، بيروت، 1409 ق.

78 — لسان الميزان، ابن حجر عسقلانى، مؤسسة الاعلمى، بيروت، چاپ سوم،

1406 ق.

79 — مأساة الحسين بين السائل و المجيب، الشيخ عبدالوهاب الكايشى،

دارالزهراء، بيروت، چاپ اول، 1973 م.

80 — مثير الاحزان، ابن نما حلى، مؤسسه امام مهدي(عليه السلام)، قم، 1406

ق.

81 — مجمع البيان، ابوعلی طبرسى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ اول،

1415 ق.

82 — محجة البيضاء، ملا محسن فيض كاشاني، دفتر انتشارات اسلامي جامعه

مدرسین، چاپ دوم.

83 — مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور، دارالفکر، دمشق، چاپ اول، 1405

ق.

84 — مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني، مؤسسه معارف اسلاميه، قم، 1414

ق.

85 — مرد ما فوق انسان ها، سيد علي اكبر قرشي، مركز انتشارات دارالتبليغ

اسلامي.

86 — مروج الذهب، مسعودي، دارالهجرة، قم، چاپ دوم، 1404 ق.

[618]

87 — مستدرک الوسائل، حاجي نوري طبرسي، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ اول،

1407 ق.

88 — مستدرک حاکم، دارالمعرفة، بیروت.

89 — مسند احمد، دارالصادر، بیروت.

90 — مصنف ابن ابی شیبہ، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، 1409 ق.

91 — معالی السبطين، محمد مهدی الحائری، منشورات شریف رضی، قم، چاپ

اول، 1419 ق.

92 — معانی الاخبار، صدوق، دارالتعارف، بیروت، 1399 ق.

93 — معجم البلدان، ابو عبدالله یاقوت حموی، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ

اول، 1979 ق.

94 — معجم الكبير، طبرانی، داراحیاء التراث، بیروت، 1404 ق.

95 — مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، منشورات رضی، قم، چاپ دوم،

1405 ق.

96 — مقتل الحسين، ابومخنف، المطبعة العلمية، قم، 1398 ق.

97 — مقتل الحسين، خوارزمی، مكتبة المفید، قم، چاپ اول.

98 — مقتل الحسين، مقررّ، منشورات دار الثقافة و النشر، قم، چاپ دوم، 1411

ق.

99 — الملهوف (اللهوف)، سيّد ابن طاووس، دارالاسوة، قم، چاپ سوم، 1380

ش.

100 — مناقب ابن شهر آشوب، انتشارات ذوی القربى، چاپ اول، 1421 ق.

101 — المنتظم، ابن جوزى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، 1424 ق.

102 — منتهى الآمال، شيخ عبّاس قمى، مؤسسه انتشارات هجرت، قم، چاپ

سيزدهم، 1378 ش.

103 — منهاج البراعه، علامه خويى، مكتبة الاسلاميه، تهران، چاپ سوم،

1386 ق.

104 — موسوعة كلمات الحسين (عليه السلام)، دارالمعروف، قم، چاپ اول،

1373 ش.

105 — میزان الاعتدال، محمد بن احمد ذهبی، دارالمعرفة، بیروت.

106 — ناسخ التواریخ، محمد تقی سپهر، کتابخانه اسلامی، تهران، 1363 ش.

[619]

107 — نفس المهموم، شیخ عباس قمی، کتابفروشی علمیه اسلامی، چاپ اول،

1374 ق.

108 — نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه عسکری، مجمع علمی اسلامی،

تهران، چاپ چهارم، 1368 ش.

109 — وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ

چهارم، 1391 ق.

110 — وصیت نامه الهی — سیاسی امام خمینی، صحیفه نور

111 — ینابیع المودة، قندوزی، دارالاسوه، چاپ اول، 1416 ق.

والسلام ./.